

الجزء الأول سيفولسقا
الجزء الثاني ذلك الرسل
٢٥

الجزء الرابع ن تالالير
الجزء الخامس والمحضات
٧٧
الجزء السادس لايجب
٩٩

الجزء السابع
واذا سمعوا
١١٧
الجزء الثامن
ولو انتم نزلنا
١٢٩
الجزء التاسع
قال الملك الذي
١٥٥
الجزء العاشر
وان تولوا
١٨٠

الجزء الحادي عشر
يقتدرون
٢٠١

سورة فاتحة
سورة بقره
سورة عمران
سورة النساء
٢
٤
٢٢
٧٤

سورة المائدة
سورة الانعام
سورة الاعراف
سورة الانفال
١٠٤
١٤٤
١٢٢
١٧٢

سورة التوبة
سورة يونس عليه السلام
سورة هود عليه السلام
١٨٦
٢٠٨
٢٢٢

سورة يوسف عليه السلام
سورة الرعد
سورة ابراهيم عليه السلام
٢٤٨
٢٥٤
٢٦١

سورة الحجر
سورة النحل
سورة الاسرى
٢٦٨
٢٧٥
٢٨٩

بسته می بوم و چون در آن روز از ایشان بپرسند که چه کردید و چه کردید
و من و چه است و اگر چه در آن روز از ایشان بپرسند که چه کردید و چه کردید
کنند و بعد هم و مهلت دهد و فرود آید زمانی در آن روز از ایشان بپرسند که چه کردید و چه کردید
و سر کشی و جهل و کبر ایشان تا در آن حالتها بجهل و کبر ایشان بپرسند که چه کردید و چه کردید
اهل این صفت اند الذین آن کسانی که از روی نادانی اشتباه بخورند و بدل کردند
و اختیار نمودند الصلاة که گمراهی را با الهی بر راه یافتگی و کفر را با ایمان و شک را با یقین
و جهل را با علم و نفاق را با اخلاص و هلاک را با نجات و دوری را با بهشت و بدعت را
بسنّت قرار بخت پس سود نکرد و نفع نرساند تجارتی که از کافران ایشان آید
و اما کافران و ای کوه نیستند مهلتی در راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن
در آن مثلهم مانند ایشان یا صفت ایشان مثل الذی مانند صفت آنکس است که
شب تاریک ابروناک در میان اسق قد برافروزد غار آتشی بجهل آنکه راه به یسند
یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان و دزدان و دشمنان ایمن شود فلما اضاءت پس چون
آن هنگام که روشن کرد انداز آن آتش ماحول کرد آتش فرو زنده را زده اند
پیوسته خدای بنور هم نور آتش ایشان را و ترک هم و فرود آمد ایشان را از ظلمات در تاریکی
یعنی در تاریکی شب و ظلمت و ابر را بیصرون نه بیند کرد آتش خود را صحت ایشان کردند
از شنیدن حق یعنی قبول حق نمیکنند بکم گنگانند از کفر حق چه زبان ایشان
در قرار ایمان بادل موافقت ندارد پس کویا که سخن نمیکنند عی کور اند بدیده بصیرت
از دیدن حق فهم لا بر جهل پس ایشان باز نکردند ازین سنها و بر همین وجه محسوس
شوند و بخیر هم یوم القيمة علی و جو هم علیا و بکما و صفا مثل منافق است که در شب
نور ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و بدان مقدار رو
از ترس قتل این شده میگزینند اما بعد مرکب نور اقرار ایشان منطقی گشته در ظلمات
ندامت و حسرت و تخط و عقوبت مانند او یا مثل ایشان کصیب مانند سحاب باران
بزرگ قطره است که بهیبت تمام بر آید من السماء از آسمان یا از ابریه در آن باران
یعنی در آتش باریدن آن یاد آن ابر ظلمات تاریکها باشد از ترکم ابر و یو کیمای
شب و رعد و آواز صعب که از آن ابر شتوده میشود و برو و روشنی که از او لا مع کرد
بجهل و روی آن اهل این باران از بیم آن احصا بعلهم انکشتان خود را فی اذانهم
در گوشهای خود من الصواعق از بیم صدای صاعقه که بدیشان برسد و صاعقه از
هابل که با آتش باشد زیاده و دود که بهر جارسد بسوزد پس آن کوه انکشتان
در کوشی کنند خذر الموت برای برهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک و بیم مرکب
و اندک محبط و خدای تعالی بعام احاطه کننده است بالکافین بنا کرد نکان و افعال
واقوال ایشان بر پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید بدیشان
خواهد رسانید بکاد البرق نزدیک باشد که روشنیهای بروی بختطف بر باید ابصار هم
بینای های ایشان کما اضاء هرگاه که بدرخشند آن بروی و آن درخشیدن و روشن

کنند و در

کنند و در آن کلمه برای ایشان مشق آورده اند ایشان قیبه در آن روشنی و اظلم و چون باز
تاریک گردد و راه علیهم بر ایشان بواسطه اظلم نور بروی قاصد آنها بایستد و محسوس گردد
و توشاه اند و اگر خواستی خدای از روی غضب ذهاب سمع و بصر ایشان را ببرد
شنواییهای ایشان را با و از رعد و بصر هم و ببرد و دیدهای ایشان را بدرخشیدن بروی
آن الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیز توانست حق سبحانه و تعالی درین
مثیل تشبیه میکند منافقان را بکوهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشد و باران
نجات و آبروی موات که ایشان را فرو گیرد و غریب و دوردست درخشیدن بروی ایشان را سر بسیم
ساخته از هول او از صاعقه انکشت بر کوش نهند تا در آن ظلمات جا داده برایشان بپوشد
شود هرگاه که بروی بدرخشند و راه هویدا گردد و قدی بروند و باز که نور بروی در گذشته
گردد تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بیابان تشبیه فرمود
که سبب حیاة قلوب است و ظلمات آن چیزهاست که برارباب نفاق شایع باشد چون
تکالیف شرعی و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک دیان قدیمه و اینها در غم ایشان
ظلمات گفته و رعد و خوف و شداید که پیش آید و بروی غنیمتها و ظفر که روی نماید
و صواعق تعذیب و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظواهر اسلام قبول کرده
بودند همچون احکام جهاد و قتل کفار و مثال آن نازل شد خوف برایشان استیلا یافت
که نباید که حکم الهی بقتل و جلاد ایشان صدور یابد میخواستند که کوش از اجتماع قرآن
به بندند و هرگاه که بروی کثرت مال و حصول غنایم برایشان رخشان آید اسلام پسندید
و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بجای ایشان رسیدی در سلوک جا داده بروی متوقف
شد ندی حاصل که بامید نعمت دوست اند و مدح کوی و از بیم محنت دشمن اند و عجب
و احوال منافقان در هر زمان بهیچ منوالست **نظم** بهنگام نعمت متابع شوند
بوقت مشقت منافع شوند چو د وکت در آید چه چاکرند بنگینت زهره غمی بدتراند
با و یها الناس ای مردمان اعبدا و پیرستید و بندگی کنید در بکم پروردگار خود را که مستحق
پرستش است آذی آن آفرید کاری که قدرت کامله خلقم بیا فرید شمار او ازینست هست
گردانید و الذین و بیا فرید کسان نیز بودند من قبلکم پیش از شما و نتیجه این امر آنست که
شمار بعبادت فرمود که لکم تا باشد که شما تقویون بپرهیزید از عذاب او آذی آن
خدای ندی که بحکمت بالقه جهل ساخت لکم برای نفع و فائده شما الا دهر زمین را فرشتا
بساجی باز کرده جهت ارم در و حرکت برد و السماء و کرد آید آسمان بنا و سقفی برافرا
و ازل و فرودستاد من السماء از آسمان یا از ابرما آبی بر فائده یعنی باران قاصد ج
پس بیرون آورد و بر سبب آن آب و فقی با خاک آمیخته شد من المرات از انواع میوه ها
و نباتات را قاصد روزی ساخته و پرداخته لکم برای شما فلا یجفوا پس مکتوب لکم مرغوا
آذی آنها بایان و نیازان در ملک و دانستم و حال آنکه شما تقویون میدانید که او را مثل
نیست و نشاید که باشد چه کسی غیر او برافرد و مخلوقات و مظهر آوردن موجودات
قادر نیست و این کلمه و اگر هستید شما فی ربیب در شک و گمان بماند از آن چه که ما

نور بر روی

ندی

فرو فرستاده ایم آنرا در حق تعالی بخوانید که ما که محمد است صلی الله علیه و سلم میگویم
که آن بافته و ساخته است قاصد باینکه بگوید که اهل برافعت و بلاغتند بسوره مقدار
حق یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جلال و اخبار از امور غیبی بیاید من مثله
ما شد قرآن و آیه ها و نحو آنید اگر بخواند توانایی معارضه ندارد شاهد که هر حاضران محافل
خود را از شعر و خطبا یا بخواند بنان خود را بمدد کاری یا هر که بمعادنت میخواهد
بخواند من دو خداوند از آن گنم اگر هستید شما خداوندی راست گویا است
در آنکه این کلام بشر است فان تم تفعلوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل
آن بصورتی نیارودیدون تفعلوا و در زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه کردن
فانتم پس بپرهیزید از آتش و از آتش و زخ آتشی که من از آتش که ممتاز است از سایر آتشیها
یا آنکه و قودها آتشی که از آتشی که مردم مانند یعنی کافران آتشی و تجارت و سنگ
کبریت که حرارت آن صعب تر است و بوی آن ناخوشتر است اعدت آماده کرده شده است
اینچنین آتشی که کافران برای ناکردن و بدکان و بشر آتشی و سارت ده آن کسافی را که
بوفیق خدای تعالی آتشی که بود بخدا و رسول و قرآن و عملوا الصالحات و بجای آوردند
کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون بشارت چیست آن گنم آنکه مرا ایشانرا
در آخرت جنات بوستانها که در درختها میوهها باشد تجری می رود من جنات از درختها
یا تحت غره و منظره های آن آنها را جوی های آب و شرب و خر و غسل کما از قود
هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان منتهای آن درختان من میوه در قفا
روزی ساخته و طعمی برداخته قالوا کون هذا آتشی این آن میوه است که در قفا
داده و خوارانیده بودند ما را من قبل پیش ازین در دینی و گفته اند در بهشت و قول اول
اشهرست و انوار به و بیارند پیش مؤمنان از میوه بهشت مشتاقان ما مانند میوه های
دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشد چه مزه میوه ها در یک میوه بهشت
هست و گنم و مرا اهل بهشت راست فیها در بوستانها و بهشت از واج زنان از حوا
و انس مظهره پاکیزه یعنی صافی جوهر و خوش منظر با پاک از عیبها و آفتها که زنان
دنیا را باشد و هم فیها و بهشتیان در آن بوستانها خالدون جاوید باشند کاند
ان الله بدستی که خدای تعالی لا یستغنی ترک نکند و پاک ندارد آن بضرب آنکه بیان
کند مثلا مثلی بپرسد و برای هر که باشد آورده اند که بپلور در قرآن که مکس و عنکبوت
شونده استلهای کرد که این سخنهای سخن خدای چه مانند حق سبحانه و تعالی این است
فرستاده که خدای از ضرب المثل شرم ندارد و اگر چه باشد مثل به ما بعوضه بپسند خود
فما فو قها پس آنچه فزان باشد چون ذباب و عنکبوت فاما الذین آمنوا پس آن کسان
که کویده اند و دانسته که قرآن کلام حقست فیقولون پس بپسند میداند که آن الحق
آن ضرب المثل درستست و راستست من ربهم از نزد پروردگار ایشان و اما الذین
کفروا و اما آنان که پوشیده اند حق را فیقولون پس میگویند از روی جهال و عناد
یا از راه طغی و فسوس ما ذا چه چیز اراده الله خواست خدا بپسند بدین که گفت

مثلا از روی

مثلا از روی مثل آیا کافران غیبی اند که حق تعالی بعد از حق تعالی بپسند بدین
مثل کثیرا بسیاری از کفار و منافقان که در آن تأمل نکنند حکمت از ادب بیابند و بپسند
و بفضل خود راه نماید بپسند مثل کثیرا بسیاری کسان از مؤمنان که در آن تفکر فرمایند
و ما بپسند و کراه نکند خدای تعالی به بدان مثل که زده الا الفاسقین مکر یرون
رفشانرا از مقام فرمان برداری الذین این فاسقان آنانند که بنقصون میشوند
بعد و حیانت عهد الله بپیمان خدای را که بر ایشان گرفته است من بعد میثاقه از پس
استواری آن پیمان مراد عهد است که در توبه یا بنی اسرائیل است اند بر متابعت پیغمبر
آخر از زمان پس این فاسقان جهل و نادان باشند یا مراد عهد روز میثاقست و بدین قول
فسق کفار و منافقان باشند و یقطعون دی بر زمین بی وفایان و عهد شکنان
ما امر الله آنچه خدای فرموده است به بدان چیز آن بوصول که از ایم پیوند یعنی محرم را
کافران رحم پیغمبر را بدست می یابند و چه تا به قبیله از عرب بود که آن حضرت صلی الله
علیه و سلم فرایبی نداشت و بپلور نیز قطع رحم میکردند چه میان آن حضرت و ایشان
نیز از جهل اخوة اسماعیل و اسحق علیهم السلام خویشی بود و یفسدون و عین کرده
فساد میکردند فی الارض در زمین بجا گفت حق و متابعت نفس اولی که آن قوم
هم الخاسرون ایشانند زیان کار در دینی و عقی کینف کفر و کفر کاف می شود
یا الله بجدای و گنم و حال آنکه شما بودید انوارا مردکان یعنی اجسامی که حیات نبود
چون نطفه و علقه فاحیا گنم پس زنده گردانید شما را بنور روح در ابدان شما بعد از شوق
تم میبخت گنم پس بپسند شما را در وقت انقضای آجال شما گنم بپسند پس دیگر بار زنده
گردانید شما را در قبور یا نطفه احیا شما را زنده سازد برای شوق تم الیه پس بسوی او
ترجعون باز گردانیده شوید برای مجازات حق آتشی او آن خداوند است که بقدرت
بی علت خلق بپسند گنم برای استغناء شما مافی الارض آن چیزها که در زمین است
جمیعاً هم آن از جهال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان پس بعد از آفریدن زمین
تم استوی قصد کرد الی السماء بسوی آفرینش آسمان فسوی بهن پس راست فی تصور
و اعوجاج و حلال آنها را سبع سموات هفت آسمان و هو یک شی و او است بپسند چیزها
علیم نیک دانا یعنی دانند که هر چیز را ساخت برای چه آفرید و چرا آفرید و اذ قال و یاد
کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون گفت و یک پروردگار و لا اله الا الله مرعوم و شاکا
یا جمیع که ساکن زمین بود ندیدند از قبل و اجلای بنی الحان آبی جاعل من آفریننده آدم
در زمین و اجمع است که مطلق زمین باشد خلیفه بدی از قوم بنی الحان یا کسی که
در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و امانت
باطل خلیفه من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که خلقت از جمیع موجودات
و همه مکنونات با جمیع خلق او غیبی اند بود زیرا که جمیع غایب و منبغ غایب عالم
غیب شاهد است و خلاصه عوالم جسمانی و روحانی با او است و جامع حقایق علوی
و سفلی هم او نظم آدی چیست بر زمین جامع صورت خلق و حق در واقع متصل

بنی الحان

فی الارض

باد قایم جبروت مشتمل بر طوفان ملکوت قالوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آنجهل
ایای آفرینی قیامه در زمین من یفسد کسی را که فساد کند و نافرمانی از وصایای خود قیامه
در زمین و بسفکند ماء و بریزد خون مثل خود بغیر حق و توقف ایشان برین حال یا بخیال
آنچه بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بوده که عصمت خاصه ایشان
و بجهت این معنی گفته که چنین کسی را خلیفه ی سازی و حق و حال آنکه ما تسبیح
بیایکی یاد میکنیم ترا بحدی که با مرقی یا بتوفیق تو که موجب حمدست و تقدس لک و ذکر
میکنیم ترا بیکبارگی از هر ناشایستی قال گفت حدی باین ملائکه ای اعلم بدستی که
من میدادم در آفرینش این خلیفه از حکمتها ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و علم و بیامو
حق سبحانه و تعالی آدم مرادم را که خلیفه عبارت از بود الا سماء و ارض و غلظت
کلهای آن از علویات و سفلیات ثم عرضتم پس عرض کرد اشخاص آن مستحیات
علی الملائکه و فرشتگان که آنان قایل آنجهل قیامه بودند فقال پس گفت و امر کرد از روی
تکلیف بلکه بطریق تنبیه و عجز ایشان که آنوقت خبر دهد مرا که با شما و هوای نامهای
ایشان که معروض شده اند بر شما این کنم اگر هستید صادق و راست گویان در حق
و استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه علم باید و شما را نیست قالوا گفتند فرشتگان
بعد از جهل خود بدان سالی بطریق اعتدال که سجد از که تنزیه میکنیم ترا از هر نقصانها
و تنزیه کردی لا علم لنا هیچ دانش نیست ما را الا مگر آنچه ما علمتیم تو در موهبتی ما را
انکه انت العليم بدرستی که تویی دانای امور کار انکیم حکم کار و صایب کردار قال گفت
خدای تعالی واسطه یا آدم ای آدم اینست خبر ده ازین ملائکه را با شما اینست بنامهای
ایشان که حاضرند فلما انباهم باسمائهم پس آن دم که خبر داد آدم ملائکه را بنامهای
مستحیات قال گفت خدای تعالی الم افل لکم ایا کفتم شمار ای اعلم بتعقیب که من
میدادم غیب السموات آنچه پوشیده است احوال آسمانها و الارض و آنچه مخفی است
از امور زمین ما بدو میدادم آنچه ظاهر میکنند از کفایت آنجهل فیها و ما کفتم و آنچه
بودید شما که بزرگ خود بگویند می پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت
زمین و از قدنا و باد کن از آنبر که گفتیم لا تملکون فرشتگان را که بیکبار سجده
سجده کنید لا دم مرادم را سجده و محبت و تعظیم سجده و پس سجده کردند ملائکه
الا ابليس مکرر از پل و وی بقول اصح از قوم بنی الحان بوده حق سبحانه و تعالی بجهت
نافرمانی او را ابليس لقب داد یعنی نا امید از رحمت خدای تعالی ای سرباز زد از سجده
آدم و استکبر و تکبر و کردن کشتی کرد و کان و بود در علم خدای تعالی من الکافرین از جمله
ناکرویدگان و قلنا یا آدم و کفتم از محض کرم که ای آدم اسکن انت ساکن شوق و زو جلد
و جنت تو یعنی هوا الجنة در بهشت و کلا و بخورید منها از بهشت و غذا خوردی
بسیار صحت شما هر چه که خواهید و لا تقربا و نزدیک نکردید هذبه الشجرة این درخت را
یعنی شجره انکور یا انجیر و شهر کدم است فتکونا پس باشد شما اگر بدین شجره نزدیک
شوید من الظالمین از ستمکاران بر نفسها و خود با رتکاب نافرمانی قایل آنها پس

بفرمایند

بفرمایند از جای بیرون آمد و حواری الشیطان این سرکش با فرمایند عینا از بهشت بعد از آنکه
بدست یاری طاووس و مار به بهشت درآمد و حواری آدم را و سوسه کرده فاجر جهلها
پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج ایشان بشیطان مجازست چه حق سبحانه و تعالی بیرون
کرد آدم و حواریها از آنجه کانا بودند فیه در آن چیز از کرامت و نعمت و قلنا اهبطوا و کفتم
ما طاووس و مار و آدم و حواری پس را که هر فرد و پداز بهشت بدینی بعصمت برخی از شما
لحق موبی را عدد و دشمن باشند چون ابليس و مار که دشمن آدم و اولاد آدم اند و لکم
و مر شمارست و ذریه شمار ای الارض در زمین مستقر موضع قرار و متاع و بر خوراری
و منفعت ای حین تا هنگام رسیدن آجال و بر آمدن اعمار فقلنی آدم پس فرافرفت آدم
من ربه از پروردگار خویش کلمات مخفی چندی که آن بقول اشهر نیست در بنا ظلمت
انفسنا و آن که نغزلنا و ترجمنا کنکون من الخاسرین و این تلقی رفتی بود که آدم علیه السلام
بعد از هبوط بر کوه سوادیب دوست سال بگریست حق تعالی این کلمات و براتلقین
کرد و چون آدم این مناجات کرد فتاب علیه پس خدای تعالی قبول فرمود و پذیرفت توبه
او را انت بدرستی که خدای تعالی هو التواب اوست توبه دهنده بشکان الرحیم مهربان
بر تالیا قلنا کفتم ما دیگر باره اهبطوا فرورید منها از بهشت یا از سموات جمیعها
و شما فاما یا اینکم پس اگر بیاید شما منی از نزدیک حق هدای دلالی و بیانی بار سالزل
و انزال کتب پس حق که متابع کند و از پی رود هدای دلالی و بیان مرافلا خوف
پس همه ترسی از خجل حلول مکاره نیست علیهم برایشان که متابعت کردند چه ایشان از
آفات این باشند و لازم نیست ایشان که از تحقیق قوت مقاصد از ایشان بخونند اندوه ناک
شوند زیرا که نیک مراد است فایز کردند و الذین کفروا و آن کسانی که پیوستند حق را و کذبوا
با یا تشا و بدو روغ داشتند دلایل و حدانیت ما را با باور نکردن قرآن را اولئک آن گروه
اصحاب النار اهل انرا اند هم قیامه ایشان در آتش خالدون جاوید ماندگان یا بنی
اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید تعقیبی نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد
و معنی اوج نعمت ان نعمتهای که از فضل خود انعام کردم علیکم بر شما و بر پدران
و کدشکان شما و نیکویی بجای ابا هان نیکو نیست بجای اولاد که فخر و مباحات بدان شما را
نیز حاصل است و او ثواب و وفا کنید بعهدهی به پیمان من که در شان پیغمبرانی با شماست
حق تعالی در تورات آن حضرت را بنی ای تعریف فرموده که ما قال الله تعالی انبیای
الذی یجدونه مکتوبی النوریه اوف تا وفا کنیم بعهدهکم بعد شما یعنی جزای وفا
بشمار سام و ایای دامن فار هبوط برسید بر در نقض عهد و شکستی پیمان من و اوفوا
و بگردید با انزلت بآنچه فرود ستاده ایم از قرآن مصدق در حالیکه آن فرود ستاده موافق است
در توحید و وعد و وعید ما معکم مران چیزی را که با شماست یعنی توبه و لا تکفروا و مباحث
اول کافر اول گروهی ناکرویده از اهل کتاب به برآن و لا تشکروا و بدل میکنید با پیمان
با یاقی باینهای کتاب من که توبه است ثمنه کلیلای بهای اندک را مخاطب علماء و بهوه بودند
که بهدا یا و صلو کعب بن اشرف و امثال او آیات توبه را تحریف میکردند و امر محمد را

دل شود زین زنکها خوار و حجل چون زیاده کشت دل را نیکو نفس دون رایش
کرد خیره کی آن کس که آن کسی که از روی نفاق امنوا گوید ندیعی
همین بزبان آورده اند و الذین هادوا و انان که بیهودیت در آمدند و النصراری
و ترسیان و الصابیین و انان که از دینی بدینی گزیند و اندیعی از هر دینی چیزی
اخذ کرده اند ملائکه را پرستند و زبور بخوانند و روی بکعبه نماز می کنند و گفته اند
زناد قد اندیاستاره پرستان من آن هر که ایمان آورد با خلاص تمام ازین طوائف باشد
بخدای و صفات ثنوی و سلی و الیوم الاخر و بروز قیامت و استعانت آن و عمل صالح
و بکنند عمل شایسته فلهم اجرهم پس مرایشان است نزد کار ایشان عند ربهم نزدیک
پروردگار ایشان و لا خوف علیهم و ترس نباشد برایشان روز محشر و لا هم یخزفون
و نباشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات و از خدا و یاد کنید آنرا که فرمودیم
از شما میثاقیم ایمان شما را متابعت موی علیه الصلوة والسلام و عمل با حکام توریة
و رفعنا و برداشتم فوقکم برزبر شما الطور کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد
از نزول توبت نمود آغاز نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما کردن
فی نهم حق تعالی کوه را از کوه ها و فلسطین که آنرا طور گفتندی و در تفسیر قرطبی
آمده که آن کوه منسوب بود بطور این اسماعیل فرمان داد تا برزبر ایشان بایستاد
و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای زخار بید آمد و چون
کریزگاه ندیدند بر روی افتادند و میختر شدند و حق تعالی گفت خذوا فزکیرید
ما آتیناکم آنچه عطا دادیم شمارا اذا حکام شرع بقوة بجذی تمام و جهل دی قوی
و از کوه و یاد گیرید یا پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در اوست از عقاب و قواب
لعلکم تتقون باشد که بپرهیزید ازنا شایسته ها تم توالیم پس روی بگردانید
از فرمان من من بعد ذلک از پس عهدی که کردید فلو لا فضل الله پس اگر نه فضل
و بخشایش خدا بودی علیکم بر شما و رحمته و بخشایش او بنسبت شما لکنتم هوانه
بودید من الخ اسرین از جمله زبان کاران و لقد علمتم الذین و هوانه نیکو دانسته
شما آنان را که در زمان دود اعتدوا از حد فرمان در گذشتند منکم از قوم شما
در شهر ایله فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان
مخالفت نموده در آن روز بچله ماهی گرفتند فقلنا لکم پس ما کنیم مرایشان را که چون
خلاف امر کردید کوفوا بباشید قرده بوزنکان خاسرین خوار شدند و تمامی این
قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد بجهنماها پس ما کردیم آن عقوبت
تکالا عذابی و عبری که پند نهند و پند دهند و باشند ما بین بدیها مرا آنکسانی را که
پیش ایشان حاضر بود ندی دیدند و ما خلفها و انان را که از پس ایشان آیند و قصه
ایشان شنوند و موعظه و کردیم آنرا پندی للمتقین از برای پرهیزکاران از قوم
ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از قال موی و یاد کنید آنرا که گفت
موی علیه السلام لغومه مرگوه خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند

عالم نام وی خواستند که قاتل وی معلوم گردد آن الله یا مگر برستی که خدا تعالی
یفرماید شمارا ان تذبحوا انکم سہاکم بقره گاوی را تا بعضی از او بر مرده زنده و زنده
شده بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موی انخذنا ایاها میکبری ما و هیز و اهل
فسوس یعنی با ما بخزیه میکنی مای پرسم که عالم را که کشته است و نوی گوئی که گاوی کشید
قال انعود بانکه موی گفت پناه می گیرم بخدای ان انوت از آن که باشم من الجاهلین
از نادانان و افسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند بخوان و سوال کن از برای ما ربک
پروردگار خود را بیاق لنا تا بیان کند برای ما ماهی که آن گاوی صفت چیست و
سال او چند است سوال ماهیت چیست آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده
بود بلکه از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری بجای چیزی داشتند که
گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بل که از سن
او پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قال کنت موی علیه الصلوة والسلام انه يقول بدیعی
که موی بدیعی عز وجل آنها بقره آن گاویست لا فارحن نه پروردگار را فاده و لا یکر
و نه جوان و نه رسیده عوان میان است بین ذلک میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی
فافعلوا پس بکنید ما تو مرون آنچه شمارا فرموده اند قالوا گفتند قوم موی علیه الصلوة
و السلام باری دیگر ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردگار خود را بیاق لنا تا بیان
و پیدا هویدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ آن بقره قال انه يقول گفت موی
که خدای تعالی میکوید آنها بقره صفراء آن گاویست زرق فاقه لونها در غایت زردی
رنگ و ستر الناطورین و آن گاوشاد میکردند و سرور میسازد از رنگ خود نظر کنند کار را
بوی قالوا ادع لنا دیگر باره گفتند بخوان از برای ما ربک خداوند خود را بیاق لنا
تا آشکارا کرد اند برای ما ماهی که آن گاویست که دوست دارد که بزرگواران را
بدستی که آن گاوان تشابه منشا به شده اند علینا بر ما پیر میان سال زرد رنگ
سیارند و انان و بدستی که ما انشاء الله اگر خداوند خدای مهربان از جمله راه
یافته کان باشیم بدین گاوی حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله منقولست که اگر
بنی اسرائیل ان شاء الله نکشتندی هرگز آن گاوی را نیافتندی قال انه يقول گفت موی
علیه السلام که میکوید خدای تعالی آنها بقره آن گاویست لا زلول نه زام کشته و نرم
شده که بجم ذراع شیر الارض بشواری زمین را و لا تسق الخرب و نه گاویست که آب
دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت سائمة دست باز داشته شده است از همه
کارها و بر خود چرا میکند یا عیب است و تمام خلقت لاشبه نیست هیچ رنگی که
مخالف رنگ زردی باشد فیها در و چون بنی اسرائیل شنیدند قالوا الان نکشتند
آنکون کن صفتها را بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی را صفت تمام روشن
بارگشتی و آن گاوی مدھیة نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کرد
القصه بنی اسرائیل بخویدند آن را بانکه پوست او را پر ز کنند فذبحوها پس بکشتند
او را و نکته در کشتن او سر زنی کو ساله پرستان بود بدیشان نمود که موی آنچه شمارا بگوید

فلن يخلف الله عهدا لغيره خداي عهدده و عهد خود را نمرتقولون بلکه میگوید و انفر
 میگوید علی الله بر خدای تعالی ما لا نقولون آنچه نمی دانند بقی نه چنانست که ایشان میگویند
 بلکه من کسب سینه هر که بدی کند یعنی شرک را در و احاطت به و فراموش کرد و او خطیست
 گناه او یعنی بر و مستوی شود تا بر کفر ببرد و او نیک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار
 اهل و فرخ و ساکن اندهم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید ماندگانند و الذین آمنوا
 و ان کان کریدند بخدای تعالی آنچه نژاد او آمده و قتلوا الصالحات و عمل کرده اند نیکو و پاکیزه
 اولاد اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشتند و مستحق آن اندهم ایشان نه غیر ایشان قیام
 خالدون در بهشت جاوید ماندگانند و اذا اخذنا و یاد کنید چون فراتیم یعنی در توبه
 میثاق بنی اسرائیل عهد بیمان فرزندان یعقوب و کفیم لا تعبدون نه پرستید شما الا الله
 مگر خدای را که سزای پرستی است و با اولادین و نیکو کنید بر پدر و مادر احسانا نیکویی کردی
 و ذی القربی و دیگر نسبت خویشان و الیتامی و یتیمان و المساکین و بیچارگان و قولوا
 و بگوید للناس مردم ما نرا حسنا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد با مردم چنان سخن
 گوید که دوست دارید که با شما گویند و اقموا الصلوة و نماز را بپای دارید با شرایط آن
 و اتوا الزکوة و بدهید زکوة را برو جایی که حکم کردیم ثم تولیتهم پس روی بگردانید بد
 بعد ازین بیمان و بکشید از عهد و میثاق الا قلیلا منکم مگر آنکه از شما مراد بعضی اسلاف
 ایشانند که بر شریعت توبه استقامت داشتند و اسم بر حقون و حال آنکه شما اعراض
 کنندگانید از حکم توبه که در متابعت محمد صلی الله علیه و سلم صادر شده و اذا اخذنا
 و آن را نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم بیمان از اسلاف شما و با ایشان عهد بستیم لا تسفکون
 خرمیند و ما وکم خواتم خواتم دینان خود را و لا تخرجون انفسکم و بیرون نکنند
 کسان خود را بستم من دیارکم از خان و مان خویش و عهد دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را
 باز خریدن ثم افرتم پس افرار کردید و قبول نموده اید و انتم تشهدون و شما ای یهود
 مدینه کو اهید که ابائی شما این عهد نمودند ثم انتم هولاء پس شما آن گروهید که بیمان را
 شکسته تقتلون انفسکم ی کشید کسان خود را و تخرجون فربقا و بیرون ی کشید کردی
 منکم از قوم خود من دیارهم از سر اها و منزلهای ایشان تظاهروا هم بشتند بد
 علیهم بران قوم مغلوب شده از شما بالا شم بر بزرگاری و افزون طلبی در مدینه و قبیل
 بود نذا یهود یکی قریظه و دیگری بنی نظیره با هم مقاتله کردند و قبل از هجرت و قبیل
 مشرک نیز بود ندیکی اوس و دیگر خوزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نظیره
 با خوزرج اتفاق کردند و سه فرقه از یهود بمعاونت خلیف خود با آن دیگری قتال کردند
 و بعد از غلبه در خزانه ایشان کوشیدند تا ملهم قوم مغلوب بجلا انجا میدی
 و چون کسی اسیر شدی با اتفاق فدای دادندی چنانچه میفرماید و ان یاتواکم و اکثر شما
 ایند اساری اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشانرا فدیه میدهد یعنی باسیری بگر
 بدل میکنند و هو محرم تعلق ما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید
 و حال آنکه حرام شده است علیکم بر شما حکم میثاق اخرا جهلم بیرون کردن ایشان

و القدر ان

انتم منون

انتم منون ایای کردید بعضی الکتاب به پاره انما حکم توبه که بخدایه اسیران است
 و کثرت بعضی و کا و میشود بعضی دیگر قتل و اغراض است فما جزاء من یفعل
 پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلك عهد شکنی و نافرمانی منکم از شما که یهودید
 الاخری مکر خواری و در سوای فی الحیوة الدنیا در دنیای این سزای که آن قتل بقی
 قریظه است و اجلای بنی النظیر و یوم القیمة و روز رستخیز بر دوزخ باز گردانیده شوند
 از حشرگاه الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علل
 شدت دوزخ اوست و ما الله بغافل و خدای نیست غافل عما یعملون از آنچه عمل
 شکنان میکنند و حفص بختاب بخواند و مخاطب هم یهودند یا خطاب عام است
 اولاد الذین این گروه آنانند که از بی خردی اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند
 و بدل کرده زندگانی محقر دنیا را بالآخره بنعمت جاویدی آن سزای دیگر را فلا یخفف
 پس سبک کرده شود عنهم العذاب از ایشان عذاب نه در دینی بنقصان و
 و نه در آخرت بخروج از آتش و لا هم یضررون و نباشند که ایشان یاری داده شوند
 در دینی برفع آفات از ایشان و نه در دین بکسر عقوبات و تقدیرنا موسی و برین
 که ما عطا کردیم موسی را الکتاب توبه و تقیینا و ازین در افزودیم می بعده
 از پس موسی با رسل بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا
 و یحیی علیهم السلام و اتینا عیسی بن مریم و عطا کردیم عیسی را که بر سر بریم علیها
 السلام بود البینات شانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب
 و احیاء موتی و ایدناه و نیرومند کردانیدم او را و قوت دادیم روح القدس
 بجای پاکیزه یا بجز بر شل که در هر وقت قرین عیسی بودی علیه السلام یا اسم اعظم
 بیوک آن مرده زنده کردی و یا انجیل که تازی دل و زنده می جان از آن یافتندی
 بیت دل تازی از حق کلامت دارد جان زندگی از سمع نامت داده افکما ایای
 هرگاه که از نزد ما جاءکم رسول آمد شما فرستاده بجالا تهوی با آنچه دوست ندارد
 انفسکم نفسهای شما آزاد کنی او بر دوزخ هوا و مدعیای شما نباشد استکبر ثم
 تعظم کردید و کردن نهادید فربقا کذبتم پس کوهی را از ایشان دروغ گو داشتید
 چون محمد صلی الله علیه و سلم و عیسی علیه السلام و فربقا تقتلون و کوهی را کشید
 چون زکریا و یحیی علیهما السلام و قالوا و گفتند یهود قلوبنا غلف دلهای ما
 در غلاف است یعنی پوشیده است از فهم و باز داشته شده از قبول بدین سخن نا امید
 میکردانید حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم از ایمان خود بفرآن و متابعت آن
 حضرت حق سبحانه و تعالی رد کنی ایشان میکنند یعنی نه چنانست که ایشان می گویند
 بل العنهم الله بلکه خدای تعالی ایشانرا زانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته
 بکفرهم بسبب ناکر و بدین ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان آوردند
 چون این سلام و اصحاب او و ما جاءهم و آن هنگام که بدیشان آمد کتاب من عند الله
 نوشته از نزد خدای که قرآنست مصدقا کوا موافق لما معهم موافق کتاب را که با ایشان

مات

در توحید و نبوت و غیره اصول دین باشد قبول نکند و بدین تکرید و تکرار
من قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فروماندن سقوت
طلب نصرت و فتح میکردند بدین کتاب و کسی که این بر او فرود آید هرگاه که عرب قصد
یهود کرد ندی و کار برایشان تنگ شدی دستها برداشته گفتندی یا خدا یا نصرت بخوانیم
از تو محمد صلی الله علیه و سلم که رسول آخر زمانست علی الذین کفرنا اننا نکر ویده اند
از مشرکان عرب فلما جاءهم پس وقت که آمد برایشان ماعرفوا آنکس که بشناخته بودند
گفروا به کافر شدند بدو چه ایشان را که مان بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون
از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فلما لعنه الله پس لعنت خدای علی الکافریین بنا کردند
که بدانش خود کار بکردند و نکریدند و عناد ورزیدند و وضع ظاهر در موضع ضمیر جعل
بر کفر ایشانست بسما اشرقا بد چه زیست که ایشان فرو خستند به بان چیز انفسهم
بهره انفسها و خود را و آن چیز که است آن بگفروا آنکه کافر میشوند بمانزل الله بدانچه
فرو فرستاده خدای که آن قرآنست بغیا از جهل حسد یعنی رشک که بدند آن بتزل آنکه
بر آنکه فرو فرستاده خدای من فضله فضل خود را که کتاب و وحی است علی من یشا
بر آنکس که خواهد من عباد از بندگان خود که سزاوار آن باشد فیا و پس باز گشتند جهود
بغضب بخشی از خدای یا سخی گشتند خشی را علی غضب بالای خشی دیگر با غار عیسی
و انجیل و خشی با نثار محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن و لک کافریین و نیز کافران است عذاب
مهلین عذاب خوار کننده و اذا قيل لهم و چون گویند مر یهود را آمنا بکروید بمانزل الله
بانچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن قالوا گویند تو من ما میگویم بمانزل علینا بانچه
بما فرود فرستاده اند یعنی توریه و یگفروا و کافر میشوند بمانوراده بانچه جز کتاب ایشان
و هو الحق و آن ما و را یعنی قرآن و انجیل درست و راستست مصداق در هالقی که
آن حق با و در آورده است لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست و از اینجا کفر ایشان
بتوریه نیز لازم می آید چه کفر بانچه موافق چیز است کفر باشد بان چیز قل بگوای محمد
در جواب آنکه میگویند بتوریه ایمان داریم قلهم پس چرا تقتلون می کشید انبیاء الله
پیغمبران خدا را من قبل پیش ازین آن گفتم اگر بودید شما مؤمنین کرون دکان بتوریه
و لقد جاءکم موسی و هراینه که آمد بشما موسی بالبینات بشناها و درست و بیضا مهلاء
راست که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل پس شما فرافقتید کوسا را بخدای من بعده
از پس رفتن موسی علیه السلام بطور و انتم ظالمون و شما بیدار کردید بر نفس خود
و اذا اخذنا و یا دکنید چون فرافقتیم میثاقکم بپیمان شما را و رفعتنا و برداشتیم فوقکم
الطور برز و شما کوهی را که منسوب بود بطور این اسمعیل خذوا و گفتیم که فراتر
ما آتینا کم آنچه شما داده ایم یعنی توریه بقوة یعنی درست و جدی تمام و اسمعوا
و بشنویید یعنی فرمان برید قالوا گفتند یا شکار سمعنا شنیدیم و پذیرفتیم و پنهانی
با خود گفتند و عصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بکوش و عاصی شدیم بدل و اشرار
و هوانا بنده شدند یعنی در آوردند فی قلوبهم العجل در دلها ایشان دوستی کوسا را

بکفر هم بسبب

بکفر هم بسبب خود و انکار ایشان قل بگو بسما یا کفر گفتند پیغمبر نیست آنچه می فرماید
شما را به بانچه ایمانکم ایمان شما و اگر گزشت بقرآن و محمد گفتیم اگر هستید شما
مؤمنین سرور دکان بخدای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر غیر ما بدو جهود آن
با این همه رسوایی گفتند بهشت جز جای ما نخواهد بود خداوند تعالی فرمود قل بگوای
محمد در جواب دعوی ایشان آن گانت اگر هستید بوزعم شما گفتم مر شما را الذرا لآخره سزای
آخرت و نعمت بهشت عند الله نزد خدای خالصه پاکیزه و خاصه من دون الناس
بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را آن گفتم صادقین اگر هستید راست
گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چندی مرگ بدان سزا توان رسید آرزوی مرگ
علامت اشتیاق لقا است پس هر که آرزو مند تر است بمرگ مشتاق تر باشد بلیقا بیست
مرگنت که دوست دارساند بر دوست آن کیست که او بمرگ شادان نبود و لی یتمنق
و آرزو نکند جهود آن مرگ را آید هرگز بما قدمت بانچه پیش فرستاده است آید بهم
دشها و ایشان از قتل انبیاء و تغییر نعمت مصطفی صلی الله علیه و سلم و الله عليم و خدای
دانا تر است بالظالمین بستمکاران و دروغ گویان و لجد نهم و هراینه که با تو جهود
أهوى الناس حریص ترین مردمان علی حیوة برزند کاف دنیا و من الذین اشرکوا
و از آنکسانی نیز که ترک آورده اند یعنی کفار عرب و اصحاب آنست که اینجا مشرکان مجوسند
زیرا که هیچ کس زندگانی را دوست نواز ایشان نیست بود آید بهم دوست میدارد یکی
از ایشان یعنی کبران کویمر که کاشکی عمر داده شود الف سنة هزار سال و از نیست
که بخت مجوس چون بهم رسند نیست که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن
این لفظ مکر و هست و ما هو بمرحومه و نیست که رهانده او باشد من العذاب
از عذاب و وزخ آن یعر آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافعه عذاب الهی نیست و الله
بصبر و خدای بیناست بما یعلمون بانچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی
گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه و سلم جبریل است و او وحی بدو فرود آورد
و اسلاف ما را از جبریل رحمت بسیار رسیده و اکثر بیلا و عذاب بر آنها ما نازل شده اگر
بجای او میکا ئل بودی ما بای القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه و تعالی فرمود که قل
بگوای محمد صلی الله علیه و سلم من کان هر که باشد عدو الجبریل دشمن جبریل را و این
نامیست عبرانی یا سریانی و معنی او عبد الله است و او امین خزان وحی باشد پس هر که
دشمن او باشد دشمن منم بپرو فانه نزله پس بدرستی که او فرودی آورد و انرا علی قلبك
بدل تو بدان الله بفرمان خدای تعالی مصداق در هالقی که قرآن تصدیق کننده است
لما یبیدى مر آن چیز را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزل
چون توریه و زبور و هدی و قرآن راه نماینده است بچی و سبکی و مزده دهند
للمؤمنین مر مؤمنان را بنجات و درجات من کان هر که باشد عدو الله دشمن موهب
و ملائکته و فرشتگان او را در سله و فرستادگان او را و جبریل و میکا ئل و این دو فرشته
مقرب را فان الله پس تحقیق که خدای تعالی عدو الکافریین دشمنست مر کافران

دانا

مرم

خطاب با حنک رخ است جهل و آن در شیخ مجادله می کرد و می گفتند که آن پشیمان است و
بر خدای تعالی روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در شیخ احکام غافل و زاهد
بودند و تعالی میفرماید که ای منکر مجادله آیا معلوم نداری یعنی نمی دانی آن الله آنرا که
هو سبحانه علی کل شیء بر همه چیزها از محو اثبات و شیخ و اثبات قدر توانست بر کمال
آنکه تعالی یاد آن نیستی آن الله بآنکه تحقیق خداست که بی شک که مراد است ملک السموات
و الارض پادشاهی آسمان و زمین پس هر چه خواهد کند و ما که نیست مراد از من دون الله
چون خدای تعالی من دونی دوستی که از شما نفی رسد و لا نصبر و نه یاری که از شما
دفع ضرر کند ام تردید است آیا میخواهید آن سئلوا آنکه سؤال کنید رسولکم پیغمبر خود را
که ما سئل موی چنانکه سؤال کرده شد موی من قبل پیش ازین جهل و آن میگفتندی باید
کتابی بیاید بیکبار چنانکه موی عم آورده بود و تعالی فرمود شما از محمد صلی الله علیه
و آله و سلم همانی طلبید از سؤالها متعصبا نه که پذیران شما از موی عم می طلبیدند
و من یبدل الکفر و هو که بدل کند کفر را با ایمان با ایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزینند
فقد حبل بمره و آنکه گفته است سواء السبیل از میان راه راست و دیگر دوست
ی دارند بسیاری من اهل کتاب از اهل توریة جو فحشا صی بن عازر و آنکه دانشمند
ایشان بود و امثال او گویند و کم آنکه کردند شما را مراد هدایت یابی و عمارت است
که فحشا صی و یاران او مرا ایشان را بیهودیت میکردند و حوایجا فرموده بود و میخواهند که
سازند شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفار نا گردیدگان حسدا از روی حسد
من عند نفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست
نه فرموده کسی من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مرا ایشان را آنچه
راست و درست است یعنی رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و حقیقت قرآن و صحت دین
اسلام فاعفوا پس در گذرانندای مسلمانان و بگذرید از قتل ایشان و اصحوا و روی
بگردانید حتی بآی الله تاببارد خدای بامر فرمان خود را که حکمت بقتال یا امر
بجزیه آن الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از تعذیب و انتقام قدر
توانست و اقموا الصلوة و پای دارید نماز را و اتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را
و ما تقدموا و آنچه از پیش بر رسید لا تفکروا از برای خود من غیر از دنیا بر سبیل صدقات
و نفقات و انواع خیرات تجدد و باید آنرا نوشته عند الله نزدیک خدای و ثواب آن بیاید
از نزدیک وی آن الله بدرستی که خدای تعالی بما نعول بدانچه شما میکنید از خیر صدقه
بصیرت است و قالوا و گفتند جهل و آن بدخل الجنة هرگز در نیاید بهشت الا من کان
مکرا نکه باشد هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود و گفتند بهشت نزد کسی
الا یهودان و نصاری گفتند که بهشت نزد الا ترسیان بلکه این دعوی از هر طائفه
اما نیکم از دلهای ایشانست قل لها تو بگو بارید برها که حجت خود را برین دعوی
آن کنم صادقین اگر هستید راست گویند در حق خود بلی چنین است که ایشان میگویند
من اسلم هر که تسلیم کرد وجهه خود را لله برای طاعت خدای و هو محسن و او نیکوکار

در کردار و کمالات

در کردار و گفتار فله اجماع پس مراد کسی راست مراد و عذر و نه نزد افریو کار و ولا حق
عینهم و هم نمی نباشد بر ایشان از قوت مراد ایشان و لا هم بخیر و نه اندوهناک باشند
از قصور و زوال آن جمعی از نصاری بخیران بعدینه آمدند و بار و ساء یهود مناظره نمودند
هر فرق و در ابطال دین دیگری غایت سعی بقتل رسانیدند و حوایجا و تعالی این آیت
فرستاد و قالت الیهود و گفتند جهل و آن نیست النصاری نیستند کرده ترسیان علی شیء
بر چیزی از دین حوایجا و قالت النصاری و گفتند ترسیان نیست الیهود نیستند جهل و آن
علی شیء بر چیزی که معتد به باشد و هم و حال آنکه هر ایشان بتلون کتاب میخواهند کتاب
خدا را یهود از توریة میدهند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند حوایجا را بر باطل اند
و ترسیان را در انجیل میخواهند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافریان صلی الله علیه و آله
که اینها میگویند قال الذین گفتند آنرا که لا یعلمون هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون
یحوی و مشرکان عرب مثل قولهم مانند کفار یهود و نصاری یعنی کفار همه در باره ایشان
همین گفتند که جهل و آن ترسیان بر حوایجا نیستند فان الله یکلم من خدای تعالی داوری کند بینهم
میان ایشان يوم القيمة روز ستیز فیما کانوا در آن چیزی که ایشان فیه یختلفون که
در آن چیز ایشان خلاقی میکنند از حوایجا و باطل و من الظلم و کیست منکر از حق منع
از آنکس که باز داشت مسا جدانکه مسجد های خدا را آن بدکارانکه یاد کرده خود را با اسم
در آن جانا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مسا جد خدا را یاد کنند و پرستش نمایند
وسعی وسیع کردی خرابیها در و برای آن مسجد و این بخت النصر باطلی بوده یا طسطوی روی
که بیت القدس را خراب کرده و اخبار را بقتل رسانیده یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت
تعظیم یا آنکه هر موضعی از مسجد است برای سجده اولئك آن گروه که در منع ذکر و خرابی
مسجد گویند ما کان لهم نیست مرا ایشان را و شزد آن بدخلوها آنکه در این دران مسا جد
الا حائضین مکرونی کاران فاین صورت در زمان دولت اسلامست که ترسیان از قوت
رفیق در مسجد اقصی نیست از ترسی مسلمانان لهم مر ترسیان از اقی الدنیا دین جهل
خری رسوایی و خواری و جزیه دادن و لهم فی الاخرة و مرا ایشان را است دران سرای
عذاب عظیم عذاب بزرگ و لله و مر خدا را است الشرف جای بر آمدن آفتاب و المغرب
و جای فرود رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شبی سبب آورد
تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس خری نموده برای خود محراب ساختند چون روشن
شد خطوط محراب ایشان از سمت قبله بخیر بود چون بعدینه رسیدند با عاده قضای آن نماز
از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اجازت خواستند این آیت نازل شد که بعد از آنکه
خری کرده با عاده نماز حاجت نیست چه در جهل از آن اوست فایها پس هر کجا نخواست
روی کرد بد فقه وجهه الله پس انجا وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست محققان از در تحقیق
این آیت نکته است که زبان عالمی بیان عقاب و رب و لایق منقبت خلقت ظلال هدایت
درین ابیات اشارت بدان میفرماید مشق از بنی ایما تو تو اخوان شتم وجهه الله این متمدن
یعنی آن سو که روی قصد آری تا کسی بزدیش بکاری وجهه حق کان بود حقیقت او

باشد انجا سوی او کن دو هیچ جا را نکرده استننا پس بود عین حق عیان هر جا
 عارف حق شناس را باید که بهر سو که دیده بکشد این انجا حقایق پیدا نکند
 از جمال حق قطعا ان الله بدستی که خدای تعالی واسع بزرگ مغفرتست و بسیار
 علیم دانای مصالح امور مسلمانان و قالوا و گفتند با کان از یهود و نصاری
 اتخذ الله و گرفت خدای و کذا و فرزند یعنی عزیز و مسیح سجانه پاک و بی عیبی
 او است بل نه چنانست که ایشان میگویند که مراد است مافی السموات آنچه
 در آسمانهاست و الا لارض و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین هر مملوک
 در موبوب وی باشند پس عیسی ام و عزیزم و کذا و نوا نوا شده چه و کذا فی باشد ان
 از جنس و ادو این المملوک عن المملک کل و آنچه در زمین و آسمان باشند که قانون
 مراد از فرمان بردارند بدیع السموات و الا لارض از نو بدیده آسمانها و زمین
 و الا لارض و چون خواهد و تقدیر کند امر کار را فاما بقول که پس جز این نیست
 که گوید مر آن چیز را کن بیانی لیکن پس باشد و قال الذین و گفتند اننا که لا یعلمون
 فی داند خدا بر او علم خوانده اند چون مشرکان مکه که لا یعلمون الله چرا سخن می گوید
 باما خدا او را تینا ایست یاربکی از ما پیغای می آید کذا که این مشرکان میگویند
 قال الذین گفتند اننا که بود ندیم قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل
 قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردند بر انبیا پیش از ظهور معجزات و شباهت
 قلوبهم بیکدیگر مشاهده است و لهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت
 و سوالات از روی عناد و کدورت قدسینا آ آیات هر آینه بیان کردیم نشانها بر تو
 و نبوت تقوم بوقوت برای کردی که طالب یقین اند نه تابع ترده و تخمین آنان را سلطان
 بدستی که ما فرستادیم برای محمد صلی الله علیه و سلم بلحق برستی و درستی و گفته اند
 مع الحق یا باقرآن یا دین اسلام بشیر مژده دهنده مؤمنان و نذیرا و بیم کننده
 کافران و لا تسأل و پرسیده خواهی شد روز قیامت عن اصحاب المجیم از آنها که اهل
 حجیم اند و حجیم نش سوزنده بسیار زبان باشد روزی بر زبان حضرت رسالت صوات
 الله و سلامه علیه جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بکشد و او از غضب
 خود بدیشان نماید غالب است که از بیم عذاب الهی مستقیم باز آیند حق سبحانه
 این آیت فرستاد که ایشان اصحاب المجیم اند و ما ترا خواهم پرسید که چرا ایمان نیاوردند
 بر نوادی رسالت است و بر ما حساب اهل هلاک و حق توحید و هرگز خشنود نشود عذک
 از یهود و نصاری و یهودان و نه قریایان حتی شیخ تا نگاه کنی روی
 کنی ملتهم کثیر ایشان را قل بگو و فقی که هر یک از ایشان را خوش راستی کنند
 ان هدی الله بدستی که راه نمودن بجهنم هادی است که راه نمودن خداست
 که شما را به یهود و نصاری میخواند و او را میگوید و لکن ابعث و اگر مستحق
 نمای ای محمد صلی الله علیه و سلم از راههای ایشان را در باب دین بعد از ذی
 بعد از آن چیزی که برستی جا نماند است بنویس من العلم از دانشی که وحی است

و حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مالک نیست ترا من الله از عذاب خدا من ولی دوستی
 و هانده و انصیر و کسی یاری دهنده صورت خطاب با حضرت و معنی راجع به امت
 الذین انان که اینها هر کتاب عطا کردیم ایشان کتاب یعنی تورات یعنی که آیت در شان اسلام
 و اصحاب او باشد یا انجیل یعنی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با حضرت ابی
 طلب رضی الله عنه از دینار جسته بدیده آمدند یا قرآن یعنی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده
 باشد و بر هر تقدیر بثلثه یعنی اندک کتاب را یا متابعت می کنند حق تلاوت چه که حق
 خواندن یا متابعت کردند اولی است پس آن گروه بؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنان که
 تحریف کردند و من یکره و هر که کار کرد بکتاب و احکام آن را تغییر دهد فاولی است پس آن گروه
 هر لحاظ سرون ایشانند زیان کاران یا بنی اسرائیل یا کنیزای فرزندان یعقوب از کور و نعمتهای
 نعمتی آتی آن نعمتهای که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما و انی فضلکم و بدی
 که بدان شمار فضل کردم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت بجهت تکریم
 و تذکیر نعمتهای الهی است و اتقوا و بترسید و ما از عذاب دوزخ که از هیبت آن لا تجری
 کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیشا چیزی را از عذاب و لا یقبل منها و قبول
 کرده نشود از هیچ نفسی عدل خدای او یعنی بدی که بعوض او معذب نکرد و لا تنفعهم
 و سود نکند هیچ نفسی را شفاعت خواهش خواهند که بر تقدیر وجود شفیع و لا هم یصرفون
 و نیا شد کافران که تمنی کردند از عذاب یعنی ایشان را سودی نکند باری هر بار که هست و الا البقی
 و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم و فقی که بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم ربه مرا بر ابراهیم را
 پروردگار را بکلمات سخنان یعنی او امر و نواهی یا مناسک یا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن
 فرست یعنی شکان موی سر و دو نیم ساختن او را و محضضه و استنشا و مسوا که چیز
 موی لب و رفتن ناخن و بوی زدن موی زیر بغل و حلق و غانه و حننه و استنجاب با تمهین
 پس ابراهیم با تمام رسانید از او قیام نمود بدان قال گفت خدای تعالی چون متابعت فرمان
 کردی ای ابراهیم بدستی که من کرد انیم تر الناس برای مردمان اما ما پیشوای در دین
 که هم نیکان بعد از تو بپوشاقت کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر را فرمود که اتبع مله ابراهیم
 و امت مرحومه را نیز امر کرد مله ابیکم ابراهیم برای انجا از این وعده است و چون خدای
 تعالی ابراهیم را شرف امامت نوازش فرمود قال گفت با حق تعالی در جواب او و من ذری
 و از فرزندان و نبیره کان من نیز اما مان بید کنی قال گفت خدای تعالی در جواب او
 لا بنای نرسد عهدی عهدی یعنی رحمت و بقول حق رسالت یا امامت مسلمانان
 الظالمین ستمکاران را یعنی کافران از ذریه تو و لا جعلنا و یاد کن آنکه گردانید بیم
 اکبیت خانه که بعد از متابعت جای بازگشت یا موضع ثواب و آن موضع است که دروی
 للناس مراد میا ترا یعنی حاجیان را که هر سال بوی بار کردند و انجا بنویس حساب رسد
 و گردانیدیم از موضع ایمنی که در او کسی را نکشند و انجا و فراموشی ای مؤمنان
 بعد از آنکه شرف هم دانستید من مقام ابراهیم از مقامی که منسوبست با ابراهیم صلی
 نمازگاه و آن موضع است که دروی جری وضع کرده اند و از قدمهای مبارک آن حضرت

بر دست و حنص و اخذ و بطبیعه ما ضعیف خواند یعنی اگر کنند مردمان از ایشان از شما نگاه
و عهد ناد عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم ای ابراهیم و اسماعیل و سوری ابراهیم و اسمعیل
آن طهر! انکه پاک سازند بیعی خانه مرا از اوثان و نجاس و ضحایت و معاصی و طواف
حایض و لطائف برای طواف کنندگان و العاکفین و برای معتکفان و اگر حج السجود و غیر
رکوع کنندگان و سجود آن مکان یعنی نمازگزاران اهل اشارت بر آنند که پاک دارند خانه دل را
که حرم دوست است از ادناس تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس و اوزار است
و تطهیر در آن ملاحظه اغیار بیت اگر حرم دل از غیر دوست سازی پاک و صفات و حد
صرف اندر و کئی در آن و اذ قال ابراهیم و یاکن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد بر اهل
ای پروردگار من بگردان هذا این مکان را که برای تو در آن خانه ساختیم بلد امن شهری
این انقطاع و خسف و مسح یا اهل او را از جور و متغلبان در زمان خود دار و از زرق اهل
در روزی ده اهل این بلد را من القرات از میوه ها حق تعالی این دعا مستجاب کرد انیده حکم
فرمود تا جبرئیل یکی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته
بمکه آورد هفت بار بگرد خانه طواف داده بدو زمین نهاد بر سر محله از مکه وضع کرد و
دیده را بجهت طواف طایف کویند و میوه اهل مکه از آن جاست پس ابراهیم علیه السلام
تخصیص کرد روز را بپوشان گفت من آمن روزی ده هر که ایمان دارد منهم از آنان
که ساکنان این شهر باشند باندگ بخدا و ایوم الآخر و بروز آخرت قال گفت خدای تعالی
و من هر که کافر شود فامتنعه پس او را بر خورد آری دهیم قلیلا بر خورد آری اندک
یعنی عیبی در دنیا تم اضطره پس او را بیچارگی را نم ای عذاب النار بعذاب دوزخ و پس
المصیر و بدو رجعت دوزخ و اذ یرفع و یادکن آنرا که برداشت ابراهیم القوا عذ
ابراهیم اصلها و اساسها من البیت از خانه کعبه و اسمعیل عطف است بر ابراهیم چه بسا پدر
در دفع فواجع و غریب بوده هر یک در طرفی از خانه کار میکردند یا بنویست دیوار بری آوردند
واقع است که اسمعیل علیه السلام سنگ جمعی آورده بدست ابراهیم علیه السلام می داده
تا بکاری برده القصه بعد از اتمام پدر و پسر دست تضرع برداشته می گفتند ربنا
ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انک انت السميع بدوستی
شوهرد عای ما را العليم و قوی دانا بر نیتهای ما را ربنا ای خداوند ما را و اجعلنا
و گردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لك مر قرا
و من در بینا و گردان از ذریه ما امة گروهی مسلمة لك کردن نهاد و متفاد شده
مر ترا و انا و بنای ما را منا سکنا مواضع که در آن افعال حج بجای باید آورد و چون
مبقات برای اهرام و عرفات برای قوف و منا برای قربان و تب علینا و از ما پذیران
اگر از عمل نصوری و تقصیری واقع شده اند انت التواب بدوستی که نوبی پذیرنده توبه
مقصران الرحیم بخشنده بر گناهکاران ربنا ای پروردگار ما و ابعث فیهم و برانگیز در میان
ذریه ما امة مسلمة و مبعث گردان رسول منهم فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تادیر
مرا عزتی و شرفی باشد بدان رسول یتلو علیهم بخواند بر ایشان ایا نزل کتاب و انا بیان کند

نشانه ها و

نشانه ها و حدیثه قریبا ایشان و یعامهم الكتاب و یاموروا بشارا قرآن و الحکمة و معانی آن
یا بیان آنچه در دست از امر و نهی و حلال و حرام و بر یکم و یکا که اند ایشان از گناه سبب شراب
و احکام انک انت العزيز بدوستی که قوی توانا و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الحکیم یوی
داناتی حکم کار حق سبحانه و تعالی این دعا را نیز بخواجابت مقرون ساخته حضرت رسالت
پناه راهلوات اند و سلامه علیه از اولاد اسمعیل علیه السلام مبعوث گردانید و نکته انا دعوت
ای ابراهیم علیه السلام بدیست و من یعرب و کیست که باز کرد استهاد و انکار است یعنی
هیچ کس باز نکرد عن ملة ابراهیم از کیستی ابراهیم الا من سلفه مکرسی که خور کرد است
نفسه نفس خود را یا هلاک سازد یا سقیم و بی خود باشد در نفس خود و لقد اصطفیناه و
هر آینه ما برگزیده ایم ابراهیم را علیه السلام فی الدنیا درین سرای بکرم و وفوت و شرف
نبوت یا عبادت و خلقت یا بعمارت خانه کعبه و انه فی الآخرة و بدوستی که او در آن جهان
من الصالحین هر آینه از ذمه نیکان است و او را مقام قرب و حسن ثواب حاصل است
اذ قال که یاد کن آن وقت که گفت مرا ابراهیم را علیه السلام رتبه پروردگار و اسم کرد
بنه فرمان مرا یا تسلیم شود در هر چه بجاری قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم
علیه السلام که تسلیم کردم خود را قرب العالمین مر پروردنده عالمیا ترا تا هر چه خواهد کند
فاستأجیانی فان شاء اما تفری بیت بگذاشتم مصلحت خویش بدوست که دوست من
هر چه رسد نیکوست و د صی و وصیت کرد بها بملت خود یا بکلمه اسلمت ابراهیم بنیه
ابراهیم علیه السلام پسران خود را و یعقوب و وصیت کرد یعقوب علیه السلام نیز اولاد خود را
بوافق جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفى
بدوستی که خدای برگزید گم الدین برای شما دین مشرقی و مرقی ما موریه که اسلامت فلا تق
پس غیرید الا و انتهم مسلمون مکرر شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید که همچون
مرکز برسد شما را بر اسلام یا بدین نی از ترک اسلامت نه از ترک ام کنتم شهداء یا عما حاض
بودید از حضرت آن هنگام که آمد یعقوب الموت یعقوب مرگ و یعنی اسباب و علامات آن
و یاد دارند اذ قال آن وقت که گفت یعقوب کبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید
پرستید من بعدی از پس من قالوا گفتند تعبد الله خواهیم پرستیدن خدا را و اله ابائک
و خدای پدران را ابراهیم و اسمعیل و اسحق ابراهیم را علیه السلام که جد بود پذیر گفتند برای آنکه
حکم پذیر دارد و اسمعیل که هم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب هم را اب گوید و هومت او را
برای پروردار و این نظر بر اتحاد اصلست اللهوا واحدا عبادت میکنیم خود را که یکتات
و یکانه و حق که و حال آنکه ما را این خدای را مسلمون متفادیم بطاعت تلك این جماعت
یعنی ابراهیم و یعقوب علیهما السلام و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلعت مرد که
لها ما کسبت مرایشان است آنچه کسب کردند و لکم ما کسبتم و شما را باشد آنچه کسب کرد بدیشان
و شما را بر عملها پاداشت خواهند داد و لا سلون و شما پر سیده نشوید عما کانوا یعلمون آنچه
بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابناء بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان
معاقب سازند درین آیت فرمود که شما را به اعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را

و منکران نبوت روز قیامت و یکتا بودن رسول و باشد فستاده من یعنی محمد صلی الله علیه و سلم
علیکم بر دینی شما شهید گواهی معدول و موزن و ما جعلنا و ساختیم قبله عبادت تو القبلة التي
ان قبله را که گشت علیها تو هستی بر آن یعنی کعبه لا لتعلم مکر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم
من شیخ رسول آنکس را که روی رسول کند در قبله من بنقلب از آنکس که باز کرد علی عقبه
بر پایشهای خود مثلست و در باب کسی که باز کرده از راهی و عدول کند از پیغمبران و ان کانت و بدوی
که نیست قبله یعنی بخوبی آن لکیره بزرگ و کوان الاله علی الذین مکرنا انما هدی الله خدای راه
نمود ایشان را با خوب قبله را و دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبه میکنند در امر قبله و یکی آن
بود که اگر جهلت کعبه است پس آنان که بجانب بیت المقدس نماز خوانده اند از صحابه و پیش
از خوب قبله و فایده آنست چون اسعد بن زراره بر خلافت مرده باشند حق تعالی فرمود
و ما کان الله و نیست خدای تعالی با فضل و کرم تبصیر ایماکم آنکه صنایع کردند نماز شما را بیک
که خوانده اید یا نباه کنایه آنست که شمار که به بیت المقدس داشته اید آن الله بدستی که خدای تعالی
بالتاس بر ما انورف مهر یا نسبت صلاح ایشان را فرو گذارد رحیم بخشاینده است مرا د
ایشان صنایع نکردند قدری بدستی که ما می بینیم **تقلب و جهلت** کردند آیدن روی تو ای السماء
در جهت آسمان برای انتظار روی این آیت در امر خوب است سید عالم صلی الله علیه و سلم از قول
یهود که میکنند محمد صلی الله علیه و سلم روی بقبله ما نماز میکند آمد ملول شد و آرزو کرد که قبله او
کعبه باشد که قبله ابراهیم است علیه السلام و اقدم القبلین و درین باب با جبریل سخن گفت جبریل
متوجه مقام خود شد سید کائنات علیه افضل الصلوات و در ساعت از پی او با سمانی نگرست
و منظور دینی بود تا جبریل آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا با سمان دیدیم فلنولینک پس توجه
ساختیم ترا قبله ترصیها بان قبله که تو میخواهی دی پسندی قول و جهلت پس بگردان روی خود را
مواجه بدست **شطر المسجد الحرام** سوی مسجد الحرام که محیط است بجان دوز و شب منصف
در سال دوم از هجرت حضرت خواجه علیه السلام در مسجد بنی ستمه دو رکعت از ظهر گذارده بود
این حکم نازل شد در نماز روی از محضره گردانید به میزاب توجه فرمود و آن مسجد بودی القبلین
اشتهار یافت و بعد از آن تخصیص خطاب جهت نصیح بهوم حکم امتش را میگوید و جهت ماکنم
و هر جا که در مجرور و سهل و جبل و غروب و غروب چون خواهید نماز گذارید فوالا جوهکم پس
بگردانید و در بهای خود را شطره سوی مسجد مذکور آن الذین و تحقیق آنرا آنکه او تو الکتاب
داده اند ایشان را کتاب **یعلیون** هر آینه دانند آنه الحق که این خوب یا توجه دو دست و راست
و حکم آن من در بهم از پیش پروردگار یا شناخت چه در توبه خوانده اند که پیغمبر اخر الزمان بدو قبله
نماز کرد و آخر قبله که بر آن بماند کعبه است و ما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما یعلمون
از آن یهود میکنند از انکار قبله و لکن آیت و بجز آنکه اگر بیای تو ای محمد صلی الله علیه و سلم الذین
او تو الکتاب برای آنرا که داده شده اند کتاب را یعنی یهود و ترسا بکل آیه بهر مجری و شای
یعنی اگر بیاری هر حقیقی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه ما نبهوا قبلتک فی روی
کنند ایشان قبله ترا و ما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتکم مریله ایشان را و ما بهصلکم و
بعضی از ایشان بتابع قبله بعضی فی روزه و متابعت کننده قبله بعضی را به جهت قبله نصاری

توفیر

در جهت آسمان برای انتظار روی این آیت در امر خوب است سید عالم صلی الله علیه و سلم از قول یهود که میکنند محمد صلی الله علیه و سلم روی بقبله ما نماز میکند آمد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است علیه السلام و اقدم القبلین و درین باب با جبریل سخن گفت جبریل متوجه مقام خود شد سید کائنات علیه افضل الصلوات و در ساعت از پی او با سمانی نگرست و منظور دینی بود تا جبریل آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا با سمان دیدیم فلنولینک پس توجه ساختیم ترا قبله ترصیها بان قبله که تو میخواهی دی پسندی قول و جهلت پس بگردان روی خود را مواجه بدست شطر المسجد الحرام سوی مسجد الحرام که محیط است بجان دوز و شب منصف در سال دوم از هجرت حضرت خواجه علیه السلام در مسجد بنی ستمه دو رکعت از ظهر گذارده بود این حکم نازل شد در نماز روی از محضره گردانید به میزاب توجه فرمود و آن مسجد بودی القبلین اشتهار یافت و بعد از آن تخصیص خطاب جهت نصیح بهوم حکم امتش را میگوید و جهت ماکنم و هر جا که در مجرور و سهل و جبل و غروب و غروب چون خواهید نماز گذارید فوالا جوهکم پس بگردانید و در بهای خود را شطره سوی مسجد مذکور آن الذین و تحقیق آنرا آنکه او تو الکتاب داده اند ایشان را کتاب یعلیون هر آینه دانند آنه الحق که این خوب یا توجه دو دست و راست و حکم آن من در بهم از پیش پروردگار یا شناخت چه در توبه خوانده اند که پیغمبر اخر الزمان بدو قبله نماز کرد و آخر قبله که بر آن بماند کعبه است و ما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما یعلمون از آن یهود میکنند از انکار قبله و لکن آیت و بجز آنکه اگر بیای تو ای محمد صلی الله علیه و سلم الذین او تو الکتاب برای آنرا که داده شده اند کتاب را یعنی یهود و ترسا بکل آیه بهر مجری و شای یعنی اگر بیاری هر حقیقی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه ما نبهوا قبلتک فی روی کنند ایشان قبله ترا و ما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتکم مریله ایشان را و ما بهصلکم و بعضی از ایشان بتابع قبله بعضی فی روزه و متابعت کننده قبله بعضی را به جهت قبله نصاری

توفیر و از آن یهود غریب و بی میان هر دو نامکن و لکن آیت و اگر بدوی کفی بر سبیل حق
آهوا و از رویهای ایشان را در باب قبله من بعد ما هادیک از پس آنکه آمد بنویسم انکم از آنکه
قبله ابراهیم حقیقت آنست بدستی که باقی از آن هنگام که متابعت ایشان نمایی من الظالمین از جمله
ستمکاران ظاهر خطاب رابع است با پیغمبر صلی الله علیه و سلم اما معنی آن را جعلست با امتان الذین
اناکه ایشان کتاب دایم ایشان را توبه یعرفونه می شناسند قرآن را و آیه آنست که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم که میفرمود چنان که می شناسند آباء هر سران خود را در میان کودکان یعنی شناختن
روشن دارند در باب پیغمبر و آن توفیرا منکم و بدستی که کردی از ایشان یکدیگر حق را آینه می بینند
حق را از توام و سلفه و هم یعلیون و ایشان میدانند که می پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من
از پروردگار است فلا توفیر پس مباح خطاب بان حضرت است و مراد امت یعنی مایشید من المؤمنین
از آنکه کنندگان در آنکه قبله هر من عند الله است و لکن و هر کوی را از خدای پرستان یا از انبیاء که
ارباب شرایع اند یا هر موجه را و جهله جهل و قبله است هو سوبها که او روی بدان دارد یا خدای
تعالی روی بدان سوی کرده اند فاستنبوا الخیرات پس شما ای مسلمانان یا پسینی بگردانید بگردان
در یکوبها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر برده و در هر سو
سودای ظهور کرده که قبله است و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی بازی مانند
مکر و دمان حویم تجرید و دمان حوم نریز که از قبله فخره و جده الله روی بگردانند **شوق**
قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ارباب دینی سیم و وزر قبله صورت پرستان آب و گل قبله
معنی شامان جان و دل قبله از هلاک و آب قبول قبله بدسیران کار فضول قبله تی پرور
خواب و خورشی قبله آسان بدانش پرورشی قبله عاشق وصالی زوال قبله عارف جمالی
ذوالجلالی ایما توفیرا هر جا که باشد و هر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یا تم الله جمیع
بیارد خدای تعالی شمارا و جمع کند و در قیامت برای امتیاز حق از سبطل آن الله بدستی که خدای
علی کاشی بر هر چیزها از احضار و تمیز قدر تواناست و من حیث خرجت و از هر مکان در هر
که بیرون آیی قول و جهلت پس بگردان روی خود را به هنگام نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد
محترم و حیث ماکنم و هر جا که شما باشید ای امت فوالا جوهکم پس بگردانید و در بهای خود را
یعنی بگردان خود را شطره سوی آن مسجد لکن یقول تا باشد للناس هر یهود یا مشرک را علیکم
بر شما در باب توجه بکعبه قصی حجه خصوصیتی و جدائی یهود گفتند محمد صلی الله علیه و سلم
دین ما را منکرات و قبله ما را معتقد و مشرکان طعن میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبله
بدان خود بگردانید پس بخوبی قبله کعبه کسی را بر شما حقیقی نماید الا الذین ظلموا انکرا که ستم کردند
بر نفس خود بنسداد و مکاره منکم از یهود مدینه و بیت پرستان که یهود میکنند برای میل با قرای خود
روی بکعبه آورده و مشرکان طعن میزدند که محمد صلی الله علیه و سلم داشت که ما بر حقیقت دیگر باره
روی بقبله ما کرد فلا تخشوه هر من مزید از ایشان در توجه بجانب کعبه و اخشوا و بترسید از من
بخالفتم فرمان من و لا تم معطوفست بر نلایکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حقیقی باشد
و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاصی است بکعبه حقیقت علیکم بر شما
و لعلکم تهتدون و دیگر شماره را باید بر خراج و احکام دینی و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت

کما ارسلنا چنانچه در دین رسالت کردیم و فرستادیم قیام در میان شما رسولا متکم فرستاده و
از شما که بتو عظیم بخواند بر شما آیاتنا اینهای ماکه قرانت و بر یکم و پاک می کرد اند شمار
از شرک برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شود و بعد از آن می موزد شمارا الکتاب قرآن
و حکمت و حلال و حرام آن و بعد از آن تعلیم میدهد شمارا مال و ثروت آنچه نیستید شما که بخود تعلیم
بدانند از فاد کوفی پس مرایا دکنید بطاعت از کرم تا شمارا یاد کند عفت این عینیه رحمت الله
میگوید که در اخبار رسیده است که حق سبحانه فرموده که بندگان خود را چیزی داده ام
که اگر چیزی را و میگوید را دای هر آینه نعمت بزرگ برایشان تمام کردی و آن اینست که گفته ام
فاد کوفی از کرم در جواب هر تفسیر قریب بصد وجه در این آیت مذکور شده و چون درین
ترجمه ساطع اطاب منطوبست یک دو نکته از سخن محققان اختصار میکند در کشف الاسرار
آورده که رب العالمین فرموده لا يزال العبد يذكرني واذكرنا حتى عشقني نتیجه دوام ذکر
کمال محبتست که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانیست بلکه ذکر دل و جانست
در نهایت حال از سلطان العارفين قدس سره پرسیدند که جز از شمار ذکر زبان که توی شوق به
فرمود که زبان بیکانه است در میان کعبه و اسطی در حلقه اند فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکر است
و قیام مذکور درین باب فرموده صلی الله علیه و آله و سلم **رباعی** جز یاد تو ام از دل
ناشاد برفت و زبانه هوای که شمشاد برفت مستغرق ذکر تو چنانکه ذکر در ذکر تو ام ذکر تو
از یاد برفت و شکر دانی و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و لا تفرقون و ناسی می کنید
یا ایها الذین آمنوا ای کوریدکان استعینوا یاری خود عهد بر قیام بحقون الله بالصبر
شکیبایی که کلید درختانست و الصلوة و نماز که جمیع العباد است آن الله بدرستی که
خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت و لا تقوا
و مکیید لمن یقتل مرا نکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی در جهاد
اموات که ایشان مرده باشند صحابه بعد از حروب بود ذکر شهدا می کرد و بعضی بر ششتر
می گفتند بچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا
عزوم شد حق سبحانه فرموده که ایشان را مرده بخوانید بل اهیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت
ولکن لا تشعروا و لیکن شما نمی دانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور
نیست و قنبلوکم و هر آینه می از ما به شمار یعنی با شما معامله از مایند کان میکنیم و اگر نه
بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیز است بشی و بچیزی اندک من الخوف
از بیم دشمن در غم و الجوع و کرسکی بخطر و تنگ و نقص من الاموال و نقصان بعضی
مالها که بتاراج و هاد ثبات رود و الا نفس و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب
و الثمرات و نقصان میوه ها با فوات سماوی و اراضی یا مکر فرزندکان که غمزه باغ دل اند
و بشر الصابرین و بشارت ده صابران را بفرموده است که ممکن است الذین انانکه اذا احصا بهم
چون برسد ایشان را مصیبه و شواری و زحمتی و گفته اند هر هادیه مکر و همد که بریده می
مصیبت است و آن صابران که در وقت وقوع مصیبت قالوا کویند انانکه ما از ان
و ان صابرین خدا و ندیم اقرار است با تقیاد حکم قضا و انصاف بتسلیم و رضا و انانکه راجعون و ما

کردند کاینم عزراقت بیعت و نشورا و لکن آن کوه که در مصداق رجوع بکلمه استرجاع
نمایند علیهم برایشانست صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان و رحمت و نعمت
و گفته اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که اما الذین ابیضت وجوههم فی رحمت الله
و اولئک وان کسان هم ایشانند نه غیر ایشان المهدون راه یافتگان بدین و تسلیم و یا
بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعد بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع
از جمیع اتم بدین اتم محو عطا فرموده و پس و اگر نه بایستی یعقوب علیه السلام بوی
فقدان یوسف ام بجای یا اسفا انانکه کفنی و فاروقی چون این آیت خواندی کفنی نعم العبدان
یعنی صلوات و رحمت بیک و هم را دهند و نعم العبدان یعنی اهدا خویش سرا بایست
ان الصفا و المروءه بدرستی که صفا و مروءه آن دو کوهند در مکه که طواف بدیشان شایسته
از نشانهها و خانه خداست لمن حج البیت پس هر که قصد خانه کند با اعمال مخصوصه
حج در حالی احرام او اعتر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصر بفرم فلا جناح علیه
پس برو هیچ کنای نیست آن بطواف بهما برانکه طواف کند بایشان و سعی نماید در میان ایشان
چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عاری آمد
حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه رجح و عمره بجای باید آورد و یا غنچه که از شعار بر
ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خویش علی بنو بجای آرد از زیاد فی طوافی حاج
و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس خدای تعالی جزا دهد شکرگویانست علیه
دانا با اعمال بندگان آن الذین بدرستی انانکه از علمای یهود که بحد و حسد یکموت
ی پوشند ما از لکن آنچند فرموده است ایما من البیتان از سخنان روشن و روشن
چون حکم رجم و الهدی و ره نموی نعمت و صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم من بعد
ما پیشاه از پس آنکه بیان کرده ایم ان هدی را لکناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب در تورات
یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی کرد اند و اولئک ان کوه که پوشندگان حق اند
یلعنهم الله ی را ندیشا خدای تعالی و از رحمت خود دور میکند و یلعنهم الاغنی
و لعن میکند برایشان لعنت کنندکان یعنی ملائکه یا حی آفریدگان با حق و انس با تمام
مسلمانان و لعن لا عنان سوال لعنت است از حق برین وجه که اللهم العزم و هو این
طائفه سزاوار یعنی ان الذین تابوا مکرنا نکه باز کرده اند از شرک با ایمان یا توبه کرده اند
از کتمان نعمت نبوی و صلح او و بصلاح آوردن کان کارهای تاه شده را و بینوا و بیان
کردند حضرت رسالت بناهی صلی الله علیه و سلم آنچه پنهانی داشتند فاولئک
پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح اتوب اللههم باز کردم بدیشان بر رحمت و انانکه اتوب
و منهم قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل کنم در عفو بیت ایشان آن الذین
کفرنا بدرستی که انانکه کافر شدند از یهود با نکار نبوت محمد صلی الله علیه و سلم و ما تنوا
و هم کفار و برده و حال آنکه ایشان کافر اند و کافران حق اولئک علیه السلام ان کوه آنها اند
که برایشانست لعنت الله لعنت خدای تعالی بعد از مکر ایشان و ملائکه و لعنت و شکاکات
و الناس اجمعین و لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مؤمنانند که انتفاع ایشان با نسیانیت

تابست خا که بر اینها و این ملائیکه ها و اندر در لغت یاد رشتی دوزخ لا یخفف
 سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب و لا یمنظرون و نباشد که مهلت داده شوند
 یا منظور نظر رحمت الهی شوند و انهم و خدای تعالی و احد معبودیت بکتا لا اله الا الله نیست
 هیچ معبودی مستحق عبادت الا الهو مگر او که احد است و ذات و واحد است در صفات
 الرحمن بخشاینده است در تربیت اشیا که رحیم مهربانست در تقویت ارواح است
 فی خلوق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که چنانچه است بی سون و افزا شد و بی غلاف
 در هو معلون بداشته و الارض و در آفرینش زمین که ساطعت مبسوط و مهاده مبسوط
 و اختلاف فی الليل و النهار و از پی در آمدن شب و روز میگردید بر سبیل تعاقب یا اختلاف
 ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض و الفلك التي تجری و دیگر در کشتیهای کوان بارگی
 فی البحر در دریای موج و زحار و ما یمنع الناس باخچه نفع رساند بر مردمان از تجارت و کاسب
 و ما انزل الله و در آنچه فرستاد خدای تعالی من السماء از آسمان یا از بر من مایه از آب
 باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه کرد اند زمین را بآن آب بعد موتها
 از پس مرگی و برآمده گی و در بخت فیها و پرکنده کرد در هر زمین من کل دایه از هر جنبه
 چون بهایم و سیاح و دوحوش و غیر آن و تصرف الیراح و در کرد داند فی بادها از هر
 و السحاب المسخر و در بر فرود آشت و رام شده مرا مرخدا بر این السماء و الارض میان
 آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود کایات هو امین علامتست یعنی درین جمله
 که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بذایع فطرت تقوم یعقلون مرکوبی را که خود
 دارند و نظرتا مل بر موجودات که دارند کفار قریش میگفتند که ما سجد و شست و است
 داریم و بی پرستیم و این معبودان کار یک شلر ما را راست نمی توانند کرد و محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم میگوید که من یک خدا دارم و کار هر عالمی سازد اگر برین سخن حجتی سازد و علا
 بما ناید ما براسی او اقرار کنیم این آیت مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشان از آیت قدرت
 الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند و تفکر نکند و من الناس من یخذل و از هر
 کسی هست که فراموشی در دوزخ اندر خدای تعالی انداد ایشان و شریکان یعنی بتان
 یحیی بهم دوستی دارند ایشانرا کتب الله چنانچه خدا را دوستی باید گرفت و الذین امنوا
 و انما که ایمان آورده اند آشت هبتان ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مرخدا بر اینجهت آنکه
 مشرکی نیست و دوستی دارد و مؤمن نادیده دوستی دارد و باید دیدن عمر بگذارد
 و دیگر محبت کفار محبتیست فانی ففدائی و دوستی مؤمنان محبتی باقی ربانی و حقیقت
 آشت هبتان است که اول خدای تعالی ایشان را دوست داشت که بجهت گفت تا ایشان آزاد است
 گرفته که بجهت فرمود پس دوستی ایشان مرخدا بر این دوستی خداست مریشانرا پس
 فرموده که اگر تخم بجهت نکشتی نهال بجهت نرسد **مصلح** میل از طرف یار بدید آمد از آغاز
 و لو بری الذین ظلموا و چون به بیند و بداند این جمله مفعول بری است آنها که ظلم کردند بر اتخاذ
 انداد از بیرون العذاب بوقتی که معاینه عذاب دوزخ بینند ان القوة لله جميعا آنکه همه
 قدرت و غلبه مرخدا بر است و ان الله و ان یزید الله که خدای تعالی شدیدا العذاب سخت

عذاب است

عذاب است برایشان هر آینه بدانند مصرت اتخاذ انداد و زیان اخراج از عبادت رب
 العباد از بت و یاد کن ان هتکام را که بیواری کنند الذین اتبعوا انما که جمعی بی روی
 ایشان کردند من الذین اتبعوا از همان جمعی که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان
 عرصه شرک از صغیرا و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند و راو العذاب و ببینند عذاب
 هم تابعان و هم متبوعان و تقطعت و بریده شود بهم الام سباب از ایشان سبها و در بطلها
 که در دینی داشتند از عهود و موثقی و خویشی و دوستی و صحبت و قال الذین اتبعوا و گویند
 آنان که متابعت کرده بود ند یعنی تابعان چون بیواری متبوعان از خود مشاهده کنند
 گویند لو ان لنا قوة کا شکی مار و ایشانرا باز کشتی باشد بدینی فتنه او و هم اما بیواری کنیم
 از ایشان انجا که ما بت و امنا چنانچه ایشان بیزار کنند از ما اینجا که لک چنانچه در آن روز غی
 آن را بدیشان بر بیهیم الله بنما بد خدای تعالی جل جلاله کافرا انما اللهم کرد ارهای ایشانرا
 حسرت علیهم حسرت بر او پیشما نیز برایشان یعنی اعمال که بزعم ایشان حسنه بوده چون چ و عمره
 و ضیافات و ختان و حبطه سازند و سبب حسرت ایشان کرد یا اعمال سیئه که مباشرتانی شدند
 از قتل و غارت و دق بنات موجب مزید حسرت کرد و ما هم و نیستند تابعان و متبوعان
 بخارجی بیرون ایندگان من النار از آتش یعنی جاوید دوزخ باشند یا اینها الناس
 ای مردمان کلا بخورید تمامی الارض از آنچه در زمینست حالا طیب یا پاک و پاکیزه
 یعنی روای شیره را و لا تتبعوا و بی روی مکنید خطوط الشیطان کام های ابلیس را
 یعنی بر بی او مروید و مترکان حرب چیزها بگویم شیطان حلال و حرام میگرداند و هر چه
 و سابه و اقسام حرب حق سبحانه و تعالی فرمود که در تحريم حلال و تحلیل حرام کام بر کام شیطان
 منهدید و روی از راه او بگردانید آنکه کم بدرستی که او شمار اعد و مبین دشمنیست اشکار
 جبره در شمار ابوسوسه از بهشت بیرون آورد و می خواهد که شمارا بزیب و غرور بدوزخ
 برد اما یا مکره جز این نیست که می فرماید شمارا شیطان یعنی وسوسه میکند باسوسه
 ببدی و الخیال و کار داشت گفته اند سوسه کنه اهان نهانست و فحشا جرایم اشکار
 یا سوسه میلست بدینا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوسه و فحشا متنا و کند
 جمیع معاصی را از صغیر و کبیر که شیطان آدمیانرا بدان امری کند و ان تقولوا و دیگر
 میفرماید که بگوید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای تعالی در تحلیل خیانت و تحريم طیبات
 مالا تعاون آنچه نمی داند حقیقت انرا و اذ اقبل لهم و چون گویند موای طائفه را
 که در باب حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله بی روی کنید آنچه خدای تعالی فرستاد یعنی
 قرآن و جلال و حرام آن بگوید قالوا گویند بقرآن نمی گوییم بلکه بی روی میکنیم
 ما انفسنا آنچه یافته ایم علیه بر آن چیز ابا و ناپدران خود را این سخن بی عبد الدار
 گفتند اولوکان ابا و هم ایامتا بعت پدران میکنند و اگر چه بودند پدران ایشان لا یعقلون
 که فهم نمی کردند شیئا چیزی را از امور دین و لا یهتدون و راه راست نیافته بودند و مثل
 الذین كفروا و صفت پند و پند ده کافران کمثل الذی یعوق چون صفت کسیست که با آنکه
 یزید بالا یسمع بجا نوری که نمی شود الا دعاء و نداء مکر خواندن و آهاری و هم از آن

و در این کتاب
 از کتاب ای که
 در این کتاب
 در این کتاب

بنا بر اجماع قتل زکواتی رواندند و امام اعظم بحديث المسامون تنكافوا ما و هم تنك
نموده حكم بقتل پس تفاضل داد بنفس اعتبار كنند و الا نكف بالانكف و زنى بزنى فن عني كه
پس هو كه عفو كنند ويرا كه قاتلت من اخيه از قصاص وادرا كه مقتولست نكف چيزي اش
با نكه عفو بعضى از ورثه يا عفو بعضى از ان چون مسقط قصاص است فالتابع بر قاتلت
بعد از عفو از بي رفق بالمعروف نه نيكوي و آن طوع و رغبتست در دادن ديت و ادا
دادن و وجه ديت آيه بوارع مقتول با حسن بزدى و نيكوي نه بعل و بد خوئي
ذلك اين عنوان قصاص و طلب دية تخفيف سبكار است شمار من ريك از پروردگار شما
در حقه و مهر ياف و بخشايي از و در سهيل امر و تحصيل نفع من اعتدى پس هر كه از حد
در گذرد بعد از ذلك بعد از آنكه عفو كرده باشد و دية ستاند يعنى قاتل را بگذرد يا غير قاتل را
براي قصاص بقتل رساند يا قاتل ستم كند و بعد از آنكه يك ر كشته و ديت داده ديكرى را
بگذرد قله پس مرا و است در اخوت عذاب اليم عذاب دردناك و گم و مر شمار است في القصاص
در حكم قصاص حيوة بقا و زندگى يعنى چون كسى قصد قتل كسى كند و بخوف قصاص
از ان باز استدان شخص از كشتن سالم ماند و او از قصاص ايمن شود پس حكم قصاص
سبب بقاى شماست يا اولي الابواب اى خداوند عقل لعلم تقويت تابا شده كه بر هييزد
از قتل بنا حق كتب عليكم نوشته شد بر شما يعنى فرخ كرده شد از احضر چون حاضر شود
احدكم يكي را از شما الموت اسباب و علامات مرگ از مرض و غير آن آن ترك خير اگر
بگذارد مالى مراد از خير مال بسيار است الوصية وصيت كردن للوالدين براي پدر و مادر
والا خويين و براي خويشاندان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شده اين وصيتي نوشته
بجو و راستى على المتقين بر هييز كاران از حرمان والدين و اقربا در جاهليت بر او سمع
وصيتى كردند و والدين و خويشانش را محرومى ساختند حق سبحانه ايشانرا از ان منع كرد
و وصيت براي اين جمع فرض ساخت و باز حكم اين آيت بآيه مواريت منسوخ شد و امام
بر ميراث فراد يافت و حال و وصيت فضيلت است نه فريضه و آن نيز درباره ايشان
بايد و نشايد كه بر ثلث مال بغير ايد من بد كه پس هر كه تبديل كند امر وصيت را يا قول
موصى را بعد ما سمعه بعد از آنكه شنيده باشد فائما آيه پس جز اين نيست كه كناه تبديل
باشد على الذين يبدلون بر آنانكه تبديل ايصاى كنند و ذمت موصى از ان بري باشد
ان الله سميع بد رستى خداى شنواست هم كلام موصى را و هم قول مبدل را علم دانا
به نيت موصى و تبديل موصى فمن خاف پس هر كه بداند و در پايه خواه و ارش
و خواه وصى يا امام يا قاضى من موصى از وصيت كنده جنفا ميل از حق سهو
يا عدول از ذوى القربى او ائما يا بزه كار بعد يا وصيت بزيادت از ثلث فاصح
پس اصلاح كند بينهم ميان موصى لهم و ميان ورثه يا در حال حيوة موصى كسى
داشت كه در وصيت مخالفست شرع ميكند بگذارد و ميان موصى له اصلاح نمايد
فلا تم عليه پس بروه و بالى و بزه نيست ان الله عفو و درسى كه خراى امر زكار
مر موصى را چنين چيز باز كرد و رحيم مهربانست بروصى كه از مضمون وصيت

در گذرد

در گذرد يا اربها الذين امنوا اى ان كروه كه كويده ايد كتب فرض كرده شد عليكم الصيام
بر شما و روزه داشتى كه كتب همچنانچه نوشته شده بود على الذين من قبلكم برا نا نكه پيش از شما
بود نكچون صوم عبادتست شاقه پس بجهت تائيس خاطر ها بدان ميگويد اين عبادت
خاص بشما نيست بلكه جميع امت از بقره اين طاعت آزاد نبودند و در امثال آمده كه
البلية اذا نمت طابت و چو روزه بر شما فرض كودم لعلم تقويت تابا شده كه بر هييزد
از معاصى و منقى شوييد به شروع در صوم كه شكننده آرزوهاست در تفسير عرايس آورده
كه اين نكاي اصحاب قلوبست يعنى از حضرت ربا لا رباب خطاب مستطاب مى رسد
بظالمان هلال مشاهده در اقطار سموات غيوب و به نكاي كه مفتوح قلوب و مغرور كند
يكويده كه فرض شد بر شما اى اهل يقين اساك از جميع مكونات چو كه شما در طلب شده ايد
و سويجهان اين مطلوب را صوم واجبست از مالوفات طبيعت همچنانچه نوشته بر انبيا
و اوليا پيش از شما تا باز رستند از رجس بشرية و واصل شد بتمام امن و قويت و عين
القضاة قدس سره در تهذيبات آورده كه صوم در شريعت عبارتست از نا خوردن طعام
و شراب و در حقيقت اشارت بخوردن طعام و شراب اما طعام آيت عند ربي يطعمني
و شراب و سقاى ربهم شرابا طهورا و مقرر است كه اين صوم جز عارفا نرا دست ندهد
مشق مرد عارف چو يافت لذت قرب نه به انگش كشتش بود نه به شرب و اكل و شرب
چه باشد انس بجو دايم او در حقست مستغنى لعل از خوان بطعمش بينى شربت
از چشمه ساير سقينى ايا ما روزه داريد روزي چند معدود آيت شمرده مراد روزه
در مصانست كه بيسست نه باشد باسى و كويند اين روزها ايام البين است و ما هي
و عاشورا كه قبل از روزه در مصان فرض بوده فمن كان پس هر كه باشد منكم از شما كه
مكتفد روزه را مريضنا بيمارى كه قوت روزه ندارد يا مرضش بروزه زيادتى شود
او على سفر يا راكب سفرى بود كه در آن قصر بايد كرد چو افطار كند فعدة پس بوقت
شمار آن روزها كه افطار كرده روزه داشتى من ايام اخر از روزها ديكر و على الذين
و بر آنانكه ايشان يطبقونه و آنند كه روزه دارند و خواهند كه نداشتند قديما و اذنا
و آن طعام مسكينى خوردنى در و شى است هر دو شى را باز او هر روزى نصف صاع
از كنند بقول امام اعظم كه قريبه و من باشد اين حكم در ابتدا اسلام بوده و بعد از ان
منسوخ شده و گفته اند كه اينجا لا مضميرست و تقديرش لا يطبقونه يعنى كسانى كه نتوانند
روزه داشتى چون پيران از كار افتاده قديمه هستند و برين وجه حكم آيه منسوخ
نباشد فمن تطوع پس هر كه زياده كند بطوع خود خير نيكوي را و زياده از مقدار
قديمه بدهد يا بيشتر از يك مسكين را طعام كند يا جمع كند ميان صيام و اطعام فهو
پس آن تطوع خير كه هر است مراد را بسبب زيادى ابرو ان موصو ما و آنكه روزه
داريد مطيقا را ميگويد يا رخصت داد كاز را فطر خير لكم بهتر است مر شمار از قديمه
ان كنتم تعلمون اگر هستيد كه بدانيد فضيلت صوم را شهر رمضان اين روزها كه
كنتم ماه رمضان است الذى انزل ان ما هي كه فرود ستاده شهر رمضان در و قرآن

میوانید که ستم میکنند بسلطان سوال میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم عن الاهله
از ماهها و نومعاد جیل و شعبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت
پرسیدند که سبب چیست که حرم ماه گاه گاه باریک می نماید و برود و تمام میگرد و دیگر
بار روی بتناقضی نهی حق سبحانه تعالی دانست که ایشانرا حکمت نقصان
و کمال ماه دانست مهم نیست جواب در معرفت فائده آن فرستاد که قل هی بکوه آن هلا
مواقیت نشانده کامها و وقتهاست للناس برای مردمان در مزد و زمان و عدت
زمان و مدت محل و زمان رضاء و فصال و اجال دینها و تحقیق شرطها و حج و عیادت
برای حج که موسم را بدو بداند و لیست البت و نیست بکوی بان تا نوا البیوت با آنکه در آید
بخانه من ظهورها از پشترای آن در عهد جاهلیت کسی که حج یا عمره اهرام کوفتی بروی حرام
بودی از در خانه درآمدن اگر اهل در بودی یا از بام درآمدی یا بر دیوار سویی فرجه
ساختی و اهل بر از بر جمعها درآمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی
و نادر که از فاجر خوانندندی و این حکم در عرب را شامل بود مگر خنس را و ایشان چند
قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا سبب صلابت و ردین
و آیین خود غنم میگفتند روزی در ایام اهرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از در
بیرون آمدن و متعاقب او رفاعة انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار
بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت صلی الله علیه و سلم از در رسید که این جرأت چو کردی
گفت من اقتدا بقوم نمودم حواجه عالم صلی الله علیه و سلم گفت مراد او بود از در بیرون
آمدن که من احکم یعنی از قریش و بنو نضیر گفت ای سید عالمیان اگر تو احکم من هم احکم
دین من دین است و آیین من آیین تو فی الحال آیت آمد که شما این فائده را بر تمام نهاده آید
این نه برست و لیکن البت من اتقی و یکی بر بر کسبست یا خداوند بر کسبست که از خشم
خدا بپرهیزد یا اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند و انوا البیوت و در آید بخانه در حال
اهرام و غیره من ابوا بها از درهای آن و اتقوا الله و بترسید از خدای و باس و امر و نواهی او
بدرید لعنکم تقفون مگر شما را ستمکار شوید و قاتلوا و بکشید و کارزار کنید فی سبیل الله
در راه خدای الذین یقاتلونکم انما نراکم با شما کارزار میکنند و لا تعدوا و از عدد در مگذرید
یعنی ابتدا میکنند بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز نکنند این حکم باید سیف منوج است آن الله
بد رستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمی دارد ستمکاران از آن سال که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم با جمعی از صحابه رضی الله عنهم به نیت عمره بکدی رفتند سفهای عرب و مشرکان
فی ادب ایشانرا بدخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان
بکله آیند و مشرکان سه روز شهر را حالی کنند تا ایشان بفرارغت بواسطه طاعت قیام توانند
نمود سال دیگر که به نیت عمره قضا برون رفتند صحابه را تا امتی دست داد که مبادا قریش
از سر عهد گذشته طرح جنگ نکنند و مرقطال بر شهر حرام چگون بود آیت سابقه فرود آمد
که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که و اقاتلوا و بکشید مقاتلان خود را حیث
تقتلوا هم هر چه از ایشان از در حرم و اخرجوا هم و بیرون کنید ایشان را من حیث
اخرجوا هم

اخرجوا هم از آنجا که شما بیرون کرده اند یعنی مکه و القننه و شرک و دوز ایشان اند
سخت ترست در ناپسندگی من القتل از کشتن شما ایضا فرمود و لا تقاتلوا هم و مقاتله
نکنید با کافران عند المسجد الحرام نزد یک مسجد حرام مراد حرم است حق یقاتلوا هم
تا وقتی که ایشان کارزار نکنند با شما فیه در حرم و خود هتک حرمت کنند فان اقاتلواکم
پس آنرا ایشان ابتدا بقتال شما کنند فاقتلوا هم پس بکشید ایشانرا و با یک معاربه که ایشانرا
هرست حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله کشاده گذارک همچنین است جزاء الظالمین
باداش کافران ستمکاره فان اشتهوا پس اگر باز ایستند از شرک فان الله غفور رحیم پس خدای
آمر زنده است کناها را که در زمان کفر مرتکب شده اند رحیم مهربانست که بیوک
اسلام ایشانرا بدار السلام برساند و قاتلوا هم و با مشرکان قتال کنید حتی لا تكون فتنة
تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک غافل و بکون الدین و باشد پرستش و طاعت
الله موهبا بر اوقات اشتهوا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فلا عدوان پس نیست ستمکاری
یعنی جزای آن الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران اشتهوا الحرام ماه حرام یعنی ذوالقعدة
این سال که بعمه قضای رود با اشتهوا الحرام بماه حرام یعنی ذوالقعدة ماضی که شمارا
منع کرده اند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شمارا از جنگ
بازداشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنند بعوضی آن دمار از ایشان بر آید و الحرامات
قصاص و حرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدست است از ترک حرمت
ایشان آن ماه را فسی اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند یا بستاند مقاتله یا شما فاعتدوا
علیه پس شما نیز برو ستم کنید یا و یعنی قتال نماید این لفظ بر سبیل مشاکله است و مراد
آنکه جزای ستم او بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم یا ننذا آن چیزی که بر شما ستم کرده
و اتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید و اعلموا ان الله و بدانند که خدای
مع المستعین با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند ما توشه راه نداریم و آنان را که دست در میست
بما چیزی نمی دهند حکم شد که و اتقوا الله و نفقه کنید ای تو اگر آن فی سبیل الله در راه خدای
که جهاد است و لا تلقوا یا بدیکم و میفکنید بدستهای خود خود را الی الله که بفرط
هلاکت یعنی بخل کنید که مؤدیان بپلایک دلت که با بخیل بعید من الله بعید من الجنة
قریب من النار نیست بخل و هتک مرد را رسوا کند بلکه در جهاد هلاکتی آفکند و احسن
و نیکویی کنید با غاریبان آن الله بد رستی که خدای یحب المحسنین دوست دارد نیکوکارانرا
و اتقوا الحج و العمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب
آن تمامی بجای آرید الله برای خدا نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان می کنند
فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف و کم شدن قوت و کم کشتن
را حله فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی و آنرا بمنابا بد فرستاد
بقول امام اعظم رحمه الله و لا تحلقوا و تراشید رؤسکم سرهای خود را یعنی از اهرام
بیرون میاید حتی یبلغ الهدی تا وقتی که برسد فی باطن حرم است فمکان

پس هر که باشد منکم از شما میباید روزه احرام او به اذی یا باشد و از رنج
من و اسه از سر و چون صدق یا بجهت یا غلبه چندی کاد و در بدین سبب ضرورت
شود که سبب باشد فقهیه پس بروست فداده که کعب بن عجره را وفق که محرم بود
خوندگان روی بوی آورده بودند و چون مردم محط دیده در کاسه سرش افتاده
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بران اطلاع یافتند فرمود که سببش و کوفتندی
یکش و در ویشان را بخوران گفت یا رسول الله بران دست من ندارم حکم صادر شد که
فداده من صیام از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد او صدقه
یا صدقه و این طعام دادن شفق مسکین باشد هر یک را دوس از کدم او شست
یا از قربانی وادی آن کو سفند است فاذ الامتنع پس چون آیین شوید از خوف عدد
یا از هر من فتنه متع پس هر که بر خورد بالهره الی الخ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفر
و احد بطریق تمتع بیاید داشت که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول حج احرام گیرد و ثانی
آن بجای آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال او بجای آرد و نود
امام شافعی و امام مالک در هر ما الله این فصل است یا بطریق قرآن که در احرام کوید
تبتک و عمره معا و بر اعمال حج اقتضا کند که عمره در روز و مندرج است چون وضو در غسل
و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم فاضلتر است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات
رسد احرام بعمره گیرد و بیکه در آمده از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و بمحظورات
متمتع گردد آنکه از درون مکه احرام گیرد حج و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار
فرموده و درین است میگوید هر که متمتع باشد فما استیسر پس بروست آنچه میسر شود
من الهدی از قربانی شکرانده آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فتن کم بجد
پس هر که نیاید قربانی یعنی بر آن قادر نبود فصیام ثلثه ایام پس حکم روزه داشتن
سه روز پیوسته یا کسب فی الخ در ایام حج و سبعة در روزه هفت روز یکروز از احرام
چون باز گردد بد بوطن خود تک ایام یعنی سه و هفت عشره کامله ده تمام است
این قید برای تاکید است و زیاده ای اهماق با تمام آن تک این حکم هدی یا صیام یا
تمتع و قرآن کن هر کسی راست که کم یکن اهله نباشد اهل او حاضر المسجد الحرام از جای و ران
مسجد حرام یعنی افاقی باشند مکی چه افاقیان در اشهر حج بپرد و عبادت متمتع
ی توانند شد و احرام در غیر از منته حج بعمره احرام می توانند گرفت پس ایشانرا تمتع و
قربان نباشد و این قول امام اعظم است رحمه الله و اتقوا الله و بتوسید از خدای و بر آنچه
در باب حج صادر شده محافظت نمایند و اعلموا ان الله و بداند که خدای شدیدا لعقاب
سخت عقوبت است بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الخ زمان حج شهر معلومات ماهها
معروف و مشهور است یعنی شوال و ذوالقعدة و نه روز از ذی الحجه و شب غر تاصح
بمذهب امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز نحر و نیزه و شمار آرد فی بعض
پس هر که فوج گرداند بر خود فیهن الخ درین ماهها حج را به تلبیه و سوو هدی
بمذهب حنفی و در هر احرام بقول شافعی فلا رفعت فی است بمعنی نهی یعنی باید

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

از جماعه

از جماعه و ملا عبه با سوان برهیز کند یا کلام بهوده نکوید و لا طسوق و از حد شرع در گذرد
و از کتاب محظورات نکند و لا جهاد و باید که جدال و جنگ نکند یا هادمان و رلیقان
و خصوصت نورزد فی الخ در ایام حج قریش یا یکدیگر مجادله می نمودند و در منا و هریک میکنند
حج من تمام این حکم فرمود آمد که جدال نکنید و ما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکویی
بعلمه الله میداند از اخدای و تزوید و تو شرب و کبر و فحش و زانیان بی زاد و راه قصد
حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج را نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحا
فرمود که تو شرب بردارید تا بردل مردم کوان نباشید فان خیر از اذالتنقوی پس بهترین
توشها برهیز کردست از طمع و ترک شویبش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا
درین آیه بفشارتی بنزود سفر خیرت هست و بهترین زادی دران راه برهیز کار است
امام فخری رحمه الله فرموده که تقوی عوام و در بند نیست به تن از کثرت کناه و تقوی خواص
اجتناب است به بر از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی تو شرب در راه عشق بر
نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محنت طی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان در دست
روی زرد و آه راه ازین کوشت بسم الله که دارد عزیمت و اتقوا الله و بتوسید ازین یا اولی
الالباب ای خداوند عقل کیس علیکم نیست بر شما جناح کنایه ان تبغوا و را نکه بجوید
و طلب کنید در موسم حج فصل در روزی من در یکم از پروردگار خود بواسطه تجارت از عرب
تاجرانرا می که آمدندی گفتند و لا حاج این آینه است بی حاصل حق سبحان فرمود
که سود او معامله ایشانرا از فیضی حج بی بهره فی سار بشرط آنکه مقصود اصلی و مقصود کلی
حج باشد فاذ الامتنع پس چون برگردید من عرفای از موضع که از عرفات گویند بجبهه
آنکه آدم و هو آنجا بحال خود خادو شدند فاذ کروا الله پس یاد کنید خدا را بتلهیل و تلبیه
عند المشعر الحرام نزد یک شعر حرام و آن موضع نیست معینی و ذکر کرده و یاد کنید او را
درین مکان یاد کردن نیکو کامه دیکم چنانکه شمار راه نمود بمناسک حج و ان کنتم و بدستی
که بود بد شما من قبله پیش از هدایت حج یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صلی الله
علیه و سلم من الصنائین از جمله راه یافتگان ثم فیصوا پس باز گردید خطاب باقی و
خلفاء ایشانست که همه عورا و قوف عرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدند و بد
صورت ترفع کردندی بر خلق و تنگ دانستندی از مساوات موقوف و رافاضه نیز برای
دیگر باز گشتندی حق سبحان فرمود که باز گردید من حیث الماخض الناس از اینجا که بازی کردند
همه مردمان و استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای آن الله غفور بخشنده که خدای
آمرزنده است گناهان گذشته مستغفر از رحیم مهربان است بر آنکه حج گزارد فاذ
فصیم و چون بگزارید و بجای آورید مناسک کارهای حج و لوازم آنرا فاذ کروا الله
پس یاد کنید و شاکو بید خدا را که ذکر کنم همچون یاد کردن شما با آنکه پدران شمارم جاهلیت
آن بود که استوافی عرب بعد فراغ از مناسک در پیش حرم یا مابین مسجد منا و جبل الرحمة
بایستادندی و رفعت نسب و شهرت حسب ابوا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که
چنانکه پدران یاد می کنید خدا را ذکر کنید او را شده ذکر کنید فاذ کروا الله و بتوسید ازین و بر آنکه او



بدان شمار بدای مناقب و مراتب اختصاص داده بوده حق الناس پس از مردمان
من بقول کسی هست که میگوید بر بنا ای پروردگار ما آتشا بده ما را فی الدنیا و فی الاخره
چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دینی طلبند و ماله و نیست خواهند داد فی الاخره
در آن سرای من حلاق نصیبی و بهره اگر دایم کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب
افتاده و اگر مؤمنست چون دیگر مؤمنان بهره ندارد و منهم من بقول و از مردمان
کسی باشد که گوید بر بنا آتشای پروردگار ما عطا کن ما را فی الدنیا حسنة درین سرای
نیکویی یعنی توفیق طاعت و فی الاخره حسنة و در آن سرای نیکویی یعنی تحبیب امنیت
و گفته اند حسنة این جهان ثناعتست و از آن آن جهان شفاعت و قنا و نگاه دار ما را
عذاب النار از عذاب آتش و زخ مرخصی علی رخصی الله عند فرموده است که حسنة این
جهان زن صالحه است و حسنة آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته
درشت خوی سخت کوی **مثنوی** زن بد در سرای مرد نیکو هم درین عالمست و در آخرت
زینهار از قریب بدتر ستاره و قنار بنا عذاب النار او نکل آن کوه که خیر دنیا و آخرت
طلبند لهم نصیب و ایشان را بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کرده اند یعنی درخواست
نمودند و الله و هدای سریع الحساب زود شمارست بمقدار آنچه شمار هر خلائی کند
و اگر و الله و یاد کنند خدا را یعنی بکبر کوبید فی ایام معدودات در روزها و شمره که آن
ایام شریف است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح
عزیز تا عصر روز عید و بقول امامین رحمه الله تا عصر آخر ایام شریف عقیب بیست سه
نماز بکبر باید گفت و امام شافعی رحمه الله بعد از ظهر روز عید آغاز بکبر کند و درین مسئله
موافق صاحبین است فمن تعجل پس هر که شتاب کند و از منابر بود فی یومین در روز
یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فلاثم علیه بروج کناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل
آتم می گفتند و جمیع متاخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصتست و هیچ کناهی نه من تا آخر
و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد فلاثم علیه برو نیز جوی نیست و مطلقا و زروبال
نباشد من اتقی مکرسی را که بر پرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر نفوی را شعار خود سازد
و اتقوا الله و بتزید از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم و بدانید که شما انبیه خشنود بسوی
خدای محشور خواهید شد و مجازات و مکافات خود خواهید رسید و من الناس و از مردمان
هست من یحب انکس که خوش آید ترا و در شکفت اندازد قوله سخن گفتی او و آن
اخصی شفی بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و مرده شیرین سخن و نیکو صورت
بود حضرت را طراوت روی و جلالت گفت کوی او خوش آمد و مضمون کلامش این بود که
آمده ام تا خلفه بیعت اسلام در کوشی ارادت کشم و غاشیه خدمت سید نام برد و من
مطاولت افکتم و این سخن را سوگند مؤکد ساخته خدایا بگو ای پروردگار و چون باز
گشت از عمرانات مدینه در گذشت فداعت قوی را با تش بسوخت و چهار بار آن
مسلمانان را شمشیری کرد حق سبحانه آیت فرستاد که کسی هست از مردمان که ترا
در تعجیب افکند سخن او که میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا و شهود

و بگو ای

و بگو ای پروردگار خدایا بر علی ما فی قلبه بران چیزی که در دل اوست یعنی میگوید
که دل و زبان من یکست و هو و حال آنکه او الله الخصام سبزه ترین دشمنانست
و از آنوی و چون برگردد از حضرت توسعی برود و بشنا بدی الارض در زمین مدینه
لیفسد فیها تا تباهی کند در آن و بیهلک الحریث و نابود کرد اندکشت زار را به سوختن و انسل
و هلاک کند چهار پایان را و الله و خدای لا یحب الفساد فی پسندد معصیت و تباہ کاری
و از اقبل که و چون گویند مرا من منافع را اتق الله بترس از خدای اخذ تا العزة بکبر
او را حمیت جاهلیت بالانتم بار کتاب کناه حسبه پس پسندیده است مرا و از جهنم
و ان نام آتشیت کرد و زخیا زباید عذاب کند یا جایی بهید القعره در دروغ و من
المهاد و بد فرشت است آتش و من الناس و از مردمان هست من بشوری کسی که
ی فرشتد نفسه نفس خود را یعنی جان بدل میکند استغفار مرصحات الله بطلب
خشنودی خدای و آن زبیر این عوام بود و مقدار این اسود رضی الله عنهما که از مدینه
بکه رفتند و حبیب را رضی الله عنه که در جنگ رجیع گرفتار شده بود بدست مکیان
گرفتار بردار کشیده بود نداشتند و فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار
قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان حبیب را از اسب فرو گرفته
بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب گشت و آن دو مرد
مردانه با هفتاد مردان داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه اندیده باز گشتند
و گویند در شان صلیب روی است که هر چه داشت در محله بکافران داد تا اجازه
جهرت بدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را بمال دینی بخیر بدست بر روی
اری توانی بخیر که و وصلتی عزیزست و زهره نیست و گفته اند در امیر المؤمنین رضی الله
عنه فرود آمده که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان فدای آن حضرت
کرد و الله رؤف و خدای مهربانست با عباد به بدکات خود که در طلب رضای
جانب فدای کنند یا ایها الذین امنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید بظواهر و ادخلوا
فی السلام در آید و اسلام کافره بیکبار یا مؤمنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید
و گفته اند که این سالام و اصحاب او رضی الله عنهم بعد از قبول احکام اسلام شرایع
توکید را نیز داشتند و تعظیم شنبه نموده کوشش و شیر شتر تناول نکردند حق سبحانه
فرمود که بیکبار که باسلام در آید و لا تتبعوا و بی روی مکنید خطوات الشیطان
کارها و شیطان را یعنی از وساوس شیطانی با احکام منسوخه قیام مخایید آنکه گم
بدرستی که شیطان مرشدا عدو مبین دشمنست هویدا که بوساوس خود خواطر
شمار متزلزل می سازد فان زللم پس اگر بلغزید شما از جاده شریع و احکام قرآن
من بعد ما از پس آنکه جاءکم البینات آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان الله
پس بداند آنکه خدای عزیز غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم محکم
کارست انتقام نکند الا بحیو هل یبطلون ایا چشم میدارند یعنی فی دار البینات که
بکلی در آبرو داخل نمی شوند الا ان مکررا که تا یلهم الله یا چه چهره نشان خدای

یعنی عذاب او فی ظلمه و سایه بانها من الغمام از ابر سفید و قیوم چنانچه قوم شعیب را علیه السلام بوم الظلمه بود و الملائکه و بیابند فرشتگان که مؤکند بر عذاب و قضی الامر و کزاده شود کار یعنی جزای هر کس بد و رسد و الی الله و بسوی خدای یعنی جزای او ترجیع الامور بازگردانیده شود کارها یا آنکه او امر و احکام سلاطین و حکام که امر و وزیر و مایا میکنند و روز قیامت باطل شود و فرمان جزو حق را بنود و الامر یومئذ لیکل بر سر خطاب با آن حضرت است صلی الله علیه و سلم یا هر که صلاحیت خطاب دارد او را میگوید پس بنی اسرائیل یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که ما کم آیم با هم چند داده ایم بذرات ایشان را من آیینه بیننده از نشانها و روشن و پیغمبرها نیکو در شان محمد صلی الله علیه و سلم یا معجزات هویدا چون عصا وید بیضا و من و سلوی و امثال آن و من یدل و هر که تبدیل هد از یهود و برگرداند نفع الله نعمت خدا بر آنکه صفت پیغمبر است من بعد ما جا و نه از پس آنکه آمده است بدود و توبه فانه الله پس بدستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست بر دزدی بقتل و اجلا و در آخرت بعد از بی منتها زین آراسته گردانیده اند و ازین کفر و ابرائیا سان و پوشندگان هو الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند و مغرور میگردند و میخورند و مخمیزی کنند و افسوس میگویند من الذین آمنوا از آنکه ایمان آورده اند و غنمای فریفتن فقرای صحابه بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم می خندیدند و می گفتند محمد دراصلی الله علیه و سلم نکرید که میگوید با این کدایان کاد جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراق عرب و بنای رسوم و ادات ایشان در هم شکستم و اگر کاروی حق بودی بایستی که سادات عرب و امثال قبل تبع وی بودند و حق سبحانه فرمود و الذین تقوا و انانکه بر هیز کاری کرد ند یعنی این درویشان و کدایان فوفقم زیرا ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان بوم القيمة در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات اعلی باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل و سخن چنین و الله برزق و خدای روزی دهد من یشاء هر که را خواهد بغير حساب یا اندازه کان الناس بود نداد میان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او ائمه واحده گروهی بکانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فبعث الله رسلا بر کل قبلة خدای التنبیه پیغمبر را یعنی شیت و ادیس علیه السلام و غیر ایشان مبشرین مرزده و هذکان اهل طاعت را بنواب و منذرین و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و کوبند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد و هر عالم بر ملت کفر بود و در وقت رسالت ابراهیم نیز صلوات الرحمن علیه همین واقع بود حق سبحانه و تعالی پیغمبر را فرستاد و انزل و منزل کرد انبیا معهم ان کتاب یا ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود بالحق و راستی و درستی بحکم نا حکم کند هر پیغمبری بین الناس میان مردمان فیما اختلفوا و را بخیزد که اختلاف کردند در آن و ما اختلف فیها و اختلاف نکردند در حق یاد کتاب یاد را مردین ال الذین اوتوه مکرانانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند من بعد ملها و لهم از پس آنکه آمد بدیشان البیتات معجزه های روشن و مجتهدا پیدا و خلاف ایشان از روی تدبیر بود بلکه بقیا بینهم از جهت حسدی که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا انان را که ایمان آورده اند لما اختلفوا فیها بدان چیزی که

اختلاف کردند

اختلاف کردند در آن من الحق بیان مختلف فداست یعنی حق سبحانه و تعالی را بخواه مختلف فیها راه نمود باذن علم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نوی کرد مؤمنان را که بکعبه و سطت یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کرده حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود و آنکه یهودی و خدای راه می نماید بفضل خود من یشاء هر کرای خواهد فی صراط مستقیم بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیا است ام حسبکم آیای بنواری دای مهاجران که بزرگان و مان کوفته در محنت فاقه و کربت غریب کوفت بدان و دخلوا الجنة آنکه در رسید بهشت و لایا کم و نیامده شما مثل الذین خلوا ما ند محنت انانکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که ی بنواری دیگر را بکان بهشت روید و شما نرسیده آنچه در وستان خدای پیش ازین کشیده اند مستهم الباسا رسیده است بدیشان سختی و ناگای و درویشی و الصراة و بیماری و شکستگی و کوسکی نقلت که میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب محنت ایشان کوسکی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیا است و نکته ما اودی بنی مثل ما اودی بنی تاکید این قول میکند شرفی زان بلاها کانبیا برداشته سر بخرج هفتی افزاشند هر که در راه محبت پیشرو بردل او بار محنت بیشتر پس انبیا اعلم و مؤمنان محنت کوزر آیدند و زوزلوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید حتی بقول الرسول تا آنکه گفت پیغمبر ایشان و الذین آمنوا و گفتند انانکه ایمان آورده بودند معه با آن پیغمبر یعنی گفتند با تقوا و که متقی نصر الله که باشد یاری داد و خدای مارا و ظر یا فتی با خصمات النحاس بتجیل نصرت می کردند آنکه بر سیل شک فرمود حق سبحانه بر رسول ایشان فرمود الا ان نصر الله بدانید که یاری داد و خدای مؤمنان را قریب نزدیکست یسلونک ی پرسند ترا ما ذا ینفقون که چه نفقه کنند سوال کنند عمر دین جوج بود رضی الله عنه مردی بزرگ و تقوا نکر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قل بکوما انفقتم آنچه نفقه می کنید و اخراج می نماید من خیر از مال فلان الدین پس برای پذیر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در میان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بخل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه و الدین اهم است و الا قریب و خویشان نزدیک که وارث نباشند آن صلوة رحم است و الیتامی و بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات و المساکین و درویشان که جاره معیشت خود ندارند و ابن السبیل و راه کذریان و مهمانان و ما نفعوا و آنچه بکنید من خیر از نیکویی با هر کس که باشد فانه الله پس خدای به با آنچه عز علیهم داناست و بران جزا خواهد داد کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن باد شما دین و هو و آن قتال کرده کم مکروه است مرطبه شمارا و شاقست بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدا را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند و عسی ان کوهوا و او شاید که شکر مکروه دارید

شیئا چیز را بر سبب طبیعت خود و هو و حال آنکه آن چیز خیرکم بگوید باشد شمارا چون غزو
که مکروهی شمارید و خیر شمارا نیست هم بحسب دینی از ظفر و غنیمت و فخر اعدا و عز از دین
و هم بجهت اطمینان از رتبه شهادت و نعمت مخلد و درجات علیین و عسی ان یحبوا و شاید
آنکه دوست دارد شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن خلقت از جهاد و هوش کم
و از بدی باشد شمارا و در دینی تحمل ذل و غلبه اعدا و در آن سراجمان از ثواب غزوه
و بعد از رجه شهادت و الله یعلم و خدای میداند مصلحت شما و انتم لا تعلمون و شما آنرا ندانید
بسلطانک ی پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در ماه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را با بعضی از صحابه رضی الله
عنهم بطن غله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایفی آمدند مقاتله افتاد
و عمر و حضری از کفار کشته شدند و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمدند آنستند
که آن روز سبیل مجازی الاخر بود یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن
کردند که محمد صلی الله علیه و سلم ماه حرام را حلال کردند و اشباع خود را بخون یخاق
و فتنه آنکین بن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال
کردند جواب آمد قل قتال فیه بگو که جنگ در ماه حرام کبیر کاری بزرگست هنوز
در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت بایه السیف منسوخ گشته و اگر چه این
قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران می کنند از بی رای و قصد و بازداشتن مردمان عن سبیل
الله از راه خدای که ایمانست و کفر به و ناگروید بخدای و المسجد الحرام و کفر مسجد حرام
یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن و اخراج اهل و بیرون کردن اهل مسجد یعنی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم منه از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد
شتمست اکبر عند الله بزرگ تر است نزد یک خدای از قتال رجب و عقوبت آن
بیشتر و الفتنه و شرک بخدای اکبر من القتل بزرگ تر است از قتل حضری و لا یزالون
و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد یقاتلونکم با شما ای مؤمنان جنگ کنند
حتی یردوکم تا شمارا باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلام است آن استطاعوا
اگر توانند و قادر باشند و من یردد منکم و هر که برگردد از شما عن دین خود
و مرتد شود قیمت پس بمبرد و هو کافر و حال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی
ماند تا مردن فاو لئلاک پس آن کرده مردان حبطت اعمالهم باطل باشند عملها و ایشان
فی الدنیا درین سرای که ایشانرا امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان
مسلوب گردد و الاخرة و در آن سرای که مستحق ثواب نماند و اولئک و ان کروه اصحاب
النار ملازمان دوزخ اندهم فیها ایشان در آتش خالدون جاود اندان الذین منوا
بدستی که آنان که گرویده اند بخدا و رسول و هاجروا و انا که بدو گردید اوطان
خود را و جاهد و وجهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدای یعنی عبدالله بن جحش
و یاران او اولئک ان کوه بر جوت آمیدی دارند رحمة الله رحمت خدا بر او الله
عفو و خدای آمرزنده مؤمنان و مجاهدانست و رحیم و بر ایشان مهریاست سلونک

در ماه رجب

عن ابی بن کعبه

عن ابی بن کعبه

عن ابی بن کعبه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انما رجعنا من الجاهلیتین کما رجعت النمل من غزاهما و ما رجعنا من الجاهلیتین الا و قد رجعنا من الجاهلیتین کما رجعت النمل من غزاهما
بن جبر رضی الله عنهما با آن حضرت گفتند که فتوی ده ما را در غم که زایل کننده عقل
و در قمار که سبب سلب مال است و در آن محل غم جلال بود و حق سجاده فرمود که
قل فیهما بگو درین هر دو و اثم کبیر گناهی بزرگ است و منافع للناس و منفعتها
مردمان را و منافع غم را بدی بوده باشد چون اشتغال حرام غریزی و هضم
طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت مسکات و جرات بی دلتان یا مالی چون
سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسع بوده است بر درویشان چه در سم
جاهلیت آن بوده که در قمار بر مساکین قسمت می کرده اند در حقایق ستمی آورده
که اثم کبیر است در اشتغال بد آنها و منافع للناس در ترک آنها و اثمها و کناه غم و
قمار کبیر من نفعا بزرگ تر است از نفع آنها و سلونک وی پرسند ترا ماذا
ینفقون که چه چیز نفقه کنند عمر بن الجموح رضی الله عنه نوبت اول که سوالی
کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد در بکر باره گفت یا رسول الله انتم که صدقه بک
می باید داد اما نمی دانم که چه در جواب مد که قل العفو بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد
بعضی از علما این حکم بایه زکوة منسوخ است کذا که عجمی آنکه احکام انفاق بیان کرده بیق الله
بیان می کند و روشنی کرد اند خدای کمال لایات برای شما نشانها مهر باقی خویش تعدکم تنفکرون
باشد که تفکر کنید فی الدنیا و الاخرة در کارین سرای و آن سرای یعنی دل بردنی منهدم و آخرت
بهیچ روی از دست مد دهید ستمی چه الله فرموده که تفکر در دینی و آخرت آنست که بدانند ایشان
قاطعان راه اند و هم احرمان علی اهل الله بیت دینی و عقبی حجاب عاشقست و میل ایشان کی
را عاشق لا یقست و سلونک وی پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت یتیمان در سبیل
نزد آمده که چون تهدید بخوردن مال یتیم بایه و لا تقر بوا مال الیتیم نازل شد آنها که فیم اموال
ایشان بود ندودان بمعاملات تصرفی نمودند جهت برات دست خود خواستند که از قیام
بمهمات ایشان بر طرف روند صورت حال بعضی سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیدند و حق
سجاده فرمود که قل اصلاح کلهم بگو با صلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر است
از تجنب از ایشان آورده اند که جمیع طعام ایام جد بچندتی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودند
و بهیچ نوع راه مخالطه برایشان نکشود ندی حق تعالی فرمود که و ان مخالطوهم و اگر با ایشان
در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم فی الدین پس ایشان برادران شما اند
در دین و الله بعلم النفس و خدای میداند تباها کنند مال ایشانرا من المصلح از صلاح دهنده کار
ایشان و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لا عنکم هر آینه شمارا در بیخ افکندی و کار بر شما نیک رفتی
بأنه مخالطه بایستمان حرام کردی آن الله عزیز بدوستی که خدای غالبست و قادر بر اعنای
حکیم دانادار آنچه کرد از ترک اعنات و لا تنکحوا المشرکات و بزنی نخواهید زنان مشرک را حتی
یومن تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلوات الله علیه و سلامه مرتد فتوی را که مرد
دلا و بر بود بیکه فرستاد تا قوی مسلمانرا که در مانده انجا بود ندینها از کفار بیرون آورد
مرتد چون بیکه رسیدن مشرک عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم بازی

است

از آن

داشته بود نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک کرد و فرموده گفت اسلام میان من و تو
حاصل شده و موافقت بر وجه زنا محبت است عنوان گفت پس مرا بری بگو که مرتد فرمود که این نیز
موقوف بر نجات پیغمبر است صلی الله علیه و سلم پس مرتد بعد از مراجعت این صورت را بعضی
رسانید و حکم شد که مشرکان را تا ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل سازند و هم درین
اوقات عبدالله روانه مدینه کنیز خود را بجهتی طلبا بخرید بر روی زده بود و او را
خواهان بحضرت نبوت بنام علیه صلوات الله رفته آن حضرت بطریق لطف از عبدالله
تعرف حال کنیز کرد فرمود عبدالله گفت نمازی که از او و روزه‌ی دارد و خدای و بسوی
تصدیق میکند اما سیزده و فرمان نایزده است حضرت فرمود پس او مؤمنه باشد
با او نیکویی کن عبدالله او را آزاد کرد و بخواند جمع زبان طعن بکشد و ندان رواحه
کنیز سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلان زن مشرکه را که با مال و جمال بود و
ی دادند آیت آمده که ولا تمسکوا بمؤمنه و هر آینه کنیز مؤمنه خیر من مشرکه بهتر است
از زن آزاد مشرکه ولو انجبتکم و اگر چه شما را در شکفتن از زنان زن بجهت مال و جمال
ولا تنکحوا المشرکین و مدهید زنان مؤمنه بر آن مشرک حتی بگویند تا وقتی که ایمان
آورد و بعد مؤمن و هر آینه که بنده مؤمن خیر من مشرک بهتر است از مرد آزاد مشرک
ولو انجبتکم و اگر چه شما را شکفتن از آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت او و لذت آن مشرکین
و مشرکات بدعوای آن نار میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که در کتاب آن سبب رسیدن
بدونج است و آنکه بدعوای میخوانند بر آن سبب درسل یا اولیاء خدای خوانند و آنکه
و المغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بدان آمرزیده شوند و بهشت برسد
باز نه بقضا و اراده او و بسبب و هوید می کند آیات اهاکما هود و از حلال حرام
للناس برای مردمان لعلهم یذکرون شاید که ایشان پند پذیرند و یستلزلت
وی پرسند ترا عن الحیضی از حیض زنان یهود در حال حیض شوائ خود از ایشان
مهاجرت کردند و چشم بر روی ایشان نه انداختند و گفتن کلام و خوردن طعام
با ایشان حرام دانستند و نصاری بر عکس این درین حال با ایشان مکالمه و موا کله
می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند ثابت بن الدحداج رضی الله عنه
گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمده که
قل هو اذی بگو که حیض مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد فاعتزلوا
النساء پس دور باشید و یکسور وید از زنان فی الحیض در حالت حیض ایشان
یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بی آنکه ترک مکالمه و محالطه نماید پس بجهت
تأکید میگوید ولا تقر بهن و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت نکنید
حق بطهران تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب شافعی است رحمه الله
و بطهران میخوانند سکون طاهم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع
گردد و این قول امام اعظم است و همانا که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر
ایام حیض باشد قبل از غسل و طی حلالست فاذا انظرین پس چون غسل کنند پاک

شوند فاقوهن پس بایب بدیشان من حیث امر کم الله از آن جا که خدای امر کرده است
یعنی ماتی و خور آن الله یحب التوابین بدستی تقدای دوست دارد توبه کنندگان از دنیا
و حبت المظفرین و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نسألکم زنان غما حرت کم موضع گفت
شما الله یهود می گفتند هر که در وقت مباشرت ظاهر زوجه جانب او باشد فرزندش حلال
آید مسلمانانی که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بحضرت نبوت بنام صلی الله
علیه و سلم عرضه کردند و از حق سبحانه جواب رسید که زنان محل زرع و منبت و لا
فاقوهنکم پس بایب بدیشان بکشتن از خود آنی ششم هر کوی که خواهید بطریق اقبال
و ادبار و استلقا و غیر آن چون ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع حرت بود نه محل
فرت و قد تموا و فرایش دارید لا تنفسم برای خود یعنی طلب و نکند یا از پیش بفر
شیت خالص را و قصد خیانت نفس نکنید از حرام و اتقوا الله و بتوسید از خدای
در مخالفت امر و مباشرت نهی او و اعلموا انکم ویدانید آنکه غما ملاقه رسیدگانند
با نچه از پیشی فرستید یا ملاقات کنند کلنید آنرا که پرستید یعنی او را در عقب
بدیده سرخواستید دید یا مراد از ملاقات عرض بدگاست بر خدا کما قال الله
و عرضوا علی ربک صفا و بشر المؤمنین و مزده ده مؤمنان را به بهشت و رؤیت و لا
تجعلوا الله عرضة و مکرو انید نام خدای را بهانه و دست آویزی لایمانکم مرسو کنندان خود را
عبد الله بن روم رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشرین نعمان برنجید و بام اعظم الهی
سو کند یاد کرده که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان خود صلح
ندهد حق تعالی است فرستاد که مکرو انید ذکر خدا بر امانع آن بزرگوار آنکه نیکویی کنید
با اقربا و احببا و تتقوا و از آنکه بر پر هیزید از مروت و با یاران مکالمه نکنید و تصلوا
و از آنکه اصلاح کنید بین الناس میان مردمان و الله سمیع و خدای شنواست بسو
شما علیم و انما فی الظمیر سو کند خورنده عبدالله روانه بعد از استماع آیت از هر آنچه
گفته بود در گذشت و با بشرد مقام رحمت و شفقت آمد لا یواخذکم الله
نکیر خدای شمارا یعنی عقاب نکند باللغو به یهوده که واقع شود فی ایمانکم در سو کندهای
شمالغو بقول امام اعظم آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست میگوید
و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی لغو آزاد اندی اختیار بر زبان کسی گذرد بجهل
یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و وی را در آن قصد سو کند نباشد و بر هر قدر
در عین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مواخذة نکند و لکن یواخذکم و لکن مواخذة
میکند شمارا بما کسبت قلوبکم با نچه عزم کند لهاه و شما و بعد سو کند خورید و هانت
شوید و آنرا کفارت باید داد و بیان کفارت در سورة مائده بایب و الله غفور
و خدای آمرزنده است بنده را یعنی ایمین لغو نکیرد حلیم بر دبارست در سو کند
عبد نیز بعقوبت تعجیل نماید لکن یواخذکم مواثنا را که سو کند خورند من سائلهم
از زنان خود و در شدن و بانایستادن در زمان جاهلیت چون مردی را بر فی
میلی نبود و غیرت داشتی که چون بگذارد ناد بگری بخواند سو کند خورید

دند

که چند وقت با وی نزدیکی نکند و او را در آن مدت پای بسته و سرکشته بگذراند و آن بجا را مدتی
معمادی زیاده بودی و نه از آنکه خدا بپسندی حق سبحانه آنرا پسندید و حکم فرمود که برای
ملاحظه احوال آنان که چنین سوگند خورند تربص اربعة اشهر انتظار بودن چهار ماه
فان فاوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند سوی زنان و مباشرت کنند
فان الله غفور رحيم خداي تعالی آمرزنده است شکند سوگند درین صورت رحيم
مهر باشد که میل کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اگر موی را نشانی
چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست و بوجه
کفار سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقارنه نکند نزد امام اعظم طلا باین واقع
شود و قول امام شافعی آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز ای طلاق داده و بر حاکم بود که
موی را رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن او را طلاق دهد و آن عزمی الطلاق
و اگر عزم کند طلاق را فان الله سمیع پس بدستی که خدای شنواست قول موی را علیم
و آنست بعزم موی و المطلقات و زنان رها کرده بالغه مدخله بها که حامله نباشد بتر
انتظار برون یا نفسهن بنفسهای خود تاکید در انتظار ثلثه قروء سه قروء آن نزد شافعی
و مالک طهرست و نزد امام اعظم حیض و فائده خلاف در معده ظاهر میشود که چون
در حیضه ثلثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر را گوید و بقول آنکه حیض
کبره انقضای عدت از انقطاع حیضه ثالثه است و لا یحل لهن و حلال نباشد زنان آن بیک
آنکه پوشند ما خلق الله اخرا فریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان افزونند
و چون که تمان ولد از سبب ابطال حق الرجعه است پس از زنان روان بود آنکه بومن
اگر هستند که ایمان دارند بآنکه اليوم الاخر بخدای تعالی و روز قیامت و بعون الله
و شوهران ایشان احوال سزاوارتر اند برده حق رجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان
تربص آن اراد و اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاح آوردن کار زنان
نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتداء اسلام زن را طلاق رجعی میدادند چون
نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زنان را با خود گرفته باز طلاق میدادند
و غرض ایشان افساد نبود و نه اصلاح و لهن و زنان راست بر مردان از حقوق مثل الذی
علیهن مانند آن حقوق که مردان را برایشان بالمعروف بنجوبی معیشت و حسن معاشرت
حق مرد بر زن آنست که با او زن کافی بوجه احسن کند و از علم دین آنچه ضرورت باشد
او را آموزاند و حق زن بر مرد آنست که فرمان برد و ناموس شوهر نگاه داشته قدم
از دایره عفت و صیانت بیرون نهد و اگر رجالت و مردان راست علیهن بر زنان در رجعه
افزونی و بلندی یا آنکه مهر برایشان و نفقه از ایشان یا بمرات که ضعف زنان می برند
یا بطلاق و رجعت که سرشته اختیار آن بدست رجال است و در حقایق بخیه مذکور
که فضیلت مردان بر زنان با استعداد نبوت و کمال ولایت و در حدیث آمده که از مردان
بسیار کمال رسیده اند و از زنان دوقی کامل شده اند أسیر بنت مراحم و مریم بنت عمران
رضی الله عنهما و الله عز و جل و خدای غالبست بی کرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان

حکم داناست حکمت حکم یکسب بر بندگان الطلاق طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مردان
دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده و اگر فحشاء طلاق واقع شدی مرد را حق
رجعت بودی و بسیار بود که زن را طلاق میدادند و نزد یک با نقضای عدت رجوع نمود
دیگر بارها میکردند و زنی زنی بخد مت عایشه آمد و از جو شوهر که پیوسته او را طلاق میداد
و بر اضرائه رجعت میکرد بنائید و حکایت آن شکایت بمسمع حضرت نبوت رسید آیت
نازل شد که طلاق رجعی دو بارست و بعد از آن دو طلاق فاسک بمعروف با خود
گرفتست بر رجعت او شرح یا رها کردن یا احسان به نیکویی یعنی بگذشتن تا عدت
بگذرد بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بینونه کبری
حاصل آید و تا آن زن بشکاح شوهر دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود و لا یحل لکم
و حلال نیست شمارای مردان آن تا اخذ و آنکه فراموشید مما اتیتوهن از آنچه داده اید
زنان خود را شیئا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر بر زن خود
داده بود زن از وجدانی طلبید بهمان کابین خود را باز خرید و آیه نازل شد که
روا باشد چیزی طلبید از زن در زمان طلاق الا ان یخافا مکرانکه دانند مرد و
زن آن لا یقیما آنکه بیای فی توانند داشت حد و دانسته احکام الهی را در صحبت
و معاشرت فان خلفه پس اگر دانستند احکام که امر اخذ و اعطای دست شماست آن لا یقیما
آنکه مرد و زن اقامتی توانند کرد حد و دانسته حکمهای خدای تعالی را فلا جناح علیهما
پس هیچ وزر و بایی نیست بر مرد و زن فیما افدت به در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن
خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت
و خلع حد و دانسته اندازه های خدای تعالی است که برای بندگان مقرر کرده
فلا تعبد و پس از اندازه میبرد حد و را و من بعد حد و دانسته و هر که از حد
اندازه میبرد فاول تلک پس آن گروه هم الظالمون ایشانند ستم کاران بر نفس خود
فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانی زن خود را فلا یحل لهن پس
آن زن حلال نباشد بر آن مرد من بعد بعد از طلاق ثلثه حتی تنک تا وقتی که
بشکاح در آید و رجوع شوهر دیگر او زوج ثانی از مباشرت او بر خوردد و هر عبد
الرحمن قرظی که مطلقه ثلثه بود و بقصد شوهر دیگر آمده خواست که با شوهر
پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منع
فرمود و گفت حتی تذوق عسیله و تذوق عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق
دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیها پس هیچ عیب
بر زوج اول و این مطلقه آن بتراجها آنکه بایکد رجوع نمایند بیکدیگر بعد
از مدت عدت شوهر ثانی آن فلان اگر میداند و گمانی بر زن آن یقیما آنکه بیای
دارند حد و دانسته احکام خدای تعالی را و حق یکدیگر شناسند و تلک و این که
کنند شد از تحلیل و تحریم حد و دانسته اندازه های احکام خداست که بین آنها بیان
میکند آنرا تقوم بعملی برای کوهی که دانند که از پیش حق است و بدان بگویند

تربص

تربص

وإذا طلقتم النساء وحيث طلاق دهيده زن از ابله و بر سر دست بگذرد يك مده يعنى
بانهضاي عدت فاسكوهن بمعروف او سر جوهر بمعروف پس نگاه داريد ايشان را بديكوي
تا عدت ايشان منقطع گردد و مالك نفس خود شوند ثابت پس سارزن خود را طلاق داد
و سه روز مانده بود تا عدت بر آيد با او رجعت كرد و باز طلاق داد و همچنين در نه ماه
سه طلاق داد و سه بار رجعت كرد حق تعالى درين آيه نهي كرد و فرمود كه ولا تمسكوهن
و باز مدريد ايشان را و رجعت كنيد چنانچه از زوي رنج رسانيدن و تمسكها تا ستم كنيد بر ايشان
بد رزاي مدت عدت و من بفعل ذلك و هر كه چنين كند و ضرر رساند بمسماق فقد
ظلم نفسه پس ستم كرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب رباني آورده و از او
رساننده بزبان صاحب شريعت ملعونست در اخلاق و ركنيه آورده كه در امت و ستم
هر كز خواستند دعاي بد كنند گفتندى بد كرد و دل از ارباب چه كسى كه از ايشان تركند
زود تر بوطه هلاك در افتد **نظم** كز خواه مردم نباشد بدش • نوزد كسى بد كه
نيك افتد ش • شرانكوزم در سرش شود • جوكر دم كه با خانه كتر شود • ولا تتخذوا فرامكرو
آيات الله حكمهاى خداى تعالى را هر ذرا با فسوس يعنى اعراض مكنيد از او و تهاون
منايبد در عمل بدان در شان جماعت كه تكاح و طلاق راست ني كوفتند وى گفتند بازى
ميكردم و از كروا و ياد كنيد نعمه الله نعمتهاى خداى تعالى را كه فايض ميكرد اند عليكم بر شما
خصوصا در باب مناكحات چه در شرايع ام سالفه هيچ كس و از ياده از يك زن در رتبه تكاح روا
نبودى مگر بغير اذن او يا بخواجها رجوع در عقد و بعد جابزست و ايشان را بعد از طلاق مراجعت
جايز بودى و اينجا رواست و مادام كه زن مطلقه زنده بودى مرد را حلال نبودى تزويج بزي ديگر
جوزى و درين شريعت حلالست و ما انزل عليكم و ديكره گوئيد آن چيز را كه بر شما فرستاده است
من الكتاب از قرآن و الحكمة و احكام حدود آن يعظكم پندى دهد شمار به بقرآن و منع
ميكند از اضرار و اتخاذ هر دو غير آن و اتقوا الله و بتوسيد از خداى تعالى در مخالفت احكام
و اعلموا ان الله و بدانيد انكه خداى بعل شى بهم چيزها را اعمال شما يا مصالح روزگار شما
عليم داناست و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهيده زن از ابله و بر سر دست بانهضاي
مده فلا تمسكوهن پس ستم مكنيد ايشان را و باز مدريد ايشان را بديكوي • انكه بلك در ايند از و اجهن
شوهران پيشين خود را مخاطب بدى نهي قوم مخلصند يعنى بايد اين عقل مطلقا در ميان
شما وجود نكرد مطلقا پس سار رهنى الله عنه خواهر خود را بعد از آنكه بن عاص رضى الله عنه
داده بود عبد الله وى را طلاق داد هنوز عدت تمام نشده پشيمان شد و خواست كه رجوع
كند مطلق گذاشت و گفت خواهر خود را بنود ادم و تورا كودى و باز آمده كه رجوع كنى
بخدا كه هر كز او بنو نيابد و توبه و نرسى حق سبحانه و تعالى اين آيت فرستاد كه مانع مشويد
زنا را از رجوع با از و ايج خود از ارضا و چون رضاد همد بينهم ميان يكديگر بالمعروف
بلكاى حلال و مهرى جايز و قبول حسن معاشرت ذلك اين نهي عقل كه كرم بوعظ به
بخدا داده شود بدوى كان به هر كه باشد از شما كه بوجه اخلاص بوسى باندك بگردد بخداى
تعالى و اليوم الآخر و بروز و سخن بركه و ايسين روزهاست ذلكم اين پند كوفتى شما بارتك

منع اضرار

منع اضرار از يكى كتم يا كبره ترست موشمار از زوى معايش چه زوجه پس يكديگر را ديده اند و شانه
پس از رجوع ايشان انسيب است از نكاح يا كسى كه ندیده و ندانسته باشد و اظهر و پاك تر از آنكه
حرام انديشند و فكر نجور نمايند و الله يعلم و خداى ميداند كه زن و مرد خواهان يكديگرند
و انتم لا تعلمون و شما نمي دانيد و اولاد است و مادران يعنى زنانى كه مفارقت افتاده
باشند ميان ايشان و شوهران و طفل شير خواره در ميان بود خواه قبل از طلاق متولد
شده باشد خواه بعد از آن حكم آنست كه ايشان بر وضعى شير دهند و اولاد هين فرزندان
خود را حولين كاملين دوسال تمام لمن اراد من انكس را كه خواهند ان يام الرضاة آنكه
تمام كند شير دادن فرزندان را و على المولود له و بر انكس است كه فرزند بر اى او زاده اند
در نفوس روزى اين شير دهندگان يعنى خورش ايشان و كسوتها و پوشش ايشان
بالمعروف بطريق انصاف و اعتدال لا تخلف نفس تكليف كرده و رنج يافته نشود هيچ نهي
الا و سعهها مگر آنرا كه كنجاش و تواناى آن داردى شايد كه فعل معلوم باشد و رواست كه بجلول
بود پس هر دو معنى از او اخذ كرده باشند و لا تضار و الة بايد كه رنج نرساند هيچ مادري بولدها
بفرزندش و خواره خود كه او را از خود جدا كند و به پدر دهد و بايد كه رنج نرساند مادر
ببهب فرزند يعنى او را بر صناع اكراه نكند و اگر قبول كند نفقه و كسوت از او باز نكرد و لا مولود له
و بايد كه ضرر نرساند مولود له يعنى پدر بولده بفرزند خود كه او را در وقت شير خوارى از مادر
بازستاند يا بايد كه ضرر نرساند نفقه پدر بواسطه فرزند از زوجه از خورش و پوشش
نطلبند و على الوارث و بر وارث مولود كه چون مولود له متوفى شود يا بر وارث صبي كه اگر زنى
صبي بمرد وى وارث وى شود لازم است مثل ذلك مانند آنكه بر مولود له بود از نفقه و كسوت
و عدم اضرار فان اراد ايس اگر خواهند پدر و مادر فصلا جدا كردن فرزندان پستان يعنى باز
كردن فرزندان شير قبل از تمام حولين عن تراعى منهما از زوى خشنودى هر دو يعنى و اكذب
و تشاور و مشاورت كردن با يكديگر در باب رضاع و فطام فلا جناح عليهما پس هيچ و باي
نيست برايشان از اين جهت و ان اردتم و اگر خواهيد اى پدران و كسانى كه با سوس رضاع محتاجيد
ان سترصعوا آنكه دايه بگيريد بجهت شير دادن اولادكم براى فرزندان خود خواه مادر را
مانع باشد از شير دادن و خواه نباشد فلا جناح عليكم پس بر شما هيچ جناح نيست و دايه كوفتى
الا ستم چون تسليم كنيد بديكات ما انيتم آنچه اراده كرده ايد دادن آنرا بدريشان بالمعروف
به نيكوي و خوش خويى بى مضايقه و مبالغه و اتقوا الله و بتوسيد از خداى در باز كردن مژ
مزدوران و اعلموا ان الله و بدانيد كه خداى تعالى بانهضاي ميكند از رضاع و فصلا
و استرضاع بصيرت است و الذين يتوفون و انانكه بپويند منكم از شما و بزرگان از و اجاه بگذران
زنا را بايد كه زنان ايشان يا بترصعي بانفسهن انتظام برند بنفسي خود اربعه اشهر چهار ماه
و عشره ده روز مكرها ممل باشد كه عدت بوضع عمل مستقضى شود با كبرك كعدت او دو ماه
و پنج روز بود فاذا بلغن پس چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن به پايان عدت خويش فلا جناح
عليكم پس هيچ و زرى نيست بر شما اى الله و مسلمانان ياي و ربه و اولياد از و ايج فيما فعلن
در آنچه زنان كنند فى انفسهن در تنهاى خويش از شوهر كردن بالمعروف به نيكوي يعنى بوافقت

شرع

مراد صفت ایجاب و قبول است و حضور و شهود عدول و انکه بماتملون و خدای تعالی
 بدایچه شما میکنند خیر داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا می دانم بخور که جزای آن
 بتورساند و ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذابت برهانند
قطعه هر که دانست انکه در هر وقت حق تعالی بجال آورد اناست که کرده ارهاش باشد
 خیر و گفتارهایش باشد راست و لا جناح علیکم و کناهی نیست بر شما ای رغبان فیما عرضم
 در آنچه تعریف کنید یعنی بکنایه خبر دهید من خطبه النساء از برای خواستاری زنان
 معنده یعنی کلای کوبید با ایشان مثلا برین وجه که تو از خود و منخواهی مانند ما را مثل تو
 زنی باید یا چون عدت برآید مرا خبر کن و از تصریح نکاح احتراز لازم نیست اما در آن
 کناهی نیست که سخن بتعریف بگوید او انکنتم یا انکه پوشید فی انفسکم در تنهای خویش
 علم الله میداند خداوند بعلم قدیم خود انکم انکه شماست و نهون زود باشد که یاد
 کنید آن زنان را به نیکویی بعد از تزویج و لکن لا تواعدوهن و لکن وعده میدهد ایشان را
 سزا بعلی که از ایشان یکنند یعنی مباشرت مراد است که بکثرت مجامعت وعده میدهد
 الا ان تقولوا مکررا بگوید قول معروف و فاختفی نیکو برهنه و اشارت به تصریح در عبارت
 و لا تعزموا و قصد میکند عقده النکاح عقد نکاح ایشان را حتی بیع الكتاب تا برسد
 کتاب یعنی آنچه خدای تعالی نوشته و فرض کرده است از عدت اجله بغایت خود و مدت
 او منقضی گردد و اعلموا ان الله و بدانید انکه خدای تعالی بعلم مافی انفسکم میداند آنچه
 در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز است فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب
 و اعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی بخفور آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او
 حلیم برد بارست و بعد از آنکه لا جناح علیکم کناهی و دانی نیست بر شما ان طلقتم
 النساء اگر طلا و دهید زنان را ما لم تسوهن مادام که من نکرده باشید ایشان را یعنی
 لمس واقع نشده باشد امام اعظم خلوت صحیح را موجب مهر میدارد بشرط عدم مانع و امام
 شافعی من را کناهی از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت از ام مهر نکند و از تنزول لهن
 و پاک نیست طلا و دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان
 فریضه مهری که مقررات پس طلا و دهید و تسوهن و بر خوار دار سازید ایشان را
 یعنی چیزی بد دهید مرد انصاری زنی خواست و در صلب حالت عقد نام مهر نبرد قبل
 از دخول طلا و داد آیت نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که متعهها و یقولن
 غرض آنست که متعه باید داد بقدر حال طلا و دهمنده علی الموسع قدره بر مرد و آنرا با اندازه توانایی
 او و علی المقتدره و بر مرد و بیش و تنگ بمقدار دسترس وی ابن عباس رضی الله فرمود که
 اکثر متعه خاد میست و افشش مقتدر و نزد امام اعظم گفته است و چادری و معجری مکر
 نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد و صحیح است که تقدیر متعه مفوض برای حاکم است پس
 متعه میدهد ایشان را با اندازه توانایی متاعا متعه دادنی بالمعروف بوجهی که شرعا و عرفا
 شاید دادنی حقا صفت مناعت یعنی متعه واجب یا مصدر فعل بخد و فت یعنی
 خدای تعالی واجب گردانید متعه را واجب گردانید فی علی الحسین بر نیکو کاران و اذا
 طلقتموهن

طلاقتموهن

طلاقتموهن و اگر طلا و دهید ایشان را من قبل ان تسوهن پیش از آنکه من کنید ایشان را به شلوه
 و قد فرستم و بدو رستی که مقرر کرده باشید لهن فریضه برای ایشان مهری نصف ما فرستم پس
 بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کردهاید قبل از نزول این آیت کسی که زن را پیش دخول طلا و دادی
 از مهر مسی چیزی بروی لازم نبود بلکه که متعه بایست داد چنانچه در سورة احزاب حکم شده که فتوهن
 و تسوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون
 مکررا انکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفو از وی یا انکه
 عفو کنند آن کسی که بیده عقده النکاح بدست اوست عقده نکاح یعنی وی بقول امام
 شافعی و ابن وقیث که زن بکرونا رسیده باشد و او را وی بود امام اعظم فرمود که مراد
 ازین کسی شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین قولست
 انکه می فرماید و ان تعفوا و اگر انکه در گذارد شما که شوهر کنید و تمام مهر ۲۰
 کنید اقرب نزد یک ترست للتقوی به پر هیز کاری از بیداد و لا تسوا الفضل و فرما
 مکنید و یا ترک مگیرید تفضل را باینکه در میان یکدیگر این مرد اندیشد که این زن و عقد
 من محبوس بوده و از وصال من محروم شده و مایوس گشته و را تمام مهره نشاد سازم
 و زن نیز تفکر نماید که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته او ای انکه هیچ
 از و نکیرم ان الله بدو رستی که خدای تعالی بماتملون بدایچه شما میکنند از جور و فحش
 بصیر بیناست حافظوا بحفظ کتیب و استادی غلبید علی الصلوات بر نمازها و فریضه
 بمواظبت و حدود و حقوق آن و الصلوة الوسطی و شرایط بحفظ بحضو حقیقه نسبت
 صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میان بگوید ان من مالک و معاذین جبل و جابرو ابوامامه
 رضی الله عنهم نماز یا مداد است که میان سواد لیل و بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز
 لیل و نهار است یا از هر دو طرف او نماز است که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر
 و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشی است و وجه وسطیت
 او انکه او را در وسط نهار میگزارد یا اوسط صلوات نهاریه است و بروایت حضرت
 مرتضی علی رقی الله و فاروق و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود
 و جمعی از اکابر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیث صحیح
 وارد شده در حوب احزاب که شغلوناعی الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را
 وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که یکی قصر است و در دیگری
 نه و دو نماز شب از طرفین دیگر بهیچ وجه و بروایت دیگر از ابن عباس و قبیصة
 بن ذویب رضی الله عنهم نماز شام است و از میان نمازهاست در مقدار چه اکثر
 رکعات در فرایض چهار است و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده بامیان دو صلوة
 اخفایه و دو صلوة جهیه است و طائفة دیگر نماز حقیق را صلوة وسطی دانسته که میان
 دو صلوة جهیه واقع است که افتتاح و اختتام عبادت لیل باشد یا میان
 دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاح بر آن
 متفرع باشد در هر دو التفسیر شرعی مستوفی مذکور است و قوما و دیگر امری فرماید

صلوة وسطی

که برای بستن دله برای خدای تعالی قاشین در حالیکه فرمان برده اند یعنی نماز گزارند که
و گفته قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود که هر یک از ما در عهد رسول
صلی الله علیه و سلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا الله قاشین نازل شد
ساکت شدند فان خفتهم پس اگر ترسید از دشمن مهابیب یا از سبع عنابر یا حشرات مودیه فرج الله
پس پیاده نماز کنید در حال رفتن و اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم و نزد امام شافعی
در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزاردن خواه امکان و وقوف باشد و خواه نباشد و اگر کبان
یا سواره نماز گزار بد و جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بر آن فاذا انتمم پس چون
امین شوید فاذا کروا الله نماز گزار بد با تقاضا که تو علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر
یعنی چون این شکر گوید خدا را که ما علمکم اینجا که در آموزانید شما را از آداب نماز یا شرایط
شکر ما لم نکتون تعلمون آنچه نبود بد شما که آنرا اندوختن یقوت و آنکه وفات کنند متکم
از شما و یزدون از قاجا و یکد از نوزادان و رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یک سال
عدت میدادند و جامهای کهنه پوشیده فایده تزیین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل بدر
بود ندی در همان خانها یا اولیا شوهر سپرد ندی یا اوکیا و زن جهلت او خانه بسا
کرد ندی و برای خانه و پلاس جدا گانه برای ایشان مرتب ساختندی و یک سال از آن
خانه بیرون نیامد ندی و نفقه از اوکیا شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه آمدند
نفقه ساقط شدی چون رسالت بنام محمدی صلی الله علیه و سلم بدین آمد ندی مردی
طایف در گذشت و از وی زنی و پسر و مادری و پدری بماند آن حضرت ترکه او را بولد
و بوالدین قسمت کرد و زنی نصیبی تعیین نفرمود اما حکم فرمود که یکسال از ترکه
نفقه بوی رسانند در آن محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند
و زنان ایشان بازمانند وصیته فرض شد و وصیتی و حصص بنصب خواند معنی آنست
که کرد خدای وصیت کردن از و اجهل برای زنان ایشان متاعا معده دادن بنفق و کسوة
و مسکن از ترکه شوهر الی الحول تا یک سال غیر اخراج بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر
اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فان خرجن پس اگر
بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس کنای نیست بر ثمالی اولیای شوهر
فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در تنفسهای خود از زیست و طلب شوهر معرف
در آن چیزی که برونق شرع باشد و الله عزیر و خدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت
امرو کند حکیم صواب کار است در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث آن که ربیع یا ثمنی
از ترکه منسوخ است و عدت یکسال با چهار ماه و ده روز آمده چنانچه گذشت و لم تطلقا
و زنان طلا داده شده را که مس کرده باشند متاع نفقه است که بدان برخوردار شوند
بالمعروف بطریق نیکی و توسط در غلو و تقصیر حقا سزاوار گردانیده است خدای تعالی
این را سزاوار گردانید فی علی المتقین بر همین کاران مراد متقیانند از شرک بعضی مسلمانان
کذلك چنانکه این احکام بیان کرد پس آنکه روشن میکردند خدای تعالی لکم برای شما
آیات که احکام خود را در آنچه محتاجند لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن

در نماز

در عدت

و تفکر در آن

و تفکر در آن کار فرمایید اگر ترایان دیده ای بیننده یا نداننده و بسط تعجب نگاه نکردی الی الله
خروجی سوی آنکه بیرون رفتند من دیا دهم از منزلها و سراهها خود و هم الوف
و ایشان چند هزار بود تا کام سدی رحمة الله که بد که قریه دوردان از حوائی و اسط
طاعون بدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر سلامت ماندند و بعضی با ستا
و اغلب مردند سال دیگر طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند
یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از دیه بیرون رفتند حد حکومت از جهت احتراز
کردن از مرگ و همچنانی رفتند تا در وادی در میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله
پس گفت ایشان خدای تعالی موتوا بمیرید در عالم آورده که حوس سجانه و فرشته فرستاد
تا یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل وادی ندا کرد که بمیرید همه بیکبار بودند با چهار
پایان خود مردم از اطراف و جوانب بدین ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دواوری کرد
ایشان کشیده از انجا در گذشتند و مدتی برایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند
ثم احیاهم پس زنده کرد ایشان را و این صورت بران وجه بوده که روزی خرقیل
بن بودی را که ثالث خلفای موسی بود علیه السلام بران موضع گذر افتاد و آن استخوانها
مشاهده نموده گفت الله چنانچه از هیبت بدیشان نمودی نظور رحمت بریشان افکند
از حوس سجانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشان را زنده کردم خرقیل آن کلمه
بر زبان راند حوس تعالی ایشان را زنده ساخت آن الله بدرستی که خدای تعالی لذ و فضل
هو این خداوند فضل و رحمت علی الناس بر مردمان و لکن اکثر الناس ولیکی بسیاری
از مردمان لایستگرون سیاس داری نمیکند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجز
دیدند و فرمان حوس را کردن نهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید و قاتلوا و کارزار
کنید فی سبیل الله در راه خدای برای اشکار کردن دین خدای و اعلموا ان الله و بدانید
آنکه خدای سمیع شنواست قول مختلفا را از جهاد که با عذار ناپسندیده تمسک می نمایند
علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی کیست آنکه بخلوصیت یقرض الله وام دهد
خدا بر یعنی بندگان در مانده او را که وام خواهند فرستاد حسنا وام داد و نیکی یعنی در وام
تجلیل کند یا منت نهند یا طالب عوف نباشد و بحدیث صحیح وارد شده ثواب قرض دادن
از صدقه زیاده است و برین تقدیر مصناف محذوف باشد یعنی تقریض عباد الله واضح
آنست که اینجا حذف و اضمار نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقه را
فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که اعطای عوف در آن لازم است و قرض حق برین تقدیر
آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدی کند امام عاصم استفهام را عمل
بر معنی کند یعنی آیا کس هست که قرض دهد فیضا عفه پس تا خدای مضاعف کرده اند
و زیاده بر زیاده سازد و جوان قرض را که از برای او اضعافا کثیره ضیعفها بسیار
میهم گذاشت تا آن اضعاف کثیره را بیرون از حد شمار تصور کنند این آیت که نازل شد
یهود بطعن گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرضی طلبد و چون مسلمانان بوعده
حوس سجانه واقف بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدرداء و انصار

و تفکر در آن

رضی الله عنه پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی این فرقی جوی طلبه حضرت
رسالت علیه السلام فرمود که بخواند تا شمار با سطران بهشت بر آید و جداج
گفت یا رسول الله مراد و خواست است و بهترین ضمیمه نام دارد اگر آنرا قرص دهیم
پایه آن بهشت میشود و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که من حنا من میثوم که
حق بخانه و چندان در ریاض بهشت بتو از فی دار گفت ای سید بشر طاعت که فرزندان
من و مادر ایشان در آن باشند و اوجه علیه السلام گفت آری چنین باشد دست مبارک
رسول علیه السلام گرفته و ضمیمه را در راه حق سجانه صدق کرد فی الحال بدرخواست
آمده مادر فرزندان را گفت که ام الدجراج این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت
دو چندی ستانم و تو و کودکان با من باشید ام الدجراج گفت خوش سودا ایست بارک الله
فیما اشتریت و حضرت در باره او فرمود که من غنای در قیام دارم فی الجنة لا بی
الدجراج و الله یقبح و خدای تعالی فرامیگرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت
خود و صلاح حال ایشان آنست و بیست و گشاده میکرد اندر روزی بر جمعی به تدبیر و قسمت
خود و منفعت ایشان در آنست و آیه و سوی حق یعنی پادشاه و ترجعوت باز کرد آینه
خواهد شد در معنی قابض و باسط محققا ترا سخنانست در بحر الحقایق گفته که فرامیگردد
از اغنیای نادانند که ستانده اوست منت و فقری نهانند و بیست میکند بر فقری تا از آن حق
بیند و منت اغنیای نکند قابض اوست تادیده شود اغنیای جوی بیند و باسط اوست
تا بر حضرت فقر آجروی مشاهده نکند عاری چنین فرموده که یکی را بقبضی در زندان
خودی گرفتار کرد اند و یکی را به بسط از خودی رها نیده بخود رساند و بیرون بیست قدس تر
گفته که الهی هرگاه که بخود گویم از من زار تر کیست و چون بنو نکرم گویم از من بزرگوار تر
بیت کاهی که بخود در نکرم بیست شوم کاهی که بدو نکرم مست شوم **آیه** ترا یا ندیدی یعنی
نداشتی و علم تو منتهی نشد ای الله و خبر جمعی از اشراف و ارباب رای من بی اسرائیل از فرزندان
یعقوب علیه السلام من بعد موسی بعد از وفات موسی علیه السلام از قبال او چون گفتند
این بزرگان این پیغمبر را که بود ایشان را آن بقول اصح اشعری بود که حو سجانه و تعالی او را
بعد از یسع بن بنی اسرائیل فرستاد و گویند آن نبی پوشیده بود با شعوب بن صفیه برهنه بر
گفتند پیغمبر خود را که بچشم خدا بهشت کنایه کنیز برای یعنی تعیین کن از میان ما مالک
پادشاهی تا با عانت او قاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان
عالمی بود ندانند بقیه عادی که هر ارباب بی پرستیدند و شرکی و در زیدند و بابی اسرائیل حضور
داشتندی و بی اسرائیل بدست ایشان در مانده بودند و ایشان را ملکی و کار فرمای مانده بود
سبب آن از پیغمبر خود استدعای حاکمی کرد ندکه بدو اوجها و تو اند کرد قال گفت آن پیغمبر
هل عسیتیم هیچ شاید از شما ان کتب چون فوج کرد اند عظیم القتال بر شما کارزار کرد
پادشاهان دین آن لا تقاتلو انکم شما مقانله نکنید قالوا و ما لنا گفتند چیست ما را و چه بر
دارد آن لا تقاتلو که قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای و قد اخرجنا من دیارنا و حال
آنکه بیرون کرده ایم از مواضع و مسکن ما و بناشتا و پسران ما یعنی ما را مجبور

ساخته اند

ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت از بنای ملوک ایشان چهار صد تن و چهل
تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب در مباشرت
حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شد علیه القاتل بر ایشان کارزار با
تو را برکشند و از فرمان برداری بکشند الا قلیلا مکر اندک منهم از ایشان و ایشان می
و سیزده تن بودند و الله علیم و خدای تعالی داناست بالظالمین بسم کاران که ایشان
از جهاد مختلف و زیدند و چون اشعری علیه السلام بر ایشان هجرت گرفت و ایشان بر سبیل
تأکید جواب دادند از حو سجانه استدعا نمود که ملکی بر آن قوم تعیین کنده و سجانه
ظرفی بر آرد و غن و عصای بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و روغن در ظرف غلیان
نماید و این عصا با قدوی بر آید پادشاهی این قوم را سازد است اشعری علیه السلام
این خبر قوم رسانید و هر یک از اعظم بنی اسرائیل بخانه او تردد و آمد شد آغاز نهادند
برای هیچ کدام روغن بخوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی
مردی سقایا باغ که شاول نام داشت و بواسطه قامت او را طالوت گفتندی بخانه
اشعری علیه السلام در آمد فی الحال دهی القدری آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او
برابر بود و قال لهم و گفت مری اسرائیل را بنیهم پیغمبر ایشان آید الله قد بعث بدرستی
خدای تعالی بر اینجست برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاه فرمان فرمای قالوا
گفتند قوی از روی استبعاد آئی یکن چه گونه باشد و آنجاست که الملك مرطالوت را
پادشاهی علینا بر ما و حق اهو و ما ساز و آفریم بالملک پادشاهی که از بسط پیروی ایم
منه از او که از بسط بنیامین است و در آن بسط نبوت است و نه مملکت و با وجود
آنکه از بسط مملکت نیست مرد سقا است و کم یوت و او را عطا نکردند **سعه** بسیاری
و فرای من المال از مال دینی یعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری یاسق که
صاحب خزاین و دقایب بودی تا بجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی که قال
گفت پیغمبر جواب ایشان آن الله اصطفی بدرستی که خدای بر تو را و اعلیکم بر شما
و زیادت و افزونی داد او را بسطه گشاده کی بسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب
و گفته اند که دانای بود با جور سیاست و تدبیر مملکت و عساکر و جسم و دیکو پیروز و
او را در آن آورده اند که طالوت مردی نماینده و با جمال بود و بیک دو کوردن
از اهل زمان خود زیاده تر نمودی و الله یوفی و خدای تعالی که مالک الملک است
علی الاطلاق میدهد ملکه ملک خود را من بشاء هو که میخواهد و میداند که او را
صلاحیت ملک داری هست **بیت** ملک ده و ملک ستان اوست پس راه و حکمتی
نبرد هیچ کس و الله واسع و خدای تعالی بسیار فضل است در دادن تمام اختیار
بقبضه اقتدار هو که خواهد علیم داناست با مستحقان کسی که او را بری گزینند
بارد یکن بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را
یا صطفای طالوت هجرتی و علامتی باید تا دلهای ما را فرمان برداری و هواداری
او رغبتی بدید ای اشعری علیه السلام از خدای تعالی درخواست و خدای تعالی از علا

اعادی

بادشاهی او اعلام کرد و قال اللهم بئسهم و گفت مرا ایشان را پیغمبر ایشان آن آیه ملکه بدرستی که
 نشان بادشاهی طالوت آن یا بکم التابوت است که باید بشما تابوت سبک و آن صندوقی
 بود صور هر انبیاء را بخا منقوش فيه سبکند و رنگها سبکند است من و بکم از پروردگار شما یعنی
 چیزی که شکلی خاطر شما در آن باشد و گفته اند سبکند جانوری بود بمقدار کرب و دو چشم داشت
 چون مشعل افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبود و از حضرت مرتضی رضی الله عنه
 که روی او پناه بودی انسان بود و دو بال داشت بوقت کار از تابوت بیرون آمدی
 و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشان را مستغرق ساختی و لهذا همیشه
 بقی اسرا مثل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشند و بقیته و دیگر درین تابوت باقی
 چیزیست مما تروا از آنچه بگذشته است آل موسی و آل هرون یعنی موسی و هرون علیهما
 السلام آل شخصی در لغت نفس او میگویند بود چنانچه آن الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم
 ای نفس و در حدیث آمده من خبر امیر آل داود و مراد نفس داود است علیه السلام و آنچه
 از موسی و هرون علیهما السلام در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عصا هرون
 و پاره تریجین که در تنه برایشان می بارید و ریزه الواح و این تابوت را عمالقه از بنی
 اسرائیل گرفته بولایت خود برده بود و در هر موضع که داشتند آن باهل آن موضع
 در سیدی افراد روحانی مزبله می کردند و چون سحابه فوشکا را از آن می کردند تا آنکه از آن
 اشوئل آوردند چنانچه فرموده تخم له الملائکه بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند
 آن فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لایه لکم هو آینه محبت شما را برسد
 قول پیغمبر بادشاهی طالوت آن گفتن مؤمنین اگر هستید شما باوردارند کاف پس بقی
 اسرا مثل بعد از رسیدن تابوت حکم آورد امتقاد کنند و تنهیه مقابله جالوت نموده هفتاد
 هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم فلما فصل طالوت پس آن
 هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشوئل از شهر ایلیا بالجود با آن لشکرها می
 قال گفت طالوت باعلام اشوئل یا بالهام ربانی که ای قوم آن الله مبتلیکم بمرسی که
 خدای تعالی آزمایند شماست درین هوای گرم بنهر بجوی از آب که میان اردن و
 فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد
 ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی از مذهب من و من لم یطعمه و هر که
 نخشد و نیاشامد آب را طعام در لغت شراب آمده که میگوید جناح فیما طهوای شرب
 فانه منی پس از منست یعنی پیرو من باشد هر که آب نخورد الا من اغترف مکر
 آنکس که بردارد غرقه بیده کنی آب بدست خود آورده اند که حو سجانه بقدرت کامله
 خود جوی آبی در راه ایشان بدید آورد چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند
 فشر بوا منه پس بیاشامید از آن جوی زیاده از غرقه الا قلیلا منهم مگر اندک از ایشان که
 می صد و نوزده تن بودند و بیک کف اختصار کردند و هر از آن غرقه سیراب شدند و در
 ایشان از بقیه غرقه پر شد و آنانکه زیاده از غرقه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت
 و خشکی بنشاند برایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند نشسته و کشند و برکنار جوی

در حدیث آمده که در روز قیامت
 جوی طالوت را در میان ایشان
 جاری کردند و هر که از آن آب
 شرب کرد از من نیست مگر آنکه
 از غرقه سیراب شد و لبهای
 سیاه نگشت

مانده بالشکر

مانده بالشکر ملاقات کرد و ندانی فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی
 برای نهی و اهل آن فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقابله و لشکر
 جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب مال و متاع دنیا است هر که بان بیار آمد و زیاده
 از آنکه ضروری معاش است میل نماید بعزت استسقای حرص گرفتار شده هر چند
 بیشتر بدست آرد عطشش بجمع آن افزون گشته اطمینانش نباشد بیت کاسه چشم
 پر شد ناصدق قانع نشد پر شد و چنین کسی برب نهد نی مانده از دولت غزا
 بالشکر هو اعموم و بی بهره است و هر که جوی دنیا بفرقه قانع شود یعنی بمقدار
 خورشی و پوششی که از آن چاره نباشد خرسند گردد حق سبحانه و تعالی او را بقرین جویش
 سزاوارتر کند بیت قناعت تو آنکه کمتر در آن خبر کن حرص جهان گردیده فلما جاوزه
 پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هو طالوت و الذین امنوا و آنکسای که
 ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده معه بگذشتند با او قالو گفتند آن دیگران
 که خلاف کرده عبور نموده بودند لا طاقه لنا الیوم نیست توانایی ما را امروز بجالوت
 و جنوده بجالوت و لشکرها و قوی آنست که از آن لشکر شصت و شش هزار از جوی
 بگذشتند و از آن چهار هزار که عبور کرده بودند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد
 سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند ما طاقت جز
 جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند آنانکه ببقیای دانستند انهم ملاقوا الله
 آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی پیسنده جز ادا آن خدای او ایشان باقی لشکر بود ند
 سی صد و سیزده تن که گفتند کم من فئته قلیله بسیاری از کرده اند که مؤمنان غلبت غالب
 شده اند فئته کثیره بر کرده بسیار از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و مددکاری
 خدای و الله مع الصابرين و خدای تعالی با صبر کنندگانست بشاید قوت و چون خائفان
 ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت بان کرده اند که در مقابله لشکر جالوت
 صف برکشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسر هشت صد هزار سوار جزا جزا کران تیغ زب
 نیزه دار بودند چو شیران اهل دل الماس جنگ چو کوران بد که هر آشفته رنگ و جالوت
 نیز بخود مردی عظیم الجثه و غده بالشوکه بود و در تفسیر امام خدای رحمة الله مذکور است
 که اسلحه او هزار رطل آهن بوده از کله خودی که بر سر نهاده سیصد رطل بوده و لما برزوا
 و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال درست کردند جالوت از برای جالوت و جنوده
 و لشکرها و قالو گفتند مؤمنان ربنا ای و رد کل ما افرع علینا فر و بر ما صبر شکبایی
 استعاره است از کثرت و کمال یعنی صبر بسیار بر ما افرازدی و ثبت اقدامات و نگاه دارناید
 خود قدمهای ما را در میدان حرب و انصراف و یاری ده ما را علی القوم الکافرين بر کرده تا ویدگان
 نهر موسی پس بگشتند و بهر نیت کردند مؤمنان کافرا باذن الله با عانت و توفیق خدای
 و قتل او و جالوت و بگشت و او درین ایشا علیه السلام جالوت را بستک فلاحتی که بر خود
 وی زد و خود در سرش شکست و مغز خیشل شد و لشکر او تا و مار کش و طالوت شرط کرده
 بود که دختر خود بکشند جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک کرد اند پس دختر خود را داد

و این نگاه دارناید
 و این نگاه دارناید
 و این نگاه دارناید

و مغز خیشل شد

فمن یکنس یس هو که کافر بود یعنی نکود با طاعت با نجهی پرستند جز خدای خواه شیطان
خواه بتان و خواه عزم و کاهنار و یومس بالله و بکرو د بخدای فقد استمک پس بدستی
که چنگ د ز زده بالعروة الوثقی بدست آوری حکم که قرانت یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک
امر نهی که سلوک طریقی پیغمبر است علیه السلام سلمی کو بد قدس سره که عرو و وثقی توفیق
در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق بجمیع وارد است که آن عرو و وثقی مرعوم را
توفیق طاعت و خواص را مزید عنایت بحبت و اخف خواص را جزایات ربوبیت
که ایشانرا از ظلمات وجود فانی کرده اند و بانوار کفایت واجب الوجود باقی سازد و در مقام
حضرت قطب الاقطاب حواجه بهاء الحق و الذین المشهر بنقش بند قدس سره مذکور است
که درین طاغوت ماسوی حق است کفر بوی و ایمان بجو در هر قدی شرعی لازم سالک
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که الهواء عند الله بغض من جمیع الالهة بدترین خدایانی
که در زمین ای پرستند هوای ایشانست افزیت من اتخذ الله هوا فی بیی ای محمد صلی الله
علیه و سلم آنرا که هوای خود بخدای گرفته است آن بچاره ای ندارد که او سنده خداست
بیت خواجه بنور که دارد حاصل حاصل خواجه بجز پندار نیست و در حدیث
صحیح آمده که نفس عبد الذرهم و نفس عبد الزوجة در هلاکت بنده زور و سهم بنده
زن و فرزند هر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستد **بیت** هر چه که اندر د و جهان
بنده آتی است ترا در د و جهان بنده و معبود پس بالضرور از هر چیزی باید
برید و بجوی باید پیوست اینست سر فقد استمک بالعروة الوثقی و این عرو است
لا انفصام لها هیچ انقطاعی و انفصالی نیست مرا ترا و الله سمیع و خدای تو شواست
قول کسی را که متوسل است بعرو و وثقی علیم داناست بر نیت خالص مستمک بودن
عرو و الله و الذین استوا خدای تعالی دوست آنکسانست که بوی کرده اند یا متوسل
کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم بخرجهم بیرون ی آورد ایشانرا من الظلمات
از تاریکیهای کفر و ضلالت الی النور بروشنایی ایمان و هدایت یا از نکره بمعرفت
یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریة با خلاق ربوبیت
و الذین کفروا و انانکه حوج را پوشیدند یعنی یهود یا مودان و اصح آنست که عام گیرند بمع
کفار را اولیا و هم دوستان ایشان الطاغوت طاغوت اند یهود را کعبه الاشرف و حی بن اخطب
و امثال ایشان و بت پرستان از اصنام و الهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین بخرجونهم این
معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون ی رند یعنی بخرجونند
کافران من النور از ایمان مینانی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریندا
نکذیب آنرا مودان را از اقرار بانکار او الله را آن کافران با طواغیت خود اصحاب النار
سلازمان آتش دوزخند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید ماندگانند الهی
ایانندی و بصیر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آن کسی که از روی عناد حاج
ابراهیم جنت جنت دغا صمد کرد با ابراهیم فی رتبه در دین خدای پادشاه
ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله کی کرد ان آتیه الله الملک بوقت آنکه

داده بود خدای تعالی او را پادشاهی بادی جزا و مجاز که چو نمود برای آنکه خدای تعالی
ملک بوی ازانی داشت و او دست از استیون طفیان بیرون آورد و سرنگیز از کربا
عصیان بکرد و این مجادله نمود بین کنتان بود که همه روی زمین در تصرف و آن
وقت که ابراهیم علیه السلام بتا ترا شکست و رای ارکان دولت نمودی بر سوختن
او قرار یافت نمود گفت او را بسیار بد چون حاضر گردند نمود گفت تو خدایان مرا باطل
کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم ان وقت که گفت ابراهیم علیه السلام
در جواب سخن او که ربی الذی پروردگار من آن کسی است که از روی قدرت بجایی زنده
ی کرد اند و از عدم بوجود ی آرد و بیست وی میروند و از منزل بقا بیادیه فزای بود قال
گفت نمود انا اهی من جم زنده کنم و امیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که زنده
امید از زندانی قطع کرده بود طلبید و از آذر کرده گفت اینک مرده زنده کردم و دیگری
فی کناه طلب نموده بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مرتد طاعنی
آن بود که مکارها با عفوست و امانت بقتل و نمیدانست که احیاء و امانت خلق حیات
و موت در جساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حصا در
مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه السلام بجنتی روشن ترا انتقال نمود قال ابراهیم
گفت ابراهیم فان الله پس بدستی که خدای تعالی یاقی بالخمیس ی آورد افتاب را
هر روز من المشرق از افق که محل طلوع اوست فأت بها پس تو بیار آنرا من المغرب از
محل غروب اوست فبهت پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آن کسی که کافر بود یعنی
نمود ملعون و جنت او منقطع گشت و الله لایهدی و خدای راه نماید بطریق احتیاج
القوم الظالمین کرده ستمکارانرا او کالذی ان سخن موجب برآیه اولی است ایانندی قصه
حاجت ابراهیم علیه السلام یا ندیدی مثل آنکس که مر علی قریة بکذبت مردی و حی خاویه
و آن ده افتاده بود علی غر و شهاب بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس
دیوارها بران افتاده و این نهایت خرابیست اشهر آنست که گذرانده برین ده خواب
عزیز بود علیه السلام در نومیه حفظ داشت و از اکابر ابراهیم بوده آورده اند که بخت المنصر
بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کرده بابل آورد و خدای تعالی او را از قید کفار خلاص
داد و عزیر علیه السلام توجیه ربیت المقدس نموده بغریه برآید یا بدیه عقب کرده و
فی نخی ابدی بود رسید موصی بن ویران دید اما در خفتان او میوه دار بود قدری انجیر
بچید و مقداری انکور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفته انجیری که چند بخورد و باقی
در سله نهاد و انکور بیشتر ده باره بیاضامید و بقیه در خنک ریخت و در آن کوئی داشت
در پیش خود بجهت و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه میگریست چون دید را بغایت
خواب دید قال گفت آتی بجایی چگونه و بر چه وجه زنده گردانده الله این ده را
خدای تعالی یعنی چون آبادان سازد بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل او را بجهت کینیت
زنده گرداند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع
بر کینیت احیای نمود فاما الله پس بمیرانند خدای تعالی او را در وقت این

جانبی که

تا مائة و نكرو مائة عام صد سال و خرد نیز ببرد ثم بعثه پس زنده کرد او را بهما ت
شکل و صورت که بود در خبر است که حق سبحانه او را طعام و شراب داد و بمیرانید و چهار
او را از نظر خلق پوشانید چون هفتاد سال از مرگ و برآمد بخت النصر هلاک شد حق
نوشک فارسی را برانگیخت تا دلایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال غارت باز آورد
و این در عقب از آن پیشتر بود آبادان تر شد پس غریب زنده کرد اندکفته اند و هنگام چاشتگاه
بمیرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بچشم خدای تعالی
دروقی که غریب زنده شد و چشمی مایل قال گفت مراد کم گشت که اینجا چند وقت است
که در نک کردی قال گشت گفت غریب یوما در نک کردم اینجا روزی و چون بنکوست هنوز
آفتاب بود گفت او بعضی یوما یا پاره از روز قال گفت آن فرشته نه چنانست که تو گمان
برده بل گشت بلکه در نک کرده اینجا مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی
غریب را خود آمد و در نکوست او صانع آن موضع را برنج دیگر یافت نجیب او بیفزود دیگر
پاره باو گفت تا نظر پس نگاه کن ای طعام مکسوی طعام خویش یعنی آنچه که در سگ نهاده
بودی و غرابی و بنک و مزاب خویش یعنی شیر و نکور که در هیچ بودی تم پست است
همه تغییر نکرده آن عصر و نظر و در نک آتی همانکسوی در نکوش که استخوانها مانده و باقی
اجزا متفرق شده اند که خطاب رسید ترا بعد از مرگ زنده کرد انیم تا آثار قدرت ما در نفس
تو ظاهر گردد و بجهلك و دیگر ما کرد انیدیم ترا به نشانه و عبرتی للناس از برای مردم ما
که در حشر اجساد شک دارند و نظره نگاه کن ای العظام کیف نشترها بسوی استخوانها
حمار خود تابید یعنی که بقدرت بی علت چگونه آنرا حرکت میدهم و بعضی را بالای
بعضی مرکب می سازیم ثم نکسوها پس ی پوشانیم آن استخوانها را کما کوشی غریب
علیه السلام در استخوانهای نکرست ندای شنید که ای کوشش و پوست ریخته و اجزای
متفرق جمع میشود بقدره کامله ربانی و اجزا مجتمع شده صورته بدن او سمت شوی
یافت و جان بحدت در آمده فی الحال برجست و نعره زدن گرفت فلما تبین له
پس آن هنگام که روشن شد غریب را آثار قدرت الهی در احیای موفی بطریق معاینه
قال اعلم گفت میدانم حال بیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین با استدلال و بیان آن الله
آنکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزی از احیای و امانت قدرت تواناست پس غریب علیه السلام
با میان قوم شد پیران قوم او را بشناختند و گویند کسی او را شناخت و امتحان کردند
تا توریه از ظهر القلب ملا کرد و نوشتند که بخت النصر کتب ایشانرا سوخته بود
و اذ قال ابراهیم و یاکن آنرا که ابراهیم علیه السلام گفت که رب ارفی ای پروردگار من
بمن نای که بقدرت کامله کیف تجیی الموقی چگونه زنده می کردی مردگان را سؤال شهود
برای کیفیت احیای فرموده آنکه در اصل احیای او را شبیه بود قال گفت خدای تعالی
اولم تو من یا نوا یمان نیاوردی که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی یجاب است
یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیای و امانت و با غرور و گفته بودی که ربی الذی
یحیی و ممیت قال بلی ابراهیم گفت علیه السلام بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو

گردیده

گردیده و لکن کس طبعی و لکن این سوال کردم تا ببار آمد و ساکن خود قلبی دل من
بمعاینه و چگونگی آن در فتوحات مکی مذکور است که احیای متفرق می باشد چنانچه وجود
خلق که بعضی بکلی موجود شدند و بعضی را بید و بعضی را بیدری ایجاد کرده و جمعی
از ابتدا بوجود آورده و طائفه را بسبب مخلوقات دیگر بوجود ساخته و چون ابراهیم
تنوع وجود خلق دیده بود دانسته بود که احیای خلق بعد از موت وجود دیگرست و آن
نیز تنوعی تواند بود در خواست نمود که بمن بنمای که احیای کدام نوعی کنی تا چون مرا
علم بدان حاصل آید دل من از آن دانش از مش پزیرد آورده اند که ابلیس علیه السلام
بر لب دریای کذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان و جانوران دریا و دریا و دریا
صحرای یک از پاره ای ریورند ابلیس علیه السلام با خود گفت خوش دام هیله یافتم
جمع کوه نظران سبکسازان طبع را فریبی توان داد که آخرا این اجزای متفرقه از حوا
طیور و اجواف سیاح و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق سبحانه
و تعالی دمی فرستاد بخیل که بکنار فلان دریا شود که دشمن دام گسترده است و سرشته
ذرق بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در برآورد خلیل آمد و ابلیس بخیر
وارشیه خود را القا کرد ابراهیم علیه السلام گفت که چه محل خیر است همان
کس که این اجزا از کم عدم بقضای وجود در آورده بود قادر است که دیگر باره
از ادویه متفرقه بساحت جمعیت رساند **نظم** کوزه کوکوزی را بستند چون
بخواهد باز قایم کند و آنکه داند کوزه کردن در غنست چه عجب که شکسته را
سازد درست پس ابراهیم هم زبان سوال بگشاده که الهی بنمای که چگونه زنده
میکنی تا این طایفی باقی ملزم گردد و دل من با تو ام او اطمینان تمام یابد قال گفت
خدای تعالی اگر مشاهده این حال آرزو داری بخذ پس فراگیر اربعه من الطیر
چهار عدد از مرغان چون کبوتر و خروس و زاغ و طاووس و غیر ازین نیز گفته اند
فصل هفتم پس جمع کن ایشانرا **ایک** بسوی خود یعنی بردستی بگرد و اشکال و
هیئات ایشان نیکو تأمل نمای و در قایق بلیه هر یک را بنظر تدقیق بیاور پس تا
بعد از زنده شدن بر تو مشبه نکرد یا مجتمع ساز اجزای ابدان ایشان را بیکدیگر
یعنی بعد از آنکه پاره پاره کرده با غی و سرهای بدست خود نگاه دار ثم **اجعل**
پس وضع کن علی کل جبل بر سر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بروی توفی نهاده
چه قسمت این بر جمع جبال متعدد است و این از قبل ایوادم عام و داده خاص است
ملخص سخن آنست که بر هر کوهی که نزدیک تو باشد و توانی بنه **مستهل** ازین مرغان
متفرق شده بایکدیگر آمیخته جز **یاد** شد **ادعهم** پس بخوان این مرغان را بنامهای
ایشان تا اجابت نموده یا **یتینک** بیایند بسوی تو و شناسند سعیا شافتی و اعلم
و بدان از روی یقین آن الله آنکه خدای تعالی عز و غالبست و عاجز نیست از آنچه
تو طلبیدی حکیم حکم کارست در هر چه می سازد انقصه ابراهیم علیه السلام مرغانرا
ذبح کرده اجزا و اغصا و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجزا

ایشان از پاره پاره کرده دیگر کو بر آید و گفته اند در هر ماه بکوفت تا اختلافی تمام یافتند
و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره که نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد
که ای کبوتر و ای طاووس و ای زاغ و ای خروس بیایید بجانب سرهای خویش پس
بفرمان خدای هر جزایان هر یک از دیگری منفصل شده ملتزم گشته بدان ایشان
درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفت و حکمت در ویدون آن
بود که این صورت ابلغ باشد و رجعت و دورتر از شبه چه توهم آنی شده که مرغان
برنده نه آن مرغانند یا بخیا می رسد که شاید پاهای ایشان درست نشده باشد و دیگر
آنکه اگر یک باصو مرکبیت مرغ را در وقت دیدن بیشتر است از اگر آن در حال
پرویدن پس آن بدنها تابیش پای ابراهیم علیه السلام می دویدند و از آنجا پرواز نمود
سرهای خود که در دست او بود متصل می شدند و در آنوار آورده که هر که خواهد نفس
خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدن را بتبیین ریاضت بسمل ساخت
بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردد و ایشان را
بر اعیان شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنند باز آیند محققان گفته اند
که در ذبح طیور اربعه اشارت چنانی بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مستأنس است
یکش در شنه انگشت از خلق بیرون خروس را که همواره مایل شهوت است ذبح کن
و خود را از بند شهوت باز رها و زاغ را که متبع حرص است و صفت حرص و از را
بگذارد و طاووس را که بجمیع نیست است سر بردارد و دیده همت از ایشان بی
فرویزد که هر که شیخ بجا آمده این چهار صفت را بذر آرد حیات ابد و زندگی سرمد
یابد و کوبند چهار صفت از طایع ارکان اربعه در آید بدید آمده و ذبح آن را بتبیین
مخالفت لازم است اول صولت کبر که تنجیه آن است دوم داعیه شهوت که غمزه هوا است
سوم تکابوی حرص که عادت است چهارم نیروی امساک که صفت خاکست
و حکیم ثنایی روح الله روحه بدین معنی اشارت فرموده **نظم** چار مرغ است چار
طبع بدن جمله را بهر دین برین کردن پس بایمان و عشق و عقل و دلیل زنده کن
هر چهار را چون خلیل مثل الذین نمونه بنفقه کردن آن کسانی که بی شایسته غرض و داعیه
عوض ینفقون بیرون کنند و صرف نمایند اموالهم خواستهای خود را فی سبیل الله
در راه خدای تعالی بر غازیان و مجاهدان و نزد جمیع ابواب لبر راه خداست و بر هر
نفقه کردن این منافقان گنجل حبه **نظم** حیة است که در زمین طیب بکارند و آن
دانه است برویانند سبع سنابل هفت خوشه بر آن نفع که هفت شعبه از اصل
منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبله در هر خوشه مائه حبه صد دانه
که یکی را هفت صد حاصل آمده باشد و الله یضاعف و خدای تعالی زیاده میگرداند
این هفت صد را به هفت هزار و بیشتر بشارت برای هر که خواهد از منافقان بحسب
نیت و الله واسع و خدای تعالی **نظم** بسیار بخشش است که یک را
هفت صد و زیاده می دهد **نظم** دانا است بنفقه کنندگان و عزایم نیات

که عادت است
بواب

ایشان

ایشان غرض از این تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقین را تا نظر بجاور کنند
که یکی را هفت صد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند **نظم** یک بشارت بخودت
می دهد دانه یکی هفت صدت میدهد دانه با نیازی شیطان مکار دانه یکی هفت
صد آید بیار الذین ینفقون آن کسانی که نفقه می کنند اموالهم مالهای خود را
فی سبیل الله در جهاد یا سایر خیرات **نظم** لا یستحقون پس از پی در پی آید ما انفقوا آن
چیز که نفقه میکنند و کرده اند متاع یعنی متاعی بر کسی نماند در صدقه دادن و لا اذی
و دیگر از پی در پی آید صدقه خود را از آری یعنی در ویش و فقیر را نماند قولاً
و فعلاً اللهم مرايشنا است جوهر مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد یک پروردگار
ایشان و لا خوف علیهم و تری نیست مرايشنا از کم شدن مزد و لا هم یجزون
و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت ثواب قول معروف سخن نیکو و وعده
جلیل بر درویش را و مغفرت و در گذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح
و ابرام او خیر بهتر است مرسود را در نفع من صدقه از آن صدقه که نسبت بسائل
یتبعها اذی از پی در آید از آری و از آری از سر زنی و غیر و الله غنی و خدای تعالی
بی نیاز است از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک از ار مکرر
سازند حکیم برد باریست تعجیل نکند در عقوبت منان و مودی یا و یها الذین استوا
ای گروه که ویدکان لا یبطلوا باطل میکنند و تباه سازند صدقائکم مزد صدقهای
خود را بالحق بمنیت برد درویش چه مالی که از آن حقست و ثواب تو اگر جمال آن بیش نیست
و منت صاحب مال راست نه جمال را و حضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی
در سحبه الابرار میفرماید **نظم** بار فر از کف از یک تن بار منت منهنش بر کردن
جو عطا بخش خدا آمد و بس به که دانا نهد منت کس دیکم حیل کوی بیش نه
جود راره گذری بیش نه پس متصدق باید که شکرانه آنکه اظهار از خیر واقع شده
منت دارنده باشد نه منت نهد و الا اذی و دیگر نیست میکند صدقهای خود را
باید یعنی دین رسانیدن بدرویشان بزبان که او را سر زنی کنید و نه بفعل که
روی ترشی کرده چاین بر جبین افکنید چه اگر درویش نباشد تو آنکه مظهر صفت
کرم وجود تواند شد **نظم** ای تو آنکه بجماعت منکر سوی کدا که کدایی وی آیت
زرداری شست حق تعالی درین آیت بجهت تکمیل صدقه مؤمنانست که می فرماید
که نفقه خود را بمنیت و از ارباط سازید کاذبی **نظم** چون ابطال آن کسی که از طریق
اخلاص محرف شده و بصفت نفاق مستقیم گشته بفق ماله نفقه میکند مال خود را
بر یاد الناس برای نمودن بر دمان و لا یؤمن و بحقیقت نمیکرد و الله و الیوم الاخر
بخدای تعالی و بروز آخرت که اگر بخدای کرده بودی صدقه برای وی دادی
نه بروی دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای تجارت کردی نه برای
مرايات مثله پس خود از صدقه این منافق مرئی گنجل صفوا **نظم** همچو نمودار سبکست
خاره هوا علیه ثواب که بران سنگ خاک خشک است فاصابه پس بدان سنگ رسید

و ابل باران بزرگ قطره که سبل از دود و بسیار خیزد فتوکه پس شست آن خاک
از سنگ و بکذاشت آنرا صلد آسنکی نعی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق
و خاک بران سنگ خود از نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عذب از حجاب
ربانی ز بران کرد و آثار آن نفقات بجدی سنگ بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل دیا همین
حال دارد **بیت** ترا ز آتش فشان برقی چه آید کزو فرو خن شمع شاید لا بقدر و
قادر نباشند این نفقه کنندگان مرئی علی بنی بر ثواب چیزی من کسبوا از آنچه تصدق
کرده باشند بر یا و الله لا یهدی و خدای راه نماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند
القوم الکافرین گروه ناکرده کار و مثل الذین و مثل نفقه آنانکه با اعتقاد و اخلاص
بنفقون اموالهم بیرون کنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابتغاء مرصحات
برای خوشنودی خدای و تنبیهت و از برای ثبات و یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای
ایشان بیافتن ثواب صدقه کثل جنة مانند میوه بوستان است که واقع باشد بر بوی
بوی صنی بلند که تابش آفتاب زود تر بوی رسد و ریاح نواح بر و پیشتر و زود به ابر
نزدیک تر و از آفت مغمور شدن و از آب دور تر بود و این باغ در چنین زمینی آسایشها
برسد بوی و ابل باران بزرگ قطره فانت پس بداد و بر آورد آگلهای میوه خود را
صنعین و برابری بعضی یکسال چندان برد همد که زمینهای دیگر بدو سال دهند
فان لم یصیبا پس اگر ترسید بدان باغ و ابل باران عظیم القدرات فطل پس بدو
رسید باران ضعیف و آن نیز او را کافیت یعنی اثر باران را ضایع نمیکند و کم تر
محصول میدهد و مقصود از این حصول جزاء مخلصانست که آنچه برای رضا ک
خدای تصدق کنند از پاداشت نیکوهای نیست خواه آن صدقه اندک باشد خواه
بسیار و الله بما عملون و خدای تعالی بد آنچه شما میکنند از روی اخلاص و ریابصبر
بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم تمیل بکوست برای صدقه
اهل دیا میفرماید که پادوست میدارد یکی از شما همة انکار است یعنی دوست ندارد
آن کون که آنکه باشد مراد از جنة بوستانی من تخیل از دشتان خرما و اعناب
و انکورهای یعنی باغی مشتمل برین اشجار جری می رود من تحتها الا نهار از زیر درختهای
او جویهای آب که مرصاحب باغ راست فیها دران بوستانها من کل الثمرات از همه
میوه نه زمین خرما و انکور و تخصیصی آنها بجهت فضیلت پاکشده ایشانست و اصحابه
اکبر و حال آنکه فرارسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی و له ذریه و مراد
درین پیری فرزندان ضعیف و خردان و ناتوانان و معیشت پذیر و فرزندان همه
ازین بوستانست فاصحابها اعصار پس بدین بوستان رسید باد کرم و کوند کرد بادی
قیه ناردان باد آتشی و این چنین باد آتشی را سموم گویند فاخترف پس بخت
آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ مختیر شد و معلوم فرمودند این مثل عمل منافق
مرئی است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری اند بسوزند ایشان
محروم بمانند **نظم** نه کاری که یابند مزدی بران نه حالی که بینند نفعی دران زابر یا

برقی از دهنه

برقی از دهنه **نظم** کشت اعمال غان سوخته کذلک **نظم** بویایی که در باب صدقه و جاهد
کرده شد یقین الله بیان میکند خدای تعالی کلم الايات برای شما نشانها و الطاف
و احسان خود را اعلام بنفقون غایده که شما دران تفکر نمایند و در عبادت دیگر
یا و شریک سازید یا آنها الذین امنوا ای گروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در راه
خدای من طیبات ما کسبم از پاکیزهها و برگزیدههای آنچه کسب میکنید تجارة و صناعه
و نما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم کلم من الارض برای شما از زمین چون حبوبات
و انجار مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسید و برگزیده بودی پنهان
یکدیگر بسجده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده در گوشه نهادندی تا فرای
مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مال دران دینی دوست صاعی
خرما از متاعی که هیچ نبرزیدی بیادورد و بر خرماها و نیکو بخت و کالای خبیث
خود در بان متاعهای پاکیزه بر آن بخت حق سبحانه ازین معامله نفعی فرمود و فرمود
که از طیبات اموال صدقه دهید **لا یتیموا الخبیث** و قصد میکنید چیزهای تباه
و ناخوشی که از دناوت همت منته تنفقون از آن چیز نفقه کنید و لستم و حال
آنکه نیستید شما با خدیه فراگیرنده چنان چیزی که شما دهنده و حقوق شما
الا ان تفحصوا مکرانکم چشم خوا باند فییه در اخذات و مبادله و مسامحه کنید
و اعلموا ان الله ویدانید آنکه خدای غنی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال
خبیث کند حمید ستاینده است از آنکه صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان
دیو برکتش یعنی ابلیس و در تفسیر کبر کوبد که یکی از شیاطین انس یا نفس ماره
بعد کلف و وعده میکند شمار فقر و احتیاج یعنی میترساند و در وقت انصاف از در
و محتاجی و یا مکر و بی فرماید شمار با بالغشاه به بخل و انصاف و منع صدقات
و الله بعدکم و خدای تعالی وعده میدهد شمار بر صدقه دادن مغفرة آمرزش
از خود مرگناهان شمار از عقی و فضلا و افزونی روزی و مکافات خیر در دینی
و الله و خدای واسع بسیار فضل است بر منفقان علیم و انابا سحفاق ایشان
مرسعت فضل و مغفرة را بوی الحکمة میدهد خدای تعالی حکمت انفاق من بشاء
هر کرا میخواهد داد اندک دمی باید داد و به که می باید داد پاد استی که میا
القادر جمافی و شیطان نمی بیند تا از وعید شیطان نه ترسد و بوعده
رحمانی مستظهر باشد و من بوی الحکمة و هر که را حکمت دادند فقد اوتی پس
بدستی که دادند او را خیر کثیر انکوی بسیار امام ابواللیث رحمانه فرموده که
حق سبحانه مال متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل و انشرا بکثرة خیر
موصوف ساخته که فقدا و بی خبر کثیر پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند
و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنرا متاع
قلیل و در کلام مرتضی رضی الله عنه واردست **فقط** ضیاع ضیاع الجبار فینا لنعلم
ولا عدا مال فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال علم دادند

و علم الله

بادریس و بقارون و زروسم شد یکی فوق سماک و دیگری تحت سماک و یاد کرد و دنیا
و بعد بگوید الا و لا اله الا الله مکر خداوند عقول صافیه و ما نفقه و آنچه بیرون کودیدی
مؤمنان من نفقه از نفقه اندک یا بسیار یا بهر یا بطلان بطریق فرض یا تطوع از روی
ریایا اخلاص و در راه خدا یا غیر آن و نذرتم یا رخصت کردی یا نذر من نذر از نذر معین
یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله پس بدستی که خدای تعالی بپایه میداند و را
و فراموش نمیکند و ما للظالمین و نیست مومنان را که نفقه بریا کنند یا نذر که در طاعت
کرده اند بوفاز رسانند من انصار از یاری دهند کار و نذر آن که عذاب ایشان باز دارد
ان تبدوا الصدقات اگر انکار کنید صدقاتی خود را بوقت اد کردن فتحی پس نیک
چیز نیست آنچه دیگر از بدان رغبت افتد و برخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان
با شنای با اهل حق میل کند و آن تحفوها و اگر پنهان دارد صدقات را و توها الفقر
و بدهید آنرا بدو ایشان در خفیه فهو پس آن اخفی خیرکم بهتر است مر شمار اچان صدق
از آفت ریادوری ماند و در پیش نیز از مذلت اخذ و بی ناموی محفوظی باشد بعضی
علما حکم اخفای اعام دارند و در فرائض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلوات
و سلامه علیه را خفا مبالغه عظیم داشته اند و در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی
بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرائض اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة
بکسی نبویزد بگردیل مسارعت بامر حق تعالی و سبب رغبت نوافل آنرا در دیگری شود
بلای زکوة امان در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از این عباس رضی الله عنهما منقول است
که صدقه بر در تطوع افضل است از علانیه بهر مقدار مرتبه و در حدیث آمده که صدقه
السر تطفی غضب الرب و از کمال الهی است که در صدقه فرمود که اگر اخفا کنید بهتر است
و نکفر عنکم و ما در کذا نیم از شما و حفص یکر میخواند یعنی خدای تعالی در کذا ند
من سیتانکم بعضی از کنایات شما یعنی آنکه مظالم نبود و آنکه بما تعلون و خدای تعالی
بدانچه شما میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن خیر داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام
بجهت مصاهرت رضای که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد
از آنکه خلعت اسلام پوشیدند و از جام کلام سید اقام علیه الصلوة و السلام غربت معرفت
نوشیدند از نفقه کردن بر جهودان کاره شدند و چون صورت حال بعضی حضرت رسالت پناه
رسید آیت آمد لیس علیک نیست بر تو ای محمد صلی الله علیه و سلم هدیه راه نمود
یهود به هدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و پس و لکن الله و لیکن خدای تعالی
بعنايت خود یهدی من یشاء راه نماید بایمان هر که را خواهد پس حضرت سید عالم صلی الله
علیه و سلم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و با ثفا و علما اخرج صدقه در تطوع عام است
بغیر مسام جایز است و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال خود فلا تنسکم پس نبرای
نفسرای خود میکنید و ثواب آن را جم است شما خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان
منشور کراوی بر پیشانی آنست مجود و تو او پس چرا میکنی دست جود و خورشید و بکشتک
و اکب و حمام که روزی همای در افتد بدام و جوهر کوشه تیر نیاز آگینی بنا کا
بیکی که

بیکی که صدق کی و ما تنفقوا و نفقه میکنید شما که مؤمنان الا ابتغوا وجه الله
مکر برای طلب ثواب و خشنودی خدا وجه یعنی ثواب آمده که ما قال الله تعالی
و ما نفقه من زکوة تریدون وجه الله و ما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال
خود بوف الیکم توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن به تمامی بشما می رسانم و انتم
و شما لا تنفقون ستم دیده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما ستم چیزی کم نمی کند لفقرا این
صدق و نفقه شما برای و رویشا است الذین احصوا فی سبیل الله انا نکه باز داشته
شده اند در راه خدای لا يستطيعون می توانند بواسطه اشتغال به غز و یاد و ام طاعت
ضر با سیر کردن فی الارض و زمین برای تجارت و طلب دوز و اینان در رویشان مهاجر
بودند قریب چهار صد تن چون ثمار و بلبل و این مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم
که در مدینه کینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردی مسکن ایشان در شب صدقه مسجد
حضرت رسالت بود صلی الله علیه و سلم و بر و زملایم آن حضرت بودند نه سایه التفات
بر کسبی انداختند و به سوال و طلب روزی ی برداختی و بدین سبب فرمود که بحسبهم
الجاهلی پندارد مرد نادان و بی خبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان تو انکر اند من المنفق
سبب باز استادن از سوال و استغنا از خلق تعرفهم توی شنای ایشان را ای محمد صلی الله
علیه و سلم سیمام به غان و علامت که صفره لون است و نزاری بدن و حمیدی پشت و بسیاری
اشک لا یسلون الناس سوال نکنند بر مردمان یعنی چیزی از ایشان الحاف از روی الحاح
و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بنفق که ترک سوال است و ترک سوال بجهت
شفقت و مرحمت میکردند که ناگاه مردم رد سوال کنند و از دستکاری باز ماندند ما اطلع من
الناس و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال خود بر اصحاب صدقه و غیر ایشان از ستم
فان الله بدستی که خدای تعالی به علیم بدان داناست میداند که بک میدهد و از برای
چه میدهد الذین ینفقون انا نکه نفقه می دهند در راه حق بر حق اموالهم مالهای خود را
بالبل شب و النهار و بروز سزا در زمان و علانیه و با شکار غرض استغراق اوقات
با عطاء صدقات و در اسباب نزول آورده که مرتضی رضی الله عنه چهار روم داشت
یکی بظا هر نصف کرد و یکی در سرد یکی شب ظلماتی و یکی بروز نورانی حق تعالی این آیت
فوستاد و حضرت مصطفی علیه السلام از حضرت مرتضی رضی الله عنه پرسید که ترا چه برین
داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار
صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم به تمامی آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بوضع رضا
برسد و صاحب کشف آورده که ابو بکر رضی الله عنه چهل دینار صدقه داده در سوز و مثل
آن در علانیه همان مقدار در شب و بهمان مواله در روز حق تعالی درین آیت صدقات
حضرت مرتضی و صدق را بسود قلمهم پس مر ایشان است که برین چهار روق صدقه
کردند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم بزرگ پردرد کار ایشان که آن بهشت
باقی و نعم جاودا است و گفته اند که مزد آنست که ایشان از مقام عندیت فرود آرد
فی مقعد صدق عند ملک مقدر و لا خوف علیهم و خوف باشد ایشان از اولام بخوبون

و نه ایشان اند و خورند از ذین آنگاه که با کلوب از برای خوردن مال را بار بعضی معامله میکنند
و نهاده می ستانند لا یقومون بر بخیزند از قبرها و خود برای بهشت و نشور آلا کما یقوم
مگر چنانچه بر بخیزد از ذی آن کسی که بخطه الشیطانات برزند و بیکنند و از دیو یا برسانند
برو من الم من سودن مراد صرع و جنون است زعم عربان بود که چون جفت می آید
غایب عقل او را مختلط و دماغ او را مختلط می سازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعاقب
ایشان بود اجزا میکند و ملحق کلام آنست که خونریزان دیوار و قیامت بشکل بخانین باشند
و اهل عرصات ایشان را بان نشاند بشناسند و کلام آن عذاب ایشان را با نهم قائلو بسبب آنست که
ایشان گفتند انما البیعه جز این نیست که بیه مثل الربوا مثل رباست کفار یک درم بدو درم بیع میکرد
و میکنند این بیای نیست بیع است میان ربوا و بیه فوی نکردند داخل الله البیعه و حال آنکه حق تعالی
حلال کرده است بیع را و حرم الربوا و حرام ساخته ربوا را پس جاده بی هر که بیاید او را بعضی بوی
رسد موعظه پندی من ربی از پروردگار است که نفعی است از ربوا فانتهی پس باز است از آن
فله پس او راست ماسلف آنچه گفته است قبل از تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت یا مراد است
آنچه گذشته یعنی کنایه ها که گذشته او معفو شد و امره و کار او معفو است ای الله بخدای تعالی
یعنی مهم او در زمان آینده و است به حفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد
تا مرگش بکیر نکرد و من عاد و هر که باز کرد با سخلال ربوا پس از آنکه خدای زهر آلود اند
قائل است پس آن گروه سخلال و ناشنودگان آمد و نفعی را اصحاب النار ملازمان دوزخ اند
هم نیکو خالون ایشان در آن جا وید خواهد بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفر است و کفر
موجب خلود باشد و در وقت رجوع ای الله الربوا کم کاست میکرد اند خدای تعالی مال ربوا را
یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد این عباس رضی الله عنه بود
که هر چه از آن مال بصدقه دهد یا در راه بچرخد و نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصان
در بری الصدقات و افزون کردن خدای صدقها را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهد
بود و الله لا یحب و خدای دوست نمی دارد کفار هر ناسپاسی را که سخلال ربوا بود آئینه بزرگاری
که بر ارتکاب ربوا مصر باشد ان الذین امنوا یحقیقون ان الله یکره ان یکره و نفعی و عملوا الصالحات
و در عمل آورده اند و امر را بوجب فرمان و اقاموا الصلوة و بیای داشتند نماز و اقاموا الزکوة
و بدادند زکوة را اللهم اجرهم مراشانراست مزد ایشان بخیر بپوشانند نزدیک پروردگار ایشان
روز قیامت و لا خوف علیهم و ایشانرا ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و لام یخوفون
و ایشان اند و هکین شوند برای آنکه از عقب گذاشتند یا ایها الذین امنوا ای کوه کرده و بدوگان
انقوا الله بترسید از عذاب خدای و در راه و دست بدارید مانی من الربوا از آنچه مانده است از ربوا
و انکم مؤمنین اگر هستید شما با و دارندگان موجودیت ربوا را بنی عمر و تقی و بنی مغیره مخدومی
ربوا یا یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم روز فتح مکه بجهت ربوا فتوی
دادند بنی عمر و شرط آنکه ریا ایشان بر یکدیگر ثابت باشد و برای دیگران از ایشان هر نوع صلوات
و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد بر آورده اند گفتند ما چه بد
کسانیم که ربوا از این مردمان دفع کرده اند و ما همسوز بدان بلا گرفتاریم پس قصه خود را بر عرض

عبد بنی نذر

عقاب بن اسید که حاکم مکه رسانیدند و او صور و ماجری ایشان بجناب نبوة ماب نوشت
این آیت نازل شد که دست از ربوا بردارید فان کم تعلوا پس اگر بغیة ربوا ترک نکنید
فاذقوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب جنگ کردن من الله و رسوله از خدا
و رسول او و حفص فاذنوا خواند از آنست که بعضی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه
باشید و بدانید که لا ربوا ید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر است و ان تیم
و اگر توبه کنید از کفر و ربوا فکم پس شما راست و اوس مواکم سرمایه های شما لا نظلمون
نه شما ظلم کنید بر مردم و نه زیاد از اسی مال طلبید و لا تطغون و نه شما ظلم نکنند
و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول آیه بنی عمر و گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول
نیست و از سوگند شده سرمایه را خفی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی ناچار از کار
مهلت خواستند و بنو عمر در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تأجیل ابا میکردند و آیت آمد
و ان کان و اگر واقع شود دو عسرة خداوند ستواری و مفلسی یعنی عظیم تنگدستی
و مفلس باشد فطره پس هم آن مهلت دادند ان ميسرة تا وقت توانگری و اسانی و ان
تصدقوا و اگر صدقه دهید برفق دار مفلس خیرکم بهتر است شما را ان کنتم تعلمون و
اگر دانید شما که آنچه خدای فرماید متضمن صلاح و وجهائی و متکمل بخیر و جاد و بدائی است
و انقوا و ما و بترسید از عذاب روزی که شما رجوع بربوا کرد و اندیده شوید و فیه در آن دور
ای الله بجناب الله بالخیر ای که مقرر کرده از تو اب و عقاب تم توفی پس تمام داده شود
کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک بد و لا یظلمون و ایشان
ستم کرده نشوند یا ایها الذین امنوا ای جماعت کردید کات از اندیشتر چون معامله کنید
با یکدیگر بدین بوی یعنی عقدی بنیدید که بدل در آن دین باشد ای اهل مسمی تا وقتی که تمام
برده و معلق بوقت سنین و شهور فاکتبوه پس بنویسید آنرا در حقیقه مشتمل بر وصف
معامله و اسم معاملین و مبلغ حسن و مقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع بدان کنید و بکتاب
و باید که بنویسد آن وثیقه را بینکم در میان شما کاتب نویسنده بالعدل بداد و راستی
یعنی زیاده نکند در اجل و مال و لا یاب و باید که سرباز نزد کاتب هیچ نویسنده تنگبار
بعد از بنی فاذنوا عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایتست و بر دایقی فرض عین شرط
فرض کاتب و قولی نیست فرض بوده و مشوق شده بقوله تعالی و لا یضار کاتب و گفته اند
مستحب است یعنی اولی آنست که با نکنند چون التماس کنند از کاتب آن بکتاب آنکه بنویسد
و وثیقه معامله را کما علم الله چنانچه بیاموزانند را خدای تعالی یعنی بدان نوعی که امر شرع
واقع شده فلیکتاب پس باید که بنویسد و لیکمل و باید که ملاکند بر کاتب الذی علیه الحق
آن کسی که بروی است و بن و زبان خود او را کند فلیتق الله و باید که بنویسد ملاکند
از خدای ربی که پروردگار است و لا یخس و کم نکند در وقت اقرار منة شیئا از آن
حق که بر دست چیزی را فان کان پس اگر باشد الذی علیه الحق آن کسی که بر دست حق یعنی
بر دمه است سفیها جاهل و بی وقوف یعنی تابع غیر رشید و ضعیف یا عاجز یا ناتوان
چون کودک خرد یا پیر نیک رسیده او لا یستطیع یا آنکه مطلق توانا باشد و دینی توانا اند

ان عمل آنکه ملائکه خود او که مدیون است بجهت آنکه اهرس باشد یا بواسطه تعرض لکنت
که در زبانش بدیدم یا آنکه در آن لغت که متعارف قوم است و انا باشد قلیل پس باید که
ملائکه آن حق را و قیله و لی یکی از سنه که گذشت ولی امر او آن قیم است مرطوف و بخون را
و وکیل و متوهم غیر مستطیع را و باید که ولی او را کند بالعدل براسق و انصاف یعنی بی زیاده و
فاستشهد و او را و کواه ببرد بر معامله خود شهیدین دو کواه من رجالکم زمره ان یعنی مسلما
بالغ و آزاد قان لم یکن نایس اگر این دو کواه نباشند رجلیں دوم و مرد یعنی اتفاق یافتند که در
کواه شوند رجلی و امر امان پس یک مرد و دو زن کواه شوند و شهادت زنان بی مردان در کار
و ولادت و عیوب نساد در مواضع مستوع و مسجوع است و با مردان در حد و قصاص مطلقا
مسجوع نیست و در غیر آن از حقوق مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت
و امثال آن مقبول است و کواه باید گرفت ممن قرضون از آن کسان که پسندیده و راضی
باشند من الشهداء از کواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امر این یعنی در
برای آن باید آن متصل که تا چون فراموش کند اهدیهها یکی زن و وزن معامله را که بدان
کواه بوده قندگر پس نباید دهد اهدیهها الا هر یکی از ایشان آن دیگر را چون بجهت غلبه
در طوبی صفت نیاید بر امر جده شوان غالب است پس دو زن باید تا بقدر یکی نیاید یکی
زین که در و لا یاب الشهداء و باید که سر باز زنند کواهان از تحمل شهادت از امان عوا چون
خواننده شوند برای ادای آن و لا شاموا و ملوک شوند آن نگین و از آنکه نویسد حق را
صغیر اگر رجالی که ضرر باشد آن حق او کثیر یا بزرگ یعنی آنکه بسیار از آن نویسد
الحاجله تا آنکه مغرور شده باقرار مدیون ذلکم این کتابت شما را افسط راست ترست عند الله
نزدیک خدای و اقوم و صواب تر الشهاده مرکوه دادی راجعه کتابت مذکور شهود است
و ادی و نزد یک کتابت آن لا ترابوا آنکه شک نویسد در مقدار حق و مدت آن و تعیین
شهود چون رجوع نمایند بکتابت الا آن تکتون مگر آنکه باشد معامله بحارة باز کافی
بخصوص تری و نهها که میکرد اندینکم میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد
فلیس علیکم پس نیست بر محتاج گناهی الا کتبوها آنکه نویسد از او شاهد و او کواه ببرد
اذا تابعتهم چون خرید و فروخت کنید بنقد حکم این آیت منسوخ است بقوله تعالی فان این
بعضکم بعضا الا الله و لا یضار و باید که رجوع رسانیده شود کاتب نویسنده یعنی او را اگر اهر
و اجبار کتابت نرمانند و لا شهید و کواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانع
داشتند این معنی که گفته شد بر تقدیر است که بضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم
اعتبار کنند منطوقش است که باید که کاتب از بخاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از
خیانت در کتابت احتراز کند و کواه تحمل شهادت نماید و از راستی در گذرد و کواه
نبودد و وقت طلب باز نگردد و آن متعلق و اگر بکنیدای معاملات از برای که نهی کردم
از اضرار کاتب و شهید فانه پس آن نهی فسون بکم نافرمانی باشد لا حق بشما
و اتقوا الله و غیر شما بترسید و فرمان خدای خلاف نکنید و بپایانم آنکه وی آموزد
خدای تعالی را مصالح دین و دنیا و شما و الله بکل شیء و خدای بهیچیز علیم داناست

و ان کنتم

و ان کنتم و اگر باشید علی سفر و سفر علی ایضا بمعنی بی آمده و لم تجدوا کتابا و نیابید
کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته شود و فهران مقبوضه
پس وثیقه باشد که و های قبض کرده شده یعنی فراسنده قان من پس اگر امین دارد
بعضکم بعضا برخی از شما برخی را و ذل از خیانت او جمع باشد فلیقو ذل پس باید که او
کند الذی او حق آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون امانت و ام او نگار
حق نکند و لیق الله و باید که بنزد از خدای تعالی ربه اعفی پروردگار او و در امانت
خیانت نکند و لا تکتبوا الشهاده و میوشید کواهی را که پوشیدن آن از کناهان کثیره
و من یکتمها و هو که پوشد کواهی را فانه آثم پس بد رستی که بزه مند و کینه کار است
قلبه دل او در اضافت آثم بقلب تنبلی تمام است بر وعید ربانی که آثم شهادت را
چه جرمای قلبیه تحت تر و غلیظ ترست از آثم متعلقه با اعضای و الله بما یعملون و خدای
تعالی بدینچه شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن علیم داناست لکه مرفد ابر
ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم
روحانیه استار غیوب و بواطن صفاتند و ان تبدوا و اگر آشکارا کنید ما فی السموات
آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات او مخفوه یا پنهان سازید از ایجا سبک بایله
شما را میکند خدای بدینچه شما را یا خبر میدهد شمار از آن تا نیکم دانای شما بر
و مطلع بر سر ابراست آورده اند که حق سبحانه و روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی
احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فیغفر پس بیا مرزد بعد از آن
احصا من بشاء هر آنکی را که خواهد بنضل خود و یعذب و عذاب کند من یشاء
هر که را خواهد بعد از و الله علی کل شیء و خدای تعالی بهیچیز از غفران و تعذیب
قدر تواناست بعضی برانند که این آیت بایه لا یكلف الله نفسا الا وسعها مشق
و جمعی گویند حکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان است که شیخ براهکام منقرض
شود نه بر اخبار و این آیت خبر است پس منسوخ شود و نزول آیه لا یكلف الله
نفسا الا وسعها بعد از این آیت است که دانند مواخذة بر خطیره نخواهد بود
زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام از تأمل
در مضمون آن متأمل گشتند بی طاقت شدند و از صدیق و فاروق و معاذ این
جبل و بعضی از اعیان انصار و رضی الله عنهم التماس نمودند که بملازم حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله وسلم رفته صورت حال بموقف عرض رسانند ایشان
بجنا ب حضرت نبوت آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را
تکلیف بکاری کرد ند که قوه آن نداریم بلکه خبری بمافستادند که طاقت استماع
آن نداریم حضرت استفسار فرمود که چه خبر و کدام عمل است گفتند یا رسول الله
عنان دلهاد و قبضه اقتدار و زمام اندیشها در ریجه اختیار ما نیست احیاناً حبال
معاصی در دل ما می آید و فکر منافی در خاطر ما غطور میکند و ما از امر کرده می داریم
و از قوه بفعل نمی آیم و حق تعالی میفرماید که ایجا سبک بایله اگر ما را بدان بکیرند

کتابت نسخ در اقصای

سید وید و اعتقاد در رسول یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه بدان چیزی که فرستاده بدو من ربه و حق تعالی فرستاده و آیت توانست و احکام دین و عقوبات شرع و ایمان رسول علیه السلام تحمل و تبلیغ نمود و ایان ایشان با قیام و تصدیق و بیعت و مؤمنان هر که در میان ایشان و ایشان در میان و فرمود که کل یعنی هر ایشان از نبی و انبیا

کار دشوار کرده و هیچ کس از عجز و بیرون نیاید سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که مگر شما همان میگوید که بنی اسرائیل میکنند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیت بر کفشان ایشان متفرع شد بگوید سمعنا و اطعنا و لهای اصحاب از کلام سید اطمینان تمام یافت گفتند سمعنا و اطعنا و موه ببرکت این گفتار دشوار ایشان در دایمان نهاد و حضرت حق در شاه این امت و سبکیاری ایشان آیت فرستاد امن از رسول گرویده اند بخدای تعالی یعنی بوجود ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله و ملائکه و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند بنات وی در سلیمان و سحابه بانبا و سبب وصول و بیرون آمدن و کتب و یکتا برای منزله وی که خواست و سخن وی غیر مخلوق و در سلیمان و بفرستادگان او که هر پاک و معصوم اند و برگزیده و حق گزارند و خواننده براه حق لا نفی میگویند بنی و مؤمنان که ما جدا نکنیم در ایمان بین اهد میان هیچ کس من رساله از رسولان او بلکه همه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را متکبرانند و قائلند و گفتند مؤمنان سمعنا شنیدیم قول خدا را و اطعنا و فرمان بردیم اما در این بطریق التفات از خضیض عینیت بذروه خطاب برآمده غرض آنکه بنی اسرائیل را میفرمود که کار ما و الیه المصیر و سوی تست بازگشت و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تالی او مکی اند و بی واسطه در شب معراج بر حضرت رسول علیه السلام نازل شده چنانکه در صحیح مسلم روایت ابن مسعود در حدیثی است که آن حضرت را در شب معراج سه چیز عطا کردند نمازهای پنجگانه و خوانم سورۃ بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کباب بر یار زندگوس را از امت وی که شرک یارند بخدای تعالی در میانیه آورده که چون رسول علیه السلام بمعراج رفت و بساط کونین را بپایان برد و بفرموده بمزول قرب رسید مشوی سوی عالی شد که عالم نمائند و زود در میان سایه ماند و برون آمدن پرده بود خوش نکه کردی پرده مقصود خویش بوفتی که در مقام اوادی سلام و کلام الهی در مقابل عیاست حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه و تعالی فرمود که امن الرسول بما انزل الیه من ربه و خواه عالم مناجاتی کرد محتوی بر آنکه مرا شربت این کرامت بی مؤمنان امت کو آورده نیست حق سبحانه و تعالی فرمود که و المؤمنون کل امن الاله حق سبحانه و تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه می گویند و جواب فرمود که و قائلو سمعنا و اطعنا آنکه خطاب آمد که من برای ایشان سبک کردم لا یكلف الله در آنچه نیفکند خدای تعالی نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری الا و سعها مگر بقدر طاقت او لها ما کسبت هر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکیها و علیها و برو باشد ما الکسبت آنچه بجای آورد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تقاخذنا مکر ما را بعقوبت آن شبنا اگر

فراموشی

فراموش کردیم و علی از ما فوت شد و اخطانا یا خطا کردیم و بقصد مکرکب گناهی شدیم ربنا ای پروردگار ما لا تحمل علينا و بار مکن بر ما اصرا باری کوان کما حملت به چنانکه بار کردی آی دیگر از علی الذین من قبلنا بران کسان که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکلیف شاقه بر ایشان واقع بود ربنا ای خداوند ما و لا تحملنا و تحمل مکن بر ما مالا طاقه آن چیزی که طاقت نیست گنایه ما را بر آن که حدیث نفس ماست و دوسوسه او بقولی که این آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقولی که مکی گویند مراد استیلا و شیطانت بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شتمانت اعدایا هر چه مشغول گردانند بنده را از و از فرمان گذاری باز آرد و گفته اند ما لا طاقه لنا به لغزیدن قدمست از صراط مستقیم و اعف عنا و عفو کن و دیگر از ما خطاها و فراموشی هاه ما و اغفر لنا و بیامرز گناهات ما را و ارحمنا و بخشنای بر ما بقول طاعتهای ما انت مولینا تو کار ساز و یاری دهنده مای فانصرنا پس ده ما را و مظهر کردان علی القوم الکافین بر کرده ناکر ویدگان آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سورۃ را ختم کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برین واد معراج میگفت و ملائکه امین میکردند حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود سورۃ الاعراف

شب و آنها مائتات آیات مدینه

بسم الله الرحمن الرحیم
 السمه مفتاح سورۃ یا اسم اوست یا الف اشاره بالای عظیم حق است و لام بقای او و میم بحببت قدیم برکت الای او علی القوم دره بنی و اشراف است و نکت لقای او در سرای عقی بار باب خصوص و اصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو جهان اخف خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش است لا اله الا هو نیست هیچ کس متقی عبادت مکرر آنی زنده که حیات هر زنده از دست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری بخوان بمدینه آمد خواستند که با حق رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مناظره کنند آن حضرت بعد از ملاقات ایشان با سلام دعوت فرمود ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بردوش و حلقه دین الهی در گوشه آریم حضرت جواب داد که شمار ازین و فرزند بجانب الوهیت از اسلام باز داشته است تو سبایان گفتند که مادر نسبت فرزند عیسی علیه السلام بحق تعالی محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پدر او کیست رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که منذهب شما فنا بر خدای تعالی روا نیست و خود میدانید که عیسی دم شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و چه عقیده پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگویند که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری با و نسبت میکنند و حق تعالی ازین همه منزّه و مقدس است ایشان ساکن شده از مجلس برخواستند و هشتاد آیت از اول این سورۃ نازل شد و چون نزاع ترسایان تارده در الوهیت عیسی علیه السلام بود و تارده

در بنوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم لاجرم با قول سوره ذکر الوهیت حق و حقیقت
و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان بنوت فرمود نزل علیه الكتاب و هو فرستاد
خداوند تعالی بر تو قرآن بالحق بدستی در اخبار و راستی در دلالت مصدق و حقیقی
که موافق است این کتاب لما بین یدیه مران کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافق
در توحید و نبوت و معاد و اصول دین و انزل التوریه و الانجیل و فرستاد
توریه و انجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نموده است
مربی اسرائیل را بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله
مذکور است و بدین فی قول بطلان یهود و نصاری در آنچه نسبت عزیر و عیسی
علی نبینا و علیهما السلام میگویند ثابت میشود و انزل الفرقان و فرستاد
کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و در تفسیر کبر آورده و فرقان
معجزه است که مقارن انزال کتب بوده دعوی صداد و کاذب بدان متمیز شده
ان الذین کفروا بدستی انا نکر و بدند بایات الله بشتانها قدرت الهی یا
آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ارشاد که هر یک از ایشان عذاب
شدید عذاب سخت یعنی پیوسته و الله عزیر و خدای تعالی غالب است و قادر بر عذاب
کفار و انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله بدستی که خدای تعالی
لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند بر چیزی از کاینات فی الارض و فی السماء
نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بر جمیع معلومات و علم عیسی
علیه السلام ببعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بعلم حق پس بچنان علمی
ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هو الله علم او محیط است بر موجودات
الذی یصور که آن کسی است که تصویر میکند شمار فی الارحام در رحم های
ما ذران شما کیف یشاء بهر نفی که بخواهد دراز و کوتاه و کور و اننی سیاه و سفید
ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلام برین و جبروده
بلکه در رحم هر یک تصویر یافته و مصور منصور خود نتواند بود که زیر مصور و مخلوق
و مخلوق محتاج بخالق و خالق هو الله است لا اله الا هو تکریر جهت تقریر وحدانیت
علی رغم انصاری که بشان ثلاثه قابل اند الغیر فی همتا و بی مانند الحکیم دانای
حکم کار هو الذی انزل او است آنکه فرستاد علیه کتاب بر تو قرآن منته بعضی ازین
کتاب آیات حکمت نشانهای روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و
معنی آن هیچ اشکال نیست هت آن آیات حکمه ام الكتاب اصل و معظم قرآن است
و آخر و آیتهای دیگر متشابهات مانند اند بیکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن
بی تأمل دست ندهد بعضی بر آنند که حکم آنست محفل یک وجه پیش نباشد و متشابه
آنکه احتمال وجوه داشته باشد شیخ ابو منصور رمانزیدی فرموده که عقل بیای حکم میداند
و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن فی تواند گفتند متشابه حروف مقطعه اند که
یهود یا نصاری از وی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلالی کردند

و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرر در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه
اتم هفتاد یک و المص و صد و شصت و یک و المرد و بیست و یک و المرد و بیست
هفتاد و یک آنچه طلب می کردند برایشان مشتبه شد و گفتند ما بدین ایمان نداریم
حق سبحانه و تعالی فرمود فاما الذین اما آن کسانی که از روی تقلید و تعصب
فی قلوبهم در دلهای ایشان زبیه گنج و تباهی است یا شک در سخن الهی یستیعون
پس بر وی می نمایند ما متشابه آنچه را که لفظ او متشابه است و معنی او مشکل
منه از کتاب استغفار الغفلة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن
یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و عرض
آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و استغفار تاویل و دیگر استغفار متشابهات
میکند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی و متمنای خود و ما یعلم تاویل و نمی داند
تاویل آنچه متشابه است الا الله مکر خدای تعالی که فرستاده امام سجاد و ندی الله
فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف
باید کرد تا را سخنان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل اهل نکرند
و بحقیقت جز حق سبحانه و تعالی آن عالم نیست و الراسخون و ثابت قدمان
فی العلم در دانش که مؤمنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود
یقولون میگویند امنا به ما کور و بدیم متشابه کل من عند ربنا هر حکمت
و متشابهات از نزد پروردگار ماست و ما یذکر و یاد کنند یا بپذیرشوند الا
اولو الا کتاب مکر خداوندان عقلها صافی ربنا هم قول را سخنان علم است و ایشان
قوی اند متاع دانش خود را برزور علم راستی گویند ای آفرید کار ما لا نزاع میبینی
و مخرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد از هدایت پس از آنکه ما را راه
نمودی و هب لنا و بخش ما را من گدازد از نزدیک تو رحمة توفیق بر استقامت که
آن رحمت بخش و محض رحمتست یا بما اودانی دار عصمتی از شک و شبهه آنکه است
الوهاب بدستی تویی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما آنک جامع الناس
بدستی که تو فراهم آورده مردمانی یعنی پس از مرگ ایشان کیوم برای حساب و نزی
که ما را لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدستی که خدای تعالی
لا یخلف الميعاد خلاف نکند و وعده که در بعثت و نشور فرموده آن الذین کفروا و یخفون
اذا نکر کار فرزند یعنی یهود قریظ و نصیر یا کفار قریظی که حضرت را سرزنش میکنند
که در ویش است و سرزنش ندارد و خود با موال و اولاد مفاخرت و مکارثت می نمایند
لن تعفی عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان نازند
ولا اولادهم و فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباحثی افزون من الله
از عذاب خدای شینا هیچ چیز بر ذریه دینی اگر بخت در مانده و در آخرت اگر
ایشان را سوی مضیق بهمین رساند اولئک و آن کرده و وفود النار ایشانند
آتش نیکزد و زخ و عادت این مترکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت

و چون بنی اسرائیل را سبوی
و در وقت آنکه ایشان را سبوی

صلی الله علیه وسلم کذاب ال فرعون مانند متابعان فرعون است در تکذیب موسی علیه السلام
والذین من قبلهم ه مثل عادات آن کسان نیز که پیش از فرعون بودند چون عاد و ثمود
کذبوا بآیاتنا که بدو فرعون داشتند آیات ما را یا معجزات انبیای خود را فاخذهم الله بین کف
ایشان را خدای بدو بهم بکنا هات ایشان از تکذیب و انکار و غیران و الله شدید العقاب
و خدای تعالی سخت عقوبت بر کافران قل للذین کفروا بکوا ی محمد صلی الله علیه و آله
و سلم مر آن کسان که کافرانند از یهود و شتمت کردند و واقعاً اعد استغلبون زود
باشند که مغلوب شوند در دینی بنصرت مؤمنان بر شما و بخشودن وجهی بشوند در عقبی
الی جهنم بسوی دوزخ و پیش المهاد و بدارام کا می است دوزخ پس خطاب با کفار
فریخی فرماید فدکانکم بدرستی که بود شمارا آیه علامتی و نشانی درست
بر نبوت محمد علیه السلام فی قیاس التفتاد رد و کرده که هم رو و هم دیدار شدند
در هرب بدر فیه تعانی کردی که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای که
شکر بی غیر بودند علیه السلام سی صد و سی روزه تن هفتاد و هفت تن مهاجرین
و دو بیست و سی و شش تن انصاری و آخری کافران و کروی دکان و بدکان
بخدای که لشکر او جهل ملعون بودند و نصد و پنجاه تن بودند و میدیدند
مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مثلیهم و برابر خود را ای العین دیدن
اشکارا اگر چه ایشان برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی
از مؤمنان بر دوزخ کافران غالب گردد ام کما قال الله تعالی مائة صابرة یغلبوا
ما بین درین محل کفار و برابر ایشان بدیشان نمودند تا بوعده ای مستظهر شده
روی عرب آمدند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندکی بر سبیل
غالب آمدند و در اخبار آمده است که در میدان قتال مؤمنان را اندکی چشم کافران
در آوردند تا بر جنگ بپوشند و در آتشی حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان
بدیشان نمودند تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل یرون
کافران باشند و ضمیر هم را چه مؤمنان و علامت نبوت این بود و الله یؤید
و خدای قوت بنصره بیاری کردن خود من بشاء هو که خواهد آن فی ذلک بدرستی
که در تغلب کثیر و کثیر قبل لکبره هراینه اعتبار است لا ولی الا بصار مر خداوند
بینا بیهار مراد بینایی دلست که بصیرتست ذین زینت داده یعنی آراسته
شده است للناس برای مشرکان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس
مراد شتهیات است و زینت دهنده هو سجان و تعالی بود که خالق افعال
و دوائی است و تزین جهت امتحان بندکان باشد و گفته اند مزین شیطان
کی آراید در چشم حق ایشان این مشربیات را من النساء از زنان بدترین
دام شیطانند و البین و بر آن که ایشان محبوب طبع والدین اند و القناطر
المقنطرة و قنطرهای که ذکر کرده یادی من الذهب و الفضة از زر و
سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد هزار درم نقره یا بر پری

۴۹
۱) مشک کاوی دینار درم و الخیل المسومة و دیگر اسبان علامت دارد مراد نشان
اسب است که عیب و هنر او ظاهر کرد اند چون مطلق الیمین و غیر مجمل و امثال
آن و گفته اند مسومة اسب آراسته است با تمام خلقت یا رهوار یا فریه یا بلوی
که میل عرب بدان بیشتر بود و الا نعام و دیگر چهار پایان از شتر و گاو و کوسفند
و الحریث و کشت زار یا زمینها برای زرع ذلک این که یاد کرده شده در نظر کفار
آراسته کشته است متاع الحیوة الدنیا چیز است که بر خورداری یابند از آن
در زندگانی دنی و الله و خدای که معبود بحق است عنده نزدیک است
حسن الماب نیکوی بازگشت حسن الماب جز در قرب رب الارباب متصور
نیست بیت چند کودی کوه و صحرای در هوس پیش او ای آنه حسن الماب
نموده اند که بگوی با خبر دهم شمارای درویشان صحابه بخیر من ذلکم بهترین
ازینها که گفته شد للذین اتقوا برای آنها که پرهیز کردند از بزرگ که عامه مؤمنان
باشند یا ارتکاب فواحش بکنند یا متاع دنیا را دست نداشتند چون اهل صفة
ایشان را عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانهاست که اندکی از آن
بهرتر است از دنیا و هر چه در دست در حدیث آمده که موضع سوطین
الجنة خیر من الدنيا و ما فیها پس صفت آن بوستانهای کند که جری من تحتها
الانهار ری روند از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب خالین
فیها جاودان باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهشت است
که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منقص نکرد و ازواج و مرایشان را
جفرا اند و خوری و انسی مطهره پاکیزه از قاذوراتی که نشاء نی رای باشد
یا پاک اندر خلوق و خلوق و رضوان من الله و دیگر ایشان را خوشنودی است از خدا
و این از بهشت و نعیم او بهتر است و الله بصیر و خدای تعالی بینا است بالعباد
به بندکان و احوال ایشان الذین متقیان که نازل منازل جنات خواهند
بود انا نذکره از روی نیاز یقولون ربنا ی کوبندای پروردگار ما انا انا
بدرستی که ما ایمان آوردیم با آنچه فرمودی فاغفر لنا پس بیا مرز برای ما
و نبینا کنانها ما را امروز خط کرم برد فتر ما کشف و قنا عذاب النار
و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصابرین دیگر صفت ایشان می کند که
صبر کنند مانند برادرا و فرایض و ساق یا بر توکی مخطورات و شربات یاد رفت
هجوم آفات و بلیات و الصادقین و راستانند در قول و فعل و نیست
و القانین و فرمان بردارانند مراد خدا برادر نهان و آشکارا و المنفقین
و نفقه کنندگانند از مال حلال براهل استحقاق و المستغفرین و آموز غیب
خواهند گانند بالا سحر در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گزارند
در نیت آخر شب یا دا کنند کان نماز با مداد بجماعت محققان کوبند که اهل
تقوی صابرانند در کشیدن بار و ریاضت و صادقانند در تراج منراج ارادت

و قانسانند در سلوک الهی الله در سیر فی الله فی قصور و فقرت و منفی صفات و ذوات
از روی محبت و مستغفر ندازد ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق **بیت** کناه آمد
شهرود ماسوی الله ازین نوع کناه استغفر الله و این صفات که مذکور شد مبداء
سلوک صبر است و صدق ابتداء مخلوق با خلاص ماکل الملوک و قنوت اشتغال بنقض
نفسی بوالفصول و انفاق سبب تکمیل او در مرتبه قبول و مراد از استغفار فنا
در توحید است و تاسا و هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقا و
ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نکرده و ذکر محرم نزد یک زوال ظلمت شب و ظهور
صفای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاهای ملک الملوک
مستعلی شد شب وجود ماعدا که نمودی بدست زایل گشته صبح شهود وحدت
از افق حقیقت روی نماید و سر مقام کلام اطفاء السراج فقد طلع الصبح اینجا
چهاره کتایب قطره مع نور قدیم یافت ز کوان جمله مرآت محدثات برآمد
صبح وصالش میدهد در هدا فاق هر طرفی بانک الصلوة برآمد در اسباب نزول
آورده و وجه از اخبار شام بعدینه آمده از حضرت حواجه عالم صلی الله
علیه و سلم سوال کرد ندکم بزرگتر کلمه و شریفتر شهادتی در کلام خدای کدامست
این آیت نازل شد که **شهد الله** کواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان
فرمود **الله** آنکه اوست خدای حق که از روی تحقیق لا اله الا هو **بیت** معبودی
سزای پرستی نیست مگر او و الله لا اله الا هو و فرشتگان نیز برین وجه کواهی داد نداده اولو
و خداوندان علم که مؤمنان اهل کتابند با جمیع مهاجرو انصار یا علماء این امت
همین کواهی میدهند قائما در حالقی که هر یک از علماء قائمند بالقسط بعدل و راء
شهادت یا خدای کواهی دهد بوجدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم بر راستی
فرمود کفنه شهادة حق نصب دلائلست بر توحید و شهادة ملائکه اقرار بوجود
و کواهی علماء ایمان بدان و احتیاج بر آن فضیلت علماء و شرف ایشان از اقربان
شهادة ایشان با شهادة حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار بحیث
تاکیدست و مزید اهتمام بمعرفة ادله توحید العزیز قویست و غالب یعنی مستغلب
از آن که لاهوت شود بدو توحید موهومی و وصف و اصفی مکرر بوجه امر چه
ما مورد باظهار کلمه توحید الحکیم داناست در شهادة بوجدانیت خود
ان الذین بدستی که دین پسندیده عند الله الاسلام نزد یک خدای اسلام
نه یهودیت و نصرانیت و ما اختلف الذین و اختلاف نکردند و آنکه دین
اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر حق آنانکه او تو الکتاب
داده اند بایشان توریة الا مکر من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بایشان
دانشی بحقیقة امر یعنی بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان
خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بر یا
و بزرگی قوم و من یکنز بایات الله و هر که نکرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای حضرت

محمد و اصفی الله علیه و سلم از زانی داشته فان الله بدستی که خدای تعالی سر به الحسا
زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم برود و خدای بعد از حساب
ایشان ایشانرا جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فان هاجوت پس اگر این جهودان با تو
خصوصت کنند در دین بعد از اقامت محبت یا نصاری بخوان در مقام جدال باشند
بواسطه عیسی علیه السلام قتل سلمت پس بگوی در جواب ایشان که تسلیم کردم و جوی
خود را یعنی خودی خود و گفتار و کردار دینیت دل را سپردم لله مر خدا را و من اتبعن
وانان که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم و قل بگوی للذین او تو الکتاب
مرا نکسانی را که کتاب بدیشان داده ام یعنی یهود و نصاری و الایمین و بگوی مشرکان
عرب را که کتاب نداشته اند ای اسلام ای اسلام می آرید چنانچه من آوردم استقام است
بعنی امر یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند
فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از باده ضلالت بمقصود اصلی رسیدند
فان تولوا پس اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فانما
علیک البلاغ پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و پس والله بصیر
و خدای بیناست بالعباد به بدکاران و متصدیون و تکذیب ایشان ان الذین یکفر و
بدستی آن گروه که کافران بایات الله بقرآن و محمد صلی الله علیه و سلم یا بجزای روشن
که بر هدایت حق سبحانه و تعالی واقع است در کتابهای وی و یقتلون النبیین و کشتند
پیغمبرانرا بغیر حق بی آنکه کشتن بر راستی باشد درین سخن تاکیدست چه قتل بی حق
نی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت اتم است از آنکه تصور
کنند که بگوئی کشند از حضرت رسالت صلی الله علیه و واله و سلم مرویست که بعد از تلاوت
این آیت فرمود که بی اسر کل جهل و سه پیغمبر یاد یک ساعت از اول روز کشتند
پس صدود و از ده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا برایشان امر معروف
و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرماید
و یقتلون الذین و کشتند آنانرا نیز که از روی حقانیت یا مرون بالقسطی فرمایند
بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی ماسوای انبیاء بشر هر چه خبر ده
ایشانرا بعذاب الیم بعد از دردنک یعنی و عید ده ایشانرا بجای بشارت اولئک
الذین ان گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان انانند که بی شایسته و غیر حیطت عالم
تبا هکشت و نیست شد عقربهای ایشان که می گفتند ما پذیرنده احکام توریة ایم و شرعیة
موسی علیه السلام عمل میکنیم و بی شک اعمال ایشان حیطه است فی الدنیا درین سرای
که کس ازانی ستاید و الاخرة و دران سرای که ثوابی مترتب نمی شود و مالهم و نیست
مرا ایشانرا در روز قیامت من ناصرین یادی دهند که عذاب از ایشان دفع
کنند امر قرآنی نکرای الی الذین بسوی آنانکه او تو انصیبا داده شده اند هر چه
من الکتاب از توریة یعنی ندک چیزی دانستم اند از ان بدعتون از ان خوانده اند
الی کتاب الله بسوی توریة بحکم بینهم تا توریة حکم کند میان ایشان در قصه یهود

ند

خبر است که حکم رجم را منکوشند ندود و رسوله ما نذر مذکور خواهد شد و گویند روزی
 حضرت سالت صلی الله علیه و سلم جمعی یهود را باسلام دعوت کرد نهمان بن ابی ادنی
 گفت ای محمد علیه السلام من با تو بحضور علمای خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن
 محیفه و از تو رویه که بر نعمت و صفت منست بیاید و درین محکم ترا حکم سازید
 ایشان ازین قول ابانموده آیات توبه را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا
 بتوبه میخواندند ثم بیوی بس روی بگردانند فریون منکم گروهی از ایشان که رؤسای
 یهودند و معصوم و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلك این اعراض از حکم
 تو مرا ایشانرا با نهم قالوا بایست که ایشان یگویند فمن النار خواهد رسید
 بما آتش و زخ الا یا ما معدودات مکر روزی چند نمرده که هفتست یا چهل
 و غمهم و فریب داد ایشانرا درینهم در کیش ایشان ما کا نوا بفرعون آن چیزی
 هست که بری بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت ابای ایشان مرا ایشانرا کیف
 پس چگونه باشد حال ایشان از اجمعناهم آن هنگام که جمع کنیم مرا ایشانرا
 لیوم از برای حساب روزی لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن و ولایت
 کل نفس و داده شود هر نفس را بتمام ما کسبت جزای آنکه کسب کرده است
 و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسانت و زیادات سیئات
 عمر بن عفوفی الله عنه روایت کرده که در غزوه اهزاب که حفر حند و میکردند
 سکی سخت بدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر علیه السلام
 نمودند آن حضرت بدان موضع آمده میبست بدست گرفت و بقوة روحانی
 بل بتأیید ربانی چنان ضربی فرود آورد که آن سنگ قدری بشکست و برقی
 از میان آهن و سنگ بجست که از بارق آن آتش کوهها و مدینه روشن شده
 بحد مداین رسید و کنکرها ی ابوان کسری بنظر حاضران درآمد و بخت بکر
 بضر ب آن حضرت مقداری از آن بر ریخت و نوری درخشان شد که بروشنای
 آن صنعا بن ظاهر گشت نوبت سیم لامعه ظهور نمود قصور قیصره روم
 بنظر درآمد صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد
 که امت من بر مداین ظفر یافته کوشکها ضربه بتصرف در آورند و آثار دولت
 اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شرف را بیت شریعت من سایه بین و دولت
 بر مفار و اهل بین اندازد و مؤمنان مبتغی و مسرور شده مراسم شکر الهی بقدیم
 رسانند و منافقان طرح استلزام و تحریه افکنند زبان طعن بکشودند
 که عجب کاری که این بود از بیم کارزار مشرکان عرب خند و می کند و بجز
 آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد یاران خود را بکوفتی روم
 و فارس وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که قل اللهم بکوی ای بار
خدای ما لك الملك خداوند پادشاهی و متصرف دران توئی الملك عطا میکنی
 پادشاهی من تشاء هر که را خواهی و تنزع الملك وی ستانی ملک را من تشاء

لی لافند

بسم الله الرحمن الرحیم
 و بعد از این که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که امت من بر مداین ظفر یافته کوشکها ضربه بتصرف در آورند و آثار دولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شرف را بیت شریعت من سایه بین و دولت بر مفار و اهل بین اندازد و مؤمنان مبتغی و مسرور شده مراسم شکر الهی بقدیم رسانند و منافقان طرح استلزام و تحریه افکنند زبان طعن بکشودند که عجب کاری که این بود از بیم کارزار مشرکان عرب خند و می کند و بجز آوازه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد یاران خود را بکوفتی روم و فارس وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که قل اللهم بکوی ای بار خدای ما لك الملك خداوند پادشاهی و متصرف دران توئی الملك عطا میکنی پادشاهی من تشاء هر که را خواهی و تنزع الملك وی ستانی ملک را من تشاء

از هر که

از هر که بخوانی بعضی مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه و تعالی
 جهل اندازی بقبضه هر که خواهد سپارد و عنان شریاری از کف اختیار هر که خواهد
 بردارد بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواهد بستد
 و آنرا که خواست داده و گفته اند ملک نبوت و رسالت است که از بقی سرائیل بستد و بقی
 اسماعیل داد یا یا الله مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بلا زمان
 عتبه علیه نبویه حواله فرمود یا ملک روم و فارس و بمن که از باب آن انتزاع
 نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است هر که را عطا کرد
 عزیز و وجهها شد و از هر که باز گرفت مخذول هود و سرای گشت امام احمد
 حرب رحمه الله فرمود که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه خداوند یکت
 هر که را مقبول قلوب سازد بنظر ات عنایت صاحب دلائق بنوازد و هر که را
 از دلهای درویشان بیدارد به شغلای نیران نکبت و مذلتی بکداند
 و نغز و از چندی سازگی من تفاء هر که را می خواهی بایمان و معرفت چون
 پیغمبر متابعان وی و تذلل و حوری مقدار میگردانی من تشاء هر که را می خواهی
 بکفر و نکوبت چون ابو جهل و پیروان او یا مراد عزت این امت است بایستلا
 برد یا عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار ارم یا عزت
 مؤمنان بر ظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا
 و گفته اند عزت بشرف فناست و ذلت بختست حرص و استغنا فناست
 فقیران را بصدر رنگین رساند و تکاپوی حرص و انکار ازاد رصف نعال
 افکنند در تفسیر بصایرا ورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت مؤمنان
 بزیارت امام معزی که در زمان خود قطب اولیا بود آمده است دعا یافت
 نمود و چنان در رصف نعال استاده از تفسیر تعز من تشاء و تذلل من تشاء گفته
 در خواست فرمود و حواجم امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی
 در معنی آیه اینست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ و لایه
 آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب پیشو و پیش طلب بخانه حج من
 کدایی آرد و در رصف نعال باز دارد و مرا با این کلیم کهنه و پای برهنه ملک فناست
 بختشد و در صد را زادی جای دهد نقطه انکو بقناعت آشناسد از فیض نغز
 من تشاء شد و انکو ره حرص و آرزوی بود مقلود تذلل من تشاء شد و نزد محقق
 عزت بشرف نعال کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز داشت عطا
 بیدار الخیر بدست نیست یعنی بقدرت و تحصیل نه نیکو بیها از عطا ملک
 و اعزاز مؤمنان و اگر چه شریون نزاع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص
 خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام متبانی بر شارت
 اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرة غنائیم یا انکفا کرده باعد الصلح
 چه از و صند بکر مفهوم میشود چون سرائیل تقییم الحر یا مراعات ادب کرده است

بسم الله الرحمن الرحیم

مکان دوری

و خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود که و از امر صفت فلهو و شغف و حقیقت
آست که شرفا لیس و در عالم نیست بلکه آن امر نسبتی است چنانچه در مشق معنی
ی فرماید **مثنوی** بد نسبت باشد این را هم بدان پس بد مطلق باشد در جهان
ز هر مارات ما را باشد هیات نسبتش با دیگران باشد مامت یا آنکه خیر وجود
و شر عدی و عدم با وجود آمیزش می تواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام
در بعضی ادعیه فرموده اند الخیر کلمه بید یک و الشر کلمه یک و صاحب نقد النصوص
خلات ظلال نواله علی مفارقه اهل الخصوص بسم این سخن ایامی می نماید بخانه
حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم ی فرماید **مثنوی** ببل شامسار باغ بلاغ شاه باز
شبنم مانع داشت چشم سرش چو دیده سر روشنی ز کل بی بصر چون
بنظاره جهان پرداخت هر بد و نیک را که دید شناخت کاینچنینیک آن خصایص
قدم است و آنچه بد از نقایص عدم است گفت الخیر کلمه بید یک لکن الشر لا یعود
الیک **آنک** بد رستی که تو علی کل شیء بر وجهی از اعطاء و انتزاع و اعزاز و اذل
قدر توانایی توج الیل در حقیقت شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول افق
بنقطه شوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صبحی از اجزای شبی که می گذرد از اجزای
رهزی از اجزای تاری که در اول ایام جدی اقصایام سه بود و در اول سرطان
اطول ایام سه می شود و توج النهار و در آری روز را فی الیل در شب
یعنی در باقی سه از اجزای روز که می کنی و اجزای شب را بدان زیاده می سازی
تا شبی که در آخر جوزا اقصایالی بود و در آخر قوس اطول ایالی می شود و تخرج
الحی و بیرون می آید زنده را چون حیوانات مثلاً من المیت از مرده که آن نطفه
یا اخراج میکنی من غدا از بیضه و درخت را از دانه و تخرج المیت و بیرون می آید
مرده را چون نطفه و دانه و بیضه من الحی از زنده که آن حیوان و درخت و
مرغست و گفته اند خبیث و از طیب بیرون می آید و طیب را از خبیث یا کافر را
چون کنعان از مؤمن چون توج علیه السلام و مؤمن را چون ابراهیم علیه السلام از زنی
و ترقی و روزی دی از خوانه رحمت و اسعه من شاء هر که را خواهی بفرست
بی شمار یعنی بر تبه که خلق عدد مقدار آن ندانند لا یختر المؤمنون باید که فرا نگیرند
مؤمنان که دوستانند الکافریین ناکر و پدیده کان را که دشمنانند او بیاد دوستان و
متولیان امور خود من دون المؤمنین بیرون مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن
نباید پس مؤمنان باید که کافران را بد و سق نگیرند جمیع از انصار بار و سای یهود
طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواهات در میان آورده و
سجانه از آن نمی فرمود و از روی تهدید گفت که من یفعل ذلک و هر که بکند این
دوستی یا دشمنان فلیس من الله پس نیست آن کس از دین خدای فی شیء در چیزی
یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بتزید و هذر کنید من هم از ضررهای
کافران نسیب و هذر کردی حکم تقیه را ابتدای اسلام و قبل از استحکام

امور دینی بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دهر ب نیست و بجز در کمر است
و می ترساند خدای تعالی شمار را در کتاب منافع نفسه از عذاب نفس خود یعنی عذابی که
صادر باشد از محض قهاریه حق سبحانه و تعالی بی واسطه غیری نفس عبارت است
از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ نفس در شان حق سبحانه و تعالی
آید بکنند مراد ذات او باشد و آلی الله المصیر و بسوی جزای خداوند دست باز گشت
حق قل ان تحفوا بکوا کربنهان در اید مافی صدور کمر آنچه در سینه ای یعنی در دلها
از موالات کفار و تبذیر یا آشکار کنید مافی الضمیر خود را یعلمه الله خدای تعالی
آنرا می داند و هلم مافی السموات و داند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات
و مافی الارض و آنچه در زمین است از انواع سفلیات و الله و خدای که علم ذات او
بارین محیط است علی کل شیء قدر بر همه چیز تواناست و قدرت او بی محدود است
آها طروده پس هر چه میکند میداند و مکافات آن می تواند تا فرمای می کنید و می ترسید
یوم تجد از روزی که بیاید کل نفس هو کسی از کل کنندگان ما عملت من خیر از آنچه
کرده باشد از نیکویی محض را حاضر کرد آینده شده نزد یک خود یعنی به پند صحایف حسنت
و ما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی تو دوست دارد آن نفس توان پندها آن
باشد میان او و بینة و میان آن عمل بد ما بعد از اندازه دور یعنی نخواهد عمل خود
به پند و بجز در کمر الله و هذری فرماید خدای شمارا نفسه از خود در رفو هات فرمود
که خدای تعالی شمارا میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید دفع مناسبت
میکند میان خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب چه نسبت ذره را
با عین خورشید چه نسبت خاک را با عالم پاک و الله رؤف و خدای مهربانست
بالعباد به بندگان که مبالغه می فرماید در تحذیر ایشان قل ان کنتم بکوا کربنهان شما
ای یهود و نصاری که لا فخر انباء الله و احبوا و در عالم آکنده اید و دعوی
میکنید که تحبون الله دوست میدارید خدا را فاتبعونی پس مرا پیروی کنید
بجنبکم الله تا خدای شمارا دوست دارد و یغفرکم ذنوبکم و بیا مژد کنا هان شما
و الله عفور و خدای آمرزنده است کسای را که بر متابعت من راجع باشند رحیم
مهربانست بر ایشان بر همه خاصه خطاب با فرشتگانست که می گفتند که ما بتا زاد دوست
ی داریم متابعت حبیب او را فرود بگذاریم قل اطيعوا الله بکوفمان برید خدا را
در او امر و نواهی و الرسول و پیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند و امر حق
کنند از طاعت خدای تعالی و رسول فان الله پس بدوستی که خدای لا یحب الکافریین
دوست نمی دارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر لالت بران میکند که قوی از طاعت
خدای و رسول کفر است ان الله اصطفی بدوستی که خدای برگزید آدم را که بدو بر سر
بتعلیم سما و سجده ملائکه و ابوة انبیاء و صفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب
و شیخ شرف مقدم و ال ابراهیم و نفس ابراهیم را بخت و نجات از آتش فرود و امامیه
عالیانه و بنای خانه کعبه و ال عمران و ال عمران را که موسی و هارون بودند بر رسالت و تعلیم

علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان و کفنه اند این عزان پذیریم است و آل او
مریم و عیسی بود ند که خدای تعالی ایشان را بگزیدیم و با بقدر و طهارت و عیسی
بکتاب و رسالت ذریه و هم چنین بگزید فرزندان این پیغمبران را بعضی
برخی از ایشان من بعضی از برخی زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از آبای بگزیده
و الله سبحانه و خدای تعالی شوق است مرقول باطله یهود را که گفتند نحن ابناؤه الله
یا من خرافات نصاری که نبیره عمران را گفتند این الله علیهم داناست با عرض فاسده
ایشان از این مقالات اذ قالت امرأة عمران یاد کن ای محمد علیه السلام که چون گفت
زن عمران بن ماثان جنبه بنت فاقود بود در وقتی که حامله شد مراد از نذرت بدست
که من نذر کردم ای پروردگار من لک برای تو مافی بطنی آنکه در شکم منست
مخورا ازاده کرده شده از قید تعلقات دینی تا خاص تر ابرستد و خدمت مسجد
تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس در بزرگی داشتند و فرزندان برای
آن کار نذری کردند و در شریعت ایشان انقیاد الدین بر فرزندان در همین
نذر ها فیض بود بعد از نذر چند شوهر خود عمران گفت و بیک این چیست کسی
کردی شاید که در شکم تو دختری باشد و خدمت مسجد را شاید بر زبان جنه جا
شد که فتنقبل می پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم آنک انت المصمیع
بدستی که نوشوای سخنی را که در باب نذر کفتم العلم دانای بقصد من درین
نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعها پس آن هنگام که بنهاد بار خود را زمین
عاید تمجید است کالت گفت بر سبیل امتداد و تخریب ابی و صنعتها ای پروردگار
من بدستی که بنهادم آن بار را انتی فرزندی ماده و الله اعلم و خدای تعالی انان است
بما صنعت با آنچه بنهادم حفص و صنعت خواند یعنی خدای دانای تو بود با آنچه جنه
وضع کرد و لیس الذکر و گفت جنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت
کنیسه کالانتی و فرزند ماده که بنده وانی سمیتها و بدستی که من نام نهادم
او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امه الله بوده یعنی کنیزک خدای وانی
اعبد ها بک و بدستی که من در پناه تو می رزم او را و ذریه پشرا و فرزندان او را
من الشیطان الرجیم از سوسه دیوسر کشی رانده شده با از من او برکت دعای جنه
بروزگار مریم و عیسی رسیده از من شیطان محفوظ ماندند و در هدایت آمده که
هم مولود نباشد که شیطان او را مت نکند در وقت ولادت تا آن فرزند را در بر کشد
الامریم و پسرا که ازین صورت محروس و محفوظ بودند فقبلها پس فرای پذیرفت
مریم را رتبه ها پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه
و اینتها و برویانند او را یعنی شئونمای او بنا تا حسنا شئونمای نیکو یعنی
پرورشی یافت بصلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به نه سالگی با نوع
عبادت بر همه اخبار غالب گشت و گویند پرورش حسن تخلق او بود با اخلاق
ربانی و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سدره و اخبار را گفت

و نیک هده

و نیک هده الذریه فایکیر بدان نذر کرده شده را از آن خداست بزرگان بقبول
وی رغبت نمودند میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بران وجه
قلمهای خود را که بدان کتابت توریه کرده نوری بکنند هر را درون برده در جوی آب
انگندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصد
قلم زکریا علیه السلام بر روی آب آمد و کفالت مریم بروی مقرر شد و گفت
ذکریا و فراسپرد هو تعالی مریم را بر زکریا و ذکر یا او را بخانه برده جهت ارضاع
او را به مقرر فرمود و چون از هذ طفولیت در گذشت او را بسجده آورده غرضه
که بجز نزد بان بدان صعود میسر شدی برای او ترتیب داد و هرگاه که زکریا از تعاد
حال او فارغ شدی در غرض بقفلی حکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت
و حراست او باقصی الغایه کوششی نمودی تا مریم بزرگ شود و اولا لایت بر صفا
احوال وی لایح گشت کما دخل هرگاه که درآمدی علیها بر مریم زکریا الحراب
زکریا بغرضه که آنجای بود و جدی یافت عندها رزقا نزدیک او روزی و آن
میوه تابستانی بودی در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان
ذکر یا چند نوبت که این صورت معاینه بد قال یا مریم گفت ای مریم ای لک از
کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت گفت مریم هو این رزق که می
من عند الله از نزدیک خداست آن الله بدستی که خدای پرورشی من پشرا روزی
میدهد هر که میخواهد بغیر حساب بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق
هذا لک در آن وقت که ذکر یا ثمره تازه نه در هنگام آن مشاهده کرد طبعش افتاد
با وجود کبریشی بوجود فرزندش پس در همان محراب دعا زکریا بخواند زکریا
زبته پروردگار خود را قال ربی گفت ای پروردگار من هب لی بمخفی امری که
از نزدیک خود ذریه طیبه فرزند پاک از لایق کنایه آنک بدستی که تو
از کرم سمیع الدعاء شنونده دعای یعنی اجابت کننده فناه ته الملائکه پس
نداردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل علیه السلام بود و بجهت تعظیم او را
بطریق جمع یاد کرد و هو قائم و حال آنکه زیا استاده بود بصلی فی الحراب غازی کرد
در محراب مریم یا محرابی که داشت آن الله بدستی که خدای پشرا مژده می دهد
ترا بجای فرزندش که نام او بجای است و معنی بجای آنست که نام بدو با وزنده
شد باین بدو و زندگی یافت مصداق در حالتی که آن فرزند باور کند
باشد ایمان آورنده بکلمه بعیسی که او کلمه است من الله از نزدیک خداوند
آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورده بجای بود علیه السلام و دیگر صفت
بجای شست که وسیدا و مهتری بحکم و علم و تقوی که شرایط ار است با شد
و خصوص او باز استاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب و بنبی
من الصالحین و پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا و ابای او
و صالح آن باشد که حق و خالق و خلابی بر وجهی که باید اد اکتد و چون زکریا را

هد

رد

اینچنین فرزند بی شمارت دادند قال مرتب گفت ای پروردگار من ای یکتوی از کجا
 باشد مرا غلام پسری و قد بلغنی الکبر و بدستی که فرارسیده است مرا پیری و بزرگی
 سالی و مرا قی و زن من یعنی اشاع و آن خواهر مریم بوده عاقبت نازا نیده است
 ایامارا جوان میسازد و یار و یارین پیری فرزند میدی قال گفت خدای تعالی چه
 گفت بفرمان خدای تعالی کذلک عجیب بر همین حال هستی از پیری الله یفعل
 ما شاء خدای تعالی میکند آنچه خواهد برون عادت و خلاف آن قال گفت ذکر یا
 رب اجعل لی ای پروردگار من ظاهر کردن برای من آیه نشاء که مرا از حمل اشاع
 خبردار کند بولد قال جبرئیل که خدای میگوید آیتك نشان تو الا حکم الناس آنست
 که سخن نکوی یعنی قادر بناشی بر سخن گفتن با مردمان تلتة ایام سه شبان روز آلا
 مرزا مکرانکه اشارت کنی بر مری یا با اشارت دست بر زمان نویسی و ذکر مرید
 و یاد که پروردگار خود را کنیز بسیار وسیع و وسیع کوی او را بالعشق در شبگاه والا
 و در بامداد باقی قصه ذکر یاد رسیده مریم خواهد آمد و از قال الله لکنه و یاد کن آن
 زمانی را که گفت یا جمعی از ملائکه مشافه کنند یا مریم ای پرستار خدای تعالی ان الله اصطفیک
 بذرستی خدای تو بر کزید برای عبادت تا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد
 بعصمت و طهرت و پاک ساخت و از لوث ترک یا از قاذوراتی که سارای باشد
 چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادت قبیحه و اصطفیک نکیر برای
 تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید علی شاء العالمین بر زنان عالمیان بآنکه
 ترا بی شوهر فرزندی دهد و بسخن جبرئیل علیه السلام مخصوص کرد اندی یا مریم
 اقبلی ای مریم فرمان برداری کنی تو بک مرافقینده و پرورنده خود را و اسجدی
 و سجود کنی خدا را و ارکعی مع الارکعین و رکوع کنی با رکوع کنندگان مریم را
 حکم بود که نماز با جماعت بکند با اخبار البیت المقدس ذلک اینها که ذکر
 کرده شد درین آیهها از حدیث مریم و ذکر کردیم من انباء الغیب از اخبار
 پوشیده است که ما بجهت اظهار تعجز تو و توحیه الیک و می میکنیم و بزبان
 جبرئیل بتوی فرستیم و ما گفت و تو نبود ای محمد صلی الله علیه و سلم که بهم نزدیک
 اخبار بیت المقدس از بلقوت آن هنگام که میخواستند از برای قرعه اقامه
 قلمهای کتابت خود را در جوی آرون تابدا اند که اینهم کدام از ایشان بکلمه مریم
 بایشان شود بفرمود مریم و ما گفت که بهم تو نبودی نزد یک ایشان از جنتصافی
 آن وقت که محاصره میکردند برای کفالت مریم از قالت الملائکه دیگر یاد کن آنرا که
 گفتند فرشتگان واضح آنست که جبرئیل گفت یا مریم ان الله ای مریم بدستی که خدای
 بشترک نزده میدهد ترا بکلمه منزه بکلمه مراد حضرت عیسی است علیه السلام و را
 کلام از آن گفت که بکلمه کن حاصل شدی پدر و اگر چه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این
 کلمه آفریده شده اند اما آن بسبب متعارف که والد باشد مفقودست در حق تعالی
 لا جرم اصناف حدوث او بکلمه کل قامت تواند بود اسم نام آن کلمه المسیح ابن مریم

مسح لقیات و عیسی اسم و تقدیم لقب به اسم از وجه تعظیم است چنانچه کو بیسم
 نام پیغمبر ما مصطفی محمد است علیه السلام مسیح بلفظ عبری سیح یا شد یعنی مبارک
 وجهی از وی شناس و مقام قدی الدین دارد و بنا بطاعت یا نبوة یا بخلق شدن بی پدر
 یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین محمد و آخر از زمان یا بقتل و جال و الاخرة و در آخرت
 بشفاعت یا بعلود در جنت و من المقربین و از نزدیک کرد انیده شد کات بکرامت
 خدای تعالی و بکلمه الناس و سخن گوید این فرزند یا مردمان فی المهد در کنار تو
 که بجای مهد باشد یا در زمان صغر بوقتی بوقتی که شایسته کلهواره بود و کله
 و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی و کلام او در مهد معنی بود
 و در کهلوت دعوت و من الصالحین و از انبیاء شایسته است قالت ربی گفت
 مریم از روی سترهام یا بطریق اسقاط ام ای یکتوی از کجا و بر چه وجه باشد مرا
 ولد از فرزندی و کم یحسبی و حال آنکه مرا من نکرده است بشر هیچ بشری و این
 خارجست از عادت که بی شوهری از زنی فرزند آید قال کذلک گفت جبرئیل ام
 بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای تعالی می آفریند
 آنچه می خواهد از افضی چون خدای حکم کند امر کاوی را قائما بقول پس جز این
 نیست که گوید که مرا چنین را کن باش فیکون پس باشد گفته اند لفظ کن اخبار است
 از سرعت تکون اشیا بگویند او یعنی هست کردن خلق او را دشوار نیست
 چنانچه قادر است بر خلق اشیا با سباب و مواد همچنان قادر است بر آفریدن اشیا
 دفعه بی سببی ماده مشغولی آنکه از وی بدیده گشت سبب بی سبب آفریدنش
 چه عجب قدرتی را که عجز نیست در آن هست ازین نوع کارها آسان و بی علمه
 الکتاب و بیاموزد او را خدای تعالی کتاب را فرود فرستاده پیش از چون صحف شیت
 و ابراهیم و جبران و الحکم و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است و التوریه
 و الانجیل و تعلیم دهد و را توریة و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل
 در سوله و کرد اند او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب
 پس سخن گوید عیسی با ایشان ای بآنکه من قد جئکم بتحقیق آدمم بشما بایه
 بعلا متی من ربکم از پروردگار شما و آن علامت کواهد رسالت منست و مراد
 از آیه جئناکم من ربکم علامت ذکر میکند اول ای اخلق کلمه بدستی
 که من می سازم و تصور میکنم کلمه برای شما من الطیوس از کل کهیمة الطیر مانند
 شکل مرغی فایغ پس میدم نفس خود را قیبه در آن مرغی از کل ساخته فیکون
 پس میگردد آن کل مصور طیر مرغی زنده پرواز کننده باذن الله بامر خدای
 با بخت او گویند شکل خفاش مرغی از کل میساخت و بردست گرفته نفس در وی
 میدید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان پروازی آمد و
 گفته اند که در نظر مردم بی پروا چون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین
 افتاد و علامت دویم و ابوی الاکمه و پری میکرد آنم نابینای مادر زاده را از

سیم والابری پاک میسازم شخصی را که بعزت برحق مبتلا باشد از هر من او چهلارم
و اهی المونی زنده میکنم مردگان را باذن الله بفرمان خدای تبارک و تعالی
برای رفع نوع الوهیت است زیرا که وقوع احیاء از مخلوق صورت نه بدو و مفسران
بر آنند که عیسی علیه السلام چهارم روزه روزه کرده یکی از ایشان سام بن نوح و م
بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود و علامت پنجم و آبنگم و خبر
میدم شمار با ما تا کلون با نچه شما میخورید و مانند خورید و آنچه ذخیره میکنید
فی بیوتکم در خانههای خویش مشهور است که در مکتب باکو دکان کفنی که ابا
و امراهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانه
آمدند و کیفیت ماکولات و مدخولات باز گفتند آن فی ذلک بدرستی که
درین پنج معجزه لایه لکم هو این علامت است مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای
آن کنم مؤمنین اگر هستید شما باوردارند کار که این معجزه است یا ایمان آورند که
که من پیغمبرم و مصدقاً و آدم بشما باوردارنده ما بین بدی مر آن چیزی را که
پیش از من بوده من التوریه که آن کتاب موسی است علیه السلام و من تقریر کننده
شبهات آنم و لاجل کم و دیگر برای آن آمده ام تا هلال کنم شمارا بعجز الذی برحق
از آنکه در شریعت موسی هم حرم علیکم حرام کرده شده بود بر شما چون شخوم غنم و
بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعدظیم شبیه و جنسکم و آدم بشما بایه می بینم
شناقی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد است بلفظ واحد
بنا که خود دلالت حکم یک است دارد فاقولوا انکه پس بترسید از خدای تعالی
و مخالفت من و اطیعون و مرا فرمان برید در قبول دعوت حوائی الله ربی
بدرستی که خدای پروردگار من و ربکم و افرید کار شماست فاعبدوه و سجدوا
او را هذا امر امام مستقیم اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فاما احسن
عیسی پس آن هنگام که دریافت عیسی و مزمه اکثر از ایشان کلمه را که دلالت
کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع در مشاورت بود یهود را بر قتل وی چون عیسی غار
دعوت کرد یهودان بقصد وی برخواستند عیسی علیه السلام فرار نمود از ولایت شام
بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان را دید که ماهی می گرفتند عیسی
با ایشان گفت که بیاید تا بهما ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کد است فرمود
که بیاید تا دام توجه در لجه و قید افکنیم اینجا شکار ماهی اینجا ارنالاشیا کما فی کتیم
و در معالم آورده که عیسی گفت بیاید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم
عیسی ابن مریم عبدالله و رسول ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قال گفت عیسی
من انصاری کیا انداز شما یاران من الی الله در کار خدای تا و قی که نصره الله در رسید
قال الحواریون گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان کارزان
و رنگ در آن بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشند این خاصکان در جواب
عیسی علیه السلام فرمودند نحن انصار الله ما یاران خدایم یعنی نصرت کنندگان دین وی

است

امنا بالله بگوریده ایم خدای و شاهد و نوای عیسی گواه باش با ناسامون با نکه ما کرد
نهاده ایم دین خدا را پس دعا کردند که ربنا امنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بما
انزلت با نچه فرستادی یعنی انجیل و انما الرسول و بی روی کردیم فرستاده ترا یعنی
عیسی و ما فاکتبتا پس بنویس ما را بقلم کرم عیم در جرده احسان قدیم مع الشاهد
با نچه که گواهانند ترا بوجدانیت و انبیاء بتصدیق و گفته کتاب بعقی جمع است و مراد
از شاهدین است بزرگوار سید غنیار صلی الله علیه و سلم و معنی دعای حواریان این
بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد علیه السلام که ببرکت آن حضرت از مؤمنان اکمل
اند و افضل و بحکم غنی الاخرین السابقون حلوی اخراوند و نیک اول بیت هست
از پیغمبران او خوبتر است از امتان محبوب تره و مکرر و مکرر کردند آن کسانی که
عیسی و ما از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که
عیسی را ببینند بکشند و اصرار است که با نواع حیل عیسی را بدست آوردند و در
خانه محبوس ساخته شب هر شب پاس داشتند و علی الصباح مجمع گفته مهملی
خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورده حق تعالی
در آن شب عیسی را با همان برده بود و عیسی یهود که بخانه در آمد عیسی را ندید و
حق تعالی شبیه عیسی برداشتند چون بیرون آمد و خواست که کوید عیسی در بخانه
نست در وی او بختند و هر چند استغناء کردند من فلان کس بجای نرسید و از ارش
در او بختند و بیرون کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند و مکر الله
و خدای تعالی جزای مکر ایشان بدیشان رسانید تا مهر خود را بخواری تمام بکشند
و الله خیر لما کرین و خدای تعالی بهترین مکافات کند کاشان اهل مکر از قال الله
یادک آنرا که گفت خدا یا عیسی ای متوفیک ای عیسی من فرایک نه تو ام از دینی
و رافع الی قبری را نه تو ام بسوی خود یعنی بمفر ملائکه خود و مظهر و پاک کننده
و نجات دهنده تو من الذین کفر و از قصد و مکر آن کسانی که کافر شدند بپرو و با نچه
الذین اتبعون و گرداننده آن کسان که متابعت نکردند یعنی مؤمنان امت تو
فوق الذین کفروا بالای آنانکه کافر شدند بپرو یعنی یهود و این توفیق بان بود که
نصاری علیه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی با غالب
شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیصر و پیوسته تر سایان بر جهودان
غالب خواهد بود الی یوم القيمة بروز رستخیزن شای مرجعکم پس بسوی منست
باز گفته هم شما یعنی عیسی و متابعتان او و متکبران او فاحکم بینکم پس حکم کنم
میان شما براسی فیما کنتم فیه مختلفون در آن چیزی که شما هستید که در وی
اختلاف میکنید یهود موسی را معتقد اند و عیسی و محمد را صلوات الله و سلامه
علیهما متکبران و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد علیه السلام
نی کردند و بنالشت نشسته قابل شوند و مؤمنان میگویند الله تعالی یکست و موسی
و عیسی و محمد علیهم السلام فرستادگان او بپندجو پس حق تعالی فرمود که بنسبت

این طوایف هم گفتم اما الذین کفرُوا پس آنکه کافرشند یعنی یهود و نصاری
فَاعْزِبْهُمْ پس عذاب کن ایشان را عذاب باشد بدو عذاب سخت فی الدنیا و دین سرای
 بقتل و سبی و ببردن جزیه و خواری و الاخرة و در آن سرای با انواع عقوبات و خلوه
 و در دوزخ و ما لکم و نیست مر این کافران من ناصرب یاران و نصرت دهندگان
 در منع عذاب ایشان و اما الذین امنُوا و ان کسان که ایمان آورده اند چون محمد
 صلی الله علیه و سلم و امت وی و عملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فیهم
 پس با تمام بدیهیم ایشان را حفص یوفیهم خواند یعنی خدای تعالی بدهدا جوهر
 مرده های ایشان را در دینی به نیک نای و در عقبی بدوست گای و الله لا یحب الظالمین
 و خدای دوست نمی دارد ستمکاران را و الله این کلام که مذکور شد در قصص نبیا
 نتلوه علیکم ی خوانیم آنرا بر تو من الایات و آن از علامت نبوت و دلالت رسالت است
 و الله و الحکیم و از یاد کردنت حکم از نظرون خلل و تعرض ذلل یعنی قرآن آورده اند
 که بعد از بیان قصه عیسی دم نصاری بجران زبان طعن و اعتراض کشاده گفتند
 که ای محمد صلی الله علیه و سلم تو جوهر عیسی را در شامی دهی و نام بندی بروی نهی
 خواجده علیه السلام فرمود که عیاذ بالله که نام عبد الله مر عیسی را دم دشنام باشد
 و بنده ایست فرستاده خدای تعالی و کلمه ایست القا کرده به بتول عذرا ایشان را
 آتش غضب برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق شده
 باشد و حق تعالی آینه فرستاد که آن مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی م و شات
 غریب او عند الله نزدیک خداست یعنی در علم قدرت او که انسانی بی پدر بیافرید
 کفیل آدم چون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده
 و حال آنکه این الله فی کوبید پس شخصی که از مادر بی پدر وجود آید چه کوبه او را پس
 خدای کوبید و گفته اند ما الله مشارکت در بعضی اوصاف پس عیسی م مثل آدم
 باشد در احد الطرفین که عدم است یا در آنکه موجود است خارج از عادت ستم
 امام قشیری فرماید که تخصیصی که در مورد او با به نظیر روح ایشان از مرد و برتر اصلا
 و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبر است بحض قدرت بر وجه عادت پس بیان
 ایجاد آدم میکند خلقه بیافرید خدای تعالی قالب او را من تراب از خاک ش قال له
 پس گفت من تراب قالب را که حکم من کن بایش زنده روح فیکون پس بود تنبیهی فرماید
 که چنانچه خاک را گفتم که بایش بادر گفتم که عیسی بیایش الحق پس این خبر که از عیسی
 گفته شد درست و راست و پیغامیست رسیده من ربک از پروردگار تو بتو
 فلا تکن من الممتزین پس مباحش از شک کنندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین
 و شات در آن واضح است که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
 اما مقصد خطاب است آن حضرت اند یعنی ای مؤمنان شما باشید از اجتماعت که
 شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در مکان میفتید چون نصاری
 که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند نور این تمثیل را مشاهده نکردند **منشوی**

در سرار بقی حریفی خوانند و زندان کمان محبوس ماندند و برایشان کشته ظاهر افتاد
 پیش دیده ایشان مجازی چه بیند چشم نابینا زخمی شد چه اندوز سرجام چشید
 قس حاجت پس هر که خصوصیت کند با تو و مجادله نماید فیه در باب عیسی علیه السلام
 من بعد ماجاء از پس آنکه بنوا آمدن العلم از دانستن عیسی که بنده و رسول است
 فقل تعالوا پس بگو ایشان را که بیایید تا از برای مباحله نفع بخوانیم ایستاد و ایستاد
 پسران ما و پسران شما و و شاءنا و شاءکم و زنان ما و زنان شما و انفسنا و انفسکم
 و نزد یگان خود و نزد یگان شما را شمشیر بکشید پس جهل کنیم در تصرف و دعا یا طلب
 لعنت کنیم بر یکدیگر ففعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدای تعالی الکاذبین بر روح
 کویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم و فد بخوانا طلبیده گفت هر چند در محبت ای فرایم شما در غناد و منازعت
 ی افزاید اکنون بیاید تا با مباحله مشغول شویم تا صادق از کاذب و حق از مبطل
 ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شدند و زمان و مکان را مقرر ساختند
 و روزی دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حسین را برداشته دست حسن گرفته
 و حضرت مرتضی و بتول عذرا روان شدند و هوا چه علیه السلام با ایشان فرمود که
 چون من دعا کنم شما امین کوبیدان جانب تر سایان بعد از تأمل فراوان از مباحله
 پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف برکشیدند
 چون مهتر ایشان حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم با اهل بیت دیدند فریاد برکشید
 که ای یاران از مباحله این بزرگواران بهر هیزید که من رویهای بیم که اگر از خدا
 تعالی درخواست کوههار از مواضع ذایل گردانند و یقین می دانم که اگر مباحله کنید
 یک تر سار و وی زمین زنده ماندی چون صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله
 بدو نویست بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند برین موال صلح نامه
 نوشتند و بمنزل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر م فرمود که اگر و فد بخوان با من
 مباحله کردی خدای تعالی ایشان را شمشیر گردانیده آتش برایشان فرو ریختی و جمله اهل
 بخوان تا عصا فیرد ر سقهای منازل ایشان هلاک شدند و ای آن هذابدرستی که
 این قصه که مذکور شد لیهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست
 و ما من الله و نیست هیچ معبودی سزای پرستی لا اله الا الله مکرانده که استحقاق
 عبودیت او را ثابت است و ان الله و تحقیق که خدای تعالی لیهو الحق و الحکیم
 اوست قوی و غالب و حکم کار قان تو لو پس اگر بر گردند تر سایان و روی از مباحله
 بر تابند فان الله پس بد رستی که خدای علیم بالفسدین داناست بنساختن کاران
 وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق و حید
 بیت هر که برین راه بجایی نبرد هر که از پس و خ بنافست روی دهرای
 یا اهل الکتاب بگو بیدای اهل کتاب خطاب با تر سایانست قتاده ی فرماید
 که یهود مدینه نبرد برین خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تعالوا

المباحله المباحله

و قد ان جم

بیلید لی کلمه سوائی سوی سخن راست بیننا و بینکم میان ما و شما یعنی کلمه که مردم
باید که در آن یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیز است آن لا تعبد یکنی آنکه نیوستیم الا الله
مگر خدا را تقریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی و لا یشرک و لا یخضع
آنکه شرکت نداریم به شیئا بخدای چیز برادرش که هر دو کوره ظاهر است و لا یخضع
سیم آنکه فراتر نبرد بعضنا بعضنا بعضی از ما بعضی دیگر را با خدا یان من دون
الله جز خدای تعالی اتخاذ از باب از نصاری آن بود که اخبار خود را سجده میکردند
و میگفتند از کمال رخصت از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ از باب
از یهود اطاعت اخبار ایشان بود در تحلیل و تخریم فان تولوا پس اگر برگردند اهل
کتاب از پی کلمه عدل فقولوا اشهدوا پس بگوید شما ای پیغمبر و اصحاب مرا یثنا را
که گواه باشید با ما مسلمون یا آنکه ما مسلمانیم یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری که تحقیق
چرا شما و کوره خصوصت میکنید فی ابراهیم در دین ابراهیم علیه السلام مدعی یهود آن
بود که ابراهیم علیه السلام یهود بوده و ترسایان میگفتند نصاری بوده حق تعالی فرمود که
چرا در دین او مجادله کنید و او را بجهودی و ترسایان خوانید و ما انزلت التوریه و هال
آنکه فرستاده شد توریه که یهود بر شریعت او عمل میکنند و لا یخجل و لا یخجل که نصاری
حکم او را گردن دارند الا من بعده مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش
از موسی علیه السلام بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او برین
دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصاریت بدو ملوک
توان بود الا تعقلون ایادری یا بید و تعقل سخن خودی کنید ها انتم تنبیه میکنید که گوش
دارید شما ایدهو لا آن کوره حاجتم که خصوصت کردید و حجت آوردید قیما لکم در آن
چیزی که نیست شما را به علم بدان داشتی فلم تحاجون فیما ایس لکم به علم پس چرا
خصوصت میکنید و مجادله میکنید در آنچه نیست شما را بآن داشتی والله یعلم و خدای
تعالی میداند که ابراهیم بر دین هیچ کس از شما نبوده و انتم لا تعلمون و شما نمی دانید حقیقت
حال او را ما کان ابراهیم نبوا ابراهیم دم یهود یا جهود و لا نصاریا و نه ترسایان و لکن
کان و لکن بود حقیقا پاک موجود و مخرف از عقاید رده به مسلمانان خاص و مسلم کننده و ما
کان من المشرکین و نبود از شرک آردکان تقریض اهل کتاب است که مشرک شدند با اعتقاد
الوهیه عیسی و عزیران اولی الناس بدین سق که سزاوارترین مردمان با ابراهیم برین ابراهیم
لذین اتبعوه هو آینه آن کسانند که پیروی کردند او را در زمان او و هذا الذی
و دیگر این پیغمبر که بر مکت اوست و الذین امنوا و آتوا بایمان آوردند بدین پیغمبر
جمع از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم مله ابراهیم
علیه السلام سزاوارتریم که او یهودی و نصاری بود و محمد را صلی الله علیه و سلم حسد
بر آن داشت که خود را بمله ابراهیم علیه السلام منسوب سازد این آیه ذکره ایشان نازل
و اصحا است که بروفوف قول بجای می دهند و فرمود آمده در وفقی که جعفر بن ابی طالب
با جمعی مسلمانان از مکه بجهنم هجرت کرده بودند و فریضی عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی

ربیع را پیش بجای فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد الفصل بجلوس ساختن
و جعفر با عمرو و عدنان مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخت و بجای جعفر را بتلاوت قرآن
امر کرد بجای و اساقفه ایشان در اسقاع قرآن رفت و در زید نزد بجای جعفر و قوم
او را گفت متوسلید که هیچ تفرقه نخواهد رسید جز با ابراهیم عمرو عاص گفت حوزب
ابراهیم کد است بجای گفت این کوره که ی بیوی و پیغمبری که ایشان از خود آورد
آمده اند عمرو را این سخن خوبی نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما
بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن بجای که در حبشه میگفت این آیت درین
فرستاده که سزاوارتر با ابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او و الله و خدای ولی
المؤمنین دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان است و دست آرزوی برین طائفه
من اهل الکتاب کوهی از یهود قویضونکم آنکه شما را همراه گردانند خطاب بیهودیه
و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و بجای
که از راه راست میگفتند و ما یصلون و کراه فی سازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را
چه و بالاضلال بدیشان عاید است و ما یستغفرون و فی دانند که آن زیان بخودی رسانند
یا اهل الکتاب ای کوره نصاری و یهود کم تکفرون چرا که فراموشید بایات الله
بقران یا سمعت محمد صلی الله علیه و سلم و انتم تشکرون و هال آنکه شما گواهی میدادید
که توریه و انجیل حقیقت و نعت او در هود و کتاب هست یا اهل الکتاب
ای کوره یهود کم تلبسون الحق چرا می آمیزید راستی را با الباطل بکلی و ناراستی
با غلط میکنید توریه را بر خرافات خودی پوشید و قرار بر آن که قبل از بعثت پیغمبر
آخر الزمان داشتید با نکاری که بعد از آن دارید و تلبسون الحق و چرا می پوشید
سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است علیه السلام و انتم تعلمون و هال آنکه
شما میدانید که پوشیده نخواهد ماند چرا غی که افروخته عنایت الهی است بدین
هم مرد نفسی منطقی نمیگردد و الله متهم توره بیت لشکر باد اگر جهل کبریه شیخ
خوشید از آن فی مبره و قالت طائفه و گفتند کوهی من اهل الکتاب از یهود و یثنا
دوازده تن بودند از حبیره و عرسه اتفاق کردند و اول روز بدین محمد صلی الله علیه و سلم
در آیند از روی مکر و حیل و با هر روز چنان قرار نمایند که مادر کتاب خویشی تأمل
کردیم و با علما و اخبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما را مارو
شد و نشانیهای بنی موعود در پیغمبر شما موجود نیست بکن بدین حیل بعضی از اصحاب
در تردد افتد و گویند این طائفه اهل کتابند سخن چنین از روی کزاف خواهند گفت
و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند شایند که از طریق تصدیق محمد صلی الله
علیه و سلم مخرف شده بدین مادر آیند حق سبحانه و تعالی مؤمنان را از پی مکر اهل
داد و آیت فرستاده که میان یکدیگر گفتند کوهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که
گفته شد امینا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بر آن چیزی که انزل علی
الذین امنوا و فرستاده شد دست بر مؤمنان یعنی قرآن وجهه النهار

سند

در اول روز و اکثر از هزاره و کاف و شوبه و انکار کنند و در آخر روز بدان چیز که در اول
روز از آن کرده اید تعالیه شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از آن در شک افتاده
بر جعون باز گردانند از دین خود چون خیر یان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد
بیهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا تصدقوا مکنید الا لمن تبع مکر انکی
که پی روی کند و بنکم دین شمار اگر بیهودیت است قل ان الهدی بکوا ایشان را که بدرستی
که دین حق هدی الله دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن
یهود در قول ایشان از این باز نهد کلام ایشان را بیان میکند جزو مرام دین خود را و باور
مذارید آن بوی احد آنکه داده باشند همچو کس را مثل ما و یوم مانند آنچه شمار داده اند
از علم و فضل و حکمت او یکا جو که دین را نیز باور مدارید که مسلمانان نمی کنند
عند ربکم نزدیک پروردگار شمارا زیرا که دین شما درست ترست و حجت شما قوی تر
و روشن تر قل ان الفضل بک بدرستی که برتری و بهتری یا از قوی در علم و حکمت
بید الله بدست تصرف خداوند است یونیه من یشاء میدهد از بهر کسی که داند
و الله واسع و خدای بسیار رحمت است علم دانا با اهل استحقاق در اعطای فضل
بخصی خاصی که داند بر حمت باسلام یا قرآن یا نبوت من شاء هر که می خواهد
وی داند که استحقاق آن دارد و الله ذو الفضل العظیم و خدای تعالی خداوند فضل
بزرگ است بر مؤمنان و من اهل کتاب و اهل کتاب من آن تامله کسی باشد که
او را امین سازی بقسطا بر هزار دویست اوقیه از مال یوده الیک ادا کند آن
مال را ببقوان عبد الله پیغمبر بود رضی الله عنه که یکی از فرستاده های او بود و یست اوقیه
زربا مات بوی داده بود و این سلام آن را داده بود و منهم و از ایشان باشد من
آن تامله کسی که او را امین کردانی بدینا بیک دینار زر و یوده الیک ادا نکند
باز نهد ببقوالامام مت مکرانکه مادام باشی علیه قایما بر سر وی ایستاده بجهت
تقاضا و آن محاضری غار و بود از اخبار یهود که یک دینار بدو داده بودند و
در آن خیانت کرد ذلک این خیانت مر یهود را بانهم قالوا بانست که گفتند کیست
بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سبیل گناهی
و عقوبتی در آخرت معند یهود آن بود که هر که توریته نداند آیتست و مال او را
بر خود هلاک میدارند و دیگر گفتند که توریته روا داشته است که با مخالف دین خود
خیانت کنیم و یقولون و میگویند درین سخن علی الله الکذب برخدای تعالی روع
چند روز مال و شرایع با دای امانت حکم رفته است و هم یقولون و حال آنست که
ایشان میدانند که خیانت حرامست بقی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما
گرفت هست در خیانت عرب و حکم اینست که من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهده خود
که خدای تعالی با او بسته است در توریته با دای امانت و ترک خیانت و اتقی و بپرهیزد
در باب حرام و حلال فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یحب المتقین دوست میدارد
بر هیز کار را از آن الذین بدرستی که انا که یثرون فی فو شند و بدل میکنند بعهده الله

عهدی را

عهدی را که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه و سلم و ایمانهم و سو کنند
در روع خود را که در باب صفت مصطفی و تعزیرانی خوردند فما لایلا برینها
انک و ان صاعی چند جو و کزی چند کرباس بوده که از کعب بن اشرف ستاده اند
و نعمت حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم عزیف کرده و بدین افترا در پیش عوام سو
خورده اند لنک ان کروه عهد شکنان و سو کنند بد روع خود ندکان لا خلا و لهم
هم مصیبه نیست مرایشان را فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای تعالی و لا یحکمهم
و سخن نکوید با ایشان بخفی که بدان خوبی دل کردند و لا یمنظر الیهم و بنظر رحمت
بر ایشان ننکرد یوم القیمه روز رستخیز و لا یزکیهم و پاک نسازد ایشان را از
گناه و لهم عذاب الیم و مرایشان را باشد عذابی دردناک که هرگز منقطع نکردد
و ان منهم و بدرستی که از جهل و ان لغریقا کوهی هستند چون کعب و ابویاس
و حبیبی که از روی ناراسق یل و ان السنهم ی بیجا اند زبانه های خود را
بان کتاب بخواندن کتابها که نوشته و بر بافته اخبار ایشانست و ان مفتریات
بلغت عربی خوانند لنحسبه تا شما بدارید که آنچه ایشان می خوانند من الکتاب
از توریته است و ما هو من الکتاب و حال آنکه نیست از توریته و یقولون و میگویند
هو من عند الله آن مخرف و مفتری از نزدیک خداست و ما هو من عند الله و نیست
آن از نزد خدای و یقولون علی الله الکذب و میگویند برخدای تعالی روع که غیر سخن
او را سخن او میدانند و هم یقولون و ایشان میدانند که روع میگویند بعد از بیان خراف
یهود و کافرانی نصاری می کنند که در روع عیسی علیه السلام می گفتند اود عوی
الو هیت کرده و امانت را عبادت خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید ما کان
لبشر هو کز بنود و نباشد و نیست و سنزد مرا فیده ما را یعنی عیسی از یونیه الله
الکتاب با آنکه بدهد خدای او را الخیل و الحكم و فهم آن با فضل امور واقعه و النبوة
و پیغمبری ثم یقول پس آن کسی که گوید لنکنا مرامت خود را گوینا عباد الی باشد شما
بندکان یا پرستندگان من من دون الله از غیر خدای و لکن کونوا و لکن گویند
که باشد ربانین راستان در دین و اسقواران در دانش بمانکم بسبب آنکه
باشید شما که از روی اخلاصی تعلمون الکتاب بیاموزید مرد بکر از کتابی که
از حق فرو آمده و بمانکم و بانکه باشید شما پیوسته در سوت بخوانید و در
کنید کتاب را از معنی آیت چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش
دهد با فاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه در روز دفن عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامم مؤید این قولست و ربنا
اهل معرفت ربانین بخود اند قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق
ملتفت نشده و جهاد با صفات نفس فریبده کرده و روی توجه از خود برگزیده
و بدوست آورده بیت ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت شسته نقش غیر را
از صفحه بیدارشان در لطایف قشیریه آورده است که ربانین دانا یان باشند

الله

ث

بجای خدای تعالی و بود باران در راه خدای قایم بانه وفا از ماسوی انداخته شود
ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق با او گویند آنچه از وی شنوند و لایا مرگ
و فی سزد از خدای پیغمبر ساخته که امر کند شمار آن بخذوا للاله که فاکر بود و شکار
و النبیین و پیغمبر از اربابا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی
مشرکان ملائکه را برستیدند و یهود و نصاری پیغمبر را که عیسی و عزیر اند ایا مرگ
ایای فرماید این پیغمبر شمار را با کفر پیوستند و شرک آوردن بعد از آنست
بعد از آنکه هستید شما مسلمون کردن نهادن کات مریدین اسلام را و اخذ الله و یاد
کن که چون فرا گرفت خدای مینا و النبیین پیمان و عهد پیغمبر را و اوم در اخذ
مینا و تابع انبیا اند و این مینا و اعظم است که حق سبحانه و تعالی از پیغمبر
فرستاده که شما و اوم شما ایمان آرید محمد صلی الله علیه و سلم و مضمون مینا و
چنین است که ما انیتکم هر چه بدیم شمار من کتاب و حکمة از کتاب منزل و فهم
تم جا و کمر من بیاید شمار رسول فرستاده از نزد من که او محمد است علیه السلام
مصدق لما معکم باوردارنده مراد چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت
لوق من به تا هر آینه ایمان آورید بوی و کنصرت و یاری کنید او را
بنی خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او ایم خود را
بیاری او فرماید قال گفت خدای تعالی انبیا را بعد از عرض این مینا و برایشان
و افرستم ایا اقرار کرد بدو و اگر نشنید علی دلش بر من که گفتیم اصری عهد مرا و هر
که وفا کنید قالوا اقرارنا گفتند اقرار کردیم و مینا و را پذیرفتیم قال فاشهدوا گفت
خدای پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی با ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار
انبیا و انا معکم و من که خدایم با شما من الشاهدین از گواهانم برین اقرار من
توی پس هر که کرده و اعراض کند از ایمان برین رسول و نصرت وی کردن بعد
ذلك بعد ازین عهد و پیمان فاولئک پس آن گروه هم الفاسقون بیرون
رفته کاند از راه فرمان برداری افغیردین الله ایا بجز دین خدای یعقون ی
طلید و حفص بغیبت خواند یعنی ایا پیمان شکنان پیغمبر دین حوی طلبند دین
دیگر را و که حال آنکه مر خدا را اسلام کردن نهادند من فی السموات هر که در آسمان است
و الارض و هر که در زمین است طوعا بر غیبت و کرها و بنفرت یعنی اگر خواهند
و اگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمان ها فرمان بردارند بر خدایت
و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکراهت یا انقیاد ما عداى ثلین بطوعت
و از آن ایشان بکوه و البه رجعت و بسوی او باز گردانیده خواهید شد ای
طایعان و ای کارهان و حفص بغیبت خواند یعنی اهل آسمان و زمین سوا
رجوع خواهند کرد قل امنا بکوی محمد صلی الله علیه و سلم که ایمان آورده ایم
بالله بخدای که یکتا است در ذات و بی همتا در صفات و ما انزل علینا و کرمیده ایم
بد آنچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن و ما انزل و آنچه نازل گردانیده اند

و پیغمبر را

و اقرار

علی ابراهیم

علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط بر ابراهیم و دود و پسر دینار
و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند و ما
اوقی موسی و با آنچه داده اند موسی که توبه است و عیسی و یحیی که آن انجیل است
و النبیون و آنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیت و ادیس و داود و جعفر
و شعیب که کتب برایشان نازل شده بود من ربهم از پروردگار ایشان لا نزل
جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی بهر ایمانی آوریم
ببعضی دین بعضی چون یهود و نصاری و حق که مسلمون و ما امر خدا را
کردن نهادن ایمان و من یبتغ و هوک طلبد غیر اسلام دینا جز دین مسلمانان
دیگر را قل یقبل منه پس پذیرفته شود آن دین از و هو و او بواسطه ترک
اسلام فی الاخرة من الخاسرین در آن سوی از زیان زدگان باشد این تهدید
جمعیت که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنرا که بهر از و وصول بشرف اسلام
دست از دامن دین متین باز دارند و مردمشوندی فرماید کیف یهدی الله
چگونه راه نماید خدای استقام است یعنی نفی یعنی راه نماید خدای قوی
کنوا و کوهی را که کافوشند بعد ایمانم بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان
دوازده تن بودند که از مسلمانان روی بر تافته بدو اگر پیوستند چون حارث
بن سید و طهم بن ابرف و مقیس بن جنابه و امثال ایشان که اول گردیدند
بخدای تعالی و شهادت و کواهی دادند آن رسول الله که فرستاده خدای یعنی
محمد صلی الله علیه و سلم حق حقیقت و قول او صدق و جاوید البینات
و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات پیغمبر و الله
و خدای تعالی لایهدی القوم الظالمین راه نماید گروه ستمکاران را که
وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک ان گروه مردان جزا و هم یاد
رذت ایشان آن علیهم انست که برایشان باشد لعنة الله لعنت
خدای و آن دوریست از رحمت او و الله لکمه و لعنت فرشتگان و آن
بیزاریست از ایشان و الناس اجمعین و لعنت هم مؤمنان و آن مذمت
کردنست مرایشان را خالیدین فیها جاویدان باشند در لعنت یاد را لعنت
که عقوبتست لا یخفف سبک گردانیده شود عظیم العذاب از ایشان عذاب
دو چ و و لا هم یمنظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع
بدینی یا در تأخیر عذاب از وقتی بوقتی آن الذین تابوا مکرانا که باز
گرددند بحضرت ربوبیت من بعد ذلك از پس آنکه بر بشهره اند از حق و اصلی
و بصلاح آورند آن چیز را که در آن فساد کرده اند فان الله پس بتحقیق
که خداوند تعالی غفور آموزنده توبه کاران است رحیم مهر بانست بر ایشان
برادر حارث بن سوبد این آیتها را بردست امینی نزد برادر فرستاد حارث
بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز از توبه روغی شنیده ام و برادر من نیز

بر رسول خدا افترا می کند و رسول نیز بر خدای تعالی دروغ نمی بندد و خدای تعالی از همه راست گو تر است پس چرا نا امید باشم توبه کنان روی بدمینه نهاد و بوقت وجوع همین آیت را بران یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه آبا غوده جواب دادند که ما حالاً در مکه طح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه و سلم و انصار و اعوان اوی بریم اگر مطلوب حاصل شود فهو المراد والا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز برفته شود حق تعالی در شان ایشان آیت فرستاد آن الذین كفروا بدسقی که آنان که کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم از پس گردید ایشان هم از داد و انکرا پس زیاد کرد تکفیر را یعنی ثبات و زیدند بران یا بآیه توبه نیز کافر شدند فلن نقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و اولئك هم الضالون و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند که راهان از طریق هدایت با هلاک شدگان در بادیه غوايت ان الذین كفروا بدسقی که آنان که کافر شدند و ما قوا و هم کفار و مردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن نقبل من اهدم پس قبول کرد شود از هیچ کس از ایشان ملو الارض ذهبا بهی بری زمین زر و نوافندی به و اگر چه فداد دهد در یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب ملو سازد و فدی دهد تا از عذاب و دوزخ باز دهد از و مقبول نخواهد بود اولئك آنها که کافر ی زیند لهم عذاب الیم و ایشانراست عذاب مشتمل بر احم حساب و ما لهم من ناصی و نباشد و ایشانرا هیچ کس از یاری دهندگان در بازداشتن عذاب از ایشان ن توانوا البتة هرگز نیاید نیکوی و بد آنچه ی طلبید فرسید یا نیاید بهشت حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنند یا صدقه دهید مما تحبون از آنچه دوست تری دارید از مال که برفق تصدق نمایند یا جاه که بدان معاونه در ماندگان کنید یا بدن که قوت از اربطاعت مبدول سازید یا دل که از اوقف محبت الهی گردانید یا جان که از راه رضای حق سبحانه و تعالی در بازید یا سر که از ازاد ناس تعلق بماسوی الله بردارید و گفتند اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دینی بمطلوب برسد در عقبی و هر که از سر دینی و عقبی بگذرد بجز حضرت مولی برسد بیت ی صرف و حدت کسی نوشی کرد که دینی و عقبی فراموش کرده بعد از نزول آیت ابو طلحه انتصاری رضی الله عنه بجانب حضرت رسالت پناه علیه السلام آمد گفت یا رسول الله اطیب موال و احب ان نزدیک من ببر خاست هر جا که خدا حکم کند وضع کن ذات باقی بود در غایت مرغوی و نهایی تازگی و خوبی که حضرت رسول کاه کاه بدان در آمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت کجای این مالیت با سود بسیار و حضرت آن باغ را میان اقربای او قسمت فرمود و ما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من شی از چیزی خواه آنکه و خواه بسیار از محبوبات اموال و خواه از غیر آن فان الله به علیم پس خدای تعالی بدان چیز داناست و بر حسب نیات شما شما را جزا خواهد داد کل الطعام هه انواع خوردنیها کان حلالا بوده است حلال کبھی است

الحج الرابع

مفردند

مفردند ان یعقوب را آورده اند که چون آیت فرود آمد که فی نظام من الذین هادوا همنا علیهم طینات اهلت لهم یعنی بشوی ظلم و معصیت جهودات بعضی طوایف پاک حلال چون لحوم ماهی و تخوم غنم و بقر و امثال آن بریشان حرام کردیم بیهود ازین سخن اشفته شده گفتند اینها ابد محرم بوده است حق تعالی این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن هر طعامی با بر یعقوب و اولاد او حلال بود الا ما حرم مکرانچه حرام کرد اسرائیل علی نفسه یعقوب برقی خویشی دان چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی ویراشفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام ساز حق سبحانه و تعالی او را شفا بخشید و گوشت و شیر شتر که از هر مطعومات و مشروبات دوست و شتره اشق تقر بالی الله و وفاد بنذره بر خود حرام کرد جهودان بمنابعت او از تناول آنرا اجتناب نموده گفتند توبت بجرمت اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است که اینها میگویند بلکه یعقوب بسبب نذر اینها را بر خود حرام کرد من قبل ان ینزل التوریه یعنی از آنکه فرود ستاده شود توبت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قل فانوا بالتوریه بگو بیارید توبیه صحیح را فانلوهها پس بخوانید آنرا یعنی تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقیین اگر هستید راست گویان و چون بیهود از آوردن توبیه آبا گردانند از برای ایشان بر خاص و عام روشن شد من افتری پس هر که افترا کند و برینند علی الله الکذب بر خدای دروغ در تحریم و تحلیل من بعد ذلك از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فان ذلك پس ان مغتریان هم الظالمون ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف برتر نیست قل صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن بیهود دروغ بود فانبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین او را حنیفا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و غیر از آن بجهت و ماکان من المشركین و نبود از شرک آرندگان خاک آن اول بیت بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وضع چهارم کرده و ساخته شد لکناسی از برای مردمان تا آنرا یارند کنند لذی بیکه آن خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش از آن نیز نبوت عبادت بوده اما او اول خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانیده بر مردم و زیارت آنرا سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکاً برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی طواف و نماز بر اوست با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود و هدی و این خانه خداوند هدایت است للعالمین مرعایان را که معرفت قبله ایشان را مصلحتی سازد یا راه نمایند مسلمانان بهشت فیه درین خانه یاد و حرم آیات بینات نظایر ای روشن است یکی از آنها مقام ابراهیم و آن سنگیست که از قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن نه یک آیتست بلکه چهار آیت است اول تا قرآن سنگ از قدم ابراهیم دوم غصه

کرده اند قدم آن حضرت در و کعبین سیم بقای آن رقم مدتی تمامای چهارم
 محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آتی دیگر دامن دخله و هر که درآمد
 بدین خانه کان امانا باشد این از قتل و غارت یعنی کناه کاری که پناه بخانه آورد
 دست نرغز از لوت کناه است مادام که در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت
 ادای حج و عمره ایست از عقیبات و مکافات جرای که قبل از حج مرتکب آن شده چنان
 بقول اجماع مغفور است ابو النجم صوفی ماکوید شبی طواف خانه میکردم و بغایت وفق
 صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که من دخله کان امانا داخل حرم از چه چیز امن
 باشد هائی او از داده که امانا من النار جی که مقام ابراهیم را یک ایت دانند و امن
 داخل حرم را ایقی دیگر قول ایشان است که از مجموع آیات بیانات دورا ذکر کرده
 و باقی را مطوی ساخته تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیارست و ذکر آن مجاوز از حد و
 شمار و مفسران بعضی از آنها ذکر میکنند چون میل قلوب بدان و اختصاص آن
 بقبله مؤمنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخدول گردد و هیچ برنده بر بام آن خانه
 نشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده او را شکبار
 شود و او را یار شب در حوالی وی حاضر گردد و چنینان بطواف وی مایل باشند
 و امثال این آیات و افعی بسیارست **بیت** هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال
 همچنان هیچ نگفتم که صد چند است **تحققان** گویند نخستین خانه که در مکه تصور
 ایشان جمله منظوریست که و لیکن بنظر ای قلوبکم موضوع شد که خانه دلست
 و جمیع اجزای وجود ببرکت دل بجو راه یابند چه طو کاه اشعه فوابع نظرات تجلیا
 ربانی بردل افتد انا را افتتاح و انوار اشراج از صفحه اولایح کرد و بصفعت
 و لکن بسعفی قلب عبدی متصف کشته مظهر کوار بی بسمع و بی بصر شود
 و درین خانه علامات روشن است که طالب بدان بر مطلوب خود است لای
 میکند و مقام ابراهیم علیه السلام که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی
 فرموده که مقام ابراهیم مقام خلست و هر که بدین مقام درآمد از هر قتلها
 این کرد و درآمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن و دخول بحرم
 معنی واسطه ای باشد از شمشیر طبیعت دوست و عاشقا تراجم الی از الم فرا
 زیادت نیست **بیت** بتیغ کوزی باکی ندارم بهیچا نمی کشی طاقت ندارم و لکن
 و مر خدا بر است علی انسان بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من استطاع
 هر که توانای دارد آله بسوی بیت سیلا از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی
 زاد و زاهد است و بسخی مالک محنت بدن و قدرت بر منشی و کسی که زاد از آن
 حاصل شود و امام اعظم مجموع زاد و زاهد و محنت را استطاعت گوید و امن طریق
 نیز شرط است و من کفر و هر که نکورد بفریض حج فان الله پس بدرستی که خدا ای
 غنی عن العالمین بی نیازست از همه عالمیات قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب
 لم تکفرون جرای پوشید یا بی کروید بایات آنکه بایترهای که خدای تعالی در وجوب

این بیت را در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

فی

حج فرستاده و آنکه شهید و خدای مطلع است و گواه علی ما تعلمون بدانچه شما میکنند
 از کلمات حق و کفر بایات ربانی قل یا اهل الکتاب بگوای اهل توریة لم تصدق
 جوا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلامست و منع میکنید من امن
 کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یا سراسر است که
 در قفای او یهود او را بکیش خودی خوانند نه به عنوانهای طلبید برای آن را
 راست عوجا کی و اخلاف یهود مسلمانان را می گفتند که در دین یکی هست
 یعنی این شخص که شما متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت
 او را برو جی که تحریف داده بودند با اهل اسلام می گفتند که حق سبحانه فرمود که کی
 ی طلبید در دین اسلام و انتم شهداء و حال آنکه شما کواها بنید بر آنکه راه راست
 و دین پسندیده اسلامست و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته آید
 و ما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها
 الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است رضی الله عنهم
 که میگوید ان تطیعوا اگر شما فرمان برید فریقا کردی و من الذین اووا الکتاب
 از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند بر دو کم باز کردند شمار بعد از آنکه
 از پس ایمان شما کافرین ناکر ویدکان یعنی اگر متابعت شاس و متابعتان او کنید
 شمار مرتد سازند و این شاس جهودی حقوق صود بود پیوسته عیب جوی
 و بدگوی و بد مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یک جهنمان آنها
 افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیه میان ایشان حرب
 و قتال دائم و قایم بود چون مسلمان شدند و آن خصوصیت بود ادوات اتحاد میداد
 شد شاس از روی حسد ندید بر آنکه تحت که همان طریقه عداوت میان آن دو طریق
 تازه کرد و شخصی را گفت تا در میان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه نعت
 که هوب عظیم بوده بین القبیلتین مخفی در میان افکند و قصیده که در آن ایام
 در مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن بحاربه در میان آمد
 و ابیات قصیده بمسمع خزرجیان رسید از غایت اشتگی ایشان نیز زبان
 بهیچای اوسیان نشودند تحمل نکرده آغاز سبب خزرجیان کردند و کار از جاده بمقتاله
 کشید و در لبران طرفین مضمار مقاتله و میدان مجادله بیاراستند و آغاز تیراندازی
 و تیغ زدن کردند و غبار از مرکز هبها برانگیختند **مشو** از یک جانب کوهی در م
 برد از زه یکسوی جی در تکر ناز و افتادند و چون شیر غران بگرو و نیزه و
 شمشیر بران فی الحال جبرائیل علیه السلام بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم صلی الله
 علیه و سلم بمعرفه ایشان درآمد در میان دو وصف قرار گرفت و فرمود که با وجود
 آنکه من در میان شما یم داعیه رسوم جاهلیت نمیدارید و پس از آنکه خدای تعالی
 شما را باسلام کرامی ساخت طریق دین داری و مگذارید بشنود که خدای تعالی
 چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاها بر بخندند

و اشک در زبان یکدیگر برادر و کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهودی برود
از ايمان بکن باز میگردند و حق تعالی بایشان برین وجه خطاب میکند و کیف
تکفرون و چگونه کاری شوید و انتم تنلی و حال است که شما بید که خوانده
ی شود علیکم بر شما آیات الله قرأت و فیکم رسول و در میان شماست رسول و
و من بعثکم بانه و هر که چنگ در زند بدین خدای تعالی یا کتاب فقد هدی
پس بدرستی که راه برده شود آلی صراط مستقیم سوی راه راست یا ایها الذین
امنوا ای کوره کردیدگان از اوس و خزرج اتقوا الله بترسید از خدای تعالی
حق تعالی چنانچه سزای نرسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است
چه تقوی بران وجه که حق او باشد هیچ کس را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار
این مشقت ازین امت رفته نموده تا سراج این آیت فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم
بر هر کاری کنید آن مقدار که مقدور شماست و لا تموتوا و تمید الا و انتم مسلمون
مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ تنهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقه امر است باقامه
اسلام تا بر مسلمانان میرسد و اعتصام و چنگ در زند بدین خدای تعالی یا کتاب فقد هدی
خدای که حبل متین است جمیعاً و شما بقول بعضی حبل الله البقا و انست یا موافقت
حضرت پیغمبر علیه السلام امر میکند که هر محقق باشید در اعتصام بذیل متابعت سید
انام چه ای که بظواهر و باطن چنگ در حبل اتباع آن حضرت زنند راه بمقصد
اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید **رباعی** حقا که بی متابعت سید رسول
هر کس کسی بمنزل مقصود ره نیافت از هیچ در هیچ دری راهی دهنده آنرا کن
استانده و وی دل بتافت و لا تفرقوا و پراکنده مشوید از هدمت وی و از کوف
و یاد کنید **نعم الله علیکم** نعمتهای خدا بر که بر شما افاضه کرده و آن اسلام و قرآن است
و هجرت پیغمبر به بلاد ایشان از گنیمت آنرا یاد آورید که بود پیشما بایکدیگر اعدا
و دشمنان پیوسته حرب میکردید قالف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان
دلها را شما ببر که اسلام و میمنت خدمت سید انام علیه الصلوة و السلام فاصبحتم
پس گشتید شما بنعمته اخوانا بر رحمت خدای تعالی برادران یکدیگر و گنیمت بود
شما بواسطه ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کنار مغاک من النار از آتش و زخ
یعنی مشرف بودید بر وقوع دران و اگر شمار دران حال در یافتید بد و زخ می کشید
فا نذکم پس شما را باز رهانید خدای متعالی ازان حفرة یا ازان آتش کذلک
چنین که بیان کرد احوال شمار از نوزت قدری و الفت مجدد بپیش الله بیا ن
میکند خدا و روشن می گرداند که ایات برای شما دلایل و هدایت خود را تعالیم
تهدت و من تابا شد که شما ثابت مانید بطریق هدایت و لکن منکم و هر آینه
باید که باشند از شما امة کوهی که ایشان بدعوت الی الخیر بخوانند مردمان را
نیکویی یعنی باسلام یا با بتلاف مؤمنان بایکدیگر و جمعی برانند که این داعیان
مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای تعالی می خوانند و یا مروت بالمعروف

و نه مایند بیک و بپنهون عن المنکر و باز دارند از منکر معروف است که موافق
کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف
هذمت حق است و منکر صحبت نفس و اولئک و ان کوره که داعی خیر و امر معروف و نهی
و داعی منکر هم المفلحون ایشان دستکارانند و لا تکنوا و مایشید ای مسلمانان
کالذین تفرقوا ما نند انانکه متفرق شدند بعد از موت چون یهود و نصاری که در میان
هم یک فرقه باید باشند چون عنایت و سامره و موشکایه از یهود و ملکانه و سطوریه
و مار یعقوب و بید از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر و اختلاف کرده اند درین
خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد
سال از رفیع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البينات
از پس آنکه آمده بود بایشان بجهت های روشن در کتب ایشان و اولئک و ان پراکنده گان
و مخالفان اللهم عذاب عظیم من ایشان راست عذابی بزرگ بوم تبیین وجوه دران
روز که سفید کرد در روپها و نسود وجوه و سیاه کرد در روپها اما الذین اسودت
پس انانکه سیاه شود و جوهرهم روپهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی تو بیخ
ما ایشان گویند اگر تم بعد ما نتم ایا کافی شد بد بعد از ایمان خود مراد اهل کتاب اند
که بعد از ایمان به پیغمبر علیه السلام کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انگار
میکردند یا کافران که روز میثاق بر روی حق تعالی اعتراف نمودند و ددنی کافر
شدند یا مردمان که بعد از استسعاد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان
گشتند یا خواج که بعد از تسک بست در ورطه بدعت افتادند و ذوق العذاب
پس بکشید عذاب و زخ را بگنیمت تکفرون بد آنچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید
و اما الذین ابصحت و جوهرهم و اما انانکه سفید شود روپهای ایشان یعنی مؤمنان
و اهل سنت فی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای تعالی یعنی بهشت از قبیل
شمیه محل است بام حال و عارفان که بر رحمت روح و حال است و شهود جمال هم
این سفید رویان فیها خالدون در رحمت یاد رحمت جاوید ماندگانند کذلک آنچه
گذشت در سوره از اخبار و احکام آیات الله آیتهای خدا و دوست در روزا جر
و بشا و وعد و وعید تتلوها علیکم میخوانیم آنرا بواسطه و بی برق بالحق بدرستی
و راستی و ما الله بربید و نیست خدای که فواهد ظلمای بیدادی از نزد خود للعالمین
برجن و انی یعنی برایشان ستم نکند و بجهنم عقوبت نفرماید و الله و مر خدا راست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات و الارض و آنچه در زمین است
از سفلیات و الی الله و بسوی خدای تعالی ترجیع الامور باز گردیده شود و کارها
کنتم هستیم شما خیر امة بهترین کردی که از خلوت خانه غیب اخرجت بیرون
آورده شده است للناس از برای مردمان قوی است که بود بد شما بهترین امتی
در علم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیاء یا در روز میثاق که در جواب
است بر یکم مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت است که در سلاکت

حضرت رسالت منقبت صلوات الله وسلامه علیه منتظم اندیش چون خدا
پیغمبر را بر حجت خوانده است . افضل پیغمبران هستیم ما خیر الامم . و گفته اند
خبریت امت درین صفت است که یاد میکند قارون بالمعروف میفرماید معروف
و آن چیز است که شرع آنرا مستحسن دارد و تنهون عن المنکر و نهی میکنند
از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستحب شمارد و تومنون و میگویند
از روی تحقیق بآنکه بخدای تعالی و ایمان بخدای متحقق آنست که ایمان داشته
باشند بهر چه ایمان بان لازم است چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود که بهر چه
فرموده ایمان آید ایمان آورده باشند و کوا من و اگر ایمان آرند و تصدیق
کنند اهل کتاب علمای یقین را بیل آنکه پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی
قرآن لکان هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق خیر اللهم بهتر میباش از آنکه
و انکار منهم المؤمنون بعضی از ایشان گردید کاند چون این سلام و اصحاب او
و اکثرهم فاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره این بضروکم شما حاضر
نخواهند رسانید الا اذی مکران که برخی که شمارا بگرفت عوت کنند یا پنهان بر مسلمانان
بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند و ان یقاتلکم و اگر کارزار کنند بولکم
الا بداد بشتها بر شما گردانند و بهر قیمت روند ثم لا یضرکم و پس از هزیمت
یاری کرده نشوند از خلق یاری بینند و نه از حو مددکاری حریت وضع
کرده شد علیهم الذلکه بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بجیشتی که
هرگز منک نکرده و واضح است که ذلت جزیه است ایما تقفوا هر کجا ایستادند
ان ذل با ایشان باشد الا باستثنای منقطع است یعنی خواری لازم الذات
ایشانست لیکن ایشان را ز نهار میدهند بجمل من الله بعهد از خدای که قبول
جزیه است و جمل من الناس و عهده از مؤمنان باذن خدای بعد از فیض
جزیه و با و آواز گشتند بغضب من الله بخشی از خدای تعالی یعنی سزاوار غضب
اللهی شدند و ضربت وزده شد یعنی موضوع شد علیهم المسکنه بر ایشان علامت
درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این شانه بدیشان چون احاطه بیت مصروف
بر اهل آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق با نهم کا نواباست که
ایشان هستند که از روی عناد بگرفتند بایات الله نمیکردند بقرآن یا احکام توبه
یا معجزات محمد صلی الله علیه و سلم و یقتلون الانبیاء و میکشند پیغمبران را بفرح
بناسزا و اوجب و فی نفس الامر قتل انبیاء ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان
بپیغمبر بود و این آنچه است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند و قتل ایشان
و گفته اند اگر چه قتل از اباء بهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بدان ایشانرا
در عداد قاتلانی آرد ذلک این قتل و کفر بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی
کردند و کوا نوا بعتدوت و بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی آورده اند
که چون عبد الله سلام و یار او چون تغلبه و اسد و اسد دولت اسلام دریافتند

بهود زین طو

امته

یهود و بن طعن کشاده گفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده
با ما مخالفت نمودند حق تعالی ایت فرستاد که تسوا نیستند مؤمنان اهل کتاب
سواء برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب از اهل کتاب گردیدند قائمه ستاده
بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی و گفته اند که مستقیم بر قول راست و عمل خالص
و دین درست و این گروه این سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از بحران و یک
و دوتن از هبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و محمد
صلی الله علیه و سلم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند بقلوب
ایات الله میخوانند قرآن را انا اللیل در ساعات و گفته اند میان مغرب و عشاء
و هم سجود و ایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میگز آرند در ساعات و اشر
نماز عشاء است که مخصوص بدین امت شد حضرت رسالت علیه السلام تأخیر عشا
فرموده و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و فرمود که بدانید که اهل ادیان
همه طائفه درین وقت هدایا یار نکند غیر از شما یومنون بآنکه صفت امت قائمه
میکنند و میگویند که ایمان حقیقی آورند بخدای تعالی و الیوم الآخر و بروز قیامت
و یا مروت بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه و سلم یا بهر
ما مورات شرعی و تنهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از قیام منکبات
و یسارعون وی شتابند فی الخیرات در ارتکاب خیرات و اشتغال بخرات و اولئک
و آن گروه یعنی امته قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد من الصالحین
از جمله شایستگان و پسندیدگانند و ما تفعلوا آنچه میکنند من خیر از نیکی فتن بگرفتند
پس هر آینه سپاس نداشتند نخواهد شد یعنی نقصان بنواب اعمال شما نخواهد
رسید نقص ثواب را شکری گوید فی قوله تعالی و کان سعیم مشکورا حفر
در هر دو کلمه به یا خواند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیرات که در آن سا
عمل ایشان صنایع نخواهد و الله علیم و خدای داناست بالمعقوب به احوال
بر همین کارات آن الذین کفروا انا انکه کافر شدند بقرآن و بمحمد صلی الله
علیه و سلم و ان کعب ابن الاشرف و اصحاب او بودند ذل تغنی عنهم باز
ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بر ثروت مرتملهای خود را با آنچه
رثوت میگیرند از اموال قوم خود و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان
که با عانت و امداد ایشان مستظهر اند من الله شیا از عذاب خدای چیزی
و اولئک و آن گروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش و نیرخ اندم فیها
خالدون ایشان در آتش جاوید ماندگانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه
میکند جهودان بر علمای خود یا بوسفیان و اصحاب او در حرب احد
خرج لشکر کفری نمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بنان خود یا نفقه
منافقان بریای فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دینی کمثل ربی مانند
بادیست که باشد فیها صردان باد سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد

بکشت زاری که شرک و معاصی ظالم و انفسهم ستم کرده اند بر نفسهای خود
 یا حق خدای تعالی نداده اند فاهلکته پس هلاک و نابود گردانده باد
 سر دگشت ایشان را و ما ظالمهم الله و ستم نکرد خدای تعالی بر مزار عات
 بنا بود شدن مزار عات ایشان و لکن انفسهم و لیکن ایشان هستند که
 بر نفسهای خود بظالمون ستم میکنند بار تکاب غلی که بدان مستحق عقوبت
 می شوند صاحب کشف گفته که حق تعالی تشبیه کرد آن مالهارا که نفقه میکرد
 بی موقع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرمازده که منفعتی از آن بکسی
 و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده بدیشان در هلاک چون مثل ریج مهلاک
 در هلاک هر یک یا اینها الذین امنوا ای کرده کردید کان لا تتخذوا فرأ
 مکرمید بطنه دوستی نهان من دو تکم از دون که ابناء جنس شما اند
 جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا بیهود عقد موالات بسته بست
 نسبت فرایت یا حق رصاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمیکذاشتند حق
 تعالی نمی کرد مؤمنان را از دشمنانی ایشان که بیکانده هرگز آشنا نشود لایا توکم
 ایشان تقصیر نکنند درباره شما خبا لا از روی تباهی و ذوا دوست دارند
 ما عنتم انکه شما در آن باشید از ریج دشمنیت قد بدت البغضاء بتحقیق
 آشکارا شده است دشمنی یعنی علامات عداوت من افواهم از دهنهای
 ایشان یعنی از سخنانی که بر دهنهای ایشان میگذرید بوسه در جنت
 عیوب مسلمانان بود ندو اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم سخنان فتنه انگیز میکنند و ما تخفی صدورهم و آنچه پنهان می دارد
 دلهای ایشان اکبر بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان می رانند قد بینوا
 لکم الایات هر آینه ما بیات کردیم برای شما اینها در لزوم موالات اشیای
 و معادات بیکانگان آن گنم اگر هستید شما که از روی انصاف تعقلون
 تعقل کنید و در یابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکار من ضرر را که
 دشمنان نهانی اند هانتم تنبیه است بر خطای یاران که با غیارد دوستی
 می زنند تنبیه است اولاً و تخفیر و معنی آنکه آگاه باشید شما خطا کاران که
 با جفا کاران طرح دوستی افکنید پس بیان خطا میکند بدین وجه که
 تحببهم شما دوست میدارید ایشان را و می خواهید که بهترین چیزی برای
 که اسلام است و لا یجوزکم و ایشان دوست نمیدارند شما را و می خوانند بدترین
 چیزی که کفر است و تو مسوف و شما ایمان دارید با کتاب کله همه کتابهای
 الهی و ایشان بعضی را متکبرانند و اذا الفوکر و هرگاه که بشمارند فالوا امانا گویند
 ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما و اذا اخلوا و جوب باید که خلوت کنند عصوا علیکم
 الا ناملی غایب و می زنند بر دشمنی شما سر انگشتان را من الغیظ از غایت خشم و
 کینه ای که ای محمد صلی الله علیه و سلم مو تو با بغیظکم میبرد بخشم خود امر تو بیست

است
 است

و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید میگذرانید تا بوقت
 مرگ آن الله علیم بدوستی که خدای تعالی داناست بذات الصدور بدان علمها
 که در دلها و مطلع بر آن کینهها که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام
 دعا علیهم است حق تعالی بی غیر خود را فرمود که بیهلاک برایشان دعا کند پس
 معنی آنست که خدای بپیرانند شما را در همان خشم و کینه و حسد و در شک که
 دارید **بیت** میبرد از حسد پیوسته غلجین که جز مرگ نخواهد داد شکین
 آن تمسک حسنه اگر برسد شما غنی و غنی حق چنانچه در حرب بدر بود
 تسوهم دل تنگ کردن ایشان را و بد حال شوند و آن تصبیم سینه و اگر برسد
 شما غنی و آلی چنانچه در حرب احد واقع شد بر جوانها خوشی دل و فرحناک
 شوند بان و این علامه کمال عداوت است که بغ کسی شادمان و بشادی
 کسی غمناک شوند و آن تصبر و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جنای بیهود
 و کید منافقان یا از ارکثار و تنقوا و بر پرهیزید از محالطت اعدا لا یضرم
 شما را زیان نکند کید هم شما مکر و حیله ایشان هیچ چیز آن الله بدرستی
 که خدای تعالی با تعلو با آنچه شما می کنید از صبر و تنوی محیط رسیده است
 و احاطه کننده بعلم و از غدوت و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون بامداد
 بیرون شدی من اهلک از منزل عایشه و ضوا لله عزها که اهل تس بقول بعضی
 آن روز از آب یابدر بود و اوج و اظهر روز احدث و آن هفتم شوال است
 ثلث من الهجرة بوده است آورده اند که ابوسفیان لشکری از اهلای عرب فراهم
 آورده مؤخر مدینه کشت و با سه هزار سوار پیاده که هفت صد زره و دویست
 اسب با ایشان بود بجوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بجو
 که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله کند جمعی دیگر آن اصحاب که در راه
 بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت علیه السلام با هزار کس
 از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمودند در آنای طریق عبد الله ابی با
 منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمود و سید عالم صلی الله علیه و سلم
 با هفتصد کس در برابر دشمن صف بر کشید کوه احد بر قفا و عینین را بر سار گذاشته
 روی بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبر را رضی الله عنه با پنجاه مرد تیر انداز
 در رخنه که بر طرف احد بود مقرر فرمود و توقف در آن مرکز و محافظت آن بسیار
 مبالغه نمود و بنفسی نفیس خود بشوید عسکرها بون اقدام کرد و این آن بامداد
 که حق تعالی فرمود که از منزل خود بیرون آمدی نبوی المؤمنین می ساختی
 و مهلت میکردی مقاعد جایهای ایستادن للقتال برای کارزار و آن چنان بود که
 میمنه لشکر بر پیر عوام نامزد کرد و میسر بمقداد اسود داد و قلب را بکمره سپرد
 و علی را رضی الله عنه بلازم خود تعیین فرمود و الله سیمه و خدای تعالی
 شواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن میکنند

کلام حضرت

عظیم دانست به نیتهای شما و بعلوم قدیم دانسته بود اذنت چون قصد
 کردند طاعتات منکم دو گروه از شما که مسلمانید بنوعی از اوس و بنوعی
 اسد از خرنج آن تفشلا آنکه بد دل کنند و باز کردند بوفتی که این ابی باز
 میکشت و او حالست یعنی جلوه گیرند و آنکه و حال آنکه خدای ویرها
 یار و نگهدار ایند و گروه بود و علی آنکه و بر خدای تعالی بر غیر و فلیتو کل
 المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان نصرت دهد و لغد نصرکم الله
 و بدرستی که خدای تعالی نصرت داد شما را بپس بوضع که از ایدر کویند و آن
 چاه نیست منسوب به بدر بن کله و انتم اذله و حال آنکه شما بودید غوار
 در چشم دشمنان یعنی آنکس نمودید و ایشان از حرب شما حساسی نداشتند
 فانوا الله پس بترسید از خدای تعالی و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان
 بد دل مشوید که لعلکم شکرون شاید که توفیق یابید و شکر گوید تا نعمت
 نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد
 وی گوید یاد کن از تقول چون میگفتی تو لئلا یؤمنن مران کردید کان را
 و فقی که در مانده بودند آن یکفیکم ای کفایت نمیکند و بسند نیست آن یکفیکم
 ربکم آنکه مدد کاری کند پروردگار شما را بثلثة الاف بسه هزار سوار
 من الملائكة از فرشته گان منزلیں و فرستادگان از عالم علوی و بعضی
 برانند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی
 بنی ایجابست بعد از تقی یعنی مدد کاری نمایند آن نصیر و اگر صبر کنید
 در جنگ دشمن و تقوی و بهر بهر بیدار مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب
 گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صدر هر سال روز بدر از حق تعالی مدد طلبید
 و خدای تعالی فرشتگان را فرستاد اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید
 و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود و یا توکم و بیایند شما دشمنان من و در هر
 از دشمنانی که ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند و این مدد که
 اینست که مدد کند شما را بثلثة الاف یعنی سه هزار سوار من الملائكة از فرشته گان
 مسومین نشان کنند گان را سیان خود را و این عادت مستمر بوده میان
 مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا مرکب بندند و نشان ملائکه در آن
 روزان بود که صوفی سرخ بر پیشانی و از تاب آسیان بسته بودند یا خود را
 نشان کرده بودند بجاهای سفید طرها از میان دو کتف فرو گذاشته
 و ما جعله الله و نکرد انید خدای آن امداد یا انزال یا ان عدد را الالبشری
 لکم مکر مزد کافی مر شمار برودی فتح و نصرتی و برای آنکه بیارم دقلوبکم
 دلمهای شما بوعده نصرت و ما النصر و نیست یاری دادن الا من عند الله مکر
 از نزد یک خدا العزیز العالی که مغلوب نشود الحکیم که نصرت و خذلان او بر
 حکمت باشد لقطع تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد

و تقوی و بهر بهر بیدار مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب

بود و نیست کرد اند طوفا کردی بزرگان من الذین کفر و از آنانکه کافی
 بودند یاد هم شکند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم
 بصنادید قریش رسید که هفتاد کشته و هفتاد کس اسیر شد و او یکس از شما با الله
 خوار و نکو ساز کرد و از ایشان را فیتقبوا پس باز کردند و به هزیمت شوند
 خائبین در حالی که بی بهرگان و نا امید باشند و قصه بدر در میان حرب
 اهد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قصه
 مشتمل بر فتح و نصرت و غنیمت و بران شکر باید و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت
 و دران صبر شاید و قصه احد اجمالاً بران وجه بوده که از سویه صفین
 بحار به قیام نمودند و علم داران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر مکه
 روی به هزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهنگ
 غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه بدیشان داشت
 با آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبالغه فرموده بود که اگر غالب یا مغلوب
 شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروتید بر امید تاراج غنائم روی بشکرگاه
 آوردند و چندانکه عبد الله جبر مبالغه نمود و از آنکه حضرت رسالت پناهی
 ایشان را کافی داد بجای نرسید و جمعی آنک که عدد ایشان بده فی رسد باوی
 توقف کردند و باقی سخن امیر خود الکفات ناموده متوجه اخذ غنیمت
 شدند شامت مخالف فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید خالد ولید و عکرمه
 ابی جهل که غنیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محار
 خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبد الله جبر رضی الله عنه تاختند
 و او را با یارانش بقتل آوردند از عقب لشکر اسلام در آمدند و قصه فتح
 منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختن ایشان رسیده بازگشتند و اهل یامد
 که مرکز محبط عرفان بودند در میان در میان گرفتند و سید الشهداء امیر
 حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده برقی
 دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت پناه علیه
 السلام **مصر** جان کر و در میان بستند **القصه** مهم بد اینجا انجامید که بستند
 بد کوه هوان در شاهوار در درج لعل ابدار سید ابرار علیه صلوات الله
 الملك الفقار از رده شد **مشق** بود لعلش سهیل رخنه . سنگ در آنک لعل
 بخشنده . چون سهیلش رفیق سنگ آمد . سنگ در دم عقیق رنگ آمد .
 و حضرت در میان کشتگان افتاد و بمدد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد
 رفت و کافران بازگشتند روی بیک نهادند و حضرت چون از شهادت عم
 خود حمزه و بعضی دیگر از کشتگان و قوف یافت بخاطر مبارکتی خطوط
 کرد که تیرنفرین بر عهد خدا اهل کفر افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیت
 نزول اجلال یافت که لیس الله نیست ترا من الامرا من کار که نفرین

و تقوی و بهر بهر بیدار مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
 امواتا بل بالاحیاء عند ربهم
 یزیدون فوالله انهم لارسلنا
 فیهم رسولا الا و انهم لیرجون
 فظان

کفایت است چیزی یعنی زمام استیصال و استیصال این طائفه بدست
نیست او بتوب علیهم گفته اند و اینجا یعنی آلاست یعنی از توکاری
نکشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را و قوی است که او برای
عطف باشد و بتوب معطوفست بر لطف و معنی چنین است که
خدای نصرت داد شمارا یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت
ایشان بقتل صنادید فریض یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه
توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند او بعد بلام یا عذاب کند ایشان را
چون بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون بدستی که ایشان ستم کارانند
که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن و الله مافی السموات و المررات
آنچه در آسمانهاست و مافی الارض و آنچه در زمین است یغفر لکم یا
بیا مرزده هر که خواهد و یعذب من یشاء و عذاب کند هر که خواهد و الله غفور
و خدا آمرزنده است و دستان خود را رحیم مهربانست بر بندگان خود یا ایها
الذین آمنوا ای گروه کرم و پدگان لا تأکلوا الربا و تخورید مال ربوا را اضعا ف
مضاعفة افزوده توبه توبه و گفته اند اضعا فادرد را هم است و مضاعفة
در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بر بوی داد تا وقتی معین آنکه در اجل
در بوی افزوده تا باندک مدتی هم مال مدیون متفرق می شد و اتقوا الله
و بترسید از خدا و آنچه نهی کرده است لعنکم تفکوت مکر شمار سنگار کردید
و اتقوا النار و بترسید از آتش یعنی بزهیز کنید از عملی که برساند شما را
بآتش آلی آن آتشی اعدت آماده کرده شده است للکافرین مکرافران
و غیر ایشان را بالذات از برای کفارست و بالعرض برای عاصیان تباها کار
یعنی کافران نار تعذیبست و مؤمن را تا دایب و اطیعوا الله و فرمان
برید خدا را را آنچه حکم کند و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در آنچه
فرماید لعنکم ترجمون باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید و سا
و بشناید ای مغفرة بسوی آن چیزی که سبب مغفرت باشد شمارا من ربکم
از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزومست جهت تشویق بندگان
بوجبات مغفرت و آن کلمه شهادت یا ادای فرایض یا تکبیر اول که
بجماعت در یابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح
مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود اینست
چه در خلال فضا اهد نازل شده محققان گویند که این مسارعیت بقدیم
کل نیست بلکه بقدیم است بیت این راه پیاپی دل پیایان نرسد تا جان
نزد قدم بجانان نرسد در بحر الحقایق آورده که بشناید درین راه
بقدم تقوی که تکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام
قرب و جنت وصال رسیدن محالست بیت بگذار ره هوا پرستی

روزی

روزی خدای پرستی و بشناید بعلی که برساند شمارا و جنة بهشتی که
از روی عظمت عرضها السموات بهمان آن آسمانهاست یعنی مانند
آسمانها و الارض و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول
او در فهم بشر نکند و در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق
سازد جبینی که هو یکی ازین طبقات محلی باشد مولف از اجزای لایتنزی
و موصل کرد اند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت
این مقدار تواند بود اعدت آماده شده است جنات بهشتی للمتقین
برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون انا انکه نفقه میکنند فی السراء
در اسافی و الصراء و در سختی مراد هم احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرت
یا مستی نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند و گفته اند منفق اند در توانگری
و در ویشی یا صحت و مرض یا کوفی و ارزانی و الکاظمین الغیظ و فرد
خورندگان خشم را یا وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را طبایح زد
امام فرمود که من می توانم که ترا طبایح زخم لیکن زخم و قادرم بر آنکه
با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم وی توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت
الله بنالم و لیکن شالم وی توانم که بقیامت مکر خصوصت بر بندم و داد
خود از توستانم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا رسکاری باشد و شفاعت
من در پند بر ندی تو قدم در بهشت نهلم بیت مردی که آن مبرک
بزرگست و پردی تا خشم اگر نرانی دانم که مقبلی و العافین و عفو کنندگان
عن الناس از بندگان و درم خریدگان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد
و الله یحب المحسنین و خدا دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان
آنست که نیکویی کنند بجای جمعی که ایشان بدی کرده باشند و در تفسیر آورد
که روزی سید الشهدا امام حسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیه
با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود بخادم اش با کاسه آتش گرم بجلوس آمد
و از غایت دهشت پایش بجاشید بساط برآمده کاسه بر سر شاه زاده افتاد و شکست
و آتش بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام از روی تادیب نه از راه تعذیب
در و نگرست بر زبان خادم جاری شد که و الکاظمین الغیظ امام حسین
رضی الله عنه فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت و العافین عن الناس زاده
گفت عفو کردم خادم نهد آیت بخواند و الله یحب المحسنین امام حسین
رضی الله عنه جواب داد که از مال خودت آزاد کردم مشق بدی را مکافات
کردن بدی براهل صورت بود بخردی بمعنی کسانی که پی برده اند بدی
دیده و نیکویی کرده اند و الذین معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام
آنکه متقیان دو طائفه اند یکی آنان که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان مو
دوم تابیب غیر مصر و ایشان انا اند که از روی متابعت هوای نفس اذ افعلوا

صوفند

فاحشه چون بکشد کاری ناشایست او ظلموا انفسهم با ستم کنند بر نفسها
 خود بشارت معاصی و نزد بعضی فاحشه و ظلم خطا و عدم است یا زنا و آنچه
 مادون اوست از مقدمات آن چون نظرو لمسی معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر
 بعد از آن فاحشه و ظلم ذکر و الله یاد کنند عقوبت خدا یا عتاب او را یا بنده
 که چرا چنین کردی یا متذکر شوند و عده مغفرت را که با استغفار باز بسته است
 فاستغفروا پس آموزش خواهند نمود برهم برای گناهان خود و من یغفر الذنوب
 و کیست که بیاورد جزایم بندگان را الا الله مکر خدا و کم بصیرت و اصل را
 نکردند بعد از استغفار علی ما لعلوا بر آنچه از ایشان صادر شده از معاصی یعنی
 دیگر بر سران فعل رفتند و هر فاحشه که اصرار نکند بر عملی که میداند که عقوبت
 اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول آیت در شأن شهریان قرار بوده که زن
 صاحب جمال بخورما خیریدن نزد وی آمد و شهریان را دل بد و کشش کرده بهلانه
 خورما خوب در گوشه و گوشه کاشانه برده در کنارش کشیده و بعد از وقوع قبله زن
 زبان نصیحت بکشد که اتق الله از خدا بترس و دامن پاک را بلو غرام آورده
 مکرده ان شهریان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت
 پناه شتافت صورت حال بر حق سید عالم صلی الله علیه و سلم رسیده فرمود که
 من در میان شما دشمنان این کاری میکنید حق تعالی برای نا امید و آری تا ثبات
 این آیت فرستاد و بتول بعضی در شان ابوالیس فرود آمد یا بهلول نباش یا ثعلبه
 انصاری که قصه گناه کردند یا فاحشه شده و بوسیله و استغفار آوردند و الله
 آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند جز او هم پاداشت ایشان مغفرت من ربهم
 آموزش است از پروردگار ایشان و جنات بخیر و بوستانهایی که میروند من تحتها
 از زیر انجارتان جويا خالدين فيها جاوید باشند و در ان و نعم اجر العالمين و نیکو
 مزد است نزد خدا کنندگان یعنی بغفره و جنت قد خلعت بدرستی که گذشته بود من
 پیش از شما سنن واقعهامیان جهانیا از غم و شادی و راحت و محنت و دولت
 و نکبت که حق تعالی منت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مراد است و سنن
 شرایع باشد یعنی ایشان بوده اند با نوع دینها و بجهت تکذیب انبیاء هلاک شده اند
 فسر و فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و یارث و یثرب و بیابان
 لوطا فانظروا پس بگردید بنظر عبرت سبب نافرمانی کیف کان که بگویند بوده است
 عاقبه المکذبین عاقبت کار تکذیب کنندگان هذا من کلام که در قصه بدر آورده گذشت
 یا این شرح که از ام گذشته و وقایع روزگار ادیم بیان ثبت هویدی سخن حقیقت
 للناس برای عاقبت مردمان و هدی و زیاده بصیرت و موعظه و پندی مشتمل
 بر رهبت و رعیت للمتنقین مبرهیز کارا نرا و لانهوا دوست شوید و ضعیف
 مورد چون در حربه احد خواجها عالم صلی الله علیه و سلم شعبه را در آمد بوفیا
 علم تجله بر تیغ کوه بوده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغذغب بخاطر

دوستان و رفقا
 و یاران و
 و یاران و
 و یاران و

الانهار

رسید

رسید و حضرت عزت سلمیه ایشانرا فرستاد این آیت که سستی مکنید و لا تحزنوا
 و اندوهند که مبادید از جراحات و مصیبات یا فوت غنائم و انتم الالعلون و حال
 آنکه شما برتراید بحسب مکان یا از روی محاربه برایشان پیشی و از ایشان پیشی آرید
 یعنی در جنگ بدر یا برتری شما باشد که کشاکش شما در صدر نوبت اند و از ان ایشان
 در فقر محیم یا مقام شما در جرات عالی خواهد بود و از ان ایشان در کمال اسفل و
 آشت که این بشارت بوده موثرا بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید
 شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید که بندگان بوعده حق که فرموده و ان جندنا لهم
 الغالبون ان یسکم فرج اگر شما رسید بر حق و حقیقت تقدیر حق پس
 بدرستی که رسیده است کوه کفار را در روز بدر فرج زقی و الی مثله مثل
 فرج و جیح شما و تلك الايام و این روزها که مدار زندگانی برانستند و او که
 میگردانیم از این الناس میان مردمان روزی بدولت و عشرت گذار
 و روزی بنکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مدارت برای آنست که
 بتدبیرند و لیعلم الله و برای آنکه ببینند خدا و لیا و اورا الذین امنوا انان را
 که بد و گردیده اند و بخند و برای آنکه فرایبرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی
 گواه کسی دیگر باشند که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده و که روی بگریز آورده
 و الله و خدا لا یحب الظالمین دوست نمی دارد ستمکاران را که مشرکانند و لیعلم
 و فائده دیگر در مدارت آنست که پاک گردانند خدا الذین امنوا مؤمنان را از کثرت
 چه بلاها که باهل ایمان میرسد مگر ذنوب ایشانست فیکون الکافرون و دیگر
 آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد کافران را ام حسبکم ای پادشاهان و پادشاهان
 آنکه در آید بهشت و لما یعلم الله و بدانند خدا الذین جاهدوا منکم انان را
 که جهاد کردند از شما و یعلم الصابرون و بدانند صبرکنان را از فرمان رسول و
 صابران را بر هجوم مصایب و وقوع نوائب مخصوص سخن آنست که محنت بجاهد
 بر راحت مشاهده نتوان رسید بیت بلبل کز ستم خار تحمل نکند بهتر است
 که در سخن کل نکند و لقد کنتم و بدرستی که شما بودید که از اشتیاق لقا نمودن
 الموت آرزو بردید مگر این شهادت من قبل ان تلکوه پیش از آنکه مشاهده
 کنید اسباب آنرا فقد رایتموه پس بتحقیق بدیدید آنچه میطلبید از مقاتله کفار
 و انتم تنظروا و حال آنکه شما ای نکرستید بیاران و برادران شما که مقتول می
 یاز نظر میکردید در پیغمبر و اورا تنها گذاشته و خلاص خودی کوشیدید آورده اند
 که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زخم خورده در میان کشاکش نهان
 شد ابلیس لعین صدای الا ان محمد قد قتل در میان خاص و عام افکند قوی
 از ضعفای اسلام رجوع بعد از ان ای نموده القاس کنند که از ابوسفیان برای
 ایشان خط امان بستاند قوی دیگر بگریختند و بعد از آنکه آن حضرت منهل را
 ملامت میکرد که چرا فرار برقرار اختیار کردید و پشت بر میدان کارزار آوردید

الله

الجنة

ایشان زبان عذر کشوده که ما او از قتل تو شنیدیم روزگار بر ما شوریده شد و از غنا
 ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان آیت فرستاد و ما محمد نیست بنده ستوده
 من الارسول مکر فرستاده از پیش من قدحلت بد رستی که بگذشته اند من قبل الارسول
 پیش از وی فرستادگان آفرین مات ایا اگر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته کرد و انقلبتم
 باز میکردیم شما علی اعقابکم بر پاشهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید
 و من بقلب علی عقبیه و هر که باز کرد و بر سر رود باز داد بزرگ جهاد قلین بضر الله
 پس زبان زساند بر آن بر کشتن خود خدا را شیئا چیزی زیر که درود مضار و
 بر و دانست و سبجی الله و زود باشد که جزا دهد خدا الشاکرین مرسی
 دارندگان و ماکان نفس و نباشد در سر دهم نفسی را آن قوت آنکه بمیرد
 الا باذن الله مکر مشیت خدا و فرمان او نوشته است خدا این حکم را در لوح
 محفوظ کتابا نوشتی مؤجلا زمان او پیدا کرده شده کس پیش از آن نمرود از آن
 نیز در گذرد درین آیت تحریر صی مسلمانانست بر جهاد و دلیس ساختن ایشان
 در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است هر آینه
 دلیس خواهد شد در مبارزه معارک و شروع در مهالک و من برد و هر که
 خواهد که بجهدی که میکند ثواب الدنیا پاداشت این جهان نوشته منها بدیم
 او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم و من برد و هر که خواهد باعمال خود ثواب الاخرة
 جزای آن جهان نوشته منها بدیم او را آنچه خواهد و از زبرد در بهشت و
 سبجی الشاکرین و زود باشد که پاداشت دهیم شکر گویندگان از این نعمت جهاد
 و کائن من نبی و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرد
 معقه بر تیغ کثیر و با او بود ند سپاه فراوان برتی نام سپاه است که کم از هزار
 نباشد و در عین المعافی کویده هزار یاری یعنی ربانی است یعنی فزاد علما و کما
 و اتقیا بپیغمبر خود بود ند فها و هو بسستی نور زید ند این پیغمبران و اصحاب ایشان
 لما احصاهم با آنچه بایشان رسید از کثرتی سبیل الله در جهاد از کفار و ما ضعفوا
 و ضعف نکشتند از حرب بسیار و ما استکانوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریف
 منهنزماست و آنرا که التجا باین آبی نموده از ابوسفیان خط امان می طلبیدند
 والله یحب الصابرين و خدادوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد و ماکان قولهم
 و نبود قول و بیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده الا ان قالوا امکر آنکه
 گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیا مرزد تو بستانم گناهان ما را که سبب منع
 نصرت و قتل صاحب دعوه ما بود و اسرافنا و در گزاردن از حد و رکزشتن ما را
 فی امرنا و ثبت اقدامنا و استوارد ار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین
 و انصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرين بر گروهی ناکر و بدگان فاتیهم الله
 پس بداد خدا ایشان را ببرکت دعا و استغفار با سبب صبر بر مقاتله کفار ثواب
 الدنیا پاداشت این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنائیم و حسن ثواب

و من یصل علی عقبیه
 و من یصل علی عقبیه
 و من یصل علی عقبیه

الاخرة و دیگر عطا کرد ایشان را نیکو پاداشت آن عالم یعنی نفیم بهشت بار خدا و ثواب
 والله یحب المحسنين و خدادوست دارد نیکو کاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب
 دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه با زبید کار هر دو **مصلح** من فارغم از هر دو
 مرا عشق تو من یا ایها الذین آمنوا ای گروه که و بدگان آن تطیعوا الذین کفروا
 اگر فرمان برید کافران را در شان جمعیست که از ابوسفیان طلب امان میکردند و در
 آورده که منافقان مؤمنان را میکشند که این زمان پیغمبر کشته و رایت دولت کفار
 استعلا یافت شمارا دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر فرمان
 منافقان کار کنید برد و کم باز کرده اند شمارا علی اعقابکم بر پاشهای شما یعنی بکفر
 باز بر دقت قلبی و پس باز کردید شما خاسرین زبان زد کان در هر دو سرای پس فرما
 دشمنان مبرید بل الله بلکه بداند که خدا موکیم یا و رود دوست و مدد کار شما
 با کفار دوستی نکنید و نصرت از غیر مجوید و هو خیر المناصرین و خدا بهترین یاری
 کنندگانشست سلفی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران
 الرعب ترس و بیم را خدای تعالی در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود
 ظفر و غلبه و جبری ترک قتال گرفته باز گشتند و القای رعب در دلهای ایشان بجهت
 بود بما اشركوا با آنکه اینها شرک آوردند با الله بخدا و انبا زکرفتند ما لم یترک ان چیزی
 که نفرستاده است خدای تعالی به با شرک آن سلطانا حجتی و برهان نایبانه از قدر
 بودی عرض فی حجتست چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی و ما و بهم النار و جای
 ایشان آتش و دوزخست و بیس متوی الظالمین دید آرا ما هست ستمکاران را
 دوزخ و نقد صد گم الله و هر آینه راست کرد خدا و عده و عده خود را در باب
 ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکرد ند مظفر بود ند چون ترک صبر کردند
 مغلوب شدند و صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای تعالی
 در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار
 کرد ند این ابن عباس فرمود که من از کتاب خدا میگویم که فرمود عده نصرت من
 با شمار است از کسوتهم آن هنگام که ی کشتید کافران را از روی شتاب باز منته
 بخواست خدا یا حکم او یا تقویت او و در اول روز ظفر شمارا بود حق از افشاد
 تا آنکه که بد دل شدید و تنازعتم فی الامر و عصیتم و مخالفت کردید در کار حرب
 و عاصی شدید در امر خود عید الله جیر و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید
 مغلوبیت من بعد ما اربکم پس از آنکه نمود شمارا اما محبتون انچه دوست میداد
 از نصرت و غنیمت منکم از شما من برید الله نیا کسی باشد که دینی طلبد یعنی
 غنیمت و نام بلند و ان طائفه بود ند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون
 نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند و منکم و از شما هست من برید الاخرة
 آن کسی که خواهد در سنگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروه بود ند بر مرکز
 ثبات قدم و رزیدند تا وفق که شربت شهادت چشیدند شمر کم پس شمارا

باز داشت روی شمارا بگردانید عتبه از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان کبیتلیم
 تابیا ز مایه شمار یعنی معامله آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر شمار بر محکم بقاین
 آشکارا کرد و لکن عتفا عنکم و بدرستی که عفو کرد و در گذراند از شما که بشوی مخالفت
 همه شمار نکشند و مستاصل نکرده اند و آنکه ذوق من و فدای تعالی خداوند فضل
 و رحمت علی المؤمنین بر گردیدگان از جمله فضل و آنکه شمارا بنمای هلاک نکرد
 از تعدد و آن هنگام که دور می رفتید در هزیمت یا بیای کوهی که برنجست
 و لا تلوت و فی ایستادید و انتفات نمیکرد بد علی احد برهم کس از مردمان یانی نکشید
 بیکی که آن رسولت و رسول بدعوکم و شمارای خوانند پیغمبر علیه السلام فی آخر یکم
 در عقب شما و میگفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فانی باکم
 پس مکافات کرد شمارا خدا غما بغم غی بعد از غی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غی دیگر
 شهادت و جرات بعضی از اصحاب یا یکی هزیمت و دیگر فوت غنیمت و این یاد
 د از شمارا تا منقاد شود بصبر کردن در شداید دیگر لکن لا تحزنوا تا اندوه کین نکردید
 علی ما فاکم بر آنچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت و لا ما اصابکم و نه اندوه خورد
 بر آنچه شمارا رسیده از قتل و جرح و هزیمت و آنکه خبر و خدا داناست بما تعلون
 بآنکه شما نمیکند تم از علیکم پس بفرستاد خدا بر شما من بعد العزم از پیوند و
 و ملائ آمنه آمفی و ارامشی و آن چه بود نفاست و ابی سبک یعنی می پوشید
 یعنی در پی پیچید آن خواب طائفه منکم و روحی را از شما که مؤمنان حقیقی
 بودند ربیان ی کوید که خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و حضرت
 شاه مردان و طلحه و سعد بن وقاص از مهاجران و عمار بن صمد و سهل بن
 خبیب و از انصار و بعضی از یبر را نیز داخل کرده اند و فائده نفاست عود
 قوت ایشان و دفع کلال ایشان و طائفه منکم و کوهی دیگر جوت
 بن قنبر و اصحاب او که منافقان بودند و فاکم بد رستی که در غم افکنده بود
 ایشان از انفسهم نفسهای ایشان بظنون بالله گمان بردند بخدا غیر الحق ظنی
 نادر و نا سوا ظن الجاهلیه گمانی که اهل جاهلیت رای بود که ملحق محمد صلی الله
 علیه و سلم با تمام نخواهد رسید بقولت میگویدند هل لنا یا اهاست ما را بر بیل
 آشکارا یعنی ما را نیست من الامر از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود من شی
 هم چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان و میسر شد قوی آنست
 که این ابی را گفتند قتل بنو النجج اود در جواب گفت هل لنا من الامر شی یعنی
 ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید بخون مار
 قبول نکردند قل ان الامر كله بکوبد رستی که کارها از هزیمت و غنیمت
 الله مر خدا بر است و بفرمان اوست بخفون نهان میسازند منافقان فی انفسهم
 در نفسهای خویش از شکوک و شبهات مالا یبیدون آنچه آشکارا نمی توانند کرد
 لك برای توجیه خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب

از افعال

از افعال قبحه و نیات فاسده ایضات بقولت میگویدند در خلوت یا یکدیگر کوکان
 اگر بودی ما را من الامر شی از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما
 حق بودی ما قتلنا ههنا اینجا کشتنی شدیم یعنی اصحاب مقتول نمیکشند و
 هزیمت بماره فی یافت قل لو كنتم بکواکری بودیدای منافقان فی پیونکم در خانه های
 خود فی خواستید که با ما بیرون آید لکن الذین هو آینه بیرون آمدندی از میان
 شما آنان که در ازل کتب علیهم القتل نوشته شده است بر ایشان کشته شدند
 الی مصنا جعلهم بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید مؤمنان که
 خدا قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است برون می آمدند بعمارک
 حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از جهان
 غی و الی که داشتید امنی و آرای بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید و لیستی الله
 و برای آنکه ظاهر کرد اند خدا مالی صد و در کمر آنچه در سینه های شماست از اندیشه
 و لیس و دیگر تا پاک و خالص سازد مالی قلوبکم آنچه در دلها دارد از نیتها
 و غریبها و الله عليم و خدا داناست بذات الصدور و برید آنچه در سینه ها باشد از سیر
 و خفیات آن الذین قولوا بد رستی آن کسانی که روی بگردانیدند منکم از شما
 و بهزیمت رفتند یوم النقی الجمعات آن روزی که روی بر آورده بودند
 دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حربه احد اما استر لهما الشیطان جز
 یست که بدین اندیشه از اشیاطان یا از ایشان طلب زلزل کرد و فرمان دی بردند
 بعضی ما کسبو ان شاء بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول و لکن
 علی الله و بد رستی که خدا در گذراند عتبه از ایشان گناه بجهت توبه و اعتذار
 ایشان آن الله عفون بد رستی که خدا آمرزگار است حلیم بردارست تعجیل
 نکند در عفو بست گناه کاران یا ایها الذین امنوا ای کوه کردید گناه لا تکنونوا
 مباشید کاذبین کفر و مانند آن کسان که کافر شدند یعنی منافقان و قالوا الاخوانهم
 و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبتی یا سببی از اضر بوائی الارض چون
 بر رفتندی در زمین برای تجارت و بیرون دنی او کافر غری یا بودندی غازیان
 و جهاد کنندگان و کشته شدیدی قوا کا فاعندنا اگر بودندی نزد ما و سفر و غزو
 نرفتندی ما ما تو غمزدی در آن سفر و ما قتلوا و کشته نکشتندی در آن حرب
 پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تاکرد اند
 خدا ذلك آن مخالفت شمارا با کمان ایشان را که اگر با ما بود ندی قتل شدیدی حیره
 فی قلوبهم در پی و اندوه در دلهای ایشان و الله یجیب و خدا از نده دارد و خند
 و تدبیر و هیبت و اوی میراند سفر و حرب و الله بما تعملون و خدا آنچه شما می کنید
 ای گردیدگان از صبر و ثبات بصیر بیناست و لکن قتلتم و بخدا اگر شما
 کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او ماتم یا میرید در خشونتی خدا بر فراش
 مغفره من الله هر آینه آمرزشی از خدا و رحمة و بخششی از و خیر ما جمیع

این
 این
 این

بهتر است از آنچه شما جمع می کنید از مال دینی حصص بغیبت خواند یعنی از مال
و بخشایش حق تعالی شمار خوبتر از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور و لذت
ماتم و اگر بپس بدای مؤمنان با خشنودی حق تعالی او کفالتهم یا کشته شود و کار
لائی الله هر چند سوی خدا که معبود شماست بخشنود و خشنود و شکر کرده شود عارفان
گفته اند که اگر مرکب ریاید شمارای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید
گردد بتبع ریاضت در طریق طلب رضا و تقابل شما و اهل حق با آنکس خواهد
که دل و جان و راه او بذل کرده آید و بغیر او اینجا گفته اند اذ اکان المصیر
طاب المسیر **الحکم** **مثنوی** که مرکب رسد چهره اسم کان راه بنست می شناسم
سرکان بره تو پای مالست شایسته افسر و صامت قیما رحمت پس بخشایشی
که ترا رسد من آنکه از حضرت حق تعالی گفتم نرم کنی بر آن منزه مان
اخذ نزل این در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از نماز
اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نمود بلکه مرا سمع دل جوئی و لوازم خوش
خوئی نسبت آن جماعت رعایت نمود حق تعالی می فرماید که نرم کنی و نیکو خوئی
برجت من بود و لو گفتم فظا و اگر می بودی تو درشت خوئی یا سخت کوی یا جفا
کننده غلیظ القلب سخت دل و نامهربان لا تفصوا هر آینه اصحاب تو بر آید
شد ندی من حولك از نزدیک تو بیا تو نیار امید ندی فاعف عنهم پس رکن
از ایشان و عفو کن تقصیری که در خدمت تو کرده اند و استغفر لهم و آمرزش
خواه از من برای ایشان اجمالی را که در ادای حقوق من ورزیده اند و شاور هم
فی الامر و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکمی حرم صادر
نشده کلی کوید مشاورت مخصوص بوده با مور محارب و مقاتله با کفار و اذ
عزمت و چون قصدی کار کردی بعد از مشورت فتوکل علی الله پس توکل بر خدا
کن بر مشاورت آن الله بدرستی که خدا بحجت المتوکلین دوست میدارد
توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسیست که از غیر حق ننرسد و جز با امیدوار
نباشد آن بنصر کبر الله اگر خدا شمار را نصرت دهد چنانچه در هر باب بدو واقع شده
فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر شما و آن بخذ لکم و اگر فروگزارد شمار را چنان
در جنگ احد و قیام بافت من ذالذی پس کسیست آنکه بنصر کبر یاری دهد
شمارا من بعده از پس فرو گذاشتن و علی الله و بر کرم خدا فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند با و در دکان و ماکان و نباشد و سزا نبود کنی بر بغیری
آن یقل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از قویای صحابه و پیغمبر را در خواست
می نمودند که ما را از هر غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعیفا چیزی بده آیت
آمد که خیانت در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بد کلی یا قطفه
سوخ رنگ کم شد و جمعی سیه کلیمان از روی نفاق نسبت آن حضرت سید
علی الاطلاق صلوات الله و سلامه علیه کردند حق تعالی ذمه حبیب خود را

خصوصا و ذم جمیع انبیاء و ما ازین خیانت بوی آورد اند و فرمود که جمیع پیغمبر
خیانت نکند و من یغل و هر که خیانت کند در غنایم یا ماعن یا بد بکنانه آنچه در آن
خیانت کرده است یا بیاورد آن چیز را که خیانت کرده بر کردن يوم القيمة روز
رسخیز و علی رؤس الاشهاد بد آن قضیت باید اگر چه سوزن یا رشته در اختیار
آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت دست می کهنه که قبل از قسمت برداشته بود
نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آورده آن حضرت قبول نکرد و فرمود که
نگاه دار تا در قیامت بیاری شتم توفی پس تمام داده شود در آن روز کل نفس
هر نفس را ما کسبت جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر و لا یظلمون و ایشان
سم کرده شوند در وقت جزا المن اتبع ابا هو که پی روی کند رضوان الله
خشنودی خدا و در ترک غول باشد یعنی بنا شد که با و کسی که باز کرد و بسخط
من الله بخشی از خدا بسبب خیانت و ما و بیه جهنم و آرام جای او و زخ باشد
و بس المصیر و بد جای بازگشتست و دوزخ هم انبیاء و اهل امانت که تابع رضوان
حق اند در جات خداوند پای برای بلند اند یا مرایشانراست در جهات عند الله
نزد یک خدا و الله بصیر و خدا بیناست بما یملون با آنچه می کنند مردم ما
از امانت داری و خیانت کزاری لقد من الله هر آینه بتحقیق منت نهاد
خدا علی المؤمنین بر گردیدگان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان ایشان
رسول من انفسهم پیغمبری هم از ایشان یعنی از ادمیان یتلوا علیهم بخوانند
برایشان آیات قرآن یا نشانها تو حید و بر کیهلیم و پاک میکرد اند
ایشانرا از ادناس مقتضیات طبیعی بر شحات بناسیع احکام شریعه یا زکوة
از ایشان فرامیکرد یا کارایشانرا بصلاحی آرد یا بر پاکی ایشان کوای میدهد
و یعلمهم الکتاب وی آموزاند ایشانرا کتاب یا معارف شرعیة و الحکمة و حدیث
یا معارف عرفیه و آن کافرا و بد رستی که بودند در مردمان من قبل ایشان بعث
رسول فی ضلال مبین در کراهی هویدانه حق را می دانستند و نه از باطل دوری
توانستند **بیت** تاریک بد ظلمت باطل هر جهان عالم ز روی روشن او
نور حق گرفت **اولما اصابتکم ایا هرگاه که بشمار رسد مصیبة مصیبتی**
یا نا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از عادی و حال آنکه قد اصبت
رسیده بودید از ایشان مثلیما و چندان را یعنی یافته بودید از کافران
دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد
تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و با وجود این گفتم گفتید از روی
جزع که آئی هذا این از کجا ما رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان
ماست قل هو بکوا این که شمار پیش آمد من عند انفسکم هم از نزدیک شما
که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی طلب
غنیمت آوردید آن الله بدرستی که خدا علی کل شیء بر هر چیزی از غنیمت

وقتی و هزیمت قدر تواناست و اما اصحابکم آنچه شما رسید از مکر و همت طبع شما
یوم النقی الجمعات در آن روز که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند
قبایل آنکه با مکر خدا و بقضاء قدر او بود و لیعلم المؤمنین و تا به بیست و خدایت مؤمنان
و ظاهر سازد و لیعلم الذین نافقوا و تا اظهار کنند خصوصیت آنان را که نفاق ورزیدند
و قبل لهما و گفتند مرا این آبی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه تعالوا
بیا بیید و از حرب باز مگردید و بجای تمام قاتلانی سبیل آنکه کارزار کنید با مشرکان در
خدا او ادعوا یا دفع کنید شریکها مگر آنکه داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قاتلوا
لو تعلم قتالا گفتند اگر ما هم حرب میدادستیم لا تبعناکم هو آینه متابعت میکردیم شما را
یا اگر ایتیم که اینجا جنگ خواهد بودی آیتیم اما جنگ واقع نخواهد بود محمد صلی الله علیه
وسلم با اقربای صبیع خواهد کرد هم این منافقان لشکر یومئذ بسوی کفر آن روزی
که این سخن گفتند اقرب من لهم للإیمان نزدیک تر اند که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقرب اند
در یاری دادن که با اهل ایمان بقولون یا فوالله هم میگویند بزبانهای خود ما بیس
فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه زبان میگفتند که حرب نخواهد بود
و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود و الله اعلم و خدا داناست پس
با آنچه منافقان یبوشند از عهد و عداوت و حسد و کینت الذین این منافقان آنانند
که از روی جهل یا بجهت قریب جهال قاتلوا الا هو انهم گفتند ایانی امثال خود را یا
اقربا هم نسبان خود را که در احد شهید شده بودند و قعدا و حال آنکه این کویندگان
شسته بودند در خانههای خود و باز استاده از قتال قاطعونا اگر فرمان برداری
کردند ای برادران ما را در انحراف از راه و سکون در مسکن خود ما قتلوا کشته
می شدند چنانچه ما شدیم قل بگوای محمد عم که اگر اختیار مرک بدست شماست
قادر و آید پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرک را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکنند در کثافت آورد که در آن روز که منافقان
این سخن گفتند هفتاد تن را از ایشان مرک رسید و لا تحسبن الذین و میبندار آنان را
که بصدق بیت قتلوا فی سبیل الله کشته شده اند در راه خدا اموال آنکه ایشان مردگانند
این عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صحابه را
گفت که چون برادران شما روز احد شهید شدند حق تعالی جانها و ایشان را در احواف
مرغان سبز بال جاد آید که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخها و طوفا شیان
و از جو بیار فردوس آب خورند و بوقت استراحت مقابل ایشان قنادیل زرین
باشد در سایه پایتختش آنچه ایشان میگویند خداوند که خبر ده یاران و برادران
ما را از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و جهاد زیادت کرد و حق تعالی
برای تعریف حال ایشان شریف این آیت از زانی فرمود یا پدر جابر انصاری که
از شهدا بود از حق تعالی درخواست کرد که مرا یاد بیا فرست تا یکبار به شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که حکم الهی از پی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند

بکفون

بکفون

پس گفت یا خدا یا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مراد داده یا را از خبر کن این
آیت نازل شد که شهدا را مرده میندازد یا احیاء بلکه ایشان زندگانند عند ربهم
نزدیک پروردگار ایشان بدان معنی که هر سال عزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را
می خورد یا می شود ایشان را چون سایر مردگان و سلام زایران میکنند یا دستور
زندگان بر زقوت روزی داده میشوند از میوه های بهشت فرحین در حالی که
شادمانند بما ایتهم الله بدان چیزی که عطا کرده است خدا برایشان من فضله
از فضل خویشی که آن دولت خشنودی حقست و عطای و رای آن متصور
نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شونی بدید
آید ذوات ایشان را بمغات معارف ربانی مستنیر گردانند بر زقوت اشارت
بآنست که پس از آن بمنبع نور و بمصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست
که بحسب واقع ایتها بی زیاده از وصول بمقا وصال و مسرفی افزون تر از نظر بحال
و چه کریم میتواند بود بیت مایه خوش دلی انجامست که دلدار انجامست • میگویم
جهد که خود را مگر انجامدکم • و یستبشرون و مسرور می شوند به بشارت یا شادی
میکند بالذین بانان که هنوز کم بحقوق بهم در نرسیده اند بدیشان من ظفر
از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسد و در کرامت با ایشان شریک شوند
یا شادی ایشان با آنست که براحوال اخرویه اخلاف صاحب و قوف شده بقیان
میدانند الا خوف علیهم آنکه هیچ نری نیست بریشان از آنچه در پیش ایشان خواهد
بود و لا هم یجزون و نباشد که اندوهناک گردند بر مفارقت اینا و آنچه در و بگذاردند
یستبشرون شادمانی می نمایند بسمه من آنکه بر حق که فایض شده است از خدا
برایشان یعنی ثواب اعمال و فضل و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و
فضل آن چیز را بد بران بنده ارزانی دارد و آن الله و دیگر فرج دارند شهادت
با آنکه خدای تعالی لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نکند اجر کارمؤمنان موافق
بجاهد الذین استجابوا انا آنکه از روی صدق اجابت کردند الله و الرسول
مرفعات خدا و رسول را وقتی که بخروج از مدینه آمدند و آن چنان بود که
چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه وسلم افریقان روز
که شنبه بود هفتم خوال بمدینه آمد و صبح یکشنبه فرمود تا لشکریان احد بر
دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبود بدین عزوه بیرون نیاید صحابه
اطاعت نمود و با وجود ضعف و جراحت بکه متوجه شدند در در سرای
اسد بعسکرها یون مقرر شده شب و سینه اش بسیار برافروختند تا صبح
ابنعت لشکر اسلام یا احیاء و قبا یل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و انکسار
نیست حق تعالی باین آیت می ستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند
من بعد ما از پس آنکه اصحابهم الفرج رسیده بود ایشان را جواهرها الذین
احسنوا مران کسافی را که نیکویی کردند من لهم از ایشان بوفا و عهد و انقوا و

ک

بفرستند از غضب خدا و بحال گفت امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم اجر عظیم نزدی بزرگ است
یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع نمامی روی نمود و بعزم استیصال
لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد تاگاه خبر رسید که آن حضرت بمکه رسید
نزد فرمود با او گفتند هر اسی در دل ایشان افتاده از دوهزاروی عزیمت بمکه آورده
و در راه قافله از بخاری طائفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بود ندیدند بسیار
نموده گفتند که محمد یا ترا که هر جا که ببیند از ما بترسانند و جهان باز نماید که ایشان
با لشکر آراسته بازگشته اند و جدال و قتال بکنه استیصال شمار میات بسته اند آن
جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح خویش
افکندند و عنایت از بی ستم آزار یافته بیچیم حال اثر تزلزل میامان خلوص ایشان
راه نیافت بلکه از هوای تصدیق جواب ایشان بکلمه حسبن الله و نعم الوکیل
بازدادند و حق تعالی در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کلماتهم بآیات الله
که از جهت تخویف قال لهم الناس گفتند مرا ایشان را مردمان با تجارت یا اعراب
آن الناس بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا جمع شده اند و متفق
الکلمه کشته بکبر برای قتال شما فاضل و هم پس بفرستند از آمدن ایشان که
شمار با ایشان طاقت حرب نیست فرادهم پس زیاده کرد اندیختن مؤمنان
ایمانا تصدیق و یقینی در کار خود تا نرسیدند و قالوا و گفتند حسبن الله
بسنده است ما را خدای یاری دهند و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکو کار
کزار است حضرت پروردگار نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از دست
بدر صفی فرود آمده آورده اند که روز حرب احد ابوسفیان در پایان شعب
مقرر کرد که میعاد حرب مادر سال دیگر موضع بدرست و پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که در جواب او بگوید که چنین دیگر سال که نزدیک بود رسید ابوسفیان
بشهادت شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بدین رود و لشکر اسلام را بترساند
از فرسش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم بیژب آمد
و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق
ترتیب داد جز جواب حسبن الله و نعم الوکیل نشنود حضرت با بخاریان احد
و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بود ندیدند و رفت و هشت روز آنجا
توقف فرمودند و باز ارقام کشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد
و کفار از بیم لشکر اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و بر
تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود اینجا اشارت به نعیم است
و بر هر تقدیر ناس ثانی عبارت از ابوسفیان و اتباع او است و ثلثه حال مؤمنان
اینست که فاقلبوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از
بسمه با عافیتی تمام یا ثواب لا کلام من الله از خدا و فضل و زیادتی حرب
یا افزونی مال تجارت لم یسبهم سوء نرسید ایشان را مکر و حی از قتل و جرح

بدر

و هرگز

مجلس

و هرگز نیست بلکه سلامت رفتند و بکرامت باز آمدند و اتبعوا رضوان الله و بی
کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول و الله و خدای تعالی ذو فضل عظیم
خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مؤمنان اما ذلکم الشیطان جز این
نیست که آن تخویف تخویف شیطان بود بخوف اولیاءه می ترساند بدان دوستان
خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله یا نعیم میکشند از شیطان انکار کرده بود
تا بترساند بدان منافقان و از لشکر پیغمبر روگردان شوند و آن صورت سبب
شکست مسلمانان کرد و فلاخا فوهم پس شما ای مؤمنان متوسلید از اولیاء
شیطان و منافقون و بترسید از من در مخالفت امر من آن کنم مؤمنان اگر هستند
تصدیق کنندگان وعده و وعید مرا و لا یخون الذین و باید که اندوهناک نگرداند
ترا آنکه یسار عونی الکفری شتابند و بیاری اهل کفر چون این اقی و متابعان او
که از جنگ احد تخلف ورزیده ترا فرود گذاشتند و نهر بدر سقی که ایشان بن بصره الله
هرگز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را شیئا چیزی سبب مسامحت
در کفر برید الله می خواهد خدای تعالی الا یجعل لهم انکه نگرداند ایشان را یعنی ندهد
خطائی الاخره بهره در خواب آن جهان و لهم و در این مسامحت از عذاب عظیم عذاب
بزرگست یعنی بسیار همیشه ان الذین اشتروا الکفر بدرستی که انا که بخوبی ندانم را یعنی
بدل کردند با ایمان بایمان بن بصره الله هرگز زیان نرسانند خدا را شیئا چیزی سبب
اشراک بلکه ضرر ایشان بایشان عاید کرد و لهم عذاب لیمروا ایشان را است عذاب
در دنا که الم ان بدلهای ایشان برسد و لا تحسبوا الذین کفروا و نه بدارند کافران
ان کسانی که کافران بودند و نصاری و مشرکان و منافقان اما علی لهم مکر آنچه
ما مهلت میدهم ایشان را خیر لا نفسهم بیهتوت من نفسهای ایشان را اما علی لهم
بدرستی که مادر نک میدهم ایشان را بزرگ داد اما تا زیاده کنند گناه را و در دین
باطل خود ثبات ورزند و لهم عذاب مهین و مرا ایشان را است عذاب خواری کننده و
رسو سازنده ما کان الله خدای تعالی بران نیست لیدر المؤمنین که بگذارد مؤ
علی ما الله علیه بر آنچه چیزی که شما ای منافقان برآیند از طعن بر ایشان در غفا و
استهزاء ایشان در شکار بلکه صرف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان
زند حق یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند بلیه را که اوده نفاست من الطیب
از پاک یعنی مومن مخلص و این تمیز یا بجهد باشد تا منافقان تخلف نموده با اعادی
دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا با اظهار بخور و نات سوار ایشان که بطریق
ستد عالم را صلی الله علیه و سلم معلوم کرد و صحابه بران اطلاع یافتند و از جمله مکنونا
صفا بر اهل نفاق آن بود که در وقت که حضرت پیغمبر علیه السلام فرمود که امت مرا
بصورت و خیل بن خود ندیده ایمان متاب که ذرات ذرات را بادم علیه السلام نمودند
مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه طلائع
سرگردان ماند منافقان با یکدیگر می گفتند که محمد صلی الله علیه و سلم چنین دعوی

منانرا

نموده بودند

بلندی کند و از حالات دل متزلزل ما غافلست اگر راست میگوید کوی العقیق
باما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد و ما کان الله لیطالعکم
چنان نیست که خدا مطلع کرده اند شمارای منافقان علی الغیب بران سر پوشیده
که کدام ایمان ارد و کدام کافر ماند و لکن الله یخبی و لیکن خدای برکننده برای
اطلاع بران من رسله من مشاء از فرستادگان خود هر کرا خواهد فاموا پس شما ای
مؤمنان بگردید بآنکه بخدای بران وجه که او منقر است بعلم غیب و رسله و باور
دارید رسولان او را که بندگان برکننده اند وی شاید که خطاب با کفار یا منافقان
باشد و این فاموا و اگر ایمان آرند برین وجه و تنقوا و بر هر یک از این فاموا یا از تنقوا
و نفاق فکم امر عظیم پس شمارا باشد نزدی بزرگ و لا یحسبون الذین و نه پندارند
آنانکه از دنا و نفاق بخلوت بخی می کنند بیا انهم الله بر آنچه خدا از مال دنیا بایشان
داده است من فضله از فضل و کم خود هو خیر الله ان بخل بهتوست ایشان را
بل نه چنین است هو شر لله ان بخل بد فرست مرایشان از دم در دنی بذهاب بکرت
از اموال و در آخرت با سخفای شداید و احوال سیطوفون زود باشد که در گردن
طوق کرده شود ما بخلوا به آنچه بخل کردند بآن از مال و زکوة ندادند و این فضیلت
ایشان واقع باشد یوم القيمة در روز سختی جز چنانچه در حدیث آمده است که حق
تعالی مالی عطا فرمود و آن کس از روی بخل زکوة آن داد نمود تمثیل و تصور میکنند
روز قیامت مال او را بصورت حار بزرگ که از بسیاری تندی زهر موی بر سر او
غانده باشد و در نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی اشکارا بود و چنین حقیقت
حیات است پس آن مار بیاید و طوق کردن او شده هود و کناره رود و هود او بکشد
و زبان تو بچ کشاده گوید که انا مالک و انا اکثرک من آن حال توام که در دنی لاف
مباهات می زدی و کنج تو که سبب آن طرح مفاخرت بر اقران میفکنیدی **نیت**
کنج را از دل بیرون کن مال را بکن ز چشم مال تو مار است در معنی و کنج از دهان
و لکن و مر خدا راست میراث السموات و الارض میراث اهل آسمانها و زمینها
یعنی همه بخیرند و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعات او را
ماند لمن الملک الیوم لکن الواحد الفقهار محققان گفته اند که میراث در حقیقت
چیزی را گویند که ملک کسی در آید و پیش از آن در ملک و نبوده باشد پس مال
اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته اند چه عاریتست در دست ایشان
و فی الحقیقه از آن خداوند است و لکن ملک السموات و الارض پس چون اهل آسمان
و زمین بخیرند عاریت بصاحب او میرسند و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل
فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس مال دیگری بخل آورد بدین
غایه سفاقت و نهایت شقاوت باشد **قطعه** ای آنکه بخیل کیسه را بندگان خود را
بوجود مال خرسند کنی این حال خداست صرف کن در راه او اساک مال
دیگری چند کنی و الله بما تملون و خدا با آنچه شما میکنید از نفاق و اساک

خبر داناست لقد سمع الله بدرسق که شنید خدا قول الذین قالوا سخی نهارا
که گفتند آن الله فقیر بدرسق که خداد رویش است و سخن اغنیاء و مانوا نکران
چون آیه افروضا الله قرصا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرود آمد و چون
گفتند که خدا محتاج است که از ما قرضی طلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی
تهدید گفت که سکتب زود باشد که بنویسیم یعنی حفظ را بفرمایم تا بنویسند
ما قالوا انچه ایشان گفتند فرما بیا عتارا بخود اسناد کردند و دیگر وقتلهم الانبیاء
بخواهیم نوشت قتل اسلاف ایشان پیغمبر از پیغمبر حق بنا حق و نقول و ما
میگویم ایشان از نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قیور و تو عذاب الخریق
بچشید عذاب آتش سوزنده را ذلک این چنین عذابی شمارا بیا قد میت
ای دیگر بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دسزهای شما ذکرید برای تحقیق
فعل است و اگر فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیاء بود و عبادت عجل و
امثال آن و آن الله و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدا لیس بظلام
للعقید نیست ستم کار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی
عدل شمارا معذبی سازد الذین قالوا دیگر شنید قول آنان که گفتند ان الله
عهد الینا بدرسق که خدا عهد کرده و پیمان فرستاده بیا یعنی ما را امر کرده
ان لا تؤمن لرسول یا نکه ایمان نیاریم و نصدیق نکنیم مرفرستاده را
حتی یا نبینا قریات تا وقتی که بیاورد برای ما قریاتی تا کله النار بخورد
آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قریات جلالت نبوده از او در وسط مکشوف
الستف نهاد ندی و پیغمبر آن زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی
و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرهاد پریش انداخته متوجه بودند
تا وقتی که قریات مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتشی سفیدی
دود باو از مهلب از آسمان فرود آمده در قریاتی پیچیدی و بسوختی پس
جهودان میکنند که در توریت مذکور است که جز بدان پیغمبر مگردید که
قریاتی برین وجه بیارد حق تعالی ایشانرا ازام میکند قل قد جاءکم بکو تحقیق
آمدند شما رسل من قبلی فرستادگان خدا پیش از ظهور من بالبینات و
بالذی قلتم بمعجزها و روشن چون عیسی علیه السلام قلتم فتموه و هر پیش
کشید ایشانرا یعنی زکریا که صاحب ذبح بوده و پسر و یحیی ان کنتم صادقین
اگر هستی در راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قریات می باید کرد فان کذبوا
پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش فقد کذب بدرسق که تکذیب کرده
شده اند رسل من قبلک فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگان که ایشان
جاوا بالبینات آورده بودند محجتهای روشن و معجزهای ظاهر و الزبر
و مواعظ زاجره یا احکام شرعی و الکتاب المنیر و کتاب روشن کننده حلال
و حرام کل نفس هر نفسی ذایقه الموت چشیده مرگست و زود باشد ای

اهل تذبذب و ارباب تصدیق که شما این شربت بچشید و اما توفیق الهی
و جز این نیست که تمام داده شود مزد های اعمال خود در يوم القيمة روز جزا
از قبول قن زهر ح عن النار پس هر که در کرده شود از آتش دوزخ و داخل
الجنة و در آورده شد بهشت فقد فاز پس هر آینه رستگاری یافت و برادر
رسید و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهات الامتع الفرد مکرر خود
نایب در حیات دینی را بمناسبت تشبیه کرد که خورده در آن خود را بد و مراد آنست
که زندگانی دنیا مردم را فریبی دهد و اگر بحقیقت آن را ناکردند معلوم شود
که بهیچ فی ارز **مثنوی** در دیده اعتبار خواست . برده کز اهل سراست
ایمن منشین ز کرم و سر دش . مشغول مشو سرخ و زردش . کتبوت بخدای که
شما از مایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد از ما
مهاجران بدمین دست تعدی بمال و صنایع هر یک که در مکداشتند دراز کرده
میز و خستند و هر که را از بیعت در راه بدستی آوردند در آتش تعذیب انداختند
حق تعالی آیت فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود بنقصات
و تلف و فی انفسکم و در نفسهای خود بجهاد و یا امراض و علل و شمع
و هر آینه خواهید شنید من الذین اتوا الکتاب از آنکه کتاب بدیشان
داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و من الذین اشرکوا
و از آن کسان نیز که شرک آورده اند از آنکه رنج بسیار یعنی سختی که چون
رج خاطر باشد و نسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم نسبت خود و آن تصدیق
و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و تشق و برهیزید از مکافات ایشان و با منتقم
حقین گذارید فان ذلک پس بدرستی که صبر و تقوی من عزم الامور از استواری
کارهای دین است و درستی نشانهای آن یا از حق باور ایمانست و اذا اخذ الله
و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدا میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اتوا الکتاب
عطا کرده اند ایشان را توریت و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد
آنست لتبیتن الله للناس هر آینه ایشان بیان کنند برای مردم همان کتاب را که
در شان محمد است صلی الله علیه و سلم و لا تکفون و بنوشند امر پیغمبر را هر دو که
بخطاب بخوانند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و
میوشید قنبذوه پس بیند آهنگند کتاب را یا پیمان را و را ظهور هم از پس پشت
خود این کلمه منست در عدم التفات و اشتروا به و خریدند یعنی بر گردیدند
با چنانکه میثاق بران بود تمنا لیلای بهای اندک و آن ماکل و رشوهای اهل بار
اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله می گرفتند فبش ما بشر و پس بدین
که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یزعمون
مبتدیان محمد صلی الله علیه و سلم آنرا که شادی باشند بما انوا با آنچه آمدند
یعنی کردند از پوشیدن نعت تو و بختیوت آن محمد و او این نهاد و ست می دارند

جرت

که سوده شوند

که سوده شوند بمال و بفعلوا با آنچه نکردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از یهود
خبری پرسید و ایشان جواب آنرا مخفی داشتند و بنوعی دیگر سخن آغاز کرده و چنان
فرمودند که براسی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیه استخسان نیز
بود این آیت نازل شد یاد ایشان منافقاست که از غر و تخلف کردند و چون پیغمبر
باز آمد زبان با عتذار کشوده توقع محسین داشتند فلا تحسبنهم پس بپندارید
ای نبی وای مؤمنان ایشان را بمقارنه من العذاب که اهل رستق اند از عذاب
قیامت یا عذاب دینی چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه و لکن عذاب الیم
و ایشان است عذابی درد ناک در روز سختی و لکن و مرخص را راست ملک
السعوات و الارض پادشاهی آسمانها و زمین و آنکه و خدا علی کل شیء بر همه
چیزها از مثوبه ابرار و عقوبت اشرار قدیر تواناست آورده اند که قریش از
یهود پرسیدند معجزات موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصاد و بدیصنا
با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری معجزات عیسی علیه السلام
سوال کرده اعیان موفی و ابراهیم و مرقی باز گفتند پس بجناب نبوة پناه آمده
گفتند ای محمد از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو
بدیجاستافتند اگر کوه صفار از رسازی آنرا علامت یکانکی معبود تویی دانیم
حق تعالی این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات و هدایت اید آن فی خلق
السعوات بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و الارض و در
آفریدن زمین و آنچه بروست و اختلاف اللیل و النهار و آمدن شب و روز
یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لایات هر آینه نشانهاست
بر وجود صانع و وحدت او و کمال تمام و قدرت او و اولی الالباب مرخداوند
خود را عقول ایشان از شوایب حق و وحی صافی و بادر آیه دقایق احرار و حقا
اثار وافی باشد الذین و این اولو الالباب انا نند که از روی خلوص بذكرون
آنکه یاد میکنند خدا را قیاما در حالت استادن و قعود و در وقت نشستن
و علی جنوبهم و در آن زمان که تکبیر کرده اند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است
یعنی دایم یاد کردن حق اند و پیوسته در دریای بحتش مستغرق و محبت شیا
اکثر ذکره **بیت** شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست . بلکه در خلوت جا
غیر تو کس حاضر نیست . یا مراد از ذکر غایتست که باین هیئات سه گانه میگذرانند
بر حسب طاقه خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت
قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که بپاداری صحت بر آنست و در راحت
اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر اولست
ذیرا که دوام ذکر ساقی ممکن نیست اما ذکر دل را ففور و قصوری فی باشد
پس مراد ازین ذکر آن صاحب دلانند که مشغول بذكر دل و جانند قیاماد حالت
قائم اند یعنی متوجه بامر الهی قعود او قاعدند یعنی باز ایستاده از ملاقی

نهایت

و علی جنوبهم بر جانب اندازار کتاب منافی با قیام اند بر استانه خدمت و قاعده
 بر ساطع قریب و علی جنوبهم و اسود کاند در بارگاه وجد و حال بر کناره از پندار
 و هم و غرور و خیال **منشی** عجب کثر از هم بر دیده **بخله** گاه وحدت آرمیده
 در و هم و خرد بر طویش بسته **بحول** پیوسته و از خویش رسته **وینکروت** و اندیش
 میکنند از روی استدلال فی خلق السموات و الارض در آفرینش آسمانها و زمینها
 تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و محبت بعد و هجران
 از نظردل ایشان برخاسته از غیب بحضور آمده و از روی شهود بربان نیاز
 گویند ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیا فریدی تو این مخلوق را که آسمان
 و زمینست باطلا آفریدی باطل یا خلق نکرده آنرا بعثت و هزل سبحانک پاک
 تراست از آنکه چیزی را باطل بیا فرینی فقنا پس نگاه دار ما را بحمايت لطف خود
 عذاب النار از عذاب آتش و زنج ربنا آنکه ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی
 عدل من ندخل النار هرگز وارد روی بد و زنج و در آنجا جاوید ما ندفعه از پخته
 پس بدرستی که او را خوا کردانی بعقوبت و الاظالمین و نیست ستم کاران را
 از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار یارانی که عذاب از ایشان
 من دفع سازند ربنا ای پروردگار ما آتینا به تحقیق که ما سمعنا شنیدیم منادیا
 بنادی ندای نداده رنده را که یا شکار یا بخور اند خلق را لایمان بسوی ایمان و
 این منادی محمد است صلی الله علیه و سلم یا قرآن و این عام ترست چه بسیار کسی
 دعوت رسول را صلی الله علیه و سلم در نیافته اند هر کس از قرآن می شود که بزبان
 بیان ندانند آن **انما** بر یکم برین وجه که بگوید پروردگار خود فامتنا
 پس اجابت کردیم منادی را ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا
 ذنوبنا پس پیامرزن گناهان ما را مراد کبار است یا مطلق گناهان گذشته
 و کفر عتقا و در گذران و پوش از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغیر است
 یا گناهان آینده و توفنا و میرات ما را **مع** الا برار یا نیکان و نیکو کاران
 ربنا ای تدبیر کننده و بصلح آورنده کار ما و آتینا ما وعد تنبیه ما را آنچه
 وعده کرده **علی** **سلک** بر تصدیق و فرستادگان خود که نعیم جاودانیت با آنچه
 بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آموزش طلبیم که انبیاء
 گفته که ما را آموزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام گفت که ولین دخل بی
 مؤمنان و المؤمنین و المؤمنات و چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود که رب اغفر لی
 ولوالدی و المؤمنین و چنانچه حضرت محمد را صلی الله علیه و سلم امر کردی
 و استغفر لذنوبک و المؤمنین و لا تحزنایوم القيمة و رسوا مکرد آن ما را روزه
 رستخیز آنکه لا تخلف الميعاد بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در سر
 نقل میکند دعوات خمس که درین آیههاست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و چهار خلیفه بزرگوارش به ترتیب واقع شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

از مرتبه شهود

از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق در مقام خوف
 گفت که ربنا آنکه من تدخل النار فقد اخزیته و فاروق نیز خبر داد که ربنا
 آتینا سمعنا منادیا و ذوالنورین طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
 و حضرت امیر مردان عالم شریزده آن امیر متقیان از سر همت روی بطلب
 موعودات ذی الجلال آورد و فرمود که ربنا و اتینا ما وعدتنا لاجرم سهام این
 دعوات به هدف قبول رسیده بود آنچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر
 شد که **فاستجاب لهم** پس اجابت کرد مرد عای ایشان را ربهم پروردگار ایشان
 با آنکه گفت **انی لا اصبیح من عنایه** نکرد **انم** عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما
 ام سلمه رضوا الله عنهما نقل میکنند که من از سید عالم صلی الله علیه و سلم سوال کردم
 که هو عاملی را جبرست این چگونه باشد که مردان مهاجران از ایمان قب بسیار یاد کرد
 و مهاجرات را از ان نصیبی از زانی بفرمود این آیت آمد که من عمل هیچ عاملی را
 از شما صایع نکردم من ذکر او اننی از مرد و زن بعضی من بعضی برخی از شما
 از برخی دیگرند یعنی شما هر از یکدیگر بد زان از مردان و مردان از زنان
 ملخص سخن آنکه شماراد رتواب یک حکم داده است هر که عملی کند مردان برود کور
 و انوشه را دزدان مدخل نیست فالذین هاجروا پس آنان که هجرت کرد نواز مشرک
 یا از اوطان خویش و آخر جوان دینار هم و بیرون کرده شدند از دیار و سواها
 و منزل خود یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنانکه مشرکان ایشان را
 از مکه بیرون کردند و او ذواتی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من
 مراد سابقان اسلامند چون بلال که او را بضرب و ستم و صهییب که او را بانهب
 اموالی رنجانیدند و قاتلوا و کارزار کردند با کفار و قتلوا و کشته شدند
 در جهاد این عامه مهاجران اند **لا کفر** **عنهم** هر آینه در گذارم از ایشان
 سیئاتهم بدیهای ایشان را و لا دخلنهم و در آرم ایشان را جنات جوی بیوتان
 که روی و من تحتها **الانهار** در زیر رخسان یا در تحت منازل آن جوانان
 و پاداشت **هم** ایشان را ثوابی من عند الله پاداشت دادی از نزد خدا و وضع مظهر
 در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعد از
 باسم الله که ذات بر ذات باجموع صفات نشانده تعظیم ثواب و الله عنده
 حسن الثواب و خداست که نیکویی پاداشت و پاداشت نیکوتر یک اوست
 در تقاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان به سرست
 میکردند در خاطر ایشان میکشیدند که چرا باید که بت بر ستاد در فزاد
 نعمت باشد و خدا شناسان در رنج و محنت حق تعالی جهت شکی ایشان
 با پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که مراد در ایشان است اند لا یغفر الله
 باید که فریب ندهد و ترا تغلب الذین کفروا رفیق و آمدن کافران فی البلاء
 در شهرها برای تجارت چه آن تغلب ایشان متاع قلیل بر خوار آری اندکست

نهای

زود زایل شود **پس** از آنکه با خرم رود و ما و بهم جهنم باز گشت ایشان
جهنم باشد و بشی المصیر و بدار احکام است جهنم لکن **الذین اتقوا لیکن آنها**
که بترسیدند ربهم از عتاب پروردگار خود و بمتاع دنیای مغرور نگشتند **جهنم**
پس مرایشان راست بوستانها بران وجه بحر می رود من تحتها الانهار در زیر
قصور آن یاد ریای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خال دین
فیها جاوید باشد در آن بوستانها نزله درحالی که ایشان را این بهشتها
پیش کشی باشد من عند الله از نزدیک خدای تعالی نزله از کوبند که در منزل
مهمانان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل است بر کرامت مهمانان
و نکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزول مهمانان دار السلام خواهد
بود پس نعمت جز نماندای بر توانوار لقمان باشد **بیت** قوی زاهد سوی باغ
بهشت می کنی دعوت • بخوام بهشت و دعوت دیدار بخوام • و ما عند
الله و آنچه نزد یک خداست از الطاف خفیه خیر لا برار بهتر است مزد نیکو
کار از از متاع فانی و آن من اهل کتاب و هر آینه از اهل کتاب **من یؤمن**
کس هست که میگوید بانه بخدا و ما آنزل الیکم و آنچه بر شما منزل شده
که قرآنست و ما آنزل الیکم و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریست
با انجیل مراد این سلام است و احباب او یا نجاشی و اتباع او و شاعین الله
درحالی که ترسکارانند یا متواضعان مرخدا بر آلا بیشتر و ن بدل نمیکنند
با یات الله با حکام توریست یا نعمت پیغمبر منا قلیالایهای اندک چنانچه
احبار رشوت خوار اولئك آن کرده خاشع متدین لهم **جهنم** مرایشان را
مزد ایشان ذخیره نهادند عند ربهم نزد پروردگار ایشان آن الله بدی
که خدا سر بها حساب زود حسابست با سانی و زودی حساب مؤمنان
خواهد کرد یا **اینها الذین آمنوا** ای گروه مؤمنان اصبر و اصبر کنید
براد ای فراخ بایرجهها و با اعدا و حقیقت آنست که برامثال احکام شرعی
تا هر طاعت را شامل باشد و صابر و شکیبایی نماید در قتال دشمنان
و قدم استوار آورده و میدان محاربه و را بطول و ساخته و آماده باشید
مقاتله اعدائیه و رابطه آنست که لشکر مسلمانان در نفور اسلام اسباب
و اسلحه آماده دارند تا اذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نیز بعضی
مربطه انتظار غار است بعد از غار و اتقوا الله و بترسید از خدا و برهیز
کنید تعالکم تنهون شاید که شمارستکار شوید محققان گفته اند که صبر کنید بر
مجاهده نفوس بنی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابرت فرمایید بر مراقبه
قلوب مع الله تسلیم در بلا و در صحنایان احکام و اقدام نمایید بر رابطه ارواح
بوصول بحی و انتطاع از ماسوی و تقوی و زید بحفاظه سوار از انقعات
باغیارتا باز رسته شوید از حجب وجود بفتای فی الله و فایز گردید بعد از فنا

بدولت بقای

بدولت بقای بانه **بیت** کویا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزی که میزاید
سورة النساء مدنیة و هی ما بقاست و سبعون و خمس یا است
یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و بر بهیزید ربکم از عظم و عذاب
پروردگار خود **الذی** آن آفرید کاری که بحضی قدرت خلقکم بیافرید شمارا
با وجود اختلاف ألوان و اشکال و السنه من نفس واحدة از یک تن که آن آدم
علیه السلام و خلق منها و بیافرید از آن تن تنها زو جها جفت وی را که
هواست و اصح آنست که حواری از پهلوی چپ آدم بیافرید و بهشت و پراکنده
کرد و ظاهر کرد انید منهلها از آدم و حوا بواسطه تولد و تناسل رجالا کثیرا مردان
بسیار و نساء و زنان فراوان و اتقوا الله و بترسید از کمال لغت امر خدا
الذی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استقامت از یکدیگر شهادت
حاجتی طلبید و سوگند بیکدیگر میدیدید **به** بان خدا و الارحام و بهیزید
از قطع رحم و با یکدیگر بهیزیدانی پیوند کنید آن الله کانت بدرستی که خدای
هست و بود و باشد علیکم رقیبا بر شما دید بان یعنی بر اقوال و افعال شما
مطلع است و هر که داند که خدا انکه بهیان اوست باید که در حرکات و سکنات
خود احتیاط بجای آورد و بوقت عزیمت بر تپاکی و بی باکی از دشمن دارد **مثنوی**
هر که واقف بود بر آنکه خدا حاضر و ناظر است در هر جا • در دین و دین و دین
و بواب • نیست در دیدن خدای حجاب • در پس پرده های توبه کی
تواند حجاب داشت باز • و اتقوا الیتای و بدیدید ای اولیا و وصیای ایشان
اموالهم مالهای ایشانرا که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند
که اولیاد مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه کوسفند لا عز خود را
در رمة ایشان سر داده بهو حق کوسفند فریب و بزرگ میکردند و میگفتند
شاة بشاة حق تعالی فرمود که **ولا تبدلوا الخیث** و بدل مکنید مال ناپاک
یتیم را با لطیف مال پاک خود بعضی فرامیگردید تبدیل را از مال یتیم که در حق
شما خبیث است و بجای آن منهدم روی را که به نسبت شما طیب است و لا
تاکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشانرا الی اموالکم آنچه با مالهای خود
آنست بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل یا خیانت در آن کانت هست نزد
خدای تعالی حو با کبیرا گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از غطفان نازل
شده که برادرش و فایز کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت غومیت
اموال او را تصرف شده چون پسر بد رجعت بلوغ رسید و مال خود از غم خود
طلب نموده را دای آن تعلل میکرد مرا فعه ایشان بحکم علیه و نبویه افتاد
این آیت فرود آمد غطفانی کلمه نفوذ بانه العظیم در جواب بر زبان رانده
تمامی مال تسلیم برادر زاده نموده و آن خفتم و اگر تریسید شما بامید انید

است

کاری

آن لا تقسطوا انك عدل نكسید و راستی نورزدی الیتای در اموال یتیمان در حق
بخاری از عایشه رضی الله عنهما نقل میکند که این است در شان کسی فرود آمد که
یتیم در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال آن صغیره رو داشت بخوانست
که او را در قید نکاح آورد حق هدمت و تعیین کا بین چنانچه باید فرو کرد با نوا
مشقت او را مزاحم میشد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیشی آورد است فرود
آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای حال ایشان از روش عدالت
دورید و انکسوا پس نکاح کنید ما طاب لکم انچه خوش اید شماران النساء از زنان
مثنی دو کانه و ثلاث و سکانه و رباع و چهار کانه ناکم مختار است که از اعدا
مذکور هر کدام که خواهد بخواند فان خفتم پس اگر دانید که فرسید لا تعدلوا
از آنکه عدل نتوانید کرد میان این زنان فواده پس اختیار کنید یکی را و او مالکیت
یا سریر بکریه آن چیزی را که مالک آنست ایما نکند و سترهای شما یعنی شمار مالکیت
در آن تصرف هست ذلك این اختیار و ادهه با سری آدی نزد یکتر است
الا تعولوا بانکه میل ننمایید و انخواف نورزد یا جور نکنید و انوال النساء
و بد همد زانی را که در قید نکاح آورده آید صدقاتهن کا و پنهان ایشان را
در حالی که هست انها حلاله هدیه و عطیه از خدا بخشیده شده بدیشان
فان طین پس اگر این زنان خوش خوی باشند و بخشند گم مر شما را و بگذرد
عن شئ از سر چیزی منه از کا وین نفسا از جهت نفس یعنی بطیب نفس
و خوش دلی فکوه پس بخورید آن چیز را و بکار برید هنیئا کار ساز
مریبا خوش کوار و در مرد ارگ آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
برین وجه تفسیر فرموده که هقی آن بود که در وی کناهی نبود و مری آنکه از و باری
در دل و ربی نباشد و لا تقوا السفهاء و مد هید به سفیهان و بی خردان اموالکم
مالهای خود را خطاب با اولیاء و سوان و ایستاست و اجنات مال بدیشان جهت
تصرف ایشانست در آن بجز ولایت الله جعل الله ان مالها که گردانیده است خدا
لکم قیاما برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج
و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قوا و عذریات و ارتقوا
و بهره دهید سفیهان را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها در آن مالها بقدر کفاف ایشان
و انکسوه و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان و قولوا اللهم
و بگوید بعد از من مال ایشان را قولوا معروفی سخفی نگوید و پسندیده مثلا
اگر یتیم باشد کو پید این مال از آن نیست و من هزینه دار توام و بوقت بلوغ
تسلیم تو خواهم کرد و زنا را نیز وعده کنید که دل ایشان را خوش سازد و انکسوا الیتای
و بیازماید یتیمان را که مرد اند به عقل و تمیز و خیانت اموال و دقایق بی و شری
و اگر زنا نند بغزل و شیخ و ترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح تا آنگاه
که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فات انستم پس اگر دانستید

و در یافتید بعد

و در یافتید بتدایر بلوغ منتهی شد در ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین
و اصلاح مال فاذا دعوا الیهم پس بد هید بدیشان اموالهم مالهای ایشان را
که در دست شما بود و لا تأکلوها اسرافا و مخورید ای اوصیاء مالهای یتیمان را
و تلف نکنید از روی کزاف و تجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض
کرده باشد و بدار و دیگر اتلاف نکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و شنی
کوفتن آن یکدیگر را از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتاید در خوردن مال
یتیمان از خوف آنکه ناکاه بزرگ شوند و مال از شما بازستانند و من کان غنیاً
و هر که باشد از اوصیاء و اولیاء و انکر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست
باز دارد و عفت و خویشی داری بجای آورد و من کان و هر که باشد از آن بجا
که مال یتیم در دست ایشان است فقیر او در ویش و محتاج فلیأکل پس باید که
بخورد از مال یتیم بالمعروف به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس که
بمقدار اجرت یا سبی دوست فاذا دعتم پس چون بد هید و باز گزارد الیهم
اموالهم یتیمان مالهای ایشان را فاشهد و اعلم بهم پس گواه بر گیرید بر اقرار
ایشان بقبض مال تادرمیان جدال و خصومت بد بد نیاید و کفی بانه و
بسنده است خدا حسبا گواه بندگان یا جزا دهند بر اعمال ایشان یا حساب
کنند همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب بود در زمان جاهلیت که زنا را
مطلقاً و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و می گفتند که مال کسی بر د که
با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوضه تصرف
تواند آورد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بدینه هجرت فرمود طریقه
میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی تار و زی ام که بجناب نبوت
ماب آمده فرمود که اوس بن صامته رضی الله عنه دعوت حق را لبیک
اجابت گفته و من از وسه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او
بحیطه تصرف در آورده اند و مرا و صغیران مرا محروم و بی نوا گذاشته
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ایشان را طلبید و صورت ما جزا بحضور
ایشان باز دارند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که
طریق بیداد آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که انرجال نصیب مردان
اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست مما ترک الوالدان از مالی که بگذارند
بذر و مادر و اقربون و خویشاوندان نزدیک و النساء نصیب و مرزبانان
نیز حصه هست مما ترک الوالدان و الاقربون از انچه والدین و اقربا بگذارند
مما قل منه از انچه کم باشد از مال گذاشته او کمتر یا بسیار بود حق تعالی مقور
ساخته برای ایشان نصیباً بهره مفروضاً باندازه بید آورده و از حضرت القسمة
و چون حاضر شوند در وقت قسمت موارثت اولوالقربان خویشان که میراث
نی برند و الیتای و یتیمان که بیگانه باشند و المساکین و درویشان و محتاجان

فارز قوم پس بدهید ایشانرا چیزی منته از آنچه مقسوم میگردد تا دل
ایشان خوش شود مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی
دهند و گفته اند این امر بر سبیل و جوب بوده و بابت موارث و وصایا
منسوخ شده و قولوا لله و بگوید این جماعت را قولوا معروف است یعنی پسندیده
که موجب فرح خاطر ایشان شود و بخشش الذین و باید که بترسند آنرا که بگویند
اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ ایشان ذریه صنعا را فرزندان عاجز
و ضعیف خافوا علیهم بترسند بر ایشان از بی و صنایع یعنی ورثه باید که با
ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمه قرکه حاضر آمده اند
مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خود
و عاجز باشد و بعد از وفات ایشان بچنان مجلس در آیند همان ایشان
جایز هست یا نه و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه
بخود روان دارند نسبت بدیگران نیز جایز شمارند **مهر** پسند بکسی آنچه خود
پسندی **فلیستوا الله** پس باید که از عذاب خدا بترسند و لیقولوا قولوا باید
که بگویند باها حضرات مجلس قسمت سدید سخن راست و درست یعنی
عذری جمیل و وعده نیکو آن الذین بدرستی که آنرا که از روی جرأت یا کلو
اموال الیتامی بخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلم است از جهت
بی داد و ستم اما یا کلویت جز این نیست که بخورند فی بطونهم نار از شر
خوبش آشتی وجه آشتی در آنوار از ابو برده رقی الله عنه نقل میکند که
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که حق تعالی بر آنکس روز
قیامت قوی را از کورها و بیروتی آید آتش از دهن های ایشان
گفتند یا رسول الله این کدام طائفه اند فرمود که فی داند که خدای تعالی
میفرماید که اما یا کلویت فی بطونهم نار و سیلوت سعیر او در تفسیر است
که روز قیامت خورنده مال یتیم بر عصا در آید و آشتی که درون او
از آن مخلوست زبان میزند و دود از دهن و بینی و چشمش گوش او بیرون
ی آید و باین علامت هر کس او را شناسند که آکل مال یتیمان است پس بدین
سخنان عمل اکل بر ظاهر آنست و سیلوت و زود باشد که در انداخته
شوند خورند کات مال یتیمان حفص معلوم میخواند یعنی اینست که
بزودی در آیند سعیر آدر آتش افروخته یوصیکم الله امر میکند شمار خدا
فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقدار میراث ایشان یا فریضه میگرداند
بکم خویشی در باره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که گذر مودی را
باشد مثل حظ الانثیین مثل بهره دوزن فان کن نسأ پس اگر باشند
اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق انثیین بالای و فللهن
پس مایشانرا باشد ثلث ما ترک و بخش از سه بخش آنچه متوفی گذاشته است

و ان كانت ولیم

و ان كانت واحدة و اگر باشد وارث یک دختر و پس فلها النصف پس
مرا و راست نصفی از متروکه متوفی و لا بویه و میپذیرد مادری میت
لکل واحد هر یکی را منتهما السدس از ایشان حصه شش یک است اما ترک
از آنچه گذاشته باشد فرزندان آن کات اگر باشد که مران فرزند متوفی و اولاد
فرزندی خواه مرد و خواه زن فان کن یکن پس اگر نباشد که و لد مران فرزند
مرد و فرزند و ورثه ابواه و میراث بر ندادند و چون پدر و مادر او
فلامه الثلث پس مادر او را سه یک باشد از مال و چون حصر وراثت کرد
بر ابوی و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب است فان کان له
اخوة پس اگر باشد مران متوفی را برادران پدری و مادری یا بعضی پدری
و مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این
نصیبها که بجهت ورثه موقوف شده بدیشان میروند من بعد وصیه از بی وصیتی
که بوسی بها وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند و مدعی آنکه
موصی میت است او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمت مورث باشد با و کم
پدران شما و ابناء و کمر و پسران شما لا تدرون غید انبئنا الله کم کدام از ایشان
اقرب نزدیک ترست و بکار آئنده تر که مرثی را نفع از جهت منفعت یعنی
غید آئند از اصول و فروع و در تکیست نفع رساننده تر شما در دینی به شفقت
و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی با احوال وارث و مورث دانست پس قطع
کرد سهام موارث را فریضه فرض کرد آئند من الله ثابت از نزدیک خدا
آن الله کات بدرستی که خدای هست علیها دانا بموالتب هر یک در حکم
حکم کننده در تقدیر سهام ایشان و کم و مرثی را است ای شوهران نصف ما
ترک از و اجمعه بینه آنکه قرکه گذارند زنان شما ان کم یکن اگر نباشد فللهن و لد
مران زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما خواه از غیر شما خواه مؤنت
و خواه مذکر خواه صلبی و خواه و لد این یا و لد این الاین هر چند پایان رود
فان کات فللهن و لد پس اگر زنان را فرزند باشد بهر وجه که باشد فلکم الربع
پس شما را هر یک یک باشد اما ترک آنرا آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف
یا ربع که حصه شماست و اندک گرفت من بعد وصیه از بی وصیتی که زوجات
شما بوصیت بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از قضا دینی که در ذمت
ایشان باشد و فللهن الربع و مرثی را است چهار یکی اما ترک آنرا آنچه میگذارید
خواه زن یکی باشد خواه زیاده و در ربع شریکند آن کم یکن اگر نباشد کم و لد
شمار فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مؤنت خواه از ایشان خواه
از غیر ایشان فان کات پس اگر باشد کم و لد شما را فرزند بهر وجه که و لد فللهن النصف
پس ان ذوات است هشت یک اما ترک آنرا آنچه شما گذاشتید از اموال من بعد وصیت
از بی انفاذ وصیتی که توصیت بها وصیت میکنند بدان او دین یا بعد از ادای

خواه از شما خواه از غیر شما
در عذر نیست

است

که در ذمه شما باشد و آن کات و اگر باشد در رجل پوزیت مردی که از و میرا
 میگویند کلاسه کسی که والدین و اولاد ندارد و امره یا زنی بود کلاسه و که
 و مزاین مرد را وزن نیز در حکم داخلست آخ برادر ماذری باشد و اخست
 یا خواهر ماذری لکل واحد پس هر یکی را ازین برادر و خواهر متعلما السدس
 شش یک حصه رسد از میراث کلاسه و مذکور درین صورت و مؤنث یکسان
 فان كانوا پس اگر باشند اولاد ام اگر من ذلک بیشتر از برادری یا خواهری
 فلهم پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث از فریقین شرکاء فی الثلث
 انما از آنند در سه یک مالی مزیت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان
 میرسد من بعد وصیه از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ بوجهی بها
 وصیت کرده شده است بدان اودین یا پس از ادای دین غیر مضاف در حالی
 که میت غیر زیان آورده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت
 آنست که از ثلث مال مجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین
 مرکبی را که در مد او چیزی نداشته باشد وصیه من الله نگاه دارید
 وصیتی را که هست از نزدیک خدا و الله عظیم و خدای تعالی داناست بنیای
 شما در نفع و ضرر حلیم برد بارست بعقوبت عاصیان تعجب نکند و بنویس
 کناه ایشان عفو فرماید ثلث آن احکامی که تقدیم یافت در امور دینی
 و مهمات نکاح و قسمت واریث حدود الله اندازهای حکم خداست که
 از آن در نشاید گذشت و من یطع الله و رسوله و هر که فرمان برد خدا و
 رسول او را درین حکمها بدخلة در آرد خدای تعالی او را جنات تجری بوسانها
 که میروند من تحتها الا نهار از زیر اشجار آن جویها خالیدین فیها در حالتی که
 داخلان درین جنات جاودات باشند در آن و ذلک و این ادخال مطیعان
 در بهشت بر صفت خلود العوذ العظیم رستگاری بزرگست و من یعصی
 الله و رسوله و هر که فرمان خدا و رسول او نبرد و بینه عده داده و در گذرد
 از آن اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده بدخلة نادر
 خدای تعالی در آرد او را در آشتی و چه آشتی خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد
 در آن و مذهب صحیح آنست که خلود به جهت استیلا محرمات بود و که و مرآت
 عاصی سخل را باشد عذاب مهین غذای خور کننده و الا لای وان زنان که از جهلت
 متابعت هوای نفس یا نین الکفا حشه بیایند به فعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند
 من شما که از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهر داران فاستشهدوا پس
 شما ای حکام شریعت گواه کنید علیهن بر فعل فاحش این زنان اربعه چهار
 مرد عاقل بالغ منکم از شما که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند فان شهدوا پس
 اگر چهار تن به زنا بر ایشان گواهی دهند فامسکوهن فی البیوت پس نگاه دارید
 این زنان را و بدست کنید در خانهها صحیح اقول آنست که در اول اسلام احکام عقوبت

زنان زیان کار

زنان زیان کار برین وجه بود که ایشان را در خانهها محبوس سازند حق بیوفایی
 الموت تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان
 کند مرک او بجهل آنکه لیهت یا کرد اند خدای تعالی یعنی پیدا سازد سیلاب برای
 ایشان راهی یعنی جدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن و حی
 فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که فراگیرید از من قد جعل الله
 لیهن سیلابا به متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود که انقیب بالثیب
 الزجم و البکر یا بکرمائة جلدة و تعذیب عام پس حکم این حدیث امساک
 بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهادهای مانده و اللذان وان دو کس یعنی
 مرد و زن که غیر محصن باشند یا ثانیانها بیایند بفاحشه منکم از شما که مسلم
 از ادید فاذا و هما پس بر بخانید ایشان را زیان و سرزنش کنید و ملامت نمایید
 ابن عباس رضی الله عنه فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فان تابا
 پس اگر توبه کنند از آن فاحشه و اصحی و کار با صلاح آورند فاعرضوا عنهم
 پس شمار روی بگردانید یعنی دست بازدارید از ایشان این حکم نیز حکم جلد
 و نخی منسوخ شده آن الله کات توابا بدرستی که خدا هست توبه پذیرنده از
 رهبا مهربان بر توبه کنندگان اغا التوبة جز این نیست که قبول توبه علی الله
 بر خداست نه بطریق و جوب بلکه از روی وعده که حلف در آن متصو
 نیست و وعده قبول توبه گذرین بر آن کسان نیست که یعملون التوبه بجهالة
 بدی میکنند بناد فی میاطی فرموده که کناه مؤمن بجهلست یعنی نه از روی
 شک و عناد و جحود و استکبار میباشد که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل
 عملهای بدی میکنند ثم بیوتون پس باز گشتی نمایند بحق تعالی من قریب
 از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور مرک یا نظر ملک الموت یا در زمان
 صحت یا پیش از آنکه دوستی آن کناه در دل متکبر گردد و اصح قول آنست
 که زمان قریب پیش از مرگست و اگر چه بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر
 المعانی آورده که تا بلی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق
 استحسان میگویند که زود آمدی و چه خوش آمدی یعنی چه خوش سارعت
 نمودی و مؤید این قولست آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
 که ان الله یقبل توبة عبد مالم یفرغ بزرگان گفته اند که وقت حلول اجل
 و زمان نزول مرک معلوم نیست پس هر نفسی را دم اخرا باید تصور کرد و از
 رجوع بحضرت او عاقل نباید بود بیت عاقل مشوای عاصی یادر و ندیم باش
 هر دم دم آخر شود حاضر دم باش فاولئک پس آن گروه که مدد توفیق یافته
 بعد از کناه توبه کنند بتوب الله توبه قبول کند خدای و باز گردد بمغفرت
 علیهم برایشان و کات الله علیها و هست خدا انا بتوبه تا ثبات حکما حکم
 کننده با نچه تائب را عقوبت نباشد و لیست التوبة و نیست قبول توبه

بندگان

الذین مرا نکستی را کجا صراط معلوم است بیایم می کنند حق را حاضر تا چون
 حاضر شود یعنی در رسد احوال موت یکی را از ایشان مرکب قال ای کوی بدتر
 که من ثبت الان توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافق است و توبه
 ایشان اسلام باشد بکس باطن و این صورت در وقت معاينه مرکب را ایشان
 مقبول نیست و لا الذین یوتون و نه توبه مقبول است مرا نه را که بپسند و کفار
 و حال آنکه ایشان کافی باشند یعنی در وقت سوگ روح از هیچ کافر و منافق
 ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان با س است و آن سود نمیدارد که فلم یکن یمنعم
 ایمانهم لما را و یا سنا اولئك ان کوه که منافق باشند و آنها که بر کفر میروند اعتدنا
 لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخره عذابا الیها عذابی درد ناک تخفیف
 نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و
 زوجه از بازماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق
 میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف
 خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بکنج
 در آوردی و الا شوهری دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج
 منع کرده محبوس داشتی تا مهر میراث که از متوفی بدور رسیده بودی بدین کس
 گذاشتی یا مردی و میراث او این کسی بودی و اگر آن زن قبل از الدای توب
 برو با اهل بیوسق و ارث زوج متوفی را برودست نبودی و در اول اسلام همین
 قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابوقیس نصراری وفات کرد و زنی کشته نام
 از بازمانده پسر که ابوقیس از زنی دیگر داشت کشته را بخت تصرف در آورده
 با او معیشی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد
 کشته صورت حال در حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بموقف عرض رسانید
 خواجهم عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطراب در امان
 اصطبار کن تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کشته باز گردد بد بعضی دیگر از زنا
 مدینه که بعد بینه بدان مبتلا بود ندروی بدرگاه نبوت آورده گفتند یا رسول الله
 ما هم بدستور کشته جام زهر او را بدین بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طرا از این قضیه
 پوشیده حق تعالی از روی رأفت این آیت فرستاد یا ایها الذین امنوا ای گروه
 که و بدکان لا یجل لکم رد انست شمارا ان قوا النساء آنکه میراث کبر و زنا را
 که ها از روی نابایست و کراهه تقیید میراث گرفتن مکروه دلائل بر آن
 نمی کند که بطوع و رغبت ایشان ایشان را میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص
 شیء بذكر لالت برنی ما عدا نمیکند کتوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیه ملاق
 چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست ولا تعضلوهن و منع مکنید
 این زنان را از تزویج و گفته اند که خطاب با مردانست که از زنان خود بستک
 آمده باشند برای آنکه از سر مهر خود رکزدند ایشان را در خانه باز می داشتند

حق تعالی میفرماید

حق تعالی میفرماید که زنان را محبوس سازید و باز مدارید لذت هوس
 برای آنکه بپسندید بعضی ما اتیموهن بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از
 الا ان یا تبین مگر آنکه بیایند بفاحشه مبتینه یعنی زشتی روشن کرده شده
 بشه و در اول حفص بکسر یا خواند یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان را
 و فاحشه درین آیت نشوز است یعنی چو زن سر باز زند از صحبت مرد مرد
 روا بود که از وی خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حذات در جاهلیت
 یاد بر دایت اسلام است و ادصدای ذاتیه بوده و حالا این حکم منسوخست
 و عاشره و نه ذکا کافی کنید باز نانی که مرکب فواحش شده اند بالمعروف
 به نیکویی در قول و فعل و نقد و سکنی یا بیارید ایشان را احکام و آداب شریعت
 که هیچ نیکویی به از آن نیست فان کوهن و هوس پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید
 فعی ان کوهوا شیئا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را و بچهل آنکه و بگرداند
 خدا بدید آرد برای شما فیه در آن چیزی مکروه غیر اکثر نیکویی فرادات
 یعنی ثوابی عظیم بر تحمل مکاره و انرا در شتم و اگر نخواهید شما بواسطه کراهیه
 از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استبدال زوج طلب
 بدل کردی مکات زوج بجای زنی دیگر و انیم داده باشید اهدیلت یکی از ایشان
 که داعیه طلاق او دارد و قنطار مال بسیار جهت کاهین فلا تاخذوا پس و امیکون
 منه از آنچه بدو داده اید شیئا چیزی نه اندک نه بسیار تاخذونه ایامیکون
 چیزی از آن زن بهمانا بباطل و ستم و انما بیننا و هوای ظاهر و کنایه هویدا
 بهمانا زاد رقول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهمانان درین آیت آنست که
 شوهری مهر از برای زن فرض کرده و بر آن کواه گرفته پس چون استرداد میکنند
 کو یا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهمانان صریح است و کیف
 و چگونه و بکدام وجه و بهر جهت تاخذونه فرای ستانید مال را از زنان و قد
 و حال آنکه رسیده است بعد منکم الی بعضی برخی از شما برخی دیگر افضا
 کنایت از مباشره است و اخذت و فر گرفته اند آن زنان منکم از شما در وقت
 عقد میثاقا غلیظا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است یعنی
 ایجاب و قبول و در حدیث آمده است حلاله فر و جهت بکلمه آنکه آورده اند
 که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج ابا و خود را نکاح میکردند و حق تعالی
 ازین عمل منعی فرمود و گفت و لا تنکحوا و بزنی نخواهید و نکاح در میان رسید
 مانع ابا و کبر از آنکه خواستارند پذیران شما من النساء از زنان و نکاح در او
 الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از تحویم که معقوعه است (منه
 بدرستی که نکاح زن پذیر کات بود قبل از نهی و هست بعد از تحویم فاحشه
 عمل زشت ناپسندیده و محققا مقبوض خدای و مؤمنان این عمل نزد
 اشراق عرب مقبوض و مکروهی بوده و فرزندی را که از زن پذیر متولد

افضی

شدری محبت می گفته اند یعنی دشمن داشته شده و ساء سبیل و بدراهی که
این راه است گفته اند مراتب پنج است یکی قم عقی و فاشه اشارت بد
دوم قم شرعی و معتد عبارت از آن است سیم قم عرفی و ساء سبیل مشتمل
بر آنست هر وقت علیکم هرام کرده شده بر شما آنها گم نکاح مادران شما
و این امومت عوی دارد هر زنی که نسبت مودی بدو راجع شود بولد است
خواه از ذکور چون مادر پذیرد و پذیرد هر چند بالارود و خواه از طرف اناث
چون مادر و مادر او هر چند که باشد حکم مادر دارد در تحريم و بنا تکم
و دختران شما و این نیز عامست هر زنی که نسبت او بر دوازده از جهلت اولاد
ذکور و اناث بیکد رجید یا زیاده در بنات داخلست و اخوانکم و خواهران
شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته او خواهر است پس خواهر
عام باشد پذیری و مازری و پذیر مازری را و عماتکم و خواهران پذیر شما
هر زنی که با پذیر کسی یا پذیرد یا پذیرد بالارود و در صلبی بوده یا بر رحمی
مرو رنوده عمه نامکس است و اینجا نیز طرق ثلاثه منصوبست و خالاکم و خوا
مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا اینجا که برسد در صلبی
استقرار داشته یا بر رحمی گذشته خاله آن کس است و وقوع بوجوه مذکور امکان
دارد و بنات الاخ و دختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت میشود از جمله
ثلاثه و بنات اولاد ایشان و اولاد ایشان چند آنچه در رشوند همان حکم دارد
و بنات الاخت و دختران خواهر از هر وجه که اخیت یا بد و این نیز متناول
بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان است هر چند که پایان روند
همان داخل بنات اخت اند و آنها گم و هرام کرده اند بر شما مادران شما را
اللاقی ارضعتکم آنهایی که شمارا شیر داده اند در صناعه را مادر میگویند
از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را و زنی که شیر داده باشد
آن شیر دهد و او زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر و زوجه
یا ام ولد در صناع واقع شود همه ام رضاعی اند و اخوانکم من الرضا عه و
خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک بر آنند که حکم
رضاع ثابت نمی شود و اتهامات شما گم و مادران زنان شما و جدات متکونه
از قبل مادر و پدر بنسب و رضاع همین حکم دارند و بر باب گم و دختران
زنان شما اللاقی فی مجورکم آن دخترانی که در کنار تربیت شما پرورش یافته
و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند من شما گم از آن زنان
اللاقی خلعتکم شما با ایشان این دخول کرده باشید فان کم تکونوا
پس اگر نباشید شما که بخلوات دخلتم بهت در آمده باشید با ایشان این
دخول کتابه از مباشرت است و لا جناح علیکم پس هیچ کنایه نیست بر شما
در نکاح و بایب و حلال اما گم و دیگر از محرمات زنان بران شما اند

هران

بند

الذین من اصلاکم

الذین من اصلاکم ان بران که از پیشترهای شما باشند چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که بر
خوانده آن حضرت بود طلاق داد بعقد و نکاح خود را آورد مشرکان آغاز
سوزنی کودن که زن پسر خود را خواسته این آیت فرود آمد که حلیلہ پس
هر است زن کسی که او را پسر خواند یا شد و آن جمعی و دیگر هر است
بر شما آنکه جمع کنید بین اختلافین میان دو خواهر در یک نکاح الاما
قد سلف مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نسی و تحريم که معفو عنه
و برخی مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف که یعقوب علیه السلام جمع کرده
بود میان دو خواهر لیل یا مادر یهود او را اهل مادر یوسف علیه السلام
و در دین وی حلال بوده آن آنکه کان بدرستی که خدای هست غفور
آمرز کار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند
و همما مهربان بر کسان که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن
توبه کرده و المحصنات و هرام کردند بر شما شوهر داران من النساء
از زنان الاما ملک مگر آنچه مالک آن شده است ایمانکم دستهای شما
ابو سعید خدری نقل میکند که در حرب حنین که از غنائم او طاس مال
بی قیاس باهل جهاد رسید و آن جمله زنان که شوهران ایشان را بحسب نسب
ی ساختیم بقید اسیری مادر آمدند و چون حرمت زنان شوهر دار ما را
معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متروک کشیم و ایشان را اگر چه ملک
ملک بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض بحضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه این آیت نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر
دارند اما چون سبب سبی ملک ملکی باشند تصرف در ایشان حلال
بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ایشان و این قول امام اعظم
و باقی ائمّه مجتهد سبی ایشان را حلال میدانند کتاب الله ملازم باشید فرضی
خدا برادر باب منکحات یا مصدر مؤکدست معنی آنکه نوشت خدای
نوشتن علیکم بر شما در محرمات و اهل لکم و حلال کرد انید مر شما را
حفظ مجهول خواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما ما و را
ذ گم آنچه غیر از این محرمات مذکور است و بجدیت نیز محرمات ثابت
شده چون نکاح مراه بر عمه او بر خاله او و بر خواهر زاده او و نکاح مطلقه
ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر ازاد و تزوج نجاسه و نکاح
ملاعنه و تفاصیل در کتب فقه مذکورست و چون حق سبحانه بیان حلال
و هرام فرمود پس روا باشد شما را آن تبتغوا آنکه بطلبید زنانی را که
غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آید و کاین کنید با موا گم با آنها ی
خود محصنین در حالتی که بان تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را

سعی

لست
است

بان نکاح در پناه آرید غیر مسالحین و نباشید زنا کنندگان قضا استمعه
پس هر که بر خورداری یافته آید به بد و منهن از زنان بسبب نکاح
فاتوحت پس بدهید ایشانرا جور هفت مهرهای ایشان فیضه مقرر
کرده و مقرر شده چه مهر در مقابله استماع است و لا جناح علیکم
و هیچ و بانی و کناهی نیست بر شما که از واج و زوجانید فیما تراضیتم در آنچه
از یکدیگر راضی شوید به باخیز من بعد از فیضه از بران مهری که فرض شده
باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن را بکند از مهر و مرد در عوض آن چیزی
بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است
یا در عیبت و مفارقت آن آنکه کان علیها پدری که خدای هست داننا
بصالح بنذکان حکما محکم کار در مهمات نکاح ایشان و من کم استطع منکم
و هر که استطاعت نیست از شما طولا از روی توانایی و توانگری آن یک
المحصنات المؤمنات آنکه نکاح در آرد زنان از آرد و پده را حق ما ملکست
ایمانکم پس باید که بخواهد بزی آنچه مالک آنست دستهای شما من فنیات کم
المؤمنات از کنیزکان شما که کردید کاند و آنکه اعلم و خدای دانا ترست
با ما آنکم بگرویدن شما و بتقاضی میان شما باشد در ایمان بعضی که برخی از شما
که عبید و اما اند من بعضی از برخی دیگر ندیعی هم مشترکید در ایمان یا شما
از یکدیگر بگروید و رشب و پدر شما آدم است علیه السلام فاتوحتون پس
بخواهید کنیزکان را باذن اهللین بدستوری خدا و ندان ایشان چه ایشان
ملوک دیگری اند و اتوحت و بدهید بکنیزکان نکاح کرده آجور هفت مهرها
ایشان بالمعروف به نیکویی بعضی بی مکاس و مصانیقه و دادن مهر با ایشان
هم باذن مالکان ایشان باید محصنات در هالقی که این کنیزکان نگاه دارند
فروج خود باشند غیر مسالحین و زنا کنندگان باشند و لا مخذات اخذات
و نه فراگیرند و دستان به پنهانی فاذا اهلصت پس آن هنگام که ایشان
نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و هفص بصیغه مجهول خوانند
و معنی آنست که آن هنگام که جواری شوهر کرده شد ندان آن بنفاهشه
پس اگر بیایند بزنا فعلیهن بریشان لازم بود نصف ماعلی المحصنات نیمه آنچه
لازم است بر زنان آزادی شوهر من العذاب از خدی که خدای مقرر کرده حد
زنان آزادی شوهر صد تا زیاده است از آن کنیزکان پنجاه تا زیاده باشد و زن
از او را تعذیب عام است امام شافعی رحمه الله فرموده یگوید تعذیب کنیز که
نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان جلد و تنی جمع نکنند مگر برای
سیاست و بهمه مذاهب در زنای عبید و اما رجم نیست ذلک آن نکاح کنیزکان
لن خشی العنت برای کسیست که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا
افتد منکم از شما که غیر یابند و آن تعصبا و آنکه هیر کنید از نکاح کنیزکان غیر لکم

بهرتست مرثیة

بهرتست مرثیة و با احتیاط نزد یکتر در صیانت و له خود از بندگی و الله
غفور و خدای آمرزنده است مگر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رجم
مهر بانست بر خصم داد بنذکان بدان برید الله می خواهد خدای کیبای
لکم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام و بدهد یکم در راه نماید شما را
سفت الذین راهها و آن کسان که بود ندمن قبلکم پیش از شما مراد دین ابراهیم
و اسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق و بتوب علیکم
و باز کرد بر شما بشهیل انقال و رفع اجمال و تخفیف احکام و غفران آثار
و آنکه علیم و خدای دانا است بمصلحت شما در آنچه فرماید حکیم درست کار در
کفایت است در هر چه حکم کند و آنکه برید و خدای بخواند آن بتوب علیکم
آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما کرد و برید الذین
و بخواند آنکه از سر غفلت یا از روی عناد بتبوء الشهوات پی روی
میکنند آرزوها و نفس را آن تمیلوا آنکه میل کنید از راه راست میل اعظما
میل کردن بزرگ چون است تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد بهو
اعراض کرد ندکه نکاح دختر غمه و دختر خاله حلال است با آنکه حال و غم
حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده حرام باشد بدین شبهه
خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدا
میخواهد که شما را توبه دهد و جهودات بخواند که شما را منحرف سازند برید آنکه
میخواهد خدای آن بخفف عنکم آنکه سبک کرد اند از شما را احکام نکاح بروی
که سبکبار شوید شیخ ما تریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در انقال
عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه
که ایشانرا اغلال و آصار بسیار بوده و خلق الانسان آفریده شده است
آدمی ضعیفا نا توان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردم
و گفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله
تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را
از میل بدیشان باز دارد ندارد یا در سزا و صرا و نعمت و محنت شکیبایست
محققان گویند حق سبحانه از غایت مهر بانی که باینده دارد او را بضعف و ناتوانی
مرسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی
نفس نقصی در حال او بدید آید سمت ضعیفی که بر صغیر حال کشیده شده زبان
اعتذار بکشد و سهمیه او بجهول و ظلم هم ازین مقوله است بیت من آن
ظلم و جهولم که اولم کفنی چه آید از ضعیفای کریم و از جهال با آنها
الذین آمنوا ای زمره گوید کاند لا تا کلاوا موالکم بخورید مالهای
یکدیگر را بیستم در میان یکدیگر بالباطل یا آنچه حلال نباشد در شریعت چون
غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بفقود فاسده یا سو کند دروغ

یا بدعوی باطل و کواه زور القصد بناجی در اموال یکدیگر تصرف مکنید
 الا آن تگوت مرا آنکه باشد جهت تصرف بخار بازرگانی و بیعی صادر عن غیر
 منکم از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقدانید و لا تفتلوا انفسکم
 و مکشید بنا حق و تاروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان
 از روی حقیقت بگوئید و المؤمنون کنفس واحد یا نفس خود را مکشید و هلاک
 سازید چنانچه جهال از بیت برستان هندی خود را برای قربان میکنند یا خود را
 در مهالک و مخاطرات میفکنند یا ارتکاب کاری میکنند که مؤدی بقتل شما
 شود اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را یا ارتکاب ذنوب یا بخوردن
 مال حرام یا متابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است
 آن الله بدرستی که خدای گان بکم هست بشما ای امت محمد رحیم مهرا
 و امر و نهی که میفرماید از غایت رحمت و من یفعل ذلک و هو که بکند و
 بفعل در آرد منتهیات مذکوره را عدد و انا از روی تعدی و تجاوز از حد
 وظلم و از وجه ستم و بیدادی نسوف نصلیه پس زود باشد که در آریم
 او را نار در آتش مراد آتش دوزخ است و کان ذلک و هست این در آوردن
 با تش علی الله سیر بر خدای سهل و آسان آن بجنبوا اگر بیک طرف شوید
 و بپهلوتی کنید یعنی پرهیزید کما تر ما شلون از کناها بزرگ که نهی کرده
 شده اید عنه از آن تکف در گذاریم و عفو کنیم عنکم سیما آنکه از شما
 کناهان خود شمارا از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضان تا رمضان
 و در خلکم و در آریم شمارا مدخل کریما در موضع بزرگ و شریف که آن
 مخصوص است آنست که هر که از کبار پرهیز کند صغیر او معفو شود و بزرگ
 و خوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که حق سبحانه و تعالی از کبار پرهیز کند
 و بصغیر مؤاخذه نماید یا بر عکس و علماء را در کبار اختلاف است بعضی
 که هر کناهی که خدای تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن
 باش باشد چنانچه بدخله نار یا بغضب و لعنت ما شد غضب الله علیه
 علیهم و لعنهم یا بعد از نکال چنانچه دلهم عذاب الیم آن کبیره است
 و غیر آن از کناهان صغیره گویند و در اقرار فرموده که اقرب اقاویل
 آنست که کبیره کناهیست که شارع برآه هدی مترتب ساخته یا در باب
 او وعیدی تصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیلی قطعی ثابت شده در ثواب
 کاشی مذکور است که اگر پرهیزید از کبار که اشبات غیر است در وجود و اقرار
 بوجود غیر سیئات شما عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را عفو
 کنیم چه بعد از ظهور و چه در صفات ایشان از ثباتی نباشد و در آریم شمارا
 بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت نابکی در تفرقه سوزی جوشم غرق
 شود رفته در یاد جمع در لویج فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بجا

تعلق با امور دنیوی

تعلق با امور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از هر مشاهده واحد پرازی
 بیت چون تفرقه دلست حاصل زحمه دی را یکی سهار و بگذر زحمه و اسباب
 نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلوات الرحمن
 علیه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن منوبت محروم اند و حال
 با وجود احوال غنایم و قوت تحصیل مکاسب و برابر شما از مال میراث
 می برند و زنان باضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه
 حسرتی سپردن کاشکی مادر را بفره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد
 و نصیب میراث بهره مندی شدیم آیت آمد که ولا تمنوا و آرزو مبرید
 ما فضل الله آن چیزی را که خدای تعالی افزونی داد به بد آن چیز از امور
 مالی و جاهی بعصمتی برخی را از شما که مردانند علی بعضی بر برخی دیگر که زنان
 اند لرجال نصیب مرد از بهره است مقرر نما الکثیر و از ثواب آنچه کسب
 کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و النساء نصیب و مرزنان از بهره
 مقدر نما الکثیر از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت
 ازواج پس چون هر یک نصیب معلوم و شمی مفروض دارند آرزو بهره
 دیگر مبرید و اسألوا الله و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از
 کرم و بخشش او تا مراد شما بر آید آن الله گان بدرستی که خدای هست بكل
 شیء علیها به چیزها و انا چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه
 دهد و بهره که دهد چنان باید و هزان شاید بیت کرم فسی و کرم و انکرت کرد اند
 او مصلحت توازیه میداند در زمان جاهلیت فرزندان بی را پسر خود بخوانند
 و در میراث داخل سایر ورشی شدند سچانه از آن نهی کرد و فرمود و لكل
 و برای هر یک از شما جعلنا آفریدیم موالی غصب و میراث خود را تا اخر از نصیب
 خود کنند مما ترک الوالدات از آنچه باز گذارند پدر و مادر و الا فربون و
 خویشاوندان نزدیک و دیکر و بود که بایکدیگر معاقدی کردند و رسم مخالفت
 و معاقد در میان می آوردند و هر یک از معاقدین یکت هر یک حوری
 و سلمک سلی دوست بود دوست منست و دشمن بود دشمن من توازن میراث
 بری و من از تو عاقله من باشی و من عاقله تو باشی بخانه از اسو کند موکد
 ی ساختند و حلیف را سدی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت موازیت
 نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمیع از خلفاء دارند که باخذ میراث از یکدیگر
 بیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و جمیع جانشین معاقد مذکور
 شدند این آیت نازل گشت که و الذین عقدت و ان کسان که در مخالفت بسته
 ایما نکم دستهای شما اسناد معاقد باید بر طریق مجاز است و سبب درین اسناد
 آنکه متخلفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتند یا توهم پس بدیدید
 و ایشانرا نصیب بهم بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت با است

است

ندند

اولی از حاکم منسوب گشت آن الله کانت بدرستی که خدای هست علی کل شیء
 بر همه چیزها شهادت گواه از عهود و موافق و مخالفات آورده اند که حبیب
 زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه با جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز
 پیش گرفته با شوهری را میسار کرد و شوهر از غایت اضطراب طبایع بر روی
 زده او شکایت پیش پذیرد و با نقای پذیر بلازم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 رفته قصه گذشته را بوقف عرف رسانید و آن حضرت بقصاص بر شوهر او حکم
 فرمود پذیرد و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و خبر
 آیت آورد که الرجال قوامون لمرات کما کان الله یألف علی النساء
 بر زنان و قایم با امور معاشی ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پذیرد
 دختر را و آورد که باز کردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست و الذی
 اراد الله خیر او مفهوم آیت تفصیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده
 و کار فرما بنده زنانشند بما فضل الله بسبب آنچه که تفصیل کرد خدای و افزونی
 داد بعضی از ایشان را که مردانند علی بعضی بر برخی دیگر که زنانشند
 و تفصیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و کمال صوم
 و صلوة و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و
 شهادت در حدود و وقاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیاء و ائمه
 از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرفست و بما انفقوا و دیگر فضیلت دادند
 مردان را بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان من اموالکم ازما
 خویش چه در مهر و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال کائنات
 فرمان برند کاند مرد خدایا قیام کنند کان بحقوق ازواج حافظات الغیب
 نگاه دارند کان مرغیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند
 در عفت و عصمت بما حفظ الله بانکه نگاه داشت خدای بر ایشان را و اللاتی
 وان زانی که تخافون می دانند نشوز هون تا فرمانی و تسلط ایشان را فعضو
 پس بند گوید ایشان را بکلماتی که دکنها ایشان را نرم کرد اندیا تعلیم دهید
 ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج و اهر و هون و ببرد از ایشان
 فی المضاجع در خوا بکاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباحشید
 یا پشت بریشان کنید و اخر بوهون و بزنید ایشان را زنی که نخاشد و تشکند
 و هم عصور از دست نکرد اند و عظم نزد یک خوف نشوز است و هر چه حکام ظهور
 نشوز و ضرب بوقت نکر از نشوز فان اطلعکم پس اگر فرمان برند شمار از آنچه
 مکروه طبع شماست باز ایند فلا تبعوا پس مطیعید علیهن سبیل را ایشان
 راه بی دادی آن الله کان بدرستی که هست خدای علیاً بر تر از آنکه بظلم
 بر ایشان راضی شود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد و آن هفت
 و اگر اند شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین بشقوان بینهما ناسازگاری

لرهای
هون

و خلاف میان مرد

و خلاف میان مرد و زن فابعضوا حکما من اهلها پس بر آنکه زن باید برای تحقیق
 نشوز و حکما و میانی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشند من اهلها از قبیل
 اقربای زن تا او نیز ممکن خا طریقت از طلب صحبت و میل وقت بداند
 آن بریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا بصلاح آوردن کار زوجین بوفی الله
 سازگاری افکند خدای بینهما میان زن و شوهر آن الله کان بدرستی
 که هست خدای علیماد انا بمصلح زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین
 و اعبدا و الله و پسر سید خدا را و لا تشکوا و انباز مکیرید به شیثا بوی
 چیزی را از صتم و غیر و بالوالدین و نیکی کنید با پدر و مادر احسانا
 نیکی کردنی بتولی و فعل و بذی القربی و با خویشان بصله و ایتای
 و بایستمان بدوئی و نازی و کار سازی و المساکین و با درویشان بصدقات
 و زکوة و الجاری ذی القربی و با همسایگان خویشاوندی بشفقت و مرحمت و الجار
 الجنب و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا از همسایه کاف و حد جوار
 تا جهل سوی مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان اراده خیر باشد بدیشان
 و دفع ضرر از ایشان در وجه مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده که لا بدخل
 الجنة عبد لا یمان جاره بواقعه امام قنیری قدس سره فرموده که هرگاه جارد از تو
 مستحق است که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دست بطریق اولی که
 فرنگداری و خاطر مترقه و خیالات رده را از روی باز داری و با همسایه دل که
 رو هست نیکی غایب و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرما
 و همسایه روح را که سرست از غیب موطن شهودات و مجالی مکاشفات مانع نوی
 و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که قطع همسایه
 هم نشین و هم راه است بادل و کدا و اطلی شده است در راجحین فون و نهان
 خاند جمع بالله هما و ست ثم بالله هو است و الصاحب بالجنب و دیگر نیکی کنید
 با هم نشین و هم صحبت صاحب کشف فرمود که مراد مصاحبست و بنای آن بر همسایه
 باشد و ابن السبیل و بار که در یان یا مهمانان و ما ملکت ایمانکم و بایستد کانت
 و پرستاران که دست تصرف شما اند آن الله بدرستی که خدای لا یحب دوستی دارد
 من کانت هر که باشد محتالا فرامنده بشکری که نکند آره از والدین و اقارب و همسایگان
 و مهمانان و بند کانت و با ایشان نیکی نکند خور نازنده خود ستاینده که
 بحقوق الهی مؤدی سازد و نه با احسان با خلق بردارد الذین یجتلون دوست
 ندارد خدای انا انرا که بخلی و رزق آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی
 نصیحت و گفتند مال خود برین مرد یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و یاران
 مهاجرا و نفقه میکنند که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و حال کار او
 معلوم نیست که بجای خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای آنرا دوست می دارد
 که خود بخیل اند و یا مرد و الناس و امر میکنند مرد ما را بالخیل به بخیلی و بکثون

الله

وی پوشند از خلق ما انبیا الله آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از
 خویش یا مراد بیان نعمت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة و انزب پوشیدند و اعتدنا و آماده
 کرده ایم للكافرين برای یهود که عطاى الهی یا نعمت حضرت رسالت بنای
 ی پوشند عذابا مهینا عذابى خوارکننده که عذاب و ذرست و الذین و برای
 آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم یستحقون موا انهم
 نفقه میکنند مالهای خود را در راه اناس برای دیدن مردمان و ملا حظة
 ناموس و اینان مشرکان مکة بودند که بدشمنی آن حضرت لشکرها جمع می کردند
 و مالهای خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر
 دغاب بود یا در صفت یهودی که بدکم بر قوم خود از جهلت اعراض و اغراض
 نفقه می کنند و لا یؤمنون و می کردند از روی حقیقة بآنکه بخدای و لا بالیوم
 الآخر و در باز پسین که قیامت است و من یکن الشیطان و هو که باشد
 و یوسر کشی یعنی ابیسی که قریباً مرور یا در مساز فساد و قریباً پس بد مقارن
 که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود قال الله تعالی فیس
 القرین حکیم الهی فو ما بد که اینجا یک قرین تو اوست آن سر نیز همنشین
 تو اوست دوستی جو که جان یغزاید در دو عالم ترا بکار دیدیست دیور همنشین
 خویش مکن . نفس بد را قرین خویش مکن . و ما ذا علیهم وجه چیز بودی بر کار
 وجه زیان داشتی بر ایشان را لو امنوا بالله اگر ایمان آوردند بخدا و الیوم الاخر
 و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردند و انفقوا و بیرون کردند
 حق خدا برای غرض و ریا مآرز فہم الله آنچه داده است خدای بدیشان
 و کات الله و خدای هست بهم برایشان و اقوال و افعال و احوال ایشان علیها
 و انا و جزا فراخور آنها خواهد داد ان الله لا یظلم بذر سق که خدای ستم نکند
 متقال ذرة هم سکر ذرة و وزن و ذره مورچه سحر را گویند که از غایت صغری تقوی
 نظر بر نکرده ظاهر نشود و اشر است که ذره چیز است که پی شعاع آفتاب از روزنه
 در افتد و در هوا ظاهر گردد و آنرا چندان وزنی نبود حقیقت این سخن مبالغ است
 در نفی ظلم یعنی از ثواب معین هم سکر ذره کم خواهد بود و بر عقاب مقرر بوزن
 ذره خواهد افزود و احم است که در عمل کاف و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود
 و ان تلت و اگر باشد متقال ذره حسنة نیکی در دیوان بنده مومن یصنا علفها
 ثواب از افزوده کرده اند و بر تو دیوت و بد دهد او را از اید بر ثواب عمل من لدنه از نزد
 خود بفضل و رحمت بی استحقاق آن کس اجر عظیم عطا بزرگ و بی اندازه اجر اعطا
 گفت بجهت آنکه تابع است و مزید بر آن فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفره
 و ظلمه اذا حیثا وفق که بیاریم ما من کل امة از هر گروه از ام گذشته بشهید گواهی
 آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال و اقوال امت خود گواهی خواهد داد و جنتا بد

و بیاریم ترا

و بیاریم ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم علی هؤلاء برین گروه از امت تو شهید
 گواه تا اقامت شهادت کفر بر ایمان مؤمنان در لطایف قشربته مذکور است که
 چون پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز می سازند
 و مقرر است که شهادت بوقی او خواهد کرد که حال شفاعت باقی ماند بوسیله آن
 روز که واقع شود در گواهی انبیا و ان روزها مست بود الذین کفر و اوست دارند
 انا که کافر شد بخدای و عصوا الرسول و نافرمانی کردند رسول وی را و شوقی
 آنکه راست کرده شود بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون
 مردگان و مبعوث نکردند یا کنایست از آنکه ایشان از زمین اند که خاک شوند
 چه زمین بجا که راست شود و لا یکفون الله و نبوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه
 از خدای پوشند حدیثا سخن را یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اند بخدا
 و رسول لا تقر بوا الصلوة کرد نماز مکررید و انتم سکاری و حال آنکه شما مستان
 باشید از خود سایر مسکرات این منی از عین نماز نیست چه ان عباد نیست مأمور
 بهای که نمی است از اکساب سکر که مانع است از ادای عبادت و روزی جمع از صبح
 در خانه بعد الرحمن خوف رخصا الله شرب خمر که در آن وقت مباح بوده اشتغال
 داشتند و در زمان سراندازی و بیهوشی صدای اذان شام با سماع صحابه کرام
 رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف زد
 در چهار موضع که مثبت است حذف نمود و این است نازل شد که در وقت غلبه سکر
 بنماز نزدیک شوید حتی تعملوا تا وقتی که بدانید ما نقولون آن چیزی که در
 نمازی خوانید محققان گویند خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که رفم ایمان
 شهود و در صفحه جان دارند که نزدیک شوید بنماز قریب در مسجد جامع دل
 وقتی که مستان باشند از سکر غفلت و شلوت نازمانی که از مستی هوا هشیار شده
 دانید که چه میگوید و شناسید که سخن پاک می گوید المصلی بنای ربه نظمه ای که
 در سق صقی مانده . دایماد رفود بر سق مانده . بر سراپان و حدت کی می
 چون تو در زندان بسق مانده و لا جنباً یعنی نزدیک شوید بنماز در حالی که جنب
 باشید و محتاج بفصل الاعرابی سبیل مکران که روندگان باشید در راه یعنی مسافر
 باشید و با شما اب نبود در آن محل بیتم نماز تواند کرد و دیگر بهیچ وجه روا نباشد
 در جنبایت نماز کردن حتی تغسلوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد
 از صلوة موضع است یعنی جنب در مسجد میاید مکران که راه برات باشد و ان
 و اگر باشید در وقت جنبایت مرضی بیمار ان مراد بیماری است که در آن از اشتغال
 آب نرسد او علی سفر یا باشید در سفر و جا احد منکم یا بیاید یکی از شما من الفاظ
 از خلاهای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین و لا ستم النساء یا
 بسوده باشید و انرا امام شافعی رحمه الله بر آنست که چون بعضی از بدون مزاج
 بدنی زنی شود از غیر محارم و اجنبیه صغیر و ضو لاس و مأموس هر دو منقضی

کنیم

کرد و امام مالک و امام احمد و امام ابو حنیفه را اندک مسی به شهورت وضو
 می شکند و بغیر شهورت ناقص نیست و امام اعظم را اندک عنه مباشره
 فاحشه را که تماس فرجه است بی حایلی و انتشارالت ناقص وضو
 و بر هر تقدیر چون جنب باشد یا بیمار یا مسافر یا محدث بالمس و غیره
 قلم بخورد و اما پس نیاید آب را فتمموا پس قصد کنید صعبا
 طیبیا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و شهر غزوه
 بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمد بود
 و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند
 قضا را عقیقه عایشه رضی الله عنهما گم شد و عزیمت بسبب فقدان در توقف
 افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن
 حکایت بنزد یک صدیق بردند و او بحججه عایشه در آمدید که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم سردرگن را و نهاده در خواست صدیق زبان بطعن
 صدیق بکشتا و بسرا نکشتان طعنه بر تنی گاه آورد تا گاه سید عالم صلوات
 الله و سلامه علیه بیدار شد و بر مضنون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه
 عالم غیب گشت و مقارن توجبه آن حضرت جبرئیل امین در رسید و حکم
 آورد که چون آب نیاید فتمموا صعبا طیبیا قصد کنید چیزی را از اجزاء
 ارضی که پاک باشد و دست بر آن زنید فاسکوا پس مسح کنید دست خود را بوجوه
 بخام رویها و خویش و ایدیکم و بسایید دستها و خود را بدان نامرغوب آن الله
 گان بدرستی که خدای هست عفو در گذرانده از شما و تخفیف کننده
 غفورا آمرزنده کسانی را که تپتم کنند الله ترالی الذین ایانی بینی و فی نوری
 او تو اسوی انا که داده اند ایشانرا نصیب من الکتاب بهره از علم توری
 بیشتر و الصلاة فی خرد گراهی را یعنی بدلی کنند هدایت را بصلوات
 و هدایت ایشان آن بود که صنعت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه
 و سلم عارف بودند و صلاوات آنکه بعد از بعثت آن حضرت انگار وی نمودند
 و پریدون و میخواهند این کراهان از روی حسد و عداوت ان تصلوا السبیل
 آنکه شما نیزای مؤمنان راه کم کنید و الله اعلم و خدای دانا ترست باعد الله
 شما که یهودند و کفی بالله و بسده است خدای و لیتا دوست شما و متوالی امور شما
 و کفی بالله و بس است خدای نصیرا یاری دهنده شما بر دشمنان من الذین هادوا
 بعضی از آن کسانی که بدین یهودیت متدین شده اند چو فون الکلم می گردانند
 کلمه را و تغییر می دهند عن مواضعه از ما کن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است
 صلی الله علیه و سلم یا تا کلمات تورات بر وفق رأی و طبع خود یا کلمات آیت بهم
 یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که زمره از یهود بلازم آن حضرت صلوات الله
 و سلامه علیه می آمدند جواب آن حضرت را از امری که سؤال کرده بودند بقبول

منتهی

نقلی نمودند

نقلی نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را محرفی ساختند
 لاجرم برده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان ترا که جیبی
 از مواضع آن تحریف میکنند و بقولون و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا و عصینا
 و نافرمانی کردیم امر ترا انقض عصینا اشکارای گفتند از روی عناد و در تفسیر گویند
 اظهار اطاعتنا و اطاعت عصینا کردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا
 می گفت و لسان حال ایشان به عصینا ناطق بود و دیگر می گفتند اسمع غیر سمع
 بشنود در حالی که غیر شنوده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی مدح
 دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس معنی
 کلمه اینست که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشد و برین تقدیر دعاه له بود
 و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بودی گویند بشنو غیر شنوانیده شده
 یعنی اصم این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را برده و تغاوی ساختند
 و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگری گفتند و راعنا و این کلمه نیز
 محمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دارما
 و در ما نکرد وجه مذمت آنکه از رعونت و حق بود و مراد یهود نسبت رعونت
 بوده بران حضرت و گفته اند یهود اشباعی کردند و راعینای گفتند یونی ای
 شبان ما تعریضی کردی بر غم و بر هر تقدیر این کلمه می گفتند لیا بالستر
 در حالی که گردانیدن و بیجا نیدن سخن بزبانها و خود یعنی فعلی که از مراعات
 بلغت از رعونت ادای کنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت
 او بیجا اند و بطریق طعن راعینای گویند و بان ذم آن حضرت بخوانند
 و طعنای الذین و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دین که پیغمبر او
 به شبانی منسوب بود چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان به شبانی موسی
 علیه السلام معترف بودند و لولا تهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا
 شنیدیم سخن ترا و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا و اسمع و بشنو سخن ما را
 و انظرنا و در ما نگاه کن لکات هر آینه این گفتار بودی خیر اللهم بهنر
 مرا ایشانرا از استهزاء سیدانام و طعن در دین اسلام واقوه و راست فر
 بودی سخن ایشان و لکن لعنهم الله ولیکن برانده است خدای ایشان را
 و از رحمت دور کرده بگمهم بسبب کفر ایشان و مجازات برات فلا یؤمنون
 پس نمی گورند ایشان الا قلیلا مکر کردیدی اندک یعنی ضعیف که معتد
 به و معتبر نباشد و ان ایمانست ببعضی از کتب و رسلد و بعضی ایمان
 نمی آرند مگر اندک از ایشان چون این سلام و اصحاب رضی الله عنهم در اکثر
 تفسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اخبار یهود را
 چون این صور یا و کعب بن اسد طلبید و گفت یا معشر یهود از خدای
 نرسید و قدم در راه اسلام نهید چه من سوگندی خورم بخدای که شما را آیند

که من این کلام و احکام از خالق انام بشما آورده ام حق است و شمار آور
از حال من خبر داده اند و ایما بن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد
گفتند ما نه تری دانیم و نه از نعمت تو وصف توان خبر داریم آیت آمد
یا ایها الذین آمنوا الکتاب ای آن کسانی که شمار کتاب داده اند یعنی توبه
آمینا تصدیق کنید و بگوید بما نزلنا باخچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود
و آن قرآنست مصدقا در حالتی که باور دارند و تصدیق کنند است
لما معکم مرآن چیز برای که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریست است در اصول
دین پس بدان بگروید من قبل از آن قطبش پیش از آنکه بگوینیم و جوهر در بهار
یعنی صورت از اینست سازیم تا اثر بر وجهش و بینی و لب و دهن بر و نما ند
فرد هاس باز کرد انیم آن رویها را علی د بارها بر هیئات قفاهای آن یعنی
شکل روی را بصورت پس سر مبدل سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه جوت
انف و حاجب و عین بگوینیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد
و در تیسر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت
باشند و رویها و ایشان بر پس سر بود این هیئاتیست در غایت زشتی و زوای
او تلعنهم یا بر انیم ایشان را که اصحاب و جوه اند از رحمت خود یا سحر سازیم
کمالنا چنانچه بر اندیم یا سحر کرد انیدیم اصحاب التبت یاران روز شنبه را یعنی
آنرا که از فرمان خدای سر به پیچیدند و روزی شنبه بصید ما می اشتغال کردند
و گمان مرا آنکه هست فرمان خدای با و عید او مفعولا بود فی و هو آینه بخواند
بود آن الله لا یغفر بدستی که خدای غی مرزدان بشرت به آنرا که شرک آرند
بد و شر یک کبرند در عبادت او و یغفر و بیا مرزدان و آن ذلک آن کناهی را که
غیر از شرک بود من بشاء مرا نکس را که خواهد از روی تفضل و احسان و بوسیل
عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر که میخواهد و بعد
العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزد و من بشرک با آنکه و هر که شرک از بخدای
و انبار کبر با او فقد آفری پس بدستی که آفری کرده باشد و بر بافتا ثما عظیم
در دخی بزرگ که بدان مستحق عذابی بزرگ کرد و چون بمضمون این آیت که شرک
مغفور نیست بگوید که عید و عجل و بر سنده عزیر بود نند عیدی و نهدید عظیم
ها اهل شد از روی انکار در آمده گفتند که ما شرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه
عزت و مقربان درگاه محبت می دانیم پدران ما مالکان ممالک نبوة و سالکان
مسالك نفوت اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه و تعالی بنا بر شاه
ایشانرا پسندید و فرمود الله ترالی الذین ابانی دانی یا فی نوری بدیده بصیرت
سوی آنرا که از روی مفاخرت بزرگوئی ستایند و خدای گویند انفسهم نضرا و
خود را باین که حق ابتداء الله و اهتوا و یا بیا کبرکی و بی کناهی نسبت میدهند چنانچه
منقولست که بگری بن عرب و نوحان ای او فی و موجب بن زید اطفال خود را بحضرت

رسالت صلی الله علیه و سلم آوردند و گفتند این کودک را هیچ کناهی هست حضرت
فرمود که فی اینها بی کناهی اند ایشان سوگند یاد کرد نند بخدای موسی که ما نیز در بی کناهی
مثلا ایشانیم زیرا که کناهیان شب ما را بر روز دری گذرانند و خطیبات روز ما را
شب محو میکنند حق تعالی فرمود که ترکیه شما را اعتباری ندارد بل الله
بلکه خدای تعالی بزرگی من بشاء بیای یا کند یا بستاند هر که خواهد و سختی آن داند
ولا یظلمون و این گروه که خود را بنا حق ترکیبی کنند ستم رسیده خواهند شد قتیلا
بمقداران رشته صفت که در میان داند و فرما باشد یا بقدر قتیلا از وسیع که میا
دوانگشت بدید اید مراد آنست که عقوبت ترکیه خود خواهند کشید و نقصانی پیدا
و مکافات ایشان خواهد رسید انظر بکر درین جهودان که از روی عناد
کیف یفوتون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را
که یعنی کناهی شب و روز ما را می مرزند و بی به و بسنده است آن افزری
و دروغ ایشان انما مبینا کناهی ظاهر که بر هیچ کس پوشیده نمی ماند آورده اند
که چون حکم الله با جلا بنی خیر صادر شد جمیع از ایشان چون حنی بن اعطب
و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیر متوطن شدند و بعد از مدتی
بایست تن از اشرف قوم بکه رفتند و اوس سفیان و اتباع او را بر محاربت
با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریص کردند و با پیچاه کس از بطون قریش
به بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینه با بدیوار خانه با حسبانیده
بایمان غلاظ بر حوب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خواهر ازین عمر
فارغ ساخته بمعاشرت نشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسا
اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که ز ابران حرم را میمانی می کنیم و کعبه را
معجوری داریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریق آباء
گرام خود مشغولی باشیم بهدایت افریست یا درین محمد صلی الله تعالی
علیه و سلم که درین وقت احداث کرده و بدعت راست نام نهاده و درین
پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاهل بخواند بگوید بعد از این محتاج این
سخنان گفتند دین شما حق ترست و این شما باشو تر اوس سفیان گفت ما را اعتقاد
شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جیب و
طاغوت را که بتان فریض بود نند سجده کرد نند حق سبحانه از معاند و مکا
و کفر و نذوق ایشان خبری و هدوی فرماید الله تر ابانی دانی و فی نوری الی
الذین او تو اسوی آنرا که داده اند ایشانرا نصیب من الکتاب بهره از
توریت که بواسطه عدوت مسلمانان یومنون می کردند بالجنت الطاعو
بدین دوت که قریشی راهست و گفتند از جیب سحرست و بیهودانرا معتقد
بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند نزد محققان
جیب نفس اما راهست و طاغوت آرزوها و دیوگون وی گویند این جهودان

از انعام

الذین کفر و ادر حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هو لا
 این گروه کفار فریض اهدی هادی ترند من الذین امنوا از آنها که ایمان آورده اند
 یعنی پیغمبر و اصحاب و سبیل از جهلت راه یعنی راه یافته ترند اولئك ان کفر
 متعنت متعصب الذین ان کسانند که بخواری گفتند انکه دور کرده است
 خدای ایشان از رحمت خود و من یلعن انکه و هر که خدای برانند و در سازد
 فلن نجد له پس نیابی تو مرا و را نصیر یاری که دفع عذاب کند از وی امر لهم
 ایای ایشان است یعنی جهود انرا نصیب من الملك بهره از پادشاهی است
 بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملك و نبوت از غیر خود سزاوارترند
 بدین سبب از متابعت عرب تنگی داشتند و گفتند اخر منصب ملک
 و حکم کناری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشان را از ملک بهره نیست
 و اگر بر حق از ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آن هنگام که نبوت اناس
 ندهند مردمان را با پیغمبر و اصحاب او را نقیرا بان مقدار که بر پشت دانه فرما
 و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقری به فقر مضایقه
 دارند بهنگام دست تنگی و درویشی پیدا است که چیز کسی دهند ام چسبند
 الناس بلکه حسدی برند بر مردمان یعنی قبایل عرب علی ما اتیهم انکه بدایچه
 خدای بدیشان داده است من فضله از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم از ایشان و گفته اند مراد از اناس حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم و عرب جمع را بر و اهدی اطلاق می کنند که جامع باشند از مقدار خصال
 خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان گفته تعالی ان ابراهیم کان امة
 و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز و این بعضی گفته اند فضل است
 که حق سبحانه مباح کرد اند جمع میان ایشان از چهار زن و یهود برین حال حسد
 می بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن حق اسقی و بکار ایشان
 نهاده اخفی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت و کتاب
 پس باید که بر پیغمبر ان صاحب کتاب حسد برندی چه این صورت مخصوص بدان
 حضرت نیست فقد آتینا بدرستی که ما عطا کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم را
 که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام الکتاب یعنی تورات و زبور و انجیل
 و الحکم و علم حلال و حرام و آیتها هم و دادیم ایشان را با وجود نبوت ملک عظمی
 پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک
 عظیم کثرت ازواج است چنانچه یحیی رسید که داود علیه السلام صد زن داشته
 و سلیمان هزار و درین سخن تریخی یهود است که اگر حسد شما بر محمد صلی الله
 علیه و سلم بواسطه کثرت ازواج است پس داود و سلیمان علیهما السلام بحسد
 سزاوارترند و ریسر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد است و از کتاب قرآن و
 از حکمت شرایع و از ملک عظیم و دام شریعت تأقیامت یا تأیید بلائکه گفتند

است

پس از یهود

پس از یهود من امن کسی بود که ایمان آورد به جدیشان ابراهیم یا محمد
 صلی الله علیه و سلم و منهم و از ایشان من صد کسی هست که اعراض کرده اند
 از خبر انبیاء در باب نماز و تصدق نکرد از باروی از متابعت پیغمبر بگردانید
 و کفی بجهلهم و بسند ما است دوزخ سعیرا آتش افروخته برای عذاب کافران
 ان الذین کفر و ادرستی آن کسان که حق را پوشیدند و نکردند بایاتنا
 بدلائل و هدایت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سوف نصلیهم زود باشد که
 در آیم ایشان را نارا در آتشی چه آتشی کما نصیحت هرگاه که بچخته شود یا سو
 جلود هم بوستها و ایشان با آتش بد کنا هم بدل کنیم برای ایشان جلود غیرها
 بوستها غیر آنکه بچخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد
 و از حسن بصری رحمه الله منقول است که در شبان روزی هفتاد هزار بار تبدیل
 جلود بر سبیل تحقیق آتست که اهتواق از ان بیرونند و بحالت اول باز آرند
 پس این تبدیل و صفت نه تبدیل عین و تجدید این بجهلهم احساس عذاب است
 یعنی هر زمان بوست ایشان را ناره می سازند کید و قوا العذاب تا بچشند
 و آن چشیدن داریم باشد ان انکه کات بدرستی که خدایت عزیز غالمی کسی
 او را از عذاب کفار منع نتواند کرد حکما انا بعقوبت دوزخیان بر حق
 حکمت و الذین امنوا و انانکه کرده اند بخدای و رسول و عملوا الصالحات
 و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان لند هلنهم زود باشد که در آیم
 ایشان را جنات تجری بوسانها که می رود من تحتها الانهار از زیر درختان
 یاد رخت مسکن ایشان جوهرها خالند فیها در جالتی که جاوید باشند این
 مؤمنان در آنجا همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لهم فیها مراب
 بهشتیان را باشد و در آن بوسانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از هیچ نقص
 نفاس بلکه از جمیع اقدار و ادناس و نخلهم و در آیم ایشان را ظل ظللیلا
 در سایه پاینده که افتاب زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیاری
 و سایه را اعظم اسباب راحت میداند پس ظل ظلیل کنایست از سایه
 و بدین نکته من دفع میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب
 نیست که حرارت او متاثری شوند پس ظل چرا باشد و فائده او چیست
 و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بجمایت الهی و عنایت پادشاهیست که
 همیشه بر مفارقه بهشتیان مبسوط خواهد بود و ان سایه از زوال میرواز
 نقص و انتقال مقدس و معراست این سایه از زوال پذیرد عاقبت
 در سایه کبریا که زوال نیست ان الله یا مکریم بدرستی که خدای تعالی
 میفرماید ان تودوا الامانات انکه امانت کنید اما متها را الی اهلها
 باهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید
 خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلاط بود عثمان

نقد

راست کلید مکه را

مهاجره میکرد و سلاطین مصنا بقدری نمود و حضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد
الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق بر سر ای سلاطین آمدند و فاروق
باوازی بلند گفت که ای عثمان بیرون ای که انتظار حضرت از حد میکزرد سلاطین
کلید به پسر داد و گفت تو بستان بهتر که دعوی بکری ندی پس عثمان مفتاح برداشت
بفرز حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله
عنه برخاست که یار رسول الله چنانچه سفایه نرزم بر من فرمودی عجايب خانه
نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استعمال این مفتاح دست باز کشید و حضرت فرمود
که ای عثمان کلید بمن ده دست پیش آورد و عباس همان مفتاح را عاده کرد عثمان گفت
که دست باز کشید و حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح بمن ده عثمان
گفت که اینک بستان بامان الله القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد
و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی رضی الله تعالی عنه پیش رفت و گفت
عجايب باهن بیت عطا فرمای چنانچه سفایه نرزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل
باین آیت نازل شد و حضرت فرمود که با علی شمارا کاری میفرمایم که از آن نفع ببرم پس
نه آنکه گمان بر آن نفع از مردم بشمارا خواهد رسید پس عثمان را طلبید و گفت خذوا
یا بنی طلحة خالدة ماله لا یفرعها الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود
کلید به برادر خود شبیداد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگر چه
حکم بادای امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما مقام امانت درین حکم داخل
و در بحر الحقایق آورده که گمانست بعد از اذن ظلیل که وجود حقیقی است و دلائل
بر آن دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون اطلاق به نسبت بافتاب
پس همچنانچه وجود ظل امانت افتاب است و مدد قوی که افتاب جلوه کنان تجلی نموده
باشعاع عالم فروزان افق طالع شده بزبان حال میگوید که آتوا الامانات الی اهلها
چگونه ظلال متلاشی میکردند و وجود از ایشان بکلی محو شوند بر همین منوال چو
شعاع خورشید وجود حقیقی غرضی التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن
العالمین طلوع نماید اما آن وجودات ظلیه باهل آن یاز میگرد و در قلن الملك الیوم
الله الواحد القهار به ظهوری آید **مثنوی** جمله سرهارا به پیش او نهید مالک الملک است
ملک و داده خیم هر شیر آمد و هر روی او کل شیء ها لک الا وجهه او و اذا حکمت
و دیگر امر میکند که چون خواهید حکم کنید بین الناس میان مردم آن محکوم بالعدل
آنکه حکم کنید براسق آن الله بدستی که خدای تعالی تعالی بکرم به نیکوترین چیزی
که شمارا بدات پند میدهد یعنی دای امانات و عدل در حکومت آن الله کات الخلق
که خدای تعالی هست سمیعاً شوا بقول عثمان که گفت بکری بامانت بصیراً بینا بود
مفتاح بوی یا ایها الذین آمنوا ای کرده که کرده آید اطیعوا الله فرمات برید خدای
و در فیضها و اطیعوا الرسول و فرمات برداری رسول کنید در سترها و اطیعوا الامر منکم
و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و سلم در عهد خود

علیه و سلم در عهد خود تعیین می نمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البر علیهم السلام
بر سر امیر کرد و عمار با سواد و فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بودند خبر یافته بکشتند
و یکبار ایشان که مسلمانان بودند پیش عثمان آمد و گفت که مردم قبیل من قرار نمودند من
باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرادست کبری خواهد کرد یا قسم ولای
که بزرگ در راه نهاده سر خود بکیرم عمار او را امان داد بنابر فرموده وی در خانه خود
ساکن شد خالد با مدد لشکر با بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن
مستأمن کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرد نزد خالد آوردند
و عمار فرمود که او مسلمان است و بفرموده من در امان خالد گفت که از ادب
دوری نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاوره و اجازت او کسی را امان
دهد گفت و کوی میان خالد و عمار بسیار شد و عمار بجانب نبوت آمد و صو
حال بعرض رسانید سید عالم صلی الله علیه و سلم امان عمار را برقرار گذاشت
و نهی کرده فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان
برید اولی الامر یعنی امرای سر یا تعلیمی آورده که اولی الامر ابو بکر و عمر اند و بر
هدای بودند و اشاره افتد و بالذین من بعدی در شان ایشان نازل شده ابو بکر
و رای رضی الله عنه گفت که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقرها
و علمایا و اباب عقول و رای و نزد عرفا اولی الامر مشایخ اند و پیرون طریقت که
بتر بیت اهل سلوک اشتغالی نمایند و سالک را فرمان برداری ایشان لازمست
فصل هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد کی میسر شودش روی بر آه آوردن
هر که خواهد که بر منزل مقصود رسد باید شای روی راه نمایان کرد
فات تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء و چیزی از امور دین فذوه الی الله
پس باز کرد انید از کتاب خدای و الرسول و جمیع کنید با رسول او در زمان
حیات و بسنت او بعد از وفات آن گنم اگر هستید شما که از روی اخلاص تومنون
بالله می گردید بخدای و الیوم الاخر و بر روز سختی چه ایمان بخدا و قیامت مقتضی
انست که در امور متنازع فیہ رجوع بخدا و رسول نماید ذلك این رجوع خیر
بهتر است شمارا و احسن تاویل و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی
با منافق خصومت افتاد بجای آنکه پیش مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند به یهودی
منافق را بجهنم بنوت میکشید و منافق بجویمت کعب بن اشرف میل می نمود عاقبت
پیش حضرت صلی الله علیه و سلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد
چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در آمن یهود زد که بکیم پیغمبر
صلی الله علیه و سلم راضی نیستیم بیانا بنزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه
در خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم حضرت پیغمبر باز گفت
عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهود میگوید
منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما بدان حکم راضی نیستیم و از

ق

حکمی ظلم می فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و راستی میان شما
حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه بیرون آمد و مشرب کشید سر منافق را برهنه افکند
و فرمود که هر که حکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد و آن روز
حضرت عمر را فاروق کتب کرد و حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد المر ترابا ندید
ونکاه نکر دی الی الذین یزعمون بسوی آن کسان که گمان میبردند انهم امنوا که
ایشان کرده اند و ما انزل الیک بالحق فرود فرستاده شد بنویسی قرآن و ما انزل من قبلنا
و آنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیاء برید و تو میخواهند با وجود دعوی ایمان
آن اینجا گویا آنکه منافق کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاعی
و باغیست و قد امر و اهل آنکه ما مور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفات نیز
ما مورند آن بکفر و ابیه بانکه نکر و ندیکم طاغوت و برید الشیطان و میخواهد دیو
دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس ان یضللهم آنکه گمراه کنند
که مایل طاغوت اند صلا لا بعیداً کما هی دور که هرگز از آن باز راه راست رجوع نتوانند
نمود و اذیل لهم و چون گویند منافقان که در وقت غناکم تعالوا بیایید الی ما انزل
بجکی که خدای تعالی فرستاده است از کتب خود و الی الرسول و بجکی که پیغمبر او میکند
بفرمان او رایت المنافقین یعنی منافقان را که بطریق غنا و بصد و بعت غنا
میکند از تو صد و دوا اعراض کردن از روی عناد تکلیف پس چون باشد و چه خواهند
کرد اذا اصابهم چون برسد بدیشان مصیبه عفویت صدور و اعراض با قوت
ایده لهم با آنچه کرده اند یعنی غناکم بظا غوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق مران
منافق را غم جاوید پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بکشایند باری قتل خود بجلول
بالله سوگند بخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا نحو استیم ما
بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بدی خانه تری رضی الله عنه لا اهلنا ما مکرینکونی که ما
لا هو شوند و توفیقاً و تألیف و موافقت که بینا لخصمین بدید اید و ملک آن گروه
منافقات و سوگند خوران بدروع الذین یعلم الله ان کسانند که خدای میداند مافی
انچه در دلهای ایشانست از نفاق فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول اعتذار ایشان
و عظمهم و بپندده مایشان را بر ملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ و قل لهم و بگوی
مرايشان را در رضای انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا بلیغاً سخنی بلیغ که فر
کننده باشد در دلها و ایشان بمثابقی که از آن غناک کردند و ان تهدیدست بقتل یا
جلول مکاره بدیشان اگر نوبه نکنند و ما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده
به بندگان خود الا لیطاع مکر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله با امر خدای و لو انهم
و اگر این منافقات از ظلموا انفسهم آن هنگام که سم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو
یا بیا حکم الی الطاغوت جاوید بیامودندی بحضرت تو فاستغفر الله پس طلب
امریش کردندی از خدای و استغفر و امرش خواستی لهم الرسول برای ایشان
رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لوجود الله هر آینه یافتندی یعنی انستندی

انکه

قلوبهم

اعتذار

خدا را توای

خدا را توای قبول کنند توبه و گناهکاران را از جهنم مهربان بر امرش طلبان در عالم
آورده که میان زیرو و حاطب بن ابی بلتعنه صحتی واقع شد در آب راه که هر دو
از آن مرمر و روعات خود را آب دادندی چون حکم ایشان بجای آمد عیسی علیه السلام
صلی الله علیه و سلم رسید فرمود که ای زیرو آب ده زمین خود را پس به حاطب بگذار
حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سختی گفت که مضمونش مشتمل بود بر این
آن حضرت بجانب زیرو حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که فلا یعفی نیست
حقیقت ایمان چنانچه گمانی برند و در بیک حق پروردگار تو که ایشان را یوسف
ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حق یک گمراهی که تو حکم سازند فیما بین
بینهم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجد و پس باز نیابند
فی انفسهم در نفسهای خود هر جا شک یار در تلهای خود تنگی و گزافی غماقضیت
از آنچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان باشد و استموا و کردند نهند و منقاد
کردند فرمان تو استلما و فرمان برداری بظاهر و باطنی اعتراض و مخالفت آورد
که چون زیرو و حاطب از حکم نبوت بیرون آمدند مقدار رضی الله عنه بدیشان
رسید و بر رسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عتبه او درین
سخنی کردن نابی داد و روی در هم میکشید بهودی اینجا حاضر بود گفت قاتل الله
هو لا یر این چه گروه اند که کواهی میدهند بر سالت این مرد و حکم او را متهم میدارند
بخدای سوگند که بنی اسرئیل در زمان موسی علیه السلام گناه کرده بودند و موسی
علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده
بقتل یکدیگر شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم ندانستند
ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلوات الله علیه
علیه مرا فرماید که خود را بکش و عمار را سر و این مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه
و تعالی فرمود و لو انهم کتبنا علیهم فرض میکرد آیدیم بر ایشان که دعوی
ایمان میکنند ان اقتلوا انفسهم آنکه بکشند نفسهای خود را چنانچه بنی اسرئیل کردند
او اخرجوا یا بیرون روید مردی از کم از سوارها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرئیل
بیرون رفتند ما فعلوه یعنی کردند آنچه فرض کرده بودیم الا للیل منکم مکرانند که ایشان
چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم و لو انهم و اگر ایشان که منافقانستند
فعلوا بکردندی ما بوعظوت به آنچه ایشانرا پندی دهند و تکلیفی نمایند با ت
لکان خبر اللهم هر آینه بهتر بودی مرايشان را در عاجل و اجل و شد تشبیه و نزد یک
بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان و اذا و آن وقت که تشبیه حاصل شدی
مرايشان را در دین ایشان لا یتباههم هر آینه مای دادیم ایشان را مگر آنکه از نزدیک
خویش اجرا عظمای مزدی بزرگ و ثواب و افر که نعیم جنت است و لهدیهناهم هر آینه
راهی نمودیم ایشان را صراط مستقیم راه راست که از آن بمقصد رسد یا بهشت
روند آورده اند که ثواب رضی الله عنه که مولای رسول خدای بود و دوزی بجناب

ده اند

مستطاب نبوت ماب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و غیبت گشته حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای ثوبان ما غیر کونک رنگ تو جو را تغییر کرده و
روی سرخ تو کلام در در کشته گفت با رسول الله من زمانی که در حالت غیبت
ان زمان از حساب زندگانی منم **بیت** بی نوای آرام جانم زندگانی مشکست
بی نمایش حالت شادمانی مشکست **•** حال در اندیشه آنم که چون بیک اهل در
و مفارقت ضروری افتد چه چاره سازم و چه حیل بردارم **بیت** از مرگ
نیست آذانی ترسم که ز پر تو دیدار تو می نمایم دور **•** و سخت بختی آنکه گو
دوان جهان از اهل نیران باشم تراکی بینم و اگر بهشت روم بدانجا که مرتبه
رفیع است چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری که صاحب
اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان بعد
استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد
من بمن دوستی و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبایی ندارم می ترسم
از آنکه فردا تو در بهشت بود رجعت بلند باشی و من در صف نعال با امثال خود
نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه و تعالی شکسته دلان تو را
بقره وصال شادمان ساخته است **•** سواد که من ببطع الله و هر که فرمان خدای
برده را امر و نواهی و رسول و فرمان برداری رسول کند و احکام و حدود
فاولئك پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت مع الذین بان کسانکه
انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران
درسل و اولو العزم نیز داخل اند و الصدیقین در است کویان که پیش از
کس تصدیق کرده اند و الشهداء و کشتگان را خداوند شهداء احداث
و نزد جمیع و عام است و شامل جمیع شهیدان را و الصالحین و ستودگات
در احوال و اعمال و اینها نیز عام اند و حسن وجه نیکو اند اولئك این جماعت
رفیقاً هم نشینان لفظ رفیق بر او اهد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها
نیکو رفیق اند در معال فرموده که مراد از نبیین پیغمبر است و صدیقین ائمه
بابی بکر صدیق است و شهداء عمر و عثمان و علی و صالحان سایر صحابه و
ایت اینست که هر که امروز کسی را دوست دارد و با او خواهد بود الماع
من احب مشق **•** بلبل و سق کل کزین **•** ناشوی باخون کل هم نشین **•** زان
چون مرد را باشد هم نفس **•** یا را و مرد او خواهد بود و بس **•** ذلك آن بودن با آنجا
مذکور الفصل من الله افزونی کرامت است از خدای و کفی بالله و بسنده است
خدای علما دانا بقاصد و نیات یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان
آورده **•** اید خدا و جز کهم را کیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای جنگ
فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات **•** گروه گروه در جهات
مختلفه و انفر و اجمعیا یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده بایکدیگر در جهت

داده و آن منکم و بدرستی که از شما من کیست آن کسی هست که در یکی کند
در بیرون رفتن و بغزو و تاب تأخیر میکند در جهاد مراد این است و
اصحاب او که در روز احد مختلف ورزید فان اصابتکم پس اگر رسد شمار
ای مؤمنان مصیبه واقعه چون قتل و غنیمت قال گوید آن مبطل
منافق **•** فذاتکم الله علی بدرستی که خدای انعام کرد بر من از کم آن چنین
نبودم **•** معهم با مسلمانان شهیدان حاضر در مکه قتال و کف اصابتکم اگر
برسد شما فضل من الله نیکوی زیادت از خدای چون فتح و غنیمت
لیقولن **•** البته گوید آن مختلف از غنیمت گان کم یک چنانچه کوی بنوده
بینکم و بینة میان شما و میان وی مودة دوستی یعنی خود را دور
اندازد و سخن بر وجه گوید که کویا هرگز شمار اندیده بصحبت شما نرسیده
و سخن او این که یا لبتی کاشکی من کنت معهم بودی درین غزوه با مسلمانان
فانفروا عظیمایا پیروزی یافتی پیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب
و انفر کوفتی فلیقاتل پس باید که قتال کنید فی سبیل الله در راه خدای بادشمنان
دین الذین آنانکه در بازار معامله بشرون الحیوة الدنیا بفر و خنده اند زندگان
دین را که روی در فساد دارد بالاخره برای جاودانی و نعیم غیر فانی و من یقاتل
و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه دین فیقتل پس کشته گردد و درجه
شهادت یابد او یغلب یا غلب اید و بردشمن مظفر گردد فسوف یؤتیه
زود باشد که بدهیم او را و آخرت اجرا عظیمایا مزدی بزرگ که در صفت
نیاید و مالکم و چیست شمار ای اهل اسلام که بجهت کامل و جبهدی تمام
لا یقاتلون جهادی نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمایید فی سبیل الله در راه
فرمان بردار خدای یعنی برای خدای **•** المستضعفین و برای بیچارگان
گرفتار و دوست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شدند
و کسان ایشان ایشان را از هجرت بدیده منع میکردند من الرجال از مردان
چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ربهعه و ابو جندل بن
سهیل و امثال ایشان و النساء و از زنان چون آمنه شریک و غیرها و اولاد
و از کودکان ابن عباس رضی الله عنه می فرماید که من و مادر من مستضعفا
بودیم از سوادگان الذین و این مستضعفان آن کسانند که بزیات
تضرع یقولون میگویند یعنی دعا میکنند بر شما اخراجی ای پروردگار ما
بیرون آر ما را من هذه القرية ازین دبه یعنی مکه الظالم اهلها دبی
که ستمکارانند اهل و بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست آن الشریک لظلم
عظیم و اجعل لنا و بساز از برای ما من الذین از نزدیک خویشی و کس
کسی که دوست دارد و متولی کار ما باشد و اجعل لنا و دیگر بساز برای ما
من الذین نصیرا از نزد خود یاری و مدد کاری که شرا عادی را از ما دفع کند

حق سبحانه و تعالی دعای ایشانرا استجاب کرد انید بعضی را خروج از مکه میسر
شد و برخی را که انجا مانده بود نزد وی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
فرستاد تا در روز فیه مکه هر را دلوازی نموده مهمات ایشان سرانجام نموده و نصیب
وهای برای ایشان تعیین کرد بعضی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعیفا و مدد کار پیچا رکان بود الذین
امنوا ان کسافی که گردید و اندر بخدا و رسول بقا تلوت کارزاری نمایند فی سبیل
د راه خدای و الذین کفروا و ان کسان که کافر شدند از وثنی و یهودی و نصرانی
بقا تلوت مقاتله نمایند فی سبیل طاعت و در راه شیطان که طاع و باغیست
بعضی بزمان او فقاتلوا پس یکشده ای دوستان حق اولیا و الشیطان دوستان
و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید ان کید الشیطان
بدرستی که جلد و وسوسه شیطان کان ضعیفا هست سمست و بقیه است
زیرا که فریبی است بخود از حجت و برهان الهی تر ایا نظر نکردی الی الذین بسوئی فان
در مکه مبالغه کردند چون عبد الرحمن خوف و سعادی و قاصی و مقداد اسود
عنهم و امثال ایشان که ماراد ستوری ده که با اهل شرک حروب کنیم که از راه و ایذا
ایشان از حد گذشت و بیکم الله فیل اللهم گفته شد مرا ایشانرا که از کارزار ایشان
کنوا ابدی بیکم باز دارند دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد و اقیما
الصلوة و پای دارند نماز را و اتوا الزکوة و بدهید مستحقان زکوة را فلما کتب
پس ان هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت علیههم القتال
برایشان کارزار کردن با کافران از افریق منتهم ان وقت که روی از ایشان بخشوت
الناس می ترسند از جنگ مشرکان خشیه الله چنان ترسیدنی که از خدای باید
ترسید او شد خشیه بلکه ترسی از ان سخت تر و این ترسیدن را عمل بر ضعف بشر نباید
کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدن و قالوا ربنا و
کنندای افرید کار ما بکم کتبت برای چه چیز واجب کرد انیدی علينا القتال بر ما
مقاتله کفار را و الا افرینا چو ما را باز گذاشی این یو فارغ الی اهل قریب تا اهل که
نزد یکست به کسی اگر این سؤال از منافقان صادر شده چندان عجیب نیست و اگر
از مؤمنان و فروع یافتند روی خوف و بدهی مخفی گفته باشند باز توبه کرد
قوی است که قوی مؤمنان بعد از نزول ایت قتال منافق شدند و از جهل و خلف
و زیدت و این سخن ایشان بوده واضح است که سؤال را محمول بر تمنا
تخفیف تکلیف دارند نه وجه انکار قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مرین تر
که دل در دنیا بسته اند متاع الدنيا آنچه بدان مجمع می گیرند از دنیا قلیل اندک است
در جنب آخره و الا آخره و سرای آخرت حیر بهرست از دنیا و افاضل تر من اثنی
موسی را که بر هیز کارست از شرک یا از هر منکرات و الا تطامون و ستم رسیده بخدا
ای مجاهدان بعضی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فتیلا بمقدار رسته که بردانند و

الله

ت

الله

هیدند

پس بوعده استیفا

پس بوعده استیفا ثواب مستظهر باشید و از مرک که بضرورت و نوع خواهد
بر گرفت میندیشید که هیچ کردنی را ازین کند رهایی نیست و در هیچ بنای از حد و
این واقع خلاصی متصور نه اینها کنون هر کجا شما باشید خواه در مدینه و خوا
در مکه بدرکم الموت در یابد شما را مرک و گوئیم و اگر چه باشید فی بروج مشرق
در حصایهای حکم یا گوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال
و بهر جای آمد میرا از مرک چاره نیست **قطعه** که کاخ نور بر سر اعظم سازند و کار
تو چون سلسله در هم سازند هم عاقبت این حجره فانی ترا و کتان اهل سرای نام
سازند حکیم غنائی دارد **مثنوی** چکنی خانه کل آبادان دلی من اینها کنون خوان
چون در اید اهل چه بند چه فاه وقت چون در رسد چه بام و چه چاه و ان نصیبهم
اگر برسد منافقانرا حسنة نعمت بسیار و از زانی با ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر
بود بقولوا می گویند هده این نیکویی من عند الله از نزدیک خداست و ان نصیبهم
سنة و اگر برسد با ایشان دست تنگی و فحطی یا هر نعمت چنانچه در واقعه احد روی
نمود بقولوا هده گویند این سختی من عند الله از نزدیک است که محمدی صلی الله علیه
و سلم و سبب تدبیرات تو که صایب نموده در انوار فرموده که چون حضرت از مکه بدر
هجرت فرمود میوهادران سال بر منوال سنه سابقه نبود و زخهار روی بکوفی آنها
جهودان و منافقان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلی الله علیه و سلم کردند
حق سبحانه و تعالی قول ایشانرا میگوید قل یل بکوی که هر قبض و بسط و کوفی و از زانی
و غنیمت و هزیمت من عند الله از نزدیک خداوند است و بارادت او فها پس چیست
و چه حالست که لا و النوم مرین کرده منافقین و یهود را لا یکادون یفقهون که نزدیک
نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که مشتملست بر موعظه ایشان یا آنکه نیستند که سخنی
در یابند چون بهایم که میشنوند و فهم می کنند و از بی ذوقی ایشانست که میگویند ما اصحابك
آنچه بنورسید من حسنة از غنیمت و فتح من الله از فضل خداوند است و ما اصحابك
من سینه و آنچه بنورسید از هزیمت و قتل اصحاب من نفسك از نفس است و بعضی
معنی آیت برین فرودی آرند که ای انسان آنچه از نیکویی بنورسید از فضل من خداوند
و هر بلایی که ترا پیش آید بسبب کنا هان تست و از سلنا لا و فرستادیم ما ترا للناس
برای همه آدمیان رسول فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدوری که اسناد حسنة و سینه
بنو کنند و کنی یا نه و بسته است خدای شهید آگاه بر رسالت تو من یطعم الرسول
هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس بدوستی که فرمان برده باشد خدا را برای آنکه
رسول بطاعت خدای بخواند یا بر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری حق
باشد و در رجحان الغریب آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوصف فنا فی الله
و بقا با الله موصوف بود کسی که قائم بالله باشد هر آینه خلیفه الله بود پس خلافت حق
بر ان حضرت و ثابت شده یا هر معا مله که با خلق می نموده کا قال و ما ریمیت از ریمیت
و بی شک خلیفه بوده و در هر معا مله که خلق با او میکرده اند کما قال ان الذین یبایعونک

ت

اما بیا بگویم آنکه طاعت چنین خلیفه بی شایسته شایسته طاعت مستحقه
منقول چون می گشت و پرسیدند و است بی شکی فرمان این فرمان است
ما رمیت فاشی کوید بر ملا که نیفتندی تو افکندی به ما تو در افکندی نه بهر آنکه
فعل فاعل را بود بی علق عقل بخار نه دارد و نه نیز چشم بکشای فرو بندای
عزیزه و من توی دهر که اعراض کند از فرمان تو فاما ارسلناک پس ترا نفرستادیم
علیهم حفیظا برایشان نگاه بای که ایشانرا از ترکاب معاصی محافظت کنی بعضی
از علمای این حکم را باینه السیف منسوخ دانند و یقولون و میگویند منافقان در حضور
طاعت از فرمان برداری و از حکم تو فاذ ابرو فایس چون بیرون روند من عندک
از نزد یک نویسنده طائفه شب بایکد یکری گویند و در میانه ایشان غیر از آنکه
تقول غیر آنکه روزی با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوینی فقط نقول
مغایب نیست و فاعلش ضمیری عاید بطائفه یا مخاطب مذکور با کرام الکاتبین
با مرخدای می نویسند و آنکه بکتب و خدای می نویسد در لوح محفوظ که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم مایستوی آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فاعل
عنه پس روی برگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکمی قتل برایشان
جاری نیست و توکل علی الله و توکل بر خدای و کار خود یاوی گذارد کنی یا الله
و بس است خدای و کلام با موریدان و مستصرف در احوال ایشان و کفایت
کننده مهمات موکلان افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تا اهل فی نمایند این منافقات
در قرآن و تفکر نمیکند در آن تا برایشان ظاهر گردد با تا را عجز از این کلام حق است
و لو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزد یک غیر خدای یعنی کلام مخلوق
بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاقست و وجد و آهرا بنه یافتندی اهل عقل و فهم فیه
اختلاف اکثر در اختلاف بسیار از تناقض معانی و تفاوت نظم زیرا که کلام شر
خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی فاذ اجاهد و چون
بیاید منافقان امر کاری یعنی خبر معنی من الامن از آنچه موجب امانی باشد
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر مصلحت قوی با ظفر لشکر اسلام و الخوف
یا آنچه سبب خوف و بیم بود چون اجتماع اعدای یا ننگه سرتیه از سرایا مسلمانان
از آغوش افشا کنندان خبر را قبل از تحقیر آن و در آن افشا حاضر و فساد است
زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و اهنگ ایشان بر حسب
اهل اسلام و ظفر بد موجب ضعف مسلمانان و بر ایشان و لورده و اگر باز دارند
ان خبر را الی الرسول برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح دانند خود اشکارا کنند و الی
اولی الامر منهم یا به تدبیر خداوند اهل ایمان چون اشرف صحابه و امرا و مرکبا
لعمره الذین هر ایند بدانند از آنکه مستبطونه استخراج میکنند خبر را
و نه که تحقیر فرمایند منهم از پیغمبر و اولی الامر که دانند که کدام خبر افشا و کدام
اخفا بایکد و لا و صلی الله و اگر نه فضل خدای بودی علیکم بر شما بار سال رسول

در جمله و کلمات

در جمله و کلمات و با زوال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است
یا اسلام و رحمت قرآن است با توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لا تبعتم الشیطان
هر ایند بی روی میگوید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی از شما که بحد و عصمت ربانی
از سواش شیطان اینی ماندند و گفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول
و نزول قرآن بحضرت موهبت الهی راه راست یافتند چون و در قرآن توفیق و قیس
ابی ساعده و بحیر و راهب و زید بن عمر و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان
فقال پس تو کار زار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای نزول آیت در
بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عزیمت بدر کرد و نعییم بن مسعود
از لشکر ابوسفیان می ترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت
که اگر هر تنها باشم میروم این آیت فرود آمد که دیگران تخلف و رزند از کار زار
کفار تو برو و مقاتل کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهاد الا نفسك مگر
در نفس خود پس از مخالفت مردم شما که مشو و عرض المؤمنین و ترغیب کن
مؤمنان را بر قتال مشرکان بر تو تحریص است نه تکلیف عسی الله ان یکف
شاید که خدای باز دارد از مسلمانان باس الذین کفروا شدت کار زار آنها را که
کاوشند و بعضی فریاد میکنند که ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صفوی
واقع شده که ابوسفیان بر رسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سوره آل
عمران مذکور شد و الله اشد باسا و خدای سخت ترست در هبیت و صولت
از قریش و اشد تنگیلا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان و من یشفع و
هر که خواهد شفاعت سیئه در خواستی بد که بدان از حق حقوق فوت شود
و ضرری بکسی رسد و خبری باز دارد بکن که کف من لها باشد مردان نصیبی
از و بالان و کان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیز توانا و صاحب
قدرت یا آنکه بان همه چیز و اذ احییتم بحیثه و چون نجات داده شوید بسلام
تحقیق پس شما نیز نجات کنید خود را نجات کوید با حسن منها نیکو تر از آن
نجات اگر او کوید السلام علیکم شما در جواب گوید علیکم السلام و رحمة الله
و اگر اسلام با رحمت جمع کند شما در جواب آن و بر کانه زیاد کنید آورده ها یا
همان نجات را باز کرد انید یعنی در جواب السلام علیکم بگوید و علیکم السلام
این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سبب فصل و شرایط سلام و جواب
و آداب آن و در خواهر التفسیر از روی تفضیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر
مسلم مسلم باشد جواب یا حسن باید گفت و اگر غیر مسلم باشد برود باید کرد
بلفظ و علیکم ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء هست بر همه چیز حسیب
حساب کننده پس شما بر نجات و جواب آن حساب خواهد کرد الله خداست که بی
شبه لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او ایچهمانم بخدای گوید
که جمع خواهد کرد شما را در قبور الی یوم القيمة تا روز قیامت که برانگیزد و بر پیغمبر

مود

هیچ شک نیست در آن روز و زیاد جمع و من صدق و کیت صادق و من الله
 از خدا ای یعنی نیست از و راست کورت حدیث از جهت قول و وعده یعنی کذب
 در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مر است
 آورده اند که قوی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز
 گشتند و پیغام از اسلام خوشی خبر بمدینه فرستادند مسلمانان را در باب ایشان
 اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم می
 فرمودند که این آیت آمد فما لکم پس چیست شما را فی المناقین در شان
 منافقان که متفرق شده اند فلتبین بد و فرقه و جمعی بر آنند که بعضی مهاجران
 ناخوشی هوای مدینه بهانه ساخته از حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلامه
 اجازه اقامت بیادیه نمودند و از مدینه بیرون رفتند بمشركان مکه پیوستند
 و صحابه را در اسلام ایشان تردید بدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دگر و
 شد بد و برگز ایشان اتفاق می کنید و الله اگر سهر و حال آنست که خدای رد
 کرد بجم کفر و قتل و سبی با کسب و آنچه عمل کردند و روی از مؤمنان بر گرفته
 رجوع بکاران نمودند از یهود و ان تله و ایا می خواهد که راه غایب من اصل
 آنرا که گناه ساخته است خدای و من یصل الله و هر که گناه کرد از خدای
 فلن یجد پس نیایی بوله سیلا مرو را راه بخور و و دوست میدارند این
 برکشگان دین کو نکز و آنکه کافر شود شما کما کفر و همچنانکه ایشان شده اند
 فتکونون سواء تابا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرامیگیرد
 منهلهم اولیاء از ایشان دوستان حق یهاجر و تا وقتی که ایمان آرند و متحقق
 شود ایمان ایشان هجرت کنند فی سبیل الله در راه رضای خدای هجرت خالی
 انفرض و در یافتن توکوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس
 بگیرید ایشان را و سیر کنید و اقتلوه و بکشید شان حیث وجدوهم هر جا
 که یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهلهم و مگیرید از ایشان ولیا و دوستاری
 ولا نصیر و نه یاری و مدد کاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید الا الذین
 یصلون مکرانا که پیوند کنند و پناه آرند آلی قوم بکرو و چه که واقع شده بینم
 و بینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یابنی بکریابی
 اسلام که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان معقر فرموده بود که هر که بجوار ایشان
 در آید بجوار آن حضرت در آمده باشد او جای کفر یا پیوند بقوی که آمدند بشما
 حضرت صد و هر و حال آنکه تنگ بود سینه های ایشان و کراهت داشتند آن یقا
 آنرا که با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان
 بنومدج بودند که پیمان بستند بر آنکه یا پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز با هم
 گونه عهد کردند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای سلطه علیکم هر ایند سلط
 ساختی ایشان را بر شما با آنکه نری شما از دل ایشان بیرون بردی فلقا تلوکم

مهاجران

تلوکم

پس هر ایند با شما

پس هر ایند با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کشند این
 مردان و خلفا و معاهدن شما فام یقاتلوکم و کارزار نکنند با شما و لفقوا الیکم
 التام و لقا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما
 جعل الله پس ساخت و نداد خدای لکم مر شما را علیهم سیلا برای شان راهی
 و قتل نفس و تهیب اموال ایشان حکم این آیت بایست فاذا اسلخ الا شهر
 الحرم منوسفست سجود و آخرین زود باشد که بیاید قوی دیگر را یعنی غطفان
 یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند بر یهود و ان یا متوکم و خواهند
 که این باشند از شما و چون از مدینه باز کردند کافر شوند و یاسوا قومهم و
 اراده ایشان آنکه این شوند از قوم خود کما رد و هرگاه که بخوانند ایشان را
 الی الفتنه بسوی کفر یا قتال اهل اسلام از کسوفیه ها باز کردند بدین فتنه
 فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و یلقوا الیکم التام و لقا
 نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و یکنوا بدینهم و باز دارند دستهای خود را
 از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اقتلوه و بکشید شان حیث
 تجدوهم هر جا که یابید و اولکم فان گروه جعلنا لکم
 دادیم ما شمارا علیهم برای شان سلطانا میثاق حقنی روشن در تعرض بقتل
 و ستم ایشان و ان حجت و ضوح کفر و دفع عذر و مکر ایشانست و ما کان و
 نسر و روا نباشد لکم من مومنی را ان یقتل مومنا آنکه بکشد مومنی را
 بغیر حق الا خطا مکر کشتن بخطا و من قتل مومنا خطا و هر که مومنی را
 بخطا بکشد فخر بر رقیبه پس بر دست آزاد کردن بنده مومنه گردیده و دینه
 مسکمه و بر دست دینی تمام ادا کرده شده آلی اهل بورد و مقتول که قسمت کنند
 میان یکدیگر چون سایر مواریت الا ان یصدقوا مکر آنکه در تصدیق کنند
 بر قاتل و دیت را از عفو فرمایند نزول آیت در شان عیاش بن ربیع است
 که قبل از هجرت مسلمان شدن از اقارب خود پنهانی داشت شقی بگریخت
 و روی بمدینه نهاد و هار و دفر او و ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر
 حارث که برادر مادر عیاش بود ندانست و فریاد مادر مشاهده نموده از غضب
 عیاش رفتند و از نزد یک مدینه او را با فسق و افسانه باز کردند و در مکه
 دست و پايش بر بستند در افتاب می انداختند تا از مسلمانان بر گردد و حارث بن
 زید روزی بروی بکشد و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت
 دین اسلام کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ابناء و از کار که از وی
 طلبیدند بگفت و دیگر باز و حارث او را سرزنش کرد که از دین که بر کشی
 اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از
 در غضب شد و سوخت خورده که اگر دوزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش
 هجرت نموده بخدا اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در

بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بر آن سوگند او را قتل کرد صحابه عبا بن رافع را ملاحت کردند که مسلمانان بنا حق کشتی در قباست چنانچه جواب خواهی داد عبا بن رافع را صورت نام شده بخد مت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و تمام قصه بعرض رسانید گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد منتظر جزا ام این است فرود آمد قتل خطا میباید شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو گم از کوهی که دشمن شما اند یعنی کافران و هو مؤمن و او مؤمن باشد فخر بر کینه مؤمن پس بر قاتل اوست ازاد کردن بنده مؤمن و ادای دینه باهل او شاید زیرا که میان کافر و مؤمن و اوست نیست و ان کان من قوم و اگر آنکه کشته شده از قوی باشد که بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل دینه بود حکم در دینه و کفارت حکم مسلمانانست فدیه مسلمان پس بر قاتلست دینه او اگر ده شده آلی اهل باهل او و اگر بر رقبه مؤمنه و ازاد کردن بنده مؤمن نهی نم یچند پس هر که نیاید بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بدوست روزه دو ماه از یکدیگر توبه و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شمار توبه دادن و این توبه دادن من الله از خداست بتوفیق او و کان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکما حکم کننده در باب دینه و کفارت آورده اند که مقیس بن ضنیان برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت آمده صورت حال عرض کرد و ان حضرت زحیر فهری را با ما و نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر میدانید که کشته هشام کیست او را بمقیس سپارید و الاده او بر موجب شریعت ادا کنید بنی نجار چون از ان پیغام آگاه شد نصد شتر تسلیم مقیس کرد و دوباره روی بمدینه نهاد چون بنزد یک شهر رسیدند و سوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری بی گناه را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشم و مرادیه سود آمد پس مرتد شده روی بکه نهاد و این است نازل شد که و من یقتل و هر که بکشد مؤمنا متعمدا مؤمنی را بعد و قصد و هلال داند کشتن او را جزا جهنم پس پاداش او و وزخست خالدا فیها در هالی که جاوید باشد در ان و غضب الله علیه و خشم گرفت خدای بر و لعنه و بر اندا و را در و در ساخت از رحمت خویش و اعذله و ماده ساخته است برای او عذابا عظیم عذاب بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم سرب بر قوی فرستاد و مرد اس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع خود بجوی متحرف شد همچون که سرب تکبیر کوپان رسیدند و مرد اس او از تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت بر مؤمنان سلام کرد و زبان بکفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزرگ آمده اسامت بن زید فی الحالی بر و تاخت و بصیرت شمشیر بر زبان

بیضاخت و هر چه

در بیعت و هر چه

بیضاخت و هر چه داشت غارت کرد کوسفندان او را بر انداز این خبر بحضرت رسید بغایت متشالم شده گفت ای اسامه کشتی بر آن که از بیکانی شراب بوده بود و بیکانی حق معترف گشته اسامه بر آن عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من امر زنی طلب حضرت سه توبت فرمود تکلیف بلا الله لا اله الا الله و ردایی انست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرد اس از قوس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شقت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی نادانی که راست میگوید یا دروغ و این است نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه کور و پیدگان اذ اضربکم فی سبیل الله چون سفر کنید در راه خدای یعنی بجهاد روید فقتلوا پس نیک بر پرسید و با هستی تخاصی نمایید و لا تقولوا و مکوبید لمن الی الیکم السلام مرکبی را که التماس کند شما سلام را یعنی بخت اهل اسلام گوید است مؤمنان مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه میبفتی بتنفوت ی طلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مردان است و اگر شما طالب غنیمت اید فعند الله پس نزدیک خدای مغاظم کثیر غنیمتها بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل از مسلمانان برای مال کذلک کنتم هم چنین بودید شما من قبل پیش ازین یعنی اول که با اسلام درآمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت نمودید فقتل الله علیکم پس منت نهاد خدای بر شما با آنکه استقامت داد شمار از دین فقتلوا پس نیک روشن و مبتقن سازید مهم را و در مردم تعجیل مکنید از روی کما چه و بال زنده کذا شقن هزار کار فرزند خدای کثرت از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدور سق که هست خدای با تملوت با آنچه شما میکنید خبر دانا لا یستوی القاعدون بر اینستند نشینند کان د رخانه های خود من المؤمنین از مؤمنان غیر ولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز و المجاهدان و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای یا مولاهم مال خود که تنهیه است با قتال و جهیز مقاتلان میکنند و انفسهم و بنفسهای خود که در معرض قتل ی آرند و چه گونه بر آبرواند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که این است فرود آمد و را لفاظ غیر ولی الضرر بنود ام مکشوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدایان زمان آنکار و می بران حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال گفت بنویس من المؤمنین غیر ولی الضرر فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را یا مولاهم و انفسهم مالها و نفسهای خود علی القاعدین بر نشینندگان بعذر درجه پایه که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو و کلا و هم را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود مباشر اند و عدا الله الحسفی

و عده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشت است اما فاضل درجه
و تفاوت مراتب زیادتی عمل خواهد بود و فضل آمده اجماع هدین و تفضیل
کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر شش سنگان بی عذر احوال عظیم
مزدی بزرگ که آن درجه است پاهای بلند است از خدای در آخرت و
گفته اند هفتاد درجه است میان هردو درجه مقدار دیدن آسمانی بزرگ
هفتاد سال و مغفرت و آمرزش و رحمة و بخشایش و کات الله غفور
و هست خدای آمرزنده گناهان گذشته ایشان مرحمتها مهر بان برایشان
در آرد یاد احوال ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن
فاکله و ابن قیس و ابن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکة بمده
هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدری آمدند ایشان همراه
کافران بحرب کاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند و حق سبحانه
و تعالی در شان ایشان این آیت فرستاد الَّذِينَ بَدْرَسَقِي آنانکه تنویر
اللهی استانی ستانند از ایشان ملائکه که معاون ملک الموت اند خطای
انفسهم در حالاتی که ایشان ستمکار بودند بر نفس خود بزرگ هجرت و در آن
وقت فرج بود و موافقت با کفار و ان ممنوع قالوا گفتند ملائکه از روی
سرنش ایشان را که فهم گنیم درجه چیز بود بد از کار دین و با کدام طائفه
بودید از مشرکان و موحدان قالوا گفتند مستضعفین گفتند بودیم ماضعفا
و عاجزان فی الارض در زمین مکة و کفار غالب بودند قالوا گفتند
تکذیب ایشان را که اگر تکیا نبود از زمین خدای واسعه گشاده
و بسیار فتنها برافیها که شما هجرت کنید و طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران
حبشه و مدینه کردند و قائلان پس آن گروه تارکات هجرت ما و بهم جهنم
جای ایشان دوزخست و ساءت مصیر و بد باز گشتن نیست ایشان را دوزخ
داین عقوبت هو تارکات هجرت را مقرر است الْمُسْتَضْعَفِينَ مکرسانی
که بحسب واقع ضعیف و عاجزانند من الرجال از مردان و النساء و زنان
و الاولاد و کودکان لا یستطیعون حيلة توانا و چاره ساز ندارند و لا یهتد
سبلا و فی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را و اولئك پس آن
گروه بپارگان عسی الله شاید خدای آن یعفو عنهم آنکه عفو کند ایشان
لفظ عفو ایمان میکند یا آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حق که مصطر
ایمنی توان بود و کات الله عفو و هست خدای عفو کننده از معذورات
غفورا آمرزنده گناهان ایشان و من یهاجر فی سبیل الله و هو که هجرت
کند در راه طاعت خدای یحیی فی الارض یا بد در زمین مرا عا کثیر مواضع
بسیار یعنی آرامگاهها و سعة و فراخی در روزی با کساد در اظهار
دین و اعلا کلمه عمرین دینار از عمره روایت میکنند که در مکة بسیار کس اسلام

آورده بودند

آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت نهد بد ترک هجرت نازل
شد و نوشته ایشان بمستضعفات مکة رسید چنانچه بن ضمیر پسر از گفت که
هر چند من بیز و بیمارم اما از جمله مستضعفات نیستم چاره رفقی توانم و
راه مدینه را میدانم میترسم که ناگاه بدست اهل در مانم و بسبب ترک هجرت
ایمان من خلیل پذیر گردد مرا بر همین سربزه خفته ام بیرون برید پسران اشارت
بذکر را متقاعد شده استعداد راه مهیا کردند و بنزل تنعم نزول نموده اثر مویت
بر چنانچه ظاهر شد دست راست خود بردست چپ نهاد و گفت خدایا این زن تو
و این دیگر از آن رسول تو صلی الله علیه و سلم بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است
رسول تو با تو این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب
گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شامتر بودی حق سبحانه
و تعالی این آیت فرستاد و من یخرج من بیته و هو که بیرون آید از خانه خود
مهاجرا الی الله و رسوله در حالاتی که هجرت کننده باشند بخدای و رسول او
یعنی بدیشان ثم بد رکه الموت پس دریابد او را مرکب در اشای طریق و بهجرت
نرسیده پس بدرستی که ثابت باشد مزد او نقد و وقع اجره علی الله نزدیک
خدای و کات الله غفور و هست خدای آمرزنده گناهکاران تا خبری که
در هجرت کرده رحمتها در وعده تنویر بحسن نیت او فاذا اضربتم فی الارض
و چون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما کناهی
ان تفصلوا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را و رکعت
کزارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شمارا بکشند کافران
این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را
دشمنان بوده اند و حالای ترس نیز تقصیر باید کرد ان الکافرون بدرستی که
کافران کائوا لکم هستند مر شمارا عدوا مینامد دشمنی آشکارا و اذا کنت فیهم و چون
باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعدای قائلت لکم الصلوة بر خواهی
که اقامت کنی برای ایشان نماز را شکر خود را و قسم ساز فلتقم طائفة منهم
پس باید که بایستند گروهی از ایشان معک با تو نماز گزارند و گروه دیگری
بروی دشمن بایستند و لیأخذوا اسلحتهم و باید که فراگیرند آنانکه نماز میگزاردند
سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فاذا سجودا پس چون سجده کنند نماز
کزارند کات فلیکونوا پس باید که باشند آنها که نماز میگزاردند من ورا لکم از شما
در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند
و ثلث طائفة اخری و بایند از طائفة دیگر که لم یصلوا نماز گزارده اند
و پاس میداشته فلیصلوا معک پس بگزارند با تو یک رکعت دیگر و لیأخذوا
و باید که بردارند ایشان نیز خود را جز هرهم آتی که بدان حذر میکنند از
دشمن چون سپر و زره و اسلحتهم و سلاحهای که بدان جنگ میکنند

مطلوبه صلوة الخوف

چون شمشیر و جوب و تبر و کمان و دالذین کفر و دوست میدارند انا که کافر
 شده اند لو تغفلون آنرا که غافل شوید عن اسلحتکم از سازهای حرب خود و امتیاز
 و از متاعهای خویش چون آتوبه و سایر درخت و قوت قبیله و علیکم پس حمل آورند
 بر شما میله و اهره یک حله و هر چه یابند بپزند و نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم بعرو و رفته بود همین که بمسغان رسید مشرکان عرب را بدید صاف راست
 کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت صلی الله علیه و سلم نیز فرمود تا لشکر
 اسلام در مقابل صف برکشند و دو وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان
 قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با قیامت
 نماز اشتغال نمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده نموده بعد از آن
 اهل اسلام از آن نماز کافران خست خوردند که خبر این ایشان هجوی نگذردیم و به ترک نماز
 شوکت دما را از ایشان نیاوردیم یکی از زمره کفره آواز داد که این قوم را بعد
 از این نماز نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بنقدیم میرسانند
 فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان را نیم و بکام دل ازین دشمنان
 داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوٰه عصر در نیامده جبرئیل علیه السلام فرود
 آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت صلوات الله علیه تعلیم داد
 و فقهان را در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهی مقرر شده
 و لا جناح علیکم و هیچ کتاهی نیست بر شما آن گاه بکم اذی اگر باشد بشمار نمی
 من مطر از باران که گران کرد اند اسلحه را اوکنتم مرضی یا باشید بیماریان و ناواقفان
 در حمل سلاح آن تصنعوا آنکه بنهید اسلحتکم سلاحهای خود را و خذوا حذرکم
 و بهر حال فروگیرید آلات نگاهداشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکنند و گفتند
 مراقب و برهذر باشید آن الله بد رستی که خدای اعز و العالی آماده کرده است
 برای کافران عذابا مهینا عذاب خوار کننده فاذا قضیت الصلوٰه پس چون ادا
 کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن فادکروا الله پس یاد کنید خدا را
 قیام در حالتی قیام که شمشیر بزنید و قعود آوردها لقی شستنی که تیری
 اندازید و علی جنوبکم و بر پهلوهای خود آن زمان زخم خورده آید و افتاده
 و گفتند اند مراد یاد کردن خداوندست جل جلاله در همه احوال در زاد المسیر
 آورده اند که ذکر بمعنی خوف است یعنی بتزسید از خدای قیام مادر وقت
 تصرف در امور و قعود آوردها لاشغال باکل و شرب و در مصاحبت با خلق
 و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنام و مرده الا تخافوا شیخیه و جنین خوف
 تواند بود **مثنوی** هر که نه در خوف کم شد هوش او نشود الا تخافوا کوش او
 خایفان را لا تخافوا کشت درس هر که خوفش نیست چون کوبی مترس
 فاذا اطمانتم پس چون بیارامیدید از خوف و این شدید فاقبوا الصلوٰه
 پس بگذارید نماز را بنوعی که ارکان و حفظ شرایط آن آن الصلوٰه بدرستی

که نماز گران

که نماز گران علی المؤمنین هست بر مؤمنان کتابا موقوتا فرض بود
 یعنی بخد و دباوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست و لا تهنوا
 و سستی نکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران
 و کارزار با ایشان این در غزو و همراهی اسد نازل شد که حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود
 و صحابه از جهات متاعم بود ندحوق سبحان و تعالی میفرماید آن تگونی
 تا الموت اگر هستید شما ای مسلمانان که در دمنده شوید از جهات فانیانهم
 یا الموت پس بد رستی که کافران نیز در دمنده و زخم خورده گمانا چنانکه
 شما هستید تا الموت و رجوت و شما با وجود اتم امید میدارید من الله از خدای
 مالا رجوت آنچه ایشان ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا و گاه آنکه
 و هست خدای علما و انا بر شما حکما حکم در امر و نهی آورده اند که طم
 بن ابروی از بنی ظفر نقب در خانه قتاده بن نعمان زد و زری که در انبیا
 ارد پنهان کرده بود بدزدید قصصا را انبان شکافی داشته راه ارد میریخته
 تا بخانه طم و طم از بخانه یهودی که زید بن السمین میگفتند بر دوی طریق
 و دبعث بد و سپرد بامداد قتاده بن نعمان از دقبق بخانه طم رفت و بعد
 از طلب درع سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد و قنا بر همان سمت
 که طم بخانه یهود رفت بود پی برد و جهود را بخیانست گرفت زید گفت و دش
 طم زری در انبان بود بعت بن داد و جمعی بران کواهی دادند قتاده صورت
 حال بحکم علیه بنویه رفع کرده بنو ظفر کم قوم طم بودند از خوف رسوائی و
 نخو استند که طم تهمت زده شود و جهود پاک دامن بیرون آید از جدال و
 خصومت کرد که با جهود و رای حضرت رسالت نیز صلی الله علیه و سلم بران
 بود که خیانت بر جهود ثابت کرده و مسلمانان از آن خیانت مبرا باشند همین
 که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع بد او حکم فرماید از حضرت
 ربنا لا رباب خبر رسید که انا از لنا بد رستی که ما فرد فرستادیم ایلک کتاب
 بسوی تو قرآن را بالحق برستی و حکم درست لکنم بین الناس ما حکم کنی
 میان مردمان بجا آنکه با آنچه خدای تعالی ترا شناسا کرد آینده و دوی
 فرستاده و لا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان خصما
 دشمن آنکس که بیگنا هست و در مقام دفع خیانت مباش از خاین و استغفر
 و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعد از یهودی کردی آن الله گاه
 بد رستی که خدای هست غفورا آمرزنده هر کسی را که آمرزش طلب کند
 رحیما مهربان برو و لا تجادل و خصوصت مکن عن الذین از قبل انا که
 یختانون؟ نفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طم که با خیانت
 او در سلطه اند آن الله لا یحب بد رستی که خدای دوست ندارد من کانت

الله

خوانا هر که بسیار خیانت کند است یعنی مصر بر آن آثمی گناه کار
در گناه خود استخفون من الناس شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند
خیانت را و لا يستخفون من الله و شرم نمی دارند از خدای تعالی و هو معهم
و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار ضمائر ایشان از او پنهان نیست
پس او سزاوارتر است که از و شرم دارند و نمیدارند از پستی و آن هنگام که
بشب تدبیر تزیین میکنند مالا برضی آنچه بر آن می پسندد خدای من القول
از گفتن دروغ بنی ظفر یا یکدیگر در شب مشاورت میکردند برای آنکه طهر
سوکند بدروغ بخورد پیغمبر علیه السلام سوگند اورد که مسلمانان با و نخواهد
و بقول یهودی که کافر است التقات غواهد فرمود و کان الله و هست خدای
با تملوت با آنچه شما میکنید از تدبیر محیطا احاطه کننده به علم و هیچ چیز از حیطة
علم او خارج نیست هاتم هو لا شما پیدا می شود بنی ظفر که از غیبت جاهلیت
جاد هم غنیمت دفع میکنند از خیانت خیانت را بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا
در وقت زندگانی دنیا فن بجاد الله پس کیست آنکه خصومت با خدای دفع
خیانت کند غنیمت یوم القيمة از ایشان روز قیامت امن یکتا یا کیست آنکه
باشد علیهم و کلا بر ایشان نگاه بان که گذارد که ایشان را عذاب کنند یا حمایت
که عذاب از ایشان باز دارد و من یعمل سوء و هو که بکند بدی که از آن ضرر بر بغیر
رسید او بظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش
کند از خدای بتوبه و انابت بجد الله یا بد خدا بر غفورا آمرزنده گناهان او
رحیم مهربان بفضل خود برود درین آیت و غیب فرمود طهر و قوم او را بتوبه
و استغفار و من یکسب اما و هو که بکند گناه و خواهد که بکناهی را بدان تهمت
کند اما یکسبه علی نفسه پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود ضرر آن
از نفس او بد بگری تعدی میکند و کان الله علیها و هست خدای دانایان سارا
دروغ حکما حکم کننده مجازات او بقطع بد و من یکسب خطیئة و هو که بکند
گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او اما یا کناهی کبیره یا آنچه بعد از و صادر
کرد ثم یرم به برایش پس تهمت نهد بان گناهی کناهی را چنانچه طهر به نسبت
زید کرد فقد احتمل بهما پس بد رسی که برداشت دروغی را که از آن معذور بود
میشوندی گناهان و اما مبینا و دیگر حامل شد کناهی ظاهر را و لا فضل الله
و اگر فضل خدای بود علیه بر تو که در فرستاد و ترا از حقیقت مهم علام داد
و رحمته و بخشایشی که ترا از قصد عذاب زید و نصد بوق طهر منصرف ساخت
لهمت طائفه هرا بینه قصد کرده بود نکرده می ستهم از بنی ظفر آن بصلوات
با آنکه ترا بگرداند از حکم راست و ما یصلون و در خطا و ضلالت نمی اندازند
الا انفسهم مکر نفسهای خود را چه و بال این عمل عابد برایشانست و ما یضرونک
من شی و ترا زیان نمی توان رسانید بهیچ چیز چه بود در پناه عصمت خدای و انزل الله

در فرستاده است

در فرستاده است

و فرستاده است خدای علیه السلام کتاب بر تو فرستاد و الحکمة و بیان احکام انزل
و علمک و در موزانیده است ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبود که بخود بدانی از غیبت
امور و مکنونات ضمائر و گفته اند آن علم است بر بویست حق و جلال او و شناخت
عبودیت نفس و قدر حال او در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما یکتا
که حق سبحانه در شب اسری بد آن حضرت عطا فرمود چنانچه در حدیث معراجیه
آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما یکتا
و کان فضل الله و هست فضل خدای علیه عظیما بر توبت بزرگ فضل اعظم
آن نبوت کامله که هست تست لا غیر نیست نیکی فی کثیر من بخوبیهم در بسیاری
از راز کفایت ایشان یعنی قوم طهر که شب مشورتها کردند در خلاصی طهر و گفته اند
بخوی رسم متیاجیانست یعنی هیچ نیکی در آن راز کویان نیست الا من امر بصدق
مکر آنکس که بفرماید بصدق دادن او معروف یا امر کند بمعروف و آن چیز است
که شرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا فرض دادن است یا دست گیری
ببچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید بصلاح میان مردمان و رفع کدورت
از دلهای ایشان و من یفعل ذلک و هو که بکند اینها که مذکور شد استغفار صلات الله
برای طلب بخشودگی خدای تعالی فسوف تونی به پس زود باشد که بدو هم او را
اخر اعظمها مرزدی بزرگ و من یشاققوا الرسول و هو که مخالفت با رسول کند
من بعد ما یتبع از پس آنکه ظاهر شده الهدی مر او را هدایت بوقوف بر محراب
و ظهور دلایل و اصحاب و شیخ و پیروی کند غیر سبیل المؤمنین غیر از راهی که
مؤمنان برانند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طهر است که از خوف قطع بد
بگریخته بجنبان مکر و مرتد شد و اینجا نقب در خانه کسی میرود بپا فرود آمد
و در زیران می اندر و زده بپا او را از میان دیوار بیرون آوردند خواستند که
بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا
آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه خارج کردند و با تجار قضاعه
بسوی شام عزیمت نمود و در منزل کاروان را مشغول ساختند باره از متاع
ایشان بدزدید و بگریختن احوال امر باز گرفتند و سنگسارش کردند و قوی است
که از جده در دریا نشسته بود کیسه ویناری در کشتی بدزدید بعد از و قوف
بر آن او را در دیوار انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید
نوله ما توفی و اگر دادیم او را در آن سزای با آنچه دوست میدادیم درین سزای
که آن کفرست و در تست یعنی او را در این کفره داخل کنیم و نصله جهنم
و در آیم او را بدوزخ و ساءت مصیر او بدو بازگشتیست و دوزخ آن آنکه لا یغفر
بدوستی که نیامزد خدای تعالی آن شرک به آنرا که شرک از بد خدای تعالی
و یغفر ما دون ذلک و بیا مرزد آنچه جز شرکست من یشاء و هو که خواهد نزول
آیت در شان پیروی بوده از اعزب که بجنبان نبوت ماب آمده و بعضی ست

که یار رسول الله پیروی ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام
بدو شرک نیاورده ام و جز او کسی را دوست نکرده ام و معصیت از روی
جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفه العین خدا را
بکر بخانی خود عاجز گردانم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده برده ام
حال من چگونه بی بی خدای تعالی و را بدین ایت مزده داد که همه گناهان را
غیر از شرک امیدوارم زنی هست و من شرک با الله و هر که شرک را بد بخدای فقد
صل پس هوانه مکره شد از حق صلا لا بعدی مکره ای دور یعنی در نهایت صلا
پس از حال مشرکان خبر میدهد که آن بدعت من و دونه فی پرستید بدون خدای
تعالی الا انا تا مکر ما ذکر ایتنا را ماده میگوید بواسطه ثانی است اسما و ایشا
چون لات و منات و همچنین هر قبیل را بق بود که انقی بن فلان میگفتند و در تفسیر
منیر آورده که بنا بر صورت زنان ساختندی و گفته اند مراد ازین اناست
ملائکه اند بر علم ایشان که میگفتند که فرشتگان دختران خدا اند و آن بدعت
و فی پرستید الا شیطانا مریدا مکره بود و سرکش بیرون رفته از فرمان برداری
یعنی ابلیس را که او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها گفته الله برانده است
خدای تعالی او را و در کرده از رحمت و قال و گفت شیطان لا تحذرت من
عبادت هر آینه میگویم از بندگان تو نصیبی مغر و صنا بهره مقرر کرده که آنرا
بعث النار گویند و از هر آری از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد
بود چنانچه در حدیث آمده و لا ضللتهم و ایشان را گمراه میکنیم از طریق حق
ولا متینهم و در آرزوی افکنیم ایشان را وی را ایم در چشم ایشان امانت باطله را
چون طول حیات تا تأخیر توبه کند یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت یا نکاح
گناه و لا متینهم و میفرمایم ایشان را فلیستکت پس شکافند بآن الانعام
گوشتهای چهار پایان را و آنچه خدای هلال ساخته هرام میکند و ایشان را درشت با آنچه
عرب داشته اند از جیره و سبید و صیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید
ولا متینهم و هوانه میفرمایم ایشان را فلیغیبت پس تغییر میدهد خلق الله
افزیده خدا را بصورت چوب خسی کردن ایشان و نیز کردن ساختن دندان
و کواط و سخی و در قم نبودن بر کب و روی و دست و پای یا مراد تغییر فطرت است
یعنی اسلام با استعمال جوارح و قوی در امور باطله و من بخذ الشیطان و هر که
فرا گیرد شیطان را و لیکن دونه الله دوستی بدون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان
گوید آن کند فقد خسر پس بدستی که زیان کند خسر نامی است از بیانی روشن چه سرمایه
عمد قوت از دست بدهد و از سود بهره بود یا زیان کند بنوائ بهشت و حصول
دو رخ بعد هم وعده میدهد ایشان را شیطان با آنچه وفا نکند و پیشهم و در آرزو
ی افکند ایشان را چیزی که نیابند و ما بعد هم الشیطان و وعده نمیدهد ایشان را
شیطان الا غرورا مکر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند وی را بر آنچه مشتمل

ک

است

تفسیر

بر ضرر است اولئک انا انکه پرستیدینان و متابع شیطانند ما و بهم جهلتم
جای ایشان دو رخ است و لا یجدون عنها و نیابند از دو رخ محبصا کربن که
بدان نقل کنند و اذین اموا و انا انکه گردیدند و عملوا الصالحات و عملها یست
کردند سند ظلم زدود باشد که در ایم ایشان را جنات تجری ببوستانهای که
میروند من تحتها الا زها رد در زبرد رختان آن جوینها خال دین فیها در حالی
که این داخلان جاوید باشند در آن ابد تا کید است یعنی همیشه بی انقطاع
و عده الله حقا و عده کرد خدای تعالی و عده کرده در دست کرد سخن خود را
راست کردی و من اصدق و کیست راست تر من الله قیلا از خدای تعالی
در سخن خود اوصاف روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس بایکدی
مجمع شد تدبیر و نصاری آغاز معاشرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما
مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نزد
مکر یهودی یا نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست کتاب
ما ناسخ کتاب شما پس ما بهشت سزاوارتریم آیت آمده که لیس با ما نیکتر
آنچه خدای تعالی وعده کرده از ثواب یافت نشود باز زوهای شما ای مسلمانان
ولا ما فی اهل کتاب و نه باز زوهای اهل کتاب که کور بندگی بدوخل الجنة
الا من کانت هودا و نصاری یعنی هیچ کاری باز و بر نیاید بلکه ریاضت
باید کشید آنرا که ریاضی بهشت باید باز زد و هوس بر نیاید این معنی باشد
و خوف جگر تواند بود من یعمل سوء یحجز به هر که عمل بد کند جزا داده شود باز
عاجلا و اجلا این حکم عامست همه اهل انرا آورده اند که چون این آیت فرود
آمد صحابه متاثر گشتند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
کیف الظلح بعد هذه الایة بعد از نزول این آیت چگونه دستکاری باشد
هیچکس از کرا در بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسول فرمود
که نه بیمار شوی و نه اندوهناک میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بی یا رسول الله
خواجی فرمود که هودا که آن جزا که آن جزای اینست و در تفسیر فرموده که حضرت
صلوات الله و سلامه علیه بعد ازین سخن فرمود که ای ابابکر تو صاحب تو
و مؤمنان را جزای گناه درین دینی دهند تا بخدا رسیدید و شمار آنچه کانی
نبود و دیگران را جزای اهای ایشان را جمع کنند و در روز قیامت بدیشان
رسانند و حسن بصری رحمه الله علیه میگوید که عمل بد شرکست بدلیل آنکه
حق تعالی میفرماید و لا یجدونی یا بدعا مل سوء له برای نفس خود من و
الله جز خدای تعالی و لیکن دوست داری که مدد بوی رساند و لا نصیر
و نه یاری که از عذابش برهاند و من یعمل من الصالحات و هر که بجای آورد
بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذکر
اوانقی از مرد و زن و هو مؤمن در حالی که او مؤمن باشد که عملی یا

الله

اعتبار ندارد فاولئك پس آن گروه عمل کنندگان بدخلون الجنة در آورد
 شوند بهشت و حفص بصیغه معلوم میخاند یعنی در اینند بخت و لایظالمون
 نفیر و ستم رسیده شوند در ثواب عمل خود بقدر نفیری یعنی هیچ چیز از ثواب
 ایشان کم نشود و من احسن دینا و کیست نیکوتر از جهت دین من اسم وجهه
 از آنکه خالص کرد اند نفس خود را لله برای خدای تعالی بابدل کرد روی خود را
 در سجود و سجد و تعالی و هو محسن و حال آنکه در آینده است به نیکو بها و نیک
 کننده بدینها و آنچه وی روی کرد حله ابراهیم دین ابراهیم را حنیفا در حالی
 که ابراهیم باین بی رویه است این دینها بدین اسلام و انخذ الله و کوفت خدای
 تعالی ابراهیم خلیل را ابراهیم دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بهر مانی
 که مشایهست بکرامت دوست بادوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات
 الرحمن علیه خط بدید آمد و چون مردم هوآره از موایذ خلیلی فواید یافته بودند
 درین سال بجهت جوع بیشتر جوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت
 برایشان ایثار کرد و همین که انبار نهی شدند قطار شتر بصر فرستاد نزد یک
 دوستی که معقد علیه بود تا حذری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام
 خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر خط و علا ظاهر شده
 و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره
 ی توانست نمود فاما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم
 عزیزی و سماحت خلیلی میخواهد که این طعام برایشان صرف کند الفقهه کند
 بلا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام داد و به بها نیز نیافتند بصورت باز
 گشتند و ایشانرا شرم آمد که شتر خالی بشهر در آورند از جهت آنکه کدیان
 وی بویان چشم بران داشتند که شتران خلیل از مصر باطعام فراوان خواهد
 رسید شتر بانان در حوالی جوالها را برانز یک بزم کرده بخانه آوردند ابراهیم
 علیه السلام ازین حال دل شکسته شد و بسجده نهاد و در آن حال زوجه ابراهیم
 علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر بدو حرم و خوشی دل شد
 سر یکی را بکشد آورد دیده دید در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آورد
 و باره از آن همبر که دنان بخت و بعیال و اطفال داد ابراهیم علیه السلام
 چون از مسجد باز آمد بوی نان بمشام مبارک آمد رسید بر سید که این از کجا
 گفت از نزد دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام فرمود که این از نزد یک
 دوست من الله است خدای تعالی بدین جهت او را دوست گرفت بزندان
 گفتند که شرط خلعت اسلام بنده است در عوم احوال بحضرت ذی الجلال
 و این مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فناء حبیب است
 در محبوب و بقای او بدو این مقام حضرت محمد است صلی الله علیه و سلم
 لاجرم بحیب محبت گشت و ازینجا است که ذکر خلعت به ظاهر فرمود که و انخذ الله

چون پیغام
 بدوست مصری رسید
 گفت در ولایت ما نیز
 اثر خط و علا ظاهر شده
 و اگر فی الواقع
 ابراهیم علیه السلام
 از برای خود طلبیدی
 بهر نوع که بودی
 چاره ی توانست
 نمود فاما شنیده
 ام که بسی فاقه
 زدگان بدو التجا
 کرده اند و او
 بکرم عزیزی و
 سماحت خلیلی
 میخواهد که این
 طعام برایشان
 صرف کند

چون از مسجد باز
 آمد بوی نان
 بمشام مبارک
 آمد رسید بر
 سید که این
 از کجا گفت
 از نزد دوست
 مصری تو
 ابراهیم علیه
 السلام فرمود
 که این از نزد
 یک دوست من
 الله است

لا ابراهیم خلیل

ابراهم خلیل و ذکر محبت بکنایت باز فرمود که فاتبعونی بحبکم الله و درین
 معنی گفته اند **بیت** عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف عجب
 است که محبان تو مجبور باشند خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشاند
 هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین
 عبارت خبر دادند که انی ذاهب الی ربی از جذبه حبیب بدین اشارت
 تنبیه کردند که اسری بعبد لاجرم آنچه نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت
 السموات قدم گاه حبیب کرد اند که فی فتدی **بیت** خلیل از خلیل نشان سپا
 سیح از جاوشان بارگاهش و لله مافی السموات و مر خدا بر است آنچه در
 آسمانها بود و مافی الارض و آنچه در زمینها باشد پس هرگز خواهد از اهل
 آسمان و زمین بدوستی برگزید و کان الله و هست خدای تعالی بکل شی
 محبطا بهی چیزها طه کننده از روی علم و قدرت و یستفتونک و طلب
 فتوی میکنند از فتوی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام کچه
 چنانکه گذشت و اعتراض عسیر بن حصین که دختران و خواهرها را نصف مال
 میدی و ما نمیدهم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آورد قل الله
 یفتیکم بکوی که خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را فیهن
 در باب ایشان و ما یتلی علیکم و دیگر فتوی میدهد که آنچه خوانده میشود
 بر شما فی الکتاب در قرآن فی بنای النساء در شان یتیمان که زنانند الا فی
 آن زمانی که لا توفون فی دهید ایشانرا ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده
 برای ایشان از میراث و ترغیبت و رغبتی کنید آن **تکوهی** آنچه بخوانید
 ایشانرا که جمیل باشند و مالهای ایشان بخورید و المستضعفین و دیگر فتوی
 میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان من الاولاد از فرزندان خورد
 که ایشانرا میراث فی دهید و ان تقوموا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیا م
 نمایند لیتای برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعد و رسانی
 و ما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نیکویی در باره یتیمان و کودکان و غیر
 ایشان فان الله کان پس بدوستی که خدای هست به علیها بان دانا
 و بدان جزا خواهد داد در اسباب نزول آمده که مردی بر زن خود بهانه
 جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفرق رخصا
 نمی داد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا که خواهی میرود که من ترا بجل کردم
 و گویند دختر محمد مسلم با شوهر خود را فغ بن خدیج که میخواست که او را
 طلاق دهد همین گفت که مرا رها کن و من نوبت خود بدیگرم تو بختی
 حق تعالی آیت فرستاد دان امرأة و اگر زنی خافت بداند و دریا بسد
 من بعلها از شوهر خود شوزا سر باز زدن از صحبت او و اعراض ایا روی
 کرد اندی از بجا است و مکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست

عبره

برایشان آن یصلی بینهم و انک یصلح اند میان یکدیگر صلحا بصلح یعنی
اشتی کنند با نکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد بخشد
و مرد نیز حقوق هذمت قدیمی نگاه دارد و او را از خود جدا نکند و الصلح خبر
و اشقی بهتر است از خصومت و مفارقت ارباب سیر برانند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد و او بر سر راه
آن حضرت نشست تا وقتی که سید عالم برسد سوده به تضرع گفت یا رسول الله
رجعت نمای بمن بخدا سوگند که دو سق مرد در دل من غامزه لیکن بخوام که
خود ای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبه خود را بعایشه رضی الله
عنهای بختم حضرت بوی رجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه رضی الله
عنهای بود و این است در قصه وی نازل شد و حضرت الانفس الشیخ و فرآورده اند
نفسها را بخیل یعنی بچو کنند نفسها را بخیل و از نیست که هر یک از دوجین در مساحت
و معرفت بخیل در زنند و آن تصحوا و اگر نیکو و ورزند در زندگانی و تنقوا
و برهیزند از شوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای تعالی هست
بما تعملون خبر با آنچه میکنید از احسان و خصومت و آنرا و کن شیطی هوادی
توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید آن تعدلوا آنکه عدل ورزید
و راستی نگاه دارید بین النساء میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته
میل واقع نشود و آن منعذراست و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
با آنکه در میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود می گفت خدایا این
قسمت در آن چیز است که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن
در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی دو سق بعضی چنانچه عایشه را رضی الله
عنهای از زواج دو سق میداشت و لو هر صوم و اگر هر بیس باشد اگر تکای عدل
و قادر نباشید بر آن کل المیل پس میل نکنید تمام میل با نکه مرغوبست در قسم و نفقه
یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع نکنید که اگر چنین باشد فتنه و هاس میگرد
آن دیگری را کالعلقه مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زنی که نه مطلقه
باشد و نه شوهر دارد و آن تصاحوا و اگر بصلاح آید آنچه تباه ساخته اید امور
زنان و در زمان گذشته و تنقوا و برهیزید از مثل این عملها در زمان آینده
فان الله کان پس تحقیق هست خدای تعالی غفورا آمرزنده گناهات
ماضی رهیمها مهربان و توفیق طاعت در زمان مستقبل و آن بتفرقا و اگر
جدا شوند هر یک از صاحب او بطلاق از ایشان یعنی الله کلا ب نیاز گردانند
خدای تعالی هر یکی را من سخته از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی علی
دهد هر یکی را یا بدی بدیدارد و کان الله واسعاً و هست خدای تعالی فراخ
بخشایش برندگان خود حکما حکم کاره و افعال و احکام و نکه و مرخصی است
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست

از کواکب

از کواکب سفلی و لقد وصینا و هراینه وصیت کرده ایم و فرموده اندین او تو
الکتاب انا انرا که داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی بهود و نصاری
و انما نیز که قبل از ایشان بوده اند و انما هم شمارانیز وصیت میکنم یعنی میفرمایم
ان تنقوا الله با نکه برهیزید از شرک و ان تکفروا و اگر کافر شوید فان الله
بدرستی که مرخصی است ما فی السموات آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض
و آنچه در زمینهاست و مخلوق و مملوک و بند پس بکفر و معصیت شما متضرر
نی گردد چنانچه با ایمان و طاعت شما منتفع نمیشود و کان الله غنیاً و هست
خدای تعالی بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان برند و اگر نبرند حمداً ستوده
ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نکوبند و الله و مرخصی است ما فی السموات
آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن و ما فی الارض و آنچه در زمینها
بود از ارکان و مولد و جزات و فی با نکه و بسته است خدای تعالی و کبلا کافی
مهمات بندگان آن پیشایند هبکم اگر خواهد خدای تعالی بیورد شمار و فانی گرداند
ایشان الناس ای مردمان و یا ت با هرین و بیار و ایجاد کند بکران را که
فرمان بردار تو باشند چون این است نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه
و سلم دست مبارک بر پشت سلمان نهاد و گفت آنها قوم این اند یعنی پاریسان
و کان الله و هست خدای علی ذلک برین ایجاد و عدم قدری توانا من کان
برید هو که باشد که خواهد بعل خود ثواب الدنیا چاداشت این سرای هجوم
بجهد مثلاً که اگر کتاب جهاد برای غنیمت کند فعد الله پس نزد یک خداست
ثواب الدنیا و الاخرة پاداشت دنیا و آن خسیست و پاداشت آخرت و آن شریفست
پس چرا کسی طالب خسیست ترین چیزی میشود و از شریفترین چیزی بازماند
و اگر یا شرف مایل گردد اخس تابع خواهد بود اگر بجاهد فی المثل برای خدا جهاد
کند او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا و رجب آن چیزی بغایت
محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع در حق است
و کان الله سمیعاً و هست خدای تعالی شنونده قولها بصیراً بیننده هر فعلها
یا ایها الذین امنوا ای کرده مؤمنان کونوا قوامین یا شید ایستادگان بالقسط
بعدی یعنی جهد کنندگان در قامت مراسم عدالت شهداء الله و باشید
کواهان برای خدای ادا ای شهادت کنید بر راستی و تو علی انفسکم و اگر چه بر نفس
شما باشد و کواهی بر نفس خود آنست که اقرا کند بحق که در ذمت او باشد و خبر
از ابوالعالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی را برید من
حق است و من بر آن کواهی میدهم و مرا بازنی دارد ادا ای شهادت لا در حق
و افلاس پدر من این است نازل شد که کواهی باز مگیرید و اگر بر نفسهای شما باشد
او انوالدین یا پدر و ملازم و الاقرین و خویشان نزدیک آن یکن اگر باشد
مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غنیاً توانگر و فقیر یا در پیش

یعنی برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاسی او زحم منماید فالله
اولی بهما پس خدای عز و جل تراست به توانگر و درویش و اگر کسی که
شهادت برایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نرمودی
فلا تتبعوا الهوى پس متابعت هوای نفس مکنید آن تعدلوا برای آنکه
میل کنید از هوای و آن تعدلوا و اگر به پیچانید زبانه های خود را از کواهی راست
او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای آن و پیوسته فایده آنکه گان پس بدرستی
که خدای هست بما تعلون بدانچه شما میکنید از عدل و میل خیر دانا و شمار
از آن مکافات خواهد بود یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول
ایمان داریم بتو و قرآن و نبوی و عزیر و توریت و دیگر بهیچ کتاب و بهیچ
پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می شاید مسلمانان را میگوید
ای کسانی که ایمان آورده اید بدل و زیان آمیزی ثابت باشد بر ایمان خود
منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید بر زیان ایمان آری بدل مؤمنان
اهل کتاب را میگوید که ایمان آورده اید بعضی کتاب و رسول ایمان آری
بقای کافران را میفرماید که ایمان آورده اید بلا و عجزی ایمان آری بد الله
بخدای و رسوله و پیوسته خدا و که محمد است صلی الله علیه و سلم و الکتاب الذی
نزل و بان کتاب که خدای فرستاد علی رسوله بر پیغمبر خود یعنی قرآن و الکتاب
الذی انزل و آن کتابها نیز که فرستاد من قبل پیش از قرآن محققان میگویند
که ای کسانی که ایمان آورده اید از حثیه برهان ایمان آری بر سبیل کشف و بیان
یا ایمان آورده اید از روی تصدیق ایمان آری بطریق تحقیق و از حضرت
قطب الاقطاب حواجه بهاء الدین نقی بنده قدس سره منقولست که
فرمودند یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارت است بانکه در هر طرفه العینی
فی وجودی باید کرد اثبات واجب الوجود جل ذکره باید نمود وجود کذب
لا یقاس به ذنب از حضرت سید طایفه جنید قدس سره منقولست که فرموده اند
که پنجاه سالست که در ایمان آوردم و در ایمان تازه کردنم و هنوز نادانم
مشوکی دی بی غم زدن محض گناه است بخود مشغول گشتن کفر را هست
ترا هر دم گشت بند از هستی سوی ظلمت سرای خود برستی خودی کمزست
نهی خویش کن زود که جز حق در حقیقت نیست موجوده و من یکنز بانکه و هر که
کافر شود خدای و ملائکه و فرشتگان او و کتبه و یکتا بهای او و رسله و فرشتا
و الیوم الآخر و روز آخرت بمقدصل پس بدرستی که گواه شد ملائکه بعد از گواه
شدن در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا
بدرستی که آنان که ایمان آوردند نبوی علیه السلام یعنی یهود ثم کفروا پکافری
شدند پیوسته کوساله ثم آمنوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند و کفروا

در بیان حقایق

پس کافر شدند

پس کافر شدند بعضی علیه السلام ثم آردوا کفرا پس پیروز و دوزخ داده کردند
کفروا یا نکار محمد صلی الله علیه و سلم لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامزد
ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتم انست و خدای تعالی دانسته که خواتیم امور ایشان
بکفر و طغیانست و لا یهدیهم نیست که راه نماید ایشان را سیلا را می که بگو باشد
بشر المنافقین بشارت ده منافقان را بر سهیل هم یا خبر کن بجای بشارت بان لهم
یا آنکه ایشانراست عذابا الیما عذابی دردناک الذین و منافقات آنانکه که
یتخذون الکافین میگیرند کافران را اولیاد من دوت المؤمنین دوستان بدون
مؤمنان ایستغوث آیا میطلبند عندهم العزة نزد یک کافران و از دست ایشان
در جندی و قوت فای العزة پس بدرستی که عزة الله جمیعاً مر خدا راست است
و هر که را عزتی رسد از و رسد و او دوستان را مشهور عزت داده که و الله العزة و لری
و المؤمنین و قد نزل علیکم و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان فی الکتاب
در قرآن حوم سجانه در مکه ایی فرستاد که باخوض کنندگان و مستهلزبان بفر
شست و خواست مکنید و آن آیت اینست که و اذا رایتم الذین یخوضون
الاهل ایجاد در مدینه تذکاراتی نماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود
آن اذ سمعتم بدرستی که چون بشنوبد آیات الله ایتهای خدا را از قرآن که بکفر
بها کافران بدان و مستهلزبانها و استهلز کرده شوند بان فلا تعدوا معهم
پس منشینید با کافران و مستهلزبان حق یخوضون ناو قی که خوض کنند شروع
نمایند فی حدیث غیره در سخن غیر استهلز آنکه اذ بدرستی که باشند آن هنگام که
نشست و خواست کفر با ایشان مثلهم مانند ایشان در کناه زیرا که قادرید
بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان با وجود این را ضعیف یا بصحبت ایشان
آن الله جامع المنافقین بدرستی که خدای تعالی جمع کنند منافقانست و
و ناگوریدگان فی جهنم در دوزخ جمیعاً هم ایشانرا الذین یؤتی صوت انانکه
انتظار می برند بکم بشما و قیوم کبیر فای کان لکم پس اگر واقع شود شمار
فتح من الله فتحی و نصر فی آن نزد یک خدای قالو گفتند منافقان مر شمار آنکه
معکم آیا نبودیم با شما و مدد کاری نکردیم پس سلام ما از غنیمت بدهید و آن گاه
و اگر بود لکافین نصیب مر کافران را بهره هرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان
قالو گفتند مر کافران را لکم سحود علیکم نه غالب و مستولی بودیم بر شما و میتوان
که شمارا بکشیم اما دست باز کشیدیم و تمنعکم و باز داشتیم شمار یعنی ممنوع
ساختیم من المؤمنین از مؤمنان بانکه سستی کردیم در مدد کاری ایشان
و سخنان گفتیم که شکسته دل شدیم تا شما غالب شدید پس ما را در غنائیم خود شریک
مازید فایده بچشم بینیم پس خدای تعالی حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان
یوم القیامه در روز سنجش که غیر از کسی را دعوی حکومت نباشد و لی بجهل
الله و نکره اند و ندهد خدای لکافین مر کافران را علی المؤمنین بر مؤمنان

الکافین

نکن

نستیم

در روز قیامت سببلا محقق که بدان ایشان را ملزم سازند یاد در نیاندهد
ایشان را بر مومنان دستی آن المنافقین بدرستی که منافقان بخادعون آنکه
مکر میکنند باد و ستان خدای تعالی در اظفار اسلام و اخفای کفر و هو خادعهم
و خدای تعالی جزا دهند است ایشان را بر مکر و فریب ایشان را بچنانست که
روز قیامت ایشان را نیز نوری دهند چنانچه مؤمنان را داده اند و چون قدم بر راه
نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطقی
گردد تا در ظلمت مانده بلفزند و در دوزخ افتند و اذاکا موا و چون برخیزند
منافقان الی الصلوة بسوی نماز قواما کسالی برخیزند کاهلان و کران جانان
چون کسی که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ایشان را دید نماز میکردند و او را که ترک میکنند بر او ناسی غایب خود را
برود مات و دریا میکنند تا بپندارند که ایشان مومنانند و لایذکرون الله و یاد
نی کنند خدا را الا قلیلا مکرانک و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر
زبان دارند و پس و آن نسبت با ذکر دل اندکست و در قوت قلوب آورده که ذکر
ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خاص است بلکه آینه ساخته اند به طبع
دینی و هر چه در دست بغایت اندک و مختصر است و ذکر خدای تعالی از هر بزرگتر
و ذکر الله اکبر و منافقان زیان میکنند مذبح دین در حالتی که مختار و متردد اند
بیت ذلک حیات کفر و ایمان لا الی هو لاء نه پاکر و مؤمنانند تا ایشان را باشد
هر چه ایشان را هست و لا الی هو لاء و نه پاکر و مؤمنانند تا ایشان باشد هر چه ایشان
و من یصل الله و هر که خدای بکراه سازد قلن جده سببلا پس توبایی مر و راه
بجای و ثواب یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان لا تتخذوا الکافین مکریدا
کافران اولیا من دون المؤمنین دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقا
که با دشمنان خداد دستی کنند آفریدون آیا میخواهید آن بجهلوا الله آنکه بدهید
خدا را علیکم بر عذاب خود سلطانا مبینا محقق روشن و آن موالات کافرانست
که موجب عفویت و خدا نیست آن المنافقین بدرستی که منافقان فی الدار
الاسفل من النار در طبقه زیرین اند و در دوزخ پس ایشان از کفار بیش از
باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرانند و کفر با خدا و مکر و استلزام با مسلمانان
جمع کرده اند و کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود
و بدو که اول در آید مالک کو بدیا و بخیز بهم آتش کو بد حکم ما بر زبانست و زبان
ایشان بر کلمه جاری بوده هر چند بجای آتش اندام در سوختن ایشان داخل نمیشد
و بر همین منوال در هر دو که آتش از آوازه ایشان آید تا بدو که هفتم رسند
آتش آن دو که کو بد حکم ما بردگست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشات
دارد چون در دل ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش در ایشان بجای آید و آباد
در عذاب بمانند ولی بخیز بهم دنیا بی تو مر ایشان را نصیر یاری که حمایت نموده

ایشان را از ان در که

ایشان را از ان در که بیرون آرد هر منافقان درین عذاب خواهند بود
الا الذین تابوا مکرانا که توبه کنند از نفاق و اصلحو و باصلاح آرند
آنچه فاسد شده است از احوال ایشان و اعتصموا بالله و چنگ درزند
بدین خدای و سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اخلاصوا دینهم
و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را آنکه برای خدای یعنی طاعت کنند برای
رضای خدای فاولئک پس آن گروه که توبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص
موصوفند مع المؤمنین با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای
و سوف یؤت الله المؤمنین و زود باشد که بدهد خدای مؤمنان را اجر عظیم
مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند لا یفعل الله بعدا بکم چه میکند
خدای بعد از شما یعنی جز عذاب کند شمار آن شکرتم اگر شکر گوید مراد
بنورمان بود اری و امنتم و تصدیق کنند بوجدانیت او را از روی تحقیق
یا ایمان آید با آنکه بجات شما از فضل اوست نه از شکر و کان الله شاکرا و هست
خدای ثواب دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر و ایمان لا یحب الله الجهر
دوست نمی دارد خدای اشکارا کردن را بالشفوع من القول بسخفی بد کردن الا من
ظلم مکر اشکارا کسی که پروستم کرده اند آنکس زبان شکایت کشاده هر کجا میرسد
از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بر آن شکایت عتاب کردند این آیت
در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایزست و کان الله سمیعا
و هست خدای شنوا مر سخنان مظلوم را علیما دانا بستم کاری ظالم آن تبدوا
خیرا اگر اشکارا کنید نیکوی و طاعت را و تخفوه یا پنهان بجای آید آنرا و تعفو
یا عفو کنید عن سوء از بدی که شمار بدان مواخذت رسد فان الله کان پس
بدرستی که خدا هست عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام
از ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کننده کان و این است تخریص
مظلومانست بر عفو تا متخلو شوند با خلا و ربانی و با آنکه در خصیت نظم
دارند از سران در گذرند آن الذین یکفرون بالله بخفی و یقین آنا که
کافی شوند بخدای و در سله و به پیغمبر آن او و پریدون آن یفرقوا و میخواهند
آنکه جدایی افکنند بین الله و سله میان خدا و سولان او با آنکه ایمان آرند
بخدای و کافر شوند به پیغمبر آن و یقولون تو من ببعض و کوبند که ایمانی آریم
ببعضی از پیغمبران و کفر ببعض و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد بهودند
که میکنند که ایمان داریم بوسی و عزیز و کافریم بعیسی و محمد صلی الله علیه
و سلم و پریدون آن بخدای و میخواهند که فاکبرند بین ذلک سببلا میان ایمان
و کفر داعی و حال آنست که ایمان بخدای تمام نمیشود مگر به تصدیق رسل و ک
اولئک آن گروه که میان ایمان و کفر طریق می نهند هم الکافرون ایشان کافرا
حقا بکفری محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود و ایشان را مؤمن نتوان گفت

در روز قیامت

بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان است معتبر و معتد به نیست و اعتدال کافرین
و آمده کرده ایم برای کافران غذا یا مهینا غذای خواننده و اذین امنوا
و کسانی که ایمان آورده اند بآنکه بخدا و رسوله و بغیر ستادگان او و کم یفرقوا
و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بجهت بگریزند
اولئك ان کرده که مؤمنان حقیقی اندستونیتهم زود باشد که بدهم ما و خص
بصیغه معاينه بخواند یعنی خدا بدهد اجورهم مزد های ایشان را که وعده
داده است و کان الله غفوراً و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان را رحیم
مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تقاسیر آورده اند که اهل بار بیهود
چون کعب بن اشرف و مخاص بن عاز و امثال ایشان بجناب رسالت مآب
آمده گفتند که است میگوئی که پیغمبری کتابی بیا رجنا چه موسی علیه السلام
آورد است آمد که یسئلك اهل الکتاب سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی یهود
ان تنزل علیهم انکه فرود آوری بر ایشان کتابی از آسمان
به یکبار چون نوریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام
یا کتابی که معاينه به بینیم که فودی آید یا بنام هر یکی کتابی بیا که نوشته باشد
که نور سول خدای چون این سوال از وی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق
سجانه تسلیم فرمود آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که ازین سوال ایشان
ملول مشو فقد سألوا موسی بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این کرده
ایشانند درخواست اند از موسی علیه السلام ارنال الله جهره بغمای یا خدای یا عیسی
فاخذ لهم الصلوة پس گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت
ایشان را بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رؤیه است در دنیا
ثم اخذوا العجل پس فراگرفتند کوساله را بخدای من بعد ما جادتهم البیتات ازین
انکه آمده بود بدیشان معجزه های موسی علیه السلام ففعلوا عن ذلك پس عفو
کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند و آتینا موسی و بدادم موسی را
سلطاناً مبیناً شاهی ظاهر که فرمود که بکشید کوساله پرستان را ایشان را فرمان
برداری نمودند و رفعنا قلوبهم الطور و برداشتم بر زبانشان طور را پیش
سبب آنکه پیمان قبول کنند ایشان آن پیمان را بعد از قبول شکستند و قلنا
لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشان را بر زبان یوشع علیه السلام که در آید بدروازه
شهری سجد آورده اند که بخود کنندگان باخشد و ایشان ازین حکم ابا کردند
و قلنا لهم و گفتیم ایشان را بر زبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم میکنید و ازده
در مکنید و فی السبب درد و زشتی یعنی کسب میکنید و ما میگیرید و ایشان
ازین امر نیز بخا و زخم نمودند و اخذنا منهم و فراگرفتیم از ایشان و هر یک ازین
حکما مینا فاعلیطاً پیمانی استوار فیما نقصنهم مینا قلوبهم پس بشکستی ایشان
پیمان خود را آوردیم ایشان آنچه کردیم از لعن و سحر و انواع عقوبتها و کفرهم

هند

قلم

دیگر

و دیگر جهت کفر ایشان به نوریت یا قرآن و قتلهم الانبیاء و دیگر سبب کشتن
ایشان پیغمبر را بغیر حق بنا حق و قولهم قلوبنا غلف و دیگر بکشتن ایشان که
دلهای ما اوعیه علومست یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوبنا
در پوشش است و فهم آنچه محمد صلی الله علیه و سلم ندارد و چنانست که میگویند
بل طبع الله علیها بلکه خدای مهربان داده است بود لهای ایشان بکفرهم سبب
کنند و محمود ایشان و از دانش محبوب کودانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر
در مواظبت از ایشان منقطع ساخته فلایؤمنون پس ایمان نمی آرند الا قلیلاً
مگر اندکی چون عهد الله سلام و یاران او یا ایمان اندکی غیر معتبر و بکفرهم و دیگر
عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام و قولهم علی مرتیم و گفتن
ایشان بریم بسبب بهتاناً عظیماً بهتان عظیم که انتساب بزنا بوده و قولهم و دیگر
بکشتن ایشان که انا قتلنا السبع ما کشتیم سبع عیسی بن مریم عیسی مریم رسول الله
فرستاده خدای این وصف خدایست مرعسی را بقول یهود و ما قتلوه و کشتند
او را و ما صلبوه و بر دار نکردند او را و لکن شبهه لهم ولیکن شبهه شد برشان
و قتی که شبهه عیسی علیه السلام بر مشرکان افتاد و این قصه در سوره آل عمران
گذشت و ان الذین اختلفوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند قبه در شان عیسی
علیه السلام فی شای منته هر آینه در کمان و نود بودند از قتل او چه در وقت که
مهر خود را بر او بختند که این عیسی است بطلب وی مشغول شدند و چون از
خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردید کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کیست
و گفته اند که شبهه عیسی علیه السلام همین بر روی یهود آیش نبود روزی که بیا
دار آمدند و مقتول را در نظر آوردند گفتند که الوجه وجه عیسی و آمدن بدن
صاحبنا ما لهم به نیست موی بود از ابعیسی و قتل او من علم دانشی الا
اتباع الظن مگر آنکه بی روی کمان میکنند و ما قتلوه یقیناً و کشته اند عیسی را
راستین بر رفته الله الهیه بلکه خدای برداشته است او را بحال کرامت بوده
و کان الله عزیزاً و هست خدای تعالی غالب در آنچه خواهد از رفیع عیسی هم
و انتقام از یهود حکما حکم کننده بلفظ یهود یا ندیر کننده بحکمت درم عیسی
علیه السلام و ان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب یکی الا یؤمنوا به
مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام قبل موشه پیش از مرگ خود و ان در وقت
معاينه بود که ایمان باس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند
بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و ان و قتی بود که از آسمان فرود آید و
دجال را بکشد و اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و ایشان را
باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی
نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ماکند و چهل سال در زمین
بماند آنکه متوفی شود و مؤمنان برو باز گردند و یوم القيمة و در روز قیامت

يكون عليهم شهيداً براهل كتاب كواه اند یعنی کواهی بر یهود بنکدیب و بر نصاری
بانکه اودا این الله گفته اند فبظلم من الذين هادوا پس سستی که از آنان واقع شده
از آنان که متدین بدین یهودیه اند هو منا عليهم هراکودیم بر ایشان طیبات اهل
لهم طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طهور و سایر حیوانات و تفصیل
آن در سوره انعام بیاید و بعد هم عیسیل الله و دیگر بیاضد اشق و منع کرد
ایشان از راه خدای کثیراً بسیاری را از مردمان یعنی خریف دادند حکم توریست و نعت
پیغمبر را صلی الله علیه و اله و سلم و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر بود
نیست و اخذهم التوبوا و دیگر گرفت ایشان را و دقتها عذبه و حال آنکه نهی
کرده شده اند از اخذ ربوا در توریست و اکلهم اموال الناس و دیگر بخوردن ایشان
مالهای مردمان را با نابل بر شوت و غضب و سایر وجوه محرمه و اعتدنا و آماده
کرده ایم للكافرين منهم برای کافران از بنی اسرائیل عذاباً الیها عذاباً مشقلاً بر آیم
بسیار لکی الراکحون فی العلم لکن را سخنان علم یعنی آنانکه علم شریعت بیاموزند
و با خلاص در عمل آرند منهم از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او
و المؤمنون بنیوت بما انزل الله ایمانی آرند با آنچه فرستاده شده است
بنویسند قرآن و ما انزل من قبلک و بانکه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب
الهی و المقیمین الصلوة و ایمانی آرند بکارندگان و بیای دارندگان نماز یعق
پیغمبران که در شرایع هر ایشان نماز مقربوده و المؤمنون الزکوة و دهندگان زکوة
و المؤمنون بالله و ایمان آرند بندگان بخدای و الیوم الآخر و روز آخر که قیامتست
اولئک ان کرده که متصدق و مصدق اند سقویهم زود باشد که بدین ایشان را
اجرا عظیماً مزد بزرگ که آن دولت رضا و سعادتها باشد انا و هینا الیک بدرستی
که ما و تو کرده ایم بسوی تو که ما و هینا الی نوح همچنانکه و تو کردیم بنوح علیه السلام
که آدم ثانی و شیخ المومنین است و اول کسی که مشرکان را بیم کرد و بدعاه او امت او
هلاک شد ندان بود این سخن جواب اهل کتابست که می گفتند کتابی بیکبار بسیار حق
سجانه و تعالی فرماید که کار تو و روحی هینا نوح است و التبتین من بعده و پیغمبران
بعد از چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام و اوحینا و تو کردیم الی ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب
و یونس و هرون و سلیمان و عیسی بن پیغمبران بذكر بانکه در التبتین من بعده
داخل اند بجهت تفصیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اول العزم است عیسی
صاحب شریع نافع و باقی اشراف انبیا و شاهرا ایشان و اثینا دود و عطا کردیم
دود را زبور کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر
اوامر و نواهی بلکه شریعت دود علیه السلام همان شریعت توریست بوده و رساله و
دیکر فرستادیم رسولان که در قرآن قد قصصنا هم علیک نام برده ایم و قصه ایشان
خوانده ایم بر تو من قبل پیش ازین چون یوسف و زکریا و عیسی و الیسع و غیر

علیهم السلام و غیر ایشان و در سلاکم نقصصناهم علیک در سولان که خبر ایشان بر تو فرستادیم
و نام ایشان ظاهر نکردیم و کلام الله موسی و سخن گفت خدای با موسی علیه السلام تعلیم سخن
گفتنی بی واسطه و این تعلیم مراتب و لی است و اگر این تکلم با موسی بر ذره طور بود یا
پیغمبر ما در غرفه نور بود فادعی الی عبده ما اوحی اذان کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند و برین
و حی و عارف و کامل جز بنعلیم محمدی صلی الله علیه و سلم اطلاع نیافت بیست موسی بطور
اگر چه سخن گفت با خداه بالا عرش باید طور محمد دست صلی الله علیه و اله و سلم و فرستادیم
رساله پیغمبران مبشرین مژده دهندگان مراهل ایماناً و منذرین و بیم کنندگان مرکافران
و منافقان را لنلا یكون تا نه باشد للناس مردمان را علی الله حجة بر خدای حقی بعد از رسول
بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک
باز دارد و کان الله عزیزاً و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حکیم
حکم کار در آنچه تدبیر کرد از امر بنیوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبر بنوع
از وی و انجاز آورده اند که از رؤساء کفار جمعی از یهود مجلس آن حضرت درآمدند
سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که بخدا که شما دانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند
لی دانیم و هیچ کواهی نداریم آیت آمده که ایشان کواهی می دهند لکن الله یشهد لکن
خدای کواهی دهد و تبیین بنیوت توی کند بما انزل الله با آنچه فرستاده است بنویسند
آن قرآنست و سجزیست روشن و دلالت کنند بر بنیوت تو انزل فرستاد قرآن را
بعلمه ملتبس بعلم خاص بدو و آن علمست با نزال قرآن بر نطفی که عاجز ایند از انبیا
بمثال ان ارباب بلاغت و الملائكة یشهدون و فاشکان نیز کواهی میدهند بنیوت تو
و کفی بالله شهیداً و سنده است خدای کواه بر آن ان الذین کنوا یحقیقون انا انکه کافر
شدند بنیوت تو یعنی یهود صد و اثنی عشر سبیل الله و باز داشتند مردمان را از راه
خدای بکلمات نعمت محمد صلی الله تعالی علیه و اله و سلم و تفسیران قد ضلوا هراینه کواه
شدند ضللاً بعیداً اگر چه بنیهای رسیده زیرا که میان ضلال و ضلال جمع کرده اند
ان الذین کنوا یحقیقون انا انکه پوشیدند حق را و ظلموا و ستم کردند بر محمد صلی الله
علیه و سلم با نکار بنیوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق کم یکن الله لیغفر
لهم نیست خدای که بیا مرزد ایشان را و لا یهدیهم و نه راه نماید ایشان طریقاً الا طریق
جهنم مکروه و دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خالکین فیها ابدان جاوید در آن
و همیشه ساکن آن و کان ذلک و هست از حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ علی الله
یسیر بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم الرسول بدرستی آمد
شما فرستاده بالحق بسختی درست که آن کلمه شهادت است با قرآن من در حکم
از نزد یک پروردگار شما فامینوا پس بگردیدید و خیر اکرم گویدنی که آن خیر باشد
مرشداً و ان کنفروا و او کافر شوید فان الله پس بدرستی که مر خدا بر است مافی
السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست پس بگفتن شما زبان حق اهد کشید
چنانچه با ایمان شما سود نخواهد یافت و کان الله و هست خدای علیم دانا باحوال شما

حکما حکم کنند در باب شما یا اهل کتاب خطاب با یهود و نصاری است و فرما
 لا تقولوا فی دینکم غلو مکتب در دین خود جهل و بازی کوید در طرف نکو هوش عیسی غلو
 مخایید تا حدی که او را این القاعه گوید و فرمایند که در جانب ستایش عیسی
 غالی مشوید بدان مثابه که او را این آیه خوانید و لا تقولوا علی الله و هیچ کلام شما مگوید
 برخدای الا الحق مکرانچراست باشد و راست آنست که عیسی و عزیز پسران او نیستند
 انما المسيح عیسی بن مریم جزین نیست که مسیح که عیسی بن مریم است رسول الله
 فرستاده خداست و کلمه او گفته اند مراد از کلمه بشارت است بر وقوع ولدی
 بی ساس اهدی القاهها برسانید آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت
 داد او را و روح مسنه و دیگر عیسی خداوند در چیست صادر شده از حق سبحانه
 بی توسط اسباب فاموایانکه در سله پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب
 با ترسایانست خاصه و لا تقولوا ثلثة و مگوید که خدایان ماسه اند اعتقاد بعضی
 از نصاری آن بود که الله سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بران بودند که الله
 عبارت از سه چیز است اقنوم الالب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم
 الحیوة یعنی روح القدس و این را اقا نیم ثلثی گفتند حق سبحانه و فرماید استهلوا
 باز استبد از تثلیث خبر اکرم باز استادت که آن خبر باشد شما را اما الله جز این نیست
 که الله اله واحد خداوند است یگانه بذات خود که تعدد را هیچ وجه از جوه در و راه نیست
 سبحانه بیکی یاد میکنم او را پاک آن بگویند که و لد از آنکه او را فرزند باشد که ما فی
 السموات و ما فی الارض مورو است آنچه در آسمان و زمین است و همه مخلوق او بیند
 و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند
 نبود و کفی بآنکه و کیدا و بسته است خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغناء
 حق سبحانه از اتخاذ و لد چه و لد برای کفایت مهمات و لد باید و خدای خود قایمست
 بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددگار در خبرست که نصاری بجزات
 گفتند و مگویند که او بنده خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود بندگی خدا
 عار نباشد و هیچ کس آنرا عیب شمرد موافق قول آن حضرت آیت آمد که
 لیسستکف المسیح تنگ ندارد عیسی و تعظیم نور فرزند آن بگویند عید الله از آنکه
 بنده باشد و خدا را چون عبده ملائکه نیز ایشان را فرزند آن خدای می دانستند
 اثبات بندگی ایشان نیز میکنند که و لا اله الا الله المربوب و از بندگی او عار ندارند
 فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالیم آورده که ایشان را عید عرش اند
 و در آنرا گفته که کوز بیا شد بر حوالی عرش و من یستکف و هر که تنگ دارد عینا
 از پرستش خدای و استکبر و سرکشی کند از آن تسبیح هر آیه پس زود باشد که
 حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود جمعا همه ایشان را تا جبر و مکافات بد
 رساند فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فاما انانکه ایمان آورده اند و عمل صالح
 کرده فیو فیو لهم احوالهم پس تمام بدهد خدای مرده های موعود ایشان را و بزرگوار
 بفرمود

و من یستکف
 حشر کند ایشان را

دته

بفرمود

و بفرمود نیز بخدای ایشان من فضله از افزونی کرم خود و اما الذین استکفوا
 و استکبروا و اما ان کسانی که از پرستش حق استکاف و استکبار کرده اند فیعد بهم
 پس عذاب کند ایشان را عذابا الیما بعد فی درد ناک و لا یجدون لهم و نیابند مرا ایشان را
 من دون آنکه بخدای و لیتا دوستداری و لا نصیر و نیاری و مددکاری با اینها
 الناس ای آدمیات و دجا و کم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حقی و دلیلی
 از پیش پروردگار شما که آن محمد است علی الله علیه و سلم یا معجزات او یادی از اسلام
 و انزلنا الیکم و فرستادیم بسوی شما نور امینا نور ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا
 بالله پس آنکه ایمان آورد بخدای و اعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه
 بدو بردند از وسوسه شیطان فسید ظلمهم پس زود باشد که در آرد ایشان را فی رحمة
 منه در ثوابی از و که بازی ایمان ایشان مقرر شده و فضل و زیادت بران از محض
 انعام و احسان و یهدیهم الیه و بنماید ایشان را بخود یا آنچه وعده کرده صراطا
 مستقیما را یعنی راست گان اسلام و طاعتست در دینی و طریق بهشت در عقبی از جاه
 انصاری رفق الله عنه منقوست که من بیمار شدم و سین عالم صلی الله علیه و اله و سلم
 بعیادت من آمد کفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد
 ندارم مرا خواهر چند است و بس مال خود را چگونه بریشان قسمت کنم این آیت نازل
 شد که یستفتونک طلب حکم میکند از تو در میراث کلاله قل الله یفتیکم بکوی خدای
 حکم میکند فی الکلاله در میراث کلاله ان امرؤ هکک اگر مردی بمیرد چنان مردی
 نبی له و لد نباشد مورو فرزند یعنی پسری چه اگر دختر باشد اذنت را ساقط کند
 از دبر و دانت و له اذنت و مورو را خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس
 مرات خواهر است نیمه آنچه می گذارد از مال و هو و آن مرد بر ثلثها میراث میکند
 از خواهران لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزند اگر مراد میراث مالست
 آن فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث و الا مراد مذکرست چه مؤنث حجب برادر نمی کند
 فان کانت اثنتین پس اگر باشند خواهران آن مرد و ثلثهما الثلثان پس ایشان را
 دو ثلث مانتو از آنچه گذاشته است مرد و آن كانوا اخوة و اگر باشند وارثات
 او برادران و خواهران رجالا و نسائا زنان و مردان فللذکر پس مذکور باشد
 از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهره دو مؤنث بیق الله بیان می کند
 خدای احکام میراث را لکم برای شما ان تصلوا تا گواه نشوید یا بیان میکند
 آنچه درست و راستست برای کراهت آنکه گواه کردید و الله بكل شیء و خدای همه
 چیزها از مصالح عباد و حکما و محامات علیهم داناست **سورة المائدة مائة**
 بسم الله الرحمن الرحیم
 یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید او فوا و فاکند بالعقود
 بعهده ها که بایکدی گری کنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع
 و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمه الانعام چهار پایان ستم زبا

و عشرون آیه

شما بدین ایشان فلا تخشوه هم بر سر سید از فتنه ایشان و اخشوبه و از
 بر سید این آیت نماز دیگر عذر در حجة افوداع فرود آمد و آن حضرت بر ناقه
 عصبیا سوار بود و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز زیست الیوم
 امروز املت لکم کمال کرد انیدم برای شما دینکم دین شمارا که دیگر احکام او را رقم
 شیخ خواهد بود و انعمت علیکم محقق و تمام کردم بر شما نعمت خود را که حج گزارید
 این و مطمئن و هیچ مشرک یا شمشج نزارد و در صفت و اختیار کردم کمال اسلام
 برای شما اسلام را دینا دینی پاکیزه و از همه دینها فن اصطنع پس هر که بپایر و ماند
 فی خمسة در کسوف و نایافت طعام و ازین محرمات که مذکور شد بخورد غیر مجاز
 لا شرد و هائی که ملل نباشد بسوی کناهی یعنی بتلاذ بخورد یا زیاده از سدره
 تناول نکند فان الله غفور پس خدای امروز کارست مرور دین کنهه رحیم
 مهر بان بود که باکی این مقدار رخصت داده آورده اند که عذی خاتم و زید انجیل طایفی
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را زید الخیر نام نهاد بدست آنحضرت آمده گفتند یا رسول
 ما در جای بی با شیم که با ستم ظهار سگان در میان شکاری مهمان داری می کنیم و سگان
 از ذریع و الجور بر به جانوران دشمنی می کنند بعضی از آن جمله است که مادری یا بیم
 و پیش از آنکه سگ هلاک کند ذریع می کنیم و برقی است که نارسیدن ماسک تلف کرده است
 و حق سبحانه فرمود که مردار حرام است حکم این چگونه بود آیت آمد که یسلو ناک
 از نوی پرسند که از مطاعم ماذا اهل لکم چه چیز حلال کرده اند بر ایشان قل اهل لکم
 الطبیات بگو حلال کرده شد بر شما کشته های پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند و مسا
 علمتم و دیگر هلاکت شکارا نمی تعلیم داده اند من الجوارح از شکار کنندگان خواه
 از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرخ و باز و جز آن مکلیب در هائقی که
 شما مؤذوب و معتمد ایشان را تعلمون نهی می اموزانید جانوران شکاری را ماعلمکم الله
 از آنچه خدای شمارا آموخته است از طرف تادیب و آن چنانست که از بی شکار و دست
 و قتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخواندن او باز آیند و شکاری نگاه دارند برای شما
 و خوردند فکلا پس بخورید پاک و حلال ماعلمکم علیکم از آن چیزی که جانوران
 شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقهاء در شکار مرغان شکاری
 این شرط نکرده اند چه تادیب طيور را این حد متعذر است و ذکر و اسم آنکه و یاد
 کنید نام خدای را علیه بر آن چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید
 و گفته اند یا سم الله اللهم اهدو صد و را باید گفت و یا سم الله نیز کذا یست و انتم الله
 و بر سید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است ان الله سریع الحساب بدرستی
 که خدای زود حسابست و از حلال و حرام سؤال خواهد کرد الیوم یعنی در روز نزول
 این آیت اهل لکم الطبیات حلال کرده شد شمارا ذریع بر نام خدای و طعام الذین
 او تو الکتاب و طعام آنان که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری و ذریع
 و غیر آن اهل لکم حلال است مرغان و طعام مکمل لکم و طعام شما نیز ایشان را حلال است

در دین ایشان

در دین ایشان چه شما ذریع بنام خدای کنید و محصنات و دیگر حلال است بر شما زنان
 ازاد و پارسا من املو منات از آنان که گردیده اند و این بر سبیل اولویه است و اگر نه
 امة مؤمنه نیز حلال است و محصنات و دیگر زنان پارسا من الذین او تو الکتاب
 از آنان که ایشان را کتاب داده اند من قبلکم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی
 ازاد اند پس امة کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رحمه الله
 عفا یفند پس بقول او هر ابرو اما مساوی باشند در نکاح توان کرد و اذا
 اتیموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرها و ایشان تحسین در هائی
 که شما بدان نکاح عفت و صلاح جوید غیر مسافین نه بجا هر باشد و بنا
 ولا متخذی اعدای و نه فرایک برنده و دستان بنهائی و من یکنر بالایمان و هو
 کافر شود با نچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شریع اسلام کند از حلال و حرام
 فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل شد کرد ارها و و هوقی الاخرة و او در آن
 سرای من الخاسرین از زیان کارا است یا ایها الذین امنوا ای گروهی که و بیدگان
 اذا قم الی الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاعسلوا
 و جوهکم پس بشوید و رو بپا خود را از منیت شعر دس تا منتهای ذوق در طول و میان
 هرد و شمه کوشی در عرض و آید یکم الی المرافق و بشوید دستهای خود را با مرفقین
 و مرفق موصول ذراع عقدست و استسوی بر دستکم مسح کنید سرها و خود را امام
 مالک رحمه الله نظر بر ظاهر میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رحمه الله
 مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله می گوید آن مقدار که اسم مسح بر وی اطلاق
 توان کرد کافیست و از جهکم و بشوید پایهای خود را الی الکعبین با آن دو استخوان
 بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم است خفص و از جهکم
 بطریق جرجواز است چنانکه و عذاب من رجز الیم خلص یصب خواند عطف
 بر وجوهکم و آن گنیم جنبه و اگر باشد جنبه رسیده فاطهر را پس غسل کنید و آن گنیم
 مرفقی و اگر باشد بیدمان و استعمال آب شمارا مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشد
 او جاهد متکم یا بیا بدی که از شما من الفایضا از طاهای بعضی محدث بود او لا ستم
 النساء یا سوده باشد و نا ترا عبا شرت فاهله فلم تجد و اما پس نیاید آب را بعد
 از طلب یا میان آب و شما هائی باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد
 یا آب در جایی بوده و آلت استقیا یافت نشود یا فرو شود و غرض قیمت آن ندارد بدقتیمو
 صعبا طیبیا پس قصد کنید بجا پاک و هر چیزی پاک که از زمین جنس بود
 الا خاکستر فاستسویا پس مسح کنید و جوهکم و آید یکم رو بپا و دستها و خود را منته
 از آن خاک بد و صبر بیک برای و جوه و یکی برای ایدی مایرید آنکه فی خواهد
 خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بر شما تنگ
 فرایکد و گنم برید و لیکن بخواند لیطهرکم تا شمارا پاک کرد اند از گناه که وضو
 کفارت ذنوبست و لیتم نعمته و تا تمام کرده اند نعمت خود را علیکم بر شما با آنکه

از اهل کتاب

در حضرت می کند شمار در نیم و نعلکم شکر و در تابا باشد که شما شکر گوید بر نعمتهای او
و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید
از خواب غفلت و متوجه شوید بخماری که معراج شماس در رجوع بمقام قریب پس بپناه
خود را که بدان توجه بدینا کرده اید بشوید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک
سازید از غسک بعلایق داری و تعلق بمافی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل
کنید نفس را در راه حق و باینها از طین طینت و قیام بانانیت غسل دهید و اگر
شمار اجابت رسیده است از الفتفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی
و دلها را از رؤیت طاعات و اسرار از ملاحظه اغیار و ارجح را از آزار مشی بغیر ما
و سر اسرار از لوث وجود که آلودگی از ان کثیف ترینست و وجود ذنب لایعوارله
ذنب بیت ای بپندار وجود آلوده خود را پاک ساز که طهارت سالک ره را
نمازی میکند و آذ کرد و یاد کنید نعمه الله نعمت خدا را که انعام کرده علیکم بر شما
باسلام و شرایع آن و میثاقه الذی و انکم به انکه پیمان بست بان یعنی عهدی
که خدای بسته است با شما در روز است یا میثاقی که در قیله العقبه با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بستید بر سمع و طاعت بیعت کردید از قلعه چون گفتید سمعنا
شودیم قول ترا و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوا آنست
که در تحت شجره واقع شد در عام هدی به ذکوان خود و بیعت مجلس مذکور خواهد
شد و اتقوا الله و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکست پیمان آن آنکه
بدوستی که خدای علیم بذات الصد و مرد آنست با نچه در سینه ها مخفی باشد
یا ایها الذین امنوا ای زمره مؤمنان کونوا قوامین باشید قیام کنندگان بجای
الله برای خدای شهداء بالنسب کوهان براسی و لاجرم ملک و بران ندارد شمارا
یعنی یار شما را شناسان قوم دشمنی کرده از مشرکان علی ان لا تعدوا برانکه عدل
نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعدوا عدل کنید هوا قریب التقری
که عدل نزد یکتر است به برهمن کاری و چون عدل با کفار بمدینه تقوی افرست
قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان درجه مقام خواهد بود عدل کن زانکه در ولایت
دل در پیغمبری زنده عدل عدل مشاطه است ملک ارای وین دولت ز عدل ماند
جای فاتقوا الله و بترسید از خدای در ظلم و ستم کاری آن آنکه خیر بدوستی که
خدای بیناست بما تعلون با نچه میکند از عدل و ظلم و عدل الله الذین امنوا و عده کرده
خدای آن کسان که ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و عملها ستوده کرده اند و عده
ایشست که لهم مغفرة و ایشانراست آمرزش گناه و اجر عظیم و مزد بزرگ از فضل
الله و الذین کفروا و انان که کافر شدند و کذبوا بایاتنا و تکذیب کردند قرآن اولئک
اصحاب الجحیم ان کرده اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در غزوه عطفان بحرب جمعی از کفار و بنی نعلبه توجه نمود
و ایشان خبر یافته با مهر خود که دشمن یا غورث نام داشت بکوهها متحصن

شدند لشکر

شدند لشکر اسلام را می دیدند در و فقی که باران باریده بود و حضرت از لشکریا
دور تر در پای درختی تکیه فرموده و جامه های تر برد رخت افکنده اعراب شاهده
کرده مهر خود را گفتند در باب که محمد صلی الله علیه و سلم تنها در پای آن درخت تکیه
و بارانش از دور و درین محل برده دست میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده
بیامد و گفت من بمنعک لیوم متی کیست که ترا حمایت کند و شمر از تو کفایت
کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع و کافی دوستی الحال جبرئیل علیه السلام
بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم صلی الله
علیه و سلم آزار برداشت بر سر وی رفت و گفت من بمنعک متی آن مرد گفت کس
ترا از من منع نتوان کرد پس کلمه شهادت بگفت و بیان قوم باز رفت ایشانرا
باسلام دعوت کرد و این آیت فرود آمد که یا ایها الذین امنوا ای کردیدگان
اذکروا نعمه الله علیکم یاد کنید نعمت خدا را که بر شما ارزانی فرموده از هم قوم
چون قصد کردند قوی یعنی غورث و تابعان او ان یسطوا الیکم آنکه بکشایند
بسوی شما آید بهم دستها و خود را بقتل و هلاک گفت آید بهم پس خدای باز داد
دستهای ایشانرا عنکم از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی برانند
که نزول آیت در قصه بنی نضیر است که قصد آن حضرت کردند و فقی که بجها
ایشان رفته بود جهه دینه عامریان و شرح این قضیه در سوره عسرا خواهد آمد
واتقوا الله و بترسید از کفران این نعمتها و علی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده خیر و رهاننده از شر اوست و لقد
اخذ الله و هو آینه که فرافقت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در
موافقت موسی علیه السلام و کفار به با جباران و بعضا منهم و برانکیم از ایشان
انفی عشر نفیبا دوازده مهر هر یکی از سبطی تا تقییش احوال قوم خود کنند
یا پایندان و فاد قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنینست
که حق سبحانه و تعالی وعده داده موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا
یا هر ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مسکن جباران
بود و ایشانرا عاقله می گفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون
لشکر فرعون غرق شدند و مصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی
در رسید که بارض مقدسه دوید که هزار دینه دارد و در هر دینی هزار باغ است
و جهاد کنند با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار
کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشند با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقباء
بجستجو اخبار عمارت فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند
که او را عوج یا عاج بن عنان میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و بیست
و سه کز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قد های بلند داشتند
و در تیسیر از هشتصد کز تا هشتاد کز آورده پس بسایین ایشانرا دیدند بکوشه

منون

ران

است

انگوران مقدار بود که به نهم بر تنوا سقی داشت و پنج نفر در پوست انارشان می
 نقبا با زکشته بایکدی می گفتند که بی اسرائیل و از حال این قوم خبر نتوان داد چه گفتند
 که نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند
 و این قوم را بر جهنم کافران ترغیب نمایند پس بشکرگاه آمده موسی و هارون
 علیه السلام از حقیقت حال خبر کردند و ده نقیب بددی کرده با قوم خود
 جباران بر وجهی دیده بودند و میان آوردند و ده نقیب که پوشش بر نون
 بود از سبط یوسف و کالب بن یوفن که از سبط یهود بود بر عهد و قرار خود
 با ستادند و غدغه در میان بی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان بدید آمد
 که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم و قال الله انی معکم و کنت خدای من باشم ایم
 بصورت دادن ثماره شمنان و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة بخدای کربای دارید
 نماز را شربطان و اتیم از کوه و دهید زکوة را بار باب استحقاق و امتهم برستی
 و تصدیق کنید پیغمبر را و عز و نور و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان
 بجای آرید و افرصتم الله و فرض دهید هدایا یعنی نفقه کنید در راه او و قرصا
 حسنا نفقه داد فی نیک لا کفر عنکم هو این در گذرانم از شما سیتانکم کنایه آن
 شمارا و لا دخلتکم و در آمد شمارا جنات بحری بیوستانهای که جاریست من تحتها
 الا نهاده در زیره دستان آن جویهای فی کفر پس هر که کافر شود بعد از آن بعد
 ازین شرط مؤکد منکم از شما فقد ضل پس هر آینه که کرده است سوا السبیل راه
 راست را بی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که فيما نقصتم
 میثاقهم پس شکستند ایشان پیمان خود را لعنا هم و برانندیم ایشان را از رحمت
 خود یا مح که اندیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم و جعلنا قلوبهم و کرد اندیم
 دلها را ایشان را قاسیه سخت مشابه که متاثر نشود از مشاهده آیات و استماع
 تحویفات بحرفون الکلم میگردانند سخنان تورات را یا نعت حضرت رسالت را
 صلی الله علیه و سلم عن مواضعه از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت
 پیغمبر وضع میکنند با کلمات تورات را اما اولی سازند با ویالات فاسده
 و نسوا حظا ما ذکر و ابیه و ترک کردند بهره تمام را از آنچه پند داده شده بودند
 بدان در تورات از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و لا تزال تطلع و همیشه
 هستی تو که مطلع میشوی علی خائنه منکم برخیا نقی از جهودان الا قلیلا
 منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن سلام و اصحاب او فاعف
 عنهم پس در گذران از ایشان اگر توبه کنند ایمان آرند و اصح و روی بگردان
 از ایدای ایشان اگر الزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صغیر بایه السیف
 منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی خدای دوست میدارد نیکو
 کاران را و من الذین قالوا و از آنان که گفتند انما نصاری بدرستی که ما ترسا
 خود را بخود نصرا فی گفتند نسبت دادند بدینه نصران یا ناصره که حضرت

یا نهم

عسی علیه السلام

عسی علیه السلام در آن میبوده یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بر هر نقده بر
 از ایشان اخذنا صیقلهم سرشتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم
 فانسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی نما ذکر و ابیه از آنچه بدان پند
 داده شده بودند در انجیل از پی روی فار قلیط که احمد مرسلت علیه الصلوة و
 السلام فارغینا پس بر آنکسیم بشوئی پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان
 دشمنی ظاهر و کینه و بغض و بغضی تهاوت در دل آنی بوم القیامة نادرستجوی
 و ان چنانست که نصاری سه فرقه اند و دشمن یکدیگر و بعضی مفسران بر آنند که دشمنی
 آنکسیم میان یهود و ایشان و سوف بینهم الله و زود باشد که بیا کاهاند و خبر دهد
 خدای ایشان را بما کافوا بصنعوت با آنچه ایشان میکنند و ان خبر دادند بحجاز و
 مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسایان فدجاء که رسولنا
 بدرستی که آمد بشما فرستاده ما بیتی که روشن میکرد اند برای شما کثیرا بسیاری
 نماکنم تحفون از آنچه هستید که از اینها میگردید من الکتاب از تورات چون
 نعت محمد صلی الله علیه و سلم و آیت رجم و از انجیل چون بشارت عیسی با احمد
 علیه السلام و عفو اعم کثیر و در میگذرد از بسیاری تخفیات شما و خبر نمی دهد
 با آنچه هم می دینی بآن وابسته نیست نقلست که یهودی بان حضرت گفت که کذا
 آن کفر که از آن عفو کردی حضرت از و اعراض کرد و هم و سیم نوبت مبالغه کرد
 حضرت روی از وی میکرد اند قصد یهودی آن بود که مناقصه از وی ظاهر شود
 بترک عفو چون در جواب خود سه مرتبه جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدف
 آن حضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد فدجاء که من الله بدرستی که آمد
 بشما از نزد یک خدای نور روشنائی که دفع کننده ظلمت و ضلالتست و کتاب مبین
 و کتاب روشن کننده و بخود روشن گفته اند که نور حضرت رسالتست و در بحر
 الحقایق آورده اند که وجه شمیم آن حضرت بنور است که اول چیزی که حق سبحانه
 و تعالی بنور گرم از ظلمت که عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله
 نوری بعد از آن عالم برای ظهور او موجود کرد اند و در نقد النصوحی
 مذکورست که اصل مشاء و معاد جمله خلائق حضرت حقیقه الحقایق است و ان
 حقیقت محمدی و نور احمدیست صلی الله علیه و سلم که صورت حضرت و اهدی
 اهدیست جامع جملة کمالات الهی و کیانی و واضح میزان هم مراتب اعتدالات
 ملکی و حیوانی و انسانیست آن حضرت عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او
 و آدم و ادیان مستخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم اناسید
 دل آدم و من دونه تحت قوی منشی آنچه اول غیب بدید از حبیب غیب بود نور
 جان او به هم ریب بعد از آن انان نور مطلق زد عالم کشت عرش و کوی و لوح
 و قلم یک عالم از نور پاکش عالمست یک علم در نیست و آدم است نور او چون
 اصل نمودات بود ذات او چون معطی هر ذات بوده واجب آمد دعوت هر دو

جهانغ

دعوت ذات پید او نهانشی بدهی به آنکه راه میخاید خدای باین نور پاکتاب
من انی رهوانه آنرا که بی روی و خشنودی او میگردی سبیل السلام بطلب
راههای سلامت از عذاب که آن راه حقست یا سبیل دار السلام که طریق
دیگر جهنم و بیرون یارد ایشان را من الظلمات از تاریکی کفر یا شک یا جهل
الی النور بروشنایی ایمان یا یقین یا علم یا دانش بارادت و توفیق خود و بپند
وراه میخاید ایشانرا الی صراط مستقیم براه راست که نزد یکتوین راههاست
بحق لقد کفر الذین بدرسنی که کافر شدند انا انکه قالوا ان الله کفشد بدرسنی
که الله هو المسیح ابن مریم او مسیح است پس مریم قابل بدین قول از فو فی نصاری
یعقوب بنیاند و بطلان قول ایشان همین که میگویند که مریم خداست ظاهر
و ولد اصغر چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد الوهیت را
نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر چه دور است که اصغر اله اکبر
باشد قل من بملك بکوس کیست که مالک باشد و منع کند من آنکه از ارادت
خدای شینا چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد آن اراد اگر خواهد خدای
ان بهلك المسیح ابن مریم و آیه که هلاک کند عیسی بن مریم را و مادر او را
و من فی الارض جمیعاً و آنهارا که بر روی زمین اند و یعنی مسیح و مادر او و مقرب
و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین کسی خدای را نشاید و لله ملک السموات
والارض و مر خدا بر است پادشاهی آسمانها و زمین و مابینهما و آنچه در میان
ایشانست بخلق ما ایشانرا آفریند هر چه بخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی
اصل و ماده ای آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصل چنانچه
مابینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که
جنس است از والدین یا از مردی زن چون هوا یا از زن بی مرد چون عیسی
و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزها توانا است و قالت الیهود و النصارى
و گفتند چه بود آن و ترسیات سخن آباء الله ما برین خداییم او مادر چون پدر
در مهر پائی و رافت و ما او را چون پدر در قرب و منزلت ابراهیم مخفی فرموده که
در توبیت با ایشان خطاب کرده که یا بنای اخباری ایشان خوانند نکه یا بنای
ابکاری و در کلمات انجیل هست که یروم الی رفی و رفی بکم ایشان چنین خوانند
که الی ای وایکم و احباده و دیگر گفتند که ماد و دست داران خداییم قل لهم بعد ذلک
بکوس چه عذاب میکند شما را بدو بکم بکنایه ها و ان عذاب در دنیا بقتل
و اسره و در آخرت سخن ایشان بدو رخ آیا ما معدود است پس اگر پیری بودید
شمار عذاب نمی کرد زیرا پدر در پنج پسر را خواهد و دوست نیز عذاب دوست را و
نی دارد پس شما نه پسرید و نه دوست بل انتم بشر بلکه شما آفریدگانید من خلق
از آنها که خدای آفریده است و همچون سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پادشاه خواهد
یافت یغفر لمن یشاء ی امرزد خدای هر که را میخواهد و آنان اهل ایمان اند و عذاب

بهم

ری

است

من یشاء و عذاب

من یشاء و عذاب میکند هر که را میخواهد و آنان مشرکانند و لله ملک السموات
والارض و مر خدا بر است پادشاهی آسمانها و زمین و مابینهما و آنچه در میان
ایشانست بخلق ما ایشانرا آفریند هر چه بخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی
اصل و ماده ای آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصل چنانچه
مابینهما و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که
جنس است از والدین یا از مردی زن چون هوا یا از زن بی مرد چون عیسی
و الله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیزها توانا است و قالت الیهود و النصارى
و گفتند چه بود آن و ترسیات سخن آباء الله ما برین خداییم او مادر چون پدر
در مهر پائی و رافت و ما او را چون پدر در قرب و منزلت ابراهیم مخفی فرموده که
در توبیت با ایشان خطاب کرده که یا بنای اخباری ایشان خوانند نکه یا بنای
ابکاری و در کلمات انجیل هست که یروم الی رفی و رفی بکم ایشان چنین خوانند
که الی ای وایکم و احباده و دیگر گفتند که ماد و دست داران خداییم قل لهم بعد ذلک
بکوس چه عذاب میکند شما را بدو بکم بکنایه ها و ان عذاب در دنیا بقتل
و اسره و در آخرت سخن ایشان بدو رخ آیا ما معدود است پس اگر پیری بودید
شمار عذاب نمی کرد زیرا پدر در پنج پسر را خواهد و دوست نیز عذاب دوست را و
نی دارد پس شما نه پسرید و نه دوست بل انتم بشر بلکه شما آفریدگانید من خلق
از آنها که خدای آفریده است و همچون سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پادشاه خواهد
یافت یغفر لمن یشاء ی امرزد خدای هر که را میخواهد و آنان اهل ایمان اند و عذاب

الرسول

در بیان آنکه در میان موسی و عیسی
علیهما السلام از راه و مقصد
سال بود

بحر

فاناد اخلوب پس مادر ايندگانم جدان قال رجلاان گفتند وومر من الذين يجا
ازانانکه ترسيدند از خدای انعم الله عليهم ما و انعام که خدای بر ايشان بايمان وثبات
بر عهد و پيمان و ايشان و کاتب بود ندکه با بني اسرائيل گفتند اذخلو عليهم الباب
در آيد بر جباران از باب قريه ايشان ناگهان و ايشان را در ره گذري تنگ گرويد
و بصر اريها مکنيد فاذا دخلتموه پس چون در آيد از آن در برون وجه گفته شد
فانکم غالبون پس بدرستی که غما غالب آيد زیرا که ايشان جسمي چند بود و وقت
اورا نذقي هاهل این سخن با ايلهام الهي دانسته بودند با اخبار موسی عليه السلام
و علی الله فتوکلوا و بر خدای توکل کنید درین حرب آن گنتم مؤمنين اگر هستيد
باورندگان مرد عده هوس را قالوا يا موسی گفتند ای موسی آنانی ندخلها ابدان
بدرستی که ما هرگز درنی آيم بدین ولایت مادامو افيها مادام که ايشان درین
مواضع اند و نود و کس را تصد بوی ميکنی و سخن ده کس را باورنی داری
فاذهب انت پس برو تو و در تکت و پروردگار تو فقاتلا پس جنگ کنند آنها هاهنا
قاعدون بدرستی که ما اينجا نشسته ايم درین سخن خارداشت کردند با خدا و
رسول و گفته مراد از رب هرون بوده و رب بمعنی سيداست پس هرون را که
از بزرگتر بوده سيد گفتند و کاهن قاتلا مؤيد این قولست قال رب تفت موسی
ای پروردگار من اني لا املك الا نفسي من مالک نيستم مگر نفس خود را فانی
و برادر خود را فافري بيننا پس جدایی افکن میان ما و بين القوم الفاسقين
و میان این گروه بيرون رفتگان از دایره فرمان قال گفت خدای فافلسا
پس بدرستی که ارض مقدسه محرمه عليهم حرامست بر ايشان نه در ايندوران
و نه ملوک شوند بران بسبب فافرماني اربعين سنة چهل سال بيشهوت فی الارض
سرگردان و بخیری ره نذر در زمين تيه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل
سال درین مقدار زمين سرگردان بود ندهر صبح عزيمت سفر کرد ندي و ناگاه
راه رفتندی و شب هم انجا بود ندي که بامداد از انجا سفر کرده بود ندي فانيست
که بعد از چهل سال موسی عليه السلام با بعضی از بني اسرائيل مانده بود ندي
و در بکار بکشد و مدتی انجا بود واضح است که موسی و هرون در تيه وفات
کردند و اغلب اهل تيه مردند و اولاد ايشان جوانان توانا رسيدند و خدای بوشع
پیغمبری داد و ايشان بر دبیعت کردند و بوشع عليه السلام برفت ولایت ايليا
و ارجا بگرفت و بنياد جباران برانداخت در اخبار آمده که چون موسی برفتم
دعا کرد و گفت حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد
هو سبحانه يادی خطاب کرد که چون کردیم حکم بخیر و سرکشکی ايشان فلا تاس
پس تواند و هناك مياش علی القوم الفاسقين بر کرده فاسقان و در تبیان
گفته که خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله عليه وسلم میفرماید که قوم موسی
عليه السلام شدند و ان عليهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابني آدم خبر دوسر آدم را

که از صلب او بودند

که از صلب او بودند قابل و هابيل بالخوف خواندی بدرستی و غیر ايشان
بر سبيل اجمال است که خوا بهر بطنی پسری و دخترى آورد چون بزرگى شدند آدم
جاریه یک بطن را بفلاى بطن دیگری داد آنکه با قابل زاده بود اقلها نام داشت
در غایت حسن داشت و قوام هابيل را ليوزا ميگفتند و او چنان جمالی نداشت
چون برسيد آدم ليوزا را بقابل نام زد کرد و اقلها را بهابيل قابل ازین حکم آبا
نموده گفت خواهر من اجمال است و با من در رحم بوده او بمن اولاست آدم عليه السلام
فرمود که حکم خدای برین جمله صدور یافته مراد برین چاه اختيار قابل مسلم نداشت
و گفت تو هابيل را بيش از من دوست ميداری لا جرم آنچه خوب روی ترست بدو
میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باورنی کنی هر يك از شما قربان كنيد با آنچه تواند
قربانی هر که مقبول گردد اقلها از آن او باشد هو سبحانه ازین خبر داد از قربان
چون قربان کردند بعضی نقر ب جستند هر يك از ایشان قربان با قربانی خود هابيل
کو سفندار بود بوه فرید که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و
کرد که اگر قربان من مقبول نکرد ترک اقلها کنم و قابل صاحب ذرع بود
کندم ضعیف کم دان بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر این
قربان من قبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من
احد هاهل پس قبول کرده شد قربان یکی از ايشان که هابيل بود بدان نوع که آشوب
بی دود از آسمان فرود آمد و کو سفندار بخورد و لم يتقبل من الاخر و مقبول
نشد از دیگری که قابل بود آتش از قربان او گذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت
قابل را آتش خشم با اشتغال در آمده دود هسد دیده بصيرت او را تیره کرد
قال گفت مر هابيل را لا تقتلک بخدا ای که ترا بکشم بر آنکه قربان تو مقبول نشد
و از آن من مردود قال گفت هابيل انما يتقبل الله جز این نیست که قبول ميکند
خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند
ان بسطت اگر بکشی و در آن کفی الی يدک بسوی من دست خود را لا تقتلنی
تا مرا بکشی ما انابا سطر من باری نيستم در از کننده يدک ايلک دست خود را
بسوی تو لا تقتل فانرا بکشم اني احاف الله مني ترسم از خدای رب العالمين
که پروردگار عالمياست بآنکه هابيل از قابل قوت تر و با شوکت تر بود اما تسليم
شدم و قتل را از ترس خدای پس گفت اني امرید من بخواتم ان توه آنکه باز
کردی قربانی بعقوبت گناه در قتل من و املك و بپاداش گناه تو که آن سبب
قربان بوده و این اراده از هابيل موافق حکم خدای بود فتکون پس با نخی سبب
این دو گناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ و ذلک جزاء الظالمين
و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناهون کنند فطوعت له پس اسان کرد و قابل
و یاری داد مراد را نفسه نفس او قتل اخيه در کشتن برادر نداشت که او را
چون بکشد ابليس شکل بشری برود و مثل شد مرغی بدست گرفته پس سر آن مرغ را

سنگی نهاد و سنگی دیگر بر روی زد تا کوفته شد تا بیل بر وجهی که در آنجا بیل را در خواست
 یافت سر و سنگی نهاد و قتلله پس بکشت او را با آنکه سنگی بر سر و کلاه و مغزش
 بر ایشان ساخت قاصص من الخا سرین پس کشت از زبان کاران در دنیا با آنکه بقیه
 عمر مردود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ مردود
 خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قایل ندانست که با وی چه باید
 کرد او را در جامه پشمی و پهل روز در پشت گرفته بهر طرف میکشت و این عباس فرموده
 که یکسال میکشید تا کشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قایل غلب کردند که هر وقت که
 میفکند بخورند بسیار بشک آمده بود فبعث الله عزابا پس نکبت خدای ذی را
 بخت فی الارض می گاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا هنر پیدا کرد دیگر به
 و این عمل سبب آن بود که بناید قایل را که کیف نواری چون پوشد سوخته اخیه
 جود برادر خود را آورده اند که زانغ حفره کرد در خاک و زانغی مرده پیدا و در حفره
 نهاد و خاک را بر او میپاشید تا پوشیده کشت قال یا و بلی گفت قایل که وای بر من
 انجزت ان اکون ایا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند ذانغ درین عمل
 قاورای سوخته اخی پس پوتم برادر خود را آنکه قایل بهیچ طریق هایل را در خاک
 کرد قاصص من التامی پس کشت او را بشیمان شدگان بر آنکه او را یکسال میکشید
 و گویند ندانست او بر آن بود که پدر و مادر از و تبرک کردند و تمام جسد او سیاه شد که کن
 خا خا بعد از آن قایل هر گز ای دید میسر سید که ناگاه او را نکشت و آخر دست بری
 نابینا از آن خود کشته شد من اجل ذلك بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل
 نوسیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل ان من قتل نفسا آنکه هر که بکشد کسی را بقیه
 آنکه او کسی را کشته باشد و بر قصاص لازم شده او فساد فی الارض و بی آنکه
 او فساد کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق پادشاهت یا زنا بشرط اهلان فکانما
 قتل الناس جميعا پس چنان باشد که هر مرد ما را کشته باشد از آن همیشه که
 هنگ حرمت نما کرده و مردم را در بر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکبست در استیلا
 غضب الله من احياءها و هر که سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص
 یا منع از قتل یا رها نید از مهالک فکانما احياء الناس جميعا پس چنان باشد که
 سبب زندگی مردم مانده باشد مقصود ازین کلام تعهیب است از تعرض
 قتل و ترغیب در حمایت نفوس و تقدیر آنها و هر اینکه آمدند سوی بنی اسرائیل
 رسلتا فرستادگان ما با اینست بجهنمهای روشن یا بترهای داغ غم آن کثیر
 منهم پس بدستی که بسیاری از ایشان بعد ذلك بعد از ارسال رسول و انزال آیات
 فی الارض مسرفون در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی مجاوز از حد اعتدال
 یا مسرف در قتل یا در کثرت از حد و او مروا می آورده اند که در سال ششم در زمین
 از هجرت جماعتی از عریبه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و شرف
 اسلام معزز کشته ملازم جناب نبوت مآب اختیار کرد نذوای مدینه با مزاج

ایشان جزای

ایشان چندان توانفتند داشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعضی رسیده
 حضرت ایشان را بمیان شتران شیبور آر که نزدیک جبل العبر بود و فرستاد چند روزی
 در آن موضع بسر برده شیبور و بوی شتری آغامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل
 شد صبا بی اتفاق آلوده پانزده شتر خاصه آن حضرت را را نده روی بقبیل
 خود نهادند پس آنکه موی رسول بود صلوات الله و سلامه علیه با چند نفر از عقب
 ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کرد و دو باخر بسیار را کوفته دست و پای
 وی برید خادرجیم و زبان ایشان می زدند تا شهید شدند و حضرت ازین
 حال وقوف یافته کورین جابروا با بیست سوار از بنی ایشان فرستاد و او را
 کوفته دست و کردن بسته نزد آن حضرت آورد و حق تعالی آیت فرستاد که آغا جزای
 الذین جزین نیست که هست جزای آنکه بخار بون الله و رسوله تم حرب کنند
 با دوستان خدای و رسول او و یسعون فی الارض و یقتلوا و در زمین فساد
 از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت است ان یقتلوا و یصلبوا آنکه بکشند
 ایشان را اگر کسی را کشته باشد و مال برده یا بکشند و بردار کنند اگر کشته باشند
 و مال برده او بقطع آید یلهم و ارجلهم یا برون دستها و پایها یا بتران من خلاف
 بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال کوفته باشد و نکشته او بقتل
 یا برانند ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری شهری بدان همیشه که
 در هیچ موضع قرار نتوان اند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده
 باشند و امام اعظم رحمه الله علیه می فرماید بر جس فرود آورد تا حاضر را و شهری دو
 مسلمانان نزد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمودند دست و پای
 ایشان قطع کردند و میل و جشم ایشان کشیدند آنکه ایشان را مصلوب ساختند
 ذلک این حدود که مذکور شد کلام برای ایشان خوی فی الدنيا خواری و سوا فی
 است درد نیا و کلام فی الآخرة و مرایشان است در آخرت عذاب عظیم عذاب بزرگ
 بجهنم بزرگی کنایه ایشان الذین تابوا مکراناً که توبه کنند از آنچه حق الله است
 من قبل ان تقدر و پیش از آنکه قادر شوید علیهم بر ایشان پس اگر میار و بفرست
 و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر او و خواه پس از قدرت و خواه
 بعد از آن هر حد و که مذکور شد از دساقط کشت و بخون و مال او را مطالبه
 نتوان کرد و اگر مسلمان است که قبل از قدرت بر او توبه کرد مالک بن اشج رضی الله
 عنه میگوید که حدود از وی میگرفتند و او را بجزیری نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه
 نزد او یا بند بجزا و نذی رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام
 شافعی رحمه الله علیه بنویسند او حدود الله ساقط شود و نه حقوق آدمیان قاعما و پس
 بدانند آن آنکه آنکه خدای غفور آمرزنده گناه است بنویسند مهر با نیست
 بر تابیات یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای کرده مؤمنان بترسید از خدای و اتقوا
 آیه الوسیلة و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه تو سل بدان توان کرد در طلب قرب

مطلب
و استغفر الله له و له

حضرت اود که جامع و درین باب است که وسیله کفر در تقرب بحضرت الهی ملاحظه
او امر و نواهی در لطایف فشری گوید و وسیله کفر در تقرب بحضرت الهی بجز بد اعمال است
از یاد نزدیک احوال است از نجس و خلیص انفس از طلب حظوظ و تکشف الاسرار فرموده
که وسیله عبادت بفضایل است و از آن عالمان بد لایل و از آن عارفان بقر و سایل عابد
بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه و کوره رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر
درین است که مذکور آنکه قیام و قعود عالم نظر برین است دارد که او کم نظر و
فی ملکوت السموات و الارض عارف ازین کلام نگذرد که قل الله ثم درهم پیر
طریقت شیخ الاسلام خواجه عبداللّه انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بنویس
هم نوی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافت **مشق** این طلب مای
طلب بود **۱** تا بدین پس عیب ما پوشیده **۲** قطره دانشی که بخشیدی ز پیش **۳**
متصل کردن بدرباهای خویش و جاهد و فی سبیل و جهاد کنید در دین خدا باعداء
ظاهر و باطن **تعلیم** نماید که شمار ستکار شوید بسبب این اعمال و در بحر آورد **۴**
که درین است فلاح را بجهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول
ایمان که اصابت نورست در بد و خلقت و بنده را از نجس ظلمات شرک خلاص میدهد
دویم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاصی و مصلحت است و سالک بدان از ظلمت
معصیت نجات می یابد سیم استقامت و سبیل و ان فنا و ناسوتست در بقای لاهوت
و عارف بسبب آن از تاریکی و صاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن
اضحلال اناست است و اثبات هویت و موجود درین مرتبه از تیره کی وجود
باز بسته بنور شهودی رسد **قطعه** چون جلوه کند نور شهود از تن غیب **۵**
از ظلمت هستی توانار نماید از جهل و وحدت بفکر برده کثرت تا در نظر است
اندرک و بسیار نماید **۶** آن الذین کمروا بحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام
و ملئکة و عجل و غیر آن **لوات لهم** اگر باشد ایشان را مافی الارض جمیع آنچه
در زمین است از نقد و جنس کافران را باشد و مثله معه لیفتند و آیه تا آن را
قدای نفس خود کنند من عذاب يوم القيمة از عذاب روز سنجینز ما تقبل منهم
قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد و لهم عذاب عظیم
و عایشانراست در آن روز عذابی دردناک برودن میخواهند بعضی میدارند
یا قصد میکنند آن بجز جوارح النار آنکه بیرون آیند از آتش و درخ و ما هم
بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آیند کان از آتش و درخ و لهم عذاب عظیم
و مرایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد و کسارف و کسار رقبه
و مرد دزد را وزن دزد را فا قطعوا ابدیها ببرد سترها راست ایشان چون
اخذ نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی دده درم نزد امام اعظم سه
درم نزد امام مالک زیاده از آنچه بابد از خویشی جایی که در آن نگاه داشته باشند
چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا مسجد و پنهان در

دارند جز آنکه کسبای پاداش میدهند ایشانرا پاداش دادنی با آنچه کرده اند و آن
تو که هر مشت در مال مؤمن نکال من الله و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی
صادر از حق تا پنداشود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل و الله عزیز و عفو
غالبست در حکم خود حکیم و انا بحکمت آنچه بدان حکم میکند من تاب پس هر که
توبه کند من بعد ظلمه از ستمکاری خود یعنی دزدی و اصلاح و بصلاح آورد کار خود را
با آنکه تراختی خشم خود کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی عود نماید فان الله
ینوب علیه پس بدرستی که خدای توبه را قبول کند اما قطع بد ساقط نشود
آن الله غفور بد رستی که خدای آمرزگارست گناه او را **مرحله** مهر یا نیست
براد که در بخشش او را رسوا نکند **الم تعلم** ای انداختی خطاب با آن حضرت است
و مراد امت اند یعنی دانستید آن الله آنکه خدای له ملک السموات والارض
مرو است پادشاهی آسمانها و زمین بعد از من **پناه** عذاب میکند هر که بخواهد
چنانچه سارق را بقطع بد و بفرار پناه وی آورد هر که بخواهد یعنی سارق را
بعد از توبه و الله علی کل شیء و خدای بر هر چیزها از مغفرت و توبه قدير
تواناست یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب نشرفت که آن حضرت را بقلب
یاد کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا ادم انبئهم یا نوح
اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی افرأ صطفیتک یا عیسی بن مریم دانست
قلت چون توبت خطاب حضرت رسالت فرمود صلوات الله علیه و علی جمیع
الانبياء رسید او را بصفتها کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها
لا یخون الذین تراند و هتاک نکردند که او را نکسای که از وی عناد بسار
فی الکفر می شناسند و خود را می افکنند در کفر من الذین قالوا اذا ناکد کفنت
امنا ایمان آوردیم ما و ان کفنت همست با فوا هم بزبانها ایشان و لم تؤمن
قلوبهم و ایمان نیاورده است دلها ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن
بود که با کافران دوستی کردند و من الذین هادوا و بعضی از آن کسان که درین
دارند سماعتی لکذب برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام
آن حضرت بیرون رفتند و می گفتند از محمد چنین شنودیم و شنوده بودند
و اینان بهود مدینه بودند سماعتی لکفر **طریق** شوندگان برای کوهی دیگر که
لم یاتوا ثیامده اند بحلس تو مراد بهود خبیروند که بهودی مدینه چاسوسی
بکردند و اخبار بخیبری فرستادند نزول آیت را سبب آن بود که زنی و مردی را از اهل
اهل خیبر زنا کردند و هود و محسنی بودند و هدا ایشان بحکم توبت رجعت بهود
ملاحظه بزرگی ایشان کرده خواستند که آن هدا بر ایشان اجوا کنند بایکدیگر
که در کتاب این مرد که یثرب نزول کرده رجعت نیست و بنی قریظ همایه و حبیب
اویند کس بدیشان فرستید که هدا زانی محسنی از پیر سدا اگر کو بد تا زیانه زیند قول او قبول
کنید و اگر برجم فرماید یعنی او مشنوبید پس همی از ایشان باز انبیبی بمدینه آمدند

هد

الرسول

هید

و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعبه و کثرت
 و مالک بنی نسل حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلامه علیه آمده و بعد از این
 که مدینه آمدند صورت محصلین بر رسیدند حضرت فرمود که حکم من بر شماست
 گفتند آری فی الحال چه بپوش علی السلام حکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم یابد
 کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بفر
 زند تا پشت ایشان سیاه گردد و در وی سیاه کرده و باز کوبه بردار از کوش نشانده
 کرده منازل بگردانند چهره ایشان حضرت را فرمود که دروغ میگویند و این صور پاک
 اعلم ایشانست و دانند که حکم توبیت رجم است نه جلد حضرت فرمود که در میان
 مردم شما در فک جوی هست ساده روی سفید بست یک چشم که او را این صوب
 گویند گفتند آنا ترا از اهل هوزمین است توبیت حضرت فرمود که میان ما
 و شما در حکم توبیت را و حکم او را راضی باشید گفتند آری حکم او را راضی باشیم
 حضرت بخصور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کرد حضرت فرمود
 که انت این صور پاک گفت نعم حضرت صلی الله علیه و سلم گفت میان من و این
 تو حکم باش که دانا تری یهودی این صور پاک قبول کرد حضرت سوگند او را بدان
 خدای که توبیت بر موسی نازل کرد آید و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل
 فرعون نجات داد و من سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد ذاتی محص
 حد هست یا نه گفت آری بترس آن دارم که توبیت مرا بسوزد اگر دروغ گویم
 یا تغییر دهم والا اعتراف نکردی تو بگوی که خدای تو چه گفته حضرت صلوات الله
 و سلامه علیه گفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار کوه بر زانوی محص
 و محصنه کوهی دهند رجم بر ایشان واجب شود این صور پاک خدای موسی که
 در توبیت نیز همین اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد
 و تخمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند و نزد یک در سجده
 و حق سبحانه از حال ایشان خبر داد بفرمودت الکالم تغییر میدهد کلمه ها را یعنی
 آیت رجم را من بعد مواضع بعد از آنکه خدای وضع کرد از او مواضع آب
 و بعضی آن جلد و تخمیم می فرستند بفرمودت میگویند یهود خبیثان او توبیت هذا
 اگر دهند شما را این حکم عریف یعنی محمد صلی الله علیه و سلم به جلد حکم کند
 بخدوه پس فرمود قبول کنید دانم تو توبه و اگر این حکم شما ندهد و رجم فرماید
 فاحذر را پس حذر کنید از قبول آن و من برد آنکه فتنه و هر که خدای خواهد صلا
 یا فضیحت یا هلاکت او را قلن ملک پس بدست تنوائی آورد او را و مالک تنوائی
 شد که برای او من آنکه شیئا از خدای چیزی در دفع آن فتنه اولئك الذین آم
 کرده اند که در آنکه بر آید الله بخواست خدای آن بظهور آنکه پاک سازد
 از لوث کفر و اینکار حق قلوبهم دلها و ایشانرا لهم فی الدنیا خیری و ایشانراست
 در دنیا و سوا بی با آنکه جز به دهند و از مؤمنان ترسند و لهم فی الاخرة و ایشانراست

در آن سری

در آن سری عذاب عظیم عذاب بزرگ که خود دست در دوزخ سماعوت لکذب ایشان
 شوند کاب تخنی اند برای دروغ ساقی اکالون لکسخت خوردن کان هرام اند یعنی
 رشوت در حکم فان جاؤک پس اگر بیایند بجای که نزد تو فاحکم بینهم حکم کن میان
 ایشان و اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه بخیر ساخت آن حضرت را
 درین آیت میان حکم اعراض و ان تعرض عنهم و اگر روی بگردانی از ایشان
 و حکم نکنی قلن بضر و شینا پس زیان نتوانند رسانند و تو چیزی را و ان حکمت
 و اگر حکم بکنی فاحکم بینهم بالنفس حکم کن میان ایشان براسنی و عدل آن الله
 بدستی که خدای یکتا المنسطین دوست میدارد عدل کنندگان و در حکم کیف
 یکموند و چه گونه حکمی سازند و ترا و عندهم التوریه و حال آنست که توبیت
 نزد ایشانست فیها حکم الله در آن حکم خدای رجم نه بفرمودت پس ایشان اعراض
 میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان و ما اولئك
 بالمومنین و نیستند این کرده با و در دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا
 التوریه بدرستی که ما فرستادیم توبیت را فیها هدی در و راه خودی بجای
 و نور و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یکم بهما التبیوت حکم کرده بفر
 پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا انا انکه انقیاد کرده اند حکم حق را للذین هادوا
 برای آنان که متدین اند بدین یهودیه و از بانیوت و حکم کرده علماء ربانی
 و الاحبار و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بما استخفوا من کتاب الله سبب
 آنچه مأمور شده بودند بدان از محافظت توبیت یعنی نگاه داشت آن عریف
 و توضیح و کافوا علیه و بودند بر کتاب شهداء کواهان که بیان آن کنند براسنی
 چنانچه این صور پاک لا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در اجراء احکام
 حق و اخشوب و از من بترسید و در حکم مداهنه نکنید و لا تشرفوا و بدل کنید
 بایاتی با حکام من ثنا قلیلا بهاء اندک را رشوت و بی اعتبار و جاه ناپاید است
 و من لم یکم و آنان که حکم نکنند بما انزل الله با آنچه خدای فرود فرستاده یعنی یهود
 فاولئك هم الکافرون پس آن کرده ایشان کافرانند و کتبنا علیهم و نوشتیم بر بی
 اسرائیل فیها در توبیت ان النفس بالنفس آنکه یک ترا یک کشند بقصاص
 یک تن و بی نصیر بخانفت حکم خدای عوض یک تن دوق می کشند از بوقریظه
 و العین بالعين و دیگر حکم کوریم که چشمی بچشمی در بردن و دوشانی نه در کنند
 و الانف بالانف و بینی ببنی و الاذن بالاذن و کوشی بکوشی و السن بالسن
 و دندان بدندان و الجروح قصاص فی تصدق به و جراحها ذات قصاص
 باشد یعنی قصاصی کنند در آنچه بر آن حفظ مساوات ممکن باشد چون لیس
 دست و پای و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خواش و پوست و کتف
 استخوان حکم بارش باید کرد پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو فرماید فهو
 كفارة له پس آن تصدق کفارت بود و مرگناه متصدق را با کفارت معفو عنه

باشد سقوط قصاص از او و جو غفوکند بر خدای باشد و من که حکم با انزل الله
 و آنان که حکم نکردند با آنچه خدای منزل کرد اندوه و آن جهود اند که در عوض یک نفس
 و نفس میکشند و اولئك پس آن کوه هم الظالمون ایشانند ظالمات که وضع حمل
 میکنند در غیر موضع آن و قفینا و در آوریم علی تارهم بعیسی ابن مریم بر پی
 پیغمبران عیسی ابن مریم را مصداق در حالتی که باورد آورده بود لما بین یدیه
 مرا چیزی را که پیش از او فرستاده بودیم من التوریه از کتاب توریست و تیتاه
 الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدی در و راه غوفی بتوحید و نور و روشنی بتوفیق
 حق و مصداق کرد اندیم انجیل را بطریق حق و موافق ادراصول دین لما بین یدیه
 من التوریه و ان چیزی را که پیش از او بود از توریست و هدی و کرد اندیم او را راه
 نمای و موعظه المستقیب دست دهنده مریه بر کار نزل و لیکم اهل الانجیل و باید که
 حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء و وی با انزل الله فیه با آنچه خدای نازل کرد اندیم چون
 نوسایان که از احکام انجیل عدول نمودند و اولئك هم الفاسقون پس آن کوه بر
 رفتگان از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند و انزلنا لیکم الکتاب و فو فرستادیم
 بسوی تو قرآن را بالحق بدرستی و راستی مصداق در حالتی که مطابق است لما
 بین یدیه من الکتاب مرا نزل که پیش از او بوده از جنسی کتب منزل و مصلیها علیه
 و نگاهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند
 از وی راست میشود یا کوا هست مرا نزل کتب را بصحت فاحکم بینهم پس حکم کن
 میان اهل کتاب بما انزل الله با آنچه خدای فرستاد بسوی تو و تسویه در قصاص
 این آیت ناسخ حکم تجزیست که قبل ازین گذشت و لا تتبع أهواءهم و پی موافق و
 ایشان را در حالتی که مایل باشی عما جادک من الحق از آن چیزی که بتو آمده است
 از حکم راست لکل جعلنا منکم هکرو و فی از شما ساختیم شرعة شرعی و
 در راه روشن شریعت است که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت
 شود بحدیث پیغمبر و کوشا و الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امّة واحدة هرگز
 ی ساختی شما را یک امت و متفق بر یک ملت و لکن کیلوکم فیما اتیکم و لیکن
 ی از ما ید شما را در آنچه شما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمان
 تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس بشتابید و پیش گیرید بسوی
 خیرات که اتباع شرایع است ای الله بخدا است مرجعکم بازگشت شما فینبتکم
 پس خبر خواهد داد شما را در وقت جزا دادن بما کنتم فیه مختلفون با آنچه هستید
 که درین خلاف میکنید از امور دین و شریعت و ان احکم بینهم و دیگر فرستادیم
 به تو آنکه حکم کن میان اهل کتاب با آنچه خدای فرستاد بسوی تو و است آن بود
 که بعضی از اخبار یهود بایکدیگر از روی مکر و نزو برتد بر کردند که بیایید تا برویم
 نزد محمد شاید که او را از راه ببریم و بشعبه و تبریک فریب دهیم پس بیامدند
 و گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم دانسته که ما از اشرف قوم دانا یانیم و چون

بما انزل الله

ما متابعت تو کنیم

ما متابعت تو کنیم انزل و افاضل یهود در تصدیق ما با تو افتاد و میکنیم انکوت
 میدان ما و قوی در دما و اموال خصوصت ما است و ترا حکم میسازیم اگر قصاص چنان
 کنی که رضاء ما باشد رسالت تو اسلام داریم حق سجا از رسول خود را از قبول
 ملتس ایشان خیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدا و لا تتبع أهواءهم
 و پی روی آر و یها ایشان مکن و اهدرهم ان یقتلوا و هذرن ان یقتلوا
 از آنکه فرابگردند عن بعض ما انزل الله لیکم از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاد
 فان توفوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله
 پس بدان که اعراض ایشان از آن جهلت است که میخواهد خدای آن بصیر بهم
 بعض ذنوبهم آنکه برساند بدیشان عقوبت را بیرونی از گناهان ایشان در دنیا
 و باقی دیگر در عقبی و ان کثیر من الناس فاسقون و بدرستی که بسیار از یهود
 فاسقاند و بعد از نزل این آیت جهود ان گفتند لا نرضی بک حکم آیت آمد که
 الحکم الجاهلیة ایا حکم جاهلیت را بیغوث ی طلبند در حد زنا و قصاص چون
 حکم توریست و قرآن را راضی نمی شوند و من احسن من الله و کیست نیکوتر
 از خدای حکما از جهت حکم لقوم یقنوت برای قوی که تدبیر میکنند از روی
 یقین و میداند که احسن احکام حکم اوست آورده که عبادة بن صامت رضی الله
 عنه با این اقی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مخاطبت کردند
 عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب میورد و مدد ایشان
 مستظهر توان بود امر و بدوستی خدا و رسول از هر تیرا کردم و مرادوستی خدا
 و رسول پس است عبد الله ابی گفت من از دایر دوز کار و حوادث لیل و نهار
 ی ترسم و از مظاهر و معاونت یهود که خلفاء من اند کز بر نزارم آیت آمد که
 یا ایها الذین امنوا ای زمره که دیدگان لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیا
 و مکرر بدجهود ان و نوسایان را بدوستی بعضیهم اولیاء بعضی برخی از ایشان
 دوستانند مریخی جهلت موافقت ایشان در مخالفت شما و من بتو کلمه منکم
 و هر که از شما ایشان را دوست دارد معاونت و موافقت ایشان میل کند فانه منهم
 پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدیدست در موالات
 یهود و نصاری آن الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید
 گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر نفس خود میل بکنند فترى الذین پس قوی یقی
 انانرا که فی قلوبهم مرضی در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی این اقل اتباع او
 بسا رعون فیهم یشتابند در دوستی و یاری جهود ان یقنوت ی کو بند کشی
 ی ترسیم ان تصیبتا دیوة از آنکه برسد مارا از گردن دوز کار چیزی یعنی کار
 منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب شود و حق تعالی این اندیشه ایشان را
 باطل کرد و فرمود فعیسی الله ان یاقی پس شاید که خدای بیارد بالتبع فقر از برای
 رسول دیاران او و مراد فتح مکه است تا شریف منازل و مواضع یهود کنند چون خیمه

سکینه

و بیمار زندگ او امری منتهی تا فرستد فرمائی از نزد یک خود بقتل یهود و اهل ایشان
 قیصر یحیی پس کوه در میان فغان علی ما اسروانی انفسهم براخی نهان داشتند و
 خود از موالات یهود با شک در کار پیغمبر صلی الله علیه و سلم نادیده پشیمان
 شدگان و یقول الذین امنوا و کوبینه مؤمنان میگرد بگو اهل اولاد این کرده اند
 الذین السمو بائنه آنانکه سوگند میخورند بجای جهل ایمانهم غلیظ ترین سوگند
 ان خود انهم لمعلم که ایشان با شما اند و امر و زبرد ایشان دریده شد و معلوم
 گشت که دروغ میگویند هیطت اعمالهم باطل شد و عملها را ایشان فاصحو
 خاسرین پس کشند زیارت زکات با فتنه در دین و ثواب در آخرت
 یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان من برتد منکم هر که برگردد از شما بفرماید
 شود عن دینه از دین خود این است اخبار یکند از صورتی که در غیب بوده قبل از تو
 ان وان چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تمام عرب بد
 شدند الا مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین و بعضی از اعدان زکوة باز ایستادند
 و جوی بر مسیله کذاب و ظلمه اسدی و سحاح کاهنه جمع شدند و بیعت ایشان
 اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حوی بی یار و مدد کار
 نخواهد ماند فسوف یاقی الله بقوم پس زدود باشد که بیارند خدای قوی را که بجایهم
 او دوست میدارد ایشان را و بختونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المؤمنین
 متواضع و منذل و مهربان باشند بر مؤمنان اعزة علی الکافرین سخت دل و
 مغلوب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل ین بودند با پارسایان یا اشعریان
 که حضرت بعد از نزول آیت روی باموی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت
 بجاهلان روز قاده است که دو هزار مرد بودند از آنجکه و پنج هزار از بخیل و کنده
 و سه هزار از سایر قبایل و در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه و حسن بصری
 و جملة انب برانند که این قوم ابو بکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصاری
 که با اهل ردت جنگ کردند بجاهدون صفت آن قوم میکنند و میگوید جهاد کنند
 فی سبیل الله در راه خدای و لا یخافون و ترسند لومة لا یم از علامت هیچ ملامت کننده
 ذلك این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم اوست یوتیه من یشاء عطا
 میدهد بهر که بخواهد و الله واسع و خدای بسیار فضلست بر خلق خود علیم و آنا بکسی
 استغفار آن دارد علما را در باب بختیهم و بختونه سخن بسیارست اهل شریعت میگویند
 محبت خدای باینده ارادت و تقوی و هدایت اوست در دینی و اعطاء حسن ثواب
 و کرامات بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست و اجتناب
 از معصیت او نزد اهل طریقت محبت حو با بنده است که او را بحضرت قرب نزدیک
 کرده اند و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص کرده در باب حقیقت برانند که محبت حق
 قدیم است و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد او همان قدیم پس سوزد و صفت
 محبت خدا کلیم هرگاه که صدقات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام بختیهم

الحلب بختیهم و بختونه

وجود فانی

وجود فانی محب را در پویه اضمحلال اندازد دیگر باره هیوب نجات از چنین
 عنایت بختونه رسیده است فانی شده و باوصف بقا متصف سازد فانی
 محبة العبد لله افتاء الناسوتیه فی بغاء الله هو تیه و محبة الله للعبد
 ابقاء الله هو تیه فی فناء الناسوتیه در منازل کسایرین فرموده که محبت
 در بدا یات تلذذت بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت
 دوستی فانی از برای ذات در حضرت احدیت بنفاد رسم حدود در عین ازلیت
 از سمنون محب رسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می رسیدی
 یا از محبت بنده با حق درین ساعت با حضرت علیه السلام بودم و نکته از محبت
 حق با بنده می گفتیم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشت و هم از سمنون منتقلست
 که در محبت سخن می گفت و مرغ و دوش که طایر ایشان مننه بدو آلبه بود
 بود در هوای هویت طایران می نمود مرغی از هوا فرود آمده منقار بر زمین
 زدن و خون روان شد و آن مرغ در خاک خون غلطانی بود تا آنکه با
 آتش محبت فروخته فاراد که الموقده بود پرو بالش بسوخت و جان بداد
 بیت پس که مرغ سحری در غم گلزار سوخت جگر لاله بران دلشده زار سوخت
 حضرت شیخ قدس سره العزیز در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را فلهم
 سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت
 موعظه حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد و صاحب لوا مع
 انار الله قلوبنا بالمعانی و ارداته فرموده که محبت میل جلیل حقیقی است
 عز شأنه بجمال خود بی جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود جمع و ان ظهور
 جمال ذاتست در مراتب ذات بی توسعا کاینات قطعه معشوق که کس سر جمالش
 نشاخصت در ملک از لوی خوبی افراخت فی طاس سپهر بود نه مهور مهر
 هم خود با خود نزد محبت می باخست جان تا که دم عشق زند با هر کس کس
 نرسد بدامنش دست هوس مراتب شهود اوست ذرات وجود با صورت خود
 عشق می یازد و بس یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال طلق
 در مریای تفصیل آثار مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید تا بل را مقصود کلی
 دانند و بلذت وصال خرسند بخت فراق دردمند گردند رباعی ای حسن تو کرد
 جلوه ها در پردہ صد عاشق و معشوق بدید آورد بر روی تو لبی دل بخت
 برده و ز شوق تو وامو غم عذر خورد و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی
 از خواص دخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و فراق بجمع استار
 شون و صفات که مبادی افعال و آثار ند کرده متعلق هم و قبله گاه تو جهات ایشان
 جز ذات متعالی صفات رفیع الکریمات امری دیگر نیست رباعی بیرون زحدود
 کایناتست دلم بر تو ز احاطه جهاتست دلم فانی از تقابل صفاتست دلم
 مراتب تجلیات ذاتست دلم و ازین کلام حقایی اعلام چنان مفهوم میشود که

بجمله از مرتبه نیست از جمع بتفصیل و بجوئه از مقام میل از تفصیل جمع
 و حضرت قطب العارفین ناصر الحق و الذین عبید الله قدس سره در رساله که
 نام الذین بر کوار خود نوشته فرموده بود که چون نیک در تکی حضرت حق جل
 جلاله در هم رتبه از مرتبه خود را دوست داشته است **بیت** بجمله و بجوئه
 چه اقرار است • بزر برده مکر خویش را هر پدارست • زیرا که دوست داشتن صاحب
 حال ایمنه را لذت نیست بلکه از جهت مشاهده خود است پس در حقیقت خود را
 دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از تبت محبت و محبویت که درین
 آیت انسانا ثابتست بحقیقت قرب و نوافی بی توان بردن تا امل وافی و الله
 الموفق والکافی آورده اند که عبید الله سلام با اتباع خود بحضرت نبوت ماب آمد
 و گفت یا رسول الله قریظه و نظیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت یکش ایشان
 و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک جامع نشوند و تا ما
 بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما کسسته دارند و ما بواسطه بعد منازک از جماعت
 اصحاب غماخووم بهمان حال چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند آنها
 ولیکم الله جز این نیست که دوست شما بحقیقت خداست **در سوره** و فرستاده او
 و الذین آمنوا و ان کسائی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر چون این سلام این است
 شنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکنند
 الذین یقیمون الصلوة انانکه بیای میدارند نماز را و یوتون الزکوة و میدهند
 زکوة را و هم را کفون و هال انکه ایشان خشوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود گفته اند
 این حال مخصوص است بر یوتون یعنی زکوة میدهند در حال کوع خود در نماز از غایت
 هرس که بر افسان دارند و مسارعی که در آواز آویخته اند در اکثر تقاسیم مذکور است
 که این است در شان علی رضی الله عنه نازل شد و در سبب نزول آورده که حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و سلم از حجره طاهره بسجده آمد و مردمان بعضی در رکوع و سجی
 در قیام بودند دید مبارک آن حضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد
 دی خانی از ذریه یا از نقره بحضرت خود گفته این خاتم من داده اند حضرت فرمود که این
 عطا کرده است در پیش اشارت بعلی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو ادسائل
 گفت اعطای و هور کع حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه تکبیر گفت و این آیت
 مذکور بخواند و من یقول الله و هر که دوست دارد خدا بر او رسول و رسول او را
 و الذین آمنوا و انانکه ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار فات حزب الله پس
 بدرستی که لشکر خدای همرا لغالبون ایشان غالبانند در خبر است که رفاعه بن زید
 و سوبین حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند با هر منافق شدند و بعضی اصحاب را
 با ایشان طریق مؤدت بود و مصاحبتی در میان بود حق تعالی آیت فرستاد که
 یا ایها الذین آمنوا ای کرده کردید کائنات لا تتخذوا الذین اتخذوا میکیرید انانکه گفته اند
 دینکم دین شما را هوز و اولعبا با ستیز و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند

کفر را

کفر را من الذین انوا الکتاب از انانکه کتاب داده اند ایشان را من قبلکم پس از شما
 یعنی یهود و الکفار و فرامیکیرید کافرا را نیز اولیاء و دوستان و اتقوا الله و تبرئ
 از خدای بترک منافق و انکنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی
 اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند و از انانکه دینم و جوب ندای نریند
 و مردم را میخواهند انی الصلوة بسوی نماز اتخذوها هوز و اولعبا میکیرند مناداة
 یا نماز را سخریه و بازی چون مؤمنان بعد از اجتماع اذان بخماز برخاستند و
 یهود با یکدیگر میگفتند بر طریقی استلهز اقاموا لا اقاموا صلوا لا صلوا و میخندیدند
 و در معام آورده اند که ترسائی بود در مدینه هرگاه که مؤذن گفتی شهدان محمد
 رسول الله او گفتی سوخته باد سوخته باد دروغ کوی شبی خادم او آتش بخا زد و
 در آورد ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره اذان یکست و خانه را با آن
 جماعت که در وی بود تمام سوخت ذلك این استلهز از ایشان با اذان با شتم
 بانست که ایشان قوم لا یعقلون کرده اند که تعقل نمی کنند که درین استلهز
 چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابویاسر بن اخطب و رافع بن ابی
 رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که تو از پیغمبر
 خود کدام ایمان داری حضرت گفت ایمان بخدا و بد آنچه بمافرستاده اند و ما از تو
 ای ابراهیم و اسمعیل ای اهل الایمه چون عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار
 نبوت وی کردند و گفتند بخدا که فی دینم دینی بدتر از دین شما و اهل دینی کم بهره
 در دنیا و آخرت از شما آیت آمد که قل یا اهل الکتاب بکوی اهل کتاب مواد یهودند
 هل تنقمون منا ایایعیب میکیرید از ما و انکار میکنید یعنی انکار عیب نمیکند
 الا ان امننا مکران که ما ایمان آورده ایم بالله بخدای و ما انزل الیها و با آنچه بر ما
 فرستاده اند یعنی قرآن و ما انزل من قبل و با آنچه فرستاده اند پیش از ما چون تورات
 و انجیل و سایر کتب و انکه اکثر کفر با سقوط مکر برای آنکه بیشتر فاسقانند قل انما نبتکم
 بکویا خبرد هم شما را بفرمان ذلك به بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیانست
 و اهل این کم بهره ترند یعنی شما را آگاه کردیم و خبر دهیم از دین قوی که بدترند مثوبه
 عند الله از جهت جزای که ثابتست ایشان را نزد یک خدای پس بنیان میکند که آن بدتر
 کیست من لعنه الله انکه لعنت کرد خدای او را و غضب علیه و هشتم گرفت برد
 آن یهود اند که خدای ایشان از رحمت خود دور ساخته و معرض غضب خود
 فرستاده و جعل منهم القردة و ساخت از ایشان بوزستان یعنی سخاوت اند ایشان را
 بران صورت چنانچه اصحاب سبت را و الخنازیر و خوکان چنانچه منکران مانده و
 عیسی را و عبد الطاغوت و انکس که بر ستیز طاغوت را یعنی کوساله است با کعب
 ابن اشرف یا از آنکه در معصیت فرمان برداری او میکرده اند اولئك ان ملعونان
 شر مکانا بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین
 مکانی باشد و اصل و کرام ترند عن سواد السبیل از راه راست و از اجا و کسر

از میان راست

و چون بیايند شما منافقان يهود يا عامه اهل نفاق قالوا امنا گویند ایمان داریم
 عجب شما و قد دخلوا بکفر و حال آنکه درمی آید بکفر و هر قدر جوابه و ایشان بیرون
 روند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج و آنکه اعلم و خدای داناست
 با کافران و کفوت با کفر هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و تری کثیر منتهی
 وی بیقی بسیار بر از یهود یا منافقان یا رعون فی الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام
 یاد رکفتن دروغ و العدوان و در ظلم با بچا و از اهد و اکلمهم السم و در خوردن رشوت
 یا ربوا لبس ما کافرا یملون هر آینه بد چیز است که ایشان میکنند لولا لبسهم لربنا یقون
 چنانچه نکند ایشان را علما و ربانی و الاجبار و زاهدان عن قولهم الاثم از کفایت ایشان
 دروغ یاد اکلمهم السم و خوردن ایشان رشوت یا ربوا لبس ما کافرا یصنعون بد چیز
 آنکه ایشان میسازند و بنی و منع ایشان فی برد از ند آورده که پیش از هجرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم بدینه یهود را مال بسیار بود و در سرعت عیش و رفاهیت میکردانند و چون
 آن حضرت به یثرب هجرت فرمود و ایشان با فکر و عناد پیش آمدند و حق سبحانه برکت
 از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان سفنانه یهود
 بکشادند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد و قالت الیهود و گفتند جهودان بدانکه
 مغلوله دست خدای بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی باقی دهد
 و روزی بر ما نکل میسازد غلت ابدی بهم بسته باد دستها و ایشان از خیر و لغو ایا قالوا
 و رانده شده اند از رحمت الهی بکفایت آن سخن داهی بل پناه مسو طنان بلکه بدانکه
 کشاده است یعنی جود او و او فرماد و انیمت به صفت است مراد ابر از صفات
 ذاتی او چون سمع و بصر و دجه و اراد و انوار و ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن
 دخل نمودن و و انباشد در ینایع آورده که این انباشت بها است و متشابه را بظا هر
 تفسیر شاید کرد بلکه معنی و بر اموالی حکم آید باید نمود بغیر و انباشد چنانچه درین محل
 این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه مناوله را عطا به بد و اهد واقع ی باشد اینجا
 که عطا را به بدین نسبت میدهند و کیاست بر آنکه عطاء و اکثر من بخصی یغفر
 کیف بشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بروفق مشیت و مقتضی حکمت و لیزیدن
 کثیرا منهم و زیاده میگرداند بسیار بر از یهود ما انزل الیک من ربک آنچه فرمود
 بفرموده کار تو یعنی قرآن طغیان و کفرنا و فرمانی و کفر یعنی ایشان طغی و کافر شدند
 و با آنکه قرآن سبب رفع طغیانست با سماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود
 چنانچه از تناول غذای که صالح است مواصفا را مرضی و دوی با فرونی میدهد
 و القینا بینهم و افکنده ایم در میان طوایف یهود چون قریظه و نصیر العدا و بعضا
 دشمنی و خصومت الی یوم القیمه تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان
 مطابق نباشد کما او فدا هر گاه که برافروختند نار الحرب آشنی برای حرب کردن
 با رسول صلی الله علیه و سلم اطفاها الله و نشانید آن آتش را خدای با آنکه منازعتی
 در میان ایشان افکنده بدیگری نتوانستند پرداخت و یسعون فی الارض وی غشاید

در زمین

در زمین فساد برای تباه کاری که فتنه انگیزند و آنکه لا یحب المفسدین
 و خدای دوست فی دارد تباه کار را و اولوات اهل کتاب و اگر چنانچه اهل کتاب
 امنوا ایمان آوردند و بنی محمد صلی الله علیه و سلم و انفقوا و برهیز کردند
 از معاصی یا از یهودیت یا نصرانیت بکفر یا عنهم هر آینه ما در میکذرا نیدیم
 از ایشان شیائستهم گناهات ایشانرا و اولواتهم و اگر ایشان اقاموا التوریه و الا
 بیای داشتند ای احکام توریت و انجیل را یعنی بدان عمل کردند و ما انزل الیکم
 و اقامت کردند ای آنرا که فروی آید بدیشان من ربهم از نزد پروردگار ایشان
 که آن قرآنست لا کلام من فوقهم هر آینه بخورند و روزی را از زیر سر خویش
 و من تحت ارجلهم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بیاید
 باران و در سق کبیه یا میوه ایشان چندان شدی که از زیر سری چیدند و از زیر
 پای بری داشتند از بسیاری که بر زمین ریخته بودی منتم از جهودان امه
 مقتصده که روحی اندر است و در راست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند
 دکنتر منتم و بسیاری از ایشان ساء ما یملون به دست آنچه ایشان میکنند یا اینها
 الرسول ای فرستاده بحق بکفر برسان بکافران خلاص ما انزل الیک تمام آنچه فرمودی
 بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش
 در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن و آن کم تفعل و اگر چنین نکردی و تمام نرسانیدی
 فیما بلغت رسالتی پس بتبلیغ نکرده رسالتها او را زیرا که کتمان بعضی ضایع
 میکند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نمازست و آنکه
 بعضی از خدای نگار دارد ترا من الناس از شر مردمان و کسی را بقتل بر تو
 دست نخواهد بود و آن آنکه بدرستی که خدای لایهدی القوم الکافین راه
 نماید کافرانرا بتسلط بر تو از انس و جنی الله عنه منقولست که آن حضرت را شها
 خواست و پاسانی میکردند چون این بیت نازل شد سر مبارک ز فیه که از آدمیم
 دوخته بودند بیرون کردند و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدا مرا نگاه داشت
 قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب تسلم علی شیئی نیستید شما بر چیزی از دین و
 دین است حق تمیموا التوریه و الانجیل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت و انجیل را
 یعنی آنچه اصول دین است از آن یا قایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده
 و آن ایمانست ب محمد صلی الله علیه و سلم و ما انزل الیکم و قازمان که بیای دارید
 امر و نواهی آنرا که فرستاده میشود شما من ربکم از فرید کار شما و لیزیدن
 کثیرا منهم و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسانا ما انزل الیک من ربک
 آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی اسماع قرآنی از فرید ایشانرا طغیان
 و کفر آیدادی و نا گردیدگی فلا تاس پس اندوهناک مباش علی القوم الکافین
 بر زیادتی کفر و طغیان کرده کافران آن الذین امنوا بدرستی که آنها که ایمان
 آوردند بر زبان و الذین هادوا و انان که دین یهود گرفتند و الصابون و النصاری

و لا خلاف هم در این است
 اینها را بقی حکم کرده و قبول
 اینان بجهت انقیاد و تسلیم
 چنانچه از دین است

نیل

وصایان و ترسانان هم چنین من آمن هر که ایمان آورد از پناه بدگ صافی و نیت
خالص با الله و اليوم الآخر بخدا و روز باز پسین و عمل صالحی و بکنند عمل پسندیده
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان از هجوم عقاب و لا هم یخوفون
و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب نقد اخذنا هو این که ما فرستیم
بر زبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان محمد صلی الله
علیه و سلم و ارسلنا الیهم فرستادیم بسوی ایشان رسلا پیغمبران اول موسی
و آخر عیسی کما جاءهم رسول هر گاه که آمد بدیشان رسولی بالانتهای آنفهم
بآنچه خواست و دوست نداشت نفسها و ایشان از تکالیف شرعیه فریقا گذروا
کرو و را نکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهما و فریقا
بقتلون و کوهی در بود مذک که قتل کردند چون زکریا و شعیب علیهم السلام و حسوا
دی بنی نزار ندی اسرائیل ان لا نکون فتنه آنکه نباشد بلائی و محنتی ایشان را بقتل
و نکذیب انبیا ففوا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق و هموا و کور شدند
از اسقاع محنتی راست بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله علیهم پس عرفت که
خداوند بر ایشان بیعت عیسی علیه السلام ثم عوا و هموا پس دیگر بار کور
و کور شدند کثیر منهم بسیاری از ایشان بانگاد محمد صلی الله علیه و سلم و الله بصیر
و خداوند بیناست بما یعلون بآنچه ایشان میکنند و مناسب آن پاداش ایشان
خواهد رسانید لقد کفر الذین بدرسق که کافر شدند آنان که از روی جهالت
و بی بصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرسق که خدای هو المسیح این مریم او مسیح
مریم است و قال المسیح و کنت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدا الله ای بنی اسرائیل بپرستید
خدا را و بی در بکم که پروردگار من وافریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق
و مر بوب مثل شما پس پرستیدن خالق را بپند مخلوق را و عبادت رب را شاید
نه مر بوب را ان الله من بشرک بالله بدرسق که هر که شک در بخدای فقد هوم الله
علیه الجنه پس بدرسق که خدای حوام کرد بروی بهشت را و ما ویه النار
و جای او و درخ است و ما للظالمین و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر
موضع آورده اند من انصار هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان
لقد کفر الذین بدرسق که کافر شدند آنان که از فرط نادانی قالوا
ان الله ثالث ثلاثة گفتند که الله یکی از سه اله است معتقد مر فوسیل انصا
ان بود که الهیبت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از پناهها
اله اند و خطایکی ازین سه است و ما من اله و حال آنکه نیست در وجود ذاتی
واجب مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدایی یگانه که موصوفست بوجهانیت
از نوع شریک و ان لم ینتهوا و اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه
میکوبند و بگوید قابل نشوند لیست الذین کفرا هرینه برسد آنان که کافر
شدند منهم از ترسانان عذاب الیم عذابی که اتم و دایم بود فلا یتوبون

نقشه

ایاد جوع نمیکند

ایاد جوع نمیکند ای آنکه بخدای از قول به تثلیث و بیستغزونه و امرزشی بخدای
از و باعتبار توحید استنهام است بمعنی امر یعنی باید که تو استغفار کنی و آنکه
عقود و خدای آمرزگار است ثابا ترا هم مهر با نیست بر مستغفران ما المسیح این
مریم نیست مسیح بن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مکر فرستاده از
قد خلعت من قبله ان رسول بدرسق که گذشته اند پیش از فرستادگان خدای و او را
معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی
علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی از دها کشت و آن عجیب ترست
و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود کشت و آن غریب ترست پس
ایات انبیا ایشان را از عبودیت بیرون فی برد و در الهیبت داخل فی سازد و الله
صدقته و ما ذرا و یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی
ی نمود کما قال و صدقت بحکامات ربها و کتبه کانی کلان الطعام بودند
پسر و مادر که طعام بخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود
احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف بنکر که چگونه
نبین لهم لا یات بیان میکنیم بر ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس باز بنکر
در حال ایشان که انی یوفون چگونه بری کرد اند ایشان را از دریافت و پذیر
قل بکو ترسانان از تعب و من دون الله ایای پرستید بدون خدای ما لا یملک
لکم انرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا و لا نفعا نه زیان و نه سود را
یعنی عیسی تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی یا از بلا و عنا یا
عطا کند سودی از رحمت و عنا و الله و خدای که محبوب بحق است هو المسیح
او شنواست اقوال باطله شما العلم انا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب
بکوی ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو نکنید در دین
خود غیر الحق غلوی که ناهق باشد مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی
و افراط نصاری در مدح او و لا تتبعوا و بی روی کنید اهو اقوم هواها
قوی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش ازین یعنی
قبل از بعثت پیغمبر و اضلوا کثیرا و بعنا گمراه ساختند بسیاری را و ضلوا و
ثابت بود بد بر ضلالت و گمراهی خود عن سوا السبیل از طریق راست بعد از بعثت
پیغمبر لعن الذین کفرا لعنت کرده شد مذکوران من بنی اسرائیل از فرزندان
بعقوب یعنی جهود آن علی اسان داود و زبان داود علیه السلام که اهل ایدرا
نفرین کرد و گفت اللهم العنهم و عیسی بن مریم و بر زبان عیسی نیز که اصحاب
مانده راهین گفت ذلك این لعن من ایشان را بما عصوا بسبب آن بود که نافرمان
کردند و کافر شدند و بود مذک که از همد در میگذشتند کافرا لایقاهوت
بود مذک نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن مکر فعلوه از عمل داشت
که میکردند فبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد چیز است آنچه ایشان میکردند

خدای

ذوق من

و سبب
سبب
و سبب

درین آیت تهدید عظیم است آنها را که نمی‌مکنند با خود توانند تری کثیر ازین
می‌بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت هقد و حسد مسلمانان بی‌گفت
آذین گرفتار دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزو بدر
که کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض کرد کلبش مافذمت
هر آینه بد چیز است که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان نفسها
ایشان و آن چه چیز است آنکه خشم گرفتند از ایشان آن سخط آنکه علیهم
و فی آذونهم هم خالدون و ایشان جاوید باشند در عذاب و لو كانوا یؤمنون
و اگر باشند یهود که ایمان آرند بآنکه و النبی بخدای و پیغمبر خود و ما نزل الیه
و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی تورات ما آنکه و هم اولیاء هر آینه
نیکرند مشرکان را بد دوستی چه فرمان موسی علیه السلام و هم تورات است که
با کفار دوستی نکنند وی شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بجهت
صلی الله علیه و سلم و قرآن ایمان داشتند و با اهل کفر دوستی نکردند و لکن
کثیرا و لیکن بسیاری منهم فاسقون از یهود یا منافق خارج اند از دین ایمان
لنجدت اشد الناس هر آینه بی‌بانی تو سخت تری مردمان عداوت از روی دشمنی
لذین امنوا با آن کسان که دیده اند آیه یهود و اهل کفر و انانرا که
شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مردمان از یهودان و مشرکانند و بدین
سبب در مخالفت شما موافقت دارند و لکن اقریبهم وی بانی نزدیکترین
مردمان مودة لذین امنوا از روی دوستی با مؤمنان الذین قالوا انا نصاری
انانرا که میگویند که ما ترسانانیم چه دلها ایشان نرم ترست از یهود بد دوستی
و مشرکان استظهار فی جویند ذلک آن قرب مودت با آن منهم بسبب آنست
که بعضی از ایشان قیسین دانایان راست گویند و رهبانان و عبادان صومعه
نشین اند و انهم لا یستکبرون بسبب آنکه ایشان کردن کشتی نمیکند از قبول حق
علما گفته اند مراد از آنان که قرب مودت با مؤمنان داشت بسبب بخاشی و اصحاب
ادبند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان
کم از یهود نیستند اما نصاری و حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه
استماع کردند ایشان بمسلمانی مایل شدند و بخاشی با اهل بیت ایمان آوردند
و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود بخاشی هفتاد تن را
از علما و مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم فرستاد و چون
ایشان باستانه رسالت پناهی رسیدند آن حضرت سوره یس بر ایشان خواند
بسیار بگویند و احکام اسلام قبول کرده بایکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت
تمام دارد با آنچه بر عیسی نازل شده مقصود از قایلان آنان نصاری ایشانند
و اذا سمعوا و چون شنیدند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار
صلی الله علیه و سلم ما انزل الی از سوگ آنچه فرستاده شده است بر رسول

قرآن مجید

درین آیت

قرآن مجید ی بینی چشمهای ایشان را که از رقت دلها ایشان تنفیض من الذم مع
ی درین آیت شک را تمام فرما من الحق از آنچه شناختند از سخن راست بقولوت
میگویند ربنا انما آی پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر فالتبنا
مع الشاهدین پس بویس ما را از کواهان که ادعای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن
و نبوت محمد صلی الله علیه و سلم باماراد اخل امت محمد کرد آن کواهان انبیاء اندر روز
قیامت در خبر است که یهود بر کفر و جحش با سر زنی میکرد که چه نموده ایمان آوردند
و مدتهاست که ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه با بخاشی گفتند که ایمان
آوردی بکسی که او را ندیده ای و حق تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند
و مالنا لا نؤمن بآنکه و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا و ما جاءنا من الحق و آنچه
بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر و نطمع ان بدخلنا دینا و حال آنست که مسلمانان
طمع میداریم آنکه در راه ما را پروردگار ما به بهشت مع القوم الصالحین
با کوه صالحان که امت حضرت سالت اند فالتبنا بهم آنکه پس جزای داد خدا کی
ایشان را بما قالوا با آنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد جنات تجری بوسناتها
که میروند من تحتها الا انهم از زیر درختان یا بمنزل آن جوینها خالدین فیها
جاوید باشند و ذلک جزاء المحسنین و اینست پاداش نیکوکاران و الذین
کفروا و انانرا که کافر شدند و کذبوا بایماننا و بدو روغ داشتند ایستگاه ما را و ذلک اصحاب
الحجیم ان کوه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه و سلامه برای اصحاب و وصف قیامت میکرد
و از احوال آن روز شمه بازی نموده تن از اصحاب که صدیق و مرتضی و این
مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بود در خانه
عثمان بن مطعون مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیه عمر روز بصلیام و شب
بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و جوی خورند و کوزه نان نکرند
تو که دنیا کرده و کلیم پوشیده کر عالم بر آیند برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا ایشان گفت من ما مور نیستم بدانچه شما فک کرده
بدوستی که نفس شمار اقیقت پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام
نمایید و بنسبید که من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم
و گوشت و جوی بخورم و بزنان در می آمم فمن رغب عن سنتی فلیس منی
و این آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای کرده مؤمنان لا تحرموا هرا
مکنید بر خود طهارت ما اهل آنکه کم چیزها و پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال
کرده اند و لا تعتدوا و تجاوز نکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما حرام مسا
ان الله بدوستی که خدای تعالی لا یحب المعتدین دوست نمیدارد انانرا که از حد
در گذرانند فكلوا مما رزقکم الله پس بخورید از آنچه خدای روزی داده است
شما حلالا طیبیا در حالی که حلال و پاک باشد و انقوا الله الذی و بنرسید در خرم

زید

ما اهل الله اذن خدای که انتم به مومنون شما بدو کردید بعد از نزول این
آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم سوگند ها که خورده ایم آیت آمد که لا یؤخذکم
الله مواخذة فیکند خدای شما را باللعن فی ایمانکم بلغو در سوگند ان شما و لغو
بمذهب امام شافعی رحمه الله است که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بی
والله و نزد اهل اعظم آنکه سوگند خورد بر چیزی بکلمات آنکه هست و نباشد
و بدان سوگند در شرع مواخذة نیست و لکن یؤخذکم و لیکن مواخذة میکند
شما را بما عقدتم الا یمان بانکه بر بندید سوگند ها را و باین معقود است که
بر زبان گویند و بدل قصد کنند پس اگر چیزی سوگندی بشکند فکفار است
پس کفارت شکست او اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین هر یکی
مدی بقول امام شافعی و نصف صاعی از کتدم یا صاعی از جو و خرما بمذهب
امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقی چهار مشت که هشت رطل باشد بقول
حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطل و ثلث رطل و بقول عراقیان
دو رطل و رطل نیم مشت و بر هر قدر طعام باید داد من اوسط ما تطعون اهلیکم
از میان آنچه میدهند اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون او کسوتکم یا کفارت
پوشش ده در وین است بقول حنفی نوبی جامع که با او نماز توان کرد چون
قیض و سوادیل یار او از او اگر نوبی دهد معجز نیز اضافت باید کرد و نزد جمعی
دیگر جامع باید که ستر عورت کند او خور بر رقبه یا کفارت از او کردن بنده است
و شافعی در وایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم و بی عیبی باید خوا
مومن و خواه کافر من لم یجد پس هر که نیاید ازین کفارت ثلث فصیا م
ثلثة ایام پس کفارت او روزه سه روز است بی در پی و نزد شافعی شرط نیست
ذلك این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شماست اذا هلفتم
چون سوگند خوردید و بشکنید و افظوا ایمانکم و آنکه دارید سوگند خود را از شکستن
یا نگاه دارید سوگند خوردید کذلک یعنی پس کفارت باین را بیان کرد یعنی الله
بیان میکند و روشن میکرد اند خدای که آیات برای شما نشانها شرع را لعنکم
تشکرت شاید که شما شکر کنید نعمت این تبیین و تعلیم را و مفسران بر آنند که حق سبحان
در باب فخر چهار آیت نازل کرد آئیده اول در مکة و من الثمرات و الخیل و الاغنام
تخذ و من منه سکر اهلال بوده و دوم وقتی که عمر خطاب و معاذ بن جبل رضی الله
عنه را در باب فخر میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جواب آمد که
قل فیهما انتم کبر و منافع للناس قوی تر بر آنم کبیر کردند و ترک دادند و جمیع بلا هفتم
و منافع للناس بدان اشتغال نمودند سیوم در مهمانی عبد الرحمن عوف که
امام ایشان بود در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا أعخواند آیت آمد
لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر بزرگان صحابه گفتند که شرب چیزی که میان
ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارگی ترک کردند چهارم در زمان عثمان بن

ملک

مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن وقاص رضی الله عنه
از ایشان بود بجهانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمود در در حالت مستی
سعد وقاص اشای شعری کرد مشتمل بر مذمت انصاری و یکی از مجلسیان سر سعد را
بشکست مجلس را منقص کرد انید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معالی
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم عرض کرد فاروق زبان نیاز کشاده دست دعا
برداشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت خرم فرود آمد که یا ایها الذین
آمنا ای گروه مومنان اما الخمر جزایی نیست که خمر و هر مسکرات درین داخل
و البیسر و قمار و این نیز عام است نزد کعب و بیضه و غیر آن و الا انصاب و بتانی
که منصب کرده اند برای عبادت و الا زلام و تیرهای قنار رجس پلید است
من عمل الشیطان از سوسه شیطان و تزیین فاجتنبوه پس اجتناب کنید
ازین پلید لعنکم الله و تابا شد و شکار شود بدین اجتناب اما برید الشیطان
جزای نیست که بخور دهد شیطان آن موقع بیکم آنکه افکند در میان شما الهداة
و البغضاة دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن خمر و البیسر و در باخق قمار
و بیضه کمر و باز دارد شما را عن ذکر الله از یاد کردن خدا و عن الصلوة و از گردن
نماز فقل انتم منتهیون پس همنید شما باز ایستادگان استغفرام یعنی آمرست یعنی
باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید و اخبار آمده که چون
این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه گفت که انتهی بنا یارب در تیسر آورده که درین
آیت ده دلیل است و حرمت خمر اول که خمر را با قمار فرین ساخت و قمار حرام است
پس قرین وی نیز حرام بوده دوم او را بابت برستی در یک سلک کشید و آن سر
حرامهاست پس این نیز حرام بود سیوم او را رجس گفت یعنی پلید و هر چه
پلید است حرام است چهارم فرمود که این از عمل شیطان است و هر چه کار شیطان
باشد حرام بود پنجم امر کرد که از و برکناره شوید و هر چه دور بودن از و فز است
حرام است ششم آنکه هر چه دستکاری با جتناب از و بود حرام است هفتم فرمود
که سبب دشمنی و خصومت است و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بود
حرام است هشتم باز آورنده است از یاد خدای تعالی و هر چه بذه و از یاد
حق تعالی باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود
دهم فرمود باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هر چه ترک آن فز است حرام است
و از تهدید آن که در احادیث آمده عاقلان را عین کفایت است که مدعی الخمر
کعبه الوش مدعی خمر مانند پرستند بیت است نظم فی غنی دان جکر انجسته
بر جگر بی تکان ریخته بی خبران مرد که چیزی چشیده کش فام بی خبری در کشید
و اطیعوا الله و فرمان برید خدای داد را جتناب از خمر و اطیعوا الرسول و فرما
بردارید کنید رسول را آنچه امر و نهی کنند و اهدر و هذر کنید از مخالفت فرما
خدا و رسول فان تولیتهم پس اگر اعراف کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید

است

اما عویر سولما آنکه بر رسول ماست ابلاغ المبین رسانیدت روشن پس چون حکم ما بشمار رسید نوی و اعراض شما و اضرار نکند آورده اند که چون است تحریر خبر نازل شد بعضی از صحابه گفتند که یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمراند و حال اشتریک چشیده اند چون باشد آیت آمد که لبس علی الذین آمنوا نیست بر آنکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند جناح کنایه فیما طهوا از آنچه خورده اند و برایشان نبوده و برزندگان که قبل از حرم ارتکاب خمری نموده اند آتی نیست اما اتقوا چون برهیز کنند از شرک و امنوا و نبات در نزد بر ایمان و عملوا الصالحات و بکنند کارهای پسندیده ثم اتقوا پس برهیز فرمایند از حرمات و امنوا و ایمان آورند بجزایم آن ثم اتقوا پس ثابت و ستم باشند بر تنوی خود و احسنوا و کارهای نیکو یا احسان و برزندگان و خدای تعالی یحیی المحسنین دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام هر سینه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بهر اهرام بسته بودند از هرمان شکاری متاع می شد ندو سحانه آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کوه و کوه دکان لبسوا من الله هو آینه ای آزمایند خدای بعضی با شما معامله از مایندگان میکند بشی من الصید چیزی از صید در وقت اهرام شما و چنان صیدی که تناله آید بکم می رسد بدان دستهای شما چون صغار صید و در ماه حکم و نیزه های شما چون کبار صید و این بتلا برای آنست لیعلم الله که تاب بپند خدای یا بداند و ستاره من بخافه آنکس را که از دسترسید بالغیب یعنی هنوز او را ندیده من استی است پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بعد از آنکه ازین ابتلا فله عذاب الیم پس مراد است عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اند لا تقتلوا الصید مکشید شکار بر او ان بمذهب امام اعظم رحمه الله آنست که در اصل خلقت ممنوع و مستوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمه الله مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سک کننده و کرم و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیستند پس میگوید غیر از این موزیات هیچ جانوری و وحشی بقتل مرسانند و انتهم حرم و حال آنکه شما حرم باشید بچ یا بهرم و من قتل منکم و هر که بکشد صیدی را از شما متعبد است بهم یعنی دانند که عزمست و قتل صید بر و هرام مراد ابو البیبر است رضی الله عنه که در عام حدیبیه کوفری را به نیزه طعن کرد و بکشت پس متعبد است به او و اگر هر محرمی که صیدی بکشد بعد یا بخطا جزا مثل ما قتل پس بر دو اجابت جزای مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا من اللحم از چهار پایان بود یعنی شتر دکان و کوسفند بچکم حکم کند بدان فدا به ذوا عدل منکم و خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی و مردم دانا که ما را بچ بکشته

ست

شده از نعم

شده از نعم کدام سبق اند بود هدی در حالی که آن جزا قربانی باشد بالغ الکعبه رسیده بکعبه یعنی بحرم بروند و اینجا بدیج رسد او کفاره یا بروسست کفارتان طعام مساکین طعام دادن در ویشان او عدل ذلك صیاما یا بران طعام که میدهد روزه و اشق لیدوی تا بچشد کشته صید در اهرام و بال امره کوفی و سختی کار خود را بالتزام کفارت بیاورد آنست که چون حرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان بیاورد و نماز نهد امام شافعی و امام مالک رحمه الله در خلقت و هیئات است چنانچه مثلاً در شتر مرغی شتری و در کور مرغی و در آهو کوسفندی و در آهو بزه و علی هذا و بقول امام اعظم رحمه الله صید را در موضع قتل اوقعت بیاورد و اگر بهای قربانی باشد قربان خود و بحرم فرستد یا طعام خود و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از کدم و صاعی از غیران یا آن طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد و نزد امام شافعی رحمه الله آنکه هر در ویشی را مدی طعام بیاورد اد عفا الله در گذشت و غفو کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته است که حرم قتل صیدی کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحريم بوده و من عاد و هر که باز کرده بمثل این عمل فینتقم الله پس خدای تعالی انتقام کشد از او و الله عزیز و خدای غالبست در حکم خود و انتقام خداوند انتقام است بر کسی که اهتر از نمیکند از معصیت اجل لکمر هلال کرده شد مر شما را صید البحر شکار دریا اگر محل آید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخل اند و طعامه و طعام دریا نیز هلال کرده شد یعنی آنچه دریا با کتار افکند متاعا لکم برای بر خورداری شما و للسیرة و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند و حرم علیکم و هرام کرده شد بر شما صید البحر شکار بیابان ماد ممت هوما مادام که باشید شما اهرام گرفته کات و اتقوا الله و بتربید از خدای الذی آتیه تحشرکم آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهد شد جعل الله الکعبه کوه اند خدای تعالی کعبه را البیت الحرام بیت هرام و خانه محرمست قیاما للناس سبب قیام امور مردمان در دین و کعبه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و غارت دروست و الشهر الحرام و دیگر کوه اند ماه هرام را نیز ربطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع شهر هرام است که مردم در آن از قتل و غارت ایمن باشند و اللهی و القلاید و کوه اند قربانی ذوات قلاید را هم سبب قیام کارها یعنی بانشان تعرض دزد و هوائی مامون و مصونند ذلك آنچه گفته شد فاعلموا برای آنست که نایدانید آن الله آنکه بتخفیع خدای بعلوم ما فی السموات و ما فی الارض میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست و آن الله و بدوستی که خدای تعالی بکل شیء علیم بهر چیزی داناست پس آنچه مقرر میکند از هلال و هرام از روی علم و حکمت است اعلموا ان الله بداند که خدای شد بد

منه

العقاب سخت عقوبت است هر کسی را که ارتکاب محارم او میکند و اینکه غفور
رحیم و بدرستی که خدای امرزگار است و مظهر بان بر کسی که از حرمت بیرون
ما علی الرسول نیست بر رسول الا البلاغ مکرر ساندن احکام بحکامات تا بقایا
عذری نماید و آنکه بعلم و خدای تعالی میداند ما تبتون آنچه اشکارا میکنند و ما
تکفوت و آنچه پنهان می سازید از قصد حق و تکذیب و فعل و عزیمت قریب استوی
الخبیث والطیب بکوی محمد مساوی نیست بلب و پاک این کلام است در حق
مساوات میان نیک و بد و در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن و لولا عجز و اگر چه شکفت
آرد و اکثر الخبیث بسیاری چه اعتبار جودت و رداوت دارد نه بقلت و کثرت
فانقوا الله پس بترسید از خدای در استیلا و حرمت یا اودی الالباب ای خدا
عقلهای صافی لعلکم تفقهون شاید که شمارستگار شوید در معالمان از این عباس رضی
عنه نقل میکند که قوی بر سبل استلزام از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سؤالا
میکرد ندی می گفت پدر من کیست و دیگری می پرسید که آشنو من کم شده کجا باشد
خو تعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که بگوریده اید لا تسئلوا
میرسید عن اشیاء ان تبدلکم از چیزهای که اگر ظاهر کرد بر شما جواب آن سؤا که
اندو هکین کرد اند شمار را و ان ساوا عنها و میرسید از چیزهای که اگر پرسید
ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبدلکم اشکارا کرده شود برای شما عفا الله
عنها غفور خدای از این یعنی میرسید از چیزهای که خدای در گذرانید از او بدان
تکلیف کرد بدکاران آورده اند که چون آیت فرجیت چه نازل شد سراقه بن
مالک گفت در هر سال فرض شده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زو اعراض
فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم که لا
و اگر گفتی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانایی آن نبودی فاتر کونی ما ترککم
و این آیت نازل گشت که خدای در گذرانید و بدین سؤا شمارا مواخذ ساخت
و الله غفور و خدای تعالی مرزنده است که عفو میکند حلیم بود با رست که بعفو
تجیل نمی نماید قدس آنها بدرستی که پرسیدند از چیزها قوم من قبلکم تروید پیش
از شما چون خود که طلب نافرمانی بود و در هوا ریون که طلب مانده کرده اند شما
بها کافین پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از غلوه و مجزه بدان نکر و بدند
و سبب نزول عقوبت شد بدیشان پس نیک بخت آنست که از حال دیگران عبرت
گیرد و بقول و فعل فصولی اشتغال نماید و درین باب گفته اند ربای بکوی آنچه
گفتی ضرورت شود و دو گفتن را فرود بندد و بجای ارفعی که لازم بود و از فعال
بجاصل اندر گذره آورده اند که عروبین طی هفت قبیله بود که از قبایل عرب
که یکی قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف
ساخته برست برستی ترغیب نمود و منصب او ثبات و تعیین بر و ثواب از پیش او
کرد و اصح روایات در این باب آنست که چون نافرمانی بطن برزادی و بطن آخرین

مذکور بودی

مذکور بودی و او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و جو بردن
او منع کردند و از هیچ آب و گیاه دور ساختندی و از آبجیره می گفتند اگر غرض
بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفا یا بیمار و قدوم آن مسافر
گفتی می هدهه سایه پس آن نافرمانی و در هر چیز حکم جیره داشتی
و از سایه گفتندی و کوفت چون هفت بطن برزادی و بطن سابع او را ملا
کرد ندی اگر انتی بودی می گفتند که از آن ماست در میان رمد سر میدادند
و اگر ذکر بودی گفتندی از آن خدایان ماست از آنج که کرد ندی و اگر نر و ماده
بودی نر را میکشندی که وصلت اخاهای یعنی انتی برادر خود پیوست
و برادر حکم او گرفت او را و صیله خواندی و محلی که ده سال نافرمانی است
ساختی می گفتند چی ظهوره پشت خود را حمایت کرد و دیگر سواری نمیکردند
و در هیچ آب و گیاه منع نمی نمودند و او را حرام می گفتند و از زمان عروبین طی
تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اهل این قبایل سبعه برین آیین بودند
و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق سبحانه و تعالی ایشان
کرد و آیت آمد که ما جعل الله تعین کرده است خدای و امر فرموده و مقرر
ساخته هیچ چیز من بجیره از نافرمانی شکافه و لا سایه و نه نافرمانی بجز آنکه
ولا صیله و نه شای که برادر پیوسته بود و لا حام و نه حمایت کننده ظاهر خود
و لکن الذین کفروا و لیک انان که کافرند و چون عروبین طی و اتباع او بغیر و افزا
میکنند و بدین ندی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم اینها بد و نسبت میکنند
و اکثرهم و بیشتر کافران لا یعقلون نمیدانند هلال و حرام را و تحقیق انفعرا کار
نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند و اذا قبل لهم وجوب کوبه مرا ایشان
تعالوا بیایید ای ما نزل الله با نچه خدا فرستاده است از حکم هلال و حرام و ای الرسول
و بیایید بر رسول که بیان کننده آن حکم است قالوا گویند حسبنا بی است ما را
ما وجدنا علیها با ونا آنچه بافته ایم بدین خود را بران اولوکان با و هم را تقلید میکنند
و اگر چه باشند بدین ایشان که لا یعلمون شبیه نمیدانند چیز را و لا یهتدون و بی یابند
راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و را
نمی باید کرد تا کار کسی تحقیق انجامد مشغول ان تحقیق تا مقلد و فهاست این یکی
کو هست و آن دیگر صد است گفت این را حالت و سوزی بود و ان مقلد کینه اموزی
بود دست در پستان ذی ای برادر دست و کوری ذی افقی بجای یا ایها الذین امنوا
ای کورده کوریدگان عظیم انفسکم بر شما باد بحفاظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن
لا یضرکم تا زیانی نرساند شمارا من صلی بی را می انکی اذا اهددکم چون شمارا
یافته باشد از جمله اهدا آنست که منی از منکر کند بر حسب طاقه خود و نکوید که
ضلال دیگری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا و جاهل است اگر خاموش
بشنی کنایه است این آیت فرود آمد که مؤمنان هرگز میخورند نذر کافران

و تئای ایمان ایشان می نمود و هر که سچانند و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که
کراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعاً سوی خداست
بازگشت شما هر چند که پس خبر خواهد داد شما را بما گفتم تملوب با نچه بود بد که عمل میکرد
آورده اند که نیم داری و عدی بی بد که از نصاری بود نزد تجارت شام شدند و
مسلمانی بدیل نام که مولای سر عاصی بود با ایشان همراه شدند چون بولایت رسیدند
بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان نفوس
مخفی ساخت و مرض وی استعلا یافته نیم و عدی را وصیت نمود که ترک او را باهل
اورسانند ایشان بعد از وفات او رفعت را بخوזה تصرف در آورد و آنانی
از قریه که بزرگ منقش ساخته بود نزد سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه
برداشتند و باقی بمردینه آورده تسلیم اهل وی کردند و در میان امتعه آن
صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رفعت وی بود یافتند و چون آنای مذکور در آن
میان یافت شدند رجوع به نیم و عدی کرد و ایشان انکار نمودند و مرا فاعه بجلی
معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آوردند این است نازل شد که یا ایها
الذین آمنوا ای کرده که ویدگان از آنچه شما را فرموده اند شهادت بینکم گواهی
وصیت است در میان شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم الموت یکی را از شما
علامت مویک پس باید که گواه شوند چنین الوصیه بهنکام وصیت ایشان دوق
ذو عدل خداوندان عدل و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان و اقربان
یا دوق دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمت و حالا این حکم مشروح است
و گواهی دمی بر مسلمانان فی شئونهم باجماع آن است چون شما ضربتیم فی الامر حق سفر
کنید در زمین قاصداً بکم پس برسد بشما مصیبه الموت مویک رسید فی بعضی
نزد یک شوید بمویک محصل سخن آنست که چون در سفر بمویک مشرف شوید و کسی
بر وصیت خود گواه ببرد از مسلمانان و غیر ایشان و چون در سفر باشید و گواه
ضرورت باشد و فرافوت باشد از غیر خود بحسب سئوئها باز در آن دوق را که
از غیر شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بآنکه پس سوگند خوردند
بجای تعالی آن ترتیبم آتشک دارد شما را ایشان و مضمون سوگند این باشد که
لا شترک به ما بدلی کنیم باین سوگند مثلاً قلایا بھای اندک را که آن مال دنیا است
یعنی برای طمع مال نیست و سوگند بدروع فی خوردیم و لو کانت ذاری فی و اگر مشهود که
نیز خویش باشد که سوگند بدروع یا غنیمتکم و لا نکتم و فی پوشیم شهادت آنکه گواهی
خدا را یعنی گواهی که خدای ما را با قاست آن فرموده آنرا اذ بد رستی که ما آن وقت
که پوشیم گواهی که لا نعبد الا الله از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم نیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزد یک منبراً ایشان سوگند داد که قصد مال
بدیل نکرده ایم و این سوگند بر آستی بخوریم و بفرموده است از ایشان باز داشتند
بعد از آن آنای کم شده را در دست ایشان یافتند و ورثه بدیل در آن با سب

مجادله از حد اظنا بگذشت و ایشان میکنند که ما این طرف را از بدیل خود برده
بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود و قرار نکردیم و انکار پیش آورده ایم دیگر بار بجلی
اشرف حضرت سید عالم موافقه نمودند و ایت آمد فان عجز پس اطلاع یافته شد
علی انھما استحقا انما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت
فاخرات پس دو گواه دیگر بقومان مقامهما بر خیزند بجای آن دو خاب من الذین
استحق علیهم از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه
الاولیان آنانکه اول بودند و در مرد او لیا میت اند و حفص استحق یعنی اند و اولیا
نیز قراوت دوست یعنی دو گواه که اهل و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که
خویشانند و شناسا بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالک
سوگند خوردند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا اھو سزاوار تر است و راست تر
من شهادتھما از گواهی آن دوق که قبل ازین گواهی دادند و ما اعتدینا و ما ستم
نی کنیم و از حد درنی گذریم درین گواهی آنرا اذ المن الظالمین بدرستی که ما آن
هنگام که چنین کنیم از ستم کاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده پس
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود تا عمر عاصی را و مطلب بن ابی و داعه
برخواستند و سوگند خوردند بخدا بعد از صلوة عصر که این آنان حق بدیل بوده و ایشان
خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آنای را بپورته بدیل دادند و لک
این حکم که گوییم از نزد من بشاهد اوق نزدیک تر است آن را تو یا آنکه آیند
گواهان با شهادت بگواهی علی و جھلها بر روی ایشان او بیخا فوا یا نزدیک تر است
بآنکه بپرسند آن ترد ایمان از آنکه رد کرده شود سوگند بر مرد عیان بعد از این
بعد از سوگند آن که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت
و سوگند دروغ برخواستند و انقوا آنکه و بترسید از خدای از خوردن سوگند دروغ
و اسمعوا و بشنود امر خدا را بسمع اجابت و الله و خدای تعالی لایبھدی القوم
النا سقین راه نماید خاینان و گواهان دروغ و صند را بوم یوم یوم الله المرسل
یاد کنید روزی که خدای جمع کند پیغمبران را فیقول پس گوید مرا ایشان را که ما ذا اجبتم
بچه اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند و قق که ایشان را
بقو حید دعوت کرد بد سوال برای قبیح منکر است یا بجهت ادای شهادت انبیا
بر مومنان قالو گویند پیغمبران لا علم لنا که هیچ علی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ
دانشی نیست ما را پیغمبری الا آنکه تو از ما میدانی آنک انت بدرستی که تو علام
الغیوب داننده نهانیهای پس قو حیدانی که با ما چه ظاهر کرد ندید زبان و چه در دل
نمان داشتند چه چیز را اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عبسی
این مریم یاد کن که چون گفت خدای عیسی بی مریم را علیه السلام اذو نفی یاد کن نعمت
ما را که افاده کرده ایم علیک و علی والدک بر تو و ما ذوق اید لک یاد دار که چون
نقوبت کردم ترا بروح القدس بجز بیل علیه السلام بخلائی که بدان اھیای درین کرد ک

و دیگران را بلا هزار و سیصد کس از آن طعام خوردند و هیچ چیز از آنکه بود کم نشد
و هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری ننوشت الا که شفا یافت پس
مانده با سمان رفت و دیگر روزها شنگاه باز آمد و اغنیا و فقر هر از آن تناول نمودند
بعد از جلال روز غایب شد و روزی می آمد و روزی می می رفت تا که صاحب علیه السلام
پس و می رسید که ای عیسی علیه السلام مانده مرا بفقر آده نیا غنیا توانگر ازین
حکم مضطرب شده در مانده شگ آورده اند و از اینها ذوقی عمل کرده و هشتاد و
ن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوگ و بعد از
روز و می خوردند و اذ قال الله یا عیسی بن مریم و یاد کن که چون گفت خدای عیسی
مریم را بعد از رفع او با سمان یا کوید خدای تعالی روز قیامت مر عیسی را علیه السلام
برای قریحه تفرج نصاری و انت قلت ایا نوکفی للناس اتخذونی مردمانی که
بکبر پدرا و آئی و ما ذرنا الکھین من دون الله و خدای کردی قال سبحانه
ما یكون فی سزد و شایدم و ان اقول انکه کویم مالیس لی بجو آنچه مرا سزاوار
نباشد ان گفت قلته اگر بوده ام که گفته ام انرا افتد علمته پس بدرستی که دانسته اند
تعلم ما فی نفسی قوی دانی آنچه در ذات منست و لا اعلم و من فی دایم ما فی نفسک
آنچه در ذات پاک تست یا تو میدانی هر چه من نهاده کرده ام و من نمیدانم آنچه تو بین
داری انکه انت بدرستی که تو علام الغیوب دانای پوشیده های ما قلت کھم گفتیم
مرا ایشان را یعنی انت خود را الا ما امرتني به مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که ایشان را
کویم از تو حید و تعبد و من ایشان را ان اعبدوا الله پس سید خدا را رفتی و در بکم
پروردگار من و شما پس من خود را مروبوب و مخلوقی گفتم من رب و خالق و گفت علیهم
و بودم بر افعال و افعال ایشان شهید آگاه مادمت فیهم مادام که بودم در میان
ایشان لایم توفیقی پس ان هنگام که مرا فرود رفتی یعنی رفی کردی با سمان یا میرانیدی
گفت انت الرفیق علیهم بودی تو نگاه بان بر ایشان و مراقب احوال و افعال ایشان
و انت علی کل شیء و تو بر همه چیزها شهید گواهی و مطلع بدان و مراقبان آن تعوذ
اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فانتهم عبادک پس بدرستی که ایشان بندگان تو اند
و بنده را بر ما لک مطلقا اعراض نرسد از هر چه کند و ان تغفر لهم و اگر بیا موزی
ایشان را با آنکه از کفر تو بکوده باشند و ایمان آورده فانت انت الغریز پس بدرستی که
تو غالی و قادر بر ثواب و عقاب الحکیم و اناد هر چه کنی از غفو و عذاب قال الله
گفت خدای تعالی مراد است که کوید و ایراد لفظ ما فی برای تحقق وقوع است کانه
که قیامت قائم شد و خدای تعالی گفت که هذا يوم این روزیست که درین روز بنفع
المصادقین سود می رسد و است کو با نر صدق لهم راستی که واقع شده از ایشان در دنیا
لهم جنات جری و این صادقانراست بهشتیهای که می رود من تحتها الا انها در دنیا
درختان آن جوینها خالدرین فیها در حالنی که جاوید باشند در آن آباد تا کید است
در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رضی الله عنهم خوشنود گشت خدای تعالی

از ایشان بطاعت

از ایشان بطاعت و رضوانه و خوشنود گشتند ایشان برین کرامت ذلك ان و
جنات یا حصول رضوان انوار العظیم رستگاری عظیم است لکه مر خدا یراست
ملك السموات و الارض بادشاهی آسمانها و زمینها و ما فیهن و آنچه در سموات
و ارضین است و هو علی کل شیء و او بر همه چیزها قدير تواناست بقدرتی از غنی و
ضعف منزله و مقدس تبارک و تقدس سورة الانعام و می مانده و سورت و خمس آیه
سم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله هر ثنایها مر خدا یراست و مرجع هر ثنایها حضرت کبریاست انذی ان خدای
که بقدرت کامله خلق السموات بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و الارض و بیافرید
زمین را بی اصلح و ما ده و جعل الظلمات و النور و پدید آورد تاریکیها و روشنی را و قول
بحسب است که گفتند الله خالق نورست و شیطان آفریننده ظلمت هو سبحانه و تعالی
فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق است و بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب
و روزست و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در آنوار
فرموده که هدایت و ضلالت و ازین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورده که ضلالت متعدد
است و نور را بلفظ واحد ایراد کرده که هدایت یکست و در بحر الحقایق آورده که بیا فرید
آسمان دل و زمین را و پدید آورد ظلمات نفوس را از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبی
شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی و وهابی و اخلاق ملکی ربانی
ثم الذین کفروا پس بهر دلایل و آیات انانکه کافر شدند بر بهیم بعد کثرت پادشاه
خود بر ابروی دهند بتانرا یا عدوی میکنند از او بدکار بعبادت غیر او ازی خلق
اوست انکس که بیا فرید شمار من طایف از طایف یعنی بوالشر را از ان مخلوق ساخت
ثم قضی اجلا و حکم کرد مدتی را که چون بسر بدرمک برسد و اجل سستی و مدتی نام برده و
متعین شده نزدیک است که کسی ندانده بعد از که شکی ان قیامت باشد ثم انتم
مما ترون پس شما شکی آید در بعثت یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق از دوست
پس شک نباید کرد که معاد خلق بدو است و هو الله و اوست خدای مطلق و معبود
بحق فی السموات و فی الارض در آسمانها و زمینها و هر را جز او خدای نیست یعلم سرکم
میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و جهلکم و آنچه اشکارای شماست
یعنی بر زبان می آرید و یعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بدان جزا
خواهد داد و در رفو هات میفرماید که سرکم اشارتست بنسبت باطقی انسان و جهلکم
عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب کشف الاسرار آورده که مراد از سر سر خلافت
که در انسان و در بعثت نهاده اند و جهل صلات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت
آنست که ادی را صورت نیست جسمانی و معنی روحانی جسم از عالم خلق و روح از عالم امر
سرخ از مقام حقیقت جبهوش از مرتبه حقیقت در نقد انصوص فرموده که انسان
مرآتست ذات و جهلین و دیگر دوش خصایص ربوبیت نوری از هر وجود است بر کوارق
و در دیگر دوش چون نقایص عبودیت شماری از هر خوار و بی مقدار تر نظم

مکیه

عندک

چون در خود از اوصاف تو یابم آری. هاشاک بود نکوتر از من دیگری. و اندم
 که فتنه بجای خویشم نظری. در هر دو جهان نباشد از من بتری. پس حق سبحا
 و تعالی فرماید که از سر بر خصایص شما در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما
 در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی یا
 بر درجیات انسانیها موجب تنزل بدرجات حیوانیه و دانستی این دانی
 سالک را بران دارد که با صلاح و تزکیه اعمال مشغول شده از هضم فی استیغای
 حظوظ حیوانی بزرده استیناس نعیم روحانی مستغنی گردد ربانی حیف باشد
 که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خور گذرد. آدی میتواند از کوشش و کرم مقام
 فرشته درگذرد. و ما تا بهیم من آید. و فی بد بر کافران ایق من آیات ربهم از آیات
 پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون استغفار و انقلاص
 شجر و غیران الا کافرا مکرهستند عنها معرضین از آیت و معجزه اعراض کنند کات
 فتنه کذبوا بالحق پس بدرستی که بدو روغ داشتند قرآن را اما جا و هر آن هنگام که
 آمد بدیشان فسوف یا بهیم پس بزود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود
 بدیشان آباء ما کاتوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهلزون استهزا میکرد
 و ظهور آن در دینی بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتقاء آیات
 اسلام و اقتدار شوکت ملازمان سده سینه خیر الانام علیه الصلوة والسلام
 و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت و در ششست اکبر و آیانیدند و دانستند که
 ما بقوت قهاریم کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قریب
 از کرده کاشکان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و قوت هفتاد سالست
 یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل
 قوت میکند مکنا هم فی الارض چنان کوهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان
 و آرامگاه دادیم یا در آن و اهل آن مستصفا ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از
 ما کم ممکن لکم آنچه شمار انداده ایم چون عمر دراز و قوت نام و وسعت مال و استظهار
 بخدم و هشتم وارسلنا السماء دوفساده بودیم باران را بر ایشان
 پی در پی و بهنگام که محتاج بودند بدان و جعلنا الالهار و کواکبه بودیم جوهای
 آب که پیوسته بجزی من تحتهم میوفت در زیر دشتان ایشان یاد و زبیر قصور منازل
 ایشان که بدان مشرف بودند یا در وقت تصرف ایشان بود که بزارع و بساتین خود
 می بردند و محصل کلام آنست که ممکن بودند در زمین و در رفاهیت و وسعت
 عیش میکردانند و فاهلکنا هم بزوبهیم پس ایشان را هلاک کردیم بکنایه آن ایشان
 و سود نکرد ایشان از قوت و نعمت و انشانا و بیرون آوردیم من بعدهم از پس
 هلاک ایشان و تا آخرین کوهی دیگر درین ایستادند و فریاد میکردند که بیهلاک از
 آمده است که نصرت هارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخدومی بحضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم ما بنو ایمان نخواستیم آورد

تا وقتی که چهار

تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و کوهی دهند که این کتاب انجادی
 تعالی شما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که نور سولی اوی
 ایت آمد که دو نزلنا علیک و اگر بر سیم بر تو کتابی فرط این نوشته در ورق فلسموه
 باید بهیم پس بیستند و بیاورند از بدستهای خود و بشنود ایشان از نزول آن کتاب
 از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا هراینه خواهند گفت تا که کافران هذا
 نیست این چه آورده با الا سحر مبیبی مگر جادوی روشن بر روی کس و قالوا و گفتند
 کافران لولا نزول علیه ملک چرا او نفرستادند بر محمد صلی الله علیه و سلم یا او فرشته
 که با ما گوید که این پیغمبر است لولا نزولنا ملک و اگر فرستیم فرشته لغضی الامر
 هراینه حکم کرده شود بیهلاک هر حق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معایبه
 به بینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود پس مهلت داد
 شوند ثم لا یستظرون بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان میکشند که
 چرا فرشته بر سالت بجای آید حق تعالی فرمود و لجعلناه ملکا و اگر ما گردانیدیم
 رسول فرشته را لجعلناه رجلا هراینه میکردانیدیم او را مثل بصورت مردی چنان
 جبرئیل را علیه السلام بصورت دهمیه الکلبی مثل می سازیم و این صورت
 بجهت آنکه قوت بشری بدین ملائکه بر صورت اصل ایشان وفا نمیکند مگر
 جمعی از انبیاء علیهم السلام بقوة قدسی مشاهده ایشان تواند نمود پس چون
 فرشته را بصورت فرستیم وللسبنا و هراینه در آن حال پوشیده گردانیدیم
 علیهم بریشان ما یلبسون آنچه بر خود پوشیده کرده اند امر و زبیر یعنی چنانچه
 اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعن زنای خواهند
 گفت ما هذا الا بشر مثکم پس تسلی میدهد پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
 تا از قول کافران عباد ملای بر خاطر عاقل آن حضرت نشینند و میگویند
 و گفت استهلزون و سبیل و هراینه که کذب و انسوس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند
 من قبلک پیش از تو حق پس فرود آمده است بالذین عزوا با نا که تحزیت کردند
 شما را در سل یعنی با ایشان استهزا نموده اند ما کاتوا جزای آنکه بودند به
 که بدان یستهلزون استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بگردایشان
 درآمد فل یکو که اگر عذاب کاشکان مسلم ندارید سیرانی الارض سیر کنید در
 زمین کاهی بهمی و کاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثم نظروا پس بنگرید بنظر
 عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبتی المکذبین اگر کار کذب کنندگان فلانی
 بکوی محمد صلی الله علیه و سلم و پیوسته از ایشان که مانی السموات و الارض مکر است
 آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خفاقیهت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند
 و اگر نه فل الله تو بکوی محمد است کتب نوشت خدای تعالی علی نفسه الرحمة
 بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول تو به است
 و عفو از معصیت در احوال است آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن

و تا وقتی که چهار

نزد یک دست فوق العرش مضمونش آنکه سبقت بر حق علی غضبی و میباید
 که مراد دعت باشد که رحمت مطلق را گویند و آن رحمتیست که هیچ چیز را از سبده
 و نتیجه آن عطا داد نیست بی سابقه سوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق
 چنانچه در مثنوی معنوی وارد است در عدم مستحقان که بدین
 که برین جان و برین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناکفته
 ما میشود لجمعناکم بخدا که جمع خواهد کرد خدای تعالی شما را الی یوم القيمة
 در روز سخن زیاده خواهد کرد در قبور و یار و قیامت لا ریب فیہ روزی که
 در وقوع آن شک نیست الذین خسروا أنفسهم آنان که زیان کردند در نفسهای
 خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند
 فهم لایق منون پس ایشان ایمان نخواهند آورد و مرغدا بر است ما سکون
 آنچه آرام دارد فی اللیل و النهار در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان
 و از آن گرفته وهو السميع و اوست شنوا آنچه کافران گویند العلیم دانای آنچه
 قصد کنند سبب نزول است آنست که جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد صلی الله
 علیه و سلم ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت تو بدین کار میدارد که
 پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم
 که تو آنرا از جمله خویشان خود بنوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نایابی سچا
 فرمود که هر چه شب و روز بران اشغال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را
 چندان مال دهد که توانگر ترین خلق شود قل اغیر الله بکوا یا غیره ایا آنخذ
 ولینا و اکرم دوست یعنی غیر خدا دوست نگیرم فاطر السموات و الارض خدای که
 بدیده آورنده آسمانها و زمین است و هو یطعم و او بخوراند خلق را یعنی روزی
 میدهد و لا یظعم در روزی داده نمیشود یعنی بی نیازست از خلق و خلق
 بوی محتاجند قال الله تبارک و تعالی ما از بد منتهم من رزق و ما از بدات
 ان الله هو الرزاق ذو القوة المتبى قل انی امرت بکون درستی که من ماور
 شده ام آن اکنون اول من استم بآنکه باشم اول کسی که کورد نهده حکم خدا را
 برای آنکه نبی سابق امت باشد در بین و لا تکتون من المشرکین و مرا میگویند
 که مباش از سر او ندکان قل انی اخاف بکون درستی که من میترسم آن عصیت
 ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم
 از عذاب روز بزرگ که قیامتست من یصرف هر که بگرداند خدای عذاب را
 حصص بصیغه مجهول بخوراند یعنی هر که بگرداند خدای عذاب را عذبه از او
 بومنه در آن روز بزرگ فقد رجعه پس بدرستی که هو تعالی بر و بخشایش
 فرموده است و ذلك و این بخشش خدای انوار المبین رستگاری هو بکانت
 و ان یسک الله بهن و اگر برساند بنو سختی چون فرو زمین فلا کاشف له
 پس هیچ بازدارنده و برنده نیست او را الا هو مکر او ان یسک الله بکبر و اگر

یطهون

فرماندین

برساند بنو سختی بنو سختی چون غنا و سخت فهو علی کل شیء پس او بر همه چیز از بینها
 قدر تواناست و هو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباد و غالب بر بندگان خود
 فوقیت نه بکاست بلکه تصور استعلا و غایت حق است بقدرت و قهر بر همه
 مخلوقات و هو الحکیم و اوست حکم کار در تدبیر خود الخیر دانای خفای احوال بندگان
 نقلست که سفهای قریش گفتند که ای محمد صلی الله علیه و سلم ما کسی نمی بینیم که
 تو تصدیق کنی و از اهل یهود و علمای نصاری بر سیده ایم که صفت این مرد
 در کتب خویش دیده اند و ما عکار کردیم و اکنون کسی بماند که او را دهد و برساند
 و بر حقیقت کتاب تو است آمد که قل بکون جواب ایشان که ای شیء چه چیز است
 اکبر شهادة بزرگتر از جهت کواهی یعنی کواهی کیست بزرگتر از جهت کواهیها فی الله
 بگو که خدای تعالی بزرگترست از جهت شهادت شهود بیانی و بینتم او کواهیست
 میان من و شما کواهی حقیقت من و بطلان شما اوست و او ای الذین انرا
 و این دلی کرده اند این و آنرا لا نذر کریمه تا شما بکم بقران و اگر چه در و بشارت
 نیز هست اما انکشاف کواهی با خدا تصدیق و من یبلغ و دیگران از میانم هر کواهی
 بد و در سدا عرب و عجم و اشی امام مقاتل رحمه الله گفت هر کواهی بد و رسید
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نذر اوست و ان یخاسر که محمد کعب و جلی
 فرمود که من بلغه القرآن فکانما دای محمد صلی الله علیه و سلم انکم تشهدون
 ایا شما باید که کواهی میدهند آن مع الله آنکه با خدای هستند الهه آخری خدایان
 دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بکوی که من باری کواهی نمیدم بدین قل انما هو بکوک
 جز این نیست که او اله واحد خدا نیست یکانه و من بدین وجه کواهی میدم و انی
 بکوی او بدرستی که من بیزارم مما شرکون از آنچه بوی شریک میدارد از اصنام و غیره
 الذین اتینا هم الکتاب انا که ایشان را داده ایم کتاب یعرفونه می شناسند و اول
 خدا را بجلیله و صفتی که در تورات است کما یعرفون اناء هم چنانکه می شناسند
 پسران خود را بجلیله و صفت و معرفتی روشن آورده اند که حضرت فاروق رضی الله
 عنه از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما و حضرت پیغمبر که خدای از آن خبر میدهد
 که چگون معرفت فرزند داشت بر چه وجهی تواند بود این سلام رضی الله عنه گفت
 که من بر سالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم متیقن شوم از آنکه بصحبت نصیب پس
 خویش چه این را از قومیت دانستم اما از آنکه معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند
 عمر رضی الله عنه فرمود که خدای تعالی توفیق رفیق تو کرد اندای عبد الله فقد
 اصبت و صدقت الذین خسروا انانکه زیان کار شدند أنفسهم در نفسهای
 خود از مشرکان و اهل کتاب لایق منون پس ایشان ایمان نمی آرند و من اظلم
 و کیست ستمکار تر من افتری از آن کسی که ستم کند و افتوا بر ستمد علی الله کذبا
 و خدای دروغ یار آنکه ملائکه دختران وی اند و بتان ما را نزد یکا و شنبع
 خواهند بود او کذب با یاسه یا آنکه کذب کنند آیات او را که آن و اوست

الله

نصر

و آنرا سر و شعر و کفایت نماند آنکه لا یفلح الظالمون بدرستی که دستکار نشوند
ستمکاران یعنی کافران و یوم خشم هر و یاد کن روزی که خشم کنیم جمیعاً همه ایشان را
عابدان و معبودان شمر نفوذ پس گوئیم از روی توبیح و تادیب ایشان را که شرک و انانیت
شرک و در بد این شرک و کفر یکی اند و خدایان شما که شر یک خدای ساحتید الذین کنتم
ترعون آنرا که گاهی بودید که شمارا شفاعت خواهند کرد ثم هر تکی فتنه هر
پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند و الله ربنا و خدای پروردگار
ماست ما کما مشرکین که ما نبودیم شرک و درندگان دروغ گویند و بتان سو کنند
یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده گرامات و علوق مقامات اهل کنند
بعضی مریضی را گویند بیا بید نا انکار شرک کنیم شاید که مانع نجات یا بیم پس
سو کنند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهانهای
ایشان نهد تا جوارح ایشان گواهی دهد و انظر کیف کذبوا بنکر که چگونه دروغ میگو
یمن علی انفسهم بر نفسهای خود به نفعی شرک از ان و صل عتلم و کم کشت از ایشان ما کافران
بغفرون آنچه بود ندانم که افترا میکردند از شر یک مر خدا را نقلت که ابوسفیان و د
کبد و عقبه و شبیه و ابی ابن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع
نموده اسقاع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کردند پس صبرین
حارث را که تواج ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند
که این چیست که محمد صلی الله علیه و سلم میگوید آن لعین گفت من غیباً نم گویم
میگوید الا آنکه کتب یحییانند و افسانند که پیشینیان بخوانند و ی نیز میخوانند
چنانچه احیاناً من هم بر تنهای خوانم ایت نازل شد که و منهم من یستمع لیک
و از کفار و مکه کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو و فقی که قرآن میخوانی
و جعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم بردنهای ایشان آنگاه پوششهایان بفقهوه
تافهم نکنند و فی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان و قرآن کوانی تاهوت
نشنوند و ان بر اکل آیه و اگر ببینند هر معجزه که از تو طلبند لا یؤمنون بها
ایمان نمی آرند بر آن از شرط عناد و استحکام تقلید دریشان و تکذیب ایشان بغیا
رسیده حق اذ اجازک تا چون بیایند بتو یجادونک جدل و خصومت کنند
طیر با تو بقولوا الذین کفروا گویند آنانکه کافر شدند ان هذا انیس کتاب تو الا اسا
الا الذین مکر افسانهای پیشینیان و هم و ایشان یعنی کافران بنهون عنه
باز میدارند مردم ما را از ایمان بر رسول و یقون عنه و دور میشوند از نفس خود
از و یعنی نه خود ایمانی آرند و نه دیگری را می گذارند و گفته اند که آیت و رشات
ابوطالبست و معنی آن این که منعی میکنند دشمنان را از تعرض رسول بجهالت و
خود از دین او دور میشوند و ان یهلکون و هلاک می کنند بدین عمل الا انفسهم
مکر نفسهای خود را و ما شرعیت و قید اند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعوی
نمیکند و لو تری و اگر ببینی ایشان را از و فقولوا علی النار چون باز داشته باشند

در آتش هوائیه بر بی بی امری شاعیت در غایت و ایشان را مشاهده کنی که از سختی
عذاب چه فریاد کنند فقالوا پس میگویند یا کیمیا نوره کاشکی ما باز گردانیده شویم
بدینی و لا نکذب بایات ربنا و پس نکذیب نکنیم پروردگار ما را و نکون من المؤمنین
و باشیم از جمله یاورانندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدینی
روند مؤمن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این افراد توحید برای آنست که
بدانهم ظاهر شده است و ایشان را ما کافران و کفرون آنچه بود نکدی پوشیدند
از کفر و معاصی من قبل پیش ازین در دینی چون امروز شهادت جوارح بر شما
ثابت شده اند از میکنند و غمناهی رجوع بادی دارند و لور و و اگر ایشان را
باز گردانند بدینی نهاد و هر آنکه باز گردند لمانها عنه سوی آنچه بوی که نمی
کرده شدند از آن بعضی شرک و عصیان و انهم نکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ
گویند در وعده ایمان و چون این آیه هادرو عید قیامت بر کافران خوانده شد
بعث و مشور را منکر شدند و قالوا و کتبت ان هی نیست زندگانی الا حیواتنا
الدنیا مکرر زندگانی بادی و ما عنی بمعونین و ما نیستیم بر آن کجنگان از قبول
و کورتی و اگر بی تو اذوقوا علی ربهم چون باز دارند کافران بر حکم خدای
یاد ر موقوف عرض قال گوید خدای تعالی ایس هذا بل هو ای نیست این بعث
و مشور راست و درست قالوا بلی و ربنا گویند بلی بچو پروردگار ما بعضی افراد
کنند مکرر سو کند قال گوید خدای فدوقوا لعذاب پس بکشید عذاب را یا نکنم
تکفرون با آنچه بود بد که کافر میشد بد بعضی عذاب کشید سبب کفر و فخر الذین
بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلفاؤ الله نکذیب کردند دیدار خدا را یا
یا و نکرده لغای قواب و عقاب را بعد از مکرر حتی اذا جاء لهم الساعة چون
بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگاهان قالوا یا هسرتنا گویند که ای حسرت و
پشیمان ما علی ما قرتنا بر آنچه تقصیر کردیم قیما در حیوة دینی و هم بچگونگی و ایشان
بر دارند از اذاهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست
که گناهان لازم ایشان باشد و ازیشان منفک نکود در معالیم آورده که چون
مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوش روی
گوید که موی شناسی مومن گوید که من توانی دانم گوید که من عمل صالح توام بیا
ما سوار شو که من بسیار در دینی بر تو سوار بوده ام و آیت و پنج شتر المشدین
الی الرحمن و لذا اشارت بدین است و چون کافر مر از خاک بر آید پیش آید
او را چیزی در غایت و ناشوق و ناخوش بوی و گوید که مرا میدانی کافر گوید که ترا
نی شناسم گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دینی بر من سوار شدی امروز
من بر تو سوار می شوم و آیت و هم بچگونگی اذاهم عبارت از نیست الاساء
ما یزرون و آنکه بدیاریست بارگناه که میکشند و ما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند و لا العیب و لعلو حکم بازی کوفه

و مشغولی دیوانگان و لاداران و احرار و هر اینه سرای آخرت خبر ازین یثقیوت
 بهترست برای کسانی که بر هیز کاری میکنند جهلت آنکه سرای باقیست و لذتها
 او خالص از غویب و افتاب نعمتهای و این از بیم زوال افلا تعقلوت ایا تعقل
 نمیکند و هفتص خطاب بخوانند یعنی تعقل نمیکند که ازین دوسر کدام بهترست
 آورده اند که اخس بن شری و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخس گفت یا ابا جهل
 در شان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم چه حکم کنی در دعوی خود صادق است
 یا کاذب حال کسی بر ما مطلع نیست اگر راستی کوی بارخواستی کند ابو جهل گفت
 که محمد صلی الله علیه و سلم راست گوید و آنچه با من رساند آسمان نیست نه شیطان
 اما اگر نبوت او اعتراف میکنم محذور میدانم و آنچه ناست که تمام عز و شرف
 که اهل حرم بدان ممتاز و سرانند از نواد و سقا و دنده و عمارت مسجد تعقل
 بال قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز کرد اشرف قریشی کردند و آل لوی
 به یکبارگی محرومی مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافه با حضرت
 پیغمبر گفت که ای محمد صلی الله علیه و سلم ما از تو هرگز دروغ شنوده ایم و ترا صادق
 دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت نکذیب تو میکنیم آیت آمد که قد نعلم بحقیق
 که ما میدانیم آنکه لجز نك الذی يقولون بدرستی که ترا اندوهگین میکرد اند آنچه
 میگویند در نکذیب تو فانیهم پس بدرستی که ایشان لا نکذبونك نکذیب نمیکند ترا
 در حقیقت و بر راستی تو معترف اند و لكن الظالمین ولیکن ایشان ستمکارانند
 بایات الله بحدوث انکار میکنند آیتهای خدا بر از روی عناد پس برای تسلی
 آن حضرت میفرماید که و لقد کذبت و بدرستی که نکذیب کرد ما در رسالت قبلک
 پیغمبر از این از تو نصیر و پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر انجی ایشانرا
 نکذیب کرد ما ند و آدوا و بر انچه بدیشان رسانید نه حق آیتهم تا وقتی که آمد بدیشان
 نصر نایاری کردن ما یا وعده کرده ایم صابرانرا بصبر و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان
 بر کافران و لا یمیدل و نیست تغییر دهنده نکلمات الله و عدهای خدا ترا و حکمی که در
 نصرت اهل ایمان فرموده و کفد جاود و هر آینه آمدن تو من بناء امر مسلمین از خبر
 فوستان که ام ایشان چه از ارباب ایشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده
 و اخر غالب شده که کتب الله لا غلبه انا و رسولی و ان کان کبر و اگر چنانست که گران
 شد علیک بروا عرضهم و بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت
 پس اگر میتوانی ان بسی آنچه بجوی نفقای الارض سوراخی در زمین آورده اند که
 از غایت حرص که حضرت رسالت راضی الله علیه و سلم بر ایمان قوم بود بخو است که
 هر معجزه که افتراچ کند حق سبحانه و تعالی ظاهر کرد اند تا باشد که بدایره مؤمنان
 در آیند حق سبحانه و تعالی این است فوستان که چون از اهل اعراف ملول شدی و برو
 بزرگ آمد پس اگر میتوانی که بدست آری نقی در زیر زمین و بدیجا در پای آسمان
 فی السماء یا نه بانی بید کنی و با سمان برای فتا تیهام بایست پس باری ایتی برای

ایشان چنان

ایشان چنان کن و لو شاء الله و اگرخواستی خدای جمیعهم علی الهدی و ایشانرا
 جمع کردی بر هدایت و توفیق ایمان دادی فلا تكون پس مباش صورت خطاب
 متوجه آن حضرت است و در بعضی ائمت را میگوید که مباشید من الجاهلین از
 نادانان بدین مسئله که کفر ایمان وابسته اند لان و توفیق منست اما سنجیب الذین
 جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا سمعوت انا انکی شنوندیم مع قبول از
 روی فهم و تأمل اما کافران مانند مرد کاند از ایشان اجابت نیاید چنانکه از اموات
 و الموتی پیغمبر الله و مرد کافران را نیکر اند خدای آگاه بداند و دانستی سود نکند
 ثم الیه بر جعون پس بسوی او باز گردند و برای جزا و مکافات و قالوا و گفتند
 رؤسای قریش لولا نزل علیه جرافد فی فرستد بر محمد صلی الله علیه و سلم آیه من
 ایتی از پروردگار را یعنی معجزه که ما می طلبیم از و قل ان الله قادر بر کوبد درستی
 که خدای تعالی قادر است علوان بنزل آیه بر آنکه فرو فرستد ایتی از مقرحات
 ایشان و لكن اکثرهم لا یعلمون ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن
 مستجاب بلا و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته که چون معجزه طلبند
 و هو سبحانه ظاهر گرداند و مقرحات ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان
 فرود آید چون قوم شود و اصحاب مانده و ما من دابة فی الارض نیست هیچ
 جنبنده در زمینی و لا طائر یطیر و نه هیچ پرند که در هوا بکنا حیه پیرو بیایم
 خود این کلمه برای تو کیدست گویند که فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوشت
 شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میثاید پس لفظ بکنا حیه قطع مجاز میکند
 و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرند الا امر امثالکم الا که ایشان امتنا
 مانند شما در آفرینش و مردن و زنده شدن و در ادای شای الهی هم هیچ کدام از
 شیخ حق سبحانه و تعالی غافل و جاهل نیستند و ان من شیء الا و سیم بحمد ما و طاعت
 فی الکتاب فرو نکذ اشتیم در لوح محفوظ من شیء و هیچ چیزی را بلکه او مشتمل است
 بر حقایق و دقایق امور علوی و سفلی شرایی و ربهم بچشود پس بسوی پروردگار
 خود حشر کرده خواهند شد این ام تا انصاف بعضی از بعضی بستانند و اکثرین
 کذبوا و آنانکه بدو وع داشتند بایاتنا آیتهای ما را هم گرانند از شنودن و لا یل
 ربوبیت و بکم و کتکند از کفایت سخن در باب و هدایت فی الظلمات و در تاریکیها
 کفر و جهل و عناد و تقلید اند من یشاء الله یضللهم هو که خواهد خدای گمراه گرداند
 یعنی توفیق هدایت از و منقطع سازد و من یشاء و هو که خواهد بجهل کوراند
 ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل ان یتکم بکوی ایشانرا که چه
 ی بینید ان یتکم عذاب الله اگر بیاید شما عذاب خدا چنانچه بکازان گذشته آمد
 در دنیا و انکم الساعة یا بیاید شما قیامت و هو عذاب آخرت غیر الله تدعون
 ایا غیر خدای را بخوانید که عذاب از شما بردارد یعنی بخوانید غیر خدا را ان کستم
 صادقین اگر هستید راست گویان که بتان خدا یا ندان چنانست که خدا یا ندانند

بشان بل نه چنانست که بتا ترا بخواهند و متضرع جز بدرگاه او برید و یکشف پس ببرد
 و رفع کند از خمار در دنیا مانند عیون آتیه آنچه در یکشف میخوانند آن شاء اگر خواهد و
 تنسود و فراموش میکنند در وقت دعا یعنی دست باز میدارد ما تشرکون آنچه شریک
 ساخته اید با او یعنی الهه خود را و گفته اند سنانا و بدرستی که فرستادیم رسولان را از هر
 باستان ایشان من بلك پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فاخذناهم
 پس گرفتیم ایشان را بانی ساء بسحق و تنکی و الضراء و با قتلها و بیماریها لعنهم بمتضرعون
 تا بآنکه نذاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل استغفار در نهند قولوا اذ جاءکم
 بآسان صبر کنید پس چرا و قی که آمد بدیشان عذاب مازاری نکردند و روی متضرع و تذلل
 بدرگاه ما نیاوردند که اگر نذاری کردندی متدفع شدی و لکن قست و لیکن سخت شده
 بود قلوبهم و نهای ایشان و متضرع و نذاری از قساوت قلبست و ذیق لهم الشیطان
 و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کافرا بعلون آنچه بود نذ که بعل آوردند یعنی باعمال
 خود مجرب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است
 ثلاث مهلكات شیخ مطاع و هوای متبع و الحجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست
 که از جهل عجب در دام شقاوت افتاد هر د عوی و لای که از گریبان هستی او
 سر بزد **مصلح** سرمایه او و عیب صفت بوده لاجرم سرکشگان وادی غفلت را از بی
 داه بچاه ادباری اندازد و صفت عجب و خود بینی برادر نظر ایشان آراسته میسازد
 تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن بازی مانند **مشی** مرد عجب ز اهل دین نبوده
 هیچ خود بینی خدای بی نبوده بجزر جهان و مست یکست خویشی بین و بت
 پرست یکست فلما نسوا ما ذکرنا پس آن هنگام که فراموشی کردند کافران و مکذبان
 به آنچه بپند داده شده بودند بیان از با سا و صرا فتحنا علیهم بکفادیم بر ایشان
 ابواب کل شی درهای هر چیز را از نعمت و راحت یعنی چون ببلای و سخت پند
 پذیر شدند با ساقی و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حق اذ فرجوا تا وفق
 شاد شدند بآو تو آنچه بدیشان داده بود نذ از نعمتها و دل در آن بستند
 و آن را سبب استیغای لذات حسی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بر اسم
 شکر و لوازم سیاس قیام ننمودند اخذناهم بفتنه بگرفتیم ایشان را ناکاهات
 فاذا هم مبلسون پس ایشان بعد از معاينه عذاب بودند پشیمان و نا امیدان فقطع
 پس بریده شد ابر القوم الذین ظلموا اخرا کرده که ایشان ستمکارانند یعنی نصرت
 کردم اولیا خود را و هلاک کردم به تمنای ایشان اعدای خود را الحمد لله رب
 العالمین و حمد و ثناء بر آن پروردگار عالمیاست بر هلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم
 از آن روی که سبب خلاص از ستم و بیداد ایشانست نعمتی بزرگ و غنیمتی شگرف
 هر آینه مهلك ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل ارايتم بکفرهم بپند آید آن
 آنگاه اگر بیکرم خدای ستمگر شنوای شمارا تا کر شوید و ابضا زکرم و بینای شمارا
 تا نارشوند و ختم علی قلوبکم و مهر نهاده برد لهای شما تا فهم و هوشت دروغمانند

من الله غیر الله کدام خدا نیست غیر الله که بقدرت و کرم خود یاتیکم به بیار و برای شما
 آنچه گرفته است انظر نگاه کن و در تکرر ما کیف نصرف الايات چگونه میکرد انیم اینها
 از اسلوبی با سبوی یعنی کافران در تذهیب و ترغیب سخن گویم و وقتی در تذکیر و تنبی
 هم بصفت و توب پس کافران اعراض کنند از آن و هو را اکتیاد نکنند قل ارايتهم
 بکفری ای کافران چه بینید و چه کنید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای
 بفتنه ناکاهات بی مقدمه که تنبیه کند بران او جهل و یا اشکارا که علامات حلول و نزول
 آن ظاهر کرده گویند که بفتنه است که شب فرود آید و جهل عذایست که در روز واقع
 شود و بر هر تقدیر هر مهلك هلاک شوند بدان عذاب الا القوم الظالمون مکرر و
 ظالمان یعنی مشرکان و ما نرسل المرسلین و نرستادیم پیغمبران را الا مبشرین
 مکرر شارح دهنده کان اهل ایمان نبهشت و منذرین و بیم کنندگان کافران و بدو رخ
 فمن اوصی به هو که ایمان آورد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت خلاص
 علیهم پس هیچ نمی نیست ایشان را از عذاب جاودانی و لا هر یک توبت و ایشان اند و هکوی اند
 از توبت ثواب آن جهانی و الذین کذبوا باياتنا و انانکه تکذیب کردند آیاتهای ما را
 يستلهم العذاب برسد ایشان را عذاب بما کافرا یفسقون بسبب آنکه بودند نذ که از دین
 تصدیق بیرون رفتند قل لا اقول لكم بکوی نگویم شمارا عذبی خواست الله که نذ که
 منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم و لا اعلم الغیب و من عید انم
 غیب را مادم که وحی بنیاید تا هر چه پرسید جواب گویم و لا اقول لكم انی ملک
 و نیکویم شمارا که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم من عیو شما بشرم ان شیخ
 متابعت کنم الا ما یروی انی مکرر انجیزی را که وحی کنند بن قل بکوا ذروی مثیل که
 هر سبوی الا انی ایا یکسان باشند نابینا و البصیر و بینا یعنی بر آبر نباشد کوا
 باره یافته و جاهل با عالم الا تفکر و ان ایا هم فکر میکنند تا عجز توانند کرد میان
 حق و باطل و اندر به و بیم کن با چیزی که بتو وحی کنند الذین یخافون ان کسارا
 که می ترسند از بسیاری ذل و نقصید در عمل ان یخشوا از آنکه حشر کنند انی ربهم
 بجزای خداوند ایشان اگر چه بپند قرآن را عاقلست اما اینجا تخصیصی کرده ترسند کافرا
 زیرا که دل بپند بزد و کوش نصیحت شنوایشانراست لیس لهم نیست ایشانرا من دو
 جز خدای تعالی و حق دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنی و لا شیع و لا شیع
 که ایشانرا از عذاب برهانند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعنهم بشتون تا باشد که
 بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید فریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 گفتند که عواره در مجلس بود و ایشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد
 و عمار و صهیب و امثال ایشان رفتی الله عنهم اجمعین اگر این بندگان و مفسدان
 از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و همچنان در دین و قرآن
 بگویم و بشنویم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که من را ندن مؤمنان از صحبت
 خود سزا نم کنند پس بحالست ما بدیشان عیب و عار است اگر بوفت حضور ایشانرا

و هکوی اند

نذ

است

اخذ

عذر خواهی کار برود شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که فاروق رضی الله عنه فرمود
 که یا رسول الله چندی میتوان کرد تا به بینیم که مهم و رؤسای عرب بچشم حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم درخواست اشرف را قبول کرده و ایشان برین معاهده وثیقہ
 التماس کردند پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بفرمود تا اسباب کتابت حاضر
 کردند و در تفسیر علی را رضی الله عنه امر کردند تا این صورت را در چهر کتابت آید آیت
 آمد که ولا ينظر الذين يدعون و مران از مجلس خود آنرا که میخواهند در بتم پروردگار
خود را و ذکر او میکنند بالغداة و العشي بامداد و شبانگاه یا میگز آرند غایب آمدند
و صلوۃ عصر را بریدون میخواهند بدان دعا و ذکر و جله رضای خدا را و گفته اند
که وجهه خداست یعنی میخواهند خدا را پس شیخ یعقوب سهروردی را قدس سره
پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت را بخوانند که يدعون ربهم بالغداة والعشي
بریدون وجهه و در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سر وجهه است اول ارادت دنیا
محض کما قال الله تعالى تریدون عرض الدنيا و نشان آن دو چیز است در زیادت
دینی بنقصان دین را حق بودن و از روی ایشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم آخرت
محض کما قال الله تعالى و من اراد الاخرة و سعى لها و ان يتركها و علامت دارد در سلاطی
دین بنقصان دینی رضادادن و در مواظبت و الفت بروی ایشان کشادن سوم
ارادت حق محض کما قال الله تعالى بریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کوفتی نهاد
و از خود و از خلق از ادکشی بیت ما را خواهی خطی بعالم در کش در جرفنا غرقه شو
و دم در کش ما علیک نیست برو من حسابم من شی از حساب اعمال ایشان چیزی
و ما من حسابك و نیست از حساب عمل تو علیهم من شی بر ایشان چیزی فطردهم
تا برانی ایشان را پس بیچ وجه مران فتكون من الظالمين پس که تو باشی نظامان اگر تو
برانی و کذک و همچنانکه پیش از تو آمده ایم فقلوا باغنیا هم ان فتنا از مود بیم
بعصنهم بعض برخی اشرف را بر برخی از ضعفاد را موردین و مقدم ساختیم این
ضعیفان را بر قویای عرب در سبقت بایمان ایستاد تا گویند بزرگوار که اهو لا
ایا این گروه اند که بنعت ایمان و احسان با تو فیق و هدایت من الله علیهم منت
نهاد خدا بر ایشان من بیننا از میان ما الیس الله با علم ایا نیست خدا و انا تو
یعنی هست بالشا کرین بشکر گویند کان بر نعت اسلام و اذا جاءك الذين و چون
بیایند بنوا ناکه یؤمنون یا یا نسا ایمان دارند به آیتهای ما فقل سلام علیکم
پس بگو سلام بر شما باد همان در و ایشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود
بعد از آن هر کدام که بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آمدی آن حضرت
صلی الله علیه و سلم سلام بروی پیش دستی کوفتی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قوی
بخدمت مید کاینات صلی الله علیه و سلم آمده گفتند یا رسول الله کنانها بزرگ
کرده ایم و حرام پیشمار در کتاب خوده تدبیرا عذرا و چاره استغفار چگونه کنیم آن
حضرت بجواب ایشان ملتفت نکشت و ایشان نا امید از عتبه نبوت بازگشتند فی الحال

این آیت نازل

این آیت نازل شد که چون مؤمنان کنه کار که بر و هدایت من و رسالت تو و حقیقت
 قرآن گردیده ایند بر ایشان سلام کوی که بشارتست بسلامت دینی و رحمت عقوبتی
 بعد از سلام که کتب و بکم نوشت پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش
 و بخشایش یعنی وعده داد بر رحمت و وعده که از شایبه خلف میباید بود آیه من عمل منکم
 بدستی که هر که بکند از شما سوء کار بد بجهالة بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که
 جاهل باشد بر تبعه آن و نداند عقوبتی را که بدان متفرع شتاب من بعده پس توبه
 کند بعد از آن عمل و اصلاح و باصلاح آورد کار خود را یا نکه عزم کند بر عدم و توبه بارگناه
 فانه غفور پس بدستی که خدای تعالی امروز نداده است تا ثبات را رحیم مهر بانیست
 بر ایشان امام قشیری رحمه الله فرموده که اگر ملک بر تو دلتی نویسد ملک برای تو رحمت
 ی نویسد پس تراد و کتابتست بک ازلی و یکی وفق و مقرر است که کتابت ازلی را باطل
 نمی تواند ساخت مضمون این آیت شربت شفاعت است و بیماراران بیمارستان
 گناه را و شفا بشرط بر هر پوست یعنی توبه و استغفار **رباعی** در دمنان کنه را
 روز و شب شریقی بهتر از استغفار نیست از دمنان وصل یار را چاره غیر
 از ناله های زار نیست و کذلک تفصل و چنانکه تفصیل میکنیم درین صورت دلایل
 توحید و نبوت را همچنین آیات تفصیل میکنیم آیات قرآن را و وصف طبعان
 و عاصیان تا حق ظاهر گردد و لتستی و ناروشن شود سیل البحر مبین راه
 کنه کاران یعنی آنرا باطل امتیاز یابد نقلست که چون فریضی آن حضرت را
 صلی الله علیه و سلم بدین آباد دعوت کردند این آیت آمد که قلانی نهیست بکوبدستی
 که مران می کرده اند آن عبد الذین از آنکه پیوسته آنرا که تدعون من دون الله
 ی پرستند بدون خدای تعالی یعنی بتا از روی شما آنست که من پرستش ایشان
 نمایم قل لا شی بکون بی روی نمیکم اهو و کمر آرزوهای شما را قد ضللت اذا
 بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم و ما انما من المهدیین و نه یا شمر از جمله
 راه یافتگان آورده اند که حضرت هارث و رؤسای قریش گفتند که ای محمد صلی الله
 علیه و سلم چند ما را بعد از ابی الحنفی و توفیق و تهدید نمایی آنچه از حقوق میتوانی بمارسا
 و بیشتر ازین ما را مژسان این آیت نازل شد که قلانی علی بیت بکوبدستی که من بر حق
 و دلیلی روشن من در پی آن پروردگار من که قرآنست و دوی با حج عقلیه با آنچه فاصل باشد
 میان حق و باطل و کذبتم به و شما تکذیب میکنیدان دلیل را ما عذری نیست نزد من
 ما استعجلون به آنچه شما بدان شتاب می غایبید یعنی عذاب آن حکم نیست حکم در تعجل
 و تأخیر عذاب الا الله مکر خدا را یقین الحق میگوید خدای تعالی چیزهای درست را
 و هو خیر لفاصلی و او بهتر است کار گذار است یا بیان کنندگان قل توان عذری بگو
 اگر نزد یک من بودی ما استعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب نقصان الامر
 هر آینه گزارده شده بودی کار بیقی و بینکم میان من و شما و شما را هلاک کرده بودی
 بتعجل و میان من و شما انقطاع شده بودی و الله اعلم و خدای تعالی انا ترست بالظالمین

و توبی کتابت

به ستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان و نزدیکی دست مغایر الغیب خیزنها
غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواب و بیداری
لا يعلمها احد الا الله و هو مکرر و پس شجیل و تأخیر عذاب و بسته و حکمت اوست
و متعلق به مشیت او از سید عالم صلی الله علیه و سلم هر چه است که مغایر غیب پنج
چیز است که کسی نداند از آنچه خداوند تعالی بعد از آن آیت خوانده اند که آن الله
عنده علم الساعة تا آخر آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد و بعد از آنکه
ما فی البر آنچه در بیابان است از نباتات و حیوانات و البر و آنچه در دریاست از
جواهر و جانوران بی یا آنچه در بر عالم شهادت است و بحر عالم غیب و ما تسقط
من ورقه و نیفتد هیچ برگی از درخت الا يعلمها مکرر بدانند خدای عز و جل که چند
برگ از درخت افتاد و چند برگ باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تازمین چند
نوبت به پشت در وی منقلب گشت این مبالغه است در احاطت علم حق بجزئیات
ولا هیبة و نیفتد دانسته فی ظلمات الارض در تاریکی زمین و مراد تخم نیست که در
زیر زمین افتد و لا رطب و نه تری است و لا یابس و نه خشک است الا فی کتاب
مبین مکرر در کتاب روشن مثبت شده یعنی در لوح محفوظ و گفته اند مراد از رطب
و یابس جسم است زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی
بر آنکه رطب اشارت به عالم روحانی است و یابس عبارتی از عالم جسمانیست
و در لوح محفوظ ثبت یافته و هو اذی یوفیکم و اوست خدای ندی کی خواباند
و متوفی میگرداند بالکل شب توفی فرا گرفتن چیز است بتمام لاجرم اینجا استعاره
کرد توفی را از مرک برای خواب چه میان ایشان مشارکت در زوال احساس
و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر التوم اخ الموت اشارت بدین است و بعد از آنکه
خدای تعالی ما بجهنم آنچه کسب کنید بالنهار در روز شنبه عظم پس بر آنکه در
شمار از خواب قیه لبقطی در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشح است در متوفی
اجل مستحق تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرک برسند ثم الیه مرجعکم پس
سوی اوست باز گشت شما بعد از مرک ثم ینبئکم پس خبر کند شمار در قیامت بما کنتم
تعملون با آنچه دیدم عمل میکردید و خبر کردن با نیست که جزا دهد شمار بر کردارها شما
و هو القاهر و اوست قاهر و غالب فوق عباد بر بندگان خود و برسل علیکم و فرود می فرستد
شما حفظه و ششکان که نگاه بانند بر اعمال شمار یعنی مینویسند عملهای شمار از روز
قیامت علی رؤس الابرار بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه است که بنده از
فضیلت روز و سخن بزرگتر شده خود به براد تکاب معاصی دلبری نکند و از هیبت
خطاب اقران کتابد علی بجای آرد که در وقت نامه خواندن غفل و شرمند نگردد
نظم اندیشی از آن روزی که در وی جگرها خون و دلها ریش باشد دهند
نامه اعمال و گویند بخوان تا کردهای خویش ببینی مکن و در کیفی فعلی در آن کوشی که
اند نامه نیکی پیش بینی و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حق

جاء تا وقتی که بیاید

جاء تا وقتی که بیاید احد کمر الموت به یکی از شما مرک گرفته رسد تا جان او را ببرد
و ششکان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه
رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند
بر ششکان رحمت بسیار و چون جان کافر ببرد ملائکه عذاب دهد و هم لایق
و این فرشتگان تقصیر نمیکند و بی فرمان الهی قبض ارواح نمی نمایند و پس
باز گردانیده شوند مرد مات بعد از موت الی الله بحکم و جزای خدای تعالی و لیعلم
الحق الله خداوند ایشانست و هستست یعنی در دست کوی و راست کار الاله الحکم
بدانند که مراد است حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و هو اسرع الحاسبین
و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان و گفته اند که حق سبحانه و تعالی مقدر
دو شیدان کوفته اند یکی حساب خواهد کرد با وجود کثرت جن و انس و بسیاری
اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست قل من یحکم بکم کیست که می رهانند شما
من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و نهار و غبار و البحر و از ظلمت
دریا که تاریکی شب و سیلاب و بخار است مراد در ماندگی و سختی دشواری کشتیهاست
تدعونهم بخوانند بجات دهند خود را نصر عا از روی زاری و اشکارا و خفیه
و به پنهان لای اخیلا و میگویند که اگر بجات دهد خدای ما را من هذه ازین شدت
و سخت کنونی هر ایند باشیم من انکاشا کرب از شکو کوبیدگان بر نعمت بجات قل الله
ینحکم بکوی محمد صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی بجات میدهد شمار از ظلمت
بر و بحر و من کل کرب و از هر اندوهی که باشد شما شتر شتر کون پس آنکه شما بجز شتر
رجوع نمیکند و بعهدهی کرده آید و فانی غایب قل هو القادر بکواوست توانا علی
ان یبعث علیکم بر آنکه فرستد بر شما غذا یا من فوقکم عذاب از بر شما چون طوفان
که بقوم نوح آمد و عمار که بر سر اصحاب فیل بارید و من تحت ارجلکم یا عذاب از زیر
قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بر زمین فرودفت و گفته اند
عذاب من فوق حکام ظالمند و من تحت ارجل بندگان و خدا مستکاران بد معاشر یا من
فوق کبار قوم اند و من تحت صفای ایشان او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شمار با هم کرده کوه
هر که در سودای و تنهایی و آرزوی مدعی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد
و یؤیی بعضکم و بعضا خدای از شما یاس بعضی رنج و سختی مراد سیوف مختلعه است
انظر کیف بنکر که چگونه نصرف الایات میگرداند ایشان را بوعده و وعید لغیرهم
یمنقولون تا باشد که ایشان بدانند و کذب به دروغ میدارند عذاب را یا قوای را
قومت قوم نو که کفار قریبند و هو الحق و ان عذاب الکتاب حق و صدق است
قل لیست علیکم بکون نیستم و شما بویل بگزان که مهم شمار این گذشته باشند شما را
از کذب منع کنم یا بتعذیب جزا دم لکل بناء مستقر هر خبری را از وعد و وعید نیست
که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزای و سوف تعلمون و زود باشد که
بدانید انرا و از آیت الحق و چون بینی و آن کسانی را که بکذب استهزا بخوضوت

هون

خود شروع میکنند گفت وگوی نایند که ایمان را در آیههای ماکه قرائت و بران طعن
میکند فلان عیسی علیه السلام پس اعراض کن از ایشان و مشی با ایشان حتی بخوض و تا وقتی
که در آیه فی حدیث غور در سخن دیگر غیر قرآن و اما بنیست که الشیطان و اگر فراموش
کرد اندر تو شیطان اعراض کن و در آیه ایشان خطاب بان حضرت است و مراد است اند
فلا تعد پس مشی بعد الذکر بعد از آن که یاد کنی سخن خدا را مع القوم الظالمین
با کرده است کار آن که وضع تکذیب و استهزاء میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سب
نزد این آیت آن بود که هرگاه که مسلمانان یا مشرکان نشستی ایشان فی الحال فوض
نمود ندی در تکذیب قرآن و استهزاء کرد ندی با بعضی کلمات حق سبحانه و تعالی حکم فرمود
که چون به پسند که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند بر خیزید و از ایشان دوری جوید
اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و از نفوذ در مسجد الحرام چاره چیست
کا قرآن نیز پیوسته در مسجد ایستاده و از حرمی کنده با قرآن و اهل ایمان مافی توانیم که
تو مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از حوض منع فی توانیم کردن یا آثم باشیم باز آیت
فرود آمد که و ما علی الذین و نیست بر آنانکه یثقون بر همین نداز حوض کردن من هسا
از شمار اهل حوض یعنی از حرام و تمام ایشان من هیچ از چیزی دلکی ذکر و لیکن
بر ایشان هست که بند دهند ایشان را بدهد و ادبی مانع شوند از حوض و سایر قبا
با اظهار کراهیت کنند از اقوال و افعال ایشان لعلهم یثقون باشد که بر همین کنند ازین
عمل و شرم دارند و ذر الذین اتخذوا دیکذا یعنی اعراض کن از آنان که گرفتند به ستم
لعبا و لهوا دین خود را بازی و مشغول طرب و افسوس شدند یعنی بنای دین خود را
بلهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحمیر و سائیم یا دینی که پیغمبر ایشان را
بدان دعوت میکنند بان سخن به و استهزاء میکنند یا عید خود را که میقات عبادت بلهو
و لعب میکنند و غیرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشان را ند کافی دنیا بگذارد
سبب انکارش و باعث میکنند و ذکر به و بنده ایشان را بفران آن تسلیم کرده شود
بهلاک یا رسوا نکرد و یا کوفه نشود نفس با کسبت نفس هر کاری سبب آنچگونه است
از بدیها پس لها نیست مران نفس گرفتار شده را من و و الله جز خدای و حق دگر
که مدد تواند کرد و لا شفیع و نه خواهند که او را از عذاب خلاصی تواند داد و آن
تعذر کل عدل و اگر ندادند آن نفس هر قدری که باشد تا خود را از عذاب باز خود
لا یؤخذ منها آن فدایا نکیرند او نلک آن کرده الذین استلوا ان کسانند که سپرده شده
بلا نکه عذاب با کسبوا به سبب آنچه کرده اند از قباغ افعال لهم تراش از است
دره و زخ شراب من حمیم اشامیدی از آب جوشیده که درون ایشان را بسوزاند
و عذاب الیم و عذابی دردناک که بیرون ایشان را محترق سازد با کافوا بکفر و با جهل
آنکه ایشان بودند که کافری شدند قل بوی محمد صلی الله علیه و سلم اندعو من دون الله
ایای پرستیم بدون خدا یعنی فی پرستیم ما لا یشفعنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریم
و لا یضرنا و زیان رساند اگر فرود که از پیش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و زرد و آیا

بهم

اند

باز کردیم

باز کردیم علی عقابنا بر پاشنههای خود یعنی مراد شویم و بوی شرک کنیم بعد از هد
پس از آنکه خدای ما را نهود با سلام و از معنی کفر و ضلالت خلاص داده اگر ازین
هو باز کردیم باشد مثل کالذی استهزئت الشیاطین مانند کسی که پیوسته باشند
آورد یوان فی الارض در زمین یعنی بیابان دور دور از راه راست بیفتند
خیرات مخیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میداند له اصحاب آورد یاران و مصا
که از روی شفقت بدعونه یعنی اندازد او را الی الهدی سوی راه راست و بیکویند
اشنا بیا بر جانب ما و یوان آورد باطل و خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن
و باز کشانی که اگر اهابت شیاطین میکند در وسط هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب
میشنود سر منزل نجات میرسد و چه ثقیل است که هر که مرتد شد مشابیهست بکسی
غولان و دیوانه او را از میان کاروان برده در بادیه خطرناک برده اند و فیه قاتل
کاروان که مؤمنانند او را باره شرایع که منتهای شریعت است چون اند در پیوسته او را
به بیابان هلاکت میکشد اگر بر کرد و خود را بکاروان رساند در زمزه ایشان داخل
شود و اگر یادیوان بماند در کفر و ندقه بمیرد قل ان هدی الله بک بدستی که دین
خدا یعنی اسلام هو الهدی دوست دین درست و راه راست و امرنا و ما را فرموده اند
لنسلم تا کردن نهیم کرب العالمین برورد کار عالمیان را و ان اقیما الصلوة و دیگر
فرموده اند که بیای داری نماز را و تقوه و بترسید از خدای در آجال آن و هو الذی
الیه وادست خداوندی که سوی او تحسرون جمع کرده خواهید شد روز قیامت
و هو الذی خلق السموات وادست آن کسی که بیافرید آسمانها را و الارض و زمین
بالحق برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت او بد و بوم بنو
و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تو کوبی او خواهد امر فرماید که
کن بیاش فیکون پس بیاشد آن مراد روز قیامتست و تو کوبی هشراموات و اهبای
ایشان قوله الحق سخن او راستست و لله الملك و مراد است پادشاهی بوم شیخ
فی الصور در آن روزی که در ممد در صورتان شاخ نیست که در خواهند
دمید بر زمین و ذکران بیا بد عالم الغیب دوست خدای داننده غیب که عالم
ملکوتست و الشهادة و دانای شهادت که عالم ملک است و هو الحکیم وادست
خداوند حکمت در بعث و هشر خلا یق الخیر و انا بانکه برانکیرد و بر چه حشر کند و اذ قال
ابراهیم و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را علیه السلام که ایشان دعوی
فرزندی او میکنند پس آوی آنکه بد و اقتدا نمایند در توحید و قصه او است که گفت
لایبیه از مر پد خود از واد در کتب تواریخ نام او تاریخ است و از رلقب
اوست و معنی از پر رسیده است و بر هر قدر بر گفته مراد که ای پدر از خود
اهنا ما الهة ایافر امیکیری بتانرا که خود تراشیده بخدای آفرید بدستی که من
بینم ترا و قومک و کرده ترا که متابع تواند فی ضلال مبین در کراهی هویدا و کذلک
و چنانکه بد و نموده بودیم کراهی قوم او را همچنان نری ابراهیم بنمودیم ابراهیم را

بنا نکه

هبا نند

اند

ملکوت السموات و الارض عجایب و بدایع آسمانها و زمینها از دروه و عرش تا تحت
 النری بروی متکشف ساخت تا استدلال کند بدان در وقت قدرت کامله حق تعالی
 و بیکون می الوافی و تابا شد از کائنات یا موفی بود در علم استدلال در معالیه کرده
 که نمود بن کفایت که پادشاهی روی زمین تعلق بدو داشت و در شهر بابل بنسبت
 شیخی در آن دید که کوکی از آفتاب طلوع نمود که در شش ماه جمال او نور افشا
 و ماه نابود گشت از غایت غریب و کاهنات و حکمای مملکت تعبیر است
 و آنکه بر آن وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولود نجسه طالعی از خلوت خانه
 عدم بفضای صحرای وجود فرامد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد
 و هنوز این مولود از مستقر صلب مستودع رحم نه پیوسته غرود بنمود تا میان
 زنان و شوهران تفرق کرد و در هر ده یکی را موکل ساخت و از هر یکی از مقرران
 و حرمات غرود بود شیخی باز خود اوفی بنت نرینشان از موکلان خلوت دست داد
 و او حامله شد و بامدادش را کاهنات با غرود گفتند که امشب آن کودک بر رحم پیوسته
 غرود خشم گرفته بغرود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید بکشند
 و زنانی که در تفتی احوال حامله بودند چون بر مادر ابراهیم علیه السلام اثر عمل
 ظاهر نبود از در گذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزد یک
 رسید اوفی بن رسید که اگر پسر زاید ناگاه خبر یکسان غرود رسد فی الحال او را بکشند
 به بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه شان داشت و در آن غار ابراهیم
 بناد و در خرقه پیچید و همان جا گذاشته در غار پنهان ساخت و از در که از قصه
 حمل خبر داشت گفت ای از زرتشت کما شکان غرود به صحرای فتم و پسر زادم
 فی الحال برود و خاکش دفن کردم و باز گشتم از در باور کرد اوفی روز دیگر با غار
 آمد دید که ابراهیم علیه السلام انگشتیان خود را از یکی شیرو از دیگری غسل بیرون
 می کشد و مینوشد اوفی چون بن حال بدید خوش وقت شد و با شهر مراجعت نمود
 انقصه ابراهیم علیه السلام چون از بستان عنایت الهی می نوشید بروزی چند آن
 ی بالید که کودک دیگر در ماه و بمانی چند آن بزرگ میشد که دیگری در سالی **بیت**
 چو ماه نو که باروی دل افروز بود زاینده نودش روز تا روزه چون پانزده ماهه
 شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از خانه بیرون آمد و گفته اند هفت سال
 یا سیزده سال در غار بود و بر هر نقد بر چون ابراهیم علیه السلام بزرگ شد اوفی
 باز رفت که پسر نو که آن روز خبر مرگ او بدو رسیده است در غایت
 خوب روی و نکو خوی پس از در غار آورده و ابراهیم را علیه السلام بدو نمود از در
 بجمال پسر خویش برآمد و با او گفت این را از غار بخانه آور که ملازمت غرود بریم
 از بر رفت و اوفی ابراهیم را علیه السلام از غار بدر آورده و غار شام بود و در پایان
 غار کله های اسب و شتر و درها که سفند جمع بودند ابراهیم علیه السلام از مادر پرسید
 که هواینه اینها را پروردگار می آید بود که آفریده است و روزی میدهد پس مادر

است
یک

گفت که هیچ مخلوق

گفت که هیچ مخلوق را از خالق چاره نیست که آفرید کار او باشد و بعد تربیت او پرورش
 باید گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام ابراهیم علیه السلام
 گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو ابراهیم علیه السلام گفت خدای او کیست گفت
 غرود ابراهیم پرسید که خدای غرود کیست مادرش بانگ ابراهیم زد علیه السلام
 که مثل این سخنان مگو که خطر عظیم دارد و در زمان غرود بعضی ستاره و آفتاب
 و ماه می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش غرود میکردند ابراهیم
 علیه السلام با مادر بجایاب شهر روان شد فلما بن علیه السلام چون شب برود آمد
 و ناریک شد و ای کوکبا دید ستاره رخشان یعنی زهره و مشتری گفت اندر نزدیکی
 باقی مغرب پس بعضی که ستاره پرست بود ندر روی بوی سجده کردند قال گفت
 ابراهیم علیه السلام هذاری ای اینست پروردگار من بر سبیل استفهام با آنکه
 بزعم آن قوم فلما اقل پس آن هنگام که آن ستاره نور رفت قال لا احب الاقرب
 گفت دوست نمی دارم غرود و نوزاد را زیرا که زوال انتقال بر پروردگار و انباشد
 پس قدری دیگر راه رفتند و شب چهارم ماه بود طبق سیمین ماه بر کثرت
 خان سبز فلک نمود آرش فلما رای القمر پس چون دید ماه را باز غار برآینده
 و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی سجده در افتادند قال هذاری گفت
 ای اینست پروردگار من فلما اقل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط
 نصف النهار بجایاب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم علیه السلام لشی کبریه یعنی
 ربی اگر راه نمایم مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لا کون هو اینست
 باشم من من القوم الصالحین از کوه کراهان پس از آنجا در گذشتند و نزد یک
 شهر رسیدند آفتاب تابان ابتداء طلوع کرد جمعی متوجه او شده غم جو کردند
 فلما رای الشمس پس چون دید ابراهیم علیه السلام آفتاب را باز غار برآینده
 و چهار نوار خود تابنده قال هذاری گفت اینست که میکوبند آفتاب پرستان
 که پروردگار منست هذا اکبر این کوکب بزرگ ترست در جرم و بیشترست در دروه
 فلما اقلت پس چون نشان زوال و اسقام بر او ظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم
 ای بر من بیزارم مما اشترکون از آنچه شما با نیازی میکوبید با خدای تعالی ای
 وجهت وجهی بدوستی که من خالص کردم بدین خود را یاری دل خود را متوجه
 ساختم لذی من کسی را که از محض قدرت خود فطر السموات و الارض بیافرید
 آسمانها و زمینها را حنیفا و هالقی که من مایلم از هوادیان بدین توحید و ما انا
 من المشرکین و اینست من از شرک ازندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم
 علیه السلام بشهر درآمد او را بدیدن غرود و برود و او موردی بود که به منظور ابراهیم
 علیه السلام او را بدید برکت شسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان بری بیکر کرد تحت
 اوصاف زده از مادر پرسید که این چه کسست که مرا بدیدن او آورده اید گفتند
 خدای هو است پرسید که این ملازمان بر حوالی تحت کیا شد گفت آفریدگان او بپند

شنایی

ابراهیم علیه السلام بنسب فرمود و گفت ای مادر چه گوئی است که این خدای شما دیگر
از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی انقصه ابراهیم عم
پوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجاد میکردند
چنانچه حق سبحانه خبر داد و حاجه قومه و حجت جستند بروی قوم وی و مخصوصه
کردند در توحید قال انما جوفی کفتم ایابا من باطلا حجت میگوید فی الله درو خدا
خدای و میخواهد که بر من غلبه کند و دهد الله و حال آنکه خدای مراده نموده است
بتوحید ایشان و او را تحویف کرد ندکه با معبودان ما استلزامی بلایا بتو خواهند
رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود که ولا اخاف و فی ترسم ما تشرکون به انما
شما شرک آورده اید بدان بعضی از بتان شما باکی ندارم که بکسی ضرر نمی توانند رسید
الا ان یشاء موانع خواهد بود شیطان پروردگار من چیزی از مکاره که بخت ایشان
نی رسد و رسیده است از پروردگار من و عاقله کرم کل شیء هو چیزها
علم از جهل علم افلا تذکرون ایایا می کنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر
و عالم و جاهل تمیزی نمیاید و کیف اخاف ما تشرکتم و چگونه ترسم از آنکه شما بتازی
گفتید و لا تخافون و فی ترسم شما انکم تشرکتم بآنکه از آنکه شرکی آید بخدای تعالی
و شریک امید آید ما لم یزل از چیزی که فرو فرستاده است خدای بے بشریک
او علیکم بر شما سلطان کتابی و تحقیق ذای القربین پس کدام ازین دو کرده موجودان
و مشرکان حق بالامن سزاوارند باین بودن پس مرا جواب دهید ان کتم تعلو
اگر هستید که بدانید از که از و باید ترسید و قادر است بر افعال نفع و ضرر آنکه حق سبحانه
و تعالی از سوال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر باینی الذین امنوا
آن کسانی که ایمان آورده اند و کم بلبسوا و نیا میبخشد ایمانهم بظلم ایمان خود را
بشرک این کرده او لعل لهم الامن مرا بشارت است ایمنی از خود در دوزخ و هم مهتدق
و ایشانند راه یافتگان و تلك و انچه گذشت از استدلال ابراهیم علیه السلام با اقوال
کواکب تا اینجا حجت و برهان و برهان ما بود که از روی درشی اینها ابراهیم
دادیم از ابراهیم علیه السلام تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود در جرات
بر میدادیم پابهای بلند من نشاء هو که خواهد در علم و حکمت آن ربك بدرستی که
پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در برداشتی و فرو گذاشتی بندگان علیم
دانا با سخنان هر کسی در دفع و حفظ او و دهستان او بخشدیم مرا ابراهیم علیه السلام
اسحق پسر اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و یعقوب و بنیره او که اسرائیل است
کلاه دینا و هر یکی را ازین هر دو راه نمودیم و توها هدینا من قبل در راه نموده بودیم
نوح را علیه السلام پیش از ابراهیم علیه السلام و من ذریته و هدایت دادیم از ذریه
نوح علیه السلام و بعضی گفته اند از ذریه ابراهیم علیه السلام و قول اول اصح است
زیرا که یونس علیه السلام و لوط علیه السلام درین آیتها مذکورند و از ذریه ابراهیم
علیه السلام نبوده اند و بانی از ذریه ابراهیم علیه السلام اند و هم از ذریه نوح علیه السلام

باتفاق بر حق

و در کتاب

باتفاق بر حق سبحانه و تعالی میگوید که از ذریه نوح علیه السلام را نمودیم
داود و او را که پسر ایشانست از اولاد یهودا و سلیمان و پسر سلیمان و ایوب
و ایوب را که پسر اموی است از اسباط عیص بن اسحق علیه السلام و یوسف و یوسف
بن یعقوب علی نبینا و علیهم السلام و موسی و هرون و موسی و برادر او هارون
که پسران عمران اند از اولاد لوی بن یعقوب علیه السلام و كذلك و همچنانکه ابراهیم
علیه السلام خبر دادیم برفعت درجات بنوری المحسنین جزا دهیم نیکوکاران را
فراخور استحقاق ایشان و زکریا و یحیی را و یحیی را و یحیی را و یحیی را و یحیی را
از اولاد هم بن سلیمان علیه السلام و یحیی و پسر یحیی را علیه السلام و عیسی
و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران بوده از بنی ماسان که ملوک
بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند که عمران پسر شهم بن امون است از اولاد سلیمان
و از اینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است چون عیسی را ذریه
نوح یا ابراهیم گفته و حال آنکه نسبت او از مادر است نه از پدر پس حسن حساب را
رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم باید دانست و بنو امیه
درین مضایقه میکردند و ایاس و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر شی بن محاص
بن ثیره بن رونا است و آنکه گفته اند که مراد از ریس است دور میخایدم ادیس
از ابنای نوح است نه از اولاد او و کل من الصالحین و هم این پیغمبران پسندید
و اسمعیل و دیگر را نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است و البسع و البسع که
پسر اخطوست و باین العجوز مشهور است و یوش و یوش بن متی را و لوط
و لوط را که پسر هارون بوده و هارون برادر حضرت ابراهیم است صلوات
الله و سلامه علی جمیع الانبیاء و المرسلین و کلا فضلنا و هو را فضیلت دادیم
بنوت علی العالمین بر ملائکه و جن و انس و من ابائهم و هدایت دادیم بعضی را
بر پدران این پیغمبران و ذریه آنها و بر فی را از فرزندان ایشان و اخوانهم
و بعضی را از برادران و اجنبیانهم و بر کزیدیم این پیغمبران را و هدینا هم الی صراط
مستقیم در راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذلک این دین که
انبیاء بدان متدین بودند و هدای من الله دین خداست بهدی به من پشاه راه
میخاید بدان دین هرگز نمیخواهد بفضل خود من عباده از بندگان و تو اشرکوا
و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای تعالی با وجود این همه فضل و کمال محبط عنهم
هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان ما کانا یعلمون انچه ایشان کرده باشند
زیرا که کفر محبط اعمال است درین آیت تهدید عظیم است و مشرکان را و ذلک
ان کرده یعنی انبیاء الذین انبیا هم الکتاب انانند که داده ایم ایشان را کتاب
و حکم و داده ایم حکمت در فصل دادن امور و النبوة و پیغمبری فان یکن بها
پس اگر کافر شود بکتاب و حکمت و نبوت هو لا این کرده معاندان از قریش
نقد و کلنا پس بدرستی که ما بر کاشته ایم و مهیا کرده بها برای ایمان بدینها و ما

کانشد

کفر و کفر آنکه اندوی صدق و کفر با کفر نیستند بدین چیزها که فرمود پیغمبر
 و متابعان ایشانند گفته اند این قوم اشارت بانصار است و اهل مدینه و چون در وقت
 نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این سوره بشارتست بایمان
 ایشان و **الذین** آن کرده انبیاء انانند هدی الله راه نمود خدای ایشان را بدین
 خود بپندیدیم **اقتده** پس بطریق ایشان اقتدا کن مراد آن چیز است که بران متفق
 بوده اند از توحید و اصول دین و در فروع مختلف فیها در مباح و کفای آورده که آنچه
 حق سبحانه حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم فرموده که فلهدی بهم اقتده یعنی
 باین انبیاء الله که و احوال ایشان را بر روی اشارتست بآنکه بر وصف و سیرت هر کس
 مطلع شده جود و احسن آنرا اختیار فرمای زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول
 دین شاید چه در آن تقلید و انبست و در فروع نیز نباشد چه شریعت و احوال شریعت
 ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکام و اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه
 و اخلاق رضیه هر چه باور ایشان متفق بوده نزد او شنیده بجمع است پس از هر اکل و افضل
 باشد **سوی** هر چه بخوبان جهان داده اند و قسم تو نیکو تر از آن داده اند و هر چه بنارند
 بدان و ببران و جمله ترا هست و زیادت بر آن **قل** بگوای محمد صلی الله علیه و سلم با کافران
 که لا استلکم بخیر از شما علیه بر پیغام رسانیدن از خدای تعالی **اجرا** از دی چنانچه هیچ
 پیغمبر پیش از من مزد دعوت از امت نطلبیده آن **هو** نیست این تبلیغ من الا ذکر
 للعالمین مگر بندی مرعوبان را و ما قدر الله و تعظیم نکردند جلوه ان خدا را حق قدر
 چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار آورده که خدا را نشناختند چنانچه
 حق شناختن او باشد قدم را با هدایت چه نسبت خاک و آب را بارت الارباب چه متابعان
 بزرگی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک
بیت هر چه آن بر من نهاده دست عقل و حس و دهم کبر یا پیش سنگ بطلان اندر آن
 انداخته و حضرت حق با حق خلدت ظلال کماله بانفیض الالهی در شرح رباعیات
 فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه باعتبار کمالات ذات و تجرد او از تعینات اسما
 و صفات متشع است غیر حق را زیرا که ازین حیثیت بحجرات عزت مخفی است
 و بکدامی که بویا مخفی هیچ نسبت نیست میان او و ما سوای او پس شروع در طریق
 معرفت او ازین وجه اصناعت بصناعت و فتنست **مصلح** بخيال در تکفیر و توفیای
 خود مریحان و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده ای آنکه رسیدن
 بکنه ذات تو محال و عبارت از تقوی و وبال **بیت** کنه خودم در خور ثبات تو
 نیست و دانند ذات تو بجز ذات نیست و گفته اند که معنی آیت اینست که ما و صفوا
 حق و وصف آورده اند که مالک الضیف که مرحله اخبار ببلود بود بخدمت سید
 کاینات صلی الله علیه و سلم آمد آن حضرت با وی گفت که سوگند میدهم ترا بدین خدای
 که تو ریت را بر موسی منزلی کردی اندک در تو ریت دیده که خدای دانستند تو را
 دشمن میدارد گفت آری این خبر در تو ریت هست حضرت فرمود که آن خبر حق بود

خود بر سر

خود پرست تو ای اودر غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بر هیچ کس نازل نشده
 آیت آمد که ایشان خدا را چنانچه می باید و وصف نکردند اذ قالوا چون گفتند
 ما انزل الله نرساده است خدای تعالی علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیز از وی
 و احکام شرع چنانچه صفتی را که انزال کتب و ارسال رسال است از حق سبحانه
 و تعالی سلب کردند قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم من انزل الکتاب الذی جاوبه
 که بفرستاد آن کتاب را که آمد موسی بوی علیه السلام یعنی تو ریت نور در هانی که
 بود روشنایی دهنده و هدی للناس و راه نمابنده مردم را تا آنجا معلومته شما گردانید
 آنرا **قوا** ایس صیغهها و طور مارها و ورقهای پراکنده تید و نهان اشکارا میکنند
 آنچه میخواهید و تخفون کنیز و پنهان میسازید بسیاری از آن چون نعت حضرت
 صلی الله علیه و سلم و آیت رجم و غیر آن و علمیم و موخته شده اید ای اهل اسلام
 بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم ما کم تعاموا آنچه ندانستید استم و لا ابا و کرم شما
 و نه پذیران شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله بگوای محمد صلی الله علیه و سلم که
 خدای تعالی فرستاد و این جواب است که نرسد تو ریت را تم در هر پس دست
 بداد از یهود و بکذار ایشان را تا پیوسته فی خوضهم بلعبون در باطل و جزا فوج
 بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره در کلمه قل الله تم در هم فرموده
 بکبر آنکه راه بکذار ما سواه را و قطع کن هوس نفس را حضرت شیخ الاسلام قدس
 سره فرموده که قل الله دی با سوا او در هم غیر او را فرو گذار بشی با بعضی از اصحاب
 خود میگفت که علیک بانکه دوع ما سواه **بیت** چون تفرقه دلست حاصل از هم
 دل را بیکی سپارد و بکسل زده و هذ کتاب انزلناه و آن قرآن کتابیست که فرستاده ایم
 او را مبارک بسیار فالوده و بابرکت مصدق الذی بین یدیه باور دارند آنچه
 پیش از وی بوده از کتب و کتدر و تا بیم کند این کتاب و حفص به تا بخواند یعنی
 تا تو بیم کنی ام القری اهل مکه را و من هو کلبها و هر که کرد اگر مکه است یعنی مجموع
 اهل مشرق و مغرب را قری جمع قریه است و او را از قری عذر کرده بمعنی جمع است پس
 هر جا که جمعی باشند از شهر و دیده از قریه نواه گفت و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه
 تمامی زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و بجمع ایشان در
 حج و الذین یؤمنون بالاخره و آنان را که ایمانی آورند بکتاب با پیغمبر تصدیق
 آخرت موجب خوف عافیت است و خوف سبب تدبیر و فکر در آنکه نجات بمنا بهت
 پیغمبر و قرآن دست دهد و هم و ایشان که بر بینی که بکتاب میگردند علی صلواتهم
 بجا فطون بر نمازهای محافظتی نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستودن دین نماز است
 آورده اند که مسیله کذاب و اسود عیسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم از سبب دروغ ایشان اخبار ملال بر صنفی خاطر بود حضرت عزت
 سخنگاری ایشان را شرح داد که من اظلم و کبست سخنگار تر من افتری از آنکه من
 افتری کرد و برست علی الله کذابا بر خدای تعالی دروغ و گفت من پیغمبر اوم اوقال

ای اهل ظلال الحق الجمع الابلج
 عاقل و فیما فی الخلق من عاقله
 و جفا قافرا من مغرب صحاح الجواهر

خارج منه بیرون می آید ازین گیاه سبز حیات از آب و خاک و دیگر مرکب شده یعنی
خوشه و من الخ و بیرون می آید از خاک و نباتات من طلعها از شکوفه و غنچه و میوه
شاخها و آتیه بیکدیگر نزدیک یعنی بر می آید از یک از بسیاری بار و چنانست
من اعقاب و دیگر بیرون می آید از آنها از انکورد از میوه و بیرون می آید از آب باران
درخت زیتون و از خرما و درخت انار را مشبه با درختانی که آن درختان بعضی
بعضی مانند درخت دیگر مشابه و نه مانند یکدیگر در طعم میوه چه بعضی بغایت
ترش باشد و بعضی شیرین و برخی ترش شیرین منظور الی غیره بگوید بمیوه درخت
از آن میوه بیرون آید و در خود را بغایت خودی مزه و بوی و دیگر در رسیدن
و چگونگی و چگونه شکوفه میوه و لذتی در وی بدیدی آید آن فی ذلک بدرستی که
در این چیزها که یاد کردیم لایات نشانهاست بر وجود قادر حکیم لغوم یومنون
مرکوبی را که بگویند و جعلوا الله و ساختند کافران واضح است که مراد زنادقانند
یعنی جوسی که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بر نعم خود برای خدای شرکاء و الحقت
اینان را با حق و بر این یعنی گفتند که شیطان شر یک خداست و هر چه غیر است خدای
ی آفریننده و او را بزدان میگویند و هر چه شر است شیطان خلق میکند و او را هر
چیز انداخته اند و حال آنکه او آفریده است مرین کبر و از شیطان نیز مخلوق
است و ایشان مخلوق را شر یک خالق میگویند و حق و اله و بری با فاند بعضی
کافران برای او بتی چون عزیر و عیسی علیهما السلام و بنات و دختران چون
ملائکة بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت آنکه میگویند سجانها پاکست
خدای و تعالی و بر ترست عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را شر یک
فرزند هست بدیع السموات و الارضی اوست بدید آورنده آسمانها و زمینها
اینکه بگویند از کجا باشد و چگونه بود که ولد مراد او را فرزند و لم یک له صاحبه
و حال آنکه نیست مراد او را فرزند از شوهر و زب بدید آید و چگونه او را زن باشد
که در زن و شوهری کنویت و جنسیت شرطست و او را کنی نیست و میان او و ما
سوی بجانست نه و خلق کل شیء و بیا فریده چیز را و خالق را مانند نیست و هو
بکل شیء علیم و او بهر چیزها داناست و غیر او را این دانایی نیست پس و را مثل بود
و مانند او را نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بروی محالست و آنکه این که
بدین صفتها موصوفست خداوند مستحق عبادت اوست در یک پروردگار شما
لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او خالق کل شیء از بیننده و هر چه را
قاعده و بی او برستید و هو و او با وجود این صفتها علی کل شیء بر هر چیز
وکیل نگاهبانست و متولی امور بندگانست لا تدركه الابصار در دنیا بد
او را دیده ها و هو بذرک الابصار و او را دیده خداوندان دید ها را این آیت
دلالت بر نفی ادراک که و فوفست بر کمال شیء و احاطه او بر نفی رو به رو به
بی ادراک ممکنست و اگر ادراک بعضی رو به رو دارند نقد بر باید کرد که نه بینند

بصرها و او را در دنیا

بصرها و او را در دنیا چه دیده در عقبی بعضی قرآن و حدیث ثابت شده و هو
اللطیف الخیر و اوست نیکوکار و دانا با سر و درینا بیع گفته که اوست باریک
بین در نهان و کسی نمی بیند آنچه او می بیند و کسی نداند آنچه او میداند و قضا و کسر
بصارت و بدستی که آمد بشما نشانهای روشن من در یکم از پروردگار شما من
ابصر فلنفسه پس هر که بیند منفعت او را و راست و من غی تعلیمها و هر که
نابینا شود یعنی ندانند حجتهای ظاهر را پس ضرر آن برونست و ما انا علیم
و نیستیم من بر شما بحفیظ نگاه بان که محافظت اعمال شما کنم و بران شمار اجزا
دوم بر من همین تبلیغ است و بی و کذا و مثل این تصریف که در اینتهای گذشته
کردیم بصرف الایات دیگر میگردانیم اینتهای قرآنرا از خوف بر جا و از وعد
و وعید تا سامعان متنبه شوند و لیقولوا و تا گویند اهل مکه که نو در است
خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و آنرا از جبر و سار کم دو بسته بودند از سب و روم تعلیم
میکبرد و میگوید که خدای من و حق میکند حق تعالی میگوید که تصریف آیات
میکم تا نگویند که تو از دیگری بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور
هیچ بشر نیست و کتبیت و دیگر تصریف برای است که بیان میکنم قرآنرا
لغوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام خداست نقلست که در محلی که
کفار عرب آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بدین آیت دعوت میکردند این آیت
نازل شد انبع ما اوی بی روی کسی که دخی کرده شد آیت من ربك بتوا پروردگار تو
یعنی طریقه توحید و بد آنکه لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او
و اعرفی و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرد کاف و با قول ایشان التفات
مخفی و لو شاء الله و اگر خواست خدای تعالی که متوجه بود ندی ما اشرکوا
هرگز شرک نمی آردند و ما جعلناک و نکرد انیده ایم ترا علیهم حفیظا برین کافران
نگاه بان و ما انت و نیستی تو علیهم وکیل بریشان وکیل یعنی کاریشان بتو باز
گذاشته نیست آورده اند که چون است آنکم و ما تعبدون من دون الله حصب
جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم زبان از دشنام
بشان ما بر بند و اگر نه ما خدای ترا که بصفت کمال یاد میکنی عجاویم آیت آمد که
ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنرا که می پرستند من دون الله بخود خدا
تعالی و قیاح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان در مقابل ناسزا گویند
هدا بر اعدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بطریق علم بدانستی یعنی این عمل میکنند
از روی نادانی حق سبحانه و تعالی نفی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است
تا در برابر نشود کسی را مسبب نیست کذا و همچنانکه بیارستم اعمال کفار را
در نظر ایشان زینا لکل امة بیارستم برای هر گروهی عملی که کردار ایشان
از نیک بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرعون ثم الی ربهم پس سوی آفریدگار ایشانست

مرجعهم باز گفت ایها که ایمان دارید همه در حدیث و کتاب و سنت مکافایا کافوا
بقلوب آنچه بود در قلوب میگردید آید که در قلوب با حضرت رسالت صلوات
الله و سلام علیه گفتند که ای محمد صلی الله علیه و آله تو مرا خبر میدی که موئی
عصی بر سنگ زده و زاده چشمه آب جاری شده و عیسی علیه السلام مرده را بدم
زنده کرد ازین ایتی غایبمانا بویایان آری حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند
میخواهیم که کوه صفا بدای فوز گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه بختی
پیونده مرا تصدیق خواهد کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوگند آن
غلاظ و شداد تا کید نمودند که اگر این معجزه بنمائی مادر موافقت اهل توحید
متابعیت کنیم در معالم آورده که حضرت بعد عا اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل
علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدای تو این کوه را از سازم اما
سنت من بر آن جاری شده که چون از انبیاء بر نبوت ایشان نشان خواهند داد
ایت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدینا
فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی
بگذار تا توبه کنند حضرت علیه السلام قسم ثانی را اختیار فرمود و ایت آمد که
والسموات بائنه و سوگند خودند بخدای جهل ایمانهم سخت ترین سوگند آن ایشان
لین جاد ملهم آیه اگر اید بدیشان نشان از آنچه طلب میکنند لیکن منی بها هر اینه
ایمان آرند بدان قل اما الایات بکو جز این نیست که این آیات یا بعضی نشانهای
نبوت که آن معجز است عند الله نزدیک خداست و او را ظاهر آنچه از آن خود
قادرست و ما بشعر کم و چه چیز دانا کرد اند شمارای مؤمنان با آنچه از کافران صادر
گردد آنها از اجابت بدستی که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند
لایؤمنون نخواهند کرد و بدو قلب افتد نهم و میکرد انهم دلهای ایشان را از تصدیق
و ابصار هم و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر
کمال بومنون به چنانکه ایمان آوردند با آنچه از آیات ظاهر شد اول مره
نخستین بار چون نور و غیر آن و نذر هم و میکرد اریم ایشان را فی طغیانهم بجهنم
که در بیزاری خود سرگشته میشوند و لو اننا نزلنا و اگر چه ما فرود ستادیم الیهم
الملائکه بسوی این کافران و شتکارا چنانچه میگویند که لولا انزلنا علینا الملائکه
و کسهم الموق و اگر سخن میکنند با ایشان مردگان چنانچه اقتراف میکنند که قاتل
با ایشان و شترنا علیه و اگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء هم چیزها را که در دنیا
قبلا کرده کرده و اگاهی دهند بر هدایت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی کافوا
لیؤمنوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند الا ان شاء الله مگر آنکه خدای تعالی
خواهد و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر کفار بجهلوت نمیدانند که اگر هم معجزات بدیشان
نمایند ایمان نخواهند آورد و كذلك و چنانکه برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمنان
هستند جعلنا ما کرد انیدیم لکل شیء برای هر پیغمبری عدوی دشمنی شیاطین الانس

و الجحش و کردن کفان

و الجحش و کردن کفان

و الجحش و کردن کفان

و الجحش و کردن کفان و انس شیاطین الانس کافوا مانند که مثل شیطان
دورند از رحمت رحمان یومی بعضیهم و سوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی
شیاطین جن آلی بعضی برای بعضی یعنی شیاطین انس یا و سوسه میکنند
و خبر میدهند بعضی از جن جن را و بعضی از انس انس را از خوف القول
سخنان دروغ آراستد را غرور از برای فریب و کوشا و رید و اگر خواستی
برورد کار تو ایمان ایشان را ما فعلوه نمیکردند دشمنی با پیغمبران قدر هم
دما بفرات پس بگذار ایشان را و آن دروغ ها که بری باشند و از بیخاطم معلوم
شد که و سوسه شیطان در سخنان در تکیه بی اصل برای فریب خلقت و تصفی
الیه و برای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آنکسانی که لایق منون
بالآخره نمیکردند با عزت و لیر صوره و برای آنکه بداند آنرا و لیقتل فوا
و برای آنکه کسب کنند ما هم مقرفون آنچه ایشان کسب کنند انداز کناها
افغیر الله بکوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آیا بغیر خدای تعالی استی حکم
میطلبیم کسی را که حکم کند میان من و شما و هو الذی و دوست آنکه آنزل
الیک الکتاب فرود ستاد بشما قرآنرا مفصلا بیان کرده شده در حق و باطل
و الذین اتیناهم الکتاب و ان کسائی که داده ایم ایشان را کتاب چون علماء و یهود
و نصاری معلوم میدانند آن منزل من ربک آنکه قرآن فرود ستاده شده
است از پروردگار تو بالحق براسی و درستی فلا تكونن پس مباشی مخاطب
امت اند یا هر احدى چون اول برو حقیقت قرآن ظاهر شد پس نباشید
من المصترین از شک کنندگان و منت تمام شد کلمه ربک حجت او بیکار تو
در بیان توحید و نبوت صدق و وعد لا از روی راستی در اخبار و مواعید
و از روی عدالت در افضیه و احکام لا مبدل هیچ کس نیست تبدیل دهنده
لکلماته و اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریه را زیرا که
حق سبحانه و تعالی وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که و اناله لحاظ قلوب
و هو السميع و دوست شنوای گفتار همه العالم و انابر سرار هم وان تطع
و اگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسان را که بر روی زمین اند یعنی
کفار و جمله کوبند که ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه یصلونک
عن سبیل الله گمراه کرد اند و ترا از راهی که بخدا میبرد آن یثبوت پیروی
نمیکند این کوه الا الظن مکرمان خود را و کمان ایشان آن بود که بدان
ایشان بر حق اند و ان هم لا یخروون و نیستند ایشان الا که دروغ نمیکوبند
و تحلیل مردار در تحريم مجاری و انتساب فرزند بوی و انخاد شریک و عباد
وی ان ربک هو اعلم بدستی که پروردگار تو دانا ترست من بعضی عن
سبیله بان کس که کم میشود از راه وی و هو اعلم و او دانا ترست بالمهدی
براه یافتگان فکوا پس بخورید ما ذکر اسم الله از آن چیزی که یاد کرده است

نام خدای تعالی علیه برده در زمان ذبح او آن گنیم بایافته اگر هستید شما
 مؤمنین بایتهای او و تختان او در حلال و حرام و بدکان و مالکم و چیست شمار
 الا تا کلاوا آنکه بخورید عا ذکر اسم الله از آنچه یاد کرده اند نام خدای تعالی علیه
 برده در وقت ذبح کردن و قد فضلکم و بدستی که تفصیل کرد خدای و بیان فرمود
 برای شما ما حرم علیکم آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل این در آن آیت است که حرمت
 علیکم المیتة الی اخر الایة و بعضی حرم را فعل معلوم خوانده یعنی بیان کرد خدای
 تعالی آنچه حرام ساخت بر شما الا ما اضطررتم مکرانکه بچاره باشید و محتاج گشته آلبه
 بسوی آن از حریمات آن نیز حلالست عند الضرورة و آنکه کثیر و بدستی که بسیاری
 از مردمان لبضلوت گناه میکنند خلوص را در تحلیل حرام و تحريم حلال با هواش هم یارند
 خویش بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و محنتی بر آن آن بدستی که برورد کار
 هو اعلم اوست دانای تر بالمعتمدین بدانها که از حد در گذشتند و در او دست یارند
 ظاهر الاثم اشکارای گناه و باطنه و پنهان او را یعنی ترک کنید همه گناهان را
 زیرا که گناه یا اشکار باشد یا پنهان و گفته اند که نکاح محرم مکنید و بزبان ما یل
 مشوید و بعضی گفته اند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میل کند و باطن آنکه بدل
 ی اندیشند و در عقاب سلی آورده که ظاهر آنم طلب نعمتهای دنیاست و باطن
 اثم میل بنعمتهای عقبی هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر
 حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بمشتملهای بجوارح
 و گناه باطن محبت از زوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلوص را بر آن
 اطلاع یافت و باطن آنکه میان خداوند و بند بود و حقیقت آنست که گناه
 ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد
 و گناه باطن عقاید فاسده است و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده
 که چنانکه انسان ظاهر است یعنی بدن جسمانی و باطنیست یعنی دل و روح
 گناه را ظاهر است و آن قول و فعلی باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی
 آن صفات حیوانیست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید
 که ترک کنید افعال طبع را باستماع و دست بردارید اخلاق ذمیة نفسانی را بخلوص
 باخلاق ملکی و ربانی امام قشیری قدس سره میفرماید که چون حق تعالی نعمت ظاهر
 و باطن بنواری دادی داشته و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه اینجا میفرماید که ظاهر
 الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حریمات
بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود
 ان الذین یکسبون الاثم بدستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر و باطن
 چیزون ذمه باشد که جزا داده شوند بما کلاوا یفرق با آنچه هستند که کسب میکنند
 آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتند ای محمد صلی الله علیه
 و سلم کوسفندی که میبرد کشته او کیست فرمود که آن فرستاده او گفتند و آنجا

بیت ظاهر و باطن

چیزی که یاران تو

چیزی که یاران تو میکشند و سک و جوع هلاک میکنند حلال و پاکست و هر چه خدای
 میکشد حرام و ناپاک ازین سخن و سوسه در خاطر صغفای اهل اسلام افتاد آیت آمد
 ولا تأکلوا من ثمره ما تم بدو کرا سم الله علیه از آنچه یاد کرده اند نام خدای را بر ذبح او
 امام احمد رحمه الله حرام دانند لحم متروکه است و تسبیح را خواه بجمد و خواه بسهل
 امام مالک و امام شافعی رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحة مسلمانان
 حلالست اگر چه تسبیح نکرده باشند و امام ابوحنیفه رحمه الله فرمود میکند عدد و
 شیان اگر تسبیح بعد کرده است و الا حلال و آیته نفس و بدستی که خویش
 او فسق است و ان الشیاطین و بدستی که دیوانگی و سوسه میکنند
 ای ولیایم بدوستان خود یعنی کافران ایجاد تو کمر تابا شما خصوصت کنند
 که هر چه خود میکشید بخورید و آنچه خدای کشته است میل کنید ازین و آن اطعموا
 و اگر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشان را در استیضای آنچه حرامست آنکم مشرکون
 بدستی که شما مفر کاندیزید که ترک فرمان خدای تعالی بزبان برداری غیر آن
 شرکست او من کان میتا یا آن کس که بود مرده بکفر یا جهل یا حلافت فاهینه
 پس زنده کردیم او را باسلام یا علم یا هدایت و جعلنا له نورا و دادیم مروی
 نوری از حج و راهی تا تمیز کند میان حق و باطل بمشی به فی الدنای و
 بان نور در میان مردمان بر راه راست پس این چنین کس باشد یعنی نباشد
 کس مثله فی الظلمات مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها ماند
 کیس بجوارح منها نیست پیرو آئینده از آن کذلک زین همچنانکه آراسته اند
 ایما نزد در دل مؤمنان لکافیرین زینت داده برای کافران ما کافرا یعلمون
 از آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان امیر حمزه علیه الرحمة و ابی
 جهل علیه اللعنة نازل شده و روفی که ابوجهل لعین نسبت با حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم جرات بی ادبی کرده بود که ان لایق هال نبوت و موافق
 استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز در شکاب و چون باز آمد شکاب
 بی حرمی ابوجهل لعین با او حکایت کرد حمزه خشمناک بر سران بی باک رفت
 و گمانی بر سر آورد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است
 و گرفتار ظلمات کفر و اثم ابوجهل لعین و گفته اند در باره عمر بن الخطاب
 و ابوجهل فرمود آمد که هر دو در مقام از آرسید محبت بودند و آن حضرت
 دعا کرد که یارب اسلام را یکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آن حضرت
 چهار باره فاروق سمعت استجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مفتید
 امت ابوجهل و محققان گفته اند که موت بهوای نفس است و حیوة بحب
 حق یا موت بفکر است و حیوة بمعرفت و در کشف الاسرار آورده که حیوة
 معرفت دیگرست و حیوة بشریت دیگر عالمیان بحیوة بشریت زنده اند و محققان
 بحیوة معرفت روزی باشد که حیوة بشریت بر سر آید کل نفس ذائقة الموت

۱۲۸

هم

بی

رود

ت

ن

و هرگز حیوة معرفت بر نیاید که فلنخیننه حیوة طیبه و ازین جاست نکتة المؤمن
حق فی الدارین بیت نبود هرگز جانش تو باشی خوش جانی که جانش تو باشی شاه
کرمانی این آیت بر خواند که او من کاب مبتا فاحینا گفت نشات این آیت سه چیز است
از حق عزت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان و دل و بزرگی این معنی را نظم نموده
ز باغی بر روی خلاص در صحبت مکشای بی باش بکلی متوجه بخدای غافل بشو
از روی دل و ذکر زبان نازنده جاوید شوی در دوسرای و کذلک و چنانکه در
بزرگان کنه کار هستند جعلنا فیده ایم فی کل فریة در هودی اکار بر میبای
بزرگان که کنه کاران موضع اند یا کوه آئیده ایم بزرگان هودی و هر شهری را
چرخان آن مقام فکر و انبیا تا مگر کنند در آن موضع و مردم را از ایمان باز دارند
چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم هر که بیاید و از حال
پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوال کند گویند که ساهرست و شاعر و کاهن و امثال آن و ما
مکرون و مکر نمیکنند این کافران الا با نفعی که مکر با نفعهای خود چه وبال مکر ایشان
با ایشان راجع است و ما بشعرون و غید اند ایشان که تعبیه مکر بصاحب او میرسد
ولا یجوز المکر الا باهله آورده اند که او جهل لعین و تابعان او میکنند که
ما با بنی عبد مناف در هوشی که در اندر شرکت داریم اکنون میگویند که در میان ما
پیغمبری است که بدو وحی یا بد ما را وحی می شود تا ما را وحی فرود آید چنانچه بدو نازل
ی شود که حق تعالی این است فرستاد و اذا جاءهم ایه و چون بیاید بکار قریشی این از قریش
یا معجزة در اثبات نبوت سیدنا از زمان علیه السلام قالوا ان تو من گویند که ایمان نمی آید
بدین آیت یا معجزة حتی توفی توفی که بدهد ما را مثل ما اوفی مانند آنچه داده شده اند
رسول الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب با فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید
امام ثعلبی گوید که مراد از رسول الله حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم چنانچه
در آیت یا ایها الرسول مخاطب است و این بر سبیل تعظیم باشد در شرح تعرف
آورده که تا حق سبحانه و تعالی شما را بنیای با وی جمع نکند او را با یا ایها الرسول خطاب
نرمود **مصرع** هر چه خوبان هم دارند و تنهادهای **در تبیان** فرموده که ولید بن
مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گفت که اگر نبوت حق است من از تو بان
سزاوارترم جهت آنکه من از تو اکبرم و مال از تو بیشتر حق سبحانه و تعالی فرمود که نبوت
بعمد مال نیست بفضل و کمال است آنکه اعلم خدای دانا ترست **هیئت** بجهل را
انجا که می نهید پیغمبرهای خویش **سیصیب** الذین اجر موازود باشد که برسد آن کس
که بجزم شد بکفر صغار خواری و رسوایی بخند آنکه بنزدیک خدای تعالی
و عذاب شدید و عذابی سخت با کافران میگردانند سبب آنکه بودند مکر میگردانند
یا مؤمنان و بد سکا لیدند در حق ایشان نمی برد آنکه پس بر خواهد خدای
آن بهدیه آنکه او را راه نماید بطریق حق شناسا کرد اندیش شرح صدر بکشاید
دل او را لاسلام برای قبول اسلام و من بود و هرگز خواهد آن بصله آنکه فرود آید

لکنه
نور

او را از طریق ایمان بگرداند بجهل صدم کرده اند و از ضیق تنگ حرجا سخت مبتلا
که سر باز ندهد و از سخن حق ابا کند کافرا یا معتقد کوبی بالا میرود فی السما یعنی میگردانند
از قبول حق و میخواهد که با سمان رود و این غایت تباعدست در کتب حق کذلک همین
تنگ میکردند دل کافران را بجهل الله و کما رده خدای تعالی از جسد عذاب یا لعنت را
علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه نمیکردند بتوبه و تصدیق نمیکند و هذا و این اسلام
صراط برک را هیست پسندیده از پروردگار تو مستقیما در هالقی که راستست
و در وحی نیست قد فصلت الایات بدرستی که بیان کردیم آیات و افعال قوم یزید
برای کوهی که پسندی پذیرند اللهم دار السلام مرا این پسند پذیرا است بهشت عذر بهم
ذخیره نزد خدای و هوو لیتهم و او ناصر ایشانست و در دینی و متونی ثواب ایشان
در عقی با کافرا یعلون بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر و يوم خسر هر و یاد
روزی را که حشر کنیم ایشان را و حفص بکسر هم خواند یعنی خدای تعالی جمع کند جن و انس
جمعا هر ایشان را پس گوید یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرت بر درستی که بسیار
یافتید من الانی از آدمیان که با غوغا تابع خود ساختید و قال اولیا و هر من الانی
و گویند دوستان شیطانی از آدمیان یعنی آنان که فرمان ایشان بودند برینا استمع
ای پروردگار بر خود داری یافت بعضنا بعض بر خود داری انس از جن است
که ایشان را باز و زوهای نفس را هها غوغا و متع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان
شدند امام منصور ما تویدی رحمة الله علیه فرمود که استماع ایشان آنست که
در معصیت معاون بکند بگردانند دیوان آدمیان را بکناره بکنار و آدمیان دعوت
دیوان اجابت میکنند و بعضا و دو میگویند که انی با استماع رسیدیم اجلنا الذی
اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد بر آنکی حق است از قبول یعنی
مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید خدای تعالی انما مشوبکم
که این آتش است از آتشگاه غم خالدين فیها در هالقی که شما جاوید باشید در آن آتش
الا ما شاء الله مکر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بر مهر بر نفل کند آن ربک
بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت در آنچه کند با جن و انس عظیم داناست
با حوال و اعمال ایشان و کذلک و چنانکه فرمود میگردانیم کفار جن و انس را نولی مسلط
گردانیم بعض الظالمین بعضنا بعضی ظالما نرا بر بعضی در دنیا یا و امیکذا ریم
برخی را بر برخی مالک دینار رحمة الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق
سبحانه و تعالی فرمود که نیست میگردانم دشمنان خود را بدوستان خود و دشمنان نیست
که توبه در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گردانیم تا آنکه هیچکس
نماند بگری نمیگویند رسانید و این صورت واقع میشود با کافرا یکسبوت با آنچه
کسب میکنند از معاصی و منافق بار دیگر حق تعالی خطاب کند از روی توبه یا معشر
الجن و الانس ای گروه دیوان و آدمیان المر یا تم ای شما بنیامد یعنی مدرسل منکم
پیغمبران از شما اگر چه پیغمبر خود میان نبوده و اما انس را چون با جن جمع کنند خطاب

۹

دی

ت

نور

صحیح است و گفته اند از جنس جن رسول بدیشان مبعوث بوده و ظهور برانند که رسول
جن را ندانند و ایشان رسول را ندانند بهیچانکه هفت نفر از جن پیغام
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرستادند و قال الله تعالی و قالوا لی قومهم
منذ برین و بر هر تقدیر حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بنیامند بنده شما رسولان
که برای دعوت بقصوف علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیههای کتاب مرا ویندرونکم
و بییم کنند شما لقا بومکم هذا دیدن این روز که روز قیامت است قالوا گویند
در جواب که شاهدنا علی تناسا کواهی میدهم بر تنسهای خود یعنی اعتراف
میکنیم بکفر و استخفاف عذاب و غرتهم الحیوة الدنیا و حال آنست که فریفته
کرده بود ایشان از زندگانی دنیا تا از بعثت و نشر فراموشی کردند و چون بر صحنه
محشر درآمدند بکنایه خود معرفت شدند و شاهد و اعلیٰ انفسهم و کواهی انفسهم
خود آنهم كانوا کافربن آنکه بودند ایشان کافران ذلك این فرستادن رسولان
آن لم یکن ربکم برای آنست که نیست افریدگار مصلک الفرقی هلاک کنند
ساکنان دیهها و شهرها بظلم بسبب ظلم که کنند و اهلها غافلون و حال
آنکه اهل آن شهرها و دیهها غافلانند یعنی پیغمبر بدیشان نیامده باشد
و ایشانرا از خدای تعالی قیامت خبر نداده و بزرگان گفته اند که استیصال
هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم و عید و اگر ایشانرا بر حق تعالی حجت باشد
که اولاً ارسلت الیکم رسولاً فنبیح ایانک چو رسول فرستادی تا مابقی روی
میکردیم و لکل دهر که عمل کند درجات مرئیست او را در ثواب و عقاب
ما عملوا از برای عملهای که کرده اند و ما ربکم نیست پروردگار تو یقیناً
عما تعلمون بخبر از آنچه مردمان میکنند و ربکم لغنی و پروردگار بی نیازست
از عبادت بندگان ذوالرحمة خداوند در رحمت بر ایشان و تکلیف طاعت
جهت تکلیف ایشانست و گفته اند که بی نیازست از طاعت مطیعان و ذوالرحمة
بر مجرمان و عاصیان آن ایشانرا خواهد بدهیم ببرد شما را و عید اهل مکه است
و مختلف و خلیفه و جانشین شما سازد من بعد کرم از پس شما ما ایشانرا هر کس
خواهد از آفریدگان خود کما انشاءکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریه قوم
آخرین از ذریه قوم دیگر که بزرگان شما بودند اما تو بعد از من بدستی که آنچیز
و عده داده اند شما را از قیامت و متعلقات اولات هر آینه آئینده و بود نیست بی
و ما انتم بمعجزین نیستید شما عاجز کننده گان مر خدا بر او در بعثت و حشر شما قلیکو
ای محمد صلی الله علیه وسلم یا قوم اعملوا ای قوم من مراد کنان و فرستادن عمل کنید
علی مکانکم هر یک بر حالت و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی
و عداوت مستمر باشید مرا شهادت میدکد که شما بر حالت خود باشید که ای
عالم بدستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فسوف تعلمون
پس زود باشد که بدانید من نکون آن کسی را که باشد له عاقبة الدار مراد را

گشت

عاقبت پسندیده و در سرای آخرت آفته لا یفلح الظالمون بدستی که پیروزی
و دستکاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده
که درین روزی بدانید که دنیا کجا رسد و وقت فلاح کوارسد به بینید که
در ایشان شکسته بال را بر سر ای کرامت چون خوانند و هو جکان صاحب اقبال
سوی زندان ندامت چون دانند **بیت** باش تا کل یابی آنهار که امروزند
جوؤ باش تا کل یابی آنهار که امروزند خاور تاکی از دار الفروری ساختن
دار السور تاکی از دار الفروری ساختن دار الفرار آورده اند که مشرکان
عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدند و یک نیمه برای بتان جدا کردند
و همچنین چهار پایان را نیز قسمت کردند بعضی برای آنکه و بعضی برای
بت آنچه نصیب خدا بودی بدویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهر بتان
بودی بر خادمان بختان قسمت کردند پس اگر حصه خدا بهتر بودی بدل
کردندی از حصه الهه و خود و اگر حصه الهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذشتندی
و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی
و گفتندی که خدای تو آنکست بدین اختیار ندارد و اگر از نصیب نصیب
بان مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ختم کردندی و گفتندی که اینها
صغیر و محتاج اند حق سبحانه و تعالی ازین حال خبر میدهد و میفرماید
و جعلوا لله و مقرر کرد انیدند برای خدای مآذرا از آنچه خدای آفریده است
من الحرب از کشت زارها و الانعام و چهار پایان نصیب بهره برای
خدای و بهره برای بتان فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب مر خدا را
بر عزمهم بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان و هذا لشركائنا و این دیگر
نصیب برای شریکان ما یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده ایم فما کان پس آن
نصیب که باشد لشركائهم برای بتان ایشان بزعم ایشان فلا یصل الی الله
پس بنور سد بخدای تعالی و در آن تصرف نمیکند و ما کان لله و آن نصیبی
مر خدا را است فهو یصل پس آن میرسد الی شرکائهم ساء ما یحکمون
به بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا بر میدارند و نامزد بتان میکنند
و كذلك و مانند این از ایشان که شیطان در قسمت قریات زمین می آرایند
لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان قتل او لادهم کشتن فرزندان
ایشانرا شوکا و هر شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بختان را بر ایشان میدهند
کشتن فرزندان را در چشم ایشان لیرد و هر تاهلاک کنند ایشانرا یعنی
تاهله سازند و لیسوا علیهم و تا پوشیده گردانند بر ایشان دینهم دین
ایشانرا یعنی آنچه بران بود ندان کیش اسمعیل علیه السلام و فو شاء الله
و اگر خواستی خدای تعالی ما فعلوه نکردندی مشرکان آنچه برای ایشانست
از ایشان میدهند فذرهم و ما یفترون پس بگذرا ایشانرا با فتر و دروغی

ناله

که میگویند و قالوا هذه و گفتند این نصیب الله ما انعام و حرث حجر چهار بار
 و کشت هرام است لا یطعمها یخشد و نخورد آنرا الا من نشاء مکرانکه ما خواهم
 بعضی نهادمان بخوار و مردان و مطلق زنا زاد دخل نمیدادند بر عیالهم بکمان خود
 بی حجت و برهان و انعام حرمت ظهورها و میگویند که این چهار پایانند که
 برای قربان بتان و انعام لا یذکرون الله یاد نمیکند نام خدا را بر ذبح آن بلکه
 بر نام بتان ذبح میکردند علیها افتراء و در بینها افتراء میکردند افتراء کردنی بر خدای
 که میگویند ایشان خدای فرموده سیم یهم زود باشد که خدا جزا دهد ایشانرا
 با کافران و یفرعون سبب آنچه افتراء میکنند و قالوا و گفتند که ما فی بطون هذه الانعام
 آنچه در شکمهای این چهار پایانست بعضی در شکم جیره و سایر از چکان خالصه
 لذت کورنا پاکست و هلال مردان ما را و محرم علی از اجنا و هرام کرده شده است
 بر زنان ما اگر زنده متولد شود و آن یکن میتة و اگر باشد مرد از بعضی مرد
 متولد شود فمهم فیه شرکاء پس ایشان هم بعضی مرد و زن در خوردن آن شریک
 باشند سیم یهم زود پاداشت دهد خدای و صفیهم وصف ایشانرا که دروغ
 بر خدای بندند در تحلیل و تحویم آنکه حکیم بدرستی که خدای حکیم است در آنچه
 هلال و هرام میکند علم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قدس الذین
 بدرستی که زیان کردند آنرا که قتلوا اولادهم بکشتند فرزندان خود را سفها
 از روی بی خردی بغیر علم بی دانشی در معالک آورده که ربیع و مضرب و بعضی
 دیگر از عرب دختران خود را زنده در کور میکردند که نباید که در صفر سن بباری
 افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بود و اگر بزرگ شوند چهار و ما چنان
 عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل و غرور
 و هرام ساختند ما در فمهم الله آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی
 بجای بردن سوا ب و غیر آن افتراء علی الله و بر یافتند افتراء برای خدای و قدصلوا
 بدرستی که کم شدند در راه ضلالت و ما کافران و مهتدین و نیستند راه یافتگان
 بطریق حق و هو الذی و اوست آنکس که برای غما انشاء پیدا کرد جنات
 بوستانها از انکور معروف شایسته برداشته و جفته بسته و غیر معروف شایسته و بر زمین
 افناده بی جفته و گفته اند معروف شایسته آنست که مردمان بدست خود نشانده
 باشند و غیر معروف شایسته آنکه در کوه و بیشه باشد و انخل و بیافزید درخت خرما را
 و از درج و کشتها را از آنچه ساق اندازد و فرا و جو بوست مختلفا کله در هالتی
 که مختلف است فمهم یکی از اینها در هیئت و کیفیت و از بقی و دیگر کرد و بقی
 و الزمان و انار را متشابهها در هالتی که مانند یکدیگر است بر کهای او و غیر
 متشابه و مانند نیست مژه میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و
 بعضی میاب آن و این کلوامین ثمره بخورد از این میوهها هر یک اذ انحر چون
 میوه پیدا کند اگر چه نارسیده و خام باشد و اتوا حق و بدید حق و اول بعضی

ع
ق

بجای آنکه در کوه و بیشه باشد و انخل و بیافزید درخت خرما را و از درج و کشتها را از آنچه ساق اندازد و فرا و جو بوست مختلفا کله در هالتی که مختلف است فمهم یکی از اینها در هیئت و کیفیت و از بقی و دیگر کرد و بقی و الزمان و انار را متشابهها در هالتی که مانند یکدیگر است بر کهای او و غیر متشابه و مانند نیست مژه میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی میاب آن و این کلوامین ثمره بخورد از این میوهها هر یک اذ انحر چون میوه پیدا کند اگر چه نارسیده و خام باشد و اتوا حق و بدید حق و اول بعضی

نصیب می کنند

نصیب می کنند بوم حصاده در روز و در ویدن ذرع و بریدن نخل و چیدن میوه
 مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تأخیر در ادای اشغال احوال است که مراد
 از این صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد و این آیت مکست
 و بعضی گفته اند مراد زکوة است و آیت مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس را
 مرضی الله عنه فریب با نصیب نخل بود که خرما را از او بردی و صدقه کردی
 تا وقتی که هیچ نماندایت آمد که ولا تسرفوا و از حد در مکنز بید و صدقه
 دادن یعنی هر چه هست بیکبار و تصدی می کنید در معالک آورده که منع
 صدقه می کنید بعضی از حد تجاوز نمایند در نخل و انفساک امام قشیری رحمه
 الله فرموده که هر چه در حفظ نفس خود نفقه کنی اسرافست و اگر چه یکدانه
 سنجید بود و هر چه برای خدای تعالی دهی اسراف نیست و اگر چه هزار خوراک
 بود آنکه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی
 نمیپسندد عمل ایشانرا و من الا انعام و اوست که بیا فید از چهار پایان حمله
 آنرا که بار کشتند چون شتر و گاو و دوشا و آنرا که بر زمین افکندند برای ذبح چون
 گوسفند و گفته اند حوال کبار انعام است و فرش صغار آن که از خوردی بر زمین
 نزد یکست مانند فرش کلا بخورد ممانز فمهم الله از آنچه شمار روزی داد
 خدای تعالی و هلال کرد بر شما و لا تتبعوا و بی روی می کنید خطوات الشیطان
 کامهای شیطانرا یعنی برای او موروید و هلال را هرام مسازید بقول او آنکه کم
 بدرستی که موشمار او عدد مبین دشمنیست اشکالا ثانیة از واج و از چهار
 پایان بیا فید هشت زوج را زوج آنرا گویند که باجنس خود مزاجه کند پس اگر
 زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هود و را نیز زوج میگویند اما مواد آنست که
 کنیم و این هشت زوج هشت فرزند هویکی زوج دیگری من الضان از آنچه
 بشم دارند و ایشانرا میش خوانند انشیب دوزج یکی فوج و دیگر جفت او
 و من المعز و آنها که موی دارند و ایشانرا بزگویند انشیب دوزج دیگر نزد ماده
 قل بگو الذکرین حرم ایاده ذکر را هرام کرد خدای ام الا نشیبی یاد و ماده را
 اما اشملت علیه یا انرا هرام کرده که مشتمل بود بر دار هاما الا نشیبی در جهات
 دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه زن بتونی خبر دهید مرا
 بعلم با مردی معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای تعالی کدام را هرام کرده است
 ان کنتم صادقیین اگر هستید راست گوین که تویم از نزدیک اوست و من الا بل
 انشیب و از شتر دوزج نزد ماده و من البقر انشیب و از گاو نیز بهمان منوال
 دوزج قل بگوی الذکرین حرم ایاده ذکر را از شتر و گاو را هرام کرد ام الا نشیبی
 یاد و ماده را از ایشان اما اشملت علیه یا انرا هرام ساخته که فاکوفه است آنرا
 ارحام الا نشیبی در جهات هود و ماده ام کنتم یا بودید شما شهدا و حاضران
 و مشاهده کنندگان اذ و ضمیمه الله بهذا ان هنگام که وصیت کرد خدای

شمار بدان تحریم سبب نزول آیت است که عوت بن مالک بحضرت رسالت بنا
صلی الله علیه و سلم آمد و گفت که یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بو
حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کنند حرام نمیشود عوت گفت که خدای حرام
کرده است این آیت نازل شد که خدای تعالی ازواج ثانیه را برای اکل و اشغاف
آفریده است پس شما بعضی چون بکر و سایه و و صیده و حرام میگوید
این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انبی مالک ساکت شد اگر میگوید که تحریم
سبب ذکر است پس جمیع ذکر باید که حرام بود و اگر باعتبار نوشته است پس تمام
اناث باید که در حرمات داخل باشند و اگر بواسطه اشتغال هم است بر چندین
پس هر باید که حرام باشند چه در حرم یا ذکر است یا انبی پس حضرت فرمود که ای
مالک چرا سخن نگوئی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیت برد خواند
من اظلم پس کیست ظالمتر من افتری از آنکس که افترا کند علی الله کذب با بر خدا
تعالی دروغ را و نسبت دهد بد و تحلیل و تحریم اشیا را لیصل الناس تا که راه کند
مرد ما را بغیر علم بداشنی مراد آگاه برایشانند که قرار این مهم متعلق بدیش است
یا عربین علی که مؤسس این قاعده بود و حضرت فرمود که من آوردم در آتش و دفع
و اهل و زوج از نفعی امعای او برنج بودند آن الله بدرستی که خدای تعالی
لا یهدی القوم الظالمین راهی نماید که ظالمان را که متدین بدین جاهلیت اند
مشركان چون این آیت شنیدند گفتند هم انعام حلال شد پس حرام کدام است آیت
آمد که قل یوای محمد صلی الله علیه و سلم لا اجد فی باب فی ما اوحی الی من انی ما یجوز فی
کردند تحریم چیزی حرام کرده شده علی طایع بطعمه بر خورنده که بخورد آنرا
الا ان یكون میتة مکرانکه باشد آن چیز مردار او و ما مسفوحا یا خون ریخته
شده و مراد خون نیست که در وقت ذبح از او آید مذبح رود یا در زندگی او از او
بیرون آید و جگر و سپر و درین داخل نیست و لحم خنزیر یا گوشت خوک آنچه از او
توان خورد فاشه رجس پس بدرستی که او بپزد است و فاسقا یا کشته شده
بنسوزان چهار پاست که اهل او از برداشته شده است لغیر الله برای غیر خدای
بیه بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدای کشته باشند و از فاسق گفت زیرا که
بدان عمل فاسق میشود من اصطر پس هر که بیچاره و دمانده باشد غیر باغ
نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود و لا عاید و نه از حد در گذشته در خوردن زیادت
از ضرورت فان مرتکب غفور پس بدرستی که پروردگار قوام زکارت موافقت
نکند آنرا که بصورت از حریمات تناول کند و هم مهر بانست که بیچارگان را در آن
رخصت دهد و علی الذین هادوا و ابرائیکسان که یهودند و همنا حرام کردیم کل
فی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شتر مرغ و سباع طیور و گفته اند هر حیوانی
و سم دارد درین داخل است و در معالیم آورده که مراد شتر مرغ است و بط که
برایشان حرام بوده و من البقر و الغنم و از کارد و کوسند و هر منای علیهم حرام کردیم

برایشان

برایشان شکوهمما بیه های که در درون ایشان بود چون کرده بیه و طیران الا ما
حملت مکرانچه برداشته بودی ظهورها پشتهای ایشان یعنی جنبیده بود بر پشت
و پهلوی ایشان از درون و بیرون او احوایا یا آن جوی که بودی متعلق برودهای
ایشان او ما اختلط بعظم یا آنچه بودی با ستخوانها چون دینه و بیه بنا کو و مغز
استخوان ذلك تحریم این چیزها جزینا هر پاداشت داده بودیم جهودا نرا
بغیرهم بسبب ظلم ایشان و انکصاف قوت و بدرستی که ما راست گویانیم و خبر
دادن از همه چیزها فان کذبوا پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد صلی الله
علیه و سلم در خبری که من بنویسم کرده ام فقل پس بگو بکم پروردگار شما
ذو رحمة و واسعة خداوند بخشنده بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود
این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند و لا یردیاسه باز داشته نخواهد عذاب او علی القوم
الجریمین از گروه مجرمان که مکر با خدا حاصل سخن است که اگر احوال خواهد بود امهال
نخواهد بود سیقول الذین ذود باشند که بگویند آنکه اشراک آورده اند درین
آیت زیرا که اعجاز قرآن ظاهر است که از نامده خبر داد و بعد از نزول آیت مشركان
گفتند و گوشاء الله اگر خواستی خدای ما اشركنا شرک نمی آوریم ما و لا اباؤنا
و نه پدران ما این سخن درشتست نه بطریق اعتذار میگویند که ارتکاب این قبایح
بمشیت اوست یا آنکه استهزاء میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که حق مشرع
مرضی عند الله اینست که ما میگوییم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوریم
و لا هم من انی و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او افرمود تحریم اینها کذلك
چون این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنکه پیش
ازین بوده اند حق ذاقوا باسنا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافته اند عذاب ما را
قل هل عندکم بکوا یا هست نزد یک شما من علم هیچ امری معلوم که بدان حجت
آرد بر سخنان خود فخر جوه لنا پس بیرون آید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تبصرون
شما بی روی کنید در مقالات خود الا الظن مکرمانه و پندار خود را و ان انتم الا
تخرون و نیستید شما مکر قوی که دروغ میگوید قل بکوا ای محمد صلی الله علیه و سلم
که اگر شما را حجتی نیست بر قول خود قلله الحجة البالغة پس مر خدا را است
حجتی رسیده بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی تهدیدیم اجمعین هر آنکه
راه نمودی هم شما را قل هکلم بگو بپارید شهدا و کم گواهان خود را الذین يشهدون
اننا نراکم کوا می دهند آن الله حرام که خدای تعالی حرام کرده است هذا من حرمنا
شما را از انعام و حرث و غیران فان شهدوا پس اگر کوا می دهند خود برای خود
فلا تشهد معهم تو کوا می مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن
ولا تتبع و از پی مرد هوا و هم الذین آرزوهای کسانی را که از روی غنا و
کذب و ابائنا تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام و الذین لا یؤمنون
بالآخرة و دیگر بی روی میکنند آنرا که نمیکردند بسوی دیگر یعنی بت پرستان

و هم و ایشان برینهم برورد کار خود بعد از آن بر میکنند بنا بر آن قل تعالی
بگو بپایید ای مردم ما را بشنویید تا من آن قل بخوانم ما حرم را بکم علیکم آنچه حرام کرده
افزید کار شما بر شما این است باد و ایضا دیگر که در پی او است از حکام کتاب است
که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکم است از امور دینی و جمعی از
الاشکوار است که شریک مساوی به شیئا بخدای چیزی راه بالوالدین و یا ما
و پدر احسانا نیکی کنید در ثواب و ایضا فرموده که توحید و احسان و والدین را در یک
سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب فوزند در وجود و تربیت و واسطه اند
که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد ربوبیت خود ساخته و لا تقبلوا
اولادکم و مکشید فوز ندان خود را من املاق از جهت ترس در دینی و احتیاج
حق نزدیک ما روزی میدهم شما را و یا هم و ایشان را پس چون روزی اولاد
بر ما است نه بر شما چرا مرکب امر بنا حق میشود و لا تقربوا الفواحش و نزدیک
مکنید یعنی مرکب میشود زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زناست
و مفسدات و اکابر عرب پنجاهان از مردمان زنا کردندی و او باش و بی باکان
اشکارا بران اقدام نمود ندی حق سبحانه و تعالی فرمود که کور زنا مکروه بد ما ظاهر
منها آنچه اشکارا باشد از آن و ما بطن و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظاهر فرست
و ما بطن زنا و تحقیق آن گویند که ما ظاهر فعلست و ما بطن نیت و لا تقبلوا و مکشید
النفوس التي ان نفسی را که حرم الله حرام کرد خدای تعالی کشی او را لا بالحق
مکرجی که ان قصاصی است یا قتل مرتد یا رجیم زانی محصن ذلکم این چهار شی
و یک امر و ضمیمه امر کرد خدای به بنگاه داشت آن لعنکم تقبلون تا مکروه را
و بداند که راه راست آنست و لا تقربوا و نزدیک شوید مال الیتیم مال یتیم و در راه
تصرف مکنید الا بالحق ای احسن مکره می که آن نیکو تر باشد یعنی از تلف نگاه
دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن بخورید و بکس مدهید حتی ببلغ
تا برسد یتیم آمده بقوه خود یعنی بالغ شود و او قوا الکبیل و تمام پیمایدکیل را
در مکملات و المیزان و ترازو و در موزونات بالقسط بعدل و مساوات یعنی
کم مدهید و زیاده مستانید در بنا بیع آورد که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند
یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زیاده ترازوی ما باد و پله چنان برابر
باشد که یک موی میل نکند حق سبحانه و تعالی فرستاد لا تکلف نفسا ما تکلف فیکفین
کسی را لا و سعهها مکر آنچه بخواشش آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن
بی قصد شما واقع شود و شما را عزیست مراعات عدول بود از آن عفو کنیم و اذا قلتم
و یک دیگر از احکام آنست که چون سخن گوید در حکومت یا کواهی دهید فاعدلوا
پس راستی کنید در آن دو کاه ذاقرب اگر چه باشد حکوم له یا حکوم علیه یا مشهود
له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک و بعهد الله او قوا و بعهد خدای که
دبت احکام شرعست یا بندگان را کنید ذلکم این سه امر و یک نهی و ضمیمه به وصیت

کرد خدای تعالی

کرد خدای تعالی شما را بدان لعنکم تذکرون باشد که شما باید پذیر خویید و آن خدا و شما
میخوانم حکم دوم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است در این سوره از دل توحید
و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راه راست تابشست
فاتبعوه پس متابعت کنید و پیروی نماید این راه را و لا تتبعوا السبل و از پی
مروید راه های پراکنده و ادیان مختلفه را فترق بکم که ان راهها جدا گردانند
و در سازد شما را عن سبيله از راه حق ذلکم اتباع و متیکم به فرموده است
خدای بحفظ ان لعنکم تقبلون شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق
عبد الله مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بکشید
از برای ما خطی پس گفت که هذا صراط الله این خط راه خدای تعالی است پس بکشید
خطها را از چپ و راست آن خط و فرمود که این راهها است بر هر راهی دیوی و کل
که میخواهند مورد ما قربان پس این آیت بر خوانند که ان هذا صراطی مستقیما تحقیقا
بر آنند که صراط معین نکرده الایمان بدائی و نهایی و عارف دانند که باریت از
و نهایت هر یک است حضرت شیخ صدر الدین قونوی رحمه الله در عجاز البیان فرمود
که احاطه به اشیا ثابت است و الله بکل شیء محیط و ان احاطه وجودی یا علمی
باختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر ساکن خواهد بود چنانچه فرموده صراط
الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله نصیر لا مور و باقی هر جا
قدی زدیم در کوی تو بود هر کوشه که رفتیم هیا هوی تو بود گفتیم مکر سوی
دگر ای هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثم پس بخوان بریشان آنکه
اینها موی الکتاب دادیم موسی را توریست تماما برای غای کرامت و نعمت علی
الذی احسن بر کسی که نیکو ناید قیام با حکام وی و تفصیل کلی و برای بیان
هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل و هدای و رحمة و خداوند دهد
و بخشش لعنکم شاید که بنی اسرائیل بلفاء ربهم بلفای پرورد کار خود یا ملافا
جزای او بومنون ایمان آرند و هذا کتاب داین قرآن کتابست از لانه و ستاده
او را مبارک بسیار رفیع فاتبعوه پس پیروی کنید او را و اتقوا و بپرهیزید از گناه لعنت او
لعنکم و رحمت شاید که بر شما رحمت کند بسبب متابعت وی ان تقولوا و فرستادیم
این کتاب را که نوبت شما را ای زمره عرب که انما نزل الکتاب جز این نیست که
فرستاده شده است کتاب علی طائفتین برد و کرده من قبلنا پیش از ما یعنی خود
و نصاری و ان کتابا و درستی که ما هستیم حق در استقامت از قرات ایشان و کتاب
خود را لغافلین بجز این یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخواهند زیرا بلفغت مانیت
اد تقولوا و برای آنکه نگویند و انما نزل اگر فرستاده بودند علینا الکتاب
بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و فرسایان لکنا اهدی هو آینه می بودیم راه یافته تر
منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد شما بینه من و بکم بحق روشی
از پرورد کار شما یعنی قرآن بلفغت شما فرود آمده و هدای و راه می هر که متابعت

او کند

بمقصود مقصود رسد و در حجت و بختیابی مؤمنان از این هر سه صفت قناعت
و بعضی بینه را بعضی کواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالت است که کواه
است و هدی و در حجت نیز اوست یعنی خداوند در حجت و هدایت است
مرا اهل ایمان را من اظلم پس کیست سخنگار تر من کذب بایات الله از آن کسی
که دروغ نهد اینتهای خدا را و صدق عنها و اعراض کرد از آن سنجری الذین
زود باشد که جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا بر میگردند از اینتهای ما
سوء العذاب شدت عذاب یا بعد از آن که بدترین عذابها باشد یا کافرا بصد
سبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هل ينظرون آیا انتظار می برند
اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان یاتیهم الملائكة
مکرات که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یعنی فرود آیند ملائکه عذاب
بر ایشان او یاتی امر ربك یا بیاید امر پروردگار بر عذاب ایشان یا قای
ایات او و مراد از این آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از جمله
وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام
و ظهور مهدی و بدید آمدن یاجوج و طلوغ آفتاب از مغرب او یاتی یا آنکه
بیاید بعضی آیات ربك بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب
کرده اند یوم یاتی روزی بیاید بعضی آیات ربك بعضی از آیات پروردگار تو
که بقول اکثر مفسران طلوع غمش است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صحن
از مغرب برآید در آن باشد و درازی آن مشهود از اهل او را در دریابند
که چون از او را در فارغ شوند انتظار صبح بر ندید در کمال افتند
و دیگر باره او را در باز از سر گیرند و چون تمام شود اثر صبح بدید نباشد
دانند که کاری عظیم از ظلمات خانه غیب بر عرصه کاه شهادت یاید بتضرع
و زاری و توبه و استغفار مشغول شود تا صبح از جانب مغرب برآید و فرزند و افتاد
از آن فراق غری برآید و او را فرزند و هر خلق از مشاهده کنند و چون آیات
ایت عظیم ظاهر کرده غیب عین شود و ایمان اصطراری باشد پس بسبب این
لا ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که کم تکن است
نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین و مراد از ایمان آورد
ادگست یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکی
یعنی عمل پسندیده این دلیل کسب است که ایمان را مجرد از اعمال اعتبار نمیکند
و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند و تخصیص میکنند این حکم را بدین روز بعضی
گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنان که ایمان کافر درین روز سود نکند
ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود نکند و امام حسن بصری فرموده
که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امرها را فرود گذارسته
باشد و خیر ناکرده چون این ایت معاینه بیند و آن کاه خیری کند آن خیر پذیرفته

قوت

باشد در

نباشد و در معالمت التزیر فرموده که در آن روز ایمان کافرا توبه فاسد قبول
و مؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب
از مغرب طلوع کند قل یوای محمد صلی الله علیه و سلم استظروا انتظار برید این
آیتها را انا منتظرون که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما
و خوشحال ما آن الذین فرقوا بدرسق که انا آنکه بر آنکه کردند درینهم دین
خود را که بعضی با نبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و کافران شیعا
و کشتند کرده کرده چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و نصاری که هفتاد و
دو فرقه بودند و کست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت
محاربه با ایشان نیست این حکم بایه السیف منسوخ است و گفته اند که مراد از این
اهل بدعت اند و معنی کست منهم فی شیء اینست که و از ایشان بیزاری است
امرهم جز این نیست که کار ایشان الی آنکه با خداست اگر خواهد ایشان را عفو
کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را روز قیامت
یا کافرا یفعلون یا نجی میکنند و در بنی من جاء هو که بیاید بالحسنة به نیکی قل
پس مراد است عشر امثالها ده برابر مانند آن یعنی ده نیکی امام مازنی
گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف و در بحر
الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنة پس او راست ده حسنة قبل از آن تا بآن
حسنی تواند آمد ۱ حسنة ایجاد از عدم ۲ آفرینش در احسن تقویم ۳
و تربیت ۴ و رزق ۵ و بعثت رسل ۶ و انزال کتب ۷ و تبیین حسنة
و سیئات ۸ و توفیق ۹ و اخلاص ۱۰ و قبول تا این ده حسنة وجود
نگیرد بنده تواند که حسنة بجای آورد و من جاء بالسیئة و هر که بیاید سیئة
یعنی بفعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا امثالها مکرر مانند آن یکی
یکی و هم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنة و سیئة اند ستم دیده نخواهند
شد بتقصان ثواب و زیادتى عقاب قل یوای من این قوم را که تفرقه در دین
خود افکنده اند که انی هدائی بدرستی که راه نموده است مرا ربی پرورد
گار من الی صراط مستقیم بر ابراهیم است و بنا قیما یعنی دین پاینده درست ملة ابراهیم
که آن ملة ابراهیم است علیه السلام حنیفا در حالق که ابراهیم از خداینها
بدین مایل بود و ما کان و نبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از مشرکان
یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلتونی بکوبدرستی که
ما من و سستی و قربان من و یا حج من و حیای و زندگانی من یعنی آنچه را من
در زندگی دممائی و آنچه بران میرم از ایمان و طاعت آنکه هر مر خدا را
رب العالمین که آفرید کار عالمیاست لا شریک له هیچ نیاز نیست مرا و را
یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیکم چون بت پرستان و قربانی
بنام او نمیکم بنام غیر او و در وقت حج تلبیه دیگری را با او یاد نمیکم بخلاف

کار من

اهل ما هیت که میکنند لبیک لا شریک الا شریک هو لک گفته اند مراد ازین
 کلمات تنویجی و امور خودست بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کم و گویم و دارم
 هر برای خداست و بذلک امرت و بدین مأمور شده ام و انا اول المسلمین و من
 اول مسلمائکم برای آنکه اسلام بنی مقدم باید بر اسلام قوم او آورده اند که در وقت
 مبارزه کفار مران حضرت راضی الله علیه و سلم در رجوع باین ایشان این آیت
 نازل شد که قل اغیر الله بکوا یا بدون خدای ابغی ربنا ظلم پروردگاری و در عبادت
 او را شریک سازم و هو رب کل شیء و هال آنکه خدای است او پروردگار همه چیزها
 پس ما سوائی او مروبوب و مخلوق او باشند و مروبوب برای ربوبیت سزاوار
 نبود و لا تکسب کل نفس و کسب نکنند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مکر و مال
 آن بران باشد و لید مغیره میکنند که ای صنادید عرب متابعت من کنید
 و کنایه ان شهادت کردن من حق سبحانه و تعالی فرمود و لا ترزوا رزوة و بر ندارد
 هیچ بردارنده و ترزوا رزوی را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد
 کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبکم
 پس خبر خواهد داد شمار را آخرت بما کنتم فیه یا عجم بودید که در آن مختلفون
 اختلاف میکردید در دینی از امور دینی و حق و باطل ان بر شما ظاهر خواهد
 ساخت و هو الذی جعلکم و اوست آن کسی که گردانید شمار را ای آدمیان خلافت
 الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الحان یا شما را ای امت محمد صلی الله
 علیه و سلم خلیفه ام گذاشته ساخت و رفع بعضکم و برداشت بعضی را از شما
 فوق بعضی ز بر برتری دیگر درجات با یهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال
 آن لیکن که تا بیازماید شمار را فها انکم در آنچه شما داده اند از مال و جاه تا ظاهر
 شود شکر اغنیاء و صبر فقر ان ربکم بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب
 زود عفویت کننده است تا سبب انان و ناشکیبایان را دانسته و بدرستی که او
 لغفور رحیم آمرزنده است و مهربان بر شاگردان و صابران **سورة الاعراف**
 بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان عذاب و عفو

است

در بیان عفو

و میم ما بین ازل و ابد و حق اشارت است با اتصال هر متصلی و انصالی هر منفصل
 و فی الحقیقه اتصال را مجال کنجایش است و انصال را محل غمایش **نشوی**
 این چه راه است این برون از فصل و وصل کان در و نه فرج میگذرد اصل
 فی معانی فی عبارت فی عیان فی حقایق فی اشارت فی بیان برتر است از مدعا
 عقل و دهم لاجرم کم کشت در روی فکر و ذهن چون بکلی روی گفت و گوی
 هیچکس را جز غموشی روی نیست کتاب انزل این کتابیست و فرستاده
 شده الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینه تو هیچ
 تنگی منته از تبلیغ او یعنی باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی
 و از نکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است گنجد به
 تا بیم کنی بدو کافران و ذکوری و تابند و پی بنددانی للمؤمنین مومنان را
 اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم ان چیز را که فرستاده اند شما
 من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاه داشت او امر و
 نواهی او و لا تتبعوا پیروی نکنید من دونه بخیر کتاب خدای تعالی را
 اولیا دوستان مراد اصنام آنکه کفار ایشان را دوست می گرفتند یا شیاطین
 الانس و الجن که خلق را در گمراهی افکنند قلیلا ما تذکرون اندکی پسند میگردید
 و فقی که متابعت غیر حق کنید و کم من فربه و بسیاری اهل به ها و شهرها
 از کفار و تجار که ما اهل کناها حکم کردیم بهلاک کردن ایشان نجی و ها پس آمد
 باهلان شهرها و فربه با سنا عذاب ما بیا تا در هنگام شب مانند قوم نوح
 علیه السلام او هم یا فرود آمده عفویت بدیشان و بود ندیشان قالون
 خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت
 بجهت انبیت که زمان آسایشی و استراحتند و تصور و تحقق عذاب در آن
 نیست پس بلیه غیر منتظر صبر و سخت ترست چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر
 و لذیذ ترست فاما کان پس نبود دعوی بهم درخواست ایشان از جاه و هم
 و فقی که آمد بدیشان با سنا بلا و عذاب ما الا ان قالوا مگر آنکه گفتند که انا کنا
 بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که کذیب رسال کردیم
 اعتراف نمایند بگناه خود و مظهر آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد
 از عذاب و هال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در
 وقت نزول عذاب یایه و استغفار مفید نباشد و قوم یوش علیه السلام ازین
 حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت قلنسائے الذین ارسل الیهم
 پس هوا بینه که بر پرسم انا انرا که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سوال ایشان را
 از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تضمین و تعذیب است
 و قلنسائے المرسلین و هو اینکه بر پرسم فرستاده شد کانرا یعنی پیغمبران را از ادای
 رسالت و تبلیغ احکام و این سوال شریف و تفریب است و گفته اند امرا از فرمان برداری انبیا

برداری انبیا

عليهم السلام پرسند و انبيا را از مهر باقی بمانم فلنقصص پس هر آینه بخوانیم
عليهم السلام پرسند و انبيا را از مهر باقی بمانم فلنقصص پس هر آینه بخوانیم
بودند که هر یک چه کرده اند و لقب و شرف ایشان چه بود و ما کنایه و نبوده ایم ما غائبین
بندها و در و در و بنحیر از اقوال و افعال ایشان و الوزن و سنجیدن اعمال هر یک
یوم شد آن روز یعنی قیامت الحی در مستسک و بودنی و گفته اند صحیف
اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را نمودی و در کف باشد و هر خلاص در آن
نمود و این صورت برای اظهار معدولتست و در بیان از این عباس رضی الله
عنه نقل میکند که درازی نمود میزان پنجاه هزار سال را هست و گفتن او هر یک
یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات در پله نور نهند و سیئات را در کف ظلمت
فمن ثقلت پس هر که گران بود موازین اعمال سنجیده او برین تقدیر موازین
جمع موازینست و اگر چه میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موازین
باشد و بهر حال گران میزان بطاعت است و آنرا که میزان گران باشد قائلند
پس آن گروه هم المفلحون ایشانند در ستکارت و رسیدگان بجات و من خفت
و هر که اسبک باشد موازین عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد
بود قائلند پس آن گروه اندکی خسرو آنا اند که زیان کردند آنفسهم بهرها
نفس خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بگناه سبب آنکه بودند
که بایانشا اینستهای ما را بظلمون ستم میکردند یعنی وضعی نمودند تکذیب را
در موضع تصدیق و گفتد مکتا که بدرستی که ما ممکن کرد آیدیم شمارای آدمیا
فی الارض در زمین سکفی و ذرع و گفته اند که خطاب با فریش است که میگو
شماراد ستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنند بشام و بمن در تابستان و زمستان
و جعدنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب بزندگانی
از مکاسب در تجارت و آنچه سبب معیشت قلیلا ما تشکرون اندک
شکر میگوید با وجود تخصیصی بچنین نعمتی یا از شما اندکیست که بمراسم شکر
گذاری و سپاس داری قیام نماید بیت نعمت بی و شکر گزارنده اندکیست
گویند سپاس الهی ز صد یکیست و گفتد خلقنا کما و هر آینه تحقیق که بیافریدیم
شمارا در اصلا بپزدان شم صورنا که پس صورت کردیم شمارا در ظهور و شهر
قدنا پس گفتیم ما لکم ملائکه مرفقه کانا اسجدوا سجده کنید سجده تعظیم و
تخبت لادم مرادم را اسجدوا پس سجده کرده اند ملائکه از روی فرمان برداری
الا ابلیس مکر ابلیس که او از راه عجب و حسد کم یکن نبود من الساجدين از سجده
کنندگان مرادم را قال گفت خدای تعالی مرا ابلیس را که ما منع کردیم چنان باز
داشت الا سجده از آنکه سجده کنی مرادم را از امر ملک چون فرمودم ترا سجده
قال گفت ابلیس علیه اللعنه آنا خیر من بهترم منه از آدم جواب از حیثیت
معنی است یعنی استبعادی نماید از آنکه مثل منی را سجود چون او کسی فرماید

و در این
موضع

مناظر

مناظر من از و بهترم خلقتی آفریدی مرا من نار از آتش و او جوهر
لطیف نورانیست و خلقته و آفریدی آدم را من طیبی از کل که جسم کثیف
سفلی ظالما نیست ابلیس درین صورت مغلطه خورده که فضیلت را باعتبار
عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که ما خلقت بیدی عبارتست از آن و به
نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نگرستی دانستی
که خیریت و فضیلت آدم راست علیه السلام تا و را مشهوری زادی ابلیس صورت
دید و پس غافل از معنی شد آن مرد و دختس که چو من خدمت این طیب
کنم صورتی را من لقب چون دین کنم نیست صورت چشم را نیکو مال و تابه
شعشعه نور جلال و قیاس نیز در فضیلت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که
آتش خاین است هر چه بدود دهند نیست کرد اندو خاک آمیخت هر چه بدود دهند
نکاه دارد و امین آن خاین بهتر بود آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع
از نیکو نیکوتر باشد و خاک نقش پذیر بود چنانکه آدم علیه السلام که کتب فی قلوبهم
الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت ابلیس علیه اللعنه سوخت
که نفسش عن امر ربه و وجوه تفصیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق
تفصیل مذکور است قطعه صورت خاک ارجم دارد زیرا که در تیرگی نیکو
گزیده معنی صفا اندر صفاست این ها بون خاک که اندر دشت و صفا و صفا
تکذیب گفتند گزوی دیده و چنانچه اجلاست جستن کوکود امر غرضایه کدشت
روی بر خاک سبه آورد که یکسر کجیاست قال گفت خدای تعالی مرا ابلیس را
فاهبط پس فرود منهای از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر عصیت
و گفته اند که تنزل کن از مرتبه رفیع که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی
بمنزله دنیه بواسطه معصیتی که مرتکبان شدی فیما یقولون لک پس فرسید
وروا نباشد از آن تنگتر آنکه کوه کشتی کنی فیها در آسمان و تعظیم کنی بر من
که خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت
کنند کانت قاهره پس بیرون روان از آسمان یا از بهشت آنکه بدرستی که تو
من الصاعرین از طوار کنند کافی درینا بیع آورده که بیرون روان صورت
فرشتگی و مباشر در میان فرشتگان پس حق سبحانه و تعالی تبدیل کرده صورت او را
برشت ترین صورتها قال گفت ابلیس وقتی که مسوح شده بود و از رحمت
نومید گشته آنطرف مهلت ده مرا الی یوم یعثوب تا روزی که برانگیزه شوند
آدمیان از قیرها یعنی روز قیامت قال گفت خدای تعالی آنکه بدرستی
تو من المنظرین از مهلت داد کافی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت
یعنی فی خواست که بمبرد حق تعالی درخواست او را نکرد و نا نفعه صعقه او را
زمان داد چنانچه جای دگر فرمود که آنکه من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
یعنی تو از مهلت داد کافی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفعه صعقه است

بینی

او

می

یعنی بود عید اعتلال آدمیان داری تا فرزندان آدمیان زنده اند و تامل میباید
 آدم قال گفت ابلیس که قضا غویبتی پس بسبب آنچه مرا بی بهره کرد اندیدی
 از رحمت لا تعدد لهم هراینه بنشینم برای فرزندان آدم صراط المستقیم
 راه تو که آن راستست یعنی دین اسلام و مترصدان باشم که ایشان را راه تو رسم
 و بر صراط مستقیم گذارم شمل لا یتشبههم پس بیایم بدیشان من باین ابدی بهم
 از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست
 و من خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دینی و از ادب چشم ایشان بیارم پس
 و عن ایمنهم و در ایمن راست ایشان از جهت حساسات و ایشان را در عجب
 و دریا اندازم و عن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت حیثیات و از اندر
 ایشان شیرین گردانم و لا یجد و نیایی تو که خداوندی اکثر هم بیشتر فرزندان آدم
 شاکرین شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منع را نشناختند قال گفت خدای
 تعالی مرا ابلیس را اخرج منها بیرون و از بهشت را از آسمان مذموم
 در حالیکه که نوحه بیده باغی و عیب ناک مدح و را نداده و در کرده از رحمت
 من تبعك بخدای که هر که بر پی تو بیاید مستقیم از اولاد آدم لا ملأ جنة هم
 پرکم دوزخ را سنگم جمعین از همه شما یعنی از تو و متابعان تو با آدم اسکن
 و کنیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت و زوجت
 تو و جنت تو که خواست الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوه ها و
 نعمتهای بهشت من حیث شئتم از هر کجا که خواهید و لا تقر با و نزد یک نشوید
 هذه الشجرة این جنس را که از درخت کندم است یا انکور از آنکه اگر بخورید
 فتکونوا من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس
 پس وسوسه کرد لهما الشیطان مرادم و حواریان شیطان لبیدی لهما تا
 عاقبت اشکارا کرد اند برای ما و در پی آنچه پوشیده کرده بود ندعنهما
 از ایشان من سوانهها از عورت ایشان و اینجا بود که اهل بهشت عورت
 ایشان را دیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر مشاهده نمیکردند
 و گفته اند که حق سبحانه و تعالی ایشان را جامه های برای ستر عورت پوشانیده بود
 دانست که بنا فرمائی آن لباس را از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را
 در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو بریزد و بجهت کشف عورت در میان
 ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه بنهات بدست یاری مار و طایس
 بهشت در آمده بود و بصورت دیگر بر آمده و قال و گفت مرادم و حواریان
 باز داشت و منع نکرد شما را و بکار شما عن هذه الشجرة از خوردن این
 درخت الا ان کونا مکرانکه نکرد بدو شما ملکین دوزخ در علو مرتبت با حسن
 صورت یا استغنا از غذا او نکونا یا تا نباشید شما من الخالدین از جاودماندگان
 در بهشت یا از زندگانی که مرک را راه بدان نباشد و چون با وجود این وسوسه

نهیما

آدم در خوردن از

آدم در خوردن آن تأمل میباید ابلیس بدیوی دیگر کرد و قاسمهما و سوکنند
 ابلیس برای آدم و حوا و گفت که آنی بدرستی که من نکما مر شما لمن انما صبحی
 از نصیحت کند کام و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید
 آدم علیه السلام کما نبرد که کسی سو کند بخدای تعالی بدو رخ خورد و بدان
 سو کند فریفته شد فدای لهما پس ابلیس تنزل داد بدین سو کند ایشان را و از در
 عالیه بموتید سافله افکندشان بفرود بر زیر و سوسه فلما ذاق الشجرة پس
 هنگام که بچسبیدند از میوه آن درخت منعی عنه فی الحال بقویت آن
 بدت لهما ظاهر شد مرا ایشان را سوانهها عورت ایشان یعنی لباس ایشان
 از تن ایشان بر ریخت تا عورت یکدیگر دیدند و در اضمار آمده است که کسی
 دیگر از ایشان عورت ایشان ندید ایشان ازین صورت منفعل شدند و طفا
 و در ایستادند و قصد کردند در کهای درخت بخصفان می جنبانیدند بر کی
 بر بالای دیگری نهادند علیهما بر عورت خویش من و روا الجنة از برک
 درختان بهشت و اشهر است که برک آنچه بر هم بستند تا چون هیئات
 ازاری شد و عورت خود را پوشانیدند و ازین طرف بدان طرف میگریختند
 و نادیده و اندا کرد ایشان را و بهیما آفرید کار ایشان که آلهما نه شماران
 کرده بودم عن نکما الشجرة از خوردن این درخت و اقل نکما و نه گفته بودم
 شما را و بخدیر کرده بودم که ان الشیطان نکما بدرستی که شیطان هست شما را
 عدو و میباید دشمنی اشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر ملائکه
 روشن شده بود آورده اند که در وقت کوبختن ایشان حق سبحانه گفت افرا
 متی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام گفت بل هیاء منک این کوبختن من
 بجهت هیاست از حضرت تو پس بکناه اعترف خود ندانم با حق سبحانه و تعالی
 از روی نیاز قالا گفتند ربنا ای پروردگار ما ظلمنا ستم کردیم بر نفسهای
 خود بدین نافرمانی انفسنا دان تم تغرکنا و اگر تو نیاموزی ما را و کناه ما را
 و تو غمنا و نه بخشایی بر ما فتکون هراینه باشیم من الخاسرین از زیان کاران
 قال گفت خدای تعالی مرادم و حواریان و مار و طایس و ابلیس را اهبطوا فو
 آید زمین بعضکم برخی از شما بعض عدو و برخی را دشمن وادی و مار
 و طایس هر دشمن یکدیگرند و گام و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر
 قرار گاهی دارم جایی و متاع و بر خوار داری الی حین تا هنگام رسیدن مرک
 آدم علیه السلام غمناک شد و بداند داشت که دیگر بهشت نخواهد رسید قال گفت
 خدای تعالی فیها حیوان در زمین میزبید و فیها موتون و در زمین می میرید
 و منها نخروج و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزای آدم علیه السلام
 از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز بهشت خواهد آمد یا بنی آدم خطا
 عامست مرشد فرزندان آدم را علیه السلام میگوید قد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم

اینکه بنفشی خود بدین نافرمانی
 و ان لم تغفرنا

علیکم بر شما لباس پوششی یعنی بپوشیدم برای شما لباس سرانجام برات سماوی و سحابی
 نازل اند از اسماء و ازین قبیل است و ازین که لا انعام پس بیان فائده لباس میکند
 و می فرماید بپوشی بپوشد لباس سوا آنکم عورات شمارا و ریشا و دیگر فرست
 لباسی که بدات از ایشان کنید خود را کفنه اند لباس آنست از پنبه باشد و ریش
 از بر شیم و دکنان و پشم باشد و گویند ریش امتعه خادم است و لباس تقوی
 و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای
 درخت ذلک خیر آن بهتر است از لباسهای نرم و متکلف و محتر که آنرا می پوشند
 و گفته اند که لباس بر هیئت جامهای هر بست چون زره و خفقات که وقایع محارب
 باشد از اغریع و تیرو نیزه و نوزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی
 بدان پوشیده میشود چنانچه عورت بحاجه مستور میگردد و گفته اند لباس تقوی
 عفتست یا همایانوس الهی یا الزام طریقه خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس بود
 کوه است لباس تقوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق
 بحکم حقیقت است از لباس تقوی همین بهره است که سر عورت میشود و از لباس
 تقوی هو یک از دل و روح و سر و خن بهره دارند و بهر یک چیزی پوشیده میگردد
 و بهره دل از لباس تقوی نیست در طلب موی و بدان پوشیده شود سوا طبع
 دنیا و مافیها و خط رفیع و طایف تقوی محبت حق است و بدان مستور گردد
 سوا متعلق بغير موی و نصیب سرانجام لباس نیست الا شهود انوار نقایدا
 پوشیده شود سوا رؤیه ماسویه مستغنی از لباس تقوی بقای اوست بهلوی
 حق و بد و پوشیده گردد سوا هویت خلق یعنی تعینات مضحی و متلاشی گردد
 و محاب پندار از سر و جودات متکثره در کشیده آید و سر لحن الملك الیوم بر غرضه
 و هود و قهاری جلوه نماید مستغنی ملک ملک اوست او خود مالک است غیر ذل
 کل شیء ها مالک است کل شیء ما خلا الله باطل است فضل الله عظمها طل مالک آمد
 پیش و جهش هست و نیست هسقی اندر بنسبی خود طریقی است ذلک آن فرستاد
 لباس مزد من آیات الله از نشانهای فضل در حکمت خداست که بدان سوا آدمیا
 بپوشند و ایشانرا از خصف برک درخت مستغنی گردانند لعلهم یذکرون تا باشد
 که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بفناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتنکم
 الشیطان برهذر باشد که شمارا در فتنه بیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شمارا
 از راه حق بیرون نبرد کما اخرج چنانکه بیرون آورد ابو یکم پذیر و ما ذ شمارا
 من الجنة از بهشت یخرج عنهما بر میکشد از ایشان لباسها جامهای
 ایشان لبریها تا بنماید بهر یک از ایشان سوا آنها عورات ایشانرا یعنی سبب
 شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر
 او حذر کنید استه بدرستی که ابلیس علیه اللعنه برایکم یبند شمارا هو و قبیل
 او و لشکر او من هیئت لا و منهم از جای که شما و رانی بینید یعنی اجسام ایشان

و رعایت رفت و لطافت در نظر شما نمی یابد و ایشان اجسام شمارا بواسطه غلظت و کثافت می بینند و در چنین دشمنی لازم است آقا بدرستی که ما جعلنا الشیاء کما یشاءون شیاطین را اولیاء و دوستان للذین لا یؤمنون مرانا ترا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت دیو ترا دوست کافران ساخته ایم و اذ انقلوا و چون بکنند کفار در مرکب شوند فاحشه عملی زشت را چون بت برستی و خرم بگره و سایه و امثال آن و کسوا یشان را از آن نمی کنند قالوا گویند از روی تقلید و جدها علیها یافته ایم برین عمل زشت اباء ما پذیران خود را و الله امرنا و خدای تعالی فرموده است ما را بها باین فاحشه پس تقلید با فترا جم میکنند قل بگوای که صلی الله علیه و سلم آن الله تحقیق که خدای تعالی لا یامر نفر ما ید بالهشواء بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که میفرماید بکارم اخلاق و محاسن آن است قولون ایا میکوبید شما علی الله بر خدای از راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم امری فرمود پروردگار من بالقسط بعدل و راستی یا بسو حید که سرور راستیهاست و اقبوا و جوهر کم و راست کنید روی خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسید نزد یک هر سجودی که باشد و تأخیر نکنید بآن جهت که در مسجد خویش گذارید و ادعوه و بر سید خدای مخلصین در حالتی که پاک کنند کافران باشند له الذین برای خدای طاعت را که باد آید چنانکه بیافرید شما در ابتدا تعودون باز خواهید گشت بوی ثانیاً تا هر آید دهد شما بر عملها یا چنانکه شما را از خاک فرید باز بجای خواهد برد فریقا هدی گروهی را راه نمود بر آنکه داد ترا ایمان و فریقا و گروهی را بخذلان و چنان کرد هو علیهم الضلالة سزاوار گشت بر ایشان کراهی مقتضای قضای سابقین فعل الله ما یشاء انهم بدرستی که این کواهایان انخذوا الشیاء فر اگر نندیدو آنرا اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله بدو خدای تعالی و یکسوت انهم و کما بودند و پنداشتند که ایشان مهتدون و راه یافته کاندونی نفس الامر نه چنانند یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطا عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر از مفسران عرب بود ند که مردوزن برهنه طواف کوفه ندی و بدان تجرید بر تیری از ذنوب تغال نمودند و بنی عامر در آیام احوام از خوردن حیوانی بجنبش بوده و باندکی از طعام قناعت کرده و آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما با هیای این تعظیم و تکریم سزاوار تریم حق سبحانه و تعالی ایشانرا تحذیر فرمود و گفت خذوا فرا کبر بد زینت جامهای خود را که بدان راسته اید عند کل مسجد نزدیک هر سجودی که از اطواف میکنید

یادوان نماز میکند آید و مراد ازین جامه نیکوترین لباسهاست که در وقت نماز
 پوشید و گفته اند بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بزبان کشف حضور است
 برای عرض نیاز **بیت** ذوق طاعت بی حضور دل نیاید هیچکس طالب حق را
 دل حاضر درین درگاه پس و کلا و بخورد یعنی در ایام احرام گوشت و جری
 و غیر آن از مأكولات و اشربیه و بیاشامید غیر و سایر مشروبات و لا شرفوا و از
 حد در مکذوب بخریم حلال یا با فراط طعام و شرب در خوردن آن آنگاه بدستی
 که خدای تعالی لا یحب المرفین دوست نمی دارد اسراف کنندگان را یعنی آنان که
 زیاده از سیر بخورند در کتاب قوت القلوب آورده که دو بار خوردن در روزی
 اسرافست و از بعضی سلف نقلی فرماید که اسراف آنست که هر چه آدمی آرد و کند
 بخورد و در قی ترین مردمان آنست که همت تمام مصروف باشد ب فکر طعام و
 شراب و در آیات حقایق سمات سلسله الذهب مذکور است **مثنوی** هواجر این
 که از سخن تاشام دارد اندیشه شراب و طعام شکم از خوشی دلی و خوشی هالی
 گاه بر میکند کاهی خالی فارغ از هلاک و این از دوزخ جای اومز بستی یا مطیع
 شیخ اسلام انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را بقری سازی و در دهان
 در ویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که بر صناعی حق سبحانه و تعالی صرف
کفی قطعه یک جوان که خبر ایم داشت بنزدی داد را هبی در دیر کای پسر خیر
 نیست در اسراف گفت اسراف نیست اندر خبر قل بکوی محمد صلی الله علیه و سلم
 من حرم که حرام کرده است زیننه الله از اینست که خدای تعالی مقرر فرموده
 بعضی جاهل های تنوع البق آن زینتی که بحسن قدرت اهرج بیرون آورد و تعباده
 برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کنان و از حیوانات چون پشم و حریر
 و از معادن چون زره و خود و الطیبات و دیگر حرام کرده است پاکیزه ها
 من الزوق از روزی یعنی مساوات با کل و مشارب از لحوم و دسوم و البیات
 یا حلالات چون بکیر و سایه و جز آن قل بکوی زینت و طیبات للذین آمنوا
 برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنانست فی الحقیقه
 الدنیاء در زندگانی دنیا اما کفار و تجار بتبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم
 جاودانی اهل ایمان خواهد بود خاتمه پاکیزه و بی شریک بوم القیمه روز
 مستقبل کذلک همچنانکه تفصیل کردیم این حکما را تفصیل آیات تفصیل میکنیم
 نشانهای احکام دیگر با دلایل توحید مبین میسازیم لقوم یعلمون برای کوهی که
 فهم دارند و میدانند قل بکوی محمد صلی الله علیه و سلم اما حرم جز این نیست که
 حرام کرد ربی پروردگار من الفواحش کناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم
 مظهر منها آنچه پیدا است از آن چون کفر و ما بطن و آنچه نهان است چون نفاق
 و الاثم و حرام کرد کناهی را که بران هدی مقرر نیست چون صغایر و البغی و حرام
 ساخت سخاکاری با کبر را بغیر الحق بنا حق و این چه ظلم و کبر بچون نخواهد بود و آن
 شرک است

و دیگر حرام کرد

و دیگر حرام کرد آنکه شریک آید بآنکه بخدای تعالی و شریک بپروردگار عبادت
 مالم یبذل ان چیزی را که خدای تعالی نخواستاده است به پرستش او
 سلطانا حجتی و برهانی و از این حرام کرده است که بگوید بدروغ و افرا
 میکنند علی الله بر خدای تعالی مالا تعاموت آنچه نمیدانند از تحريم حرث و
 انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام و لکل امته و هر کوهی راست
 اهل تادیقی که خدای تقدیر کرده است مرهویه ایشانرا و گفته اند هر امتی را
 غیر از مومنان و قنیت که در آن عذاب است بصل بدیشان فرودی آید
 فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم و قله عذاب و هلاک ایشان با چون آن
 مدت بسر آید لا یستأخرون ساعة و پس نیاید از آن اهل ساعق در عرف
 اقصا و قات را گویند و مراد از ساعت مجتما است و لا یستقدمون و پیشی
 نگیرند بر آن **بیت** اجل چون فرود آید از پیش و پس پس و پیش نگذارند
 یک نفس یا بنی آدم گفته اند خطاب با مشرکان عربست اما یا بنی که چون
 بیاید بشما رسول متکم پیغمبران از شما یعنی بزبان شما واضح است که عام
 دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان شما از نوع شما بقصود
 علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شمارا با احکام فریب
 من انی پس هر که بپروردگار شرک و تکذیب و اصلاح آرد عمل خود را
 فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از هر چه می ترسند بوی شوند
 و لا هم یخزفون و نه ایشان اند و هنگام کردند بلکه بهر چه امید میدارند
 برسند و الذین کذبوا و انانکه دروغ شمرند با یا تا آیتهای ما را یعرف
 تکذیب رسول کردند بر آیات ما و استکبروا و کبر آوردند و تعظیم کردند
 یعنی سرکشی نمودند عنها از ایمان بدلائل و هدایت ما اولئک ان کرو
 اصحاب النار ملازمان آتش اند هر فیها ایشان در آن آتش خالد و ت
 باقی اند به بقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکار تر یعنی کافر تر من آنتری
 از کسی که بر بندد علی الله کذب با بر خدای تعالی دروغ یا که گوید وزن و فرود
 و شریک دارد او کذب با یا تا یا بدروغ شمرد آیات منزل او را و این انکار
 نبوت نیز است اولئک ان گروه مغروران و مکذبان ینالهم بوسد بدیشان
 نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم تقدیر
 بر لوح نوشته از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد تا بیا بند جزای آنچه
 نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از وی نوشته شده حق
 اذا جاء تنهم تادیقی که بیایند بدیشان رسد تا فرستادگان ما که ملک الموت
 و اعوان ویست و یوفونهم و اگیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا
 گویند و ششکان با ایشان از روی قیج و تقریح آیمما کجا اندان بنان که
 پیوسته کنیم تدعون بودید که بخوانید و یوستید بدیشانرا من دون الله

و ان تقولوا

و ان تقولوا

بد و مضای تعالی تا امروز منع کنند عذاب خدا بر او از شما قائلان گویند که
 که آنها ضلوا عنا کم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان
 بماند رسید و شهد و اعلى نفسهم و کواهی دهند بر نفسهای خود آنها کم توانا
 بآنکه ایشان بوده اند کافران و کافرین ناکر و پد کاف قال گوید خدای تعالی باینکه از ملا
 دوز قیامت ایشان را که ادخلوا در آید فی آیه در خلعت در میان آن امتا
 که در گذشته اند من قبلکم پیش از شما هم بر دین و آیین شما من الجح و الانس
 از پری و آدمی مراد کافران کبر کبر شده اند ازین و طائفه که حق سبحانه
 و تعالی گوید در آید با هم فی النار در آتش دوزخ هر کس از ایشان عناد
 و تکبر بیشتر باشد او را پیش تر باقی در آنند کما دخلت هرگاه که در آیند
 امه و دوزخ دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر گروهی دیگر که هم
 دینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت میروند چنانچه جهودان جهودان را
 لعنت میکنند و ترسایان ترسایان را و کبرایان کبرایان را و علی هذا القیاس حق
 اذا ذکر کوا فیها تا باینکه بگویند همه آنها لعنت باشند و رایش قال آخریهم
 گویند آنانکه پس روانند و از پی در آمدگان اولیهم به آنان که پیشین باشند
 یعنی در باره ایشان گویند که ربتا ای پروردگار ما هؤلاء و این گروه ضلونا
 گمراه کردند ما را قاتلهم پس بده ایشانرا عذاب یا ضعف عذابی دو چند آن که مارا
 هست من النار در دوزخ یک قسم برای کراهی ایشان یکی برای کراهی ساختن
 دیگران قال گوید خدای تعالی لکی ضعف مره را عذاب دوباره است پیشوایانرا
 بجهت ضلال و اضلال و پس روانست بواسطه کفر و تقلید و کفر لا یعلمون
 ولیکن ایشان نمیدانند ضعفی بخاطرب میخوانند یعنی همان دانید و از عذاب
 یکدیگر خبر ندارند و قال اولیهم و گویند پیش رو را لا خیر لهم مری و آنرا
 فما کان کم پس نیست شمارا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق خفیف
 عذاب داشته باشید بلکه ما و غماد کفر بر آریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب
 باینکه تم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری
 میکنید ان الذین کذبوا بدرسق و راستی که آنانکه بدروغ داشتند بایمان ایشان
 ما را از قوت و دلایل قدرت و استکبر و سرکشی کردند عذابها از کرد و بدت بآن
 و فرمان برداری آن لا یفیع کشاده نشود لهم برای اعمال ایشان با جهمت نزول
 رحمت ایشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارجح ایشان
 در آسمان نکشایند بلکه آنها را سنجین بر نند که در زیر زمین هفتم است و برای
 روح و عمل مومن بکشایند و آن را بعینیت بر نند که بالای هفتم آسمانست و لا بدخلون
 الجنة و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حتی یجمل الجمل تا وقتی که
 در آید شرفی سم الحباط در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نکند پس
 کافرون بهشت نرود و کذکذ و مانند این باداشت منکر بخیر اجر مین جزا

بحر ما روا یعنی کافرانرا لهم مواشیان را باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاده و رایش
 که بر آن نشینند و من قوتهم و از برای ایشان عواش پوششها باشد هم از آن یعنی زیر
 دوز برایشان آتش بود و کذکذ و منکر جزا این گروه بخیر الظالمین پاداشت و هم جمع
 کافران و الذین امنوا و آنانکه گویند بخدای تعالی و عملوا الصالحات و عمل شایسته
 کردند چون تصدیق و عمل و فرمان و اوی گشت و چون اعمال صالحه بسیار است و
 ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشر است می فرماید که لا تکلف تکلیف نمیکند و فی مقام
 نفسا هیچ نفی را لا و سعهها مکر آنچه قادر باشد بر آن و تواند که بجای آورد از این
 جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر میزند آنست که آنان که ایمان آوردند و عمل
 صالح کردند و خبر این که او کذکذ آن کرده اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند
 هم فیها ایشان در بهشت خالدون باقی و دایم باشند و ترعنا و بیرون بریم ما
 فی صد و هر هم آنچه در سینههای ایشان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عذاب
 باشد جری میبود من تحتهم الا انها از زیر مسکن ایشان جویها که برای زیادتی
 و لذت و سرور ایشان بود و قالو و گویند اهل بهشت چون منازل خود را پسند
 الحمد لله الذي هدانا لهذا و هدانا لهذا و هدانا لهذا و هدانا لهذا و هدانا لهذا
 باین مقام یا بعلی که این منزل جزای آنست و ما کننا لنهتدی و نبودیم مگر
 بقوة خودی توانستیم یافت لولا ان هدینا الله اگر نه خدای تعالی ما را راه
 نمودی و این شکر است که بهشتیان بر نعمت هدایت او آکنند زیرا که بی رفیق
 توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود و بی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ
 سالک بمقصد مراد نرسد رباعی که بدرقه لطف تو نمایم راه از راه تو هیچکس
 نکرده اگاه و آنکه که بره رسند و باید رفتن توفیق رفیقش نشود و ادب راه
 لقد جاءت دیکو میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رسول ربنا فرستادگار
 پروردگار ما بالحق بر راستی ما بدد ارشاد ایشان راه توحید یافتیم و بود
 و ندانده شوند اهل بهشت ان تکلم الجنة این آن بهشتیست که وعده
 داده شده بودید او را ثنوها میوات داده شدید باینکه تم تملکون باینکه بودید
 که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میوات گفت زیرا که
 عطا دی و رحمت است و دیگر آنچه میوات کوفته اند از کافران چنانچه در خبر آمده
 که هیچکس نیاشد الا که مراد و امتزای باشد در بهشت و امتزای در دوزخ و امتزای
 کافران میوات بومنه رسد در بهشت و نادای اصحاب الجنة دند آکنند
 اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را از روی ثنات گویند ان قد وجد
 بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا حقا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما
 از ثنوتها راست و درست فعل و جد تم پس ای شما یافتید ما وعد ربکم
 آنچه وعده کرده بود شما از ثنات کار ما از حقوقها حقا راست و بی شبهه
 قالوا نعم گویند و در خیال که آری یافتیم از چنانچه خدای تعالی گفته بود

است
زل

فاذن پس او از دهد مؤذن او از دهد کوبند اسرافیل باشد علیه السلام که ندا
 کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدستی که لعنت خدای
 علی الظالمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند و غیر موضعش الذین یصدق
 انافکه باز میداشتند عمر سبیل الله از راه خدای تعالی و بیغوثها و میطلبیدند
 از برای راه حق عوجاکی و نارسای بعضی جستند در دین خدای و هم بالاخره
 و ایشان بسرای آخرت کافون ناکریدگان اند و بینهم و میان بهشت و دوزخ
 حجاب برده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجز است جو باره شهر که
 اهل دوزخ بهشت نتوانند رفت کما قال الله تعالی بینهم بسور و ان حجاب
 اعراف کوبند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید و علی الاعراف
 و بر اعراف رجال مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ و عرفون بشناسند
 این رجال اهل بهشت و دوزخ را کلا **سبها** هر علامتهای ایشان چون بهشتیان
 سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف
 کوبند که ساکنان آن عارفند با هوای فریبی و آنان انبیاء باشند یا شهدایا افاضل
 مؤمنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت
 ایشان باشد چه از آنجا منازل خود در بهشتی بینند و از آن منزلت و عذاب
 دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مسرود نگاه دارند و در تفسیر امام ثعلبی
 رحمه الله نقل میکند از ابن عباس رضی الله که اعراف منزل بلند است از صراط
 که همزه و عباس و حضرت مرتضی علی و جعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا باشند
 و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفیده روی و دشمنان خود را دانند
 بتیرگی و سیاه روی و گفته اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان
 مساوی باشد یا یکی از ابوین از ایشان را ضعیف باشد و یکی بنیاموحدان باشد
 مقصود در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقض ثواب ایشان باشد
 از استحقاق و ناد و اندامیکند اصحاب اعراف **اصحاب الجنة** اهل بهشت را
 یعنی چون در بهشت نکرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت کوبند آن سلام
 علیکم که محبت خدای بر شما باد و یا خوشحال شما که سلامت بدو اسلام رسیده بد
 لم بدخلوها هنوز اهل اعراف بهشت در نیامده باشند و هم بطمعت و ایشان
 طمع میدارند که در آیند قوی است که آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان
 باشند و در سفر رابع از فوق هات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات
 اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشتی نکرند و هم در دوزخ و دخول
 هیچ کدام مرجع نبود پس خلق را سجود خوانند و آن آخرین تکلیف است روز
 قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان را جمع کردند و به بهشت
 در آیند و از اصراف **بصا** هم و هرگاه که چشمهای ایشان را بگردانند
 در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را بر ما دید تاروی ایشان را

کوبند آن سلام
 علیکم

کوبند آن سلام

کوبند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای
 تعالی و کوبند که ربنا ای پروردگار ما را لا تجعلنا مدارا مع القوم الظالمین
 با کردی ظالمان یعنی ما را و ایشان را در دوزخ جمع مکن و نادای اصحاب الاعراف
 و او از دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند ایشان را
 بسبها هم بعلامات ایشان از سواد و وجه و زرقه عین و ان شناختگان رؤسا
 کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان
 که در دنیا میکفتند که خدای تعالی امثال بلال و عمار و صهیب را بهشت برده
 و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخورند که خدای بندگان و شبها
 بر ما تفصیل نکند قالوا کوبند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما غنی عنکم
 دفع نکرد عذاب را از شما جمع هم جمع مال که میکردید یا کثرت انصار شما
 و ما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که کردن کشتی میکردید از سخن حق یعنی استکبار
 شما مانع عذاب شد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان
 و صباب و صهیب و امثال آن رضی الله عنهم اجمعین و کافران را کوبند
 اهلوا الذین این گروه آنانند که در دینی **اسمهم** سوگند میخورند که البته لایزالهم
 الله بر همه خدای تعالی هرگز بدیشان نوساند بخشایش خود را حالا بر حمت حق
 در بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه و تعالی
 بکرم خود ایشان را کوبد که ادخلوا الجنة در آید در بهشت لا خوف علیکم هیچ ترس
 نیست بر شما از محاف و شداید و لا استروا شئ من ثمره فوفون اندوه کین شوید از خوف
 مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اهل اعراف به بهشت
 در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس بدید آید کوبند خدایا ما را خوشاوندند
 در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن کویم حق سبحانه و تعالی اذن فرماید
 بهشتیان تا در دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند و از ایشان
 طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید و نادای اصحاب النار و او از
 دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را و توقع کنند آن افیضوا آنرا که
 بر سر زید علیها بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را برود
 او عمار از فخر الله یا بد هید ما را از آنچه روزی کوبده است خدای تعالی شما را
 از سایر انزیه یا انواع طعام تا بخوریم قالوا کوبند بهشتیان در جواب ایشان
 ان الله بدستی که خدای تعالی هر دو هم را خوار کرده است طعام و شراب
 بهشت را علی الکافین بر ناکر و بد کات الذین اتخذوا انانکه فرافقتند به هم
 عید خود را لهوا و لعبا شغولی و بازی چه ایشان در عید خود بجوای کعبه
 می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند و غرثهم الحیوة الدنیا و بفریفت
 مرا ایشان را از ندکافی دینی و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند
 که دینی غدار است کشته و مکار است بازی داده **مثنوی** در دیده اعتبار

ناند

ناند

خواست . بده کذا جل سوابست . مشغول شوی سر و زردش . اندیشه
 مکن ز کرم و سر دیش . سرمایه آفتست ز نهاده . خود را ز فریب او نکه داره . فالیوم
 نسیم پس امروز و فردا کذا بریم . ایشان را در آتش کما سوا چنانچه ایشان فرو گذاشتند
 و در خاطر نگذاشتند . لغات و موسوم هم در این روز را و ما کما نو و نه چنان بودند
 که از روی عناد یا تنه بخود و انکار میکردند بر بوبیت یا آیات کتب ما را و نقد
 چنانچه هر دو را بده آوریم برای این کرده کفار بکتاب فضیله کتابی که بیان
 کردیم معانی او را مفصل ساختیم هر چه بکار آید در و علی علم و این بیان بر علم کردیم
 بعضی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی آوردیم این کتاب را غایب شده و رحمة و خداوند
 بخشش تقوم بومنون برای کرمی که میکردند هل یستظنون آیا انتظار برون کافرا
 یعنی کافران می برند و منتظر نیستند الا تا و بده مکر عاقبت کتاب و حقیقت او را
 از وعد و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است در این کتاب
 از ثواب و عقاب تا ببینند که راست میشود یا بی یابی روزی که بیاید تا و بده
 عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد بقول
 الذین کونوا نیکو سوره ترک کرد کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا
 بعضی چون کافران که بفرمان نکرده بودند در آن روز ظاهر کرد صدق سخن خدای
 تعالی میکنند قد جاهدت بدرستی که آمده بود در سبب رتبه فرستادگان افرید کارما
 بالحق براسی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود لعل کما پس آیا
 هستند ما را من شفعا و درخواست کنندگان فیشفعوا لکنا تا شفاعت کنند برای
 ما امروز از نزد آبا باز کرده شویم مابدنی فعل پس تا بکنیم غیر از آنکه جز آنکه
 کما فعل بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحثت قایل شویم
 نه بشرک پس کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدینی شان باز آید قد خسرنا بدرستی
 که زیان کردیم از انفسهم در نفسهای خویش که سرمایه عمر صرف پرستش بنان کردند
 و ضل عنهم و کم شد از ایشان ما کما نو یفوت آنچه بودند که افرید میکردند و دفع
 میکنند که بنان شفیعان ما اندیم نزد یک خدای بیست دی روز بدود کم نمیدی
 میداشت . امروز برفت و نا امیدم بگذشت . آن ربکم الله بدرستی که برورد
 شما علی التحقین الذی خداوند است جامع جمیع صفات کمال خلق السموات والارض
 اوست انکس که بیا فرید اسمانها را و زمین فی سته آیات و در مقدار شش شب از روز
 دنی چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که مدتیست معین از زمان طلوع
 شمس تا غروب و نبوده و در بنیان کوی که در شش روز از آیات آخرت است که هر روز
 هزار سال دنیا است و قول اول اصح و شهرست و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود
 قدرت بر ایجاد آن بکار کن دلیل است بر اختیار قادر مختار و اشارت نیست بر عایت
 تانی در مورد ترک عجلت و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان و التانی من الرحمن
 مؤید این سخنست و فی الشیطان المعنوی شوی مکر شیطان است عجیل و شتاب

خوی در حاشیه

خوی و محاسن صبر و احتساب . با تانی کشت موجود از خدا . تابشش روز این
 زمین و چرخها . و رنه قادر بود کز کن فیکون . صد زمین و چرخ آوردی برون .
 این تانی از پی تعلیم نیست صبر کن در کار دیرای و درست . ثم استوی پس
 قصد کرد علی العرش به آفرینش عرش را مستوی شد امرا و بران یا مستوی کشت
 بران و تخصیص باستیلای حق بر بجهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقات و حقیقت
 آنست که استوی بر عرش صفتیست موجد ابرایلا کیف و لا وصف و این از جمله
 قرانست مابدان ایمان داریم و تاویل آن بحق باز میکند ازیم یعنی اقلیل در میکند
 خدای تعالی شب تاریک را النهار در روز روشن یعنی پوشیده میکرد اندر و شفی
 روز را تاریکی شب و عکس این دانگفت استغابا هدا الضمین بطلبه میگوید
 شب روز را یعنی از پی او می رود هشیبا شتاب کننده و روز نیز طالب غیبت
 و الشمس و القمر و بیا فرید افتاب و ماه و النجوم و ستارگان معراج با هر
 رام شدگان بفرمان او لا اله الا هو که موجد او است افریدن بدیع و الامر
 و فرمان نافذ یا مژد است هر چه افریده شده و تصرف در آنها تبارک الله
 بزرگست خدای تعالی بوجد آیت و ربوبیت در ربوبیت رب العالمین افرید کار
 عالمیاست ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را تضرعا باری و خفیه
 و پوشیدگی یعنی م بظاهروم بباطن او را شناسید و او را بوسید تضرع شانه
 احتیاج است و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج خلص را روی نا امید
 نیست آنکه بدرستی که خدای تعالی لا یحب المعندیین دوست نمیدارد از حد
 در گذرندگان یعنی آنرا که دعای بد کنند و حق ناستحق و در دعا فریاد
 کنند یا بر یا میخته شود یا چیزی طلبند از خدای تعالی که لایق آن نباشد چون
 رتبت انبیاء و صعود بر مدارج سما و لا تقصد و افساد میکنند فی الارض در زمین
 بکفر یا ظلم بعدا صلاحها بعد اصلاح آن بایمان و یا عدل و ادعوه و بخوانید
 خدا را خوف از بیم عذاب او و طمعا و بامید ثواب او آن رحمت الله بدرستی
 که رحمت خدای تعالی فریب من المحسنین نزدیکست بر نیکو کاران و ایشان
 محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الاموال چون عاصیان و امید هر رحمت
 بی غایت و فضل بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدا یا اگر وفاداران
 بنوا میدادند جفا کاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند بیست من اگر جفاست کارم
 بنویسک امید دارم . بخوان تو کس ندارم که تو منیع و فانی . وهو الذی و اوست آنکه
 برسل الیراع میفرستد پادشاهای چهار گانه را بشری مزده دهندگان بین یدی
 رحمته پیش از آمدن باران حق اذ قلت تا چون بر داند بادها سحابی با تالی
 ابروهای کران باران گفته اند که پادشاه ابروهارا از زمین برانگیزاند و باد شما را
 در جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات در آرد و باد دیور بعد از باریدن
 هم را متفرق سازد و بر هر نقدی چون ابرو را بردارند سقناه برانیم ما ان ابرو را

بهاست

لعلل مبتدئ برای احیاء زمین موده فائز لنا پس فرستیم به الما و بدین ابراهیم
بدای زمین فاجو حنا پس بیرون آریم بنده بدات اب من کل الثمرات از هویج
نبوها کذا لا تخرج الموقی هجنا نکه زمین موده را بنیات زنده کوه انیم موقی را
نیز احیا کردن هجنا فادیم لعلکم قذرون تا شاید شما دریا بید و بقیامت بگردید
و ازین صورت بدان معنی استدلال کنید و الی اللطیب و زمین پاک از سنگ در یک
که شاید مصالح ذراعت باشد بخرج نباته بیرون آریم رستی و باذن ربی
بزمای خدای تعالی و مشیت او که بیرون آرد با ساقی و خوبی و لذی خبث و آن
زمین که ناپاک بود و مشوره ناک لا یخرج بیرون نباید گیاه او الا نکدا مکرانگی که در آن
هیچ نفع نبود این مشیت که حق سبحانه و تعالی آرد فرموده در شان مؤمن و کافر
تشبیه کرده است دل مؤمن را بر زمین پاکیزه و دل کافر را بر زمین شور زار پس هرگاه
که باران موعظ از سحاب کلام رب الارباب بودی مؤمن باران افوار طاعت
و عبادت بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم
نضیجت قبول نکند و از هیچ صفت که بکاری آید ظهور نیابد **بیت** زمین شود
سنبل بر نیارده در تخم عمل ضایع مکرانگی که در آن هجنا نکه این مثل را بیان کردیم
نصف اول آیات میگردانیم ابتدا و ضرب و امثال در فنون احوال میکنیم نفوس بشکوه
برای کردی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و درین مثلها تکرار نموده بهره اعتبار
برد آورند لعلهم یستنبطون بدین معنی که ما فرستادیم نوحا بن ملک بن متوشلح بن
ادریس را علیه السلام و قی که بخواه ساله بود ای قوم به سوی قوم او که اکثر اولاد
قابل بودند و بتی پرستیدند فقال پس گفت نوح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله
ای گروه من پرستید خدا را بیکانگی ما که نیست شمارا من الله غیره هیچ معبودی
بخدا پس فرمان دی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید ای اهل اف
بدستی که منی قسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روز
بزرگ را که یوم الطوفان است باروز قیامت قال الملاء گفتند بزرگان من قومه
از قوم او انا لخرید بدستی که ما بی بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی
روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکند قال
گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان که یا قوم ای گروه من ایس فی ضلاله
هیچ گمراهی و دوری از طریق صواب مرا نیست و لکن رسول و لکن من رسول
من رب العالمین از پروردگار عالمیان آید که میفرسانم شما را رسالات رجب
پیغامهای پروردگار خویش را و انصیحکم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح
شما و اعلم و میدانم من الله از وی خدای تعالی که بمن آمده است مالا تعلو
آنچه شما می دانید قوم نوح علیه السلام عذاب قوی که تکذیب پیغمبر کنند شنیده
بودند و می دانستند چون نام پیغمبر و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام
گفت او عجبت انما یسکت میزداید و عجب می مانید آن جا که هر آنچه بیاید شما

ذکر پیغمبر

ذکر پیغمبر و وحی من بدیکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مودی منکم از جنس
شما یعنی آدمی از زبان شما شنیدم که تا بیم کند و بنویسند شما را از عاقبت کفر و
معصیت و استغاث و تا برهیزید از غضب خدای تعالی و لعلکم ترجعون و تا شاید
بر شما بر بخشد بسبب پرهیز کردن از شرک فکذا یوه پس بدو وحی داشتند قوم نوح
علیه السلام او را و نوح علیه السلام دعا کرد و بهلاکت قوم خدای تعالی حکم فرمود
و تا کشتی ساخت و با مؤمنان بکشتی درآمد و وحی تعالی طوفان فرستاد و همه
کافران را هلاک کرد فاجبنا پس نوح را علیه السلام نجات دادیم از غرقه شدت
و الذین معه و انا نرا نیز که با وی بودند فی الکف الکذی و کثیری و کثیری ایشان هشتاد
تن بودند چهل مرد و چهل زن و اعرافنا و غرقه ساختیم بطوفان الذین کذبوا بالآیات
انا نرا که بدو وحی شد و دلالات احداث یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت
انهم کانوا بدستی که قوم نوح بودند قوما عین کوهی کوران که از نشانهای
و حدائث نابینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و قصور
خواهد بود و ای عاده فرستادیم بسوی عاد اهوهم هود ابرار ایشان در نسب
یعنی خویشان هود را علیه السلام عاد که قبیله را بد و باز خوانند چهارم
بدر هود است علیه السلام و عاد پس عوج بن ارم بن سام بن نوح است علیه السلام
و برین قول از بنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تن آورد بلند بالا بودند
و ازیشان در مقام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم تر نبود و مردم بسیار
بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میکردانند و حق سبحانه و تعالی
هود را علیه السلام بدیشان فرستاد پس هود علیه السلام بیان قبیله آمد و ایشان
بجی دعوت کرد قال یا قوم گفت ای قوم من اعبدوا الله پرستید بد خدا را و بیک
او قال شنوید ما که من الله نیست شمارا معبودی غیره بخوان و بتان مستحق عبادت
نیستند افلا تتقون ایاتی پرهیزید از عذاب خدای تعالی قال الملاء گفتند کردی
از بزرگان و پیشوایان الذین کفروا انا نکه کافر بودند من قومه از کرده او و چه
از استراف قوم او مسلمان بودند چون مرشدین سعد و تابعان او اما کافران
گفتند ای هود علیه السلام انا لخرید بدستی که ما ترا بی بینیم ممکن فی سفاهه
در پیغمبری که دین قدم را میکند آری و دین محدثی آری و انا لنظنک و بتحقیق که
کمانی بریم ترا من الکاذبین از دروغ گوین در آنچه میگوی قال یا قوم گفت هود
علیه السلام که ای گروه من ایس فی سفاهه نیست مرا خفت عقل و جهالت و لکن
رسول و لکن من فرستاده ام من رب العالمین از فرستادگان پروردگار عالمیان
ای بلغم میفرسانم شما را رسالات رجب پیغامهای آفریدگار و انا لکرم و من شمارا
ناصح نصیحت کنده ام امین راست گوی و بی خیانت او عجبت ای ابله ای بد شمارا
ان جا که انکه بیاید بشما ذکر پندی یا بنیانی من ربکم از نزد یک پروردگار شما
علی رجل بر زبان مودی منکم از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شمارا دانند

تتا

نکی

و سبب فرود آمدن ذکر بود آنکه گفتند که تا بیایم کند شمار از عقوبت الهی و ذکر و
و یاد کنید نعمت خدا را از جهلکم چون کرد اند شمار از خلفاء پس نشینان و ساکنان
زمین احقاف از حضوره تا عان من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلام
و زاد کفر فی الخلق و بیفزود شمار در افشش شما بسطه قوتی زیاده داد شمار و بر
افزیدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطه طول قامتست که مقدار کوتاه ترین ایشان
شصت گز بود و در از ترین صد گز فاذکروا پس یاد کنید لا اله الا الله نعمتهای خدا را
لعلکم تفلحون باشد که شمار ستکار شود قالوا گفتند آن گروه مرهود را علیه السلام
اجتنابا یا آمده بما لعبد الله تا بفرمای که پرستیم خدا را و حده یکانه و یکتا و نذر
و دوست نداریم و پرستش فرو گذاریم ما کان بعد انجین را که بود ندوی پرستیدند
آبا و ناپدران ما از بتان و مابه هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب
می ترسانی فاما بعد ما پس بیار آنچه ما را بویی وعید میکنی آن گفت اگر هستی تو
من المصادیقین از راست گویان در نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام
قد وقع بدرستی که واقع و واجب شد علیکم بر شما من ربکم از پروردگار شما
رجس و غضب عذابی و عشتی انجاد لونی ایا مجادله میکنید با من فی اسماء در کار
این نامهای عقی این بتان که هر یک را نای نهاده اید بعضی را سابقه میکنند و کما
ایشان آن بود که باران از ایشان بارید و بعضی را حافظ می خوانند بمظنه
آنکه نگاه بان در سفر ایشانند و همچنین رازقه و ساله و این الفاظ اسما بودند
بی مستحاجه اصنام را که عبادات بودند قد رمت برین نهادن بوده پس هود علیه السلام
فرمود که شما جدال نکنید در بین چیزها که از وی جهالت سیمتوها انتهم شما زان نهادن اید
ایشان را و آبا و کمر و پدران شما ما نزل آنکه ترستاده است خدای تعالی بها بحر
از عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شود شما
بر عناد و مکاره اصراری غایب فانتظروا پس چشمه دارد و منتظر باستید نزول
عذاب را آتی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم مرا و را
آورده اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقیحط مبتلا شوند
و در آن زمان هرگاه که بلبیه نازل شدی توجه بوضع نمود ندی که حالا خانه
گفته است و انجا پشته از یک سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردند
و بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فارز شدند و از محاور
خلاص یافتندی پس قوم عاد بجهیزان سفر نموده قیل بن عفر و مرتدین سعد
با هفتاد تن از اعیان قبیله بکه رفتند و بر معویه بن بکر از اولاد علبی بن لاوذ
که در آن وقت حاکم مکه بود نزول کردند بعد از اقامت و ظایف ضیافت اجازت
طلبیده خواستند که بجهت دعا طلب باران بوضع معین روند و مرند که یکی
از رؤساء عاد بود و بهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران
نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلام نمایند و از رتوبه و استغفار را بپذیرد

تا حق سبحانه

تا حق سبحانه و تعالی از سحاب عنایت باران رحمت بر شما بارانند پس از معویه
درخواستند تا او را بگذراند نخواست که بوضع دعا رود و قیل با قوم خود انجبا
رفته گفت خدا یا بده قوم عاد را باران آنچه میخواهی فی الحال سه بر ما مدیکی سفید
و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه بر آنچه میخواهی برای خود
د قوم خود اختیار کن قیل بر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتری باشد و از مکه
بیرون آمده با قوم روی به بلاد خود نهاد و چون بوادی معینیت که از مساکین بود
رسید و بشارت ابراهیم قبیله رسلیدند عاد یان خوش دل و شادمان گشته بتغی
ابر از منازل خویش بیرون آمدند عذاب الهی بریشان نازل شد چه در آن ابرج
عاصف بود که از آباد صرصر کویند و در هفت شب و هشت روز تمام عاد یا را
هلاک کرد و هود با قوم خود علیه السلام بسلامت بماندند و تفا صیل این قصه
در انشای آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه و تعالی از بجات مؤمنان و هلاک
کافران خبر میدهد فحینه پس بجات دادیم ما هود را علیه السلام و الذین معه
و انا نکه با او بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند بر همه متادان رها نید
به بخشش و بخشایشی بود از ما بریشان و قطعنا و بریدیم دابر الذین کذبوا بآیاتنا
انرا که نکذیب کردند و نگردیدند بآیاتنا بخشا نهاد قدرت ما یعنی ایشانرا مستغنا
ساختیم و از پنج و بنیاد برانداختیم و ما کانا و نبودند قوم عاد مؤمنین کوید کا
بو حدت معبود و رسالت حضرت هود علیه السلام و ای نمود و فرستادیم بمبیل
نموده ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بنمود بن هاجر بن ارم
بن سام بن نوح علیه السلام منتحی شد و مساکین ایشان زمینی بود که انرا
حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بتی پرستیدند حق سبحانه
و تعالی بدیقان فرستاد ایاهم صالحی برادر ایشان را در نسب که صالح بود
علیه السلام و صالح به پشت بنمود میبوسد قال گفت صالح چون بر رسالت
بدیشان آمد که یا قوم اعبدوا الله ای گروه من پرستید خدا را برای شریک ما که
من الهی نیست شمارا معبودی که استحقاق الهی هیت داشته باشد غیره بخروی
قوم نمود بسبب کثر عدد و بسیاری مال و توانایی چنه نکذیب صالح علیه السلام
کردند و گفتند ما آیتی بخای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام
فرمود که چه آیت میطلبید گفتند با ما بصحرای بیرون ای که فردا عید ما است
و بتانرا از ایشان داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی در خوا
و ما نیز از خدایان خود در خواهیم پس دعا و هر که بحل اجابت رسد دیگر انرا
متابعت او باید کرد بدین صورت قرار دادند و زد یکدیگر بیرون رفتند و هر
حاجت که از بتان طلبیدند انرا بخاج بظهور نیامد پس عجلت زده و رسوا
شده سولامت در پیش افکندند چندی بن عمره که یکی از اخوان قبیله نمود
بود اشارت بسنگی کرد منفرد در صحرای افتاده بود و انرا کابشی گفتند و گفت

صل

ای صلیح از پی سنگ برای ما بیرون آورده است و مشایخ شریقی بسیار موی بستی
 صلیح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که بخیر ابدان راه
 نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آورد شما چه میکنید گفتند که میگوییم و
 پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صلیح علیه السلام دو روز
 نماز گزارد و بعد از آن معجزه از حضرت عزت طلب نمود فی الحال صخره در حرکت
 آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کشد بنالید و بشکافت و ناله بدان وجه که
 مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچه مانند خود
 و مردمان در آن میگویند چندین بار آمد و توفیق رفیق شده فی الحال ایمان
 آورد و بوقایع شرف نمود در بادی خدایان سرگردان مانده دست انکار
 از استیجاب استکبار بیرون آوردند **رباعی** یکی بنور عنایت ره هدایت یافت
 یکی بادی خدایان بماند سرگردان یکی بوسوسه دیورفت سوی سقر یکی بپی
 روی حق گرفت راه جنان **الفصل** این شتر در میان قوم بماند و در مرغی ایشان
 ی چوپان آب چاهها بطریق غیب بدو می رسید و صلیح علیه السلام بعد از ظهور
 این معجزه گفت قوم را قدامتکم بدوستی که آمد بشما بینه معجزه روشن
 من ربکم از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من
 هذه ناقة انکه این شتر خداست اضافه از جهت تخصیص خواهد بود یعنی
 خدای تعالی بیرون آورد این ناقه را از صخره کابشه تا باشد لکم آیه مرشدا برها
 بر پیغمبری من قذرها پس بگذارید این ناقه را تا کل تابخورد گیاه فی الارض انکه
 در زمین خدای و شمارا در خوردن او هیچ موانعی نیست و لا تمسوها بسوء و مرسا
 بوی هیچ بدی فیما خذکم که فرایید شمارا عذاب الیم عذابی دردناک استحقاق
 عذاب بر بواسطه ضرر ناقه است بلکه با قامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه
 و عقر ناقه دلیل عتو ایشان است بر کفر و اذکروا و یاد کنید نعمت خدا را از جعلکم
 چون کرد انید شمارا خلفا را جانشینان در زمین من بعد عباد از پس هلاکت قوم
 عاد و بنو کمر و جای داد شمارا فی الارض در زمین حجر متخذون فرامگیرید
 من سهولتها در زمینهای نرم قصودا کوشکها برای تابستان و تختون من الجبال
 و سوراخ میکنند در کوهها یعنی سازی در سنگ بیوتاگاهها برای زمستان
 فاذکروا پس یاد کنید الاله انکه نعمتهای خدا را از نمک در در وقت کنند کوهها
 و لا تعثوا و در تباهی غایت بخوبی فی الارض در زمین حجر متخذون در حالتی که
 قاصدان فاسد باشند ایشان از جواب صلیح علیه السلام اعتراض نمودند و متعرض
 مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروهی بزرگان الذین استکبروا
 انانکه تکبر و سرکشی میکردند من قومه از قوم صلیح علیه السلام الذین استغفروا
 مر آن کسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بچارگان کن آن مر آن کسان را
 که گردیده بودند منهم از ضعیفان و فقیران آن تعلمون آیا شما میدانید آن صالحی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحجج النسن

کس از آن

مرسل آنرا که صلیح فرستاده شده است من ربه از پروردگار و این سخن بر سبیل
 استغفار میکنند قالوا گفتند آن ضعیفان آنا بدوستی که ما با او رسیده بآن چیزی
 که صلیح را بداد فرستاده اند یعنی توفیق و عبادت مؤمنون گوید کاینم قال الذین
 استکبروا گفتند انانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدا و پیغمبر او آنا بتحقیق که ما
 بالذی استم به بدان چیزی که شما گردیده اید بیدان کافرون ناکویدگان و متکبرانیم
 آورده اند که قوم خود از نفاق بستک آمدند چه در روزی که نبوت او بود تمام آب
 چاههای ایشان میاشامید و در روز دیگر که نبوت قوم بود آب چاهها بچهار
 پایان و فائیکرد و دیگر تابستان بظهور وادی میرفت و انعام از وهر اسان شده
 بسطن وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان می رسید و وزین که ایشان را
 غنیزه و صدقه میکنند و مواشی بسیار داشتند این صورت بدیشان شایع بود
 قمار بن سالف و مصدع بن دهور بدان آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه
 تفاهیل آن مذکور خواهد شد و کشاکش نفاقه سبب نزول عذاب شد بدیشان
 چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید ففقر و الناقة پس پی کرده اند و بکشتند ناقه را
 و عتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویشی و قالوا
 و گفتند از روی استغفار که یا صلیح انبتنا ای صلیح بیار آن چیزی را که بماند
 و عید میکنی ما را از عذاب آن گنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادگان
 راستی فخذتهم از جفته پس فر گرفت ایشان را بسبب کثرت ناله زلزله بعد
 از شنیدن صیحه عظیم از فرستادگان راستی فاصبحوا پس بامداد گردید و کشتند
 فی دارهم در سربهای خویشی جا نمین بروی افتادگان برجای مردگان فتولی
 عنهم پس روی برگردانید صلیح علیه السلام ازیشان وقتی که ناقه را بکشتند خدای
 فرمود که من نمود را بصیحه جبرئیل علیه السلام و زلزله هلاک خواهم کرد و قال
 و گفت از روی تهدید یا قوم ای گروه من لغت ابلغتکم بتحقیق رسا بندم شما
 رساله ربی پیغام پروردگار خود که بادای آن مأمور بودم و نصحت لکم و نصیحت
 کردم شمارا بوقت دعوت و لکن لا تحبون و لیکن دوست نمیدارید و پی روی نمیکند
 انما صحیحون نصیحت کنندگان را از راه مهر بافی شمارا بایمان خوانند و از اتباع
 نفس و شیطان میگویند و لوطا و یادکن لوطا بن هارون بن ازربن ناهور را
 که برادر زاده ابراهیم بود علیه السلام آورده اند که چون ابراهیم صلوات الله
 و سلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادر زاده او یعنی لوط علیه السلام با وی بود
 خدای تعالی در ابراهیم داد و باهل مو تفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده سدوما
 و آن اعظم مداین بود و دیگر عامه و را و دود او صابور و گویند صفر و در هر
 شهری چهار بار دهر از هر آردی بود ند لوط علیه السلام بسد و مامد و خلوق را
 بخدای تعالی دعوت کرد و بیست و چند سال در میان ایشان بود و بخیرات امر می نمود
 و از خواشینی نفعی فرمود و یکی از خواشانیهای ایشان لوطا بود حق سبحانه

سنگ

و تعالی

این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله
با یکی قصه لوط را آذ قال چون گفتم قومه سر قوم سد و ما را که لوط علیه السلام
در میان ایشان بود آنان بای ایید الفاحشه بدین عمل زشت یعنی لوط طه
ما سبکم کسی بشما پیشی نکرد بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرد
من اهد هیکس من العللین از عالمیات آنکم آبا شما و حفص آنکم بطریق خبر
خواند یعنی بدستی که شما ای قوم لثا تون الرجال می آید مردان شهوة از روی
مباشرت من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما
بوطریق حق نیستید بل آنتم بلکه هستید قوم سر قوت گروهی اسراف کنندگان
و از حد دگر شتکان و ما کان و نبود جواب قومه جواب قوم علیه السلام باز و
این کلام الا ان قالوا مکرانکه گفتند که بعضی از مردم سد و ما بر بعضی را
اخر جو هم بیرون کنید لوط را و دختران او را تا نرا که بوی ایمان آورده اند من قریب
از دینه شما یعنی سد و ما آنهم بدستی که لوط و متابعان او اناس بنظرون
مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق
نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نه پسندید و عذاب بدیشان فرود
آمد چنانچه تفصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فاحشینه پس نجات
دادیم لوط را علیه السلام از آن و اهله و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان
الا امواته مکرز او را که و اهله نام داشت و کفر خود بنهات میکرد و کفار را
بر انکار لوط علیه السلام اغوا می نمود کانت بودن زن من الغابرین از باقی
ماندگان و رد یار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد و در میان
قوم هلاک شد و امطونا و بارانیدیم علیهم بر کفار قوم لوط علیه السلام
مطرا بارانی و چه بارانی یعنی باران عجب و آن سنگ بوده که بر سر قوم باریده
فانظر پس در نگرای بیننده که کیف کان چگونه بود عاقبة الحزمین اخوکار
کنه کاران و الی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین که او پسرا بر ایهیم خلیل
بود علیه السلام اها هم شعبیا برادر ایشان شعب بن مکمل بن سحر بن مدین
قال پس گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپروستید خدا را مالکم
نیست شمار من اله هیچ معبودی بجای غیره جزوی قد جاءکم بدستی
که آمد بشما بیثنه معجزه روشن من ربکم از پروردگار شما در قرآن معجزه
شعبیه علیه السلام مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما
در آیات یا هرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکند میگوید که معجزه شعب
علیه السلام آن بود که چون خواستی که بگویند بر آمدی کوه سر فرود آوردی
تا شعب با ساقی بر و صعود کردی و هر یک از قوم او دو مکیل بودی و
دو میزان یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی و بدان خود فرو
با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعبیه علیه السلام ایشان گفت

که من شمارا

که من شمارا بخدای تعالی بخوانم و ای پی روشن بشمای نمایم فافوق الکلیل
پس تمام و راست سازید کیل را و المیزان و آلت وزن را یاد رکیز و وزن
راستی کنید و لا یخسوا الناس و کم میکنند مردم ما را از اشیاء هم در چیزها
ایشان یعنی خیانت نکنید در خرید و فروخت و لا تفسدوا و فساد نکنید
بکفر و خیانت فی الارض در زمین بعد از اصلاحها بعد از اصلاح ان بعث
انبیا و انزال کتب ذلکم عمل با آنچه میفرمایم خیرکم بهتر است شمارا آن گفتم
مؤمنین اگر هستید شما کویدگان و چون قوم شعبیه علیه السلام در شهرها
بوقت کیل و وزن خیانت کردند و در صحرایها را در بند ایشان از چنانچه از حق
منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت که و لا تقعدوا و من نشیند بکل
صراط بهر راهی بجهت اخذ مال تو عدوت بترا ساند مردم ما را و گفته اند
که بر سر راهها نشستندی و هر کس که خواستی که بلا از دست شعبیه علیه السلام
رو و او را بخوبی کردندی پس شعبیه علیه السلام فرمود که بر سر راهها
منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را و تصدوت و باز دارید عن سبیل
از راه خدای تعالی من امن به آنکس که ایمان آورده است بخدای تعالی
و تبغونها عوجا و میجوید برای راه خدای تعالی کجی یعنی طلب بطلان آن
کنید و اذکروا و یاد کنید منت خدا را بر خود آذ گفتم چون بودید قلیلا
اندک از جهل عدوت فکر کرد پس بسیار کردانید خدای تعالی شمارا آنکه
برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر
لوط را علیه السلام بخواست و خدای تعالی ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر
گردانید پس شعبیه علیه السلام این نعمت را با یاد ایشان داد و گفت
ه انظروا و بنکرید کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین اخوکار تباه
از امم گذشته که قوم فوج و عادی و ثمود و قوم لوط بودند پس شعبیه علیه السلام
روی بخومنان کرد و گفت و ان کان طائفه و اگر چنانچه کردی منکم از شما
امنوا بگویدند بالذی باخیز که برستی از سلت به فرستاده شده ام
بدان و طائفه و کردی دیگر از معاندان کم بؤمنوا نگرویدند قوی از مدین
شعبیه علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار کردند که قوت و ثروت
ما راست نه موثرا بر این حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی باستی که
توانگری و سعت عتق ایشان را بودی شعبیه علیه السلام فرمود که اگر چه شما
دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبایی کنید حتی یحکم الله تا وقتی که حکم
کند خدای تعالی بینا میان دو گروه دهو و خدایست غیر الحاکمین بهترین
حکم کنندگان که در حکم او میل و مداخلت نیست قال الله گفتند بزرگان
الذین استکبروا انا انکه کون کشی کردند در پرستش خدای تعالی من قومه
از قوم شعبیه علیه السلام بعد از انکار دعوت لوط علیه السلام ایشان گفت

الله

کاران

بیرون کنیم ترا ای شعیب و الذین آمنوا وانا نکه ایمان آورده اند بیرون کنیم
معك با تو من قریبتا از دیده خویش اولتعودت یا عود خواهی کرد شما فی ملت
در کیش ما که کفر است صاحب کشف فرموده که چون کافران گفتند ترا با انا که
ایمان آورده اند بیرون میکنیم و جمع کردند و با یکدیگر و شعیب علیه السلام
هوکز کار کردند و ان مومنان بوده اند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنند
باملت ما یا انا که شعیب علیه السلام در او ائیل امر مذهب خود را پنهان
داشته باشد ایشان توهم کردند که مکر بر کیش ایشانست و لیکن شعیب عم
جواب برویة قول اول داد و لهذا شعیب عم جواب بر همین و تیره داد
قال گفت شعیب علیه السلام اجبار میکنید ما را بعود اولو کثا و اگر چه
باشم کارهایی ناخواهان یعنی چگونه در ایم بدین شما و ما آنرا
کار همیم پس اگر عود کنیم باملت شما و گوییم مر خدا را شر یک هست و فی
الواقع نیست قد افترینا بدستی که افتری کرده باشیم و پیسته علی الله
کذ با بر خدای تعالی دروغی در دست او آورده که از عای قوم شعیب عم
ان بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که بدان طریق باشند و بدین
سبب انرا ملت گفتند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود باملت شما
و اعتقاد کردن که این ملت مأمور بهاست افتر باشد بر خدای تعالی
ان عدنا اگر ما باز کردیم یعنی قوم من از مومنان باز کردند و بیایند
فی ملتکم در کیش شما بعد از مجتنبان آنکه پس از آنکه بر هاند ما را خدای تعالی
منها از ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مأمور بهاست از ملت شما
پس حقیر یان باشیم و ما یکوت لنا و نشاید در و انباشد ما را ان نعود
فیهما آنکه باز کردیم بملت کفر الا ان یشاء مکر آنکه خواهد آنکه ربنا
خدای تعالی وسیع ربنا رسنده است برورد کار ما کل شیء بهی چیزها
علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده بهی چیزها و داناست
بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و اد و نفاق و جز آن و شما در تهدیدی
که می نمایید از اخراج مومنان ما اضطراب فی کنیم بلکه علی الله بر خدای
تعالی تو کلنا تو کل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام
روی از معاندان بر تافته و بنا جات حضرت مجتبی علیه السلام را ت توجه فرموده
گفت که ربنا افیخ خدا یا حکم کن بینت میان ما و بینت میان قوم
بالحق بواسطی و انت خیر الفاحین و توی بهترین حکم دهنده و ان قال الملاء
و گفتند که روی از اشراف قبیله الذین کفروا انا که کافر بود ند خدای تعالی من قوم
از قوم شعیب علیه السلام با کوهی دیگر از قوم خود که ایمان آورده بودند لیکن
انبعثم اگر شما متابعت کنید شعبا شعیب را در سلوک طریق او و بدین خود را
بگذارید آنکم بدستی که باشید شما از الخاسرون آن هنگام از زبان کاران که

بیرون قدیم

ایمن قدیم را گذاشته بدین محدث برگزیده اید و از روش پدران بگذریده اید
بزرگان کثره با کفار قوم خود گفتند که اگر بدین خود را ترک کنید در زبان افتید زیرا که
مذکر کار شمار کم فرودشی است و او شمار از ان منع میکند نظراشان بر نفع دنیا
بود ان نیز وجه حرام چه کوردی و کونه نظری بی باید که نظرا نفع و فائده اخروی
برد و زند که ابدی سرمدی است و فائده محقر حرام دنیوی اند و زند و دعوت
پیغمبر خود نشنوند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز
نگشتند فاخذتهم از جفنه پس فرافقت ایشانرا از نزل و در سوره هود عم
مذکور است که اهل مدین بصره هلاک شدند و علما گفته اند که صیحه منکره آمد
که زمین را بلرزاند یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شده که بی صیحه
و بی ریح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد که زلزله
در شهر ایشان افتاد و هر بلرزه آمدند فاصحوا پس گشتند فی دار هم
در شهر و منزل خود جائزین بروی در افتادگان یعنی بر زمین افتادند
جسد های ارواح الذین کذبوا شعبا انا که بدروغ داشتند شعیب را عم
کان لم یغفر فیها هلاک شدند و گویا هرگز نبودند در آن شهر الذین کذبوا
شعبا انا که بدروغ داشتند شعیب را عم کانوا هم الخاسرون بودند ایشان
زبان زدگان در دنی و عقبی بغیرا مشوبه و لزوم عقوبت آورده اند
که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از ان بلرزه عزم
خروج نمود فتولی عنهم پس روی برگردانید از کافران و قال یا قوم و گفت
از روی تحشر که ای قوم من گفتا بلفظکم بدستی که برسانیدم بشمار سال
ربی پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کنم و نصیحت کردم شما را از روی
مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانکه
حضرت پیغمبر ماضی الله علیه و اله و سلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل
ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تاسف و تحشر بر قوم خود را
تسلی داد و گفت فکیف اسی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافران
بر هلاک قوی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از ام
خالی و هلاک ایشان بکذیب پیغمبران تهدیدی نماید کفار قریش را و میفرماید
و ما ارسلنا و انزلنا فی قریة در شهری و دهی من بی هیچ پیغمبری
که اول آنکه ما را آهنا اهلها مکر آنکه بگوئیم اهلان با کثاسا
سخنی و تندی حضرت و بر عیب و بیماری لعلمهم بضرعون شاید که ایشان
زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلامنفذ کرد و چون
ببلا و رحمت متنبه شدند ایشانرا بعبط و راحت مبتلا ساختیم ثم بدکنا
پس بدل کردیم ما مکان السیئة الحسنه بجای بلا و مرض و شدت سلامت
و صحت و راحت حتی عفو تا و قی که بسیار شدند بمال و هم بر حال

گویند عفا النيات والشجر والشحم والوبر وقتي نحو و بسیار شود تا اینجا نیز آغاز کفران
 کردند و قالوا و گفتند این امانی و نعمت بجای محنت و مضرت از عادت دهر
 و طبیعت روزگار است بوم محنت و بوم محنت و روزی محنت و شدت و روزی
 عطا و راحت قدمش بدرستی که رسید ایادنا پذیران ما را نیز الضراب و السرا
 شادی و شگفتی یعنی در زمان گذشته کاهی خط بود و کاهی فراخی و وقتی محنت
 بود و وقتی بیماری زمانی غم بود و زمانی شادی این سبب کفر و ایمانست
 پس ما بر همان طریق می باشیم که بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر و سوخ و رند
 و قادر حکیم و فاعل مختار را درین امور دخل ندارد و بطبیای روزگار نیست
 دادند فاهذنا هم پس ما بگرفتیم ایشانرا بفتنه ناکهان یعنی در حالتی که
 این بودند و هم لا شعرون و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد
 شد و این حسرت عظیم ترست از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نوزول
 از آتش و کوان اهل القریه اگر چنانچه اهل آیه ها که بدین عذاب مبتلا
 شدند با اهل مکه و هوای او امنوا بگردیدند بخدای و اتقوا و بر هرگز کردند
 از شوک و مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فتننا علیهم هر آینه میکشادیم ما
 بر ایشان و میدادیم ایشانرا برکات زیادتیها من السماء از آسمان بقبول دعوات
 ایشان یا باریدن باران و الارض و از زمین بر آمدن حاجات یا دست
 نیات و لکن کذبوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فاهذنا هم پس
 بگرفتیم ایشانرا با کافران یکسبوت با یکدیگر بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی
 در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان بگردیدند بخواهید من و هذر کردند
 از مخالفت یا بر رسیدند از تهدید من دلهای ایشانرا بنور مشاهده خود
 روشنی دادی که برکت سما اشارت بدانست و جوارح و اعصاب ایشانرا بخدایت
 خود پیاد استی که برکت ارض عبارت از است **مشق** در زمین و آسمان در
 جود • میکشاند از بی اهل سجود • از زمین بر اطاعت باز کن • بر سما ی
 معرفت پرواز کن • اقامن ایا این شدند اهل القریه اهل مکه و هوای آن بعد
 از آن بیان که در عذاب کافران گردیم آن یائیهیم از آنکه بیاید بدیشان یائست
 عذاب ما بیات در شب و هم نامون و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شیون
 عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان او امن اهل القریه ایا این شدند
 اهل شهرها ان یائیهیم یائست از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما صلی در وقت غفلت
 و هم یلعبون و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف در مهمات دنیا که باز بیک
 غافل است مشغول یا شدند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسول از عذاب
 الهی این نتوان بود نه روز و نه شب اقامن ایا این شدند اهل کذب
 مکابله از خاکاه گرفتن خدای مکر استعاره است از استدرج بنده و گرفتن
 او بر وجهی که نداند فلا یامن مکر آنکه پس این شوند از مکر خدای الا القوم

و اینست که در این کتاب
 از کتب معتبره است
 و در این کتاب
 از کتب معتبره است
 و در این کتاب
 از کتب معتبره است

الخاسرون مکرر و زیان کاران که بکفو و نفاق زیان زده هردو وجهان باشد
 او کبر بهد ایا بیان نکرد خدای تعالی لاذین برقوت الارض برای آن کسان که
 میروان گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند اندران من بعد اهلها از پس
 هلاک مراد کفار زمان حضرت رسالت اند صلی الله علیه و سلم که دیار امس
 ماضیه گرفته اند و خدای برای ایشان بیان کرد آن کوشا از آنکه اگر خواهیم
 اصینا هم بگیریم ایشانرا بدو بهیم بجزای کنایان ایشان یعنی عقوبت کنیم
 ایشانرا و تطیع و ما مهری نهیم علی قلوبهم برد لهای ایشان فهم لا یسمعون
 پس ایشان نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است
 انجی شود در یابد پس کوشی دل از استماع سخن حق فائده داد و کوش
 آب و کل **مشق** این سخن از کوشی دل باید بشنود • کوش کل ایجا ندارد هیچ سود
 کوش سر با جلد حیوان هدم است • کوش سر مخصوص نسل آدم است • کوش
 سر چون جانب کوبیده است • کوش سر سهلست اگر آکنده است • پس بجهت
 تسلیه آن حضرت صلی الله علیه و سلم میگوید تلك القریه آن شهرها که نسبت
 با هم مذکور داشت چون احقاف و حجر و موتفکات و غیران نقص علیک
 خواندیم بر قوم انبیا شما بعضی از خبرهای آن و کفدها و تهم و بدستی
 که آمدند یا هالی ان رسالهم پیغمبران ایشان هود و صالح و لوط علیهم
 السلام بالبینات بمعجزات روشن یاد لائل و اصغر فما کانوا الیوم منوا پس
 نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسول بآنکه بگویند قبل با یکدیگر تکذیب میکردند
 قبل از آمدن ایشان یعنی مستر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان
 نداشتند بسبب رسی و در کفر و بودن مهر برد لهای ایشان کذلک مانند
 آن مهر سخت که برد لهای کفار گذشته بود بطبع آنکه مهری نهاده خدای
 تعالی علی قلوب الکافرین برد لهای ناکر ویدکان مراد آنان اند از کفار
 قریبش که خدای تعالی دانسته که ایمان نیارند و ما وجدنا دنیا فتنیم ما
 لا کفرهم زیست و ارم مذکور و ارم عهد و فای عهدی که در روز میثاق
 وابسته بود دنیا عهدی که در زمان خوف و مضرت میگردند که اگر نجات
 یابیم ایمان آریم و آن وجدنا و بد رستی که یافتیم اگر هم بیشتر از ایشان
 لغاصقین شکند کات عهد و پیمان ثم بعثنا پس بر آنکین خیم و فرستادیم
 من بعدهم بعد ازین پیغمبران موسی بن عمران را علیه السلام بایاتنا
 بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم ای فرعون بسوی فرعون که نام او قابوس
 بود و گفته اند ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده
 چون کسری قیصر و طاقت و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و حبش و
 یمن است و ملائکه و بسوی اکابر قوم او فظما و باها پس ستم کردند بر حق
 کافر شدند بآیات و وضع کرده اند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها

از غایت وضوح آن بود که بان بگروند و فایده بصیرت که
بعد از آن کارهای کیف کان چگونه بود عاقبت المفسدین اخرا کار تباہ کاران
که عرف شدند حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام چون از مصر فرار نمود
و در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را ب عقد
و داده عزیمت مراجعت نمود و در آشنای طریق بود ای یمن رسید و خلعت
پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفصیل
این قصص در آثای سوره آئینه مذکور است حق سبحانه و تعالی فرمود
که بمصر رود و فرعون را بخدای تعالی دعوت کن و از طغیان و سرکشی و
دعوی ربوبیت منع کن موسی علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات
فرعون دست داد آغاز دعوت کرد و قال موسی گفت موسی علیه السلام
یا فرعون انی رسولی ای فرعون من فرستاده ام من رب العالمین
از پروردگار عالمیان سوی تو و قوم تو حقیق علی سزاوارم بر سالت
یا بانه تصدیق من کنی و مستقر در اسخ ان لا اقول بر آنکه نکویم علی الله
بر خدای تعالی الا الحق مکر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما
ببینة حجتی روشن من در بکم از پروردگار شما یا آورده ام بمعجزه پیدا
و هویدا که بر صحت رسالت من کوا هست فارسل مع پس بفرست با من
بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را دست از استخدا ام ایشان کوتاه کن تا بار حق
مقدس که موطن اباد ایشان بوده باز گردد و از که فرعون بنی اسرائیل را
به بندگی میکشید و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و اهفاد
خود بمصر آمدند آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف
علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف
بود هم بود پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعزض ایشان
فی شد چون او بگردد و لید که فرعون زمان موسی بود هم بر تخت سلطنت
نشست و زبان بلا ف انار بکم الا علی بکشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول
نکردند و گفت پذیر شما درم خرید کسان ما بوده شما بنده و بنده زادگان ما
پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی هم مبعوث شد و گفت ای فرعون
دست از بنی اسرائیل بردار قال گفت فرعون ان کننت اگر هستی تو در دعوی
جست باید که آورده معجزه و حجتی فأت بها پس بیار از آن کننت من الصنا
اگر هستی از راست گویان بفمای معجزه خود را فاتی عصاه پس بیفکنند
موسی هم عصا را از دست خود فاذا هی پس عصا بعد از القا شعبان مبین
از دهای شده هن کشاده و ما بین الحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل
بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنکر قصر فرعون روی بجانب تحت وی آورد
ملازمان باد کاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بر تخت و در از دها م خلاص

دقیق

هنگام فرار

هنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون مغرور زد که
ای موسی هم سوگند میدهم تو ابدان خدای که فرستاده او بی که عصای
خود را بگیر که بتو ایمانی آورم و بنی اسرائیل را بتو میکذارم موسی هم
تفای شعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سر فرعون
بنشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس
دست راست از کربان بزر بفرج چپ در آورد و نفع دیده و بیرون
کشید دست خود را فاذا هی پس انجا بود دست او بیضه و کلنا ظمین
سفیدی که در غایت کمال بود مگر آنرا و نظاره کن آنرا آورده اند
که موسی علیه السلام مرده گندم کون بود و چون دست در کربان کرد
و بیرون آورد نورانیت آن بمانای بود که شعاعش بر نور افتاب
غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست خود را
بفرعون نمود و بعد از آن در کربان کرد و بیرون آورد بیضای
نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز دیگر کربان
برد و بیرون آورد بهمان حالت اول القصة فرعون بعد از مشاهده
این دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان
مشورت کرد قال الملاء گفتند بزرگان من قوم یحیی از گروه فرعون
آن هذ ا بدرستی که موسی علیه السلام ساحر جاد و بی است علیه
دانا بفن سحرها ما هور در آن که چوب را از دهای سازد و دست کندم
کون را ید بیضا بیرون ی آرد برید میخواهد این ساحر آن یحیی که آنکه
بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصر
و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فما فاعلمون
پس شما چه چیز میفرمایید مراد تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه و آگاه
هیس کن او را و برادر او هارون را تا خیر کن مهم ایشانرا و شتاب زدگی
مهای و ارسلی المداین و بفرست در شهرها که نعلی بصعید مصر دارد
حاشرین گروه فراهم آرند کسان را که ایشانرا یا توف بکل سخا بیاورند بنی
هر جا که ساحری باشد علیه دانا و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرب
چندان ساحر نبود که در قرن موسی علیه السلام در وسای سحر باقصی
مداین صعید بود نذر و تفسیرد میاخی آورده که در مداین صعید دو برادر
بودند که ایشانرا در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان
رسید مادر خود را گفتند که مادر بسر قریب بذر ما بر چنان کرد و ایشان بذر
خود را اواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ایتاه ملک مصر را طلبید
بخطت آنکه دو کس آمده اند بنی لشکر و سلاح و کار بر و تنک آمده و ایشانرا
عصای است که چون ی افکنند از دها میشود و هر چه پیش آید بتو

فرعون داعیه کرده که مارا با او معارضا نماید صاحب قبر جواب داد
 که چون بمصر رسید بر رسید که وقتی که ایشان در خواب میبشوند آن
 عصاها را از دهان میبشود یا نه اگر میکرد بداند که آن جادوی نیست
 که سحر ساحر و قی که در خواب باشد اثر ندارد و چون حال بدین منوال
 باشد نه شما که هیچکس از عالمیان قوت معارضا با ایشان نخواهد بود
 انقصه برادران با شاکردان و مصاحبان که دوازده هزار بود و در
 زاد المسیر میگوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند
 چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید و جاء السحرة و آمدند جادوان فرعون
 بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون
 افتاد قالوا گفتند و ان لنا ایا باشد ما را لاجرا مزدی آن کنایه از الغالبین
 اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی علیه السلام قال نعم گفت فرعون آری
 مزد باشد و انکم دشما باشید لمن المقر بین از نزدیکان من که هرگاه خواهد
 نزد من در آید آورده اند که مهنه این جماعت چهارتن بود و آن
 دو برادر که ساور و عاده و در می گفتند و دیگر هطاط و مصنی و در کتاب
 آورده که چهارتن را نیز مهنه ای بود شمعون نام چون بمصر آمدند و ساور
 و عاده و رفیع سوال و جواب بدو خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب
 و بیداری موسی و از دهانش عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که
 هرگاه که موسی علیه السلام در خواب است عصا از دهانش پاسبانی میکند
 ایشان را تریدی بدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و نهان میداشتند
 تا وقتی که فرعون لعین موسی علیه السلام طلبید و مقرر شد که جادوان
 مناظره کنند و مجلس معارضا انتظام یافت ساوران عصا و در سن چند
 بمیدان آورده و فرعون بر بالای تخت بتفویج بنشینست و مردم مصر بنظر او
 حاضر شدند هفتاد هزار ساور بر یک طرف صف برکشیدند و موسی و هارون
 علیهما السلام بر یک جانب بایستادند جادوان بر طریق ادب پیش آمده
 قالوا یا موسی گفتند ای موسی امّا ان تلقی یا انست که نوی انگیزی عصای
 خود را و اما ان نکون و یا انکه ما باشیم نحن الملقین ما افکندگان عصای
 خود قال گفت موسی ام از روی کرم و شماع و تخلفی که انبیارای باشد که القوا
 شما بیفکنید فاما القوا پس آن هنگام که بیفکنندند جادوان آنچه ساخته بودند
 سحر و اعیان الناس جادوی کردند و بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان
 چیزی بخیل که آن حقیقی نداشت و استرجه بود و برسانیدند مردم را و جادو
 سحر عظیم و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسته های بزرگ را بخوف
 تافتند و در بقیع مطلقا کرده و جویهای دراز را میان تهی کرده و اجواف
 در پر سحاب کرده چون حرارت افتاب بدانجا رسید زبونی در حرکت

آمده و آن

آمده و آن رسته ها و جویها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر
 عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش بر آنواخته
 چون حرارت آتش از تحت و کوی افتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حر
 آمده چنان نمودند که همه میدان برآوردند و او حینا و ما و جی کردیم
 الی موسی بسوی موسی علیه السلام ان القوا عصا انکه بیفکن عصای
 خود را پس موسی هم بیفکند از دهانهای شده دهان کشاده فاذا هی پس انجا
 که از دهان شده بود عصا تلقف فروی برد ما یا فکون آنچه نزد ویری
 و بدو رخ بخلوی نمودند و آن چهل هزار مرد رسد و جوی بود راوی کوبید
 که چون جویها و رسته های ایشان را فرو برد روی بنظر کیان آورد و مردم
 بگریختند و خلوق عظیم در آن انبوهی هلاک شدند پس موسی ام او را بگرفت
 همان عصا شد حق سبحانه و تعالی آن صال و عصا را معدوم کرد انید فوقع
 الحق پس ثابت شد و پیدا آمد راسق موسی ام و بطل و زایل شد ما کا خوا
 یعملون آنچه بود ندکه عمل میکردند از سحر و جادو و آن با یکدیگر گفتند که اگر این سحر
 بودی بایستی که جادویهای باطل نکر دی لقلبوا پس مغلوب شدند و جادوان
 هنالك انجا که موسی علیه السلام غالب شد بر فرعون و قوم او مغلوب و مغلوب
 گشتند و انقلبوا و باز گشتند از آن موضع صاعرین خوا شدگان و نا امیدان
 و انقی السحرة و افکند شدند جادوان بر رویهای خود ساجدین سجده کنندگان
 مر خدا را قالوا امنا گفتند ایمان آوردیم رب العالمین پروردگار عالمیان
 فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو که باشی رب العالمین
 رب موسی و هارون پروردگار موسی و هارون است علیهما السلام
 قال فرعون گفت فرعون با جادوان امنتم به ایا ایمان آوردید بسوی موسی علیه السلام
 و تصدیق نمودید او را قبل از آن که پیش از آنکه دستوری ده شمارا در آن
 آن هذابدرستی که این عمل مکر تدبیر حق است که شما مکر نموده ساخته آید
 انوا فی المدينه در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما
 با موسی ام مواضع کرده آید و این هیله ساخته لخر جوامنها تا بیرون کنید
 ازین شهر اهلها اهل آن را که قبطیانند و این ملک شمارا و بی اسرائیل را
 خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که
 ترتیب داده آید این تهدیدی بود بعمل آنکه تفصیل کرد و گفت لا قطع
 هرینه ببرم آید بکم دستهای راست شمارا و از جلگه و پابهای چپ شما را
 من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی تم لاصلیتم که اجمعین پس بردار
 کنیم و شمارا برای تنقیص شما و عبرت گرفتن دیگران قالوا گفتند جادوان که
 ما را از مرکب ترسانی و وعید کشانی چه دهی که ما بیک مشتاق بریم از تنه باب
 نلال زیرا که سبب موت انا بد رستی ما الی ربنا بسوی پروردگار خود منقلبند

لا ضمیر

باز کرد بد کانیم پس جواهرها را او نباشیم و فی المشوی المعنوی **مشوی**
جانها بسته است اندک و کل چون دهند از آب و کلها شاد دل در هوای
عشق حور نقصان شوند **عجری** بدربن نقصان شوند چون نقاب تن
برفت از روی روح از لقای دوست دارد صد فتن **میزند جان در جهان**
آبگون نوره بالیت قوی بعلوم و ما تنعم و نو که فرعون منکر میثوی مشا
از ما و عیب نیکنی ما را الا آن مقام مکرانکه ما بر دیدیم بایات ربنا بشناختن
قدرت افرید کار خود ما جاد تما آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست
موسی علیه السلام پس روی از فرعون برگردانیده متوجه حق شده گفتند
ربنا ای پروردگار ما افرع علینا بریز بر ما و افاض کن صبر شکیبایی درین
بلاینا جزع نکنیم و توفنا مسلمین و بمبرات ما را مسلمات ثابت قدم بر ایمان
وقال الملاء و گفتند مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اندر
موسی و قومه آیا میگذاری او دست باز میداری موسی و قوم او را علیه السلام
نمیسند و فی الارض تاتبا می کنند در زمین مصر و مردم بر تو متغیر گردانند
و بدو را و پرستش ترا بگذارند و الهت و از عبادت معبودان و خدا یا
تو دست بردارند گفته اند فرعون خلق را پرستش خود میفرمود و خود پر
کواکب بود و اوج است که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم
بقی داد که این را پرستید تا او شمار این نزدیک گردانند و ازین سبب میگفت
انارکم الا علی این خدایان خورد و ترند و من خدای بزرگتر از قصه اعیان
تخنکاه خریص و ترغیب کرد تا او را بر قتل موسی عم و قوم او و فرعون دست
که او بر قتل موسی م قادر نیست قال گفت سقتل بناء هم زدود باشد
که بکنیم بر این ایشا و سحری بنادهم و بگذاریم دختران ایشان را تا
خدمت ما کنند و آنرا قهیم و ما بر ایشان قاهر و غالبانیم و ایشان مقلود
حکم ما اند چون این تهدید سمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق
استغاثه روی بطرف موسی علیه السلام آوردند و بعد از اضطراب ایشان
قال موسی لقومه گفت موسی دم مرگ خود را استعینو ایانکه یاری خواهید
از خدای تعالی و اصبر و اصبر کنید بر آنچه باشا کنند آن الارض لکه بدرستی
زمین مرخدا و است یورثها میراث میدهد پس پشاه هر که میخواهد من عباد
از بندگان خود درین سخن وعده هلاک قبطیان است و در آمدن ولایت ایشان
بمنصرف بنی اسرائیل و العاقبه و عاقبت نیکو یا ظفر و نصرت یا بهشت للمنتقین
مر بر هر کدراست بنی اسرائیل این کنایت را که مشغول بر شمارت ایشان بود
در یافتند و باز آغاز شکایت فرموده قالوا گفتند او ذینا ما را رنجانیدندی
یعنی قبطیان من قبلان تا تینا پیش از آنکه تو بیایی از مدین نبی از روز ما را
خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را ایذا میکردند و من بعد ما چیست

و ایضا میگویند

و ایضا میگویند ما را پس از آنکه تو بیامدی بما و تمام روز ما را کار میفرمایندی
پیش ازین آبنای ما را می کشند و حالانیز میخواهند که بدان اشتغال نمایند
قال گفت موسی دم از روی تصریح عسی ربکم شاید که پروردگار شما و عسی
برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای تعالی ان یهلك عدوکم آنکه
هلاک کند دشمنان شما را که فرعون است یا قوم او و دستخلفکم و خلیفه گردانند
شما را بعد از هلاکت ایشان فی الارض در زمین مصر یا در حق مقدس بنظر
پس ببیند خدای که وقت رحمت و رحمت و دولت کیف عملون چگونه عمل
میکنید و چه چیز بجای می آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را
بدان جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آن را
بیان میکند و لقد اخذنا و هراینه ما کوفتیم آل فرعون تبع و خدم فرعون
بالسین بخط و تنکی و خشک سالی و نقص من الثمرات و بنقصان
بعضی از میوه های ایشان لعنهم یدکرون تا باشد که ایشان بپند گیرند
و از کفر باز ایستند ایشان متنبه شدند تا از اجادتهم پس چون آمدی
بدیشان الحسنة نیکوی از فراخی و از زانی قالوا لانا هذه میگویند برای
ماست این نیکوی و ما مستحق اینیم و ان نصیبهم و اگر رسیدی بدیشان
سینه بدی چون خط و بلا بظهور و قال بدی گرفتند موسی و من معه
موسی علیه السلام و آنانکه با وی بودند از مؤمنان وی گفتند این درج و محنت
بشامت ایشان بیا می رسد الا انما بداند طاروهم جز این نیست که سبب
خیر و شرا ایشان گذرانند نزدیک خداست و از اعمال بد ایشان است که کرام
الکاتبین نوشته بحضرت من برده اند و شامت آن عملها و ایشان رسیده
و لکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که آنچه بدیشان
رسد از مکاره و احوال بواسطه شوی اعمال است و قالوا و گفتند فرعونیا
موسی را دم مهمات تا تنابه هوکاه که بیاری و هر چیزی که بیاری من ایست
از نشانیها که زعم تو است که معجزه تست مثل خط و برحق و امثال آن
لشعرا بها تا مسخر کنی ما را بآن فها کن لک پس بنسبیم ما بمؤمنین ترا از
گرویده گان و باوردند از ندکان چون قبطیان بنهابت آنکار پیش آمدند
فارسنا پس فرستادیم ما علیهم الطوفان برایشان طوفان و آن چیزی را
که طواف کند بر امان و فرا گیرد و از اجون باران و سبیل و الجراد و فرستادیم
ملح بر نوده و القمل و الملح پیاده یا کنه یا سبوسه و الحنطادع و وزع و القدم
و خون آیات مفضلات در حالتی که این اشیای اینهای قدرت ما بود ندانید که
جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یک ماه بود و امتداد هر آیتی یک
هفته فاستکبروا پس ایشان کردن کشتی کردند از فرمان برداری و کافرا
و بودند قوم بحر مین کوهی بحر یعنی معاند در کفر که با وجود نظایر آیات

و نتایج عجوبات ایمان نبوده اند و ملا واقع و هرگاه که واقع شد و فرود آمد
 علیه السلام از جوی بر فرعونیان عذابی از ستمها که مذکور شد قائلو گفتند از روی
 نصیحت یا موسی ای کائنات ای موسی بخوان برای ما رب ربك برود کار خود را بیا عهد
 عندك با چه عهد کرده است و آن عهد نزدیک است یعنی خدای تو با تو وعده
 کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لکن کشف است اگر باز بری و زایل کرد انی عذاب
 ارجو از ما این عذاب را التو مانی لك هراينه ما ایمان آریم و تصدیق
 کنیم مورتا و لئولسل و هراينه بفرستیم معك بنی اسرائیل یا تو بنی اسرائیل را
 تا هر جا خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما بودیم بدعای موسی دم
 و دفع کردیم عنهم ارجو از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا
 مدتی از زمان که بی شبهه هم بالقوه ایشان رسند کاند بدان و معذب کردند
 در آن اذاهم بکنفون پس ایشان عهد را بشکستند و در تفا سیر آمده که در مصر
 هفت شبان روز باران بارید و بظلمت آبهای مترکم در ماندند و آب
 بجانهای قبطیان درآمد و مرد آن زنان بر پای ایستادند و کودکانشان
 بر بلند بپاشانند و ذوق قبیحی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت
 بنی اسرائیل بمنزل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانهها در دنیا مسدود
 القصه ببتک آمدند و در جوع و فرعون کردند و از دنیا امید شده روی
 موسی علیه السلام آوردند که از خدای خود درخواست تا این عذاب دفع کند
 و ما ایمان آریم چون از طوفان بدعای موسی دم من دفع شد و آب از روی
 زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز نپاییده
 بودند باز کفران نعمت و رزیده ایمان نبیاوردند و حق سبحانه و تعالی ملخ
 سواره بر ایشان نگاشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند و بیکباره پناه
 بحضرت موسی دم آوردند و سوگند یاد کردند که اگر این بلا منکشف گردد
 بخدای تعالی بگویند حضرت موسی دم بصحرای بیرون آمد و بعضای خود اشارت
 کرد بمشرق و مغرب جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که
 مقداری از مزروعات مانده گفتند این محصول ما را بسو است و تصدیق
 نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع مانده بود بخوردند
 و بیکباره انجما بکلیم الله کرده آغاز نصیحت نمودند و بشرط ایمان آن عذاب
 نیز آهوشد گفتند ای موسی ما را محقق شده که تو در حق سحر از جمله ماهرانی
 و بیکباره حق تعالی لشکر بزرگ بفرستاد تا بجا مه خواب ایشان در می آمدند
 و در بیکهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن کف می بدهن وی درآمد
 باز نصیحت کرده و شرط کرده این بلا من دفع شد و بیکباره با سر خورد و عناد رفتند
 حق تعالی آب نیل را خون گردانید همچون که سطحی بخورد آب صاف بود و همین
 که قبطی میل میکرد خون ناب میشد و اگر از یک طرف خود ندی بنسبت هر یک

ندی

این حال واقع

این حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت
 بجای نیاروندند فانتقمنا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم منهم
 از ایشان فاعرقنا هر پس غرق ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قدیم
 بنزد یک مصر با نهم بسبب آنکه ایشان کذب و با یا تناید روی دادند
 آیات قدرت ما را و کافوا عنها و بودند از ناقلان غافلین بجزان و اورثا
 القوم و میراث دادیم قوم را الذین کافوا یستضعفون انا که بودند ضعیف
 و ذبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان
 در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارف
 الارض جهات شرق از زمین شام و مغاربها و جهات غربی از آن زمین
 الی بارکنه آن زمین که برکت پیدا کرده ایم فیها در آن بارزانی و بسیاری
 محصولات بابا قد ام انبیای عظام علیهم السلام و تمت و تمام شد و بوفارید
 کلمه ربك و عده پروردگار تو الحسنى و عده نیکو علی بنی اسرائیل برای
 بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر ديار ایشان بما صبر و وفای
 این وعده برای آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره و در نا و غراب کردیم
 ما کان یصنع فرعون آنچه بود که ساخته و آراسته کرده بود فرعون و قومه
 و کوه او از کوشکها و حصارها و منازلهای نیکو ما کافوا بعروش
 و آنچه بودند که برافراشته بودند از بناها چون چرخ هامان و جاورنا
 بنی اسرائیل و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را البحر از دریای سلامت فاقوا
 پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر کوهی از قبیله لخم در ولایت رقه
 اقامت میکردند بعکفون علی اصنام لهم بر پرستی بتان که مرایشان را
 بود و چون بنی اسرائیل قوی را مجاور بنگاه دیدند قائلو گفتند یا موسی
 اجعل لنا ای موسی دم بساز برای ما الهها خدایی یعنی مثالی بساز که آنرا
 پرستیم کما لهم الهه چنانچه ایشان از خدا یاب هست که می پرستند قال
 انکم کنت موسی دم بد رستی که شما هستید قوم تجهلون کوهی که نادانی
 میکنید و جهلی ورزید درین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید آن
 هو لا بد رستی که این کوه بت پرستان متبرک هلاک شده اند ما هم فیه
 باخی ایشان در اند یعنی خدا دین و آیین ایشان را درهم خواهد شکست
 و بتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهد گشت و باطل و باطل و مصل
 است ما کافوا بجهل و آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام
 قال گفت موسی دم اغیر الله ایا جز خدای ابغیکم الهها طلب کنم برای
 شما معبودی و هو فضلكم و حال آنکه او فضل داد شمارا علی العالمین
 بر عالمیان زمان شما و انواع نعم تخصیص فرمود و اذا اجینا کرم و یاد کنید
 چون برهانیدیم شمارا من ال فرعون از تبعه تبع فرعون یسومون کمر

نمونه ای

همیشه اند شمارا سوء العذاب سختی عذاب یقتلوت ایستادکم میکشند بر آن
 شمارا بجهت انقطاع نسل شما و سنجیون شما و زنده میکشند زینان شمارا
 بجهت خدمتکاری و بندگی خود و فی ذلکم و درین رها نیت بلا و نعمتی بود
 یاد آن عذاب سختی بود شمارا من ربکم عظیم از پروردگار شما سختی بزرگ
 آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل که بعد از هلاک
 فرعون کتابی بیاورم شما از نزد یک خدای تعالی که هر چه شمارا بایزد در آن مبین
 و مفصل باشد بش چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن
 کتاب نمودند موسی هم از خدای تعالی درخواست آن کتاب کرد بدو فرستد
 حکم شد که ی روز بروزه باش پس از آن بطورائی تابان و سخن گویم موسی هم
 ی روز دوزه داشت و روزی و یکم بطور توجه نمود و کراحت داشت
 از آنکه با حق تعالی سخن گوید و از ذهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن
 رایحه مسواک کوه ملائکه گفتند که ما از تو بوی مشک می شنیدیم از این مسواک دفع
 کردی حق سبحانه و تعالی فرمود تا جو مانه افزاده روز دیگر دوزه دارد چنانچه
 میفرماید و اعد ناموسی و وعده داده بودیم موسی را علیه السلام برای کتاب
 دادن ثلثین لیلۃ سی شبانه روز از ذی القعدة چون مدار حساب شهور
 عرب و ثبت هلال است و آن شب برای می شود تاریخ را شب مقید کرد
 و اتمناها و تمام کردیم آن سی را بعشر بده دیگر از ذوالحجه فتم پس تمام
 شد میقات ربه و فقی که پروردگار او مقرر فرموده بود از بعضی لیلۃ
 بچهل شبانه روز و قال موسی و گفت موسی هم لایحه هارون برادر خود
 هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اهلقتی تو خلیفه
 من باشی فی قومی در میان قوم من و اصلح و بصلاح آر هو کاری را که شایسته
 صلاح باشد از امور ایشان و لا تتبع دبی روی مکن سبیل المفسدین راه قباها کاران را
 و لما جاء موسی و ان هنگام که آمد موسی هم لایقانا بوفقی که ما مقرر و معین
 کرده بودیم و کلامه ربه و سخن گفت با دی پروردگارش یعنی بشنوا نید
 کلام خود او را بی واسطه در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست
 که با موسی علیه السلام سخن گوید فرمود تا هفت فرسخ کرد اگر در ظلمت فر
 گرفت و چون موسی هم قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از و براندند و ملکین
 کاتبین را از و دور کردند و آسمان را بنظر وی در آوردند ملائکه را دید
 در هوا ایستاده عرش عظیم برونظا هر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت
 درینا بیج آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایقی هفت
 صد هزار و اربعه نود و چهار هزار است و در کشف گفته که حق تعالی چهل
 شبانه روز با موسی هم سخن گفت چون موسی هم کلام حق شنید و از جهام
 کلام بی ملام بر بانی هر عد ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیا است

در این روز که موسی را کتاب داده شد و او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایقی هفت صد هزار و اربعه نود و چهار هزار است

خیال است

خیال است که در فردوس اعلاست و چون جنت جای مشاهده کفاست
 قال گفت موسی هم رب ارنی آی پروردگار من بنمای مرا نفس خو د
 یعنی مرا ممکن ساز از رویت خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنم بسوی
 تو قال گفت خدای تعالی لن ترانی نتوانی دیدم مراد در نبی هم حکم ازلی
 بر آن وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدراک
 آورده که بعضی فانی مرانه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده بایزد
 و آن دیده در بهشت خواهد بود بد آنکه طلب موسی هم رویت را دلیل
 جواز رویت هم اگر رویت محال بودی موسی هم این سوال نکردی چه طلب
 مستحیل از انبیاء و انیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی هم
 در آن ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی بود از آن وقت که گفت ارنی
 زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود فایم
 مراد حق بودن کامل ترست از قیام مراد خود بیت لن ترانی می رسد
 از طور موسی را جواب هر چه آن از دوست آمد سر برین کردن متاب
 اگر چه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف
 بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفت که لن ترانی و لکن انظر و لیکن
 نگاه کن الی الجبل بکوه زیبر که بلند ترین ولایت مدینست و قوت
 تحمل او از تو بیشترست فان استقر پس اگر این کوه ثابت ماند و قرار گیرد
 مکانه در جای خود به هنگام تجلی من برو قسوف ترانی پس زود باشد
 که تو نیز به بینی مراد طاقت دیدار منت باشد و اگر کوه را طاقت
 دیدار نباشد تو هم در دینی از تمنای این کار در گذر فلما تجلی پس
 هنگام که تجلی کرد ربه پروردگار موسی علیه السلام یعنی ظاهر گردانید
 از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوزنی لکجیل برای آن کوه بعد
 از آنکه حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا آن نور حق سبحانه
 و تعالی دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه
 و تعالی نور خود را از و رای هفتاد هزار حجاب بمقدار در حق ظاهر
 کرد در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و بیماری
 که سر بر بالین مرخصی داشت شفا یافت عرصه زمین رقم سوسبزی
 پذیرفت و آبهای شور بعد رویت و هلاوت متصف گشت بتات
 در روی زمین و نیران بخوس فرمود بسبب آن تجلی جعله گردانید
 خدای تعالی مران کوه را دگا ریزه ریزه و در تبیان آورده که کوه بدان
 عظمت پاره پاره گشت و شتی کوه دیگر از و جدا شد سه کوه که آه دست
 و دو قان و رضوی بمدرینه افتاده و سه کوه دیگر که نور و شیر و حواس
 بلکه و خرم موسی و بیفتاد موسی هم صمعا بهوش از هول آنچه مشاهده

کوه از یاره یاره شدن کوه و از غشیه یوم الخمیس عرفه تا غشیه روز جمعه
 ماند فلما افان قال پس چون بهوش آمد گفت سبحانک تنزیه میکنم ترا
 از هر چه نه لایق حضرت تست و پاک میدارم ترا از آنکه مرا ای شوی در دینی
 ثبت الیک باز کشتم بتوانا اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد و انا اول
 المؤمنین و من اول کویده گانم بعظمت و جلال تو یا آنکه هیچ بشر برادر دینی
 طاقت دیدن تو نیست **بیت** ای که ز یک لمعه امت کوه بصد یاره شد
 چه عجب از مشت کل عاجز و بیچاره شد عجب سر نیست که کوه بان عظمت
 تحمل دیندار داشت و دل ایشان را بجم و لکن بنظر وافی قلوبکم طاقت آن
 هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بردل
 بنظر رحمت بود آن نظر کوه را و بران ساخت و این نظر دل را معهود
 می سازد **بیت** دل پذیرفت آنچه کرد و در بر نتافت دل بدانست آنچه عرش
 اندر نیافت پس حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی دل موسی و م و تزارک
 الی که از هومان مقصود یافته بود قال یا موسی گفت ای موسی علیه السلام اگر
 ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوهناک مباش
 ای اصطفتیک بدرستی که من ترا بر کن یدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر
 آدمیان که در زمان تو موجود بودند بر سالاتی به پیغمبرهای من که بخلاق
 رسائی و بکلامی و دیگر ترا اختصاص دادم سخن گفتن من با تو بی واسطه
 لحظ پس فراگیر ما اینک آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و کن من
 الشاکرین و باش از شکر گویندگان بران عطا و کتبنا و نوشتیم ما یعنی قلم
 اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلام و مداد شهر انور نوشت
 له برای موسی علیه السلام فی الالواح در لوحها که هفت یا نه یاده بوده و
 در زاد المسیر و آورده و این موافق اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده
 یاده و ربع بود و لوح از یاقوت بود یا از جوب سدر بهشت یا از سنگی
 سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش در نیکین واضح آنست که از زیر
 سبز بوده و بر دوشته بودند من کل شیء از هر چیزی موعظه و تفصیل
 از او امر و نهی لحظه ها پس گفتیم موسی دم فراگیر الواح را بقوه یجد تمام
 و عزم درست و امر و بفرمای قوم که کوه خود را تا بصدق عزیمت
 یا خذوا فراگیرند با حسنهای نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن
 بمعنی حسن است و مکتوبات الواح هم حسن بوده قوی آنست که احسن
 عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند و رخصت
 و در زاد المسیر فرموده که احسن جمعت بین الفرایض و النوافل ساریکم
 زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دارا الفاسقین سرای فاسقان
 یعنی از امکاه ایشان که دوزخست یا شمارا بولایت شام در آورم و منازل قرون

ماہنامہ

مسند ابی حنیفہ رحمہ اللہ
جلد ۱۰ صفحہ ۱۰۰

ما ضمیمه که از دایره فرمان من بیرون بودند بشمار غایبیم یعنی تا بغایم شمار ما
فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت
گیرند بدان ساهرف زود بود که بگوید **ریای** چشم عبرت بین چرا در قصر
شاهان ننکرده. ناچار سان از هاد ثات دور گردون شد خراب. پرده داری
میکند بر طای کسری عنکیوت. جغد نویبت میزند بر قلعه افراسیاب.
عن ایاتی از قبول آیتهای من که قرأنت یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق
و انفس و دیعت نهاده ام الذین ینکثرون انا انکه نکیر میکنندی الارض
در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم
سخن ما کنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای تعالی میخواهد
که کرای سازد دلکهای مدعیان باطل را بکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلها
ایشان قابلیت قبول آن سلب کند **مصرع** حیف است چنین کینه دران ویرانه
دان برود و اگر به بینند این سرکشان **کلیله** هر نشانی که ما بغایم بر صدق
نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یعنی معجزات آن حضرت باید اند هر بیغای
که فرستیم لا یؤمنوا بها نمیکردند بدان از جهت ستیزه و عناد و ایرود
و اگر به بینند این سرکشان **سبیل** از شد راه راست و طریق هدایت لا یخذوه
سبیل آن راه را نکیرند بعضی متابعت نکنند و آن برود و اگر به بینند **سبیل**
القی راه بی راهی و کراهی یخذوه **سبیل** از راه کبرند و بی روی کنند ذلك
این کرد اندن دلهای ایشان را از فهم ما **بانهم** بسبب آنست که ایشان کذب
با یاتنا دروغ شمرند سخنان ما را دکانا و بودند عنها از منظور دان و اعتبار
بدان غافلین ناگاهان و بی خبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است
نه غفلت نهی و نهی و جهل یعنی می دانستند و تصدیق می کردند و الذین کذبوا
و آنانکه تکذیب کردند با یاتنا آیات ما را که قرأنت یا دلایل قدرت و لقاء
الآخرة و بدو دروغ داشتند دیدن سزای احق را حبطت باطل شد و تباہ گشت
اعمالهم عملهای ایشان که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند
یعنی نشوند الا ما کانوا مکرمین ای آنکه بودند در دینی بعمل عمل میکردند
و الخذ قوم موسی و فرعون گفتند قوم موسی علیه السلام یعنی ساخت سامی و
منایعات او من بعده از پس رفتن موسی دم بطور من حلیمم از پیراهنهای
ایشان که از قبطیان عاریه گرفته بودند **تجلا** کوساله جسدا بدی بی روح
له خوار مراد او از ی چون او را زکا و آورده اند که بنی اسرائیل شقی از مصر
بیرون آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه آنکه گفتند
که ما عروسی داریم و بدان اشتغالیم غایم و هر یک از دوستان خود که در میان
فرعونیان داشتند پیرایه بهادیت بستند و بعد از عبور بر دریا و غرق
شدن قبطیان آن حلیمها مانده بود چون موسی دم عزیمت طور فرمود

卷三

صفحة ۱۰۱ و ۱۰۲

سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد و گفت این پیرایه های عاریت که
 در دست بقی اسرائیل مانده میزنند و میفروشند و تصرف در آن برایشان حلال
 هارون علیه السلام بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت تو اینها را با ما
 نگاهدار سامری پیرایه های زرد و نقره را در تصرف آورد و زرگری ماهر بود
 هر را بکذاخت و در قالب ریخت و شکلی به هیئت کوساله ساخت اما بدی
 بود بی روح پس علی کرد که از او آری بدر آمد چون آواز کاو آورده است
 که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را علیه السلام دیده بود بر
 سوار و از زیر سم اسب اش قبضه خاک بر گرفته با خود میداشت همین که شکل
 کوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی
 آن کوساله را زنده کرد و ایندیو نیز یاد آمد این عباس رضی الله عنهما میفرماید
 که چون آواز کوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید سجده در افتادند
 الحمد لله و ایانندیدند و دانستند الله لا یحکمهم انکه کوساله با ایشان سخن
 گوید و امر و نهی نکند و لا یهدیهم سبیلا و نه نماید ایشان را هیچ که بجای رسند
 آنخنده فر گرفتند او را بخدای و کانی ظاهر و بودند ستمکاران که وضع عبادت
 کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکور است که چه
 دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت
 صلح خود کنند **بیت** آنرا که تو ساختی سازد کارت • سازنده کارست
 درد و عالم بارت • و لما سفلوا ان هنگام که افکنده شدند امت در پشیمانی
 و ابدهم دردستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را **بیت** با فتنی کسی که چیزی
 بدست خود در آرد و این لفظ در کلام عرب کنایه است از پشیمان شدن حال
 معنی آنست که چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او و راه دور بدیدند
 انکه ایشان قد ضلوا به تحقیق که گم شدند قالوا گفتند از روی ندانست
 لغیر رحمت اگر دلت نکند بر ما رینا پروردگار ما بقبول توبه ما و یغفر لنا
 و اگر نیامزد ما را ننگون بخدای که باقیم من الخاسرین از زیان کاران و هلاک
 شدگان و لما رجع موسی و ان هنگام که باز گشت موسی دم از طوری قوم بسوی
 قوم خود غضبان خشمگین بغایت اسفا اندوهناک با جزعناک آورده اند
 که موسی دم در محل رجعت این خبر یافت واضح آنست که حق سبحانه و تعالی
 و بر اخبار کرده بود در طور او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غنا
 غضب قال گفت شما خلفتونی بدین بنی کردید از من من بعدی
 از پس مفارقت من انجدم با تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل امر را
 بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای تعالی بشما برسانم
 و الی الاوانح و بیفکند و شکسته شد شش سب و هر چه بران مکتوب بود با آسمان
 بر نند و یک سبب ماند که هدی و رحمت بود پس موسی دم بعد از معاتبه با قوم

ج
 ع
 ح
 ح

و در القاد

لوح را القاد و اخذ و گرفت بر آس اخیه موسی برادر خود را یعنی هارون
 علیه السلام بچهره آلیه و بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبه نه از روی اها
 کمان موسی علیه السلام آن بود که مکر هارون دم در منع ایشان تقصیر فرمود
 قال این ام گفت هارون دم ای برادر من اگر چه ایشان برادر ما ذری بودند
 اما بجهت رفیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت ان القوم استغفون
 من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره و تنها یافته زبون گرفتند و کادوا
 یقتلوننی و نزد یک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان
 فلا شکمت پس شادمانه مکرر آن بی الاعداء بنو دشمنان و چنان مکن که آرند
 ایشان حاصل شود از اهانته من و لا تجعلنی و مدار مرا مع القوم الظالمین
 با گروه ظالمان یعنی مراد عدد کوساله پرستان میار قال گفت موسی دم
 بعد از استماع این سخن رب اعظمی ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که
 با برادر بزرگتر خودم یاد را نکه الواح را بیفکنم و لا حق و بیامرز برادر مرا اگر
 تقصیری کرده باشد در منع ظلمه و ادخلنا و در مارا فی رحمتك در بخشایش
 خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و با حق جنت خود در آخرت
 وانت ارحم الراحمین و توبهترین بخشندگانی به بخشش همه از او بخشایش توانست
 و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو **بای** تو بر اهل سخا انعام کردی • که بر پیاده
 کان انعام کردند • بهر جای جوی از رحمت روانست • زدریا های جودست
 وام کردند • ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتخذوا العجل را گرفتند
 کوساله را سینا لهم زد و داشتند که برسد ایشانرا غضب خشمی من ربهتم از پروردگار
 ایشان و ان خشم همان خواهد بود که حق تعالی امر کرده بکشند یکدگر و ذلله
 و دیگر برسد ایشانرا خواری فی الحیوة الدنیا و زدن کانی دنیا که ان جزیه است
 یا اهلا از دبار ایشان و كذلك همچنین که پادشاه دادم کوساله پرستانرا بخیزی
 المغنیرین جز امیدهم دروغ گویند و مبتدعانرا و الذین و انانکه غلوا السیما
 که زدیها را از کبار و صغایر یا شرک آوردند ثم تابوا پس باز گشتند بخدای
 تعالی من بعد ها از پس وقوع ان غلها و امنوا و بکروید ندیعی تصدیق کردند
 حق تعالی را بیکانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد
 معنی امنوا آنست که تصدیق کردند که حق تعالی توبه کننده کار قبول میکند ان را
 بدرستی که پروردگار تو من بعد ها از پس توبه لغفور رحیم مهربانست و ان
 بقبول تو بر ایشان و لما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت حق موسی
 لغضب از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل موسی بود علیه السلام
 بران فعل که کسی که امر باشد بخیزی و بران اعراض کند و از سکون بسکوت تعبیر
 فرمود یا انکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب
 علیه پس گویا که ان بمنزله نطق است و سکون ان بمثابة سکوت الغصه جوت

خاتم موسی علیه السلام فرود نشست اخذ لا لواح واکوفت بقية الواح را که بیفتند
بود و بی سختیها و در آنچه مکتوب بود در آن هدی راه نمودن بود از کوهی و درجه
و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لاذین هم برای کسانی که ایشان را تپم بر پروردگار
خود را برهوت و سکاری میکنند یعنی از عذاب خدای تعالی ترسند آورده اند
که از حضرت عزت عزتشان خطاب رسید موسی علیه السلام که جمعی از اخیاری
اسرائیل را با خود بطور برتا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت
دقیق کرد و اختیار موسی و برگزید موسی و قوم از قوم خود سبعین رجلا
هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی دقیق که وعده داده بودیم و قوی است
که طائفه از بی سرائل گفته که خدای با موسی و سخن نکرده و آنچه بر لواح است
کلام می است و موسی تعالی فرمود که قوی از بزرگان اولاد یعقوب علیه السلام را با خود
بیا تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی علیه السلام هفتاد تن را با خود برد
و چون بطور رسیدند باری دید آمد و میان موسی و ایشان حایل شد موسی و م
بر برده غم در آمد و اختیار قوم سجده در افتادند و حق سبحانه و تعالی با موسی
علیه السلام سخن گفت و امر و نهی و وعده و وعید فرمود چون غم منکشف
موسی و م برون آمد و فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلا ی
شنیدیم اما متکلم معلوم نبود و دقیق ایمان آریم که خدا را آشکارا بینیم
مقارن این سخن صاعقه بدید آمد و در را بسوخت موسی و م مضطرب
شده آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد فلما اخذ تلهم
پس ان هنگام که بگرفت ان هفتاد تن را از حیفه صاعقه و سوختند و قوی
است که واکوفت ایشان را از میلیب و جهل از هول بردند و گفته اند لرزه
بر اندام ایشان افتاد بمنابله که مفاصل و اوصال ایشان با نقطه نزدیک رسید
موسی و م فرسید که بپروند و از نزد بی اسرائیل بقتل ایشان متهم کرد و قال رجا
گفت ای پروردگار من گوشه اگر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را
من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و ایای و مرانیز هلاک میکردی
در عین المعانی آورده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبلی
اتهلکنا یا هلاک میکنی ما را بما فعل السفهاء بسبب آنچه کرده اند بخود ان منا
از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جهات این قوم در طلب رؤیت آن می نیست این
کردار ایشان الا فتنتک مکر از مایش و ابتلای قوم بندگان را یعنی اینان را
کلام خود شنو اندی تا طمع در رؤیت کردند و از کوساله آوازی بدید ساخت
تاری بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب قدس الله روحه جامعه مذکور
که حق سبحانه و تعالی موسی را علیه السلام در مقام بسط بداشت تا یکمال حال انس
رسیده از روی دلایل برین جهات اقدام نمود و دلایل در مرتبه محبوبیت است
چنانچه در قوت القلوب فرموده که من ادل المحبین من المستأنسین مناجات

روح العبد

در این مقام که موسی علیه السلام را خطاب رسید و از او خواست که از قوم خود هفتاد نفر را برگزیند تا با او بیاید و از او بگوید که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم و از من بگویند که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم و از من بگویند که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم

در این مقام که موسی علیه السلام را خطاب رسید و از او خواست که از قوم خود هفتاد نفر را برگزیند تا با او بیاید و از او بگوید که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم و از من بگویند که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم و از من بگویند که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم

روح العبد الا سودای قوله یضحک کل يوم ثلث دفعات و حضرت موسی قدس
سوره فرموده که کسنا فی عاشق ترک ادب نیست عین ادبست **مشق** گفت و کی
عاشقان در کار ادب جو شش عشق است نه ترک ادب هر که در انجام جو یک
جرعه نوش نه ادب ماند در و نه عقل و هوش و هم از مقام بسط است این سخن موسی
علیه السلام متصل کراه میکردانی بها بدان فتنه و ابتلا من تشاء هر که میخواهی
که کراه شود و نه دی در راه میمانی هم بدان من تشاء هر که خواهی راه یا بسد
افت و لینا نوبی یار ما و متوالی کار ما فاعلمنا پس بیامرز ما را و او همنا و بخشای
بر ما و انت خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگان و اکتب لنا و بنویس برای ما یا
عطا ده ما را فی هذه الدنیا درین سرای حسنه نیکویی که قبول توبه است یا توفیق
طاعت یا روزی هلال و فی الاخرة و در آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرت
یا جنت یا سعادت ابدیه یا رؤیه قریب یا علو منزلت آنا هدا تا بدرستی که
ما باز کشیم **امید** بسوی تو قال گفت خدای تعالی عذابی عذاب من از صفت
آشت اصیب به میرسانم من اشاء بهر که بخوام یعنی کفار و رومی و سبت
در رحمت من و صفت او آنست که رسیده است کل شیء بهر چیزی یعنی شاملست
در دینی مؤمن و کافر با دادن جان و فرستادن روزی و گفته اند در رحمت
تعاطیست که خدای تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدگر مهر بانی
ی و روزند یا رحمت توبه است علی التمام در این رحمت بر همه گشوده و هر
با تنصاف بدین رحمت دعوت فرموده و توبوا الی الله جمیعاً و نزد محققان رحمت
دوست یکی رحمت ذاتیه که از مطلقه امتنانیه کویند و ان رحمتیه هر را
فرارسیده چنانچه فرموده و در همی وسعت کوشی و نتیجه او عطا دادن است
بی سابقه سوال سائل و وسیله حاجت محتاج یا نبوت استحقاق معطای بر وجهی
از وجه که اشارتیم فی **المتنوی مشق** ای بداده را یکان صد چشم و کوش
بی زرشوت بخش کرده عقل و هوش در عدم ما مستحقان کی بدیم که برین جان
و برین دانش ندیم ما بنودیم و تقاضا مان نبوده لطف تو ناکفته مای شود
دوم رحمت وجوبیه که مقتدر نیز خواهند و ان رحمت ذاتیه فایض شد
و استحقاق بنده مراد رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل
از سابقه هذمت و رابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده و بعد از این
وجود استعداد استفاده قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقتدر
جهت آن کویند که مقتدر است بشری چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده
فساکنیها پس زود باشد که ثابت سازیم این رحمت را لاذین یثقون برای
آنانکه بر همین کنند از شرک و یونون الزکوة و بدهند زکوة مغر و صبر و لکنین
و برای آنانکه ایشان با کائنات بایات منزلت مای یثقون میگردند فناده رحمت
اند علیه کوید که بهر دو نصاری را تمنای این رحمت شده گفتند بایات ایمان

اینجا که موسی علیه السلام را خطاب رسید و از او خواست که از قوم خود هفتاد نفر را برگزیند تا با او بیاید و از او بگوید که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم و از من بگویند که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم و از من بگویند که من را از این قوم برگزین تا با من بیایم

و ادریم و زکوة مال دادیم بکس پس برای ما ثابت خواهد شد حق سبحانه و تعالی
رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود
که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان میفرستیم الذین انما نذکره از روی صدق
پیغمبر رسول بی روی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الای پیغمبری
ناپسندیده و ناخواننده و صفت آن حضرت بدین صفت تشبیه است را آنکه
کمال عالم با وجود امانت یکی از معجزات او می تواند بود بیت نگار من که بکتاب
زلف و خط نوشت بقره مسئله آموز صدم مدرسی شده و در بحر الحقایق فرموده
که عرب اصل و منشأ را ام کوید چنانکه مکه را ام القری گویند مبداء و منشأ هر
شهرها و دیهاست و قریح را ام الکتاب خوانند که اصل هر کتب است پس
حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم ربه باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل
موجودات و اولی میگویند است و نکته اولا که ما خلقت الا فلا مؤید این
معنی است بیت تواصل وجود آمدی از نخست د که هر چه موجود شد فرع
ست الذی آن پیغمبری که چید و نه می یابند اسم و صفت او را مکتوباً نوشته
عندهم نزدیک ایشان فی التوریه در توریه اینجا که میگوید الضحی القتال
بر کب العبر و یلبس الشمله تا آخر والاجیل و در انجیل اینجا که از قول عیسی علیه
السلام میفرماید ای ذاهب الی ربی و ربکم و الفارق لیلط ایاها تا آخر یا مرهم
میفرماید این پیغمبری ایشانرا که بی رو اویند با معروف به نیکویی که توحید است
و بتلخیص و باز میدارد ایشانرا عن المنکر از منکر که شرکست و گفته اند که معرف
مکارم اخلافت یا صل برهم یا انصاف و منکر مساوی اخلافت یا قطع رحم
یا عدم انصاف و یحی اللهم و خلال میکرد اند بر ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را
که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون جیره و سایه و جزآن یا مستلذاتی
مخوم بر یهود چون تخم و جرم و حرامی سازد علیهم الحیالت بر ایشان خوشتر
بلید را چون مرد آرد و خون و لحم خنجر بر یا مالهای ناوجه چون ربا و رشوت و بیض
و فروی نهاده یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان أصرهم بارگوان ایشان را
یعنی سبک میکرد اند بر امت خود او صناع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست
که در شریعت موسی ام بر بی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضو
که گناه از و صادر نشود و قطع آن مقدار جامه که نجاست بد و می رسد و جز آن
و الا غلال و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندگان اللی کانت
آنکه در وقت موسی علیه السلام بود علیهم بر ایشان و آن قتل نفس بوده است
در توریه و قصاص بی عفو و بیت و احتراف غنیمت و غیر آن فالذین امنوا
پس آن کسانی که بگرویدند به بدین نبی امی از نبی اسرائیل و عز و زوده و تعظیم
کردند او را و نصرده و یاری دادند او را بر دشمنان و اتباع او بی روی کردند
النور الذی ان نورها را که انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآنست

و گفته اند

و گفته اند که لفظ معه دلالت بر بقای قرات میکند یعنی فرو فرستاده شده است
و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آنرا
باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه فران نور گفت بغایت روشن است چه امور
دین و دنیا از و منفصل است و هویدا اولئک آن گروه که ایمان و تعظیم و
نصرت و متابعت کردند هر الطیبات ایشان را در ستارگانند از عذاب و فایز
بر رحمت و ثواب قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم بر سبیل عموم یا اینها اناس
ای مردم ما آن نبی رسول الله بدستی که من فرستاده خدا ام الیکم جمیعاً
به شما به بعضی دون بعضی چنانچه رسول دیگر بودند الذی آن خدای
بختیوار که ملک السموات و الارض مراد است پادشاهی آسمانها و زمینها و تبارک
و تصرف در آن لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مستحق عبادت جز او بچی
زنده کرد اند و بیکت و بیدارند فامینوا بالله پس ایمان آرید بخدای تعالی که
صفت او شود دید و رسوله دیگر دید فرستاده او النبی الای پیغمبری الذی
یؤمن بالله آن پیغمبری که میگوید بخدای و کلماته و سخنان فرستاده او بر انبیا
و اتباعه و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان او برید لعلکم تهتدون باشد که
راه راست یابید و من قوم موسی و از قوم موسی ام کودعی هستند که ایشان
به دون راه می نمایند خلق را با حق بسبب حق که با ایشانست و به و حق و
راستی بعد لوث عدل میکنند در میان خلق گفته اند که مراد ازین امت عبد الله بن
سلامست و اصحاب وی رضی الله عنهم و شهر است که بعد از وفات حضرت موسی
و م و نوبت خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان بی اسرائیل بدید آمد و بکفر
و قتل انبیاء و انواع معاصی اشتغال نموده گروهی از ایشان به نیاز تمام از حضرت
ملک علام درخواست نمایند میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند حق سبحانه و تعالی
را حق در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده ما و رای دیار حبیب
بیرون آمدند و اینجا منزل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم
شب معراج ایشانرا دیده و ده سوره از قرآن بدیشان خوانده و ایشان بوی
ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبله نماز میگذارند و زکوة مال میدهند
و نماز جمعه بیای میدارند و این است در صفت ایشانست پس حق سبحانه
و تعالی از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید و قطعنا هم و جد کردیم
قوم موسی را و کردیم اثنتی عشرة دوازده اسباط بدست از اثنتی عشر
یعنی ساختیم قوم او را سبط سبط و سبط و لد و لد و گویند اینجا مراد فرزندان
فرزدان یعقوب اند علیه السلام اما گروه بدست از اسباط یعنی
اسرائیل را کردیم امت امت هر سبطی امتی و ادهینا الی موسی و دعی کردیم
بسوی موسی ما اذ استسقیه چون آب خواستند قومه کرده و از و در تیره بی اسرائیل
چون در تیره سرگردان شدند و از هوارت افتاب متأذی شده تشنگی بر ایشان

غلبه کرده از موی دم اب طلب نمود و دودی کرد خدای تعالی بوی علیه السلام
 آن ضرب آنکه زن بعضی از آن بجز بعضی خود آن سنگ را که چون به شیه دری
 آمدی با تو سخن در آمد که مباد که تو بکار ایم و تو برداشتی و حال در تو
 بره داری موی دم بعضی برای سنگ زد فانیست پس شکافته شد و کشت
 کشت منه از آن سنگ اشتنا عظمی و از ده چشمه بعد و اسباط قد علم
 بدوستی که داشتند کل آنس همدیگر میان از هر سبطی مشربیم استخوار خود را
 و به استخوار غیر خود میل نکردند و ظللنا و سایه بان ساختیم علیهم الغمام
 بر ایشان ابر را تا از حرارت افتاب منادی شوند و از لثا و فوفستادیم
 علیهم المن بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین و استلوی و مرغی بمثابه
 سمانی و گفتم کلا بخورید من الطیبات از پاکیزه ها آنچه برای که بخص عنایت
 ما در قنای که روزی دادیم شمار و ذخیره منهدم ایشان خلاف کرده از من
 و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت و ما ظلمونا و ستم نکردیم بر ما در آن
 ذخیره کردن و لکن کافوا و لیک بود ندکه از قافمانی انفسهم بر نفسهای خود
 بظلمون ستم میکردند و از اقبل لهم و یاد کن چون گفته شد موی سوا ایل
 بعد از محاربه چهاران و ظفر بدیشان که اسکنوا ساکن شوید هذه القریه
 درین قریه یعنی اریحا یا ایلها و کلا و بخورید منها حبوب آن حبث شیانم
 از هر کجا که خواهید و فو و اخطه و بگوید در خواست ما عطا است یعنی وضع
 کن کنایه آنرا و اذ خلوا الباب و در آید در دری از درهای این دبه
 بحداد و حال آنکه بحداد کنندگان باشند یا بحدی کنندگان از تواضع نغیر لکم
 تا بیاوریم شمارا خطیباتکم کنایه آنرا شمارا بحدی بحدی زود باشد که افزون
 کرد انیم جزای نیکو کاران یعنی زیاده دهیم ایشان ثواب و درجات فذل الذین
 ظلموا پس تغییر تبدیل دادند آنرا که ستم کردند بر خود منهدم از بنی اسرائیل و لا
 سخنی مامور به را غیر از ذی بغیر از آنکه قبل لهم گفته شده بود مرا ایشان را یعنی
 بدل خطه کنند منتظت فیها شعیر و این از روی استهزا بود فارسلنا پس فرستادیم ما
 علیهم بر تغییر دهندگان رجوا عذابی من السماء از آسمان که صاعقه بود
 با طاعوت با کافوا بظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند بر بعضی لغظی را به غیر
 موضع او وضع نمودند و اسلهم و بپرس ای محمد صلی الله علیه و سلم بهودار
 عن القریه از خبر ده و واقعه آن انی کانت آن دهی که بود حاضره البحر نزدیک
 بحر و با و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گویند
 نام آن قریه متنا بوده در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر اهل این دیه مشرب
 شربعت توریه بودند و از جلد فراغی بر ایشان تعظیم شنبه بوده که در آن روز
 صید ماهی نکنند و با اعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدا کرده بر زمین
 حضرت داود علیه السلام ملعون و ستم شدند و حق سبحانه و تعالی جهت اظهار

در این باب

افعال دهم

افعال دهم یهود یا حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه خطاب میفرماید که
 اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه از یهود و چون دو کشته شد از هذاموالی و
 تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فی التبت در روز شنبه که آن ترک
 صید ماهی بود ایشان خلاف کردند از قاتلهم چون ی آمدند بر ایشان ماهیان
 حینا لهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن
 نهی بود شکار ماهی ماهیان ی آمدند شرعا ظاهر شده بر روی آب و سرها
 برداشته و یوم لایسبوت در روزی که سبت عمل میکردند یعنی بتعظیم آن روز
 مامور نبودند چون یکشنبه و بوقای ایام لایسبوت ی آمدند بدیشان ماهیان
 و این استلای بود از حضرت عزت عزشان را بپایان آن چون روز شنبه در آمد
 ماهی بسیار ظاهر شد ندی و بر روی آب باز کردند ندی و چون شنبه بگذشتی رفتند
 و تا شنبه دیگر ماهی ندی کذلک بنظرهم همان بیاز ما بپرس ایشان را یعنی عامل
 از مایندگان کنیم با کافوا با آنچه هستند که از سر جهل ینسبون بیرون دنی رویه
 از دیره فرمان چون اهل ایله و روز شنبه بسیار میدویدند و صید کردن مشکلی
 بود و صبر کردن دشوار مآثره دگشتند و با انواع حیل و تدبیر و ستمک بسته طلب
 چاره آن کار نبود اخوالا مردای ایشان بران قرار گرفت که حوضها ساختند
 و از دریا بران جویها بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را
 بدان حوضها را ندی و دامها در پیش راه نصب کردند تا ماهیان
 آنجا بمانند ندی و در یکشنبه بگرفتند چند نوبت این عمل کردند از آنرا عذاب
 ظاهر شد و بپرسند و از سر تعظیم شنبه بگذشتند و اهل آن دیه سرگروه شدند
 قوی مبارک این فعل بود ندی و کوهی میفرمودند و جوی ندی کوه ندی و ندی
 گرفتند و ایشان فقه ناهیه را نیز ملامت میکرد ندی چنانچه حق سبحان و تعالی
 میفرماید و اذ قالت و بپرس از اهل کتاب خبر از چون گفتند امة منهدم
 کوهی از اهل ایله که متوقف بود ندی در فعل و ندی مرگوه ناهی را که لم تعظون
 چرا بید صید قوما کوهی را که بی شبه الله مهلکهم خدای تعالی هلاک
 کننده ایشانست در دنیا بنا فرمائی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب
 کننده ایشان غذا باشد یا غذا بی سخت در آخرت که آتش و زخمت قالوا گفتند
 فقیه ناهیه معذرة این وعظما عذر خواستی است از ما حفص معذرة
 بنصب خواند یعنی بپندادن ما برای معذرت است از ما الی ربکم بسوی
 پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشانرا بپند میدیم
 تا عند الله معذور باشیم و لعنهم بنفوت و تا باشد که ایشان نیز بپرسند از خدای
 تعالی و ترک معصیت کنند فلما شوا پس آن هنگام که بگذشتند فو صید کنند
 ما ذکر و اجه آنچه بپنداده شدند بدان یعنی معظه قبول نکردند آنچنین
 برهانیدیم از بن پهلون آنرا که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی

و اخذ تا و بگرفتیم الذین ظلموا آنان را که ستم کردند بصید منعی عنه عذاب بیس
 بعد از آن سخت با کافران با آنچه بودند که از روی عذاب و فسق و خوار میشدند از راه
 فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلاف است که نجات یافتند یا هلاک شدند و
 توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میدهند فاما عتوا پس آن
 هنگام که کشتیدند عتوا عتوا عتوا از آن چیزی که نمی کرده شده بودند از آن یعنی
 صید ما می گفتند گفتیم ما کفیم مرایشان را که کوفی که در فرقه یوزینکات خاسین
 و در شدگان و نا امید از رحمت آورده اند که نا هیات بعد از آنکه از بند پذیرفتن
 ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانه های خود و ایشان درواری
 کشیدند و دری بر محله خود نشانند و راه آمد شد بمساکن ایشان در بستند و روی
 از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در شخص
 افتادند و با یافتند و بینه شده هر یوزینه کرد کسان خود که کسان میکشت
 و روی در جامه ایشان می مالیدند و دزدانه بودند و در روز چهارم مردند
 و از ناز و دیار کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون اکاهی داد و بخت پروردگار
 با سوگند خورد ییسوع علیهم که انگیزد بر یهود ای یوم القیمة تاد و در سخن
 مر سو مهر کسی را که پیشان ایشان را سوزا العذاب عذاب سخت چون قتل و اجلا
 و ضرب جزیه گفته اند بخت النصر با بی یقتل و اسر ایشان اقدام کرده و بعد از آن
 ملوک فرس ایشان را می رنجانیدند و باج می گرفتند تا زمانی که حضرت رسالت پنا
 صلوات الله و سلامه علیه مبعوث شد حکم فرمود بمقتله ایشان تا اسلام آرند با حق
 قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست آن در کتاب بدرستی که پروردگار تو سریع
 العقاب دود عتوبتست مرا فراتر و آنه و بدوستی که او کفغور از کار است
 هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید و هم مهر بانیست که بعد از توبه بکناه نکیر
 و قطعنا هم و برانگیزه کردیم بقی اسراییل را فی الارض در زمین امما جماعتها
 هم و لابی نیست که در آن یهود نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان شایسته
 که بدین موی علیه السلام متدین شده تغییر بحال ایشان راه یافت یا مراد آنانند
 که بحضرت پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم ایمان آوردند یا آنان که در شب معراج
 با حضرت گردیدند و منهم و از ایشان هستند و در ذلک فرد از صالحان یعنی
 کفره دقیقه و بلونا هم و بیا نمودیم ایشان را بالحسانات به نیکو بیه چون عیش و غنا
 و صحت و السیات و بدیها چون شدت فقر و مصایب نفس و مال لعلمهم بر حق
 شاید که باز گردانند بخدای تعالی و از معصیت بطاعت گردانند ایشان را در نعمت
 شکر بایست کرد بطور استغنا ظاهر کردند و گفتند آن الله فقیر و غنی
 اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کرد و گفتند یا الله مغلوله
 پس بر محک اختیار تمام عیار بیرون نیامدند بیت خوش بود که محک تجربه
 آید بمیان تا سیدوی شود هر که دروغش باشد خلف من بعدهم پس از آن

در آمدند

درآمدند صالحان خلف پس آمدگان و در ثواب الکتاب میراث گرفتند و توبت
 یعنی بیا موختند یا اخذون فرامیکردند عرض هذا الادی خواسته و متاع
 این چیز فرو تو که دنیا است مراد اخبار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
 و سلم حق تعالی میفرماید که در حکم رشوت میکوبند و بقولون و میکوبند سيعفر
 لنا زود باشد که ما را بیا مرزد و ادعای ایشان بود که کناه روز شب و هر
 شب ایشان بر روز امر زیده میشود و ایشان اخذ رشوت را کناه می دانستند
 و آن یا ستم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواسته از متاع دنیا
 مثل آن خواسته دیگر در صرمت یا اخذ و فرامیکردند و او را بعضی امید مغفرت
 دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام المرید اخذ علیهم یا گرفت
 نشده است بر ایشان میشان الکتاب عهد مذکور در توبت آن لایقو
 آنکه نکوبند علی الله بخدای تعالی الا الحق مگر سخن راست ایشان دروغ
 گفتند در آنکه عفران خود را در شب و روز بخی سبب از و تعالی نسبت دادند
 و می دانند که دروغ میکوبند زیرا که توبت با ایشانست و در سو و طو انده اند
 ما فیه آنچه دروست و این حکم در روی ندیدند و الادار الاخرة و در ستکاری
 سرای دیگر که عقی است خیر بهتر است از عرض دنیا الذین یثقون حرانا را که
 برهیزند از اسقلال محارم و دروغ بخدای تعالی افلا تعقلون آیا تعقل نمی
 و خصص بختاب بخواند یعنی در غی یا بند که نعمت عقی بهتر است از مال دنیا
 و الذین و آنانکه بیکوت با کتاب نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند
 مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب درین آیت قرآنست و اقاموا الصلوة و
 بر پای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه شمس بکتاب مشتملست بر اقامت
 جمیع عبادات جهت آن توان بودند که نماز ستون دینست و اقامت دین موقوف
 بر اقامت آن منشوی خانه دین خویش را چو خدا بر ستون نماز کرد بسا
 بی شکی تا ستون بجای بود خانه دین حق بی پای بود آنا بدرستی که ما
 لا نصنع صنایع نکیم اجر المصلحین مزدگان بصلح آرندگان کردار خود را
 بلکه بتمام بدیشان رسانیم و از تنقنا و یاد کن برای یهود زمان خود چون
 بکشیدیم و بود اشتیم الجبل کوه طور را و قیسم برز برایشان کانه ظله کوفی که
 کوه سایه بانیست بر سر ایشان و ظنوا و دانستند آن الله کوه واقع بکوه
 فردا دیده است برایشان اگر حکم توبت قبول نکنند چه خدای تعالی ازین خبر
 داده بود خدا و گفتیم فرامید ما اتینا کما ایدم شمارا از احکام بقوة
 بجد تمام و از کرا و یاد کنید پیوسته ما فیه آنچه دروست از او امر و نواهی لعلم
 تقون شاید که برهیز کاری کنید و از اعداد متقیان باشید و از اخذ و یاد کن
 ای محمد صلی الله علیه و سلم چون فرا گرفت در بخت پروردگار تو من بقی آدم از فردا
 آدم من ظهور هر ایشتهای ایشان در پیشهم فرزند آن ایشان و شاهد هم

کنید

ندان

و کواه کرد اندیشا و علی انفسهم بر نفسهای ایشان با قاری که کردند
یا بعضی را بر بعضی کواه ساخت و گفت الست برکم یا نبیستم پروردگار
شما قائلوایی گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه و تعالی ذریت
ادم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی چون توالد ابناء از آبا و ذکر آدم
علیه السلام نکرد وجه هر کس را معلومست که پذیرا است و هر از صلب او
بیرون آیند حاکم ابو عبد الله رحمه الله علیه در صحیح خود از ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که خدای تعالی فرستاد
میثاق از ذریت ادم علیه السلام بنوعان و آن وادی است نزدیک بعوفات
و آنرا نهمان صحاب گویند و بقولی بطن النعمان خوانند و در کتاب آورده
که اخذ میثاق در دیرها بوده و آن زمینی است در ولایت همد و بعد از خود
ادم علیه السلام بود از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند
که بعد از خلق ادم علیه السلام از قبل اند خول جنت بوده در فضائی که بر
در بهشت است و عرض آن سی هزار ساله است و هست حق تعالی و تقدس ذریت
ادم را از صلب او بیرون آورده بر مثال مورچه های خود و حیات و نطفه
و عقل را بشان بیا فرید و بر بویست خود را بریشان عرض کرد و ایشان قبول نموده
گفتند شهدنا کواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت بلی گفتند
حق سبحانه و تعالی ملائکه را گفت کواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده
که این خبریست که حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار
ذریت کواه شدیم ان تقولوا يوم القيمة تا نگویند روز قیامت انا کنابدری
که بودیم ما عن هذا ازین اقرار غافلین بی خبران او تقولوا یا آنکه نگویند اما
اشرك بجو این نیست که شرک در دنا با دنا پدران ما من قبل پیش از ما
و کنابدریست و بودیم ما فرزندان من بعد هم از پس ایشان و اقدابدیشان
کردیم افتلکنا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بما فعل المبطون
با آنچه کرد ندانیم که روان و پیراهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را
دست او بر سازند این سخن را بشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بپوشید
اللهی بر هر احدی از ذریت واقع شده پس تقلید در شرک عذر نشود ای در حق
این است مذکر عهد الستست تا بخبران سر کوه غفلت را متنبه سازد و الا
هوفی مذات بیدار دل از ان سوال و جواب غافل نیستند الست از اول
چنان شان بگوشی • بفریاد قائلوایی در غروشی در تنفحات مذکورست که علی
سهل الصغیرانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم کوی که دی بود
شیخ الاسلام خواجه انصاری روح الله روحه فرمود که در بین سخن نقص است
صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان
روزست منوی او را روزیست ای صوفی و شان کی بود از دی و از فردا نشانی

انکه از حق

انکه از حق نیست غافل بکنفس • ماضی و مستقبل اش حالست و پس از حسین
منصور قدس الله روحه منقولست که فرموده اند غایب از حقان سوال
الست را چگونه جواب دهد پس سر مخاطب و مجیب بغایت بازگشت مصرع
هم خود الست گوید و هم خود بلی کند • و کذلک و همچنان که بیان کردیم امر ایشان را
تفصل الایات تفصیل میکنیم و پیدای سازیم نشانه های قدرت خود را تا در بین
کنند در ان لعلهم يرجعون شاید که ایشان باز گردند از تقلید بختی و اقل
و چون ای محمد صلی الله علیه و سلم علیهم برایشان بر قوم خود یا بر یهود بنیاد
الذی خبر نکس که آینه دادیم او را آیاتنا علم بایشان مایعنی کتب منزله
و انکس آینه این صلب بود از عرب که کتب سماوی مطالع نموده و معلوم کرد که
در ان زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که ان رسول او باشد
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مبعوث شد آمیته از روی حسد بوی
کافران ایشان را خوانده بود بر طرف نهاد کهما قال الله تعالی فاسلخ پس برون
آمد منها از ان آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه ما را از پوست بیرون آید فابعه
الشیطان پس بدو پوست شیطان یا او را بی روی خود فرمود فکان پس
گشت اندامه آیت من الغاوبین از کراهان و گفته اند این کس ابو عامر
راهب بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را فاسق لقب نهاد و او ساقی
مسجد ضرارست صفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در کتب سماوی الهی دیده
بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده اخوانکار کرد و بدو کافرشد و اشرارست
که این کس بدو با عورتا بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام
خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بی اسرائیل
مواجه ولایت ایشان شد جبار بره رجوع به بدو کردند که مستجاب الدعوه بود
و التماس نمودند که بر موسی دم و قوم او دعا کنند و او را بکود و در اخر باغوا ی
زن خود فریفته شد و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی دم و قوم او نفرین کرد
حق سبحانه و تعالی از یاد او اسم اعظم را ببرد و ایمان با وی نماند و کوشینا و اگر
میخواستیم ما لرفعناه هر آینه بر میداشتیم او را بها بسبب ان آیات صحف
یا کلمات که مشتمل بود بر اسم اعظم بر آتیب علیه و درجات سنی که منازلی ابرار
مساکین اختیارست و لکنه و لیکن او بواسطه دناوت همت اخلاص میل کرد الی الارض
بسوی زمین یعنی بخضی و زالت و اشیع و بی روی کرد هویه از روی
خود را بقبول رشوت و اسقام سخن زن مثله پس صفت او در خست کثل الخلب
مانند صفت سکست در اخر احوال او ان تحمل اگر حمله کفی علیه برود برانی او را
یلهت زبان از دهن بیرون افکند او تو که یا اربکذاری او را و برانی بلهت
همان زبان از دهن بیرون افکند معنی است که این فعل قبیح طبیعت اصلیه
اوست پس راندن آبک و ناراندن یکسانست و او در هیچ حالی صفت خود ترک

نیکند بایم سک صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دناوت و حساست خود
بر نکشت و در جواب خود نیک بقی اسرائیل را دعای بدی ممکن منزه نشود و روقی که
موجه لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند در از کوشی که سوار بود باوی
سختی درآمد که ازین راه باز کرد و از سر این عمل بگذریم منتهی نکشت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که تا بادی تقدیر از کجاء در آید و جبر و العجب نماید اگر از جانب فضل
و زدن از بهرام کبر اگر عشق بازی راه دین کرد اندوا که از طرف عدل و زور
در سم و حید بایم را بر انداخته با سک حسین برادری دهد **قطعه** از ابوریاض
در در بر کبریا افکنی **دین را کشتی از میکرده سحر طوطی مردان کنی** چون و چرا
در کار تو عقل زیور را کی رسد **فرمان ده مطلق تو بی حکمی که خواهی آن کنی**
ذکر این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثلان کروی است که از روی هجوم و
استکبار کذب و با یاتنا دروغی میزنند ایتهای مارا که فراموش است و این گروه کفار
مکه اند **قصص القصص** پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مواد ازین
قوم یهود اند که تکذیب آیات تورات کردند در کتمان نعمت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم پس میفرماید که قصه بایم بر ایشان خوان که اسلح او از آیات مناسبتی دارد
با تکذیب ایشان مویات مارا **لعلهم یفکروا** تا شاید که ایشان تفکر نمایند
و فکرا ایشان بآن آید که پسند پذیر شوند ساء مثل القوم بد مثل یست مثل قوم
الذین کذبوا بآیاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات مارا بعد از علم ایشان بدان و قیام
حجت بر ایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کاف و اطمینان بود ند که ستم کردند تقدیر
منعول دلائل برین میکنند و بال ظلم ایشان جز بایشان نرسد من یهدی الله
هرگز راه نماید خدای تعالی بغیض فضل خود فهو المهدی پس و راه یافته است
و من یضلل و هرگز گمراه سازد بیکم عدل خود فاولئک پس آن گروه کراهات
هم الحاسون ایشانند زیان کار در هر دو سوی و نقد ذرات و بدرستی که بیجا
بجهنم برای دوزخ کثیر بسیاری من الجن والانس از دیوان و آدمیان که حکم ازین
بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم و اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شوکر
پوشیده نیست لهم قلوب ایشان نژاد لهماست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ چیزی
در فی یابند بان زیرا که متوجه شناخت نمی گردانند و ان یستدلوا از زنگار انکار و غفلت
بصیق تصدیق و انایت پاک فی سازند و لهما عین و مرایشانراست چشمهای
که بهیچ وجه لا یبصر و بهاروی توفی بیند بان بدان سبب که بنظر اعتبار و غلو
فی نکرد و لهما اذان و مرایشانراست گوشها که بهیچ وجه لا یسمعون بها سخن حق
بان نمیشنوند زیرا که سیم هوشی آیات و مواظفات و انی استماع نمیکند اولئک این
گروه در آنکه متلعن خود را متوجه با سباب تعیش دارند و مقصود بلاذات فانی
شمارند کالانعام مانند چهار پایانند که همت ایشان جز خوردن و خواب نیست
و ملذات بنعم باقی و لذات دانی نیستند بل هم اصل بلکه این گروه گمراه تر اند

و بهیچ وجه از دناوت و حساست خود
بر نکشت و در جواب خود نیک بقی اسرائیل را دعای بدی ممکن منزه نشود و روقی که
موجه لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند در از کوشی که سوار بود باوی
سختی درآمد که ازین راه باز کرد و از سر این عمل بگذریم منتهی نکشت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که تا بادی تقدیر از کجاء در آید و جبر و العجب نماید اگر از جانب فضل
و زدن از بهرام کبر اگر عشق بازی راه دین کرد اندوا که از طرف عدل و زور
در سم و حید بایم را بر انداخته با سک حسین برادری دهد **قطعه** از ابوریاض
در در بر کبریا افکنی **دین را کشتی از میکرده سحر طوطی مردان کنی** چون و چرا
در کار تو عقل زیور را کی رسد **فرمان ده مطلق تو بی حکمی که خواهی آن کنی**
ذکر این مثل که گفته شد مثل القوم الذین مثلان کروی است که از روی هجوم و
استکبار کذب و با یاتنا دروغی میزنند ایتهای مارا که فراموش است و این گروه کفار
مکه اند **قصص القصص** پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مواد ازین
قوم یهود اند که تکذیب آیات تورات کردند در کتمان نعمت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم پس میفرماید که قصه بایم بر ایشان خوان که اسلح او از آیات مناسبتی دارد
با تکذیب ایشان مویات مارا **لعلهم یفکروا** تا شاید که ایشان تفکر نمایند
و فکرا ایشان بآن آید که پسند پذیر شوند ساء مثل القوم بد مثل یست مثل قوم
الذین کذبوا بآیاتنا آنانکه تکذیب کردند آیات مارا بعد از علم ایشان بدان و قیام
حجت بر ایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کاف و اطمینان بود ند که ستم کردند تقدیر
منعول دلائل برین میکنند و بال ظلم ایشان جز بایشان نرسد من یهدی الله
هرگز راه نماید خدای تعالی بغیض فضل خود فهو المهدی پس و راه یافته است
و من یضلل و هرگز گمراه سازد بیکم عدل خود فاولئک پس آن گروه کراهات
هم الحاسون ایشانند زیان کار در هر دو سوی و نقد ذرات و بدرستی که بیجا
بجهنم برای دوزخ کثیر بسیاری من الجن والانس از دیوان و آدمیان که حکم ازین
بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم و اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شوکر
پوشیده نیست لهم قلوب ایشان نژاد لهماست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ چیزی
در فی یابند بان زیرا که متوجه شناخت نمی گردانند و ان یستدلوا از زنگار انکار و غفلت
بصیق تصدیق و انایت پاک فی سازند و لهما عین و مرایشانراست چشمهای
که بهیچ وجه لا یبصر و بهاروی توفی بیند بان بدان سبب که بنظر اعتبار و غلو
فی نکرد و لهما اذان و مرایشانراست گوشها که بهیچ وجه لا یسمعون بها سخن حق
بان نمیشنوند زیرا که سیم هوشی آیات و مواظفات و انی استماع نمیکند اولئک این
گروه در آنکه متلعن خود را متوجه با سباب تعیش دارند و مقصود بلاذات فانی
شمارند کالانعام مانند چهار پایانند که همت ایشان جز خوردن و خواب نیست
و ملذات بنعم باقی و لذات دانی نیستند بل هم اصل بلکه این گروه گمراه تر اند

از انعام ذر

از انعام ذر که انعام را تکلیف نیست اگر وفای شرع ندارند بخلاف امر
متصف نیستند اولئک آن گروه که یاد کرده شده هم الغافلون ایشانند
غافلان و در غفلت خود کلیدان صاحب عین المعانی آورده که مکلف امور
بافرو گذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم جسمانیست و هم روحانی
و هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه
افضل است و اگر خودش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخص و اذلت
و درین معنی گفته اند **بیت** بهر از ملک هست و نصیبی از دیو **ترک**
دیوی کن و بگذر بنصیبت ز ملک **و لک الاسماء الحسنی و مر خدا راست**
نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانند او را بدانه نامها را و ندونه نامست که خبر
من احصیها دخل الجنة در آن باب وارد شده و در زاد المسیر گوید که سبب
نزد آن بود که مودی در نماز خدا را با اسم الله یاد کرد و با سمر همین نیز بخواند
ابو جهل گفت نه محمد علیه السلام و اصحاب او میگویند که مایک خدای عز
پس این مورد دو خدا را میخوانند آیت نازل شده که اسماء الهی بسیارست و هم
نیکوست او را بدان اسمها بخوانند صاحب کشف گفته که خدا را صفات
نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثل و امثال پس او را بدان
اوصاف بستانند و گفته اند متعلق شود باخلاص و ربانی و متصف گردد
بصفات حقانی و ذرو الذین یحذون و بگذارید متابعت آنانکه از روی
جهل میل میکنند بکفری اسمائیه در نامهای او یعنی تمجید میکنند حق سبحانه
و تعالی را بنای که اذن شرع بدان لایق نشده چنانچه اعراب حق را بای المکارم
و یا ایضاً الوجه میگویند و نصاری با ابیالمسیح و حکما علت اولی میگویند و گفته
احقاد اشتقاق اسمای بتان بودند از اسمای الهی چون لایق از آله و عزیزی از عزیزی
و منات از منات سیحرون زود باشند که جز او داده شوند بخودان ما کافرا بعلوم
بخوای آنکه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش افزوده شده بود
گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید **و من خلقنا و از آنان که افزوده**
برای بهشت آمده گروهی هستند که ایشان به هدایت بالحق راهی نمایند
بجود و به بعد کون و بحق عدل میکنند در احکام خود و ان مهاجرو انصاف
و تابعان ایشانند و ضوان الله علیهم اجمعین و الذین کذبوا و انانکه تکذیب
کردند با یاتنا ایتهای مارا یعنی کفار مکه یا مستهزیان سنند **رجلهم**
زود باشد که بگریه ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاکت نزدیک
گردانیم من حیث لا یعلمون از آنجا که ندانند یعنی هرگاه که گناه میکنند نعمت
برایشان زیاد کرد انیم نادر طغیان و عصیان می فرمایند امام قشیری قدس
سره فرموده که استدرج اعطای برست و انسانی شکر یعنی نعمت بر ایشان
میدهد و سپاس داری بردن ایشان فراموش میگردانند تا وقتی که مستحق

ستیه

اند

دند

ایم

و

شوند و انجلی لهم و زمان دم مرایشان از مدتی پس بگویم ایشانرا آن کیدی
 بدرستی که کوفتی من متین است کیدی عملی را گویند که در غفیه باشد
 پس استدرج راجح است آنکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کیدی
 گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بکوه صفا برآمد
 یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای تعالی ترسانید یکی از صنادید گفت
 که این یار شما دیوانه شده که شب فریاد میکند آیت آمد که اولم یبتکروا
 ای فکر نکردند این معاندان و اندیشه نمودند درین که ما بصاحبهم نیست
 مرید ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و سلم من جنة هیچ نوع از دیوانگی
 این جهان عاقلست که او را پیش از اظهار دعوت محمد امین و گفتید بعد
 از آنکه دعوت حق آشکارا کرد چو دیوانه بپوشید آن هونیست او را اندر
 مکریم کننده از عذاب الهی میباید او هویدا ایم کرد او اولم یبظروا ای
 نظر نگریید بدیده استدلالات ملکوت السموات در ملک عظیم آسمانها
 و الارض و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما مجوم است و خمس و قمر
 و ملکوت ارض بخورست و جبل و شجر و ما خلق الله من شیء و نکر نیستند
 در آنچه از قدرت خدای تعالی از هر چیزی تابداران نظر کمال قدرت صانع و جمال
 و هدایت مبدع برایشان ظاهر گردد و ان عسی و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید
 آن بگویند آنکه باشد قد اقترب بتحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فانی
 ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در آنکه شاید اجل نزدیک رسیده باشد تا پیش از حلول
 موت بر عمل اقدام نمایند که موجب نجات و فلاح جاودانی باشد **مشهور**
 زان پیش که اجل فرارسد تنگ و ایام عنان ستاند از چنگ بر مرکب فکر خوشن
 به زمین مردم اندر آری در ره دین **قبای حدیث** پس بگدام سخن بعده بعد
 از قرآن یومنون ایمان خواهند آورد این مشرکان اگر بقرآن نگویند که او جامع
 حقایق دین و دینی و مجموع میان صورت و معنیست من یصل الله هر که را
 خدای تعالی گمراه کرد اند و بقرآن نگوید فلا هادی له پس هیچ راه نمابنده نیست
 که او را براه آورد و بذرهم و میگذاریم ما کراهانرا فی طغیانهم در کراهی ایشان
 تا پیوسته بجهنم سرگردان و متروک و محترق میگردند **بیت** تا نکرده مددهای
 توفیق رفیق مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند **کروبی** از قریش و اصحاب است
 که یهود گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری
 که ما میدانیم که خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که ی دانستند که جز خدای
 تعالی هیچ کس نمیداند آیت آمد که یستلونک ی برسند ترا عن الساعة از ساعت
 یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت
 جهت اینست که ساعت ساعت قایم شود یا حساب خلاص در و بکم از ساعتی
 و فوج یا بدیاری روزی بدان خود را زنی نزدیک خدای تعالی ساعی باشد

بهر نذر

و بر هر تقدیر سوال کنند که آیا آن مرسلها کیست پیدا کنند و بدید آورده او
 قل بگو اما علمها جز این نیست که دانستی ظاهر هر ساعت عند ربی نزدیک
 پرورده کار نیست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بران اطلاع ندادند لایحکیمها
 اشکارا نکنند امر قیامت را و وقتها در وقت او الهو مکر و که داناست بدان
 ثقلت پوشیده است امر قیامت یا کوان و عظیم است دانستن آن فی السموات
 و الارض در آسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آنها از ملائکه
 و ثقلین بزرگست از جهت هول و هیبت او و گویا که حکمت در احوالات
 لایاتیم فی اید قیامت شما الا بغتة مکرنا کهان یستلونک ی برسند از تو
 کون از او وقت آنرا بران وجه که کانت کویا تو حق مهربانی و دوست مبداری
 عنها سوال از آن و حال آنکه تو کار می از آن سوال چه موقفی با آنکه جز حق سبحانه
 و تعالی از کسی نمی داند قل اما بگوید یکبار از روی تأکید و مبالغه علمها
 جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خداست و لکن اکثر الناس و
 لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون فی دانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند و در وسط
 آورده که اهل مکه گفتند که ای محمد صلی الله علیه و سلم خدای تو چو خبری کند ترا
 بنسخه که کی کوان میشود و از زان تا دران از زانی چیزی بخوری و دران کوانی
 بنزد شی دیوان سود کنی آیت آمد که قل لا املك بکونی توانم کنفسی از برای
 خود تدبیر و تدبیر و لا صر و نه دفع مضرتی الا ما شاء الله مکر ای خواهر
 خدای تعالی و مراد از آن تعلیم دهد و لو کنت و اگر بودی من کبی تعلیم حق
 اعلم الغیب دانستی غیب را لا استکثرت هوایه طلب بسیاری کردی من الخیر
 از مال و منفعت و فیه و غنیمت و ما مستی السوء و زبیدی بمن بدی از فقر
 و مرض و ریح و هزیمت آن انا یستم من الا نذر بر مکریم کننده منکران و
 معاندان و بستر و بشارت دهنده تقوم یومنون برای کوی که بگویند بمن
 و باخچه بام نیست هو الذی خلقکم اوست یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شمار
 من نفسی واحده از یک تن که آدمست علیه السلام و جعل و بیافرید منها از
 وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زوجهها جفت او را که خواست و این آفریدن
 برای آن بود لیکن تا آرام گیرد آدم عم البها بوی و الفت پذیرد باوی فلما
 تفشیها پس آن هنگام که پوشید آدم و م خوار یعنی خلوت کرد باوی حملت
 بار گرفت حوا عیلا خفیف بارسبک که آن نطفه آدم بود بوجود او و آمد ثمرت
 سه پس می گذشت با آن بار یعنی و آمد وی رفت فلما الثقلت پس آن هنگام
 که کوان شد حوا یا آن باری که در شکم او بود یعنی فرزندان بزرگ شد حوا کوان بارگشت
 دعو الله بخوانند آدم و حوا خدا را ربهما که پروردگار ایشانست یعنی بد ل
 که نذر عید الله را بعد از این رشت و بعضی برانند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد
 آدم را فرزند شایسته ایشان غیر از شریک حق ساختند در عبادت لای ایشان

اگر بدیج مارا صالحی آفرندی در دست خلقت که مشابه ما باشد در صورت ننگون
هر آینه باشیم من انشا کن از سپاس داران مر تو ابدان نعمت مجده قوی است که
چون خواهم شد ابلیس بصورت مجرب و برحق اظهار کشت و گفت در شکم تو چه
چیز است خوا جواب داد که فی دلم ابلیس گفت شاید که سببی یا بهیمن باشد آنکه
پرسید که از کجا بیرون خواهی آمد گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهان
یا کوش یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا شکافد و بیرون آید خواهی رسید
و صورت ما جور را با آدم هم در میان آورد آدم نیز دم اندیشناک شد ابلیس
دیگر باره خود را بر صورت دیگر برایشان ظاهر کرد از سبب ملال ایشان
پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخور بدین اسم اعظم میدانم و مستجاب
الدعوه ام از خدای در خواهم که این محل را مثل شما بشری راست خلقت کرد اندن
و خروج آن با سانی باشد بشرط آنکه او را عهد الحارث نام کنید و نام ابلیس را
ملائکه حارث بود و حق این فریب را قبول کرد فلما اتاهلها پس آن هنگامی که خدا
تعالی عطا کرد بدیشان صالحی آفرندی صالح الجسم و قی در دست جعل کرد
برای خدای تعالی شرکا و فیما اتاهلها خداوند شرکی یعنی شریک ساختند و اسم
نه در عبادت اینها مضایق قدری کنند یعنی فلما اتاهلها اولادها صالحا جعل اولادها
له شرکا و بعضی شرکا را میخوانند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان خود را
در آنچه داد اولاد آدم و حق را صاحب کشف و قاضی بیضاوی بر آن رفتند
که نفس واحد و قصی است از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که خدای
او را زوجه از جنس عربی و قبیله کرامت فرمود وزن و شوهر شرط کردند
که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندان بدهد بشکر گذاری و سپاس داری
قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد و در رسمیه ایشان شریک میداد
کردند و مریدان و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند
فلما اتاهلها پس بزرگست خدای تعالی و پاک عمارت شرکوت از آنچه برای او
انبار میکردند قصی و اولاد او و بر قوی اول ضمیر بشرکون شاملست هم شرکان را
بشرکوت ایا انبار میکردند در عبادت حق مالا یخلو شیئا آن چیزی را که نیافرید
چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا و هم یخلقون و حال آنکه آن انباران که
میگرفتند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود و لا یستطیعون ولی
توانند بدان لکم برای پرستندگان خود نصرای داری دادند در جبر منفعت
ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع محنت ایشان و لا انفسهم و نه نفسهای خود را
بصرف و یاری میدهند و وقتی که کسی ایشان را شکند یا باو ارث و اوراث
آلوده می سازد و آن تدعوهم و اگر بخوانند شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهمدی
سوی دین اسلام لا یتبعوکم فی روی فی کنند شما را سواء علیکم یکسا است
بر شما ادعوهم اگر بخوانند ایشان را دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون

یا آنکه شما خاموش

یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاصست بقوی از کفره چون ابو جهل و منشا
او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین تدعون بدین حق که ایا آنکه شما می پرسید
ای مشرکان من دون الله بخدای و ایشان را الله نام نهاده اید عباد بندگان
یعنی مملوک و مستخر فرمانند امثالکم مثل شما یعنی ایشان را نیز مثل شما در تحت تصرف
و در قبضه تقدیر هفتاد و عوهم پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید و نیاز کرد
پرستند خود را فلیستجبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان کنتم اکرهستید
شما صادقین راست گویان در آنکه ایشان الله اند چه الله بخوانست که دعاء
بنده و نیاز پرستنده خود را اجابت کند اللهم ارسل ایا ما این بتا ترا پایهاست
که در مهمات خود بشتون بها بروند بر آنها چنانچه شما میروید ام اللهم اید ایا ایشان را
دستهاست که چیزها را ببطشون بها و اگر بندگان چنانچه شما فرای گیرید ام اللهم اعین
یا ایشان را یدهاست که مرئیات را ببصرون بها ببینند بدان چنانچه شما می بینید
ام اللهم اذن یا ایشان را کوشهاست که مسموعا ترا اسمعون بها بشنوند بدان
چنانچه شما می شنوید و خود قابله که ایشان را پای را وادست گیر و چشم بینا و کوش
شنوا نیست و شما را هست پس شما بدانها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهلست
که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفارست و ایشان بعد
التزام حجت بر ایشان تحریف کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بآنکه
خود و گفتند خدایان ما را نکوهشی مکن مباد آفتی و درخی بتو رسانند حق
تعالی فرمود قل ادعوا بکوا ای محمد صلی الله علیه و سلم بخوانید شرکا و کفر انبازان
خود را که برای خدا ساختند بد و با هم یار شوند و عداوت من شمرید و پس
بگویند بدان مقدم که توانید در ایصال مکاره بون فلا تنظرون پس مرا مهلت
مدهید و بکنید آنچه خواهد که من و انتم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما
نی اندیشم بیت اگر خود و جهلهم خصم کردند • نترسم چون نکلیها تم تو باشی ان
ذلیک الله بدینستی که یار من و موالی کار من الله است الذی ان الله که نزل
الکتاب فرود ستاد قرآن که حامی بندگان حق است و هو و خدای تعالی بقول
الصالحین دوست دارد و کار سازد بندگان شایسته را و الذین تدعون
و انانرا که شما میخوانید و پرستید من دونه بدون خدای لا یستطیعون
فی توانند نصرکم یاری دادن شما را و لا انفسهم و نه نفسهای خود را بصرف
یاری کنند بوقت کسر و مهمت ایشان و ان تدعوهم و اگر بخوانید ای مؤمنان
کافران را الی الهمدی بدین راست لا یسمعون نشنوند سمع قبول و ترا هم
دی بیقی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم ایشان را که بدیدهای ظاهر بنظرین
الیک می نگرند بسوی تو هم و حال آنکه ایشان لا یبصرون فی بینند ترا بصیر
بصیرت و حقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا بینند بصورت بحسب معنی
فی بینند سلطان محمود غازی رح از شیخ ابوالحسن غرغانی قدس سره پرسید

سرایین سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را
دیداشی دروغ برویام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سخن گفت
و او را کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمود که این دیدن را بر ویت
ظا هر عمل مکن معلومست که حضرت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم در زمان ایشان
چند کس دیده باشند و در وقت بایزید چند کس بحال او بینا شده باشند **بیت**
برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید
خذا العفو این آیت جامع مکارم اخلاص است میفرماید که تو اگر اسانی را در کار مکن
و بجوی از ایشان کاری که شان باشد بر شان یا بیک صفت عفو را و از سکنه کاران
در گذریا تو اگر فضل اغنیاء و انجیر را بشان سهل باشد صدقه دادن آن و برین
معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة باشد و امر و بفرمای دیگر آنرا بالعرف به بنویس
در افعال و اقوال و گفته اند عفو خصلت است که عقل ترا پسندد و شرع قبول کند
و اعراض در روی بکردار عن الجاهلین از نادانان و سفیهان و ستیوه مکن بایشان
ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلانست و او سزاوارتر
بانکه از واعراض کنی در کشاف آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بعد از نزول این آیت از جبریل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست
جبرائیل ام فرمود که برورد کار تو میفرماید که پیوند کن با کسی که از تو بود و عطا
ده کسی را که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر
مکارم اخلاق همینست حکیم الهی فرماید **بیت** هر که زهرت دهد بدوده قند
و آنکه از تو خورد در و پیوندد و اما این غنک و هو کا که بر آنکیزد و از جای ببرد
ترا صورت خطاب با آن حضرت صلی الله علیه و سلم و مراد امت اند هر یک را
از امت میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا من الشیطان از جهت دیو نفع
از جای بردنی و آن در حالت غضب می تواند با آنرا از شیطان و سوسه بنورسد
فاستعذ بالله پس پناه ببر بخدای از شر او آتش بد رسنی که خدای تعالی سمیع
شنونده است آنرا که بزبان گوئی علیم و داننده است آنرا که در درون داری
ات الذین اتقوا بد رسنی که آنرا که پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بر رسیدند
انهم اذا استلهم چون بر رسید بدیشان طائف من الشیطان و سوسه از دیو
سرکش نذگروا یاد کنند خدا را و از وعید او بپرا ندهند فاذا هم مبصرون پس ایشان
بینند کان باشند راه صواب را و بدان بینایی و سوسه شیطان را از خود دفع کنند
و بطریق حق گرایند و اخوانهم و برادران کفار که شیاطین اند مید و تلمیذی کشند
کافران را فی الفی در کراهی و غوايت در چشم ایشان ی آریند شلا بقصریت پس باز
فایستند از ضلال ایشان و دست تصرف از ایشان باز می کنند و اذالم کاتهم و چون
بناری تو بکافران بایست آیتی از قرآن معارف طلب ایشان قالوا گویند تولا اجنبیتها
چرا بر هم نیافتی و نه انگیزی آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل

و این سخن

نعت نهال

نعت آیتهای قرآن میطلبیدند نعت طلب ذلت است یعنی بخوانند که آن حضرت
کنانه کار سازند چون در نزول آن تأخیر واقع شدی از روی استهزاء چو اهدا است
و انشا کردی چنانچه دیگر آیتها را این آیت نازل شد که قل بگوئی محمد صلی الله علیه
و سلم انما اتبع حنین نیست که من پیروی میکنم مایوچی الی آن چیزی را که وی
ی کرده شود بمن من دینی از پروردگار من و من بافنده و سازنده قرآن نیستم
هذا این قرآن بصدر نرد لبهای مجتهد است که بدان حق دیده و صواب دریافته
میشود من ربکم فرود آمده از پروردگار شما هدایتی و راه غایتی است و رحمة
و بخشاینده یا هدایت در رحمت است لقوم یؤمنون برای گروهی که میگردند بخدای
تعالی و رسول وی در اسباب نزول آمده که جوانی انصاری در عقب رسول
صلی الله علیه و سلم نماز میکرد هر چه آن حضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند
آیت آمد که و اذا قرأ القرآن و چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا پس
بشنوید که او را و انصتوا و خاموشی باغید و با امام تلاوت کنید لعلکم ترجون
شاید که رحمت کرده شود بظواهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرائت قرآنست هر جا
خوانند اما علمای بر آنند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصت
برای خطبه امام در روز جمعه و مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن و اذکر و یاد کن
ای محمد صلی الله علیه و سلم ربك برورد کار خود را فی نفسك در نفس خود
تضرع باری و خیفه و بتوس کاری زاری بامید فضل او و توس کاری از بیم
عدل او و دون الجهر من القول و بخوات و لا خواندن فی فروق از آواز بلند و آشکارا
یعنی میان سر و جهر بالقدر که در بامدادها و الاصال و شبانگاهها مراد
دوام ذکر است یا آنکه ازین دو وقت افضل اوقات شبانروز است و لا تکرر و مبالغه
خطاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مراد امت اند یعنی مباشید
من الغافلین از جمله بی خبران از ذکر خدای تعالی آورده اند که کثرت تعظیم میگردند
از سجده نمودن مر خدای او ستر نموده میکنند اسجد لما امرنا و از آدم نوبی
حق سبحانه تعالی میفرماید که ای محمد صلی الله علیه و سلم اگر کافران از سجود من کثری
میکند آت الذین بد رسنی که آنان از ملائکه ملائکه علی هستند عند ربك نزدیک
پروردگار تو یعنی قربان بارگاه عزت لایستگبرون کردن فی کشند عی عبادته
از پرستش حق تعالی و سجود و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آن حضرت
نباشد و که و مراد خالص سجود و سجده میکنند تعریف مشرکانست و تنبیه
مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این سجده می باید کرد و سجده تلاوت در چهارده
موضع است در قرآن و اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سوره حج بذهب
امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده است و بذهب امام اعظم است
و دوم در سوره صاد بذهب امام اعظم است و بذهب باقی المذنبی و نزد
امام اعظم سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست و حال

سجده

و اگر نیت شود قضا لازم است و بعد از هب ایمنه دیگر سنت است و بعد از نیت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجده را باید که درین سجده از خصایص ملک فیض خاص حاصل کند تا حقیقت این سجده دایمانه باشد ایچنانکه اقرب ما یكون العبد من ربه و هو ساجد بر منصفه ظهور جهره می کشاید و در مز فاعنی علی نفسک بکثرة السجود از منظره شهود روی نماید سجده طاعت است خاص بل افسر نیست زیبنده مفارق اهل اخلاص **مثنوی** زیبنده قوی کمر بندگی • قیام تو در سجده سرا فکندگی • شرم تو بادا که به بالا **سجده طاعت** بردن هر چه هست • تو کفی از سجده و سر کشی • به که ازین شیوه قدم در کشی • حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در روی سجود نیست سخی است و کی که در وجود نیست کفراست و نعم ما قال **بیت شرف** مرد سجود است و کرامت سجود • هر که این هر دو ندارد عدمش به وجود **سوره الانفال و ایها سبعون و خمس** **بسم الله الرحمن الرحیم** سئلونک یارسند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم عن الانفال از حکم غنیمتهای کفار که برین است حلال هست یا فی در وسط آورده که اهل بدر و غنائم اختلا کردند جوانان را مدعی آنکه حرب ما کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیروان گفتند ما نیز مدد کار دعوت شما بوده ایم ما را نصیبی باید یا هر قوی از شما جزو آنها داعیه اجراء از غنیمت داشتند یا خراج جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد قل الانفال بکو حکم غنیمتهای که مر خدا بر است و الرسول و فوستاده او را که با مر قسمت کند بهر که خواهد فانقول الله پس بتوسید از خدای تعالی و مخالفت و منازعت مخایید و اصلح آری ذات بینکم ایچ میان شماست بواسطه بایکدیگر عباد بن صامت رضی الله عنه فرموده که این آیت در باب اهل بدر فرود آمد که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق ما از رتبت اعتدال مخرف شده بود حق سبحانه و تعالی حکم آنرا بر رسول خود تفویض فرمود و او میان مسلمانان قسمت راست نمود ما خلقهای خود را بصلاح آوردیم و طیعوا الله و فرمائ برید خدا را و رسوله و فوستاده او را در آنچه فرماید در باب غنائم آن کتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقویست انما المؤمنون جرایب نیست که مؤمنان کامل الذین انانند اذا ذکر الله چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان **وجلت** بترسد قلوبهم دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لا یزال و یا از نقص اعمال خود در جنب انعام و افضال و اذا تلبت و چون خوانده شود علیهم برایشان آیات آیههای و بعضی قرآن زاد بهم ایمان را زیاده کرد اندان آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و برایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد و یا ایمان ایشان بآیهها و منزل با تصدیق و ایمان ایشان بیغزایت در حقان سالی مذکور است

که برکت تلاوت

که برکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نور است که بعد از سمعت روزند دل در روی آیتا بدین توان بر او باب خوانند و روزند دل ایشان برکت قرائت کشاده زکوة و نور ایمان بیشتر در روی افتد پس در نور جمال مستغنی گردد و علی ربههم یتوکلون و به پروردگار خود توکل کنند و دینی و اهل دینی چه هر کس که در تحت سطوات غلبه نورانیت مضحی و مقهور شد او را بر وی ماسوی فی ماند بلکه غیر حق را در دیده شهود اوئی **بسم الله** هر که او در بحر مستغنی شود • فایع از کشتی و از زورق شود • غرقه دریا بخور در یابندید • غیر دریا هست بروی نابیدید • الذین و این مؤمنان کامل الایمان انانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة پای میدارند نماز را بشریط و آداب آن و نماز قنای هر و از آنچه روزی داده ایم ایشان را یفوت نفقه میکنند اولئک آن کوهی که اعمال قلب و از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا با ایمان درست ابن عباس رضی الله عنه گوید که منافق نباشد فهو مؤمن حقا کلهم مرایشان است درجات مرتبها عدد رتبهها نزدیک پروردگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات بهشت و مغفرة و آمرزشی مرتقصیرات ایشان را و رزق کریم و روزی بزرگ که صافی باشد از کذاکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رح فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رزق باز ندارد **مثنوی** تو ز روزی ده روزی و ایمان • از سبب بگذر مسبب بین عیان • از سبب می رسد هر خیر و شر • نیست از سبب و سابط ای پذیر • اصل بیند دیده چون اکل بود • فیع بیند دید چون احوال بود • آورده که کاروان قریب امتاع بسیار از شام باز گذشته بودند و ابوسفیان با یوسفی از صنادید عرب سوداری آن قافله می نمود جبرائیل عم پیامد و حضرت یحیی و اصفی الله علیه و سلم خبر داد و آن حضرت حال با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بآنکه سواره بر کاروان گیرند پس برین قصه از مدینه بیرون آمدند ابوسفیان خبر یافت صمصم غفاری را جهت استمداد از قریب بکافستاد و خود با کاروان از پی راه رفته بکاف نهاد ابوجهل بعد از رسیدن صمصم با بسیار مردم بدد کاروان بیرون آمد متوجه بدر شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در وادی فدات بود که جبرئیل علیه السلام پیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آن حضرت صحابه را فرمود که خبر اینست انحراب الیکم ام الثغیر شما ملاقات کاربان دوستی دارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند ما خوب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست

کافستاد و ابوجهل

افتد مناسب ترست حضرت سیدنا نام علیه الصلوة والسلام ازین سخن
 شد و کبار مهاجروانصار حروب را اختیار کردند و آن حضرت فرمود که
 بکشتن کاه قوم میرویم و نشان داد که ابو جهل را بقلان موضع کشتند
 این خلف را در فلان جای و باقی صنادید برین قیاس و از آن حضرت
 فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حوس سجان و تعالی میفرماید که تو اخذای
 بوضع بدر که مصالح کفارست خواهد بود کما اخرجک ربک چنانکه ترا
 ببردن آورد بر در کار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است بالحق
 براسنی و صواب و آن فریق و بدرستی که کوهی من المؤمنین از کوهیدگان
 لکار هون هر آینه کار هندی رفتی بدو آن کراحت طبع بود و از زحمت
 سفر و بی رویی که کراحت آمد بطریق مخالفت بجاد لونک جدال میکنند با تو
 فی الحق در اختیار حق که جهادست بعد ماتین بعد از آن که روشن شد
 بدیشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند
 یافت و با وجود آن میروند کما یساقون گویا که رانده میشوند الی الموت
 بسوی مرگ و هم بنظرون و گویا که ایشان می نگرند با سباب و علامت مرگ
 و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و کی زاد و استعداد ایشان بود
 چه تمام لشکریان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و واسب
 و شش زره و هشت شمشیر و از بعد کمرانکه و یاد کنید آنرا که وعده داد
 شما را خدای تعالی احدی الطافتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر
 کافران که جدال آن بوده که ما برای کافران بیرون آمده اندیشه حرب نداریم
 و ساخته کارزار نیستیم آنها کم آن شمار است و خودون دشمنان دست
 میدارید آن غیر ذات الشوکه آنکه غیر خداوند شوکت و صلاح یعنی کاروان
 تگون لکم باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل شتر بیش نیست و این
 لشکر نه صد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را میجوید و میرید آنکه و میخواهد
 خدای تعالی آن یحیی الحق آنکه ثابت کرد اندوه را بکلماته با یاقی که
 در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر پیغمبر خود را
 صلی الله علیه و سلم داده یا بکلمات ازلی که در قتل و سرایشان بر لوح محفوظ
 نوشته و یقطع و ببرد و در کندد ابر الکافرین بنیاد کافران را مستأصل سازد
 معاندانرا یحیی الحق ناظر کند دین اسلام بقتل ایشان یا نصرت دهد
 پیغمبر خود را و یبطل الباطل و ذایل کرد اندکفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را
 و لو که الحرموت و اگر چه نخواهند و کاره باشند از کافران از تنفیثوت و یاد
 کنید آنرا که فریاد میخواستید ربکم از پروردگار خود میکفتید اغشیا یا غیاث
 المستغیثین رب انصر علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر عاکر که خدایا
 اگر کرده مؤمنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد فاستجاب لکم این آیهات

کرد خدای

کرد خدای مر شما را ای ممدکرم یا بچه مدد کننده ام شما بالف من الملائکه هزار
 تن فرشتگان مرد فین ازین یکدیگر ایستادگان مراد ازین الف آنانند که مقدر
 لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان در تفسیر تعلیمی از مجاهدین الله
 علیه نقل میکنند که بخوابین هزار فرشته در روز بدر قتال کردند و آن ننگه و غصه
 که در سوره آل عمران مذکور شده جهت بشوکی بوده و میاطی میگوید که انی بود
 ممد انی یا بچه هزار شد و ما جعله الله و نکرد انید خدای تعالی این امداد را
 الی بشری مکر برای مرگدانی مر شما را نصرت و لتطمین به و تا ارام گیرد با
 قلوبکم کهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود و ما انصر الایمن
 عند الله و نیست و ظفر یافتن مکر از نزد یک خدای تعالی نه از ملائکه و غیر
 ایشان ات الله عزیز بدرستی که خدای تعالی غالبست دوستان خود را
 نصرت دهند حکیم راست کارست دشمنان را مقهور سازند از یغشیکم
 الشماس و یاد کنید آنرا نیز که کشید در سر شما خواب سبک اصحابه در آن شب
 که روزش انتقای فرقتین خواست و دغدغه عظیم دست داد جهتها آنکه
 منزل ایشان در ریگستان بود که رانده را قدم در خاک فرو می رفت و آب نیز
 نداشتند و سحابه و تعالی خواب بر ایشان گذاشت آمنه برای ایمنی آمنه
 حاصل از تو در یک آورده اند که در آن خواب اکثر صحابه محتمل شدند علی الصبا
 شیطان آغاز و سوسه کرد که شمار نماز میباید کرد و بعضی محدثید و برخی
 جنب آب نداشتند و از پای ناز آنچاک فرو می روید و کافران در زمین شخ اند
 و بر آب قادر و شما میگویید که ما دوستان خدا ایم و پیغمبر در میان ماست
 و این چگونه باشد حق سبحانه و تعالی در آن محل باران فرستاد چنانکه فرمود
 و یبزل و فرستاد علیکم بر شما من السماء از آبر یا از طرف آسمان ماء
 آبی لیطهروکم تا پاک داند شما را به بان آب از حدث و جنابت و یذهب
 عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان و سوسه شیطان را که می گفت نصرت
 و جنابت با هر جمع شوند و لیربط و تا به بندد علی قلوبکم بر دلهای شما
 امیدواری بلطف حضرت باری و یثبت و برای آنکه ثابت کرد اندیشه
 بدان باران الا قدم قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین و یکبارید
 انرا استحکام داد پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمین شخ کهنه
 قدمگاه کافران بود لای عظیم شد و گفته اند مراد ثبات قدم است در
 حرب از یوپی یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون وی کرد ربک پروردگار
 الی الملائکه پس فرشتگان با امداد مؤمنان آمده بودند و مضمون وی آن بود
 انی معکم من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و آنکه دار شما از مشر دشمن
 فنبشوا الذین آمنوا پس استوار سازید و دلدید مؤمنان را از تکثیر ثواب
 ایشان یا محاربه با کافران واضح است که به بشارت چه در مدارک آورده

ک

ح

نو

که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش دشمنان می رفتند و می گفتند که بشارت
بآدمیان غالب شد و خدای تعالی یار شماست و مراد نه مردانه باشد که دشمنان
شما اندک اند و نصرت و شمار است پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان
شما بشارت دهید که من سالتی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا
در دلهای ایشان که حق را پوشیده اند از تعب و پیوسته را قاضی و پس بزنید
ای ملائکه کافران را فوق الاعناق برز بر کرد نهضت ایشان یعنی بر مذار
و بر رؤس ایشان و احدی در جهنم علیه از این الانباری رحمة الله نقل میکند
که آن ملائکه بقتال ما مور شدند و نمی دانستند که در ضربت قصد کدام عضو
ی باید کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان و اضر بوجوههم
و بزنید از ایشان بگریزید کل بیان هر انکشتات و گفته اند مراد تمام دست و
پاست ذلک این ضرب بر ایشان با نهم بسبب آنست که ایشان شاقو الله
مخالفت کردند خدا را و رسول و فرستاده او را و من یشاقق الله و رسوله
و هر که خلاف کند خدا را و رسول او را فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
شد بد العقاب سخت عقوبت است و مخالف در دینی بگرفتاری و در آخرت
بخودی ذلکم اینست عقوبت این کافران فد و قوه پس بچشید از اعاجلات
و ان للکافین و بدرستی که مکارا نواست آجلا عذاب النار عذاب آتش
دوزخ یا ایها الذین امنوا ای آنان که گوییده اید اذ اقمیم چون ببینید
الذین کفروا انا انرا که کافران زهنا انبوه در هم پیوسته برای حرب شما لانا تو کوم
الادبار پس مگردانید بر ایشان پشته ها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول
اسلام بود که یک مؤمن از ده کافر زیاده شایستی که بخت و بایه خفف الله تسبیح
شد چنانچه عن قریب مذکور کرد و من یوکلهم و هر که بکرد انداز ایشان بومند
دران روز بزره پشت خود را الا محرفا مکر بکرد آئیده باشد برای جولان
یا برای ترف و گفتاری مرجک را یعنی خود را چنان نماید که می گریزد و خصم را بازی
دهد تا غافل شود پس باز گردد او محترقا یا پناه جوی باشد آلی فیه تسوی کروی
و از مسلمانان یعنی از میمنه میسر و در و بر عکس و هر که بغیر ازین دو پشت
بخصم کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله بخشی بر کار خدای
و ما دیه جهنم و بازگشت وی جهنم باشد و بیش المصیر و بد جای بازگشت است دوزخ
آورده اند که آتش هر بس مشعل شد لشکر بیکبار حمله کرد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در عریش که آن خانه بود که از جوب خاشاک ساخته بودند حضرت در آنجا بود
اغاز دعا کرد اللهم انجری ما وعدتی خدا یا عده که درباره نصرت من فرموده
یوفارسان جبرئیل فرود آمد و گفت کی خاک بردار و طرف دشمن افکن آن حضرت
کی خاک و سنگ بر زمین برداشت و گفت شاهت لوجه و بر روی لشکر بیکانه افکند
حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت و بخود مشغول شدند

و ملائکه آغاز حور

و ملائکه آغاز حور کردند و مؤمنان بکار آمدند و هفتاد کس از صنادید
عرب کشته شدند و هفتاد دیگر اسیر کردند پس از آن اهل بدر ظاهر میگردند
این می گفت کشته و آن می گفت اسیر گرفته آیت آمد که قلم تفتل و هر پس شما
نکشید دشمنان را بقوت خود و لکن الله قتلهم لیکن خدای ایشان را بکشت
باین که شمار انصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید و ما رمیت و نیفشندی
تو ای محمد صلی الله علیه و سلم ان مشیت خاک بر روی ایشان اذ رمیت چون
بیفشندی و افکندون تو بنایه نبود که در چشم تمام لشکر رود و لکن الله ری
و لیکن خدای تعالی بپنکند آنرا یعنی چشم هر رسانید اصناف فعل بعد از راه
کسیست و بجای از روی خلوص صاحب تا ویلات فرموده که حق سبحانه را
نمود صحابه را رضی الله عنهم بقنای احوال در سلب فعل از ایشان و ثبات آن
موجود در قلم تفتل و هر و لکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در مقام بقاء بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که ما رمیت و نسبت
داد فعل را بوی که اذ رمیت و ثبات کرد موجود را که و لکن الله ری اما افاده
معنی تفضیل کند در معنی عین جمع فیکون الای محمد صلی الله علیه و سلم بالله
لا ینفسه در فوقات مکیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سبب
بود در روی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس الله سبب در ما رمیت بحسب
حکم باشد لا بحسب عین و این کلام در مرتبه قرب ثقی است و در نجات الانس
مدت و راجع انفس جامع مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی صلی الله علیه
و سلم استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیاء و اولیا بوده و چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم مستغرق فانی الله بوده حق سبحانه و تعالی در کلام
قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد و هر چند نشانه فعل وی بود حیث قال و ما
رمیت اذ رمیت آن مشیت خاک بر روی دشمن توف انداختی خدای انداخت
و هم از آن جنسی فعل از او علیه السلام حاصل آمد و قتل او و جالوت ای او
جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مصطفی و دیگر پیغمبران علیهم الصلو
و السلام فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اصناف کند و میان آنکه فعل
بنده را بخود اصناف فرماید و وی سبحانه منزله و قدیم از اوقات و حوادث و بنده
عمل اوقات و حوادث **مشق** ما رمیت اذ رمیت کنت حق کار ما بر کارها دارد
سبق که بر آیتان تری زماست ما کمان و تیرو اندازنی خداست تا نشد
مغلوب کسی این سر نیافت که تو خواهی آن طرف باید شناخت و از مشق
مولوی چنانچه معلوم میشود که حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرغ
بوده و این سخنان در جوهر التفسیر بسطی لایق است بخوبی یافته و کیمیای الوصای
و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر کرد اند و عطا دهد مؤمنان را منزه از نزدیک
خود بلا حسنا عطای نیکو که آن نصرت است و غنیمت در حقان سلی از امام

جعفر صادق رضى الله عنه نقل ميکند که بلا و حسن آنست که ایشانرا از نفوس
 ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خودشان باقی سازد و امام قشیری قدس
 سره گوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند نیکی را در عین **بلا ربا**
 چو دانستی که این درد تو از کیست و درج خویش حق میباشد خرم و کز او همت
 دهد به توبه و شکر و در او زحمت زند به توبه و شکر و آن آنگاه سمیع بد رستی که
 خدای تعالی شتو است استغاثه و دعای شما را شنود علیم داناست به نیات
 شما لا جرم دعا را اجابت فرمود **ذلک** اینست کار که دیدی و آن آنگاه و آن نیز
 هست که خدای تعالی موهن سست کننده و باطل سازنده است کید الکافین
 مکر حیل کافران را آورده که کافران در وقت خروج از مکه با ستار متعلق شدند
 و گفتند خدا یاروی بقوم محمد صلی الله علیه و سلم داریم نصرت ده از ده و لشکر
 از آنکه راه یافته تراست و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز
 ابو جهل لعین همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفتنین الیک پس حق سبحانه
 و تعالی خطاب می کند یا اهل مکه بر سبیل تهکم وی فرماید آن استغوثوا اگر طلب
 و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح بعضی فتح آن دین که بن دوست
 ترست و آن تشهوا و اگر باز استیدای کافران باقی مانده در بدر از کفر و معاودات
 رسول قهوجیرکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن
 عالم و آن نعوذ و انعد و اگر باز کردید بحاربت مسلمانان باز کردیم بنصرت
 ایشان و لن تغنی و دفع نکند عنکم فتنکم کوه شما از شما شتیا چیزی را از بلا
 و لو کثرت و اگر چه بسیار باشند آن جماعت و آن آنگاه و بد رستی که خدای تعالی
 مع المؤمنین با مؤمنانست بنصرت و معونیت یا ایها الذین آمنوا ای آن
 کسان که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرماید برید خدا را و رسوله و فرستاده
 او را و لا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد
 یا از فرمان خدای تعالی یاروی مگردانید از رسول چه مراد از ایت امرست
 بطاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نهی از مخالفت و ذکر طاعت حق تنبیه است
 بر آنکه طاعت حق تعالی در اطاعت رسول است پس از امر رسول
 سر متابید و انتم سمعون و حال آنست که شما میشنوید که من میگویم که او
 پیغمبر منست یا میشنوید مواظظ فرما و لا تلووا و مباحثید کالذین مانند
 آنان که قالوا گفتند سمعنا شنویم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
 و هم و حال آنکه ایشان را یسمعون فی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند
 پس گویند که فی شنوند **بیت** مگو که میشنوم هر چه گفته سعدی چه شد که
 و شنوی چون سخن فی شنوی **آه** شر از او است بد رستی که بدترین جنبه گاه
 بر روی زمین عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم الصم گرانند
 در شنود حق الیکم گنجانند در گفت حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی

حوراد و توبه

حق را و بدترین از بهاریم جهت آنکه از خود که سبب تفضیل ایشان بر ما
 حیوانات روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع نفیس شتافته در تبیان
 آورده که مراد از این قوم نصاری اند از بنی عبد الکدر که از ایشان کسی جز او
 ایمان نیاوردند مصعب بن عمر و ابن حومله رضی الله عنهما و لو علم الله
 اگر دانستی خدای قیلم خیر در ایشان نیکی که اسماعیل بایات قرآنست
 لا سمعهم هر آینه بشنوا نیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی
 و لو اسمعهم و اگر بشنوا نیدی ایشانرا و تصدیق گردندی نتولوا هر آینه
 بر میکشند از ایمان و هم معصون و ایشان اعراض کنند کاند از قبول حق
 قوی آنست که کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم برای ما زنده گردان
 قصی بن کلاب را که مردی مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان
 آورد حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر خدای ایشانرا بشنوا ند کلام قصی که هم
 ایمان فی آرند یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان استجبوا الله اجابت کنید
 مر خدا را و لرسول و فرستاده او را اذاعا که چون بخواند شما را رسول ملائیکم
 با چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینی که حیوة دل از دست یاعطا بد
 صحیح و اعمال فاضله که موجب حیوة ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب
 بقای شماست اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیا
 نزدیک حق سبحانه و یاقوان که محی قلوب مؤمنانست و اعلموا و بدانید آن آنگاه
 خدای تعالی بچو جذب آکند بین المرء و قلبه میان مرد و دل او و صاحبان نوار
 فرموده که تمثیل است موغایت قرب حق را ببنده و تنبیه بر آنکه وی سجد و تعالی
 مطلع است بر مکنونات دلهاد گفته اند تصویر رنگ حقست مردی بنده را در فسخ
 عزایم و نفی هم یا هست است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه
 جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او و یوت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند خدای
 آفکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه
 خواهد در کشف الاسرار فرموده که علماء دل را یابد و لمن کان له قلب اشارت
 بدانست و عوفاد را کم کنند بچو بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بدایت از دل
 ناچارست و در نهایت حجاب بذارست **بیت** ذین پیش می دیدمش اندر دل
 خویش دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش **آه** و آنست و آنرا نیز بدانید که شما آنگاه
 خشنودن بسوی او خشنوده خواهید شد و مجازات عمل شما خواهند فرمود و انقوا
 و بپرهیزید فتنه از کتابی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیب الذین ظلموا از سر
 یکسانی که ستم کردند منکم خاصه از شما خاصه یعنی به مخصوص بدیشان بود
 بلکه عام باشند بظالم و غیر ظالم از آن فتنه برسد و آن وقت افتراق کلمه
 و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و کاسل در جهاد و اعلموا
 آن آنگاه و بدانید که خدای تعالی چون عقوبت کند شد بد العقاب سخن عفو است

بکار الهی
 حجاب

بر کسی که ضرر در متعدی بفر باشد و اذکروا و یاد کنید ای مهاجران از انتم
 قلیل آنرا که شما اندک بودید مستضعفون بپیکار کان فی الارض در زمین
 پیش از هجرت بخانقوت می رسید بدان پنج طفکم الناس از آنکه بر پانصد شمار
 کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آید مشرکان بر شما تاختن آرند
 ما ویم پس جای داد شمارا در مدینه و آیدکم و تقویت کرد شمارا بنصره برای
 دادن خود را بمظاہرت انصاریان یا بامداد ملائکه در بدر و در قحط و روزی
 داد شمارا من الطیبات از غنایم پاکیزه که بر ارم پیشین حلال نبوده لعنکم
 تشکرون شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها اما م ثعلبی فرموده که بعضی
 از صحابه سخنان آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می شنیدند و در افشای آن
 میگوشتند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر مشرکان می رسانیدند حق سبحانه
 و تعالی ایت فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای آن کسان که ایمان آورده اید لا تخونوا
 الله خیانت مکنید با خدا و ارسول و بار رسول او را اظهار سارقوی آنست که
 چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم بولبایه را رخصی انداخته بحصار بنی قریظ فرستاد
 دیهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند محمد صلی الله
 علیه وسلم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آیم بولبایه یا نکشت اشارت کرد بجای یعنی
 همه شمارا خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار مسجد حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه آورد و رقم
 قبول یافت و آن ایت نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای تعالی در تعطیل
 قریظ و بار رسول در تقصیر سنت و تخونوا اما ناگرم و خیانت مکنید را ما انتها
 که میان یکدیگر کرد اید و انتم تعاموت و شما میدانید و بالخیانت را می شناسید
 که ضبط امانت بر شما واجب است واعلموا و بدانید اما مواکم آنکه مالهای شما
 و اولادکم و فرزندان شما فتنه مخفی اند از خدای که بدان شما را می آید پس بد
 که دوستی مال و محبت فرزندان شما را در وقوع و در انباشتن دارد احمد انطاکی قدس
 سره فرموده که حق سبحانه و تعالی مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بگریز
 رویم و ما پیوسته آن فتنه را زیادت بخو اهییم بیت جوان و پیر که در بند مال
 و فرزندانند نه عاقلانند که طفلان تا فرزندمندند و آن الله و بدانند که خدای
 تعالی عنده نزد یک دست اجر عظیم مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمایند و جمع
 مال و حب و لذت نمایند یا ایها الذین امنوا ای کوه باورده اند کان ان تتقوا الله
 اگر بترسید از خدای تعالی و تقوی را شعاع خود سازید بجعلکم ساد برای شما یعنی
 بدهد شمارا فرقا تا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از حق یا هدایتی فرقان بمعنی صح
 آمده گویند بسطی الفرقان ای الصبح پس درین ایت مراد ظهور و آشکارا باشد در دل
 شما که فرق کنید بدان میان حق و باطل یا جاد فی میان شما و غیر شما از اهل دیانت
 یا نجات از محذورات یا نجات از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردد بد

و حیث شما بجهت

و حیث شما بجهت اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه و تعالی
 تقوی افاضه کند بر شما با سر و جلال خود بغیض کلی از انوار جمال خود تا فرقی
 کنید میان حد و ثبوت و قدم و بشناسید ستر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ
 و متابعان او مراد شیخ خزان الدین است قدس سره چنان معلوم میشود متقی
 آنست که حق را سبحانه و تعالی و قایم خود گرفته باشد در ذات و صفات و
 افعال و فعل او در افعال حق قانی شده باشد و صفت او در صفات حق
 مستهلک گشته بیت کم شده چون سایه اندر آفتاب یا چوبی که در اجزای
 کلاب و یکفر عنکم و بپوشاند و در گذارد از شما سیتا نکم بدیهای شما را
 و یغفر لکم و پیامرزد شمارا و الله و خدای تعالی ذوالفضل العظیم خداوند
 فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه کردند
 و جز صدیق و مرتضی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین
 حال متوجه و بدار آندوه جمع آمدند و ابلیس علیه اللعنه بصورت شیخ بخدی
 بدان جمع درآمد و در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم استشاره نموده
 یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه مسکون بر آوردن و از
 روزنه آب و نان بوی میداد تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت
 اکثر مدینه ایمان آورده اند و یاران وی بیشتر از آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین
 شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند بگری
 ی گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس گفت
 هر جا که رود مردم فریفته روی می شوند و جمع را فریب دهد و بپایند و با شما
 مقاتله کنند ابو جهل لعین گفت رای من آنست که هر قبیله از قریش و خلفاء
 ایشان یک کس را بطلبیم تا با اتفاق او را بکشند و چون او را قبایل منتشر کرد
 بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس علیه
 اللعنه گفت رای اینست ابو جهل لعین از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که
 در آن شب حضرت را نعوذ بآنکه تعالی بقتل آرند جبرائیل علیه السلام خبر آورد
 و آن حضرت صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه بر فراش خود
 بخوابانید و با صدیق بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از آن
 نعمت یاد میدهد و میفرماید و اذیکربک و یاد کن آنرا که مکر کردن بتو الذین
 کفروا آنرا که نکویدند کیشبتو تا حبس کنند تو را یقتلوا یا بکشند تو را
 شمشیرهای مختلف و بجز جوی یا بیرون کنند از مکه و مکر و ایشان بدی
 ی سکا کنند و بکرا نکه و الله غیر الماکرین و جز امید خدای تعالی ایشان را
 یعنی بدی را بدیشان نمیکنند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اندی افکند
 بیت هر که در راهی کسی چاهی کند خویش را از خوردن چاه افکند آورده اند
 که نصرتین حادث نعمت الله علیه بختارت به بلاد فارس آمده بود قصه

مکمل رجوع النبوة

اسفند یار و دستم بجزید و معرب ساخته بگه برد و گفت اینک فسانه آورده ام
شیرین از فسانه های که محمد صلی الله علیه و سلم بر ما میخواند حق سبحانه و
تعالی از عناد نصر خبر میدهد و ذاتی و چون خوانده شوند علیهم بر نصر
و متابعت او ایستاد آیه های کتاب ما قائلان گویند قد سمعنا بدستی که
شنیدیم این کلام را گوشه آید اگر میخوانیم قلنا هر آینه بگویم مثل هذا ما نذیر
و این لاف و کراف بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرمود عرب را که فاقوا بمثله
و ایشان عاجز شدند پس عرض ازین اظهار مبارزه و عناد بوده که می گفتند که
من مثل این بگویم و دیگر گفت آن هذات نیست این الا اساطیر الاولین مگر
افسانه های که پیشینیان نوشته اند من نیز ازین قصص دارم بعد از استماع
این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای بر تو این کلام الهی است
و منزل من عند الله است نصر در مقابله این سخن دعا کرد چنانکه حق
سبحانه و تعالی خبر میدهد و اذ قالوا اللهم یادیکن انرا که گفت نصر و متابعت
او با او متفق بود ندکه بار خدا یا ان کانت هذا اگر هست این قرآن هو الحق
راست و درست و منزل من عندک از نزدیک تو ما مطوعینا پس بباران
بر ما حجارة من السماء سنگی از آسمان همچنانکه اصحاب قبل را بارانید که
او ایستاد باینار بر ما بعذاب الیم عذابی مولم و مهلک عرض ازین دعا اظهار
یقین است از ایشان به بطلان قرآن و ما کان الله لبعذبهم و نیست خدای
که عذاب کند ایشان را و اگر چه بدعای طلبند و استعجال میکنند و انت فیهم
و حال آنکه تو در میان ایشان و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل گردانند
قوی را که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصاً که تو رحمت عالمیانی
و نیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان و هم یستغفرون و حال آنکه ایشان
استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفر اند از مؤمنان یا بفرض
اگر استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رضوان الله علیه
که در زمین و امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و آنچه ماند استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنبست
از تو اعم و ثبات ملک موجب خود زوال اوست پس سبب غضب نشود بلکه
وسيله عفو و غفران گردد و استغفرونی اغفرکم **منشوی** گفت حق کارم ازین
می طلبد . کات طلب بر عفو را باشد سبب ازین زهر کناه آری بشنوی . هست استغفار
تو یای قوی و ما لهم و چیست ایشان را وجه جای است الا یعذبهم الله آنکه
خدای تعالی عذاب نکند ایشان را و هم بصد و و حال آنکه ایشان باز میدارند
رسول و مؤمنان را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند
و ما کانوا و نیستند ایشان اولیاءه متولیان امر مسجد رد قول کفار است که
میکنند سخن ولایت الحرام ما پیشکار و صاحب اختیار حرمیم حق تعالی

فرمود که ایشان

فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشاءند ان اولیاءه نیستند سزاوار
تولیت مسجد حرام الا المستقون مگر پرهیزکاران از شرک و لکن اکثرهم ولیکن بیشتر
ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند
و ما کان صلواتهم و نیست دعای مشرکان عند البیت نزد یک خانه خدای تعالی
الا مکاء مگر صغیر زنی و تصدیقه و دست بردست کوفت و قوی آنست که عادت
بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صغیر میزدند و
برخی می کوفتند و قوی آنست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نماز
میکرد ایشان برای تغلیط آن حضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مردان صلی
نماز ما مورب باشد فذوقوا العذاب پس بچشیدای کافران عذاب را که قتل و آس
در روز بدر و حرق و ضربت در روز حشر بمانند تکفرون با آنچه شما هستید که
کفر میورزیدم با اعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت
بدر و از ده کس از اشرف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی
لشکری را طعام دهند پس هورتی از ایشان ده شتر و یانه شتر در روزی
میگشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الذین کفروا بدستی که کافران
یعنی مطاعمان بدر یستغفون نفقه میکنند اموالهم خواسته های خود را
و شری خورند و می کشند و بکفار میدهند کیصدا و تابا زدن و مؤمنان را
عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابو سفیان
بعد از هرب بدر و هزار عوب بزد گرفت برای جنگ حد سوی لشکری که خود
می آمدند یا اصحاب ان کاروان که ابو سفیان کربن انید بیج بصناعت خود را
که پنجاه هزار منقال طلا بود خرج لشکر کرد و بحرب اهد و رفتند و این آیت
نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فسیفون بها پس زود باشد که تمام
کنند مال خود را شتر نکوت پس باشند ان نفقه علیهم بریشان حشر پریشانی
و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل شده شتر یغلبون پس مغلوب گردند
در آخر کار یعنی در روز فتح و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی
قبل از وقوع آن و الذین کفروا و انا انکه ثابت باشد بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ
یکشرون رانده شوند لیمین الله و این مغلوب شدن کافران برای انست تا جدا
گردانند خدای تعالی الخبیث من الطیب ناپاک را که کافرست از پاک که مؤمنست
و یجعل الخبیث و یجمع کند و با هم افکند کافران را بغضه علی بعض برخی با برخی
ویر که جمیعاً پس بر هم جنسانده را یجعل فی جهنم پس در آورده و در دوزخ
اولئک ان گروه خبیث یا منفقان بدر هم الخاسرون ایشانند زیان کاران
در اموال یا احوال خود قل للذین کفروا بکوی برای انا انکه کافرانند چون ابو سفیان
و اصحاب او ان یستهووا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول یغفر لهم یا مرنده
شوند ایشان ما قد سلف آنچه گذشته است از گناهات ایشان و ان یعودوا

و اگر باز کردند بعد از آن وقت و مقارنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقد مضت پی بدستی
گذشته است سنة الاولین سنت الله در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند
و با هر ستا صل شدند کوی ایشان نیز همی چشم دارند و قاتل تو هر کارزار کنند
ای مؤمنان با اهل کفر حتی لا تکون ناواقفی که نباشد فتنه شرک یعنی شرک کنند
از وقتی و اهل کتاب و یکون الذین کلمه و باشند درین خالص که توحید است
یا برستی لله مرقد آنرا و بی فات استهلوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ
با ایمان یا قبول جزیه فات الله پس تحقیق که خدای تعالی بما یهلون باخبر است
میکنند بصیر بیناست و مناسب آن عمل پاداشت خواهد بود و آن توفیق و اگر
اعراض کنند از قبول و از هرب باز ایستند باکی مدارید فاعلموا ان الله بی
بدانید که خدای تعالی مولاکم ناصر و مدد کار شماست نعم المولی و نیکو یار است
خدای تعالی که دوستان خود را ضایع نکرد اند و نعم النصیر و نیکو یاری
دهنده است که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد و اعلموا انما غنمتم
و بداندای مؤمنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقره من شی از هر چه
اسم شی بران اطلاق توان کرد فات الله پس بدستی که مر خدا بر است قسمه
و پنج یک آن و در رسول و مر رسول را و لذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی
هاشم اند و بنی المطلب اند و آلینای و بینیان مسلمانان را که فقیر باشند و المساکین
و در ایشان محتاج از اهل اسلام و ابن السبیل و مسافران مسلمانان با قوی
بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تعظیم و تکریم
است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم بر پنج بخش شد
برای حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و چهار طائفه مذکور مقرر است
و حالا سهم حضرت رسول صلعم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا با امام باید
داد یا با سهام اربعه منقسم باید ساخت و نزد امام اعظم تقسیم آن مفوض برای
امام است بهر جا که باشد صرف نماید و ابوالعالمیه و تربع و چهارها الله متفرقند
بدین قول که خمس غنیمت را به غنی قسم باید کرد قسمی مر خدا بر اهل جلاله و قسمی بر
صلی الله علیه و سلم و چهار قسم چهار طائفه مذکور در قسمی که نامزد حق تعالی
بعمار است خانه کعبه عظمها الله و زیارت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم
غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان
خمس غنایم برای خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و سلم و طوایف مذکوره است
پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقیه قناعت نماید آن گنیمت اگر هستند
غنا که از روی تحقیق منتم بالله ایمان آورده اید بخدای تعالی و ما از لیس
و با آنچه فرستادیم ما از آیات یا از ملائکه یا امداد و فتح و نصرت علی عبدنا
بر بنده ما که محمد است صلی الله علیه و سلم بوم الفرقان روز بدر که جدا شدن
حق از باطل در بود بوم النقی الجمعان روزی که روی بروی آوردند و کرده

و اگر باز کردند

کین

است

مسلمان و کافران

مسلمان و کافران و آن روز جمعه بود هفتادم رمضان در سینه ثانیه
از هجرت و آنکه و خدای تعالی علی کل شیء بر هر چیز قدر تواناست لا حوم
مردم اندک بر لشکر بسیار غالب سازد از انتم یاد کنید آنرا که بودید شما
بالعدوه الدنیا بکناره وادی نزدیک تریدینه و آن در یکستان بود که پای
بر میانی دفت و آب نداشته اند و هم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند
بالعدوه القصوی بکناره وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب
قادر بودند و از کتب و سواران کاروان یعنی بوسفیان و اصحاب او بودند
انصف منکم زیرا که از مکان شما سه فرسخ جدا ایشان در بدر از راه منصرف
شده بطریق تفرقه عزیمت ساحل و کو تواعدتند و اگر عدوه قتال بودی
میان شما و فریشیان که در عدوه قصوی بودند شما از بسیاری مردم و کثرت
اسلحه ایشان خبری یافتید لاختلفتم هراینه خلاف می کردید فی المیعاد
در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار
و با سلاح و لکن و لیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما و ایشان بی میعاد
لیقضی الله تاحکم کند خدای تعالی یا تمام سازد امری کاری را که آن کان مفعول
بود کاین در علم او و سزاوار بود بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیا است
و قهر اعدا لیهلک و برای آنکه تاهلاک شود من هلاک هر که هلاک میشود
عن بینة از حجتی روشن قائم و یحیی و یزید من حی هر که می زید عن بینة
از حجتی هویدا مشهود یعنی واقعه از آیات عظیمه است هر که مشا هده
نموده اگر می میرد و اگر می زید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلاک
و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام از اینان بر حجتی واضح
است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت
او مقرر و معین و ان الله کسبهم و بدستی که خدای تعالی شنو است بر اقوال
مؤمن و کافران علیم داناست باحوال ایشان در ترجمه ارفش مذکور است
که کوه شب افز و زعفران همچنانچه در حقه سفینه و دستان سیارند در آستین
دشمنان تر امن نیزی نهند لیهلاک من هلاک عن بینة و یحیی من حی عن
بینة یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود و دستان بدان
مهتدی گردند و اگر از طرف قهر خدا لان استنارت پذیرد سبب اختطاف اصبهار
بصبار دشمنان شود بصل به کثیرا و بدهی به کثیرا شک آنکه که عقل رهبر
اوست • هر دو عالم بطوع و چاکر اوست • عقل کان ره نمای حیل است • آن نه غفلت
کان غفله است • نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن شب روزش
جنگ بدر واقع شده در واقع دید لشکر فریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل
فرمود بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از استماع
این روایا و تعبیر آن بغایت فرحان شدند و حق سبحانه و تعالی تذکران نعمت

است

ی فرماید و گوید یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم از یکمهم آنکه آنرا که چون
 بنمود خدای ایشان را فی منامک در خواب تو قلیل اندک تا چون اصحاب ترا خبر
 دادی دیگر شدید و بوعده نصرت مستظهر گشتند و تواریکهم و اگر خدای تو
 نمودی ایشان را کثیرا بسیار و تو خبر دادی گفتند هم هر آینه بددی شدیدی
 اصحاب و کثرت عظم و هر آینه تو میکردی فی الامر و کار قتال که آیا هر یک کنیم
 یا فرد نماییم و لکن آنکه و لکن خدای سلم سلامت داشت شما را از بددی
 و نفاق یا از نصرت اعادی آنکه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور
 با آنچه در سینه است از جرات و بیم و جن و تسلیم و از بر یکو هم و آنرا یاد کنید
 ای صحابه که نمود خدای تعالی دشمنان را بشما از التقیه چون ملاقات کردید
 فی عینکم در چشمهای شما قلیل اندک نادل شما قوی شد بر حوب ایشان حق
 سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیده های مسلمانان اندکی کرد انید برای تشیت
 ایشان در تصدیق رؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که این
 مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء صفین با کسی که پهلوی او بود فرمود که
 اعادی هفتاد تن باشند آن غیر گفت اگر نزدیک بصد باشند و حال آنکه ایشان
 نهصد و پنجاه بودند و بقللکم و اندکی کرد انید شما را نیز فی عینهم در چشمهای
 دشمنان نادید شد و در کارزار شما و اذان حسابی برداشتند و تهنیه اسباب
 جنگ که اینی نکردند و نقلست که ابو جهل لعین میگفت بسلاح یا ایشان
 جنگ میکنند بلکه بکیر بد و بدستها زنید و چون بحرب مشغول شدند و چون سجان
 و تعالی مؤمنان را در نظر مشرکان و بر ایشان نمود و بر و نهم مثلیم رأی لعین
 بدین سبب دل شکسته و مبهورت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت
 از عصای امانست چه بصر اگر چه نسبتی قلیل را کثیر و کثیر را قلیل بیند تا این حد
 نتواند بود که قریب به هزار تن را صد تن بیند و نزدیک سیصد نفر را هزار و نهصد
 عدد هر آینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی
 علما هو علیه با وجود تساوی در شرف و طریقت لبقضی الله امر تا بر اندکی که
 آن کان مفعولا هست بود فی در علم او و انی الله و بسوی خدای ترجیح الایمور
 باز کرد انیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان از التقیه چون به
 فقه کوهی را از کفار که قصد حوب کنند یا شما فاشیوا پس بایستید و از مقام تله
 ایشان روی متابید و از کوا الله و یاد کنید خدا را کثیر یاد کردی بسیار بدی
 و زبان لعنکم تفلحون مکر باشد که شما ظفر یا بید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر
 تکبیر است و وقت شمشیر زدن یاد عای بد بر کفار بدین وجه که اللهم اخذ لهم
 اقطعه دایره هم درین آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدا
 باز نهد و مشغول تو بهو حال که با شی روز و شب یک نفس غافل مباش از ذکر رب
 در خوشی ذکر تو شکر نعمت است در بلاها انجا با حضرت است و اطیعوا الله

درست

فرمان برید

و فرمان برید خدا را و رسوله و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم
 در معرکه قتال و لا تنازعوا و خلاف مکنید و فتنشوا که از مخالفت بد دل شو
 و تذهب ریحکم و برود قوت و دولت شما ریح مستعار از دولتست چه دولت
 در تنشی امور و نفاذ آن مشابه بادست در هبوب و نفوذ او و گفته اند از
 هبت دریا حک فاختها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت
 فی باشد الایبادی که حق سبحانه و تعالی از مهبت فتح فرستد و از ریح النصر
 میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اصبر و شکیبای کنید در مقام
 آنکه الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابین با صابرانست بحفظ و نصر
 و لا تکنونا و مباشید کالذین خرجوا ما نند آنکه بیرون آمدند و بیار هم
 از سراها و منزلهای خویش بطور از روی سرکشی و غرور یا اناس
 و برای غایتش خلق مراد اهل مکه اند که بجهایت کاروان بیرون آمدند و در راه
 خبر بدیشان رسید که کاروان سلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند
 ابو جهل گفت لابد است آنکه به بدر رویم و بشرب غمر اشتغال نمایم تا آواز ابله
 در اهیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند پس
 خدای تعالی مؤمنان را فرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید
 که عجب میورزند و دریای کنند و یصدون و باز میذارند مردمان را غنای سیل الله
 از دین خدای و الله بما یملون و خدای تعالی با آنچه ایشان میکنند محیط عالم
 و بر آنها جز خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بجوای
 منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشه ناک شده
 خواستند که باز گردند ابلیس علیه اللعنه بصوره سراقه بن مالک که مهتر کنانه بود
 برآمده با ایشان ملاقات نموده گفت شما نیکو حمایتی میکنید بر وید و من خاص
 که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق و قایت مرعی دارم پس ابلیس
 با جمعی از شیاطین خواه ایشان بیدر آمدند و حق سبحانه و تعالی ازین قصه خبری
 دهد و ازین اللهم الشیطان و یاد کنید آنرا که بیاد است برای کافران دیو
 سرکش که ابلیس است اعما اللهم عملهای ایشان را در دشمنی حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم در حقایق سلمی فرموده که قوه ایشان را بنظر ایشان در آورده تا اعتقاد
 بر آن کردند و قال و گفت ابلیس لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست و شما را
 امروز من الناس از مر مان بجهت کثرت لشکر شما و راستی ایشان و انی
 جارکم و من فریاد رس و زنهارد هم مر شما را از قوم کنانه فاما تراوات الفشان
 پس آن هنگام که دیدند هود و کروه لشکر یکدیگر نکش بازگشت شیطان
 علی عقبیه برد و پاشنه خود و این عبارتست از هزیمت کردن مکر و حیل آورده اند
 که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را دیده روی بغرار نهاد در آن
 محل دست بردست هارث بن هشام برد هارث گفت ای سراقه در چنین

تله

راه

ما

است

اند

حال ما را فرو میگذاری ای بیس دست بر سینه اورد و قال و گفت ای بری من بیزارم
 منم از دینهار شما ای آری بدرستی که من ی بیغم حالا ترون آنچه شما می بینید یعنی
 فرشتگان را که بمدد مؤمنان می آیند ای آخاف الله بدرستی که من می ترسم از خدای
 این عباس رحمتی الله عنه فرموده که در وع گفت آن دشمن خدای تعالی که اگر از خدای
 ترسیدی کار او بدین نرسیدی و الله و خدای تعالی شدیدا لعقاب سخت عفو
 بر کسی که از او ترسد نقلست که منهن زمان بدر بعد از رجوع بلکه سراقه را پیغام
 فرستادند که لشکر ما را تو مقدم ساختی سراقه سو کند یاد کرد که ناخبر هریمت
 شما شنیدم از عزیمت شما و قوف نیافتم پس هر را معلوم شد که آن شیطان بوده
 که خود را بر صورت سراقه نموده از بقول الما نقوت از این زیاده کنی که چون
 گفتند منافقان مدینه و الذین فی قلوبهم وانا نکه در دلها ایشان است مرض
 شکی و نفاق یعنی منافقان مکه با مشرکان و احم است که قوی از قریش اظهار
 اسلام کرده با وجود قدرت بد و لست هجرت سراقه از نشدند در وقت خروج قریش
 با ایشان بدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری بیشتر باشد ایشان میل
 بدان نمایند چون بترک هجرت تا فرمائی کرده بودند در روز بدر شامت آن بدیشان
 رسید و قلت مؤمنان را مشاهده نموده همه گفتندی غر بفرماید اند هولاء این
 گروه مؤمنان را درینهم دین ایشان که با وجود قلت و عدم عذبت در برابر جناب
 لشکری آراسته آمده اند هو تعالی در جواب ایشان فرمود و من یتوکل و هو که
 توکل کند علی الله بر خدای تعالی و کار خود با او گذارد فات الله پس بتحقیق که
 خدای عزیز غالبست متوکل را و نکذارد حکیم حکم کرده است که اهل توکل را
 یاری کند و قوتی و آری دیدی ای محمد صلی الله علیه و سلم از بتو فی الذین کفروا
 چون قبضی کردند ارواح آنانرا که کافر شدند ملائکه فرشتگان که اعوان ملک
 الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه علی بن امیه و نسیه و منبیه بن
 الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه و تعالی فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده
 میکردی که ملائکه چون قبض ارواح ایشان میکردند بصریون میزدند و عودها را
 آتشین و جوهه را بر روی های ایشان و ذوقا و میکشیدند چشید عذاب الخویق
 عذاب سوزنا که مقدم عذاب و وزخ است هر آینه میدیدی امری منکر
 و کاری بر هول و دیکر ملائکه میکشیدند ذلک این ضرب یا عذاب بما قدمت سبب
 آن عملهاست که از پیش فرستاده آید یکم دستهای شما از معاصی و ترک هجرت
 و الله و دیگر سبب آنست که خدای تعالی لیس بظلام نیست ستم کننده و لعید
 مریندگان را که ایشانرا می جرم بگوید تعذیب کفار عین عدلست پس تسلیم حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم میگوید عادت مشرکان با تو کذاب ال فرعون چون
 عادت متابعت فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و الذین من قبلهم
 و چون عادت آنانکه پیش از فرعون نبیان بودند یعنی عادت نمودن بایغیر از ایشان

و ان عادت

و ان عادت

و آن عادت چه بود کفر و ابایات الله کافر شد ندیشنا نهی خدای یعنی بدلائل که
 بر تو حید خود نصب کرده بود ندیا المعجزات انبیا فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا
 خدای تعالی و عقوبت کرد بدو بیهم بکنا هان ایشان که کفر و تکذیب بود آن الله
 بدرستی که خدای قوی با قدرت و قوتست شدیدا لعقاب سخت عقوبت بر مشرکان
 و مکذبان ذلک این کوفت و عقوبات مکذبان پیشینیان بات الله بسبب
 که خدای تعالی لمریک مغیرا نبود کرده اند و تغییر دهنده نعمه انهم نعمتی
 که انعام کرده است علی قوم بر کوهی حتی بغیرا تا وقتی که آن کوه تغییر و تبدیل
 دهند ما با نفسهم آن حال را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر مراد از آن تهدید
 قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خوری بود بمعاد امت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تکذیب قرآن و استهزاء ابدان و اید او از مؤمنان
 بر تو سا ساختن و آن الله بدرستی که خدای تعالی سمیع شنواست سخنان منافقان
 مشرکان را علیم و انا بعقاد باطله ایشان و دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار
 قریش در تکذیب تو کذاب ال فرعون همچون صیغه ال فرعون است و الذین
 من قبلهم و انا نکه قبل از ایشان بودند کذب و ابایات ربهم تکذیب کردند مرایات
 پروردگار خود را فاهلکنا هم پس هلاک کردیم ایشانرا بدو بیهم بکنا هان
 ایشان یا قریشی تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم و انهم
 و غرق گردانیدیم در دریای قلزم ال فرعون اتبلع فرعون را و کل کافرا و هو
 کروج از غریقان فبطیه و قتیلان قریشی ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای
 خود بکنز و عصیان آن شر الذوات بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی
 زمین عند الله نزدیک خدای تعالی الذین کفروا انهم لا یؤمنون الذین عاهدت
 منهم انا نکه راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابو جهل و عقبه
 و نضر و امثال ایشان یا مکاران یهود چون کعب بن اشرف و عی بن اخطب جدی
 و اضراب ایشان از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان
 معاهده فرموده بود ثم ینقضون پس می شکستند عهدهم عهد خود را فی کل مرة
 در هر باری که عهدی کنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان
 رسول را یاری ندهند و روز بدر مشرکانرا تسلیم دادند کاری نمودند بعد از آن
 گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و روز حوب خندق با ابوسفیان
 اتفاق نموده عهد شکستند و هم لا یتقون و ایشان پرهیز نمی کنند از نقض عهد
 یا فی ترسند از عقوبت غدر فاما تشققتهم پس اگر عیای ایشانرا فی الحرب در جنگ
 فشره بهم پس رحیمه گردان و متفرق ساز من خلفهم بسبب قتل ایشان از آنکه از
 ایشان فرار سند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر با بی چندان از ایشان
 بکشی که هیبت توان کافران دیکر را از مقاتله تو برماند لعنهم باشد که آن رمندها
 بدو کوفت بدو کبرند و عبرت پذیرند و اما تخاف و اگر بدای و دریای من قور

و ان عادت

از کوهی که بانو عهد دارند خیانت نه نقص آن عهد بهلاهای که بر تودوشن شود
 قانبد ایکهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال
 با ایشان که من عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشید علی سوا بر بر در علم
 بنقض عهد آن الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب الخائنین دوست نمی دارد
 خیانت کنندگان را و بی پسندد قتل ایشان را و لا یحب الذین و میندارای محمد صلی
 الله علیه و سلم آنرا که کفر و کفر شدند که ایشانرا سبقت پیشی گرفتند بر عذاب ما
 مراد که چنانکه کات بدر اند یا شکنند کات عهدی فرماید که میندار که ما عاجز گشتیم
 از عقوبت ایشان ثانی لا یجزون بدرستی که ایشان عاجز نیکنند ما را از عذاب
 خود حفصی و لا یحبون بغیبت میخوانند یعنی باید که کافران نه پند آرند که ما
 از عذیب ایشان عاجزیم و اعدا و اعدا و آماده سازید ای مؤمنان که هر برای
 ناقضان عهد یا منکران ما بدر ما استطعتم آنچه توانید من قوه از ساز بر کجوب
 که لشکر بد آن قوت می یابند و عقبه بن عامر رضی الله عنه می فرماید که شنیدم از
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر میفرمود الا ان القوة الی بعضی علما
 گفته تخصیصی می بد کرد نیست بر آنکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است شیخ ابو
 القاسم نصر آبادی قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوت دی است بی چنین
 باشد امارت بر سه گونه است دی ظاهر تیر و کمان و دی باطن تیر و کمان در صبح کاه از کجا
 خضوع و دی سهام حفظ از دل و توجه کج و دفاعت از ما سوی ابو علی و دیاری
 قدس سره فرموده قوت اعتماد است بر حمایت حق سبحانه و تعالی و اوقا بود
 بعنایت او بیت کوا اعتماد تو بر اسب و لشکر است و سلاح مراسم بر کرم دوست اعتماد
 و گفته اند مراد از قوت حصار هاست می فرماید که آماده سازید قلعه را جهت دفع
 کفار و من رباط الخیل و دیگر آماده که کنید از اسباب بسته تره بون تابتر سازید
 به بدین استعداد عدا و اعدا و عدا و کفر دشمن خدای و دشمن خود را که کفار و مکذبان
 و آخرین من دو نهم و دیگر بر سازید با سب و سلاح کافران دیگر را جز کافران مکه
 لا تقوهونهم شمائی دانید ایشانرا الله یعلمهم خدای تعالی میداند ایشانرا و ایشان
 بقول مفسران بهود ند یا منافقان یا جوس و در مدارک آورده که کفره جن صهییل
 اسب جن رای ترساند و منافق و آنچه نفقه می کنید من شی از چیزی که دارید
 فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب یوف ایکم تمام
 کرده خواهد شد شما جزای آن و استر لا تطامون و شما ستم دیده نخواهید شد
 بنقصان ثواب و ان محمدا و اگر میل کنند مشرکان للسلام بصلح و استسلام فاجتناب
 پس تو هم میل کن بصلح و تو کل علی الله و تو کل کن بر خدای تعالی یعنی مترس از آنکه
 بکرو حیل طرح صلح افکنند باشند الله هو السميع بدرستی که خدای تعالی شنوا
 مواقوال ایشانرا العالیم داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند
 ترانگاه دارد و وبال مکر و ایشان که مراد چنانچه فرموده و ان برید و اگر

تمام

خواهند

و اگر خواهند ان بحد عونا انکم بنویسند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله
 پس بدرستی که بسنده است ترا خدای تعالی هو الذی ابدلک اوست آنکه قوت
 داد ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه و بالمؤمنین و بهی مؤمنان
 واضح آنست که پانصد و الف و پینوذا افکند بدوستی بین قلوبهم میان دلهای
 ایشان یعنی از سر و خوش که صد و بیست سال میان ایشان تعصب است
 بود و هو اوره به قتل و غارت هم اشتغال نمودند حق تعالی ببرکت توفد لهای ایشانرا
 بایکدیگر الفت داد و انفق اگر خرج می کردی بجهت اصلاح احوال ایشان
 مافی الارض هر آنچه در زمین است جمیعاً از مال و متاع ما الفت تألیف
 فی دادی و قادر بودی بر الفت بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایب
 عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند و لکن الله و لکن خدای تعالی
 حکمت بالفت خود الف بینهم ایقاع الفت کرد میان ایشان الله عز و جل بدستی
 که او غالب و قادر است هر چه خواهد بکند حکیم داناست حکمت آنچه میکند
 یا ایها النبی ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسبک الله بسنده است ترا خدای
 و من اتبعک و انانکه فی روی تو کردند من المؤمنین از کوریدگان این آیت
 در غزو بدر قبل از قتال کنار نازل شده برای تقویت حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم و تسلیه خاطر اصحاب رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن
 به پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایمان آورده بودند چون عمر شرف اسلام دریافت و عده
 اربعین تمام شد این آیت نازل شده و این عباس رضی الله عنه فرموده سبب نزول
 آیت اسلام فارقی بود و برین تقدیر آیت مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع قدر
 و یا خبر کننده حرض المؤمنین خریص کن مؤمنان را یعنی را نگیر و کرم ساز ایشانرا
 علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرين بیست
 تن صابرون صبر کنندگان بر مکره قتال یغلبوا ما بین غالب شوند بر د و صد
 نفر از مشرکان شرط بمعنی مرست بایکدیگر از شما در مقاتله ده تن از دشمنان شکبای
 و رزند و فرار نکنند و ان یکن منکم و اگر باشد از شما مائیه صدق یغلبوا الف غالب
 شوند بتأیید الهی به هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غایت
 شمار ایشان با نهم سبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون کوهی اند که فی داند خدای
 تعالی و روز قیامت را فی شناسند لاجرم از نجات و درجات عاقل مانده در زمان
 مقاتله قوت ثبات و شکبایی مؤمنان ندارند بعد از نزول آیت مؤمنان از مقاتله
 یکی باده اندر ششاک شدند و بر ایشان کوان آمد حق سبحانه و تعالی این آیت را منسوخ
 کرده اند فرمود الان اکون کاین حکم شمار اکران با رسالت خفف الله سبک کرد اند
 خدای تعالی عنکم از شما و علم و دید ان فیکم صغفا آنکه در شما سستی هست یعق
 صغف بدن فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائیه صابرون حدق شکبای یغلبوا
 مائیه غالب شوند بر د و صد تن این شرط بمعنی مرست یعنی یکی از شما باید که

مقاتله

در مقابل دوی صبر کند و نکریزد و آن یک منکم و اگر باشد از شما الف هزار
 کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دوی هزار باذن الله بامر خدای تعالی و باری
 و الله مع الصابرين و خدای با صابرانست با عانت و مدد کاری پس هر که
 صبر کند ظفر یا بد الصبر طیب المظفر **بناعی** صبر و ظفر هر دو در دوستان قدیم اند
 صبر کن ای دل بعد از ظفر آید از چمن صبر رخ متاب که روزی باغ شود سبز
 و شاخ گل بر آید آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم در باب ایشان با اکابر صحابه مشاوره نمود از قوم مهاجران بزرگ
 رضی الله عنه گفت که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر توانند اگر هر یک
 بقدر طاعت و استطاعت فدایی دهند باشد که روزی بدو کت هدایت رسند
 و حال اعدا و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول
 ایشان ای کفر ندهی بر ما یا تا گردن زنند و محمد الله تعالی حق جل و علا ترا
 از خدا مستغنی گردانیده و از کرده انصار عید الله و اهد و احم است که
 سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که اشارت عالی فرمای تا این اشعار را بشنوی
 اتی یسوع یسوعیم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بقول صدیق رضی الله عنه
 میل نموده فدیه مقرر فرمود حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که ما کان نرد و نشاید
 نبی ان یكون پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که باشد که اسیر مرا و اسیران که از ایشان
 فدا کرد حق یحیی تا انگاه بسیار بکشد از ایشان فی الارض در زمین چه این
 صورت فلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تردید
 میخواهید شما عرض دنیا خواسته دنیا عرضی سریع الزوال است و الله و خدای
 تعالی برید الاخرة میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لا یرا است
 و الله عز و جل و خدا غالب است و ستان بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست بر آنچه
 بایستد کانت کند لولا کتاب اگر حکمی و فرمانی من الله از خدای تعالی سبق پیش گرفته
 و در لوح محفوظ مکتوب گشته بی نهي صریح عقوبت نکند یا بنادانی مؤاخذه است
 نماید یا اهل بدر را عذاب نماید یا غنایم بر شما حلال سازد لشکم هر آینه می
 بشما فیما اخذتم در آنچه فرو گرفتید از خدا عذاب عظیم عذاب بزرگ در روایت
 آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی
 غیر فاروق و سعد معاذ از آن نجات نیافتندی زیرا که این هردو به قتل کفار
 راضی بودند باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیت از غنایم بدر باز کشیدند
 آیت آمد فکلوا پس بخورید مما غنمتم آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است
 حلالا طیباً خوردنی حلال و پاک و اتقوا الله و ترسید از خدای تعالی در مخالفت
 امر وی ان الله بدرستی که خدای تعالی غفور آمرزنده است غفور و کنایه
 شما را رحیم مهریاست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در
 نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عباس را رضی الله عنه که از جمله

در روز ۱۷ جمادی الاول

است

سیران بود

اسیران بود بادی نفس خود و دود و برادر زاده او عقیل بن ابی طالب نوفل
 بن حارث و خلیفه او عقبه بن محمد تکلیف کرد عباس گفت ای محمد صلعم
 روای داری که عثم توبه خواستاری در پیش و ارد در پیش خویش و بیگانه
 دست بیرون کن من این همه مال از کجا آورم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 که گوان بدره ها زرد که بوقت خروج از مکه بام فضل آدی و چنان و چنان
 سخنان گفتی عباس گفت که ای محمد صلعم من این سخنان نهفته گفته بودم
 تو که خبر کرد فرمود که آفرید کار من جل جلاله بمن پیغام فرستاد عباس گفت
 گواه باش که بوجدانیت حق تعالی و برسانت تو صلعم گواهی میدهم پس فدای
 خود و سرکس دیگر را بداد آیت آمد یا ایها النبی ای پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم قل بکی لمن فی آید یکم مرا آنرا که در دست شما اند من الاسری از اسیران
 ان یعام الله اگر داند خدای تعالی و بیند فی قلوبکم در دلهای شما خیر نیکی
 از ایمان و اخلاص بویتم بدهد شما را خیر اما اخذ منکم بهتر از آنچه فرما
 گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده آید و یغفر لکم و بیا مرزد شما را
 و الله غفور و خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع
 شده رحیم مهریاست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس
 رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مراد و وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه
 از من گرفته اند بمن دهند بدین وعده و فاکرد حالا بیست بنده دارم که
 هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقاییه زمزم نیز
 بمن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم و وعده دوم مغفرت است امید
 دارم که بدان نیز وفا فرماید و مراد بیا مرزد چه در وعده کریم خلاف نیست
بیت خلاف وعده محالست کز کریم آید لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید
 و ان برید فا و اگر خواهند این اسیران که مسلمان شده اند خیانتت خیانت
 کودت با تو بنقض عهد یا برکشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی
 که خیانت کردند با خدای تعالی من قبل پیش ازین کفر فامکن منکر پس خدای
 توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین
 نیز ممکن است که ترا ممکن گردانند و الله علیم و خدای تعالی داناست بحال
 بندگان حکیم حکم کننده است بر احوال ایشان ان الذین امنوا بدرستی که
 آنانکه ایمان آوردند و مهاجر و او هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای
 خویش و جاه و جاهل کردند با ما و اللهم یا الهای خود که در سلاح و نفقه
 محتاجان صرف نمودند و انفسهم و بنفسهای خویش که مباح شرقتال شدند فی سبیل
 در راه خدای تعالی و اینان قوم مهاجرانند و الذین او و انانکه جای دادند
 مهاجران را و نصرت کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم مراد کرده
 انصارند اولئك بعضهم ان گروه بعضی از ایشان اولیا و بعضی دوستان

الله

بعضی دیگر اند و متونی در میلث در مبداء کار حکم بود که مهاجر و انصار
 بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند و الذین آمنوا و انانکه ایمان آورده اند
 و کلمه مهاجر و اوجرت نکردند مالکم نیست شمار من و لا یتهم از توفی ایشان
 در میراث من شیء هیچ چیز حق مهاجران و اوقتی که هجرت کنند و ان استصراحم
 و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الذین در کار دین یعنی اگر
 میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلمکم النصیر پس بر شما
 واجب است یاری کردن با ایشان الا علی قوم مکر بر کرده مشرکان که باشد بینکم
 و بینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهده
 میکنند و الله و هدای تعالی بما تعملون با آنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض
 آن بصیر بیناست و الذین کفروا و انانکه کافر شدند بعضیهم برخی از ایشان
 اولیا بعضی دوستان برخی دیگرند بمظاہرت و معاونت الا تفعلوه اگر کنید
 آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی نکن فتنه حاصل شود
 فتنه وجه فتنه فی الارض در زمین و فساد کبیر و فساد بزرگ در دین یعنی اگر
 مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و هم یاری نکنند مهمه ایمان روی بخل نهد
 و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگ تر نتواند بود و چون از
 تعاون و توارث انصار و مهاجر خبر داد بر ترک آن تهدید فرمود دیگر
 باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد وی فرماید و الذین آمنوا
 و انانکه بگرویدند بخدا و رسول و هاجروا و هجرت نمودند و جاهدوا
 و جهاد کردند فی سبیل الله در راه خدای تعالی و الذین آمنوا و انانکه بعد
 از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را و نصرت و یاری کردند حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم در قتال مشرکان اولئک ان کوه هم المؤمنون
 ایشانند مؤمنان حقا براسنی کلمه ایشانراست مغفرة آمرزش و رزق
 کریم و روزی نیکوی رنج و مشقت و الذین آمنوا و انانکه ایمان آوردند من بعد
 از پس صلح حدیبیه و هاجروا و هجرت کردند چون ابو جبهه ابو خدیج و غیر ایشان
 و جاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند و اولئک پس آن کوه
 منکم از جمله شما اند یعنی اهلقات یا متابعات شما اند و ایمان و هجرت و جهاد
 و اولوا الارحام بعضیهم برخی از ایشان اولی بعضی سزاوارتر اند بعضی میراث
 گرفتند فی کتاب الله در حکم خدای تعالی یاد راجع محفوظ این آیت ناسخ توارث
 آن جماعت است که بسبب هجرت و نصرت میراثی گرفتند آن الله بدرستی که خدای
 تعالی بکل شیء بهیچیزها از موازین یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت
 اولی و اعتبار رحم و قرابت ثانیاً علیم داناست کس را بدان چون و چرا
 نرسد بیت نه در احکام اوست چون و چرا نه در افعال او چگونه و چندان

سورة التوبة و هی مائة و عشرون و تسع آية مدنیة
 این سوره برآه

و هی مائة و عشرون و تسع آية مدنیة

این سوره برآه برآه بیزانست از کفار و این سوره را چند نام گویند فاضحه فضیلت کننده
 اهل نفاق و مخزیه در سوگند منافقان و مفسدین پاک کننده از منافقان و سوره
 العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که جسم الله سبب آنست
 و این سوره برای دفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنه
 اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طویل باشند
 یاد و سوره پس فوجیه میان سورتین گذاشتند و جسم الله ننوشتند و هر دو
 سورت را باینکه گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو الکلیث
 رحمه الله علیه نقلی کند که ثقات مشایخ روایت کرد اند کاتب یسار و نزل
 عن الانفال و فاحه برآه من بودم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم میا
 این دو سوره املا تسمیه فرمودند آورده اند که چون این سوره نازل
 شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با چهل آیت از اوایل سوره بصدیق
 داده او را امیر حاج ساخته فرمود که بر اهل موسم خواند و بچند روز بعد
 از دفع صدیق امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه طلب فرمود و بر نایقه
 غضبنا سواره ساخته از عقب صدیق فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته
 خود قرائت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرائیل علیه السلام
 بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکنند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی
 رضی الله عنه با صدیق رضی الله عنه لا حول شد و در روز توبه صدیق رضی الله
 عنه خطبه خواند و مردم را از تعظیم مناسک فرمود و در روز غر علی رضی الله
 نزد یک جمعه عقبه آیتها را اهل موسم خواند برآه من الله و رسوله این
 بیزانست از خدای و فرستاده او الی الذین عاهدتم بسوی انانکه پیمان
 بسته اید با ایشان من المشرکین از مشرکان آوردند کات آورده اند که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بودند هر قوی را تا وقتی
 معین هم ایشان غیر بی ضمیر و بی کفایت عهده شکستند حق سبحانه این آیت فرستاد
 که مضمونش بر است و بشیخ عهده و نقض عهده مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهده خدا
 و رسول شکستند رسول نیز بفرمان خدای بند عهده کرد و حکم شد که آن
 بگویشا ترا فسبحوا فی الارض پس سیر کنید در زمین یعنی بیایید و بروید
 ایمن از تعریض مسلمانان از بعهده اشتهر چهار ماه از روز عید خمر که
 تا دهم ربیع الآخر توفی آنست که آیت در اوایل شوال فرود آمده پس مدت
 تا اواخر عرم است امام تغلبی رحمه الله علیه آورده که اجل بعضی مجاهدان
 چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر تا نازک اجل ایشان کمتر بود مهلت
 داد چهار ماه تا در کار خود لکری کنند و آنرا که بیشتر بود چهار ماه
 اقتصار کرد تا در مهلت خود تدبیر نمایند و آنرا که عهده شکسته بود نایب
 تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناگهان عهده را گفت و اعلام آنکه

بنا علی

غیر بخوری الله و بدانید آنکه شما ندانید که عاجز کنید کائنات خدا را باشید از عذاب
خود هر چند شما را مهلت داده و آن الله بخوری الکافین و این را نیز بدانید
که خدای تعالی رسوا کننده کافرانست در دین بکشتن و در عقبی بسوختن و
آذان و اعلام است و آگاه ساختن من آنکه در سوره از خدای و رسول ۲ و
الی الناس بسوی عرب بوم الحج الکبیر و در حج بزرگ یعنی عید عذکر تمام
حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و ری در دست یا اکبر یا اعتبار
آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود با آن روز یا در آن روز عزت
مسلمانان و خوری کافران ظاهر شد و در هر تقدیر مضمون اعلام کدام است
آن الله آنکه خدای تعالی بری بیزارست من المشرکین از مشرکان و عهود
ایشان و در سوره و پیغمبر و نیز بیزارست فان قستم پس اگر باز کردید از کفر و
غدر قتل پس آن بازگشت خبر کلم بهر باشد شما را از اقامت بر آن و آن توفیق
و اگر برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید آنکه شما غیر
معجزی آنکه عاجز کنید کائنات خدا را یعنی نتوانید که از و گریزید یا با او
ستیزید و بشر الذین کفروا و بجای بشارت بیم کن کافران را بعذاب الیم بعذاب
در ناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمیره و بنی
کنانه که در هدیه عهده کرده بودند و نقض عهده نموده میگوید الا الذین
لیکن ان الله عاهدکم عهده کردید با ایشان من المشرکین از مشرکان و در نیکان
شما لم یفصوکم پس ایشان کم نکردند شیئا چیزی از عهده های شما یعنی
پیمان شما را و لم یظاھروا و دیگر یاری و هم پستی نکردند علیکم بر قتال شما
اهدای یکی را از دشمنان شما فاعلموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهده
عهده ایشان را الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده ایشان را چون ناکثان بر چهار
ماه و پس مهلت میدهند آن الله بدرستی که خدای تعالی یحیی المتقین
دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی و فایده عهده است و تمام شرایط آن شیخ
نصر اباضی فرموده که متقی را چهار نشانه است حفظ الحدود و بذل الجھود
و الوفاء بالعھود و القناعة بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است **شوی**
متقی را بود چهار نشان • حفظ احکام شرع اول آن • ثانی آنچه دست رس باشد
بر فقیران و بی کسان باشد • عهده را یاد فاکند پیوند • هر چه باشد بدان شود
خرسند • و چون حکم معاهدات مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد
میفرماید فاذا انسحبت پس چون بگذرد الا شھو الحرام ماههای حرام یعنی
روز ذی الحجه و تمام ماه محرم و قوی است که آیت در شان معاهدات نازل شد و اشهر
حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفته که ذی الحجه و محرم و روست
یا آنکه حرام بودن این چهار ماه نفرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول
سوره کبرند تا وقت تبلیغ انقضای مدته بعد از انسلاخ ماههای حرام است

اعفی ذوالقعدة

اعفی ذوالقعدة و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها متقضی گردد
فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکان را که عهده نکرده اند با ایشان یا آنکه عهده شمارا شکسته اند
حبث و جد توهم هر جا که یا بید در حق و حرم و خذ و هم و بکیر یا ایشان را با سیری
و احصر و هم و باز دارند شان از طواف مسجد الحرام و اقد و اللهم و بنشینید بری
ایشان کل مردی بر هر مری یعنی سد کرد انید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند و بر بلاد
و قری فان تابوا پس اگر باز کردند از شرک بایمان و اقاموا الصلوة و بپای دارند
نماز را و اتوا الزکوة و بدهند زکوة را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان رو
شود فقتلوا سبیلهم پس قتل کنید راه ایشان را یعنی دست بردارید از ایشان و راه
دهید تا هرجا خواهند روند آن الله غفور یدرسق که خدای تعالی آمرزنده است
مشرکان را که گناهان گذشته ایشان را رحیم مهربانست بدادن ثواب بی حساب بدیشان
و آن اهد و اگر یکی من المشرکین از مشرکان که تفرق ایشان را باید کرد بعد
از انقضای اشهر حرم استخار و در نهان خواهد از تو فاجره پس ایمن ساز
آورد و نهان دارد حتی جمع تابش شود کلام الله سخن خدا را که فراست شربلغه
پس اگر اسلام نیاورد برسان او را مامنه بخانه که او موضع امن اوست
و بعد از آن با او مقاتله نمای ذلک این امان دادن با تهم سبب است که
ایشان قوم لا یعلمون کوه اند که فی دانند خدا را و سخن او نشنوده اند پس امان
باید داد تا بشنوند و در آن تدبیر نمایند و تفکر کنند کیف بکوت چگونه باشد استقامت
یعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود لامشرکین عهده
عهده دهند آنکه نزدیک خدای تعالی و عند رسول و نزدیک رسول او و بعد
از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل الا الذین عاهدکم مکرانا که عهده
بسته اند با ایشان یعنی بنی ضمیره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
عهده بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام نزدیک مسجد الحرام یعنی در هدیه که
قریبست بنیک معظمه فها استقاموا پس مادام که ایشان استقامت ورزند
بر عهده خود گم برای شما را فاستقیما پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود
لهم برای ایشان آن الله بدرستی که خدای تعالی یحیی المتقین دوست میدارد
پرهیزکاران را که بر عهده و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشد بر عهده مشرکان
و ان یظاھروا و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا بر قوا فیکم نگاه ندارند
در باب شما الا حق و ابقی و لا دمه و نه وفای عهده برصنوتکم خشونت میکند
شما را با خواهم بر زبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعات
یا سخنان شیرین میگویند و بیای و سربازی زنند فلو بهم دلهای ایشان
از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان باز بان یکی نیست بیست دل و خیال
غدر و زبان در دای عذر • این علام آنکه دلش باز بان یکست و اگر هم
و بیشتر از ایشان فاسقون بیرون اندازد ابره فومان یا سرکشند از قبول ایمان

ایمان

و اندکی از ایشان سبب بدنامی از نقض عهد تحریری نمایند و بدگودند
 و بگویند بایات آنکه بفرمان شما قلیلا چیزی را که بهاء اندک دارد از متاع
 دنیا بوسنیان بعضی از مشرکان تطوع عظام دینی کرده برای قتل اهل ایمان
 جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند
 فصد و پس اعراض کردند عن سبيله از طاعت خدای تعالی یا باز داشتند مردم را
 از راه حج خانه خدای تعالی انهم ساء ما كانوا يعملون بدستی که ایشان بدکار
 که میکنند قوی است که مراد ازین قوم یهودند که عهد حضرت پیغمبر را صلی الله
 علیه و سلم بشکستند و ایات تورات را باز کرد چیزی فروخته مردم را از متابعت
 دین اسلام منع میکردند یزید یهود یا ناقضات عهد فی
 مؤمنی در شان هیچ مؤمنی الا قرابت با سوگند و لازمه و نه عهد و او را
 وان گروه همه المعنودون ایشانند از خدای در گذرندگان در شرارت و طغیان
 فان تابوا پس اگر باز گردانند از کفر و اقاموا الصلوة و به پای دارند نماز و اتوا
 الزکوة و بد دهند زکوة را قاضی نمائید پس ایشان برادران شما اند فی الذین درین
 اسلام ایشان است آنچه شما بود و برایشانست آنچه بر شما باشد و بفضل الایات
 و بیان میکنیم ایات را لقوم بعلوم برای کوهی که فهم کنند و دران تفکر نمایند
 وان نکثوا و اگر بشکستند مشرکان ایمانهم سوگند ان و پیمانهای خود را من بعد
 عهد هم پس از آنکه عهد کنند با شما و طعن و طعن کنند فی دینکم در دین
 شما و عیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمه الکفر پیشوا
 کفر و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدستی که ایشان را عهد و پیمان
 نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی
 پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم یتقهون شاید که باز ایستند از شرک و طعن
 در دین الا تقاتلون ایا کارزار فی کنید قوما نکثوا با کوهی که بشکستند ایمانهم
 پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکر از عهد هامیان حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و فرشی آن بود که خلفای یکدیگر را فرجاند و بر قتال ایشان
 یا یکدیگر مظاهره نکنند فرشی بنی بکر را که خلفای ایشان بسلاح و مردم مدد
 دادند باینی خزاعه که خلفای رسول بودند صلی الله علیه و سلم جنگ کردند
 یا مراد از نکشیده عهد یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب بوسنیان
 و قوم او را مددکاری کردند و دهوا و قصد کردند مشرکان باخراج رسول
 به بیرون کردن رسول صلی الله علیه و سلم از مکه و مشاورت نمودند در راه
 اند و به چنانچه گذشت و در ثیاب آورده که فرشی در حدیبیه قصد آن کردند
 که رسول را صلی الله علیه و سلم جهت ادای عمره بکوه راه دهند و قبل از تمام
 قواعدان بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود
 قصد اخراج آن حضرت صلی الله علیه و سلم نمودند از حدیبیه و هم بدگودند

ببینید که اینها
 در حدیبیه چه کردند
 و چگونه با رسول
 خدا رفتار کردند

و حال آنست

و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اول مرة اول بار آنخشنو
 ایا شما می ترسید از محاربه و کارزار ایشان فانه حق پس خدای تعالی سزا
 ات بخشود بآنکه ترسیدی از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال
 کنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باورد درندگان بعقوبت الهی در ترک
 ثامور فقاتلوه هم پس کارزار کنید با مشرکان بعد بیهیم الله تا خدای عذاب
 کند ایشان را یا دیدیم بدستهای شما یعنی بمشیرهای شما مقتول شوند و یخز هم
 و رسوای سازد شان بمقهوریت و مغلوبیت و بنصر کم علیهم و نصرت
 دهد شما را بر ایشان و یشف و شفا بخشد و در قوم مؤمنین سینه های
 گروهی از مؤمنان یعنی بنوا خزاعه یا جمعی ازین آمده اسلام آورده بودند
 از مشرکان ایزای بسیار یافته و چون شکایت عرض حضرت رسالت صلی
 علیه و آله رسانیده بود ندکه آبشرو فان الفرج قریب و بد هب غیظ قلوبهم
 و ببرد خدای تعالی بنصرت شما بر کفار اند و دلهای آنان را که بواسطه آزار
 کفار ملول بودند و یثوب الله و توبه دهد خدای تعالی و باز گردد بفضل
 خود علی من یشاء بر هر که خواهد حق سبحانه و تعالی درین آیت خبر داد از تو
 بعضی کفار و ان واقع شد چنانچه بوسنیان و عکرمه بن ابوجهل و سهل
 بن عمرو غیر ایشان ایمان آوردند و الله علیم و خدای تعالی داناست به توبه
 بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه امر حسبه آبی پندارید ای مؤمنان
 که قتال کفار را کار هید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرمایید کم پنداشتید
 ان نکرکوا آنکه شما را بگذارد برین که هستید و لما یعلم الله و نبیند خدای
 الذین جا هدا و انانرا که جهاد کنند منکم از شما در راه وی و لم یخذوا و فرا
 نگیرند من دون الله بجز خدای تعالی و لا رسوله و بغیر فرستاده او و لا المومنین
 و بد و من مؤمنان و لیجة دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی
 شما بجز دعوی ایمان دست باز نخواهید داشت و خدای تعالی از شما
 جهاد و عدم دوستی یا مشرکان نادیده و الله خیر و خدا داناست بما تعالون
 با آنچه شما میکنید و غرض شما از عملها و برا معلوم است آورده اند که عباس
 رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان و برایشان و قطع رحم سرزنش کردند
 عباس جواب داد که شما مساوی مای کوید یعنی بدیها و از محاسن ما
 یاد نمی کنید امیر المومنین علی رضی الله عنه فرمود که شما را چه چیز است
 که انرا داخل محاسن توان شمرد عباس رضی الله عنه گفت که ما بهمارت مسجد
 الحرام قیام می نماییم و خانه کعبه را تعظیم می کنیم و حاجیان را شریعتی دهیم
 و اسیران را از بندرها نایم این آیت نازل شد که ما کان شزود و را نباشد
 نامشربین مشرکان را ان یعمروا آنکه عمارت کنند مساجد الله مسجد های
 خدا را و گفته اند مسجد هرام راه بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است

و اگر ترست

الله

منین

پس کانه عام و عامر جميع مساجد باشد و مشرکان نماز عمارت مسجد روانيست
شاهدین در حالتی که کواهان باشند علی انفسهم بر نفسهای خویش با کفر بکفر
که آن سجود اصنام است یا تکذیب سیدانام علیه افضل الصلوة والسلام یعنی
نشانید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او
او کذلک آن گروه مشرکان حبس تحت تپاه و باطل شده است بواسطه شرک
اعمالهم عملهای ایشان که بدان مغفرت نماز عمارت مسجد و سقایت حاج ولی
و در آتش و زخم هر خالودن ایشان جاودا نند بسبب کفر آنها بجهنم جز این
نیست که عمارت کند مساجد الله مسجد های خدا را من امن بآیه آنکس
گرویده باشد بخدای تعالی تمام نیست الا بایمان بر رسول وی و الیوم الآخر
و بروز با زبانتی و اقام الصلوة و بیای داشته باشد نماز را و اقی الزکوة
و داده باشد زکوة را و کمر بخش و نه ترسیده باشد در امور دین و الا آنگاه
مگر از خدای تعالی فسخی او کذلک پس آن گروه شاید آن یکنوا آنکه باشند
من المهندین از راه یافتگان بطریق نجات ابرار این کلام بصیغه توقع
جهلت قطع جمع مشرکانست یعنی آهنگاری آن گروه که جامع اند مرکبات
علمیه و طبع عملیه را و ابرست میان فعل و عسی پس حال آنان که من کل
الوجوه ناقص اند پدید است که چگونه خواهد بود بیت جایی که شیر مردان در معرض
عتابند و واه سپر تانرا آنجا چه تاب باشد و دیگر منع مؤمنانست از اغترار
با عمل خویشی و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرورست از فیض ازل
مجهورست **بیت** مباحش غره بعلم و عمل که شد ابلیس بدین سبب ز در بارگاه
عزت دور آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حاجرانند
ز بسبب یا غسل و سوپن میدادند و در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم
منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام
شیت بن طلحه عقی بود روزی این هردو بامر تخطی رضی الله عنه بمقام مقام
در آمده عباس سقایت و شیت عمارت مباحات می نمودند و حضرت مرتضی
رضی الله عنه باسلام و جهاد مغفرتی بود حق سبحانه و تعالی تصدیق امیر
المؤمنین علی را رضی الله عنه آیت فرستاد که **اجعلتم ایای دارید سقایت الحاج**
اهل سقایت حاجیانرا و عماره المسجد الحرام و ارباب عمارت مسجد حرام را
مکن امن همچو آنکس که ایمان آورده است بآیه بخدای تعالی و الیوم الآخر و
بروز آخرت و جاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای تعالی لا یستوفی
برای نیستند این دو قوم عند الله نزدیک خدای تعالی و الله و خدای تعالی
لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید بمقصود گروه مشرکان را که شرک بر خود ستم
کنند الذین امنوا انا انکه بگردیدند بخدای تعالی و با نیجه آمده است از نزدیک
خدای و هاجران و هجرت کرده اند از دین خود و جاهد و جاهد کردند با مشرکان

انکار

فی سبیل الله در راه خدای تعالی یا مؤلفهم بیدل کردن ما ثلای خود بر بجا هادن
و تنهیت اسباب قتال ایشان و آنفسهم و در با حق نفسهاد در معارک حرب
اعظم درجه بزرگ ترند از درجه و درجه یعنی بلند مرتبه ترند عند الله نزدیک
خدای تعالی از آنکه سقایت حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند
و اولئک و آن گروه که سقایت این که لا نند هم الفان و ن ایشانند ظفر یافته کا
به آمانی و دو جهان بپشهر مژده می دهد ایشانرا بر بپشهر پروردگار ایشان بر حمت
منه بر حمتی قایضه از و بر ایشان و رضوان و خوشنودی کامل از ایشان و جنات
و بوستانهای که لهم فیها مرایشانرا باشد در آن بوستان نعيم مقیم نعمتی و ایم
بی انقطاع در تنکیر بشهره ایمانیست بآنکه زبان تعریف به ادای توصیف و آبی
نیست خالودین فیها در حالقی که این گروه جاوید باشند در آن بوستانها ابد
همیشه تا کید خلودست تا کل بر مکت طویل نر ما یند آن الله بدرستی که خدای
تعالی عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ که نعيم دنیا در جنب و
حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعيم جنات در کشف الاسرار
فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای
کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان دقم ناامیدی بر صفحات
اهوال خود نکشند که هر چند کناه عظیم بود رحمت از آن اعظم است **ربا عی**
کنه ما بود فروز و شمار غنوت افزون تر از کناه همه قطره از بر رحمت تو
بی است ششاق نامه سپاه همه آورده اند که چون حضرت رسالت را
صلی الله علیه و سلم بهجرت اجازت شد بعضی از اصحاب بشاطع نام بطریق
مدینه مسارعت نمودند و ترک خانمانرا بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش
و پیوند ترجیحی فرمودند و جمع دیگر را ابا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داد
بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام القاس میگردند و ایشانرا رقت
جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیت نازل گشت
یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تخذوا فرامیگرد ابا و کمر بذران
خود را و اخواکنم و بر از زن خود را و لیا و دوستان یعنی این گروه را بید و حق
مکسیدان استحبوا الکفر اگر بگویند ایشان کفر را علی الایمان برایمان و شمار
از هجرت باز دارند و من یقولهم منکم و هر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی
این عمل از ایشان پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارند کان هم الظالمون
ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان
باید با مشرکان نشانید چون این آیت فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما
در میان خیال و عشا بر خودیم و بمعاملات و تجارت اشتغال نموده اوقات میگذرانیم
چون عزیمت هجرت کنیم به ضرورت قطع پذیر و فرزند باید کرد و تجارت از دست
برود و مای کس و مال بمانیم ایقی دیگر آمد قل بکوا ی محمد صلی الله علیه و سلم تا که

جهرت را این کان اگر هست ابا و کمر پدران شما و ابناء و کمر و فرزندان شما و اخواه
 و برادران شما و اذواجکم و زنان شما و غیرکم و خویشان شما و اموال و اقربا و اقوام
 و مالهای که آنرا کسب کرده اید و تجارت و تحشوت و بازگانی که می ترسید کسادها
 از ناردایی آن و مساکین و مسکینهای که آن شما را هست ترصونهای پسندید آنرا
 اهدا کنید دوست ترسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شده بدوستی اختیار
 نه طبعی دوست میدارید من الله و رسول الله از خدا و رسول او و جها و
 فی سبيله و از جهاد کردن در راه او فقر و بصر و افسوس انتظار برید و چشم حق یاری الله
 تا ببارد خدای تعالی یا مروه عقوبت خود را عاجلا و اجلا و الله و خدای تعالی لا یهد
 تو ذیق هدایت ندهد القوم الفاسقین کوه بیرون رفته کافران از حد فرمان وین
 آیت تهدید بزرگ و توبیخ عظیم است و قول بیشتر ائمه تفسیر راجع است بآنکه ازین
 آیت راجحه ناامیدی است تمام می تواند نمود چه اغلب مردم الا ماشاء الله در آن که
 دین خود را از اموال و از اذواج و عشایر و مساکین دوست ترخی دارند و حظوظ دنیا
 برای اختیار میکنند ای عزیز مردم باید که بر اهییم و از روی از کون بکون و فانی
 عدولی الا ترب العالمین مال را بذل مهمات و فرزندان را قصد قربان و خود را
 فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد **بیت** آنکس که ترا نشناخت
 جانرا چه کند • فرزندان و عیال و خانمان را چه کند • حضرت رسالت علیه الصلوٰه و السلام
 فرموده که لا یؤمن احدکم حقی اکون اهل الیه من واکده و ولده و الناس
 اجمعین از حضرت شیخ الاسلام منقول است قدس سره احمد بن محمد بن نجاشی دمشقی روزی
 پیش مادر و پدر شش بود و قصه قربان کردن اسماعیل عم از قرآن برایشان
 می خواند گفتند ای احمد از پیش بر خیز و برو ما ترا در کار خدا گردیم احمد برخاست
 و گفت ای کون چون تو ندانم روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیست چهار وقف
 ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بر دمشق آمد و پدر سرای خود رسید
 خفته در جنبانید مادر را و از آمدن علی الباب گفت انا احمد ابیک مادرش گفت
 پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا گردیم احمد و محمود را با ما چه کار باقی
 ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم • جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم • ما کرده ایم
 ترک خود و هود و کون نیز • و آنها که کرده ایم برای تو کرده ایم • **لقد نصرکم الله**
 بدوستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فی مواطن کثیره در موطنهای
 بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و
 جنگ بنی قریظ و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن و يوم
 حنین و در مواطن روز حنین و آن وادی است میان مکه و طایف که حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم در آن موضع بالشکر هوازده و ثقیف محاربه فرمود
 و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند
 و غیر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده بادی و از ده یا شانزده هزار

و این
 است

مرد متوجه

مرد متوجه ایشان شدند ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت
 ان تغلب الیوم من قلته ما امروز از قلته لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت
 بسیار اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده پسندید و بسبب این عجب
 در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق تعالی این قصه را با مؤمنان
 میدهد که دیوم حنین و شمار یاری داد روز حنین از آنجست که چون شکست
 آورد شمار کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما
 آن کثرت شما شیئا چیزی را از صولت دشمن و صفاقت و تنگ شد علیکم الارض
 بر شما زمین آن وادی بمار حبت با فراج و کشادگی که داشت و زمین بر شما
 بر دشمن گردید و بر کشتید از حرب مدبرین در حالقی که هزیمت کنندگان بودند
 آورده اند که نمای لشکر منهنزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 چهار تن بماندند علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود
 رضی الله عنهم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن روز بر استری سوار بود
 چون دوستان هزیمت کردند دشمنان بتقای روی بآن حضرت آوردند ایشان
 استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و می گفتند انا
 النبی لا کذب و انا بن عبد المطلب و عباس و ابوسفیان رکاب و لحام ستر
 گرفتند فی کذا شدند که آن حضرت بمیان دشمن در آید و ازین صورت بر کمال
 شجاعت سید عالم صلوات الله علیه و سلامه استدلال می توان نمود که در چنان
 روز بر استر که در معرکه اهراب کوفت و فرزند سوار شده و بی مدد کار متوجه
 حرب کفار کشته شب خود را اظهار می فرمود القصه چون عباس رضی الله عنه
 آن حضرت را نکذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که پس اصحاب را باز خوان
 عباس مرد بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذارسول الله تعالی یا اصحاب
 الشجره النمره یا اصحاب سوره البقره مردم با و از عباس بازگشتند و جمعی که عدو
 بصدقی رسیده بلا زمت حضرت صلی الله علیه و سلم پیوسته پذیرای حمله کفار شدند
 و آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که الان فی الوطیس و به تلاوت دعاء مویم
 که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد و الیک المثنی و انت المستعان
 ملهم شده از استر فرود آمد یا همچنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین
 برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف دشمن نهاد و فرمود
 که انهم مواو رب محمد صلی الله علیه و سلم بقدرت ربانی هیچ کس نماند از اعادی الا که
 چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بردشمن افتاده دلهای مؤمنان
 آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثم انزل الله پس فرستاد خدای تعالی سکینه
 رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است علی رسوله بر فرستاده خود را تنها
 داعیه حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نر نمود و علی المؤمنین و بر مؤمنان تاباندی
 عباس رضی الله عنه بازگشتند و انزل جنود و فرستاد لشکرها که چشم خود لم ترو

انما

ندیدید شما ایشان را اما کفار میباید بدانند ملائکه بودند با جام های سفید
 و جام های سرخ علاقه بین آنکس که گذشت براسان بلی سوار شده و عدد
 ایشان پنج هزار باشد از ده هزار بوده و عذاب آنکس که کفر و عذاب کرد خدای
 تعالی آنرا که کافر بود ندانند با آنکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار
 از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار و شش و چهار هزار
 و قیه نقره و زیاده از چهل هزار کوه سفید غنیمت بدست آمد و ذلک و آنکه
 واقع شده جزاء الکافرین پاداشت نکردید کانت شتم بتوب آنکه پس توبه
 میدهد خدای تعالی و فضل میکند من بعد ذلک از پس این جنگ بتوب
 اسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهل زمان از جنگ حنین
 و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقع حنین بلازمست رسید
 ثقیفین صلوة الله علیه و سلامه آمده بشرف اسلام معزز گشتند و الله غفور
 و خدای تعالی آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را رحیم مهریاست که بعد
 از توبه مواخذت نکند یا ایها الذین امنوا ای کرده باوردارندگان انما المشركون
 جز این نیست که مشرکان نجس بلیدند بسبب خبیث باطن و ناپاکی عقیدت یا سبب
 آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند ابن عباس رضی الله
 عنهما فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فلا یقر بوا پس باید که نزدیک نشوند
 المسجد الحرام مسجد حرام که محیط بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس ازین
 سال که سنه برات است و آن سنه تا سه بوده از هجرت یا سال حج الوداع که سنه
 عاشره بوده امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد منع کفار است از حج و عمره از آمدن
 مسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه
 مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی
 میکند خاصه و آن حقه و اگر کسی وسعت نماید اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع
 ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسری
 آوردند و حق سجاده و تعالی میفرماید ایشانرا از دخول حرم منع کند و اگر ازین می
 که بسبب انقطاع تجارت تنگ عیشی شوند فسوف یغنیم الله من فضله از فضل و
 رحمت خود آن شاء الله و خواهد و آنجا ازین وعده فرموده اهل تبار و جرش که دو باره
 بود از بلادین مسلمان شدند و هر سال آنچند ریاست بود از طعام بکسی می بودند یا آنکه
 اصناف مردم را از افطار زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع تجارت آنجای
 روند آن الله علیم بدرستی که خدای تعالی دانست باحوال بندگان حکیم حکم
 کننده است تحقیق آمال ایشان اگر در در بندد و کوی بکشاید بیت که آن مدار
 اگر ضایع تو بگذاری که ضایع نگذارد مستحب الاسباب • بلای من در احسان اگر
 خود برندی • دردی که بکشاید منتهی الابواب • بعد از ذلک مقاتله و تخیل عاریه کتابی
 امر کند و میفرماید قاتلوا بکشیذای مؤمنات و کارزار کنید الذین با انانکه

لا یؤمنون

بیت الحرام مسجد حرام است که محیط بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس ازین سال که سنه برات است و آن سنه تا سه بوده از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بوده امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد منع کفار است از حج و عمره از آمدن مسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه و آن حقه و اگر کسی وسعت نماید اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسری آوردند و حق سجاده و تعالی میفرماید ایشانرا از دخول حرم منع کند و اگر ازین می که بسبب انقطاع تجارت تنگ عیشی شوند فسوف یغنیم الله من فضله از فضل و رحمت خود آن شاء الله و خواهد و آنجا ازین وعده فرموده اهل تبار و جرش که دو باره بود از بلادین مسلمان شدند و هر سال آنچند ریاست بود از طعام بکسی می بودند یا آنکه اصناف مردم را از افطار زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع تجارت آنجای روند آن الله علیم بدرستی که خدای تعالی دانست باحوال بندگان حکیم حکم کننده است تحقیق آمال ایشان اگر در در بندد و کوی بکشاید بیت که آن مدار اگر ضایع تو بگذاری که ضایع نگذارد مستحب الاسباب • بلای من در احسان اگر خود برندی • دردی که بکشاید منتهی الابواب • بعد از ذلک مقاتله و تخیل عاریه کتابی امر کند و میفرماید قاتلوا بکشیذای مؤمنات و کارزار کنید الذین با انانکه

بیت الحرام مسجد حرام است که محیط بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس ازین سال که سنه برات است و آن سنه تا سه بوده از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بوده امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد منع کفار است از حج و عمره از آمدن مسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه و آن حقه و اگر کسی وسعت نماید اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسری آوردند و حق سجاده و تعالی میفرماید ایشانرا از دخول حرم منع کند و اگر ازین می که بسبب انقطاع تجارت تنگ عیشی شوند فسوف یغنیم الله من فضله از فضل و رحمت خود آن شاء الله و خواهد و آنجا ازین وعده فرموده اهل تبار و جرش که دو باره بود از بلادین مسلمان شدند و هر سال آنچند ریاست بود از طعام بکسی می بودند یا آنکه اصناف مردم را از افطار زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع تجارت آنجای روند آن الله علیم بدرستی که خدای تعالی دانست باحوال بندگان حکیم حکم کننده است تحقیق آمال ایشان اگر در در بندد و کوی بکشاید بیت که آن مدار اگر ضایع تو بگذاری که ضایع نگذارد مستحب الاسباب • بلای من در احسان اگر خود برندی • دردی که بکشاید منتهی الابواب • بعد از ذلک مقاتله و تخیل عاریه کتابی امر کند و میفرماید قاتلوا بکشیذای مؤمنات و کارزار کنید الذین با انانکه

بیت الحرام مسجد حرام است که محیط بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس ازین سال که سنه برات است و آن سنه تا سه بوده از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بوده امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد منع کفار است از حج و عمره از آمدن مسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصه و آن حقه و اگر کسی وسعت نماید اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسری آوردند و حق سجاده و تعالی میفرماید ایشانرا از دخول حرم منع کند و اگر ازین می که بسبب انقطاع تجارت تنگ عیشی شوند فسوف یغنیم الله من فضله از فضل و رحمت خود آن شاء الله و خواهد و آنجا ازین وعده فرموده اهل تبار و جرش که دو باره بود از بلادین مسلمان شدند و هر سال آنچند ریاست بود از طعام بکسی می بودند یا آنکه اصناف مردم را از افطار زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع تجارت آنجای روند آن الله علیم بدرستی که خدای تعالی دانست باحوال بندگان حکیم حکم کننده است تحقیق آمال ایشان اگر در در بندد و کوی بکشاید بیت که آن مدار اگر ضایع تو بگذاری که ضایع نگذارد مستحب الاسباب • بلای من در احسان اگر خود برندی • دردی که بکشاید منتهی الابواب • بعد از ذلک مقاتله و تخیل عاریه کتابی امر کند و میفرماید قاتلوا بکشیذای مؤمنات و کارزار کنید الذین با انانکه

لا یؤمنون با آنکه ایمان ندارند بخدای تعالی یعنی یهود که به تشبه قایل اند و نصحا
 که تثلیث را معتقد اند و لا بالیوم الاخر و فی کرون و یروند بر و قیامت یهود گویند
 که در بهشت اکل و شرب خواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند
 پس ایمان ایشان بر و ز آخرت چنانچه باید نباشد و لا یؤمنون و هرام فی دارند
 و فی داند ما حرم آنکه آنچه حرام کرده است خدای تعالی از ضرر و خیر و بر و
 و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرم فی داند آنچه حرم است آن بکتاب
 و سنت ثابت شده و لا یدینون و فی پذیرند دین الحق دین حق را که اسلام
 من الذین او قوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل
 بدیشان عطا کرده ایم الذین لا یؤمنون استی فرماید که با اهل کتاب مقاتله
 کنید حق یعطوا الجزیة تا وقتی که بد دهند جزیه را یعنی آنچه از خراج بنسبت
 هر کس از ایشان مقرر شود بد دهند حق بدست خود و هر صاعز و و حال
 آنکه ایشان خور شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتی
 که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و کردن ایشانرا به بسلی فر و گویند و اوم
 آیت مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و مجوس و چون شبه کتاب است
 محلول اند با اهل کتابین و شافعی رحمه الله گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و حنفی
 رحمه الله علیه فرموده که از همه مشرکان بگیرند غیر مشرکان عرب که حکم ایشان
 تابع است یا اسلام و امام مالک رحمه الله علیه گوید از همه کفار بگیرند مگر از مرد
 که حکم او قتل است و قالت الیهود و گفتند جهود آن عزیر این الله که عزیر
 بر خداست تعالی الله عن ذلک علو کبریا بیاید آنست که عزیر بن شریحیا از نسل
 یعقوب است و از سبط لاوی و او پچهارده پشت بهار و بن عمران
 علیه السلام می رسد و بکمل قصه او آنست که چون حق تعالی بخت النصر
 بابلی را بر بنی اسرائیل گماشته تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس
 منهدم ساخت و هر که توریة میداشت همه را بکشت و باقی را برده گرفت
 و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند اما چون خرد سال بود از خواندن
 وی حسای گرفتند او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت
 المقدس نهاد حق تعالی در آفتاب طریق در قویة استر اباد او را پیرانید و بعد
 از صد سال زنده کرد آنید چنانچه در سورة البقرة گذشت و چون عزیر بیان قوم
 آمد تصدیق نمودند او را و بخواندن و نوشتن توریة امتحان کردند در تفسیر امام
 ثعلبی رحمه الله علیه مذکور است که پنج قلم بر صانع دست راست وی بستند
 و به هر پنج انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر القلب تا با تمام رسید دیگر باره
 شبه کردند که چون کسی که توریة داند و خواند در میان ما نیست چه دانیم
 که این توریة هست یا نه و مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم
 که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت النصر توریة را در نظر فی

و انقصا بر و جزیه که در و در شرایط دیگر که آنست
 بر ایشان است و در شرایط از انقیاد و اسلام یا آنکه اهل کتاب
 ندانند در نفس و در مال و در دین و در دین و در دین و در دین
 جزیه را از محرمات و چیزی که موجب نقص اسلام
 باشد بکشند و هرگاه که اهل حال مجوس نباشند و اهل کتاب
 احکام اسلام شدند و نصاری و مجوس را چون مشرک
 بگنیدند یهود و نصاری و مجوس را چون مشرک
 کتابت محلول اند با اهل کتاب

مضبوطا هتد در فلان شکان کوه نهادم جمع بان مرد برفتند و توبیت را از آن
محل برداشتند و بجمع آوردند و با نچه غز بر علیه السلام نوشته بود مقابل کردند
یک حرف تفاوت ندانست متعجب شده گفتند حق سبحانه توبیت را بعد از صد
سال در دل غز برانداخت مگر سبب آنکه او پسر دست پس متقدمان یهود
برین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان
حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلامه این سخن گفتند و قائل انصاری
و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعیست
از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمرند با آنکه از و برای آنکه و الا
و احیای موفی مشاهده نمود برین جرات اقدام کردند و ذلک آنچه مذکور شد
قولهم گفتن ایشانست یا فواللهم بر بانهای ایشان که برایشان آفتوری میکنند
یا تخنیت مهمل که بر زبان می رانند و حقیقی ندارند یا صنا هو مشا به
ی سازند سخن خود را قول الذین کفر و با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش
از ایشان یعنی مدعی که گفتند ملائکه دختران خداوند تعالی یا بعضی
از کفار عرب که حق سبحانه ابواللآت و ابوالعزى بخوانند قال لهم الله لعنت
کناد خدای تعالی بر ایشان افی و فکوت چگونه بر کرده انده میشوند از راه حق بسوی
باطل استفهام بطریق تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری اخبار هر
علمای خود را و در هیات نهم و عباد خود را با بابا خدایان من دون الله بجز از خدای
یعنی فرمان ایشان برند در خریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای باید برد یا سجده
میکند ایشان را المسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را نیز بخدای می گیرند و ما امرو
و حال آنکه عیسی و اخبار و در هیات فرموده شدند یا فرا گیرند کان ایشان بخدای
ما مور نیستند در هر کتابها الا لیعبدا مگر آنرا که فرمان برند و پرستند آنها
و اهدا یک خدای را که در وحدانیت لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مکر و سجان
با کست او عتایش کون از آنچه با وی انبار میگردند و یذون میخواهند جهودان
و ترسایان ان یطفوا آنکه نشانند نور را که نور خدا را که قرأست یا نور حضرت
محمد صلی الله علیه و سلم یا حجت روشن بر تقدیس و تنزیه او از زن و فرزند با فوا
بیاد دهنهای خویش یا به تکذیبی که بر زبان میرانند و یا بی آنکه و فی خواهد خدای
و فی پسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام کردند نور دین روشن خود را با علای اعلام
توحید و لو کوره الکافرون و اگر چه کاره باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند
بیت چراغی را که بر دبر فروزد هر آنکوف کند سبیلست بسوزد پس بیان آنما
نور میکند و فرماید هو الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود او را
فرستاده رسول که فرستاده خود را که حضرت محمد است صلی الله علیه و سلم با الهدی
بر آن که محض هدایت و دین الحق و بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن
بود لیظهره تا ظاهر و غالب گردانند دین خود را علی الذین کله بر همه دینها و مشیخ

اینکه از این سخن
مستخرج است

هفتم

سازد احکام

سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین
جز دین اسلام نماند و لو کوره المشرکون و اگر چه کراهیت دارند مشرکان این سخن را
با اینها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اند آن کثیرا بدرستی که بسیاری
من الاخبار و الیهات از علما و زهاد یهود و نصاری کثیرا کلون هر آینه
که میخورند اموال الناس مالهای مردم را با باطل بر شوم در حکم و بصد و
و باز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدای تعالی یعنی منع میکنند از دخول
در اسلام و الذین و انانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل بگزنون
الذهب کجی نهند در دوا الفتنه و فتنه و لا یفتقونها و تنفع فی کثرت کجیها
فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی زکوة فی دهند چه در خبر که ما اذی زکوة
فلیس بکفر آنچه زکوة آن داده اند کفر نیست یعنی کجی که بر آن و عیدی مرتب باشد
و عید است که فرمود بشر هم پس بشارت ده کجی نهاد کان زکوة نادهند کان بعد از
البشر بعد از در دناک یوم محمی روزی که کرم شود یعنی افزونند آتش را علیها
بر آن کجیها فی نار جهنم در آتش و فرج فتکوی پس داع کرده شود بها بدان دینارها
و درم های سوزان جبا هم پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقر آواره بر آن
زده اند و جنو بهم و بپهلویهای ایشان که از اهل فقر متعجب کرده اند و ظهور هر و پشنتها
ایشان که در وقت دیدن فقری کرده اند و گفته اند اشرف اعضاء ظاهره این
سه عضو آنکه اشتمال بر اعضای رئیس که صماغ و دل و جگر است دارند این سه در آن
روز معذب گردانند بداع و گویند هذما کثر شمرا اینست آنچه کجی نهاده بود بدلائل
برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب حضرت نفسهای شما باشد فذوقوا پس
بچشید ما کنتم تکتزونون و بال آنچه بود بدکه ذخیره میکردید ذخیره که و بال بران متفرغ
نباشد اعمال صالحه است در اما فی امام ظهیر الدین و لو ابی مذکور است که اگر دیگران
خزینة مال کنند تو خیر اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو روز سراسر
باقیه جوی رباعی یک درم کا هجی بد رویش بهتر از کجیهای مذخوست ز آنچه
داری متقی بگیر کان در روزی کسی دگوست چون اعیاد و متعبدات اهل کتاب
دایر براه فری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از
روزی باشد تقریباً و سال فری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر
سال سنه ایشان سیصد ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است
پس حق سبحانه و تعالی بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور فتریه نهاده و احکام
صوم و حج و زکوة و عید و غیر آن بدان مرتبط ساخته و در بیان عدد آن فرموده
ان عدده الشهور بدرستی که شمار ماهها که پسندیده عند الله نزدیک خدای
تعالی است یعنی عشر شهراد و از ده ماه است فی کتاب الله در لوح محفوظ یاد حکم
او نوشته است خدای تعالی این حکم را یوم خلق السموات و الارض روزی
که بیا فید اسمان و زمین منها از دوازده ماه اربعه حرم چهار ماه

حرام است سه درم پیوسته و القصد و ذل الحرام و یکی منفرد و آن
 ذلک الذین النعم این است حساب درست و شمار ماهها فلا تظلموا پس
 ستم نکنید فیها درین چهار ماه آنفسکم بر نفسهای خود بار نکاب عتبات
 و بترک حرمت این اوقات جمهور علمای آنند که حرمت مقاتله ماهها منسوخ است
 و مواد از ظلم مباشرت معاصیت یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگر چه
 در چهار شهر ترک معاصی لازم است اما تخصیصی خود این چهار ماه را به جهت
 شرف چه کناه در سه ماهها مشابه است بکنایه در حرم با در حال احرام و قاتلوا
 المشرکین و کارزار کنید با مشرکان كافة با همه ایشان در شهرم و غیر آن
 کما یقاتلونکم كافة چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند و اعلوا آت الله و بدانید
 آنکه خدای تعالی مع المتقین با برهین کار است بنصرت و حفظ آورده اند که
 طبع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستأنس شده بود و در ماههای حرام قتال
 می کردند چون سه ماه متصل حرام بود به تنگ آمده گفتند ما سه ماه پیوسته
 بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمی کنایه صورتی برانگیخت و در موسم ندای
 کرد که یا معشر لعرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تا آخر
 کرد بامه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر هماندا فرمود که خدای
 تعالی درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بود که در آئین محرمات
 ایشان ماه حرام نوشدی و حرمت او را تا آخر کرد ندی بمانی بعد از او را حلال
 داشتندی و در سال چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص شهر حرم فرو
 گذاشته بجزه عدد را اعتبار کرده ندی و این عمل را نسبی میکنند حق سبحانه و تعالی فرمود
 انما النشیء جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بمانی دیگر زیادتی اکثر افزونی است
 در کفر زیرا که تحلیل ماه حرم الله و تحریم ماه اهل آنکه کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام
 ی یابد یصل کراه میگردند و حفص یصل بصبغه مجهول میخوانند یعنی کراهه کردند
 میشوند به برین عمل الذین کفروا آنکه کافرند و کفرهای زیاد و بزیاده بچگونگی
 حلال میدانند عا ما در سال و بجای او ماه دیگر حرام میکنند و بحر مونده و حرام
 میدارند ندی را عا ما در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او
 میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند کیوا طوا
 تا موافق سازند و تمام کنند عده ما حرام آنکه شمار آنرا که خدا کرده است چه گفته شد
 که ایشان اشهر حرم را چهار دانستند فحلو ما حرم الله پس حلال میکنند
 برای موافقت عدد آنچه خدای حرام کرده است بی مراعت وقت ذین لهم
 اراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی بپا راسته است در دل ایشان
 سو و اعمالهم بدی کرد ابرهای ایشان را و الله و خدای تعالی لایه دی القی م
 الکافین توفیق بر شاد و هدایت کردن ناکر وید کارزار دهد درینا بیج آورده که
 جاهلان عرب در سال چهار ماه را حرام میدانستند و خلق را از دست و زبان

خود بخون

خود این ساختند مؤمنان مؤدب بدانند که در ماهها مسلمانان را
 از ضرر خود سالم دارند و اید او از اخلق بر زبان و دست فرو گذارند که
 مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار اضرار **رباعی** آزار دل خلق مکن بی کسی
 تا بر نکشند یاری نیم شبی بر مال و جمال خویش تنگ مکن کار نایستی بر بند
 و این رباعی • نفست که بر سال نهم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوه
 بتوک شده هوا در غایت هواریت بود و اهل مدینه بسبب خشک سال منتقلب الحال
 میکردند و ند چون فرمان رسید که اصحاب که جهاد بر میان اجتهاد بر بسته عنان
 عزیمت بدان سو معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا وقت
 زاد و کرمی هوا بکراهیت طبعی در رفتن تکاسلی و روز بدندایت آمد که یار آنها
 الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید ما کم چیست شمار که برای اعلای کلمه دین
 اذ اقبل کم چون میروند مر شمارا که بجای تمام انفراد بیرون رفتی سبیل الله در راه
 خدای تعالی و جهاد کنید اثا قلم کوان جنبید و درنگ کنید یعق مایل شوید الی
 الارض سوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات آن ارضیتیم یا از صحن
 شدید و خرسند گشتید بالحیوة الدنیا من الاخرة بزندگانی دنیا از ثواب آخرت این
 مکنید دینی را بر آخرت مگزینید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا بر خورداری
 زندگانی دنیا فی الاخرة در جنب سزای آخرت و نعم آن الاقلیل مکرانند که محروم
 عاقل بزرگتر از دست ندهد برای خرد و متاع این جهان فانی و معیوب و نعیب
 آن جهان باقی و مرغوب چرا کسی دولت باقی را گذارد و بشوئهای فانی سرور آید الا تنفردوا
 اگر بیرون نروید بحرب که شمارا فرمان شده یعذبکم عذابا الیما عذاب کند خدای
 شمار عذاب درد ناک یا آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا به سببی از اسباب شاقه شمارا
 هلاک کند و بسپردل و بدل کند شمارا قوما غیر کمر بقوی غیر شما که فرمان بریند چون
 اهلین و ابنا فارس و لا تضره و شیئا و زیات نوانید در سائید چیزی مرخه ابر که
 بد نیاز نیست از همه هارسل و او را که در پناه عصمت اوست و الله و خدای تعالی بخلی کل
 شیء بر هر چیزی از تبدیل و تغییر قدر توانا است الا تنصروه اگو نصرت ندهید پیش
 او را و د باشد که خدای تعالی او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نکند چه ناید و زاید
 نکذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای تعالی اذ اخرجهم الذین
 انکاه که قصد بیرون کردن کافران از مکه حق سبحانه و تعالی او را دستور خروج داد
 ثانی ایشان در حال که دوم دو بود و نصرت داد اذ هی بوقی که بودند و در وفی الفار
 در غار ثور و آن غار است بر اعلی جبل ثور الحی و در جانشین از مکه بمسیر ساعی از سا
 زمان و در آن وقت کسی بدانجا نرسید و زعات و اهل صحاری از نزول در آن
 فایغ بود ند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شب پنجشنبه غزه رسید اول از شهر
 مکه از خانه صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمد بدان غار توجه فرمود
 و شب در آنجا بیوتت فرمود و روزی دیگر کفالت بطلب آن حضرت صلی الله علیه و سلم

انما النشیء
 فی النبی و انما النبی
 عات

یعنی در گذر اند خدای تعالی از قلم اذنت چون دستوری دادی در باز استادن کلام
مرا بیاورد و غذاهای حیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که با جازت مبادرت می نمودی
حقیتش تا وقتی که روشن می شد که مرا تر از آن صدقوا آنانکه راست گفتند در
و تعلم الکاذبین و تاملیداشتی دروغ گویند از ایستادنک دستوری نمی طلبید از تو الذین
یا مومن آن کسانی که تحقیق و یقین آید دارد بالکمال و ایوم الاخر بخدای تعالی و برود
باز رستاق آن بجا دهد و آنرا بجا کند یا موالهم و انفسهم بالهای و نفسهای خود
و الله اعلم و خدای داناست بالمتقین به برهین کاران از تخلف انما یستأذنک جزین
نیست که دستوری بگویند از خود در تخلف الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالکمال
و ایوم الاخر بخدای و برود قیامت و ارتابت و در شک افتاده است قلوبهم دلهای
ایشان در حقیقت اسلام مغرور شده اند فهمی در پیهم پس ایشان در شک خود بیرون
سرگردان میگردند و لو ارادوا الخروج و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن
بغزو لا عذر و آهراینه آماده میگردند که برای خروج عذر آن ساز و برگ که در سفر
بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند و لکن کراهت الله و لیکن کراهت داغست خدای
تعالی و میپسندید انبعاثهم بر آنکین ایشانرا درین سفر فتنه طلبی پس باز داشت
ایشان را در ترس و کاهلی برایشان کما شئت و قیل القود و گفته شد مرا ایشانرا که بنشینید
در خانه مع القاعدین با ششستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان
گویند این سخن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با بعضی از ایشان با بعضی
میگفتند و بهجت رسیده که چون عسکرها یون در شیت انوداع مقرر شد عبد
این ابی باجوقی از منافقان بیرون آمده در مقابل ذیاب نزول کرد و چون
لشکر اسلام ازان منزل یا از منزلی دیگر که حرف کویند کوچ کردند وی با مردم خود
تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه رسیده
فرمود که اگر دوی طبری بودی یا ما همراهی نمودی منت دارید که از شر اشرار خلاص
شدید و حق سبحانه و تعالی موافق قول آن حضرت آیت فاستاد لو خرجوا اگر بیرون
آمدندی لیکم در میان شما ما زاد و کمر نیفزودندی شما را الاغبیا لا مکتوبی
و بدی و مکروه قدر و لا صنعوا و هرا به درمی نداشتند خلاصه کمر در میان شما
سخن چینی و غمازی و افساد ذات الدین بیغونکم الفتنه ای هستند برای شما
یعنی مخالفت در میان شما افکنند ند یا شما را از جنگ و در میان ی ترسانید ند و فیکم
و در میان شما ستاعتون لکم چاسوسانند و ایشانرا که خبر شما بایشان می رسانند
و الله اعلم بالظالمین و خدای تعالی داناست بستمکاران یعنی منافقان که در
استغوا الفتنه هرا به طلبید ند فتنه را یعنی قزوق اصحاب و پریشان امر ترا
من قبل پیش ازین در غزو امد که از تو باز گشتند و در حرب همدون که گفتند که
یا اهل یثرب لا مقام لکم و قلیوا و بگردانید ند لک الامور برای تو کارها را یعنی بکاید
و حیل را مود و انکشتند حق جاء الحق تا بیامد نصرت الهی و ظهر و غالب شد

مراد

امرا الله کار خدای تعالی بر کار ایشان یارین و بلند ی یافت و کار همت و ایضا
ناخواها بید نصرت و دولت ترا اما چون خدای تعالی بخواهد کراهت ایشانرا
از ی نیست نیست چون ترا اندر حرم قرب خود رده داد شاه از نفر برده دارد
طعن در بان غم بخوره آورد اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چندین
قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی اصفرتخذ منهم سراری و وصفا و هر شایده که بقتال
اهل روم میل کنی و از ایشان سرتهای خوب و کینه زکان نیکو روی بگیری چندین
قیس گفت که انصار میدانند که من مشغولم بنسای ترسم که چون زنان بنی اصفرت
به بیم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که و منهم و از ایشان
من یقول کس باشد که بگوید اذنتی دستوری ده مرا در تخلف ازین غزو و لا تنق
و مراد فتنه میند ازید الا فی الفتنه بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند
که ظهور غای ایشانست و ان جهتم و بدستی که اسباب دخول و دخول محیطه
فرا گیرنده است و احاطه کننده بالکافین بنا کردید کان ان تصبک اگر برسد
بنوای محمد صلی الله علیه و سلم در بعضی غزوها حسنة بنکوی از ظفر و غنیمت
چنانچه در بدر بود شوقهم اند و هکین کند ایشانرا از حسد که دارند و ان تصبک
و اگر برسد بنود برخی جنگها محصیه جراهقی و بنده چنانچه در اهد واقع شد
یقولوا گویند از روی خود پرستی قد اخذنا بدستی که گرفتیم ما امرنا کار خود را
من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتم و بنوای و برگرد
از مجلسهای خود و هر فرحون و ایشان شادمان باشند اما فی دانند که این شادمان
عقاب جاوداتی در عقب دارد بشما انت یا عجب بفعل خود قیل بکوی پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ان یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله مکرانچه نوشته است خدای
تعالی لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمتهای و هزیمت و سزا و جزا و وقت و کسب
هوولینا اوست یا ما و ما ساند کار ما و علی الله و بر خدای تعالی بر غیر او فلیتوکل
المؤمنون بایده که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای تعالی حصول مراد است
و کفایت مهمات و ایمنی از افات و مخافات قیل بکوی محمد صلی الله علیه و سلم مرا ایشانرا
هل تربصون آیا چشم میدارید بنا یا یعنی انتظار می برید که ما رسد الا اهدی
الحسینی مکرکی از دو چیز نیکو نصرت است اگر یکشیم و شهادت است اگر گشت
شویم و نحن و ما نربص چشم می داریم بشما یکی از دو چیز ان یصیبکم الله
انکه برساند خدای تعالی بشما عذاب من عنده عذابی از نزد یک خود چون صبحه
در جف و خسف تا هلاک شوید او باید بنا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که
شمار بسبب کفر بقتل رسانیم فتر بصوا پس انتظار برید از آنکه ما بخواهیم انا
معکم متر بصون بدستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند
که چندین قیس حضرت رسول را گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من
بحرب بنی الا صفر متعسر است اما لشکر ترا مال خود مدد کاری غایم آیت آمد که

قل انفقوا بكون رجواب او نفقه كنند امرست بمعنی خبر یعنی چوب نفقه كنند طوعا
خواه بطوع و رغبت او كرها و خواه بكرة و نفرت بجهت وجه ان يتقبل قبول كرده بخو
شد منكم از شما انكم كنتم بدرستی كه شما هستيد قوم ما فاسقين گروه پيرون رفتگار
از ديرة اسلام و نفقه كافران مقبول نیست و ما منعههم و باز دارند ايشان از ان قبل
منهم از انكه قبول كرده شود از ایشان نفقات تهم نفقهای ایشان الا انهم مكرانكه
ایشان كفر با الله كافرند بخداي تعالی و برسوله و فرستاده او و لا ياتون الصلوة
و لا آتوا جمعة و جماعت بغير الا و هم كسانی مكر ایشان كاهلانند یعنی بختازی آيند
يكسالت و كراهت نه بصدق و ارادت و لا يتقون و نفقه نمی كنند در راه خدای تعالی
الا و هم كارهون مكر ایشان نا خواهانند یعنی بكرهت نفقه ميكنند زیرا كه با دای آن
اميد ثواب ندارند بزرگ آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فلا تعجبك پس بايد كه ترا
نيارد خطاب با ان حضرت است و مراد است اند مؤمنان را می فرماید كه متعجب نگردان
شمارا اموالهم مالهای منافقان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان چكرت اموال
و اولاد و بالست مرايشانرا نمايريد انكه جز اين نیست كه بخواهد خدای تعالی كيعض بهم
تا عذاب كند ایشانرا بپايدانهای الحيوه الدنياه در زندگانی دنيا بسبب تعجب و شكست
در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان ميرسد از مصايب فرزندان و ترهون
انفسهم و بيرون رود جانهای ایشان از ابدان بعصوبت بسيار و هم كاهون
و ایشان كافران باشند یعنی بكنز بپوشانند مال ایشانرا دست كيرد و نه فرزند بفرماید
ایشان رسد راي چون مركش كند كردان در بند . نتوان به سبزه جست
از ان خم كند . و آن لحظه كه دست اجل از پای فكنند . في مال بفریاد رسد في فرزندان
و كلفون بانه و سوكندي خود ند بخدای انهم كنكم كه ایشان از جمله شما اند
يعني از اهل اسلام و ما هم منكم و هستند ایشان از شما بجهت ابطان كز و كنهم
وليكن ایشان قوم بفرقون گروه اند كه می ترسند از شما كه با ایشان از قتل و سر
نكند كه با مشركان ميكنند پس بنفای اظهار اسلام می كنند كوچك و نملجاء اگر
بيايند بپناهي كه بدان التجا تو اند كرد از قلعه يا سر كوي يا جزيره او مفارقت يا غا
از كوهها يا سرد آبها او مد خلا يا سوراخي كه در آنجا تو اند زديد تو لو آليه هر آينه
روي ميكنند از ترس و هم بچگون و ایشان می شنابند شافتنی كه بپنج كس باز نكرودند
چون اسب سر كشي آورده اند كه حضرت رسالت صلی الله عليه وسلم قسمت غنيمت
می فرمود ابو الجواظ منافق كفت صاحب خود مرا می بينيد كه صدقات شما را بر اعيان
غنم ميدهد و كماني بود كه عدل ميكند آيت آمد و منهم و از منافقان من يامزك
كس هست كه عيب ميكند ترا في الصدقات در قسمت صدقات و گفته اند اين
آيت در شان اين ذوالخوبصر يعقوب بن قيس بن زهير كه پسر خواجه بود و فرود آمد
كه بوقت قسمت غنائم حين كه حضرت صلی الله عليه وسلم بجهت تأليف قلوب
نومسلمانان خطي و افزا غنائم بدیشان داد و او بران طعن كرد يا طايي غير خالص

مرتضى

كه مرتضى علي رضا الله عنه از اين فرستاده بود و حضرت علي تمام آنرا بچهار كس از اشراف
عرب عطا فرمود بمرآت نموده با حضرت رسول صلی الله عليه وسلم كفت اعدل يا رسول
الله و حضرت علي در جواب وی فرمود كه وى لك ان لم اعدل فمن يعدل و ان حضرت
صلی الله عليه وسلم او را در قوم او را مارقين لقب نهاد و در ينابيع مذكور است
كه علي را رضي الله عنه كفت كه تو با ان قوم قتال كنى و امام ثعلبي در تفسير خود از ابو
سعید حذري رضي الله عنه نقل ميكند كه من در نهروان حاضر بودم كه مرتضى علي
رضي الله عنه با ایشان قتال كرد و تفصيل اين حكايات در جواب هر التفسير توان
يافت و گفته اند عيب كننده قسمت معيت بن قشير بوده كه در قسمت غنائم
طعن ميكرده و عرضش جز نفع خود نبوده چنانچه می فرماید فان اعطوا پس
اگر داده شوند منها از صدقات چند انكه دلخواه ایشان باشد رضوا پسنديد
ان قسمت را و ان لم يعطوا و اگر داديشوند انان بموجب ارادت ایشان اذام
بسخطون ایشان خشم كيرند و ناخوشند باشند و لو انهم و اگر ایشان رضوا
پسندند ما انيهم الله آنچه دهد ایشانرا خدای تعالی و برسوله و فرستاده او
از غنيمت و صدقه و بدان خرسند كردند و قالوا و كويند حسينا الله بس است
ما را فضل خدای تعالی سويتنا الله زود باشد كه بدهد ما را خدای تعالی من فضل
از فضل خود غنيمتی ديگر و برسوله و فرستاده او بپوشد عطا كند ما را بيشتر از اين
كه حالا عطا فرموده انما لي الله بدرستی ما بخدای را غيوت باز كردند كا نيم و
اميد دارند كه هر آينه اين بهتر باشد ايشانرا زير كه رضا بقسمت سبب بجهت
و جنح دران موجب محنت سني از ابراهيم ادم قدس سر نقل ميكند كه هر كه
بمقادير خرسند شد از غم و ملال باز دست بپايد رضا بداده بده و زجهين كره
بكشيا . كه بر من و تو در اختيار نكشادند . و در جهين معنی فرده است بيت
بشنواي نكت كه خود را ز غم آزاده كنى . خون خوري كرتلب روزی ننهاده كنى .
پس بيان مصارف صدقات ميكنند نادانند كه آنچه آن حضرت صلی الله عليه وسلم
در قسمت غنائم كرده عين صواب بوده انما الصدقات جز اين نیست كه
صدقات يعنى زكوة للفقره مورد و بيشتر است و المساكين و بيجار كا ترا امام
اعظم رحمه الله می فرماید كه فقير است كه سؤال نكند بجهت انكه كفاف
در حال دارد و مسكين انكه سؤال كند بواسطه انكه كفاف حال نيز ندارد
و نزد امام شافعي رحمه الله بر عكس اينست و لعاملين عليها و ديگر عمل كنند كا
بر ان يعنى كه سعي كنند در تحصيل آن و المولقة قلوبهم و قوی بهم آورده شده
دلهاى ایشان يعنى اسلام آورده اند اما تنهای ایشان هنوز خالص نیست
پس بجهت تأليف دل ایشان باسلام ايشانرا محظوظ بايد ساخت و مؤلفه
قلوب اشراف عرب بود ند كه حضرت پيغمبر صلی الله عليه وسلم منظور را كفت دلهاى
ایشان بدین حق و ترقب اسلام امثال ایشانرا از غنائم حنين قسمتی كامل داد

نراست
است

چون ابوسفیان و عینیه بن حصین و افریج بن حابس و غیر ایشان و چون
مؤلفه قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان
با جماع صحابه ساقط شده است و فی القاب و دیگر زکوة برای صرف کردن است
در کثافت کردن نهاده بندگان از ریقه بستی که مراد بندگان است که خود را از خواج
باز میزد و در آد بخوم کتابت او را بزکوة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد
را هم ما الله باینکه بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد و انکار می بیند و دیگر و امام
داران مفلس که خود قرض گرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده باشند
و فی سبیل الله و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای تعالی یا آنکه نفقه کنند
بر غازیان در ویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن بل و رباط
نیز از این جمله است و ابی السبیل و دیگر برای راه گذری که از مال خود دور مانده
باشند و سبانه و تعالی برای این جماعت قرض کرده است زکوة را فریضه و قرض
کردنی من الله ثابت از نزد یک خدای تعالی و الله علیم و خدای تعالی داناست
بستخفاف حکیم حکم کننده است بقسمت بروجهی که شاید و باید **مثنوی** حق تعالی
چون در قسمت کشاد. هر کسی را آنچه می بایست داد. نیست واقع اندران قسمت
غلط. بنده را خواهی رضا خواهی سخط. آورده اند که جلاسی و صحاب او چون رفقا
و سماک و دیگر منافقان که بظواهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید
عالم صلی الله علیه و سلم حالی نبود و در خلا آن حضرت را بچیزهای که زبان از اهدای
آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آن حضرت رسید
جمع شمار سوا شود بد گفتند محمد صلی الله علیه و سلم کوئی شنوا دارد ما هر چه بخواهیم
میکویم و چون پیش او سوگندی خوریم که نگفته ایم باور میکند یا بثلثین هارث
پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی چون
او را منع کردند گفت محمد صلی الله علیه و سلم مردی سخن شنواست مابنی و انبات
هر چه میگویم قبول میکند آیت آمد که و منتهی و از منافقان الذین یؤذون الذین
آنانند که از آنند پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بقولوت وی گویند هواذنت او مرد خوش
شنوست هر چه با او میگویند استماع میکند قل بگو ایشان را که او آذنت خبر نگار شنوید
خبر است شمار بعضی او آذنت بروجهی که شما از روی مذمت می گوید بلکه شنونده
و قبول کننده نیکو نیست بومن بالله تصدیق میکند خدا را در هر چه گفته وی گوید
و بومن لله و منین و تصدیق میکند مؤمنان را از سخن ایشان یعنی بقر قبول میرساند
سبب خلوص نیات ایشان در رحمة و اورحمت لاذین آمنوا مرآت کسان را که اظهار
ایمان میکردند متکلم از شما یعنی نه آنست که بوقول شما دانایست صدور و کذب شمار
ی دانند اما بوجه از روی کاذب یعنی دارد از روی رحمت با شما رفوی نماید و الذین
یؤذون و آنانکه می آزارند بوقول و فعل رسول الله فرستاده خدا را که هر که ایشان را
عذاب آید لیسر عذاب درد ناک در آخرت بخلوت بالله سوگند بخورند بخدای که برای

مهای مسلمانان

شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند که بر صغیر شما را خشنود کرد انداز خود دانسته
در سوره و خدای تعالی در سوره او هو سزاوارتر از آن بر صغیر آنکه خشنود و
سازند منافقان و بر این معنی رسول را چنانچه در آید از رضای رسول است و گفته
خدا را و توحید ضمیر دلالت بر تلامذ رضایت دارد یعنی خشنودی خدای تعالی
و ابسته خشنودی رسول است علیه السلام یعنی خدا و رسول را خشنود باید سزا
آن کما مؤمنین اگر هستند مؤمنان چنانچه کلمات می برید الله یعلموا ایاتی دانند
آنکه من یجادد الله آنکه هر کس که خلاف کند با خدای تعالی **مثنوی** و بار رسول او
علیه السلام و آنکه در کذرت فانی که پس سزاوارست آنکه باشد مرا و نا وجهیم است
دو زنج خالدا فیها در هالقی که جاوید باشد و آن ذلک آن خلود در دوزخ الخوی
العظیم در سوابی بزرگست در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان
یکدیگر پیغمبر خدا را سخن آزمای و مآثره رای میکنند و بفسوس و استهزا سخنان
ادامیکردند و بعضی از ایشان عقی می بردند که چه بودی که ما را صد تا زیانه زدندی
و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیلت ماضی آیت نازل شد که یحذر المؤمنون
حذر میکنند منافقان آن نزل علیهم از آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان سوره
سورتی از قرآن **تنبیههم** که بیاگاهانند آن سوره مؤمنان را و خبر دهد بای قلوبهم بآنچه
در دل منافق است از کفر و نفاق قل استهزوا بکواهی محمد صلی الله علیه و سلم ایشان را که
افسوس دارند امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا بکنید که جزا خوا هید یافت و جزا
آنست که برای تفضیح شما آن الله بدرستی که خدای تعالی تخریج ظاهر کننده است
ما تحذرون و آن چیز را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی سواوی اخلاق و اوصاف
که شما راست آورده اند که در غر و تبوک و دبعث بن قایت با جمعی از منافقان پیش
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفتند و می گفتند بپیشد این مرد را یعنی محمد را صلی الله
علیه و سلم بخواد که حصارهای شام را بگیرد و در قصر ملوک آن دیار مقام سازد
و این سخن بنور نبوت بر باطن مبارک آن حضرت ظاهر شد با غار یا سر رضی الله
عنه فرمود که آن قوم را در یاب که بسوختند و از ایشان استفسار غای که چه میکنند
اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتید غار رضی الله عنه پیغام برسانید و ایشان پیش
آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمده اعتذار نمودند که تخری بر سبیل هزل و بازی چنانچه
د آب ره گذریان باشد گفتیم و لکن سالتهم و اگر بر پی ای محمد صلی الله علیه و سلم ایشان را
که چه می گفتید ببقولن هواینه گویند آنرا گفتا جز بن نیست که بودیم ما همچنان مسافران
مخوف حوض میگردیم در هر بنوع از سخنان و تلعب و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم قل
بگو ایشان را بر سبیل توبیخ ای الله ای بخدای تعالی و آیات و سخنان وی در سوره و بفرستاده
کنتم استهزوتن هستید که استهزای کنید و استهزا با ایشان شاید که اعتذار را عذر مگویم
که اعتذار شما دروغ است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کرده بطعن در رسول خدای
تعالی صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودند آن **تعلف** آن

اند

زا

وی

عفو کنیم عن طائفة از کوهی منکم از شما که توبه کنید و ان محنتی حیر بود از شما
که توبه کرد و از حق سبحانه و تعالی درخواست که شرف شهادت در یابد و در حرب
بما شهید شد تعذیب عذاب کنیم طائفة طائفة دیگر را با نهم کافرا بسبب
آنکه هستند مجرمین گناه کاران با ضرر بر نفاق المنافقین مردان منافق
که سیصد نفر بودند و المنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بعضی
من بعضی برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق
و شقاق یا مروءت میفرمایند بالکفر بکار زشت که کفرست یا معصیت یا نکذب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پیغمبر و یازمیدارند عن المعروف از نیکی که
ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و پیغمبر
و فرامیگیرند آید بهر دستهای خود را یعنی فروی بندند از غیرات و صدقات یا نفی
برای دعا و مناجات و سلمی فرموده که از معاشرت صنعا و ارباب حاجات نسوا الله
توبه کردند فرموداری خدا را فسیهیم پس فرود داشت ایشانرا خدای تعالی و باز
داشت فضل خود از ایشان ان المنافقین بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان
همه المنافقون ایشانند بیرون رفتن از دنیا بایان و عدا الله المنافقین و عدا
داده است خدای تعالی مردان منافق و المنافقات و زنان منافقه را و الکفار
و ناکوریدگان را از مرد و زن نارد جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند
در اینجا حق سبحانه و تعالی است ایشانرا برای عفویت و کهنه الله و دور کرده
خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود و کهنه و مر ایشانرا در آخرت عذاب مهیم عذابی پاینده
که انقطاع نیابند یا در دینی عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و ریخ و حسدست
رباعی ای آنکه ذبیره های و بد روزی در باطن آتش نفاق افروزی در هر
شعله غم بیشترست ی سوزد روان شعله که خوشی موزی کالذین ای منافقا هستید
شما مانند آنان که بودند من قبلکم پیش از شما یعنی ام ماحیه کافرا الله منکم بودند
سخت تر از شما قوه از روی قوت یعنی بقی از شما قوی تر بودند و اکثر و بیشتر بودند
از شما اموالا و اولاد از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزندان ایشان بیشتر از شما
بود فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلافهم بنصب خود از لذت های دنی و مال
و فرزندان بهره برداشتند فاستمتعتم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصب خویش از آرزو
فانی بجلاکم کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما
بجلاکم بهره خویش و هضم و خورید و شروع نمودید در باطل کالذی چون
خویشی که گذشتگان خاصا خویش کردند و بران رفتند اولئك ان کرده حبیط
نابود شد و تنبا هکشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنيا در دنیا که مال و فرزندان
بایشان وفا نکرد و الاخرة و در آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نکشت و اولئك
و آن کرده هم الخاسرون ایشانند زیاده زدن در هر دو جهان المیاتهم ابانیا
بدیشان یعنی بمنافقات که لذت دنیا مغرور و از تحصیل لذت باقیه محرومند

و انما یستحقون ان یتوبوا
و انما یستحقون ان یتوبوا
و انما یستحقون ان یتوبوا

بنو الذین من قبلهم خبر نکال و عذاب آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح کروه
نوح که بطوفان غرق شدند و عاد و ثمود عاده که بباد صحر هلاک گشتند و ثمود
قوم ثمود که بر چینه و صیحه ببردند و قوم ابراهیم و قوم ابراهیم که با نواع عذاب مبتلا
شدند و نوح و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم و ابراهیم که قوم شعیب اند
علی نبینا و علیه السلام بودند و بعد از آنکه یوم الظلمه معذب گشتند و المؤمنات و
اهل دیه های زیر بر شده یعنی قوم لوط ستم رستا علی نبینا و علیه ی نوح هلاک
شدند و انتهم و سلمهم آمدند بهمه ایشان فرستادگان بالبیئات با جتهای
روشن و نشانهای درست فما کان الله و بنود خدای تعالی کیظامهم که ستم کند
بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد و لکن کافرا و لکن بودند ایشان
بظلمون که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند و المؤمنون
و مردان مؤمن و المؤمنات و زنان مؤمنه بعضی برفی از ایشان اوکیا بعضی دوش
برخی دیگرند در تعاون و تناسر یا مروءت المعروف میفرمایند به نیکی که ایمان و فرمان
بردار است و پیغمبر عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و کید کار است و یلهمون الصلوة
و به پای میدارند نماز را بشرایط و یوتون الزکوة میدهند زکوة را با هزار متعلقه
بدان و یطیعون الله و فرمان می برند خدای را و رسوله و پیغمبر را و اهل الله علیه و سلم
در همه امور اولئك ان کروه سیر حمله الله زود باشد که رحمت کند خدای تعالی
بر ایشان ان الله عزیز بد رستی که خدای تعالی غالبست هر چه خواهد کند حکیم
دانا است بوضع هر شی در موضع او و عدا الله المؤمنین و المؤمنات و عدا
خدای تعالی مردان مؤمن و زنان مؤمنه و جنات جری بوستان مشتمل بر میوه که
فی رود من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاویدان باشند
در اینجا و مساکن طیبه و دیگر وعده داد ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوشی فی جنات
عدن در بهشت های پاینده جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمه تسنیم
در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت امام ثعلبی میگوید نهیست در جنت که
بوستانهای او بر هر دو کنارهای اوست در رضوان من الله و خوشنودی از نزدیک
خدای تعالی مؤمنانرا اکبر بزرگ ترست از بهشت و نعم او زیرا که مبداء جمیع
سعادات و منشاء تمام کرامات رضای حضرت عزتست و مؤدی بنیل وصال
و فوز لقای ذوالجلالست و محققان راه و عارفان آگاه را در راه و بیگاه جزای
حضرت الله تعالی مطلوب نیست **مثنوی** یکی میخواهد از توبه جنت و حور یکی
خواهد که از دوزخ شود دور و لکن ما نخو اهیمن این و آن هست مراد ما همین
خشنودی تست چو تو خوشنود کشتی در د و عالم همین مقصود است و الله اعلم
در احادیث صحیح و ابراست که حق سبحانه و تعالی خطاب فرماید که یا اهل الجنة کونوا
لیتیک ربنا و سعدیک و الخیر فی بدیک پس فرماید که خوشنود شد بدید که بدید چیست مار
که خوشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده ایما بجهیم یک از خلق خود عطا نکرده حق سبحانه

فرماید ایاد هم شمارا فاضل تر ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چهر بود
 که ازین ها فاضل تر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خوشنودی خود را و هرگز
 بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم می شود که نفی از رضوان الهی فاضل تر
 نیست ذلک آن خوشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروز بی بزرگ که نعم نبی
 در جنب آن محقر بلکه نعم بهشت بازاد او مختصر است یا ایها النبی ای پیغمبر صلعم
 جا هدا انکفار جهاد کن با کافران شمشیر و المناقب و با منافقان با نزام محبت و اقامت
 حد و برایشان و اغلظ علیهم و در پشت باقی برایشان در جهاد و محابا مکن و ماویهم
 جهنم و بازگشت ایشان هر دو فرع است و بیس المصیر و بد بازگشتیست و دفع
 آورده اند که بوقت تهنیه غزوه جلا ساری سدید بود و از کوشش سوار از جانب قبا
 بدین آمد و از برای تنفیر هم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد صلی الله علیه و سلم آورده
 حق باشد ما ازین دراز کوشان که بر آن سواریم بدر با شیم پس زن او مصعب
 آن سخن را بر عرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسانید و آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم جلا ساری را طلبیده بحضور مصعب از آن سوال فرمود جلا ساری سوگند یاد
 کرد که نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدا یا پروردگار خود ایق نازل گردان که
 صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که یجلفون بانه
 سوگند بخورند بخدی که مطلق ما قالوا نگفته اند آن سخن را و لقد قالوا و هوینه
 که گفتند کلمه الکفر کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آوردند در کلام سید
 المرسلین و کفر و کفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام و هو او قصد
 کردند بکفر بنا را با نچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج آن حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم و جلا ساری مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر
 این ابق نهادند و بیاد شاهی بردارند و ما نلقوا و کینه داشتند با رسول و مؤمنان آن
 ان اغنیهم الله مکرانکی نیاز کرد ایشان از خدای تعالی و در سوره و فرستاده او من فضله
 از نقص و تکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بد بخار رسید و ببرکت آن حضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد
 توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مکرانکه مستغنی شدند و گویند مولای
 جلا ساری کشته شده بود و حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمود تا دوازده هزار درهم
 بدو دادند و توانگر شدند و دوازده هزار درهم زیادت بر دیت از فضل و کرم رسول بود صلی
 الله علیه و سلم اینجا سخن پیغمبر مایه که سبب این کینه و دشمنی نیست مکرانکه توانگری
 فایده بود پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد ان بازگشت خیر اللهم بهر امر ایشان
 و ان یقولوا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یغزبهم الله عذاب کند خدای
 تعالی ایشان را عذاب و در ناک فی الدنیا در دنی بکشتن و الاخرة در آخرت سوختن
 و ما لهم فی الاخری و نیست ایشان را در زمین من و لی و سقی که دست گیرد و لا نصیر
 و نیاری که عذاب از ایشان باز دارد و منقولست جلا ساری بعد از نزول آیت توبه کرد

و از جمله مخلصان

و از جمله مخلصان امت محسوبست آورده اند که ثعلب انصاری که از فهاد صحابه
 بود بلازمست حضرت رسالت صلوات الرحمن و سلامه علیه آمده القاسم خود که آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم از خدای تعالی درخواست نمود تا او را توبه نکند چند آنکه حضرت صلی الله
 علیه و سلم او را پند داد که ازین مدعا در گذر شود مندیفتاد حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم از خدای درخواست تا او را پند خواه او مال دهد القاصه تیرد عا
 بر هدا فاجابت رسیده حق سبحانه و تعالی بر کوفتند ان او برکت کرد تا هدی که
 در حوالی مدینه ایشان را جای نماز و روی بیادیه آورده از اقامت نماز با جماعت
 محروم شد و جز روز آینه بدین نمی توانست آمد بالاخره از آن نیز باز ماند و چون
 عامل صدقات از نزدیک سیده کایمات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بنزدیک
 وی رفت و زکوة طلبید بخت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرد
 و گفت این که محمد صلی الله علیه و سلم از ما میطلبد جزیه است پس زکوة نداد خبر
 بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید صحابه متعجب گشتند و این آیت نازل شد
 و منهم و از اهل نفاق من عاهد الله کس همت که با خدای تعالی عهد کرده که
 لن ایتینا اگر بدهد ما را خدای تعالی من فضله از فضل خویش مالی انصاف
 هر این صدقه و هم و اخراج زکوة کنیم و نگویند و هر آینه که باشیم بتصدقات
 من الصالحین از جمله نیکان و شایستگان فلما اتیهم پس آن هنگام که بداد
 ایشان مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلاصه بخشی کردند بآن
 و حق خدای تعالی ندادند و تولوا و روی برگردانیدند از عهد و پیمان و هم
 معرضون و ایشان اعراض کردند از امر و فرمان فاعقبهم پس ازین در آورد
 آن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاق مقنن در دلهای ایشان
 که باقی باشد و زایل نکرد آنی بوم یلقونه نار و زکوة به بیستند عمل خود یعنی
 جزای آنرا و آن روز قیامت باشد بما اهللقوا الله بسبب آنکه خلاف کردند
 با خدای ما و عده و آنچه وعده کرده بود ندادند تصدق و صلاح و بما کانوا و بسبب
 آنکه بود نکرده و عده بکذب و دروغ گفتند الله یعلموا ابانی دانند مخالفان
 و عده آن که یعلم آنکه میداند خدای تعالی سرهم آنچه نهان ایشانست از نفاق
 و عزم بر خلاف عهد و تجویهم و آنچه را میگویند بایکدیگر که این زکوة جزیه است
 و ان الله و ابانی دانید که خدای تعالی علام الغیوب داننده نهان و پوشیده ها
 و درین آیت تهدید عظیم است بیت مکن اندیشه عصیان چو میدانی که
 میداند • مهین در روی این و آن چو میدانی کی بیند نفیست که حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم صحابرا بر نفاق و اعانت در بجهیز لشکر بنوک تحویض فرمود
 و صدق رضی الله عنه از دنیاوی هر چه داشت بیاد و وفار و رضی الله عنه
 نصفی از اموال خود تصدق کرد و ذوالنورین رضی الله عنه سبصد شتر مکران جهان
 بسته بداد و هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورد عبد الرحمن

عمر بن سید

خود در حق آنکه چهل اوقیه طلا با چهار هزار درهم صدقه نمود و هر یک از عباس
 و طلحه و سعد عباد و محمد ساهم در حق آنکه عتق مبلعی مال آوردند و این همه نزد آن
 حضرت مجتمع شدند و آنرا عاصم بن عدی صد و سوه خرمه که دو هزار و چهار صد
 من باشد در پنج هزار لشکر داده ابو عقیل انصاری صاعی خرمه آورد و گفت مشب
 تا صبح بجبهه مردم آب از جاه کشیده و دو صاع خرمه اجرت بن داده اند یکی
 برای عیال خود برداشتم و یکی آورده ام حضرت علی فرمود تا آن صاع خرمه را
 بر بالای صدقات که دیگر صحابه آورده بودند نرودند منافقان آغاز طعن
 و غمز کردند گفتند عبد الرحمن و عاصم آن مال بر یاد آورند و خدای و رسول از صاع
 عقیل بی نیازند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی
 بستاند آیت نازل شد که الذین آتوا من قبلهم لعلهم یحذرون ان الله یستأذنهم
 فیکونوا من المؤمنین الذین یؤتون الصدقات در آید صدقات
 یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بر ایشانست میدهند و الذین لا یحذرون و آتوا
 نیز عیب میکنند که فی بایند الا جهلهم مکر بعد طافت و قوت خویش عیب
 ابو عقیل را که میگوید خدای و رسول او از صاع او مستغنی اند پس از من
 پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریت میکنند با ایشان سخرانه من
 جزا دهد خدای تعالی ایشان را بر سخریت ایشان و لکن و ایشان را است عذاب
 الیم عذابی درد ناک بر آن سخریت و استهزاء میکنند در آن آورده که بر سر عبدالله
 آتی که هم عبدالله نام داشت و از جمله مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود
 در مرض پذیر خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم درخواست
 آن نمود که برای پذیرش آمرزش طلبید آن حضرت برای این آیتی استغفار کرد
 و آیت آمد که استغفر لکم استغفار کن برای ایشان که منافقانند و لا تستغفر
 لکم یا آمرزش نخواهد برای ایشان مراد است که هر دو امر در عدم آفاده مساوی اند
 آن تستغفر لکم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرتبه هفتاد بار گفت
 یغفر الله لکم پس فی آمرزش خدای ایشان را آورده اند که حضرت فرمود که بر هشتاد
 بیغفر ایم آیت آمد که سواد علیهم استغفر لکم اولم تستغفر لکم یغفر الله لکم
 سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیت دیگر بجبهه منافقان استغفا
 نکرد و از اینجا مبینی شود مراد از عدد سبعین تکبیر است نه تحمید و ذکر آن عدم
 قبول استغفار در حق ایشان با تهم سبب آنست که ایشان کفر با الله کافر
 شدند بخدای تعالی و رسول او و الله و خدای تعالی لایهدی القوم
 الفاسقین راه نماید بمقصود کروه فاسقان یعنی متمرده نواد کفر خویش فرج
 الخلقون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو بمقدمه بنشستن خویش تن
 خلاف رسول الله بر خلاف رسول خدای و کوهوا و کراهت داشتند بکراهت
 عقیدت آن بجاهد را آنرا که خداوند کند با مؤمنان و انفسهم بما الهی و نفسهم

خود بی سبب الله

خود بی سبب الله در راه خدای تعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و قالوا
 و گفتند مؤمنان را لا تنفروا بیرون مروید بدین غزو فی الحرح و کرما خود
 رفتند و خواستند که مؤمنان را نیز تنفر کنند قل بگو مرایشان را که نارجهشم
 اثنی و وزح شد و حق سخت ترست از جهل حرارت نسبت با این کرمه و ایشان
 بخالفست سختی سوختن در آفت شدند و کافوا یفقهون اگر باشند بداند
 که مال ایشان بدان آتش است فلیضحوا پس باید که بخندند فلیلا اندک و لیکون
 کثیرا و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغه امر واقع شده تا دلالت کند بر آنکه
 لازمست که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان باشد و میباید که خنده
 و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را عمل بر عدم کنند یعنی فرد ایشان را غمی
 باشد بی فرح و اندوهی بودی سرور جزا باداشت دهد خدای تعالی ایشان را
 باداشت دادی بما کافوا یکسبون با آنچه بودند که کسب و کردند از نفاق و مساوی
 اخلاق فان رجعت الله پس اگر باز آرد خدای تعالی ترا بدین الی طائفة منهم
 بسوی گروهی از منافقان مختلف فاستأذنیهم دستور طلبید از تو خروج
 برای بیرون آمدن بغزو دیگر بعد از تنوگ فقل کن غزوا پس بگو بیرون می آیند
 خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون میباید می بامن آید هرگز و لن نقاتلوا معی
 و کارزار نکنید در مصاحبت من عذو دشمنی را آنکه بدرستی که شما رضیم
 خرسند شدید بالتموه بنشستن و تخلف کردن اولی مرتبه اول بار یعنی بغزو
 تنوگ فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره مع الخائفین بابا پس ماندگان که
 قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان
 میدان نبرد است از هر دو مافی این کار نیاید و نامردی در مبارزت معرکه
 بجاهدت را نشاید بیست یابرو چون زنان رنگی و بوی پیش گیر یا چومردان
 اندر آوی و کوی در میدان فکی آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 در مرض این بی عیادت وی رفت و اذان حضرت القاسم نمود که پیواهن خود
 عطا فرمای تا کنن من سازند و بدفن من حاضر شده بر من غار گزار و مرا آمرزش
 طلب کن حضرت پیواهن مبارکش بوی داد و بجزا زهوی حاضر شد خواست
 که نماز گزارد و فاروق رضی الله عنه در آن باب اضطراب بسیار نموده و
 مساوی او بیا در حضرت میداد و چون عازم شد بخار بر وی آیت آمد و گویند
 بعد از آنکه نماز گزارده بود نازل شد و لا تنصل و نماز مکرر علی حدیث
 یکی منتهی مات از منافقان که میبوند آید هرگز ابد اطرف لا تنصل باشد
 و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر گری ببرد احیاء او برای تعذیب
 نه برای تنقیه پس کانه که همان مرده است و ابد بر همان حال خواهد بود و لا تنص
 و مایست علی قبره بر سر کوری برای دفن و زیارت یاد عاواستغفار بر سر
 منافقان کفر و بالله کافر شدند بخدای تعالی که شرک آوردند و رسول و کفر

بجای مبارکی نقل
 بوی و او

است
 انفسهم
 دهوی

که فرمات برداری نکردند و ما تو را و ببردند و هم فاسقوت و حال آنکه ایشان
بیرون رفتگانند از طریق ایمان و لا تعجبک و باید که ترا متعجب سازد ملا داشت
و خطاب بآن حضرت یعنی در عجب آن اندازد شما را و ما لکم ما لهای منافقان اگر
سیارست و اولاد هر روزند از ایشان اگر چه قوی و با افتد دارند اما بریدانکه چنین
نیست که میخواهد خدای تعالی آن بعد از بیهوشیها آنکه عذاب کند ایشان را بدین فی الدنیا
در دنیای سبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق اموال و اولاد
و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند و تروهن انفسهم و بیرون
روند و جهای ایشان بجهت تمام و هر کار فرون و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر ازین
جهان بروند و روشنی میگفت اغنیاء غنی الاغنیاء اند مال دینی جمع میکنند با انواع
پریشانی و ذلت و نگاه میدارند با صناف بلیت و مشقت و باخوری دوزخ میگردانند
بصد هزار حسرت **رباعی** در اول جو خواهی کنی مال جمع بسوی رنج بر خویش باید گذاشت
پس از بهر آن تا بماند بجای شب و روزی بایدت پاس داشت و زین جمله آن حال شکلی
که آخر کسرت باید گذاشت و اذا انزلت و چون فرو فرستاده شود سوره
سوره از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر
چون سوره نازل گردد آن آمنوا بآنکه بانکه ایمان آرند بخدای تعالی و جاهد و
مع رسول و جهاد کنید در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استاذ نیکو سوری
جویند از توبه باز ایستادند او تو ایا طول خداوندان مال و توانایی منظم از
منافقان و قالوا و گویند در نماز ما را و یا خود بلفش کردن تا باشیم مع المقادیر
باشند مستکان در خانه ها رضوا خرسند شدند و راضی گشتند بان یکونوا بانکه
باشند مع الخوایف با زنان و پس ماندگان و طبع و مهر نهاده شده است
علی قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق لکم لا یعلمون پس ایشان فهم نمیکنند
آن چیز را که در جهاد است از انوار سعادت و آنرا که در تخلف است از آثار
شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای تعالی و الذین آمنوا و انانکه ایمان
آوردند معه با او یعنی در خدمت او جاهد و جهاد کردند با موالکم
و انفسهم با آنها و نفسهای خود و اولئک و آن گروه لکم الخیرات مرایشان
نیکو بیهای هود و سرای غنیمت و نصرت در دینی و بهشت و کرامت در دینی
و اولئک و آن قوم هم المقامون ایشانند پیروزی بافتگان و بمقصود
رسیدگان اعدا آنکه لکم اماده ساخته است خدای تعالی برای ایشان جنان
تجری بوستانهای کمی رود من تحتها الا نهار از زیر مسکن اهلای آن جویهای
خالدین فیها جاوید باشند مانند در آن ذلک است الفوز العظیم در مسکن
بزرگ و فیروزی تمام و جاء المعذرون و آمدند در وقت توبه و بغزوه
نبوک عذر گویند کات من الاعراب از بادیه نشینان یعنی غطفان و اسد
که عذر گفتند از قتل مال و کثرت عیال یا رهط عاملین طفیل که اعتذار

رند

تست

ری

عدین

را

ری

کند و روز

کرده بودند یا آنکه اگر ما بغزای ایم بنی طلق اهلای و مواشی ما را غارت میکنند
و این عذر ها گفتند لیو ذن لکم فاستوری دهند ایشان را در تخلف و قعود
الذین و بنشینند آنرا که کذبوا الله دروغ گفتند یا خدای تعالی و رسول
و بار رسول او در ادعای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار
نیز نکردند سیصیب الذین کفروا و او باشد که برسد آنرا که کافر شدند منظم
از اعراب عذاب الیم عذاب مولم در دینی که قتل است یا حرق در آخرت
کیس علی المصنعا نیست بر ناتوانان و لا علی المرحی و نه بیماران و معلولان
و لا علی الذین لا یجدون و نه آنان که نیابند ما ینفقون چیزی را که نفقه کنند
بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی برین سسطا نفقه
نیست هیچ کنایه که باز ایستند در غزوه اذا انفقوا چون نیک خواهی نمایند
و فرمات برید آنکه و رسول الله بخدای تعالی و رسول او را و منصف اخلاصی فعل
باخلاصی نیت ما علی المحسنین نیست بر نیکو کاران که ناصحانند من سبیل هم
عتابی و ملامتی و الله غفور و خدای تعالی آمرزنده است که عذر از غزو
باز ماند رحیم تهر بایست که معذ و را از رخصت قعود دهد و لا علی
الذین و نه آنرا که هیچ معیبنی نیست بر آنها که از در ماندگی اذ اما تون چون
بیامدند سوی توبه درخواست کردند و تحملهم تا ایشان را دستور دینی و یا خود
بحرب بری قلت گفتی توبه درین وقت لا اجد فی یا یم ما احکم علیه چیزی
که شمار سوار کنم بران توبه بر گشتند از پیش توبه عیثهم و چشمهای ایشان
تفیض من الذم روانی شد از اشک یعنی اشک از دیده های ایشان ریخت
خون از روی اندوه الایجد و ابجهت آنکه فی یافتند ما ینفقون آنچه خرج
کنند در آن سفر و این قوم را بکایین گویند و ایشان هفت توبه نکردند که بدو راه
نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم
مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شویم و بغزایم حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم فرمود که آنچه بخواهید فی یا یم ایشان کربان از حضرت پیغمبر علیه السلام
بیرون آمدند و این عمر و عباس و عثمان رضی الله عنهم از فرا و نوشه و مرکب
خواه بودند پس حق سبحانه و تعالی فرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند
جوری و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست که معانیت و ملامت علی الذین
بر انانست که ایشان استاذ نیکو سوری میگویند در باز ایستادن و هم اغنیاء
و حال آنکه ایشان توانگر اند و زاد و مرکب ایشان اماده است رضوا بان یکونوا
راضی شدند بانکه باشند مع الخوایف با زنان و کودکان و طبع و مهر
نهاده خدای تعالی از حذلان علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس
ایشان فی داند خاتمه عاقبت خود را و عقوبتی که برین نافرمانی مرتب است
یعندرون التقاء اعتذار خواهند کرد منافقان الیکم بسوی شما یعنی عذر

است

نشان میدهد

خواهند خواست از آن رجعت چون باز کردید از تنوک الیه سوی ایشان
و بعدینه باز آیند قل یوای محمد صلی الله علیه و سلم لا تعذر و اعذر و اعیب
بعاذر برکاذبه برای آنکه آن قوم گم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم
کرد بجهت آنکه قد نبنا الله تحقیق که خبر داده است ما را خدای تعالی من اخبیا
از اخبار شما و احوال شما که جز آنجا می رسد و قصد شما چه بود و سیری آنکه عمل کرد
و بهینده خدای کار شما در سوره و فی سوره و این خواهد دید که از نفاق توبه
میکنید یا بران ثباتی و زید ثمة تردوت پس باز کرده اند و خواهید شد در
قیامت ای عالم الغیب و الشهادة سوی دانی پوشیده و آشکار که مطلع است
بر ضمائر و خواهر قیامت پس خبر خواهد داد شما را بما گفتم نملوت با نچه بودید که
ی کردید از کتمان نفاق و اظهار وفای و آن اخبار و توبه و عتاب خواهد
بود سیخوفت یا آنکه زود باشد که سوگند خواهد نمود خدای تعالی گم برای شما
از آن نقیصه چون باز کردید از سفر الیه سوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این
بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون چندین قیس و امثال او که بعد
از رجوع پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او سجده آمده قسم یاد کردند که ما
بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه و تعالی فرماید سوگندی خوردند بدروغ کفر صوا
عنهم تاروی بگردانید از عتاب و سوزش ایشان فاعرضوا عنهم پس عراض
کنید از ایشان و بگذرانید شات انهم رجس بدرستی که ایشان پلید اند و نگویند
و توبه و ملامت که بسبب میل به توبه و انابت در حق ایشان مفید نیفتد
زیرا که خبث ایشان پذیرند و تطهیر نیست و ما و بهم جهنم و جای ایشان
دوزخ است و عتاب ایشان آن خواهد بود جز آن برای یاد داشت بما کافوا بکسوف
با نچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون سوگند میخوردند منافقان
گم برای شما لترضوا فادان خشود شوید عنهم از ایشان و از تعرض شما
ایمانی شوند این ابی بعد از رجوع آن حضرت سوگند یاد کرد که در هیچ از رسول
خدای تعالی تخلف نکند و عبید الله ابی شرح نیز بحضور فاروق بنی بر شمع
سوگند خورد حق سبحانه و تعالی فرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای
شماست نه برای خشود خدای تعالی فان ترضوا پس اگر خشود شوید ای
مؤمنان عنهم از منافقان دروغ کوی فان آنکه پس بدرستی که خدای تعالی
لا یرضی خشود غی شود عن قوم الفاسقین از کوه فاسقان یعنی رضای شما
با وجود خشم خدای تعالی ایشان نرسود ندارد و مراد از آیت نهی مؤمنانست
که از ایشان راضی نشوند و بعد رهای باطل ایشان فریفته نکردند الا عراب باویه
تشیان مراد بنو نمیم و بنو اسد و عطفان و عراب حوالی مدینه اند تمام اهل یامیه
بلکه این جمیع مخصوص شد کفر و نفاق سخت تر از روی کفر و نفاق یعقوب
و کفر ایشان از اصل حضرت بیشتر است بجهت آنکه بنو هاشم اند و سخت دل و باو اهل

رگ

و

ع

علم نشست و برخواست نکرده اند و اجداد و سزاوارترند الا یعلموا یا آنکه ندانند
حد و ما انزل الله آن حدودهای که خدای تعالی فرو فرستاده علی رسو که
بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع و آنکه علم و خدای تعالی داناست باحوال ایشان
هلم حکم کننده از حکمت با احوال ایشان و من الاعراب و از منافقات اهل بادیه
من یخذ کس هست که فرایض برای شمار یعنی شمار کند ما ینفق آنچه نفقه می نماید
و صدقه میدهد مگر ما تا وانی و زیانی یعنی صدقات خود را غیبی و غرامتی شمار
چه بران امید ثواب ندارد و بر یا و تقیه انفاق میکند و پیر بی و انتظاری بر
بکم اند و آنرا شما کرد شهای روزگار را یعنی آنرا که دولت اسلام بنکیت مبدل
شود روزگار مسلمانان بر کرد تا از نفاق خلاص یابند علیهم در اثر استود
بر ایشان باد کردش بد روزگار ایشان منقلب شود و آنکه سمیع و خدای تعالی
شنواست مرا آنرا که بزبان می آورند علم داناست با نچه در دل پنهان میدارند
و من الاعراب و اهل بدو من یومن بالله کسان هستند که می گردند بخدای
و ایوم الاخر و روز باز پسین مراد بنیوت مفرانند از جهنم و گفته اند عبد الله
ذی الجحادین و رهط او بدید که بخدای تعالی و بقیامت می گردند و بخدای تعالی
ما ینفق آنچه نفقه می کنند در جهاد با تصدق قربات اسباب قربت عند الله
نزدیک خدای تعالی یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله
ی سازند آنرا بقرت الهی و صلوات الرسول و بدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقا
بخیر و برکت دعای کند و آمرزشی طلبد که قوله اللهم صل علی من اوفی الایمانها
بدانند که نفقات ایشان با صلوات رسول قریه لهم سبب نزدیکی است ایشانرا
بدرگاه عنایت ربانی سید ظلم الله زود باشد که در آرد خدای تعالی ایشانرا
فی رحمته در بهشت خود محل نزول رحمت است آنکه بدرستی که خدای
تعالی غفور آمرزنده است مر متصدقا انهم مملو با نیت مر متقربان
و استابقون الاولوت و پیشی گیرند کات پیشینیان یعنی آنان که سبقت دارند
بر امت مؤمنان من المهاجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند
مدینه آمدند مراد اهل بدرند یا آنانکه قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنانکه
بد و قبل نماز کرده اند یا اهل بیعت رضوان و الانصار و از انصار یعنی
آنانکه از ساکنات مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه
اول اند یعنی سبای سبعة و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنان که
بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه و الذین اتبعوا
و آنانکه متابعت کردند سابقان با حسنات با ایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند
از مهاجرو انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان
کند تا قیامت از مرده تا بقیامت رضای الله عنهم خشود شد خدای
تعالی بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل اند و رضوانه

ید

ن

م

و خوشنود شدند ایشان از خدای تعالی با آنچه یافتند از نعم دینی و دنیوی
و اعتدالهم و ماده کوه خدای تعالی را ایشان را جنات جری بوستانهای که میرود
من تحتها الا نهار در زیر درختان آن جویهای خالدین فیها جاوید باشند
در آن ابد همیشه تا کیه خلودست ذلك الفوز العظيم آن پیروزی بزرگ و
رسیدن تمام مراد و حق و کرم و از آنکه کرد اگر دشمنان اند من الا عرب از اهل
بودی منافقون منافقانند چون اسم و شجر و غفار و قوی از جهنم و غیره
که کلمه شهادت می گویند و به غار و روزه قیام می نمایند و من اهل البیت
و از اهل شهر شما نیز مرد و قوی اند که خو کرده اند و قامت نموده اند علی النفا
بر نفاق و تاد در منافق ما هو شده اند بر توبه که توانی محمد صلعم با وجود کمال
ظننت و صدق و فراست خود لا تعلمهم فی دانی ایشان را یعنی کفر را در سودا
دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را
با عیان ایشان نمی شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان
مطلعون سعه بهم زدود باشد که عذاب کنیم ایشان را مرتین دو نوبت یکی
بنقضیعت در دنیا و دیگر بعد عذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجها
تم بردن پس باز گشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعد از بزرگ که
آتش دوزخ است و بحقیقت عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت
و تجویب ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ عذاب از تکبیر هومان و مشقت
همان بزرگ تر نیست منوی از فراق تلخی گویی سخن. هر چه خواهی کن ولیکن
آن مکن. در فراق غیر بیجا هیچ نیست. جوید و در آن هر آن را بخی که هست.
سهل تر از بعد حق غفلتست. از فراق این خاکها شور شود. و ز فراق
این آبها نیره بود. و دوزخ از فرقت جنان سوزان شدست. بید از فرقت
جنان نوزان شدست. که بگویم از فراق چون شرار. تا قیامت یک بود
آن از هزار. آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف
و زیده بود ند چون از تهدیدات الهی که در باره مختلفان نازل شده بود
خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونها مسجد بسته سوگند خوردند
که نکذا رتد که کسی ایشان را بکشد تا وقتی حکم خدای تعالی گشاده شوند چون
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزل نموده
بر عادت معهوده مسجد درآمد و ایشان را دیده فرمود که چه کسانی اند صورت حال
بوقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه و سلم بسان کهر بار گذراند که
هم سوگند بخورم که ایشان را نکشایم تا وقتی که امر در رسد آیت آمد و آخرت
دقوی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعتراف بایستاد و اعتراف کردند بکنها
خود و مقرر شدند بدان خلطوا بیما یجتمعت عملا صالحا اگر دار نیکو را یعنی
غزوها که با شاف پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان در وجود آمده بود و آخر

سینا و بعلی دیگر بود که از تبوک تخلف نمودند عسی آنکه شاید خدای تعالی
آن بتوب علیهم آنکه توبه ایشان در پذیرد آن آنکه غفور بدرستی که خدای
تعالی آمرزنده است مرتائب را و هیچ مهر با نیست برود و تا ویلات کاشفی
مذکور است که اعتراف بذنوب از جهت بقاء نور استعدادست و عدم رسوخ ملکه
خطیات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیده بصیرت گشاده
شده قباح کناه مشهود وی گشته اگر چه ظلمت غفلت مژگم کرده و زنی
در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ کناه زشت را نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا
نیک بیند و در عذاب خذلان بماند حکیم ثنائی قدس ستره فرموده منوی
چون بدی کناه را دانی. کشف است جانب پشیمانی. و در دانی کناه را که بدست. آن
نشان شقاوت ابدست. القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم فرمود تا ایشان را بکشدند آن ازاد شدگان بشکرانند نعمت الهی اموال خود را
بحضرت نبوت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت
خدمت تو باز مانده ایم آنها را فرا گیر و در راه خدای تصدق نمای خواجه عالم
صلی الله علیه و سلم فرمود که من باخذ مال شما ما مور نیستم این آیت نازل شد
خذ من اموالهم فاکبروا مالها ایشان صدقه زکوة فریضه تطهر هر تاپاک
کردانی ایشان را از کناهان یا از جهت مال که مؤدی بظفیان و عصبانست یا از بجا
بخل و تزکیهم و زیاده کردانی و نشوفا دی صفات ایشان را بها بدان صدق و صل
علیهم و دعا گوئی بر ایشان و آموزش طلب کن آن صلوات بدرستی که دعای تو
سکن لهم آرامش بوده لهای ایشان را و الله سمیع خدای تعالی شنو است دعای تو
علیم داناست با استحقاق ایشان مرا والله یعلمو ایانی دانند تا ثبات با آنان که
توبه نمی کنند معلوم ندارند آن آنکه آنرا که خدای تعالی هو یقبل التوبه اوست
که قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود و یا خذ الصدقات و فرامیگرد بعضی
قبول میکند صدقهای ایشان را و الله دانی دانند آنرا نیز که خدای هو التواب اوست
توبه پذیرنده الوهم مهر بات بر توبه کننده و قل اعلموا و بگوئید ای تا ثبات
یعنی بعد از قبول توبه استقامت و زید بران بای گویند ای گروهی که توبه نمی کنید
بکنید آنچه میخواهید امر نهید بدست فسر آنکه پس زود باشد که ببیند خدای تعالی
عملکم کار شما را از خیر و شر و سوله و فرستاده او و المؤمنون و کوریدگان نیز
بیند و ستر دوت و زود باشد که باز گردانیده شود بدیوکی الی عالم الغیب
و الشهادة بسوی دانیان نهان و آشکارا فینبئکم پس بیا گاهند شما بآنکه عمل
با آنچه بودید که عملی کردید و اگاهی بجایزات باشد بران قبل ازین که مذکور شد
که مختلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کسی
دیگر که کعب بن مالک بود و هلال ابن امیه و مراریت بن ربیع ایشان فر و
ایستاد بودند اما پیش حضرت صلی الله علیه و سلم آمده بکناه خود معترف

شدند و حضرت علیه السلام حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و محالطت نکند
 در شان ایشان که و لغز و دیکر از مختلفات مرجعیت تأخیر کرده شده باشند و باز
 داشته گان لامر الله برای فرمان خدای تعالی درباره ایشان اما بعد بیهوده یا عذاب
 کند خدای تعالی ایشان را اگر اصرار کنند بر آن گناه و اما بتوب علیهم و یا توبه
 دهد ایشان را که نماز و روزه و زکات و زهد و عبادت و اگر نه عند الله ترد
 نیست و الله عليم و خدای داناست بر جای ایشان حکیم حکم کننده است
 بر جای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه ابن حاطب و تنبل
 بن حارث و دویعت بن ثابت و اوزاب ایشان سخن ابو عامر را هب در برابر
 مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر را هب از اشراف قبیله خزرج بود
 و در علم نبوت و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعمت سید عالم صلی الله
 علیه و سلم بر اهل مدینه میخواند چون آن حضرت بمدینه هجرت فرمود اهل آن
 خطه شیفته جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر بر میدند و کسی بروی
 او نکردند **بیت** با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات • حیث آید سخن
 از چشمه حیوان گفت • ابو عامر را غرض حسد در حرکت آمده بنی آن حضرت
 مشغول شد و بعد از غزو بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب
 احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت صلی الله
 علیه و سلم او را ساق لب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده
 بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و بخواست از روم لشکری ساز کرده بچند مسلمانان
 آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابل قیاد رحمة خویش برای من مسجدی
 بسازید که چون بمدینه آیم آنجا با فاده علم اشتغال نمایم مسجدی ساختند و حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون عازم غزوه تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند
 یا رسول الله ما برای ضعیفات و بیچاره گان وقت سرما و بارندگی مسجد ساختیم
 و القماس میروند که در آن مسجد نماز کزاری و غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم مهم خود را استکمال می دهند چنانچه در شوی
 معنوی هست **منوی** مسجد اصحاب مسجد را نواز • بر منی ما شب دی با ساز
 تا خود شب از جمالت مجرور • ای جمالت آفتاب جان فروز • ای دریغا گان
 سخن از دل بدی • تا مراد آن نفر حاصل شدی • القصه حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غز ویم تا باز آیم و چون بوقت باز
 کشش بمنزل ذی اودان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان استعدا نمودند
 و جبرئیل علیه السلام این آیت آورد و الذین اتخذوا اناکدرا کفر کنند و بنا نهادند
 مسجد مسجدی ضرر برای ضرر مؤمنان و ستیزه ایشان و کفر و برای تقویت
 کفری که اصنام آنها میکنند و تفریق و برای تفرقه افکندن بین المؤمنین میان مؤمنان
 که در مسجد قبا جمعی می باشند و اصداد و برای انتظار آمدن حارب الله مرا نکند

که حرب کرد

که حرب کرد با خدای و رسول و بار سول و من قبل پیش از بنای مسجد مراد
 بنوعی امر را هب است که در احد و حنین بچند حاضر شد و بچند و هر آینه
 سوگند بخوره نه چون کسی کو بدجری این مسجد ساختند آن آرد تا که ما حق استیم
 از بنای این مسجد الا الحسبی مکر خواستی نیکو که نماز است و ذکر و توسعهم بر ضعیفا
 و الله يشهد و خدای تعالی کو ای دهد انهم لکاذبون که ایشان دروغ گویند
 در سوگند خود لا تقم ما یست برای نماز فیه در آن مسجد ابد هرگز مسجد
 هو این مسجد که استی بنا نهاده شده است علی المتقین بر پرهیز کاری
 من اول یوم از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر است و اشتهر و اظهر است که
 مسجد قباست در محله عمرو بن عوف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اول
 بجوای مدینه رسید بکعبه قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود
 و دولت آیام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که
 حضرت رسول صلوات الله علیه و سلام در آنجا نماز کرده و در تشریف
 الحرمین از این عمر رقی الله عزها نقل می کند که حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم هر روز شنبه سواره با پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز
 گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمر است حق
 سبحانه و تعالی می فرماید که آن مسجد که اساس آن بتقویست احق سزاوارتر است
 آن تقوی فیه آنکه قیام کنی در و از برای نماز فیه در آن مسجد مؤمنان بر تقوی
 در حال مردانند که از پاکیزه طینی یحییون دوست میدارند آن بتطهر و
 آنکه پاک و رزند از اجناس و اخبار یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند
 بر جزایت خواب نکنند منقول است که بعد از نزول آیت حضرت رسالت از اهل مسجد
 قبا پرسید که کدام طهر است که حق سبحانه و تعالی بر شما شاکست جواب دادند که
 آب از پی در پی آریم اجماع ثلثه را یعنی در استنجاء و نزد جمعی مراد تطهر است
 از معاصی و خصال مذمومه و الله و خدای تعالی بحسب المطهرین دوست
 می دارد پاک و رزند از افسوس است یا هر کس که اساس افکند بنیانه بنای
 دین خود را علی التقوی بر ترس کاری من الله از خدای تعالی و رضوان و طلب
 خوشنودی او غیر بهتر است امر من است یا آنکس که اساس نهاد بنیانه بنای
 امور دین خود را علی شفا جوف بر کنار رودی که زیرش بر و رسیل نی شده
 و ظاهرش بجای ایستاده باشد ها شکافته شده و نزدیک بافتادن و آیت
 چنین زمینی سست ترین قوعد باشد و چون بران بنا کنند پس آن زمین
 سست گردد و در افتد فانهاریه یا بنایانی آن فی نار جهنم در آتش و زخ
 و این مثل است برای آنانکه بنیاد دین خود را بر امور باطله نهاده اند و مال
 مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ و الله و خدای تعالی لا یهدی القوم
 الظالمین راه نمی نماید مستحکمان را بد آنچه مقصود ایشانست لا یزال

بنا کردن مسجد و در آنجا بنای
 یا بانی آن

همیشه هست بنیاد نه بنای ایشان آلهی آن بنای که بنیاد نهاده اند از ابراهیم
 فاسده بنواریست به سبب شک و نفاق که دارند فی قلوبهم در دلهای ایشان
 و گفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع بنوک ایشان استعان نمودند
 که آن حضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گوید و آیت آمد که لا تقم فیہ ابداً حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم بزود تا آن مسجد را بکنند و بسوختند و حکم شد
 که آن موضع منزله اهل مدینه باشد **بیت** پس نبی فرمود که آنرا بکنید و مطهر
 خاشاک و خاکستر کنید حق سبحانه و تعالی فرماید که همیشه باشد خرابی بنای
 ایشان بواسطه نزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت
 و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب الا آن تفتیح قلوبهم کرد
 آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بجهنمی که قابلیت ادراک در آن نماند و گفته
 اند تفتیح قلوب ایشان بقتل و قوع باید یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی است
 که بتوبه و استغفار و زامت بر مثل آن امور و آله علیهم و خدای تعالی داناست
 بتاسیس بنای ایشان که بجهنم بود حکیم حکم کننده است بخوابی آن بوجه
 حکمت در تفسیر و سیطر از محمد بن کعب فرجی نقل میکند که چون در لیلۃ العقب
 هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 بیعت میکردند عهد الله رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول الله شما را کی برای
 خدای تعالی و برای خود آنچه میخواهی حضرت علیه السلام فرمود که شرط میکنم برای
 خدای تعالی که او را پرستید و بد و شرک نیاورید و برای خود آنکه مرا نکاه
 دارید از آنچه نفس و مالهای خود را گفتند چون بدین امر قیام نمایم جزای
 چیست فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ریح البیوع لا یقبل
 و لا تستقبل خرید و فروخت سودمندست ما درین بیع سود کردیم هرگز
 اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه و تعالی از آن بیع و شرای خبری فرماید آن آنکه اشتری
 بدرسق که بخرد خدای تعالی من المؤمنین از کردیدگان انفسهم نفسهای
 ایشان را که مباشر جهاد شوند و اموالهم و مالهای ایشان را که در راه وی صدق کنند
 بان الله الجنة بانکه مرا ایشان باشد بهشت این تمثیل است برای اثبات مؤمنان
 بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتری زیرا که بیع و شرای و قوع
 پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که هست و هر چه هست هر از آن حقیقت
 العبد و ماله لمولاه پس این تخریب است بر غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل
 کردن نفس و مال و ازین عطا دادن بهشتی زوال نفس مایه شر و غرور
 و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت
 باقی مرغوبر است **مثنوی** سنگ بینداز و کلهی ستان خاک زمین می ده
 و زری ستان در عوین فانی خور و حقیر نعمت پاکیزه باقی بگیر و در کشف
 و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی بر مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه

در این کتاب
 از حضرت امام علی علیه السلام
 نقل شده است که
 هر که در راه خدا
 مال و جان خود را فدا کند
 خداوند او را در بهشت
 جایز کند

در این کتاب
 از حضرت امام علی علیه السلام
 نقل شده است که
 هر که در راه خدا
 مال و جان خود را فدا کند
 خداوند او را در بهشت
 جایز کند

و سلم میکند

و سلم میکند و آن حضرت این آیت بخواند که لمعات انوار کلام الهی باطن
 او را عکس پذیرا فرماید فبوض ملکوتی ساخته پرسید هذا کلام من گفتند
 هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شرای بوده است جواب داد که دور و ز
 میثاق که ذرات ذرات را خطاب مستطاب الست بر یکم شنوایند اعرابی
 گفت والله بیع مایع لا نقیل و لا تستقبل چون نفوس معیوب و اموال فانی را
 خردند و در عوض بهشت باقی می دهند هرگز این بیع را برینند ازیم بلکه نفوس
 و مال خود را در بازیم **بیت** آن بیع را که روزان با تو کرده ایم اصلاد را ن
 حدیث اقاالتی رود عزیز فرموده است که هر که بنده بخرد و بعبید او
 دانا باشد او را در ثواب خود حق سبحانه و تعالی مارا خرید و بعبود ما دانا
 بوده امید داشت که از درگاه کرم رد نکند **بیت** امید که از فضل مراد و
 نکردم من چون من بعبیدی لطف تو خریدارم و در نجات الانس از
 ابو ذر هر جانی در جهنم نقل میکند **قطعه** تو بعام ازل مرادیدی دیدی آنکه بعبید
 بخردی تو بعام آن و من بعبید همان در ممکن آنچه خود پسندیدی در حقیقت
 این بیع و شرای بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بیع و نفس و مال را بذکر
 اختصاص داد و دل را درین مباح داخل نکرد مذکور است و محققان را عباراتی
 عجیب و اشاراتی غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر است غریب
 یافته **بیت** هر که خواهد کزین بردوی کونماشای آن کلستان کن و بعد
 از بیان اشتری بیان ما لا جله البشری میکند و میگوید بقا تلوت کارزار
 میکنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه
 خدای تعالی و طلب رضای او فیقتلوت پس گاهی کشند دشمنان را و یقتلوت
 و گاهی کشتی شوند بر دست ایشان و عدا علیه و عده داده است خدای تعالی
 ایشان را برین بیع و شرای عده دادی حقاً ثابت و باقی که خلاف نیست در آن
 فی التوریه و الانجیل و القرآن درین کتابها دلیل است بر آن که اهل توریه
 و انجیل ما مور بوده اند بقتال و من اوفی و کیست وفا کننده **ربعه**
 بعهد خود من الله از خدای تعالی که کیست و کریم خلف در وعده روان دارد
 فاستبشر با پس شادمان باشید بیعکم بخوید فروخت خود الذی با بعم به
 آنکه مباح کردید بان و ذلك و آن بیع هوا کفوز العظیم او رستگاری بزرگ
 در مدارک از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مؤمنان
 قیمت شما نیست الا بهشت پس مغرور شوید الا بدان یعنی خود را بمنافع غرور
 دنیا مغرور شوید که قیمت شما نعیم باقی جاودانست و در مشغولی معنوی آورده
مثنوی خویش را نشاخت مسکین آدی از فزونی آمد و شد در کی خویش را
 آدی از آن فروخت بود اطلس غریب را بردی و دخت کلت اثبات این مؤمنان
 باز کرد ندکانند از معاصی یا رجوع کنند کان بحق سبحانه و تعالی بتمام العبادت

در این کتاب

است

منان

بوستندگان حق باقلام بشریط الحامدوت ستاینندگان حق را برای بدست
 رسد از سر و ضربا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طریقه الساجون روزه داران
 یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آرندگان از بادی نفس و دوزخ کان سر منزل
 انی الکوون رکوع کنندگان در نماز یا خضوع آرندگان بر رکاهتی نیاز الساجدون
 سجود کنندگان در صلوات یا طالبان قرب رفیع از درجات الامرون بالمعروف
 نوامندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و الساجون
 عن المنکر و باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و اوغابیه است یا برای
 تضاد میان امر و نهی چون ثبوت و ابطال یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر
 که کویبیاشی و اهدا اند و هر یک بادی که باید که منضم باشد و الحافظون و نگاه دارند
 لحدود الله مرا حکام خدا بر او سنی کوید نگاه دارندگان او امر او را بر جوارح و قلوب
 و اسرار و افواج و بشر و موئین و بشارت ده مؤمنان که بدین صفات موصوف
 وضع مظهر و لیست بر آنکه ایمان دانی ایشان است بدین فضایل و هذق بشر
 اشارت است به عظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
 بعد از زیارت قمر ما در خود کویبه کثرت فرمود که دستوری طلبیدم در زیارتی
 مرا اجازت دادند و در استغفار و دستوری خواستم مرا باز داشتند و این آیت
 آمد که ما کان صبح نباشد و روان بود لکنی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و الذین
 امنوا و اتوا نراکم کویده اند آن استغفار و آنکه طلب آموزش کنند لکنی برای
 شرک آرندگان و گفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا بوطالب در مرض الموت
 بعد از آنکه از ایمان ابوطالب نومید شده بود و وعده فرموده بود که آموزش کنم
 از برای تو مادام که مرا نمی کشند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد
 و صحابه چون دانستند که آن حضرت بجهت ابوطالب آموزش طلبد گفتند ما چرا
 از برای اباء و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الله الرحمن علیه
 برای پدر خود استغفار کرده و اینک سحر ما علیه السلام برای عم خود استغفار میکند آیت
 آمد که و انیست پیغمبر و مؤمنان را که برای اهل شرک آموزش طلبند و لو کافرا و اگر باشند
 آن مشرکان اونی قریبا خداوند قریب من بعد ما نیت از پس آنکه روشن شد اللهم
 مرا بشانرا اللهم آنکه ارباب شرک اصحاب الحییم ملازمان دوزخ اند و ما کان استغفار
 ابراهیم و نبود آموزش خواستن ابراهیم علیه السلام لایسه از برای پدر خود الا عن
 موعده مکرز برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره و عدها آینه و عده کرده بود
 مرید خود را که آنجا که گفت ما استغفر لک دبی و درینابیع آورده که وعده داده بود پدر
 ابراهیم علیه السلام مرا و را که من ایمان آوردم پس استغفار ابراهیم علیه السلام آن بود که
 من طلب مغفرت کنم برای تو وقتی که بکروی فلما تبین الله پس آن هنگام که روشن گشت
 مرا ابراهیم علیه السلام آینه عذوقه که پدر او دشمنست مرید او را یعنی بر کفر
 پیورده توفیق ایمان نیافت یا بوجی معلوم شد و او را که از ایمان نخواهد آورد تبرأ منه

بیزاری کرد

بیزاری کرد از و قطع استغفار نمود آن ابراهیم لا واه بدرستی که ابراهیم
 بسیار آه کننده بود کنایت است از رقت و کثرت ترحم او و حلیم بود بار بود
 بحدی که پدر می گفت لا رحمتک و او جواب می داد ساستغفر لک پس درایت
 ثالثه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار
 کردند بدان مواخذ نخواهند بود و ما کان الله فیصل قوما و نیست خدای
 تعالی که قوی را ضایع و تباہ کرد اند یا ایشان را بکیرد چنانچه اهل ضلالت را
 بعد از هدایت بهم بعد از آنکه راه نمود ایشان را اسلام حتی یبین لهم توفیق
 که روشن کرد اند برایشان ما یستوفون آنچه واجبست که از آن برهیز کنند و گفته اند
 این آیت در شان جمعیست که از خود برادر گذشتند یا پیش از تحریم یا غر اهل
 نوشیدند میفرماید که بریشان از آن کارها کرده اند گرفت نیست آن الله
 بدرستی که خدای تعالی بکلی شیء بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان
 علیم و اناست آن الله بدرستی که خدای تعالی که مراد است ملک السموات
 و الارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بی مانع و منازع
 بجای زنده کردن مردگان و حیث و بجز آنند زنده کار و ما لکم و نیست شمار
 ای مؤمنان من دون الله بجز از خدای من ولی کار سازی و لا نصیر
 و نه یاری و مدد کاری و می شاید که خطاب با کنان باشدی فرماید که خدای
 پرستش کنید که شمار بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع
 کند و جز او یاری نه که عذاب از شما باز دارد نقد تاب الله بدرستی که توبه
 پذیرفت خدای تعالی بقبول توبه باز گشت علی النبی بر پیغمبر خود بجهت
 اذن او بر منافقان را در مختلف تائیدان تیرید ذمت حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم میکند از غلو بذنوب کما قال لیفر لک الله ما تقدم من ذنبک
 و ما تأخر یا حمت است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج بتوبه و استغفار
 نباشد حتی پیغمبر و اصحاب و چه هر کس را مقامیست که دون آن بنسبت وی
 متقصه خواهد بود پس توجه عباد و کناهیست که از آن توبه لازم باشد
 و پیش بعضی وانی لا استغفر لک کل يوم سبعین مرة اشارت باینست و نزد
 محققان گفته اند که این معنی مناسب مرتبه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 نیست چه توجه آن حضرت بغیر حق مقصود نیست و نبوده پس لای رحمة
 الله علیه کوید ذکر توبه نبی برای انست تا مقدم توبه امت باشد و توبه تابع
 بقدمه تصحیح پذیرد و بر هر توفیر در ذرف خدای از پیغمبر توبه را
 و المهاجری و الانصار و از مهاجرو انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند
 مرغزوه بتوک را بطبع نه بعد از الذین اتبعوه انا که یاری کردند پیغمبر را
 صلی الله علیه وسلم فی ساعه العسرة در زمان عسرت و تنگی شکر توک را
 جيش العسرة می گفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود در مرکب که ده تن

از اینها حدیث استغفار و نه ما هونید
 و توفیق آنکه توبه من الذین اتبعوه و انظر
 من غلبه من القاصح

یک شتر داشتند و در توشه که دو کس روزی یک خر ماسر بردند و در آب
که با وجود قلت مراکب شتر را می گشتند و به رطوبات اجواف و امعاء آن
خویش تری ساختند و هوا بغایت گرم گرم می گذشت پس هوا سبکانه و تعالی
صفت گزند که درین زمان تنگی متابعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یزیغ میل کند
و از جای برود قلوب فریب دلهای کرده منتهم از ایشان یعنی کار بدان رسیده
بود که جمعی از جهاد باز کردند یا متابعت رسول را صلی الله علیه و سلم دست
باز دارند بواسطه شدت و مشقت شتاب علیهم السلام پس خدای تعالی در گذشت
از آنانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود نه آنکه به بدستی
خدای تعالی بدیشان رؤف بسیار دانست چون توبه کردند و هیچ مهر
بفصل بر ایشان و دیگر توبه داد و بخشید و علی الله انهم خلتوا برای
سه تن که باز پس شد ند یعنی تخلف کرده بودند از غرض امر ایشان موقوف
بحکم الهی بود قبل ازین سبق ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تأخیر
افتاد و حضرت رسالت بنانه صلوات الله و سلامه علیه حکم فرمود که کسی با ایشان
مکالمه و محالطه ننماید و بعد از جهل روز فرمود تا از زنان خود دور گردند
زن هلال بخدمت وی که مرد پیر و ضعیف بود تا نزد کشت بشرط عدم میان
و کار بر اینان بشک آمد حتی اذ اضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم السلام
الارض زمین بار حبت با وجود کشاده کی و وسعت این کنایت از شدت
حیرت و نهایت بریشان نیست و ضاقت علیهم و تنگ شد برایشان انفسهم
نفسهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثی که فرج و انس را در آن راه
نبود و ظنوا و دانستند آنکه لا مخرج آنکه پناهی نیست من الله از خشم خدای
الا الیه مکره بوی و آمرزش خواستی از کرم وی شتاب علیهم السلام پس چون
در ماندند و به بیچارگی خود آناشدند و توفیق توبه داد خدای تعالی ایشان
کتوبوا تا توبه کردند و بجز باز گشتند و مقرر است که تا او توبه توفیق ندهد
و رقم قبول نکشد توبه هیچ تائب درست نبود **مشق** کولطف تو یاری
نماید ز نخست هم توبه شکسته است و هم پیمان سمیت چون توبه بامید
پذیرفتن است تا توبه پذیری نشود توبه درست است لکن بعد از پنجاه روز
آیت آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت آن آنکه بدرستی که خدای تعالی هو
القواب الرحیم اوست قبول کننده توبت از تائبان متفضلست بر رحمت
ایشان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای کرده مؤمنان بترسید از خدای
تعالی و بمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاونت مکنید و کونوا مع الصادقین
و باشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر
که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صحت بخا

نست

ایشان

نرا

دولت بخار

دولت بخات یافتند **مشق** از یکی افق یکم و کاسی از هم غم رستی اگر راستی
راستی خویش نهان کس نکرد بر سخن راست زیان کس نکرد و گفته اند
که این خطاب با اهل کتاب است یعنی ای کز دیدگان بوسی و عیبی علیهما
السلام بن رسید از مخالفت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم و با شما با صا
که اصحاب اختیار و امت بزرگوار وی اند ما کات را نیست و شاید لاهل المدینه
من اهل مدینه را و من حولهم و آنانکه کردا کرد ایشان اند من الاعراب از یاهیه
شینیان آن بخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس روند عن رسول الله آنکه از حکم
رسول خدای تعالی نپی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی
آن بجهت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آن حضرت علیه السلام بطرف
تبوک و لای رغبت با نفسهم و ترسد ایشان را که رغبت کنند نفسهای خود عن
از نفس وی یعنی خویشی داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن
رنجها که او میکشد مرویست که ابو حنیفه انصاری رضی الله عنه در مدینه
مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
بگذشت روزی بخانه خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود و او در وزن داشت
زنان وی هر یک در عریش نشسته بودند و از رفته و آب زده و کوزه های آب سرد
مهلها ساخته و طعامهای نیکو ترتیب نموده ابو حنیفه بر در عرش استاده و در زمان
نکریست آن ترتیب ملاحظه کرد و گفت که دروا باشد رسول خدای صلوات الله
علیه در بیابان شدت حرارت و یاد گرم در مانده بود ابو حنیفه در سایه تنگ
آب سرد و طعام گداز خورد و باز نان خوب روی خوش بوی معاشرت کند بخدای
سو کند که در هیچ عریش نیایم و ازین آب و طعام خورم تا زمانی که بدان حضرت
صلی الله علیه و سلم ملحق شوم پس اندکی زوده برداشت و روی براه آورد
در نزل تبوک بمسکرها یون ملحق شد ذکر آن وجوب متابعت و ترک تخلف
بانتهم بسبب آنست که ایشان چون بار رسول باشند لای صیبه هم ظاهر ترسد
ایشان را ششکی و لا نصیب و نه رنجی و لا محصه و نه کسکی فی سبیل الله
در راه خدای تعالی و لا یطون و نسیرند موطن مکانی را از آنکه کفار بستم اسب
یا کف شتر یا به پای خود سپردی که بغیظ آنکفار بخشم آورند کافران و لایناوی
و نیابند من عدو نیلا از دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسرو هزیمت و نهلب
و کس و جراحت الا کتب لهم مکر نوشته شود برای ایشان به بان عمل صالح
کردار شایسته یعنی بهر یک ازینها که بدیشان رسد سختی ثواب شوند این عباد
رضی الله عنه فرمود که بهر ترس که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان
ایشان نویسد آن آنکه بدرستی که خدای تعالی لای صیبه ضایع فی کرد اند و تبا
فی کمد اجر الحسنین مژد نیکو کاران را یعنی مجاهدان را و لا یفوتون و نفقه نکنند
نفقه صغیره نفقه اندک و خر و چون علاقه تاز یا نه یا غل اسبی یا صاع خر مای

دقان

نفسه

که به همدیگر چون ابو عقیل و رضی الله عنه و لا کبره و نه نفقه بزرگ چنانچه ذوالنورین
و عبد الرحمن عوف رضی الله عنهما و لا یقطعون و قطع نکنند و مسیر خود و ادب یا
همه عمر آب و سبیل را مراد زمین یعنی زمین را قطع نکنند الا کتب لهم مکتوبه
شود برای ایشان ثواب آن و آن نوشته برای چیست بجز بهم آنکه تا جزا دهد
تعالی ایشان را احسن ما کانوا نیکوترین آنرا که در راه حق بجهاد عمل میکردند و چون
احسن را جزا دهد جزای حسن نیز بدان ملحق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در دنیا
فرموده که مثلاً غازی هزار طاعت باشد و یکی از هزار نیکوتر بود حق سبحانه و تعالی
آنرا ثواب عظیم دهد و نهصد و نود و نه دیگر را بطیفل آن قبول کنند و هر یک را
بر آن ثوابی از ثوابی دارد و تا کرم او نسبت بجاهدان بر هر کس ظاهر گردد
و مجاهدان شرفی این چنین از ثوابی دارند که در غزاهای مجاهدان بر میان دارند آورده اند
که چون انواع تهدیدات در باب مختلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه
چون تفرقه پیدا نماید تمامی عازم حرب شوند آیت آمد که و ما کان المؤمنون
روانست و شاید مؤمنان را کفر و کافه فلولاً نفرین کل فرقه منهم طائفة
از ایشان مراد قبیله و اهل بلد اند که تفرقه یافتی از دین گروهی اند که بجهاد و باقی
توقف حدیثند و کینه را و بیم کند معها قومهم گروه خود را از رجوع
آنها چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لعنهم بجز در آنجا باشد که ایشان
هزار نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گویید
فانلوا الذین کافروا کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شما میدهند من الکفار از آنکه گردان
مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مرادست که در ولایت
شام بودند و شام بود و شام قریب بمدینه است و بر هر قدر بر قتال کنید
با دشمنان نزدیک و یجود و باید که بیایند کافران و فلول کنند فیکم غلظه
در شما در شقی نسبت خود یعنی در مقابل قبل از وقوع قتال یا شدتی
و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه و اعمالوا ان الله و بدانید آنکه خدای
تعالی مع المستقیمین بپرهیز کار است بجهت و اعانت و نصرت در فوق حالت
مذکور است که حق سبحانه و تعالی مؤمنان را بقتال کفار اقرب می فرماید و هیچ
از نفس آماده کافریست بدترین است و نزدیک ترین دشمنان بنی اوست که اعدا
عدو ک نفسک اتقی بین جنیت پس بقتال او که عبارت از جهاد اکبر است
اشتغال اولی و انسانی نماید و آیه اغار فی المشوی مشوی ای شلهات کشتیم ما
خصم برون ما ند از و خصم بتر در اندرون قدر جهات من جهاد الاصغر
این زمان اندر جهاد اکبریم و اما انزلت سورة فمنهم من یقول یسأل زمان
کس هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزاء یا باضعفای مؤمنان
گویند آنکه زاده کجاست از شما آنکه پیغمبر و آنرا هدهه این سوره ایمان آوردیدی
یعنی آن کس کدام است که این سوره ایمان آورد یقین و ثبات در دین یا چون زیاد

شد علم ایشان

شد علم ایشان بواسطه تدبیر درین سوره ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان
ایشان زیاد کرد فاما الذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند بر اسق فزادتهم ایمان
زیاده کرد این سوره ایشان را بسورهای دیگر و هم یستبشرون و ایشان شادمان
شدند بجز آنکه سبب زیادتی و کمال بود اسطه ارتفاع حال ایشانست و اما
الذین و اما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و هتد
و حسد و بغض اسلام است فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رجس
آلی رجسهم شکی مضمر شک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس
شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک تا پیغمبر و کفر ایشان بر کفر و ماتوا
و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند و کافران
و ایشان کافران بودند اولاً برون ایانی بینند این منافقان انهم یفتنون
آنکه ایشان مبتلای شوند باصناف بلیات از مرض و خط و غیر آن منافقان و
کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مره او مرتب یک بار
یاد و بار شش لا یؤمنون پس توبه نمی کنند از نفاق و لا هم یذکرون و نه یذکرند
و اما انزلت و چون فرود آید سوره سوری از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور
بود نظر بخصمهم نظر کند بر حق از ایشان آلی بعضی بسوی برخی دیگر یعنی بچشم
یکدیگر اشارت کنند از روی انکار و سخریت بدان سوره یا از راه خشم و کتظ با کلام
عیوب خود یا بتغایر عیوب ایما کنند یا فرار از مجلس و با هم گویند هل یریم من اهد
ثم انصرفوا ایای بیند یکی از مسلمانان شمارا اگر از مجلس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بگردانند صرف آنکه بگردانند خدای تعالی قلوبهم دلهای ایشان را از فهم
قرآن یا از قبول قرآن واضح است که از هر یکویها این کلام خبر است و احمائی
دعا دارد یعنی بگردانند خدای تعالی ایشان را از خبرها با نهم بسبب آنکه ایشان
قوم لا یفقهون گروهی اند که در حق را و فهم نمی کنند گفتند که هر آینه
بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده بحکم خدای تعالی
من انفسکم ز شما یعنی از جنس شما در بشریت یا بواسطه جنسیت محالطه نمایند
و افاده و استفاده و وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسول از شما متکلم بلفظ
شما یا از قبیله شما ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم رشته قرابتی پیوسته بود بدان و قرابت شاذ
من انفسکم و پنج فافزوده اند یعنی از فاضل ترین و شریف ترین هم درست و هم
در نسب و هم در حسب عزیز علیهم ما عنتم دشوار بود آنچه در درج افتد بدان
و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند آنرا صفت رسول دانند و معنی علیه ما
عنتم بدین فروارند که بروست آنچه بکنند از گناه یعنی اعتذار آن بروست روز
قیامت که شفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند مشوی غایب
بعضیان کسی در کرد که دارد چنین سیدی پیش رو . اگر دقت از کتب پاک

نیست . چو اینست سید از و پاک نیست . **خوبی علیکم صفاتی دیگرست که حویلی**
 بر اسلام شما با المؤمنین بگوید کان رؤف رحیم مهربانست بر بخشاینده حق سبحانه
 و تعالی هیچ پیغمبر را بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود را فرمود
 که آن الله بالناس رؤف رحیم در باره وی گفت بالمؤمنین رؤف رحیم و بیک وجه
 تفضیل آن حضرت علیه السلام بر انبیاء دیگر علیه و علیهم الصلوٰه والسلام اینست
 فان تولوا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان
 برداری فقل پس تو بگو صبی الله است مرا خدای تعالی که شتر شمارا
 کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو هیچ معبودی بجو نیست مگر
 وی علیه تو کلمت بروی تو کلام و کار خود با وی گذاشتم و هو و اوست رب العرش
 العظیم پروردگار عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبله دعا و مطاف
 ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که
 عرش را بدان عظمت که هست هزار رکن دارد و بر وایت سیصد هزار
 قائده از قائده سیصد هزار سال راه هر آن ملوان صفات و صفات
 بقدره کامله نگاه دارد و قادر است که مرا از شتر منافقان در پناه آرد که حافظ
 بندگات و ناصر مرا فکند کانت **منوی** از و خواه یاری که یاری ده اوست .
 بدو انجا کن کزینها به اوست . کسی را که او آورد در پناه . چه غم دارد از فتنه
 کینه خواه . مطاع لطایف و اشارت این دو بیت هو اله است باورای جواهر التفسیر
سوره بوش علی السلام و الله نعم المولی و نعم النصیر مکیه و همائه و سبع آیات
 بس . اسم الله الرحمن الرحیم
 حروف مقطع بقول این زید رحمه الله علیه ساری سورند و علم الهی قدس سرم فرمود
 که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفتند ان الله المولی و نعم النصیر
 آورده که حور فی اشارت است از حق بحیب وی صلی الله علیه و سلم می فرمایند
 سوگندی خورم بالای من بر نود رازل و بلطف من با تو در وجود و برافت من
 مر ترا با بدو اب قسم چیست تلك این سوره آیات ان کتاب حکیم آیتها
 قرآن مشتمل بر حکمتست یا حکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم
 سبع بر وی کشیده نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود این عباس رضی الله عنه
 فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه و سلم تأکید یافت و حضرت پرورد
 عزت شانه و نعم فواله او را بر سالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند
 عجبت که خدای تبارک و تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد بنیم ابو طالب را
 اختیار کند حق سبحانه و تعالی فرمود آگاه الناس ایا هست مردم ما را عجبا شکفتی
 آن او همین آنکه ما می گردیم الی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان و از قبیله
 ایشان و مضمون دمی ما چیست آن اندر الناس آنکه بهم کن مردم ما را از عقوبت
 الهی نهم کرد اندر را چه هیچ کس خالی از صفاتی نباشد که او را از ان باید رسید الا

تفسیر
 این سوره را در این باب
 از تفسیر قرآن مجید

تفسیر
 این سوره را در این باب

آیه

تفسیر
 این سوره را در این باب

ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را چه پیغمبر را که سبب بشارت
 باشد نیست پس فرمود و بشر الذین امنوا و مؤمنه و انما انما که هر دو دیده اند آن که هر
 بانکه مرایشانراست قدم صدق پیشرو و نیک عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
 یعنی ایمان و طاعت و گفته اند قدم صدق سابقه از کسبت که حق تعالی وعده
 راست داده در اینجا مؤمنان را و میانی گوید مقام صدق است که در روز اول و ملائ
 نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یاد عای ملائکه در باره ایشان در گذشته
 یا تقدیم رحمت حق سبحانه چنانچه خدای تعالی اخرون السابقون از ان خبر میدهد
 یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم در عین المعانی فرموده
 که حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم از قدم صدق پرسیدند فرمود شفاعتی
 بوسیلتی الی ربکم و مقرر است که گناه کاران تباہ روز کار را هیچ وسیلتی برای
 امروزش بر او شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیست **بیت کفکی**
 کم شفاعت عاصی عذر خواه . دل بر امید آن کرم افتاد در گناه مقال الکافرون
 گفتند ناکر ویدکان بعد از آمدن پیغمبر علیه السلام بدیشان و نمودن خوار و
 عادات آن هذا بدرستی که این مرد ساحر مبین جاد و بیست اشکارا آن ربکم
 بدرستی که پروردگار شما الله است الذي آن خداوندی با قوت بی عجز و حکمت
 بی قصور خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام
 این عالم اند فی ستة ایام در مقدار شش روز ایام دینی شمس و قمر و ستاره
 شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقات است بدو الامر میسازد امر کارینات و امر
 حکمت یا تقدیر میکند بود نبیها را بروی که میخواهد سامع شفیع نیست هیچ شفاعت
 کننده روز قیامت الا من بعد ائمه مکر پس از دستور دادن خدای تعالی مراد را
 در شفاعت این کلام در شفاعت ائمه است و اثبات شفاعت مؤذن ذکم الله
 آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شماست
 نه غیر او چه غیر را با او در صفات شریک نیست فاعبدوه پس او را بیکانگی پرستید
 افلا تذکرون آیا بنده نمی گویید یا تفکری کنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان
 شما آئیه بسوی اوست مر جعکم جمیعاً یا زکشت شما بموت و شتوت بغیر و پس آمده
 باشید جواب و سوال او را و عدا الله و عده داد شمار خدای تعالی وعده دادنی حقاً
 راست و درست است بید و الخلق بدرستی که خدای تعالی را اول بیافرید خلق را
 ثم یعیده پس بعد از مردن زنده کرد اندوی را مقصود از ابد او اعاده و اواب
 و عقاب است چنانچه فرمود لیجری الذین امنوا تا جازا دهد انما انما که کو دیده اند
 و بر او عملوا الصالحات و عملهای پسندیده کردند بالقسط بعدل خود یا مکافات
 کند بعدل ایشان یعنی بر عایت عدل که در امور فرموده باشند یا ایمان ایشان
 چه ایمان عدل قوی است و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این چه برای مقابله او چه
 ارفاف میکنند این کلام را بقوله و الذین کفروا و انما انما که کافر شدند که هم مرایشانرا

شراب من عجم اشامیدی از آب کرم و دوزخ که چون بخورند اشتهای و معای ایشان
پاره پاره گردد و عذاب آتیم و دیگر ایشان بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد
بماکانا بسبب آنکه بودند که بخدای و رسول بکفر و کافر میشوند هو الذی اوست
ان خداوندی که قدرت جعل الشمس و دایند افتاب را ضیاء خداوند و شنی و القمر
نور و ماه را خداوند نور علی برانند که اگر روشن بالذات باشد ضیاء است و اگر بالعرض
بود نورست و در انوار آورد که چون سجانه و تعالی درین آیت تنبیه فرموده بآنکه افتاب
بذات خود نیورست و قمر برحق نیور میشود و آن مقدار مقابله اوست با شمس چنانچه
در علم هیئات مبیح شده و قدره و تقدیر کرده هر یک از شمس و قمر منازل منزلهای
بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرده برای قمر منزلهای بیست و هشت گانه
معاین و مشهورست و قمر قریب شبانه روزی قطع منزلی کند که معلوم ناید و اینها
عدد آنست که شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد که ماه نکرده و الحساب
و تابدا ایند گناهان و اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق
الله ذلک نیافرید خدای تعالی آنچه مذکور شد الا بالحق مکرر اسقیه بباری
و گویند با معنی لا است یعنی مکرر برای بیان یفضل الایات روشن میکنم و حفص
یفضل میخورد یعنی خدای تعالی بیان میکند دلایل قدرت خود را که قال الله تعالی
والفرقد رنا منازل لقوم یعمون برای گروهی که میدادند یعنی در آن اندیشه میکنند
و از آن نفع میگیرند آنرا اختلاف التلوه و التلوه بدرستی که در آمد شد شب و روز
پس از یکدیگر یاد در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه آفرید
خدای تعالی فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها از انواع بودنها لایات هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و تغافل قدرت او و تقوم بتقوت
مرکز و هر که بترسد از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال و مال معاد براند
و از سوابق خیر ترسان گردد ندیده اندیشه و خوف باعث بود ایشانرا بر تفکر و تدبر
ان الذین بدرستی که انانکه لایرجون امید ندارند لقاء نادیدار ما را یعنی ننگرند
آخرت را که محل تقاست و رضوا و خشع شدند بالحوه الدنیا بر دنیا کافی دنیا
و پسندیدند آنرا و اطمانا بها و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه
و زخارف فانیه معصوم کردند و از نعم جانی و لذت های جاودانی غافل شدند و انانکه
در دینی ساکن گشتند و روحی که گویا هرگز ایشانرا از انجا رحلت نخواهد بود و ندانستند
که لحظه لحظه دست اجل طبل رحیل را زو و زو آهده کوفت رباعی آن کیست که دل نهاد
و فارغ بنشست و پنداشت که مهلتی و تاخیری هست و خدیجه مزن که میخیزد باید کند
کو دخت منه که باری باید بست و الذین هر و انانکه ایشان عن ایاتنا از آیات
کتاب ما یا از دلائل صانع ما غفلت ناگاهان و بی خبر شدند اولئک ان گروه که یاد
کرده شد ما و بهم الذین جای بود ایشان آشی دوزخ است بماکانا یکسبوت
با آنچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق ان الذین امنوا و عملوا

انانکه ایمان

یستند

انانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کرده کارهای خایسته بدهد بهم ربهم
ما نماید ایشانرا برود کار ایشان در آخرت با ما انهم بنور ایمان ایشان براه بهشت
یا بسبب ایمان ایشان راه نماید بسوگ سبیلی که خودی با دراک حقایق باشد تجری
میروند من عتقها الانهار از زیر مساکن ایشان جو بهاء آب فی جنات النعیم و ربو
با نعت دعویهم خوانند بهشتیان مرقدایر فیها در بهشت و قی که آنچه از روی
باشد طلبند آنست که گویند سبحانک اللهم یا پاک یاکونیم ترا بار خدای و این ذکر
برای تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه مشتهی ایشان بود نزد ایشان
حاضر گردد و تحیتهم و درود ایشان بر یکدیگر فیها در بهشت یاد رود و حق با تحیت
ملائکه بر ایشان سلام سلام بود و اخود عویهم و اخود عای ایشان یعنی اگر ماه علی
بر ایشان بزرودی اجابت کنیم چنانچه دعا های ایشانرا مستجاب میکرد ایم ایشان
زود هلاک میشوند ان الحمد لله ان باشد که گویند خدا را رب العالمین که پرورده
عالمیانست و گفته اند چون مؤمنان به بهشت درآمدند انوار عظمت و کبرای
حضرت عزت عزشان مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال
بکشایند و ملائکه با حق سبحانه و تعالی بر ایشان سلام کنند با نواع کرامات
و علو مقامات مبشر کرده و وظایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام
بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذت های
بهشت خوشتر است بیت ذوق نامش عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی
خوشتر است در عین المعانی آورده که یکی از بزرگیان قوم محترم سید عالم
صلی الله علیه و سلم بنده اسیر بر اسبک گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم خبر یافته بر تخفیف کننده و نقرین فرمود حق سبحانه
و تعالی آیت فرستاد و گویند انکه اگر تعجب کند خدای تعالی للناس انشر برای مرد
با اجابت دعا و بد استعجالهم با حق چنانچه شافقتی ایشانست بر سرعت اجابت
دعای خیر لفظی الیهم هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان
و هلاک شدند در جا یعنی خوف نیزی آید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
که خدا یا فرامیگیریم نزدیک تو عهدی که مرادمان هلاک نخواهی فرمود بدرستی که من
بشیرم پس هر مؤمنی که او را بر جانیم یا دشنام دهی یا لعنت کنی یا بزنم آزاد باره
اود عاود خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله قوی که روز قیامت
بدان ترقب کنند بجهت تو بعضی مفسران برانند که گفتار نزول عذاب استعجالی می
این آیت آمد که مادر عذابی که ایشان طلبند استعجال نکنیم فذل الذین پس ی
کذا ریم انانکه لایرجون امید ندارند لقاء نادیدار ما را یعنی بکشتی که در دنیای
فرسند از مادر روز بعثت و شورش طغیانهم و ربی را حق ایشان یعنی بطریق
استدراج مهلتی دهی ایشانرا در صلاحت بجهت سرگردان میروند و اذا
مشی الانسان الضر و چون برسد با آدی سخت و ربی مراد مطلق کافست یا ولید

ستانها

کار

مان

دند

بن مغیره یا عقیقه بن ریح و بر هر تنه بر چون خمر را بوی رسد دعا بخواند
ما را با خلاص جنبه وفق که تکیه کرده باشد بر تردید پهلوی خود یعنی صاحب
فرمان بود اندر رخ آن اوقات دعا یا نشسته اوقاما یا ایستاده و قاعد تهیم دعا
باشد در جمله احوال یا برای اصناف الام و مضار فلما کشفنا پس چون بر آید
و ببریم غنه از او انصر دین و مضرت او را بجهت اخلاص و در دعا مژد
بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا ده بکر بران رجوع نکند کان کم
کویا که او خوانده است ما را انصر سته بدفع کردن ریحی که بدور رسیده بود
کذلک همچنین فریق آراسته شده است انصر فین مر اسراف کنندگان را که از حد
تجاوز نموده اند ما کافوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول او امر
و نواحی بملوت میکنند و نقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم انقرون اهل
قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه ما ظلمو ان هنگام که ظلم کردند بکذب
پیغمبرین و جاهلهم و حال آنکه آمده بودند بدریشان رسالهم رسولان ایشان
بالبینات بجهت های روشن یا معجزه های ظاهر و ما کافوا لیؤمنوا و نبودند
ایشان که ایمان آرند اگر هلاک شدند و زنده ماندند بجهت استعداد فساد
و دریافت ضلالتان الا هم ایشا از کذلک همچنین که ایشان را از ادب ما هلاک
ایشان بجهت تکذیب رسل بخیر ای المجرمین جزا خواهیم داد کرده مشرکان را از اهل
مکه که تکذیب پیغمبر می کنند ثم جعلناکم پس ما کرد انیم شما را ای گروهی محمد
صلی الله علیه و سلم شما مبعوث است خلایف خلیفهای گذشته کان فی الارض
در زمین من بعد من از فردی که هلاک شدند کنظر کتاب بینیم در صورت شهادت
بعد از آنکه دانستیم در غیب که شما کیف عملون چگونه عمل خواهید کرد از خبر و شر تا
باشما مقتضای اعمال شما معامله کنیم ان خبر ان خبر و ان شوا کفر رباعی خبر از این
فعل است کوی که در وی هر چه کردی غایب اگر کردی نکوی نیک بینی و کرد کرد
بدیشت آید در جهرت که بعضی از کفار فریضی با حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم گفتند آیتی بیا که سادات عرب را از عبادات لات و عزوی باز دارند و دم
بتان دران نبود حق سبحانه و تعالی فرمود و اذا متی و چون خوانده شو در علم
بر مشرکان مکه یا تننا اینهای مایعنی قرآن یشات در حالی که واضح است قال
الذین کویند آنانکه لایرجون لقاءنا آیت بقرآن امید دارند رسیدن بیا بانی بر سر
از وعید مایعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفتند
بیار قرآنی غیر هذا جز این که بر مای خوانی یعنی کتابی که در و ذکر بعث و هشر
و ثواب و عقاب و معاتب اگر چه با خدا و بدله یا آنکه تبدیل کن قرآن را
قل ما یكون لی بکونستم من ان الله که تبدیل کنم من تلقا و نفسی از قبل
نفس خود یعنی بخود فی توانم قرآن که تغییر کنم و دران زیاد و کم تصرف
کنم ان اشبع و متابعت فی کنم و از بی فی روم الا مایو حی مکر آنچیزی را که در

یدعنا

کرده شود

کرده شود آتی بسوی من از حضرت حق سبحانه و تعالی بی زیاده و نقصان
انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار
خود و تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که قیامتست قل
لو شاء الله بکو اگر خواستی خدای تعالی ما تلوته بخواندی آنچه بر من منزل
شده است علیکم بر شما و لا ادریکم به و نیز شما را دانا نکردی خدای
تعالی بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرده بخواندن و شمارا
دانا ساخت بفهم آن فقد کینشت و بدرستی که من در نک کردم فیکم عمر
عمری از دراز در میان شما که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول
قرآن یعنی دران مدت که مبعوث نبودم من قرآن می خواندم و نه شما
بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمی کنید که کسی که
چهل سال در میان شما بوده و ما رست علی نبوده و با عالمی مصاحبت
نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصیحی عرب از کمال بلاغت آن هیوا نند
و بلغای دیوان ادب از جمال فصاحت آن انگشت خنجر در دندان و هراینه
بتأمل درین صورت استدلالی توان نمود برای آنکه انقای کلامی چنین از مردی
چنان خارج عادت است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت بر نبوت
باشد **مثنوی** ای دانا که بعلم فزون راند قلم پرور و کاف و نون و مد
کاغذ و آب سیاه معجزه آورده روحی الهی بی خط و قسط ز علم از لا مشکل حل
مضمون آیت سابق است که من افترا می کنم بر خدای تعالی در تغییر و تبدیل
قرآن و شما افترا میکنید که قرآن کلام من می دانید فمن اظلم پس کیست ستمکار
من افترا می کنم از کسی که افترا کند و بر بند علی الله کذابا بر خدای تعالی دروغی
او کذب بایسته یا تکذیب کند اینهای او را و بدان کافر شوند آنه لا یفلم
المجرمون بدرستی که بجات نیابند جرم کاران یعنی کافران و یعبدون وی پرستند
من و ان الله بد و ن خدای تعالی ما لا یضرهم چیزی را که ضرر فرستد
بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و لا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر همه
اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان مجادست و مجاد برود
نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب
متعلق بود تا بندگان با امید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و یقولون
وی کویند عبد ه اصنام هؤلاء شفعاءنا این بتان شفیعان ما اند عند الله
نزدیک خدای تعالی یعنی در امور دین ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی
در خواستی نمایند تا مصلحت را کفایت کند یا اگر فرضا بعث و هشر باشد
چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای تعالی در خواست کنند و از عذاب
برهانند قل بکو تنبوت الله آیا خبر میکنند خدا را بما لا یعلم بان چیزی که
فی داند فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و انتقای

بیت

صال

علم جهت انقائ معلومت یعنی تمامی کویید که خدا را شریک هست نعوذ بالله
و اثبات شفاعت بنان می کند و خداوند که عالمست بجمیع معلومات این را می
داند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و کویید که عالم
صمد است و معنی این که خبر می کنید خدای را چیزی که در آسمان و زمین نیست
شریک با وی سبحانه پاکست خدای تعالی و تعالی و برتر است عما یشرکون از آنچه
ایشان شریک وی دانند و ما کان الناس و نبودند آدمیان الا امة واحدة
مکرامتی یکان یعنی موجود بودند بر فطرت یا مستوف بودند بر دین حق و آن
در عهد آدم علیه السلام تا قایل هابیل را کشت یا بعد از واقعه طوفان که بحر نوح
علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا بر ضلالت در زمان فتوت که از انبیاء علیهم
السلام کسی مبعوث نبود پس اختلاف کردند بر پیروی هوا و امور باطله یا مستوف
بودند بر کفر در زمان ابراهیم صلوات الرحمن علیه و سلامه فاختلفوا پس اختلاف
کردند بسبب بعثت رسول یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند
با عرب بر دین اسماعیل علیه السلام متحد بودند پس مختلف بسبب غریب یکی
که احکام جاهلیت اختراع کرد و لولا کلمه واکونه کلمه است سبقت پیشتر گرفته
من ربك از پروردگار تو یعنی حکم از وی واقع شده بشاخیر عذابی که فصل وفار
باشد میان مختلفان واکونه لغتی بینهم هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان
فما فیہ در آن چیزی که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب
بیامدی و مبطل هلاک شدی و محی بماندی و یعولون وی کویید مقرر جان آیات
یعنی شرکان مکمل لولا انزل چراغ ستاده شده علیه بر محمد صلی الله علیه و سلم آیه
معجزة من ربه از پروردگار او از معجزات که ما میطلبیم که آن تفسیر آنهاست
و استسقاط غار و بوائی آیات که در سوره بقی اسرائیل مذکور خواهد قل انما
الغیب لله پس بگوید جواب ایشان که جز این نیست که علم غیب موجد ابراست
شاید در ضمن آیه های مقرر شده شما مفسده باشد که باز در آیه های از نزول
فانتظر و پس شما انتظار برید نزول مقرر جان را مریته بدو وعید است ای
مکرم بدوستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم تا به بینم که عذاب
بشما می آید یا اینست که مطلوب شماست واقع می شود و اذا قلنا الناس و چون
بجانشانیم مردمان را یعنی اهل مکه در محله صحتی من بعد صراحت پس از بیماری که
مستهم رسیده باشد بدیشان یا فرامی بعد از تنگی و قحط اذا اللهم مکرمی ایا تناس
چون در نگر می رایشان تراست مکرمی در آیه های ما یعنی طعن می کنند در آن
و در باره پیغمبران کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال بیایی بنحوظ و غلا
مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانه از آله آن بلیه نبود بقدر کلام الهی
و قصد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مشغول شدند بکار بد و حیلتی که
میجستند حق سبحانه و تعالی فرمود که قل انکم بکوی ای محمد صلی الله علیه و سلم که خدای

اسمعوا

اسمعوا زود تراست از شما در رسانیدن جزای مکرم شما پیش از نظر بود
کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد آن و سلما بدوستی که فستادگان
یعنی ملائکه حفظه یکتبونی نویسد ما مکرمون آنچه شما می اندیشید از مکرم
و بعد از آنکه تدبیر شما از فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی نهان خواهد بود
مضمون الکلام تحقیق انتقامست هو الذی او انکه بسیر کریم میراند و قدرت
میدهد در قطع مسافت شما را فی البر در خشکی بر کب نیز چون اسب شتر و البحر
و در نری بر کب خشکی چون کشتی و زود و فاحی اذ انکم تاجون با شید فی اللک
در کشتی و جری بهم و کشتیهای روند با آنکه در وی اند برح طیبیه بیاید
خوش که نری و زد فائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی کویید
که این صورت تذکره است من غیر مخلصان را نیز تا مستوجب شوند از احوال
این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان که بیادی راست است که براند
از صلاح کشتی می روند وی رود و فرج و ایهام و شادمان شده اند ایشان
بآن بادها جاهلها ناگاه آید بدان کشتی درج عاصف بادی سخت که در بار
در شود آورد و جاءهم الموج و بیاید با ایشان موج دریا من کل مکان از هر
مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج دریا بد و ظنق و بین
کنند انهم احیط بهم آنکه فر گرفته است بلاهای مریشان را از هر جانب
دعو الله بخوانند خدای را بکشتی تا از ایشان آن بلا را دفع کند مخلصین
در حالی که پاک کنندگان باشند که الذین برای خدای دین را یعنی از خوف
دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کنند و اعراض نفسانیه
و شیطانیه زایل گردد و کویید که ان انجینا اگر ما را نجات دهی من هذه ازین
اهوال و بلا یا لنکون هر اینه باشیم ما من انشاکرین از سپاس دارندگان
فانما انجیهم پس چون باز رهاند ایشان را از آنچه می ترسند از اهر چون بی
ایشان را بیغوث فی الارض ستم می کنند در زمین وی شتابند بهمان کارها
که بر آن بودند از شرک و فساد بغیر الحق در تأکید است یعنی فساد ایشان بغیر
حقست هم با اعتقاد ایشان چه می دانند که در آن اعمال مبطل اند یا ایه
الناس ای مردمان اما بغیکم جز این نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسها
شماست یعنی وبال آن راجع است بشما هر که او بدی کند بی شبه با خود میکند
و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتداست خبر و مناع الحیوة الدنیا یعنی آن ستم
و بی داری شما بر خود دنی از زندگانی دنیا است یعنی دوسه روزه منفعت
ناپایدار است لذات آن از بگذارد و عقوبت آن باقی ماند و حفص مناع
بنصبب خوانند و مصدر فعل محذوفست یعنی روزی چند روزی می خوانند
بر خود دنی از زندگانی دنیا شما ای بسوی ما هر چه باز کشت شماست
در قیامت فنثبتکم پس خبر کنیم شما را یا انکم نعوذ با آنچه هستند که عمل کنید

درید

و مناسب آن پاداشت خواهم داد اما مثل الحیوة الدنیا جزاین نیست که مثل زندگانی
دنیا در سرعت انقضاء و ادبار آن بعد از اقبال کما و مانند است یعنی باران که
از کلاه فروستادیم از آن آسمان و از آسمان یا بر فاختلط به پس بیاحتیاج
بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه خوارند آدمیا
چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول و الا نعام و از آنچه چوند چهار پایان چون
گیاهای تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که خاک گرفت زمین زعفرانها
پیرایه خود را و ازینست و اما شمه شد محصولات کونا کون و ثمرات رنگارنگ و ظن
اهلها و کما بود ندها آن زمین انهم قادرین اند که ایشان قادرند علیها
بر دریدن گیاه و چیدن حبوبات آن آیهها نگاه آمد بران زمین امرنا
عذاب ما یعنی فرمان ما بخوابی آن در رسید گیاه در شب اونها را یار و ز
جعدناها پس گردانیم آن گشت و زرع را حصیدا شبیه با آنچه در و ده باشد از
برکنده کان کم تن کویا هیچ نبود بالاس دی روز گذشت همچین که درین
تمثل تفصیل کردیم بفضل آیات جدا میکنیم و روشن میسازیم و لا یفقدت
خود ما لقوم یتفکروا برای قوی که تفکری کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند
این تشبیه می کند مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال و ظهور
ادب بعد از فوز اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک
و تیره و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت که در آن
مبداء دنیا نیز نوازش دو قسمت و منتهای آن گذارش نکبت و حسرت **رباعی**
بنگربا نکه روی زمین فصل نوبهار • مانند نقش خانه مانی از رنگیست •
وقت هزاران سال که ریا همین بنگری • منصف شوی که لایق بر باد آید نیست •
د گفته اند مثل باب بارانست و مثل مال جهانتست و در وجه شبیه مال دنیا
باب باران از آن روی است که باران بجهت تدبیر آدمی از ابر فرود نیاید بلکه بتقدیر
سجانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهت و تلبیس و تزویر بجمع نکرده
بلکه بحکمت ازلی و قسمت کم بزی بدست آید **قطعه** در حق مقسوم است
و از اول مقرر کرده اند • هیچ کس را پیش از آن حاصل نمی گردد بجهت • هر چه
می آید زینش و کم بدان خوشند باش • کاخچه خواهی از آسمان نازل نمی گردد بجهت •
دیگر آنکه آن باران مادامکه جاری بود بسمت پاکبزی موسوم باشد اما چون
در موضعی مکث نماید و مدتی بجا بیاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد
انقطاع گشته باید مال دنیا نیز بسبب انقاف جوان مردان دست بدست
روان گیرد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیوع بخل و امساک حسبان
بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده **مثنوی** مال چون آبست تا
باشد روان • فیض می یابد از دوا اهل جهات • چند روزی چون کند بجا در رنگ
کنده و بی حاصلست و تیره رنگ • و در عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت

آنست که چون

آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش
آدمیان باشد و از آتش عالمیان اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال
بجا و زغاید و اسطوخواری عالم و سرگردانی بی آدم شود مال دنیا نیز تا
بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بخواج مقرون گردد و فواید آن
بدور و نزدیک برسد و چون در باز دیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود و حق
از تکاب معاصی و وسیله تفاخر بر اوانی و اقاصی شود قال الله ان الانسان
لبطولی ان راه استغنی **بیت** توانگری گشتت سوی عجب و نخوت و ناز •
خوشست فقر که دارد هزار سو و نیاز • و دیگر آنکه باران چون بشمال کل رسد
لطافت و طراوت آن می فراید و چون بخارین گذرد حدت و سورت او زیاده
کند مال دنیا نیز بمصلح رسیده صلاح او بفرزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح
و اگر بدست مفسد افتد مایه فساد و عناد روی باز دیاد نهد **بیت** زر محک
امتحان آمد کران • نقد حال هر کسی کرد و عیان **مثنوی** چون کوبی را بدست
افتد ذری • از وینش آسوده کرد و کشوری • علم باشد کار ساز بهای او •
روح بخشد دل نواز بهای او • سلفه کوراه یا بد سوی کج • خلق را از وی
نیاشد غیر رنج • و گفته اند چون آب باران بر زمین رسد قرار نگیرد بلکه با اطراف
و جوانب روان گردد مال دنیا نیز بکجا قرار نگیرد بلکه هر روز در دست دیگر
ی باشد و هر شب بایکی عقد موصلت بندد و نه عهده او را وفا می و نه وفای او را
بقای نظای در غمسه خود فرموده رحمة الله علیه **مثنوی** کج امان نیست درین خاکدا
مغز و فانیست درین استخوان • کهنه سرایست بصد جاکرو • کهنه و اندر کرد
نوبنو • در تیسر فرموده که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را می خواند بدینا
که محل اقامت نیست بلکه سرای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی
از مخافات چنانچه فرموده و الله یدعوا الی دار السلام و خدای تعالی میخواند
بندگان خود را بسوی سرای سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعضی که موجب
دخول بهشت بود بهشت را دار السلام بجهت آن گفته که تحیت ملائکه بر اهل
اسلام یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه و تعالی
باشد و اصناف بهشت بدان جهت تعظیم جنات چون اصناف نبی برای تکریم
آن در حصول فرموده که حق سبحانه و تعالی بنده را میخواند از سرای که اولش بکا
و او سطش عنا و آفرش فناست بسرای که مبداءش عطاست و میانه اش رضا
و منتهاش لقاست و الله یدعوا آمده آزادی زندانیان و بهشت میخواند
و بهدی و راه می نماید من یشاء هر کرا میخواند الی صراط مستقیم بسوی راه راست
که منتها دار السلام باشد و آن اسلام است با طریق سنت ای عزیز دعوت عالم است
بدعوات حضرت رسالت پناهی و هدایت خاص است و وابسته بتوفیق حضرت
الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده هر میخواند تا کرا بمسند قبول بشناسد تا کرا نفوذ

و در عشرات حمیدی

و میفش بکه باشد لکن احسنو امران کسان که نیکوی کردند یعنی ایمان آوردند
الحسنى مؤمنون حسنى و با داشت نیکو یعنی بهشت و زیاده و افزونی از با داشت
که بطریق تفصیل کرامت فرماید گویند حسنى جزای حسنه است یکی یکی و زیاده
آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنى مغفرت است و زیاده خوشنودی حضرت جل و علی
در مدارک آورد که زیاده محبت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا فرماید
و در آخرت حساب نماید و گفته اند محاسب است که بر سواهل بهشت مرد ریزد و هر
خواهند برایشان بیارد و ظهور محققان بر آنند که زیاده نقای حضرت پروردگار
جل جلاله که بعضی کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد و لا یرھون و پوشیده نگرداند
و جوهرهم دروهای بهشتیان را قتر کردی و غباری و لا ذلک و نه هوری یعنی
از مذلت بر شرف ایشان نباشد اولئک ان کرده محسنان اصحاب الجنة اهل
بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید مانده کاندن نعمت
ایشان زوال یابد و دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زحارف دنیا و امتعه
غرو را که در صدد زوال و فناست و الذین و با داشت انانکه کسبوا النسیات
کسب کردند بدیهه چون شرک و کفر و نفاق جز او سینه پاداشت بدست بمثلها
بماند سینه که کوه اندن زیاده بران و ترهقههم و پوشید ایشان را ذلک هوری و زیاده
یعنی آثار مذلت برایشان هویدا گردد ما لهم و نه باشد مرایشان از من الله از عذاب
خدای تعالی من محاصم هیچ نگاه دارند یعنی هیچ کسی عذاب از ایشان باز ندارد
کأنما اغشیت کویا پوشیده شده است و جوهرهم دروهای ایشان قطعها من اللیل
بپارهای از شب مظلمه در حالیکه تاریک بوده یعنی سیاه کرد دروهای ایشان
از غم و اندوه چون شب تیره اولئک ان کرده که کاسیان سیاتند یعنی مشرکان
و منافقان اصحاب النار ملازمان آتش و زخ اندهم ایشان فیها در آتش
خالدون جاوید باشند کاندن یعنی هرگز زوی دهای از عذاب ندارند و بر
بخشهم و بر سید از آن روزی که حشر کنیم نیکان و بدان را جمیعاً ایشان را هم نقول
پس گوئیم لکن انرا که شرک آوردند مکانکم بایستید در جایگاه خود آنته
و شرکا و شرکاء شما و شرکاء شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان قابیند که با شما
چه می کنم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان ایشان و بر سریم
از کافران که چرا پرستی بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند چون
سجده و تعالی بتان را سختی آورد و قال شرکا و هم و گویند شرکاء ایشان یعنی اصنام
ما کنیم نبوده شما ایانا تعبدون که ما را پرستیده باشد بلکه شما هوای خود را
پرستید یعنی کردید از ازیتم من اتخذ الله هواه در دنیا بیع آورد که کافران آغاز جدال
نموده گویند نه چنین است بلکه شما ما را پرستی خود امر کردید بتان گویند
فکنی بآله شهیدای پس بسنده است خدای تعالی کواه بیننا و بینکم میان ما
و شما ان کنا بدوستی که بودیم ما عت عبادکم از پرستی شما لغافلین بی خبریم

رست

لی

زیرا که نمی دیدیم

زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام تبلیغ بایز ما بود
یعنی بیاید و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده
است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه بیند و رد و آلی آنکه و باز کرده اند
شوند نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای تعالی مؤمنان الحق خداوند ایشان
بر حقیقت یا متولی امور ایشان براسی و ضل عنهم و کم گردد از کافران ما کافران
یغفرون آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان
بیزاری می نمایند قل من یرزکم بکیست که شما را روزی دهد من السماء از آسمان
که بارانی باراند و الارض و از زمین که گیاه می روید و ان من یرزکم السمیع ایایست
که خداوندی کند گوش را و الابصار و دیدهارا یعنی که تواند که سمع و بصیرت فرماید
و از آفتها نگاه دارد و من یخرج الحق و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست
یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون آرد
مرده را که نطفه است یا دانه من الحق از زنده که حیوانست یا نبات و من یرزکم السمیع
و کیست که تدبیر کند کارهای عالم را تعزیم است بعد از تخصیص و چون این
سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و محابره کنند
فسیقون الله پس گویند در جواب که این همه که پرسیدی الله است و چون این
افراد بزرگترین محبت در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس
بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مرا بشارت که بعد ازین اقوال فلا تقوت ابانی رسید
از عقوبت چنین خداوند و بتان را شریک وی سازید فذکم الله پس آنکه او را این
صفتها باشد الله است و بکم الحق پروردگار شما است که ثابت است و بویست
او ثباتی که شک در آن نبود فهاذا پس چه چیز است بعد الحق بعد از اسق و
بیان حق الا الضلال مکرر ای فانی تصرفون پس از کجا کرد آئیده میشوند
از حق بیاطل و از توحید بشرک کذلک حقت همچنانکه بویست حق را سزاوارست
سزاوار شد کلمه ربکم حکم پروردگار تو یعنی واجب شده عذاب از حق علی
فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تفرّد و رز بدند و کفر خو
انهم برای آنکه ایشان را بؤمنون ایمان نمی آرد فقل هل من شرکاءکم بگوای محمد
صلی الله علیه و سلم آیا هستند از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یبداء الخلق
کسی که به آغاز بیا فرید خلق را تم بعبده پس باز زنده سازدش بعد از موت
و چون کفار زنده را مقرر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراض
نمودند حق سبحانه و تعالی فرموده که قل آنکه بگوای محمد صلی الله علیه و سلم که خدا
تعالی پدید آور الخلق به آغاز بیا فرید خلق را تم بعبده پس باز زنده سازدش بعد
از فنا فانی تو فکوت پس از کجا کرد آئیده می شوید از راه راست قل بگو هل من
شرکاءکم آیا هستند از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یبدی کسی که راه
نماید بار سال رسول و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حج

الذین

و بر این کند تا راه یابد الحق بسوی حق قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم
آنکه بهدی خدای تعالی راه نماید لحق بحق الحق آنی بهدی الی الحق ای آنکس که
راه نماید بحق حق آن بتبع سزاوار ترست که متابعت کرده شود حق آن لا یهدی
با آنکس که راه نماید الا آن بهدی مگر آنکه راه نمایند و در تفسیر فرمودی
آورده که بت پرستان بت را بر چهار پایانی بستند و از جای بجای نقل میکردند
پس حق سبحانه و تعالی فرمود بر او بود آنکه ترا راه نماید یا کسی که تو او را راه
نمائی فما لکم پس چه چیست و چه بوده است شما کیف حکم می کنید
که بر رویی دهید کسی را که شما بوی محتاجید یا کسی را که او به هیچ کس محتاج
نیست و یکسانی می شمارید قادر و عاجز را و حکیم فرموده منقوی عجز و قدرت
که هر دو ضد اند عقل که گوید که یکسانند عجز بر خلقی در آید پوست
قادر بر کمال حضرت اوست وما یبتع وی دوی می کنند اگر چه پیشتر از کفایت
یعنی دوسای ایشان در معقبات خود الا ظنا مگر گمانی را که می بستند
بخالات و غیره قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خلق بر مخلوق
ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی فی نیاز که اندکسی را من الحق از علم
و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود گفته اند که
ظن کفایت بود که بتان ایشان تر اشاعت خواهند کرد حق سبحانه و تعالی فرمود
که گمان ایشان سود نکند و باز دارند از عذاب حق تعالی شیب چیزی آن آنکه
علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بما یفعلون آنچه ایشان می کنند از متابعت
گمان و اعراض از حجت و برهان و ما کانت و نیست و شاید هذا القرآن این قرآن
با وجود دلایل انجاز آن یفتوری آنکه بر یافته شود و کسی تواند گفت از حجت و برهان
من و الله بجز از خدای تعالی یعنی سزا نیست که این سخن مخترع بشر باشد
و لکن و لیکن خدای تعالی فرستاده او را تصدیق الادی برای تصدیق آنچه بود
بین پدیده پیش از وی از کتب مقدمه یعنی با وجود انجاز کوا کتب منزله است
و تفصیل کتاب و برای بیان آنچه بر شما پوشیده شده از او امر و ناهی لاریب نیست
شکی فیه در و شاید که باشد چه منزله است من رب العالمین از پروردگار عالمیان
اما کفار بدین می کردند امر بقوت بلکه می گویند افتریه بر یافته است این کلام را
محمد صلی الله علیه و سلم از خود قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم
فانوا پس بیایید شما و بر یافید سورة مثله سورة مانند آن بلاغت و فصاحت چه
در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمانید و سر آمد دوران و اگر بخود معارضه
می توانید استعانت نماید و ادعوا و بخوانید برای معاونت خود سورة مثل
قرآن من استطعم هر که تواند که از ویاری خواهید من دوت آنکه بجز خدای تعالی
تا شما مدد کاری کنید و سازند مانند قرآن آن کلام صادق و اگر هستی در دست
گویان که محمد صلی الله علیه و سلم می سازد لا کذبوا کافران یک سورة نیاوردند بلکه

کذیب که نذر

کذیب کردند و نکر ویدند بما لهم یحیطوا بچیزی که فراتر رسیدند بعلمه بدانش
آن یعنی سمارت نمودند در کذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد است که
بعد از اجتماع قرآن و قبل از تدریس آیات آن بتکذیب و انکار آن مشغول
شدند و لما یا تلهم و نیامد بدیشان یعنی متکشف نکشت بدیشان تا ویدند
معنی حقیقت قرآن و ذهن ایشان بر سر آمد قایم آن نرسید یا تکذیب کردند
آنچه ندانستند در قرآن بعضی و جز او وعید عقوبت و نیامد از ایشان آنچه از عذاب
و عده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهد
داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد بیت پس از دیدن پشیمان گردی اما
پشیمانی ترا سودی ندارد کذلت همچنین تکذیبی که کفار زمان تو کردند کذب
الذین تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از آنان
فانظر پس در نکر و بدین که کیف کان چگونه بود عاقبه الظالمین انتهای
ستمکاران و مکذبان و اینان نیز مثل آنان معذب و معاقب خواهند شد
درین آیت تسبی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تهدید اهل کفر و ضلالت
مندرج است و منتهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یومن به کسی باشد که
می گوید بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود وی دانند که حق است و لیکن
از روی عناد اظهار می کنند و منتهم من لا یومن به و از ایشان کس بود که
نکرد بان از فرط جهل و غایت نادانی و ربک اعلم و پروردگار تو داناست
بالمفسدین تباه کاران یعنی معاندان که مصر شدند بر تکذیب و گفته اند
معنی آیت آنست که بعضی از قوم تو ایمان آوردند بقرآن و از کفر توبه کردند
و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر می روند و ان کذبوا
و اگر تکذیب کنند و بعضی بر آن اصرار نمایند و توا جانب ایشان تا امید شوی
قل پس بگوای محمد صلی الله علیه و سلم لی عملی مراست جزای عمل من و حکم و مر شمار است
عملکم یادداشت عمل شما انتم بر یوت شما بیزارید یعنی ذمت شما بر محبت شما
اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من مؤاخذت خواهند کرد و انبری و من بیزارم
مما فعلت از آنچه میکنید یعنی مأخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما
این آیت بآیت الشیخ مشوح است و منتهم و از ایشان یعنی کفار و در زاد
المسیر که بد از بهود امن یستمعون کسان هستند که گوش فرامیدارند البک
بسوی تو و وقتی که قرآن بخوانی و امت را احکام شرعی آموزانی تا استهزا کنند
بان افانت آیا تو شمع الصم می شنوای که آنرا استفهام یعنی نئی است یعنی
براستی ایشان قادر نیستی ولو كانوا و اگر چه هستند که با وجود کوری لا یعقلون
در نمی یابند یعنی با هم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست اصم عاقل
بطریق تفریق از چنین صوفی که بصحاح او رسید استدلال بر چیزی می تواند
کرد چون سم و عقل هر دو مفقود باشد پس است که حال بر چه متوال خواهد بود

و منهم من ينظر الى ايشان كس باشد که نظر کند آید بسوی تو و لا یلینوت
و نشانهای صدق ترا مشاهده نمایند و از غایت عناد چنان فراموشند که هیچ چیز
از آیات و رسالت ندیده آفات آیات تو تهنیدی الهی راه غایبی کورانی یعنی قادر
نیستی بر هدایت ایشان و تو کافرا و اگر هستند که با وجود عدم بصیرت بصیرت
نی بینند بدیده بصیرت یعنی از دیدن چشم سر مشاهده دلایل اعتبار است چشم
و ایشان از آن مردم اند مختص سخن آنست که نمی بینند حق و جهالت در ایشان
جمع شده و ممکنست که اشیاء صاحب فرست و بصیرت در یاد چیزی را که اشیاء
احق از ادراک آن محروم بود آن الله بدرستی که خدای تعالی لایظلم الناس
شیئا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیزی یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را
و لکن الناس ولیکن مردمان انفسهم بظلمون ستم کنند بر نفسهای خود و حسن
و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است در ملامتی استعمال نمایند و منافع و فواید
آن مدور کات از ایشان قایم گردد و بعد از آن باقی مبتلا شوند **منقول** چشم از برای
دیدن آیات قدرت است • کوشی از پی شنیدن اخبار حاجت است • هر کس که حق نبیند
و حق نشنود کسی • کور و کورست بلکه از آن هم بترسی • و یوم یخسر هر و یاد کن
روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع کند کافران را و از هول
آن روز مذمت بودن در دینی و در قبر مر ایشان کوتاه نماید کان لم یلبثوا کوبیا
درنگ نکردند الا ساعة مکر زمانی اندک من النهار از روزی در تفسیر زاهدی
آورده که معتزله در نفی عذاب قبر برین آیت استدلال نموده کوبند اگر کفار
در قبر معذب بودند مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب
می گویند که این صورت بنسبت صعوبت و شدت احوال قیامتست که مدت
عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند بتعارف
بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی یکدیگر را بشناسند کوبیا که زمان مفا
اندک بوده و این در اول بعثت باشد پس از آن بسبب توان احوال قیامت
آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین یحتملون
زیان کردند در حفظ خیرات آنانکه کذب و بلفاء آنکه تکذیب کردند در حق خدای را
یعنی بعثت و جزای الهی را منکر شدند و ما کافرا و بنودند مهتدین راه یافتن
با ایمان و اما نریست و اگر بنماییم ترا بعضی الذی بعضی از آنچه تعدیه و عده
دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمع بود از ایشان در روز بذر را و تنو فیستک
یا متوفی سازیم ترا قبل از ارادت آن تو بدانی که آن حقست واقع خواهد شد یعنی
اگر انتقام نکشیم از ایشان در دینی و توبه بینی فالینا بسوی مسوی ماست مرجعهم
بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان **نقل** الله پس خدای تعالی بعد
از اراده آن یا پس توفی تو شهید گواهست علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند
و فراخور عمل جزا خواهند یافت و لکن الله و بر هر کس که از اسم ماضیه رسول

رفت

فستاده بود

فستاده بود که ایشان را بچون دعوت میفرمود قاذوا جا و پس چون آمد بدینان رسول
رسولی که مبعوث بود بر ایشان و تکذیب او کرد و قاضی بینهم حکم کرده شد میان
رسول و مکذبان او بالقسط براسی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک
شدند و همه و ایشان یعنی رسول و مکذبان لایظلمون ستم دیده نشوند یعنی
از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان زیادت از استحقاق حکم فرمایند
آورده اند که بعد از نزول آیت و اما نریست الا که کفار مکذبان استیجال عذاب موعود
نمودند این آیت نازل شد و یقولون وی کوبند کافران از روی استبعاد و استهزاء
مقی کی باشد هذا الوعد این موعود به چرا ایمان فروری یاد آن کنیم اگر هستند شما
صادقین راست گویان در وعده مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم
و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل یكولا املاک ما لک نیستیم لنفسی
برای نفس خود ضرر زبانی را و لا نفعنا و سودی را یعنی قادر نیستیم بر دفع ضرر
و جرنجی برای خود الا ما شاء الله مگر آنکه بخواد خدای تعالی پس چگونه استیجال
کنیم در جلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکن الله اهل و هو کوبی
اجل و قیست برای هلاک آذاجا و چون بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان لایستنا
پس و پس نیابند از اجل خود ساعة انذک زمان و لا یستقد موت و پیش نگیرند
بر آن تهدید مشرکانست با آنکه ساعت ساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت
تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حیرت و ندانست
سود ندارد قل یكولای محمد صلعم آریست ایا بدیدید و دانستید شما بعضی خبر دادید
مرا ان لستکم اگر بیاید شما عذاب عذاب خدای تعالی که نزول تجمل میکنند
بیا تا بوقت مشغول شما بخواب یعنی شب و انهار ایا در روز که زمان
اشتغال بطلب معیشت است هر اینه پشیمان شوید از استیجال پس چون
حال بدین منوالست ما ذا چه چیز را استیجال شتاب میکنند منه از عذاب
یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند **الحج** موت گناه کاران یعنی مشرکان
و حال آنکه هر نوع عذاب ناملا نیست و در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد
کفار را گفتند باور نمی داریم عذاب را و تجمل میکنیم پس اگر بیا فرود آید بران ایمان آیم
آیت آمد الله ایا بعد از استیجال آذما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه بینید
آمنتم به ایمان آوردید بوی پس بگوی با ایشان الا ان ایا انکون ایمانی آورید
و قد کنتم و بدرستی که بودید شما از روی تکذیب و استهزاء به عذاب یعنی
نزول آن استیجال شتاب می نمودید ثم قبل پس گفته شود بعد از نزول عذاب
لاذین ظلموا مرا آنرا که ستم کردند شرک بر خود و تکذیب که ایمان باس مقبول
نیست ذوقا بچشید عذاب الخلد عذاب جاویدی که عذاب آن و الم آن برود آیم
بود هر جزو آن ایا جزا داده می شوید یعنی جزا فی دهند شما را الا ما کنتم الا آنچه
بودید که هر یکسبوت کسبی کردید از کفر و عصیان آورده اند که حق این

خطب

از بهود مدینه قبل از هجرت آن حضرت تجارت بکمره رفته بود و چون بحرم رسید
وطنطنه دعوت سید عالم صلی الله علیه و سلم شنید مجلس شریف ایشان آمد و بعد
از اجتماع قرآن پرسید که ای محمد صلعم آجاء انت ام هزل این دعوی که می کنی
بجد است یا بهزل و این کلام که می خوانی برآست است یا بیای و حق سبحانه و تعالی
که درستی و نیکوئی و خبری پرسند از تو در باب قرآن و از دعوی نبوت حق هو
ایا حقست و راست است این و گفته اند مستهلزبان از وعید یا بعث یا قرآن می
پرسیدند که حقست یا بی جواب آمد که قل ای و ربی بگو آری بگو برورد کار من
آیه حق بدستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود و حقست و در
و راست و ما اشتهر و نیستید شما معجزین عاجز کننده گان مرخص از عذاب کردن
یعنی بقدرت او راه نیاید و شما عذاب وی از خوش باز نتوانید داشت و قوا
لکل نفس ظلمت و اگر باشد هر نفسی را که ستم کرده باشد بر خود بکفر یعنی اگر کافر یا
باشد مافی الارض آنچه در زمین است از مال و متاع لا قدرت هراینه فزاد دهد
به یا آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد و اسر الدائم و شنوند پشیمانی خود را
از اتباع و هواداران خود که بنادار ایشان سوزنی و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت
شوند از هول عذاب و برنطون قادر نباشند و در تاج التفسیر آورده که در اینند
الم حسرت و ندامت را در رونها و خویش و گفته اند اسرار بعضی اظهار است و
این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال
خود لهما را و العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را و قضی بینهم و حکم کرده شود
میان مؤمنان و کافران یا در وسایل یا ظلمات و مظلومان با قسطن بداد و
راستی و هم دایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند بقصص ثواب و فزون عذاب
الا ان بدانند آنکه بدستی نکه مرخص برآست مافی السموات آنچه در آسمانها و الا
و آنچه در زمین است پس بقدری کافراست و بر ایهال ثواب و عقاب راست
الا ان وعد الله بدانند آنکه وعده خدای تعالی در مشیت و عقوبت حق راست است
و در آن خلاف ممکن نیست و لکن اکثرهم و لکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمی دانند
بجهت آنکه در دنیا مغرور و از شناختن عقوبت دور مانده در تنگنای این مجلس غیروا
ندید چوید که حسن **منشوی** چشم دل کو که پردها بدرد جانب ملک آخرت نکرده مرغ
کو در نفس زیون باشد چه شناسد که باغ چون باشد هویچی اوست که زنده گرداند
و میست و بپزند و آگهی ز جعوت و بسوی او باز گردانیده خواهند شد بیک یا بعث
یا ایها الکفار ای مردمان نادان عامست قد جاءکم بدستی که آمد بشما و عظم
پندی من و بکم از پروردگار شما و شفاء و شفای و دوائی مافی الصدور و بران چیز را که
در دلهاست از امراض جهالت و غوایت و هدی و راه نوی بسوی حق و رحمة و مهربانی
للمؤمنین مکرر وید کارز بعضی قرآن نازل شده برای مردمان بیایست جامع چه عظم
او که بحسن اعمال ترغیب میکند و از معاصی افعال تنفری نماید مشتملست بر حکمت

عظای و معانی

عظای و معانی او که امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده بازی رها کند
منطوی بر حکمت نظری و هراینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد
بود **رباعی** ذی کلام و محض بدایع حکمت ذی پیام تو عین عنایت رحمت کشد
کند کلام تو اهل عرفا و ذشور را ز حساست بکشتن حق و گفته اند قرآن مو عظم
نفوس است و شفای صدور و ریه های ادواح و هر یک بترتیب خود رسیده اند
قل بکوی شادی کنید بفضل الله بفضل خدای تعالی که قرآنست و رحمت و بر رحمت
و بر رحمت او که دین اسلامست و گفته اند فضل قرآنست و رحمت آنکه ما را از اهل
آن کرد ایند یا فضل قرآنست و رحمت عصمت حضرت رسالت صلوات الله
علیه و سلامه یا فضل توفیق است و در حقاب سلی رحمة الله علیه آورده که
فضل متفرقه است و رحمت توفیق دریافت و در عین المعانی آورده که فضل
نعم ظاهر است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنات و رحمت نجاتی از بنوان
یا فضل کشف عظامست و رحمت شهود نقاص صاحب الاله سواد فرموده که از روی
بشارت می فرماید بنده من بفضل و رحمت من اعتماد کن بر طاعت و
خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز بر رحمت من
هر کسی را سرمایه ایست و سرمایه مؤمنان فضل من هر کسی را خزانه ایست و
خزانه مؤمنان رحمت من **بیت** کو شاها خزانه نهان بود هوسی در و بی
خزانه همین لطف دوست پس بعضی بر آنند که معنی آیت آنست که بندست
و مو عظم و شفا فبذلک پس بفضل و رحمت من که فرود آمده قلبی خوا باید
که شاد شوند برای آنکه هو خبر او بهتراست **مأیجمعون** از آنچه میگویند از خطا
دینی که در معرض زوال و فناست قل بگو ای محمد صلعم آری بم خبر دهید مرا
ما انزل الله آنچه فرستاد خدای لکم برای شما من در حق یعنی چهار پایا
که خوردن هلاکت لجعلتم پس شما ساختید و نام نهاد بدمنه از آن
روزی حراما و هلالا برای و هلالی بعضی را از آن گفتید که هلاکت و
بعضی را حکم کردید که حرامست چون بخیره و ساسه مانند آن و بعضی
گفتید بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال و مافی بطون هذه الا مقام خالصه
لذکورنا و محرم علی از اجماع قل بگو یا محمد الله از آن ابا خدای تعالی دستوری
داد لکم مرشدا در عظیم و تحلیل امر علی الله یا بر خدای تعالی تنقرون افتری
میکنید که می گویند والله امرنا بها و ما ظن الذین و چیست که آنان که
بنقرون بر بندند علی الله لکذب بر خدای دروغ را در تحلیل و عظیم هلال بعضی
کمان دارند که خدای تعالی با ایشان چه کند بوم القیمة و در سنجید که روز مکا
درین ایهام نهاده بزرگ و وعید عظیم است ان الله بدستی که خدای تعالی
لذ و فضل خداوند رحمتست علی الناس براد میان با نزال کتب بر ایشان و ارسال
رسل به ایشان و لکن اکثرهم و لکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری

فانست

های

در بیان عقوبت

نی کنند آن نعمت را و ما نکون و نباشی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم فی ثبات
 در کاری از کارها و خود و ما نتلو و نه خونی منه از آنچه فرستاده خدای تعالی
 من قرآن از قرآن و لا تعجلون و نه کنید شما ای آدمیات من عمل هیچ کاری از کار
 الا کما مکرهستیم ما علیکم بر شما شهودا کوا یا نیکو بای آن وقت که حوض
 یکنید و در روی آید در آن کار و ما یعزب و پوشیده فی شود عن ربک از علم
 پروردگار تو من متقال ذرة و سنگ مورچه خورد یا مقدار هبای فی الارض ذرة
 و لا فی السماء و نه در آسمان و لا اصغر و نه نیست خورد تر من ذلک از آن ذرة
 و لا اکبر و نه بزرگتر از آن الا مکرانکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتاب روشن
 یعنی لوح محفوظ ملخص آیت است بعد از آن آیت که هیچ قوی بنزد حق سبحانه
 و تعالی پوشیده نیست و یکافات افعال و اقوال مناسب حکم خواهد بود پس
 در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال منوبیت و وعید بود مشرکان را بظلمت
 عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبری دهد و فی مایده الا ان بدانید
 بدرستی که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف هیچ خوفی نیست علیهم بر
 ایشان از رسیدن مکافات و شداید و لا هم بحر خوف و نه هستند ایشان که
 اندوهناک باشند از خوف مطالب و مقاصد و در عین المعافی فرموده که اولیا
 جماعتی اند که تقای ایشان موجب یاد کرد خدای تعالی باشد و در بحر آورد
 که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار
 صفت اولیا برین وجهی کند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان
 با احکام شرع اراسته و باطن ایشان با نور فقر و فاقه **مثنوی** و نفس زمیدان
 ازل ناخته کوی بچوکان ابد باخته معنکفان هم کبریا شسته ذول صور کبریا
 راه نوردان شکسته قدم راز کشایان فروخته دم و گفته اند که اولیاء الله جمعی باشند
 که بایکدی دوستی از بهر خدای تعالی کنند و موید این قول است کلام و صحبت محقق
 للمخاطبین فی داین قوم را خوف نیست در موقف عظام داند و حکیم نشوند از احوال
 بوم اقیام و نزد بعضی اولیا مؤمنان برهیز کارانند بدلیل کاربنده بدلیل آنکه
 حق سبحانه و تعالی در صفت ایشان فرماید الذین امنوا اولیاء الله که او را
 بجا آید من عند الله و کانوا یقفون و هستند که برهیز کاری یکنند بجا هر چه از
 لیسر بشری مرا ایشانراست مرده کانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنی یعنی بشری
 که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم در باب ایشان گذشته و بقول بعضی مراد رؤای
 صانع است که مؤمنان به پیشند یا برای مؤمن بینند و این را بمشرات گویند یا بشرات
 ملائکه ایشان را در وقت در تبیان گویند بشری آنست که مؤمن در بهشت جای خود
 پسندیش از مرکب و در مدارک آورده که بشری حجت مردم است بایشان و نام نیکو
 و فی الآخرة و مرایشانرا مرده هست در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان
 سلمی فرموده که بشارت دنیا و عده نقاست و مرده آخرت تحقیق آن وعده حضرت

محمد اسلام

شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی داد و بشارت است در دنی شاخت و عقوبت
 نواخت در دین سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده اینجا صفا و وفا
 و آخر رضا و لقا از نعمت این جهان فتای تو پس است و از دولت آن جهان تقای
 تو پس است لا تبدل نیست بدل کردن کلمات الله من سبیل خدای یقوی در
 او خلاف نیست ذلک آن تبشیر موعود هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ
 که فهم هیچ کس در نیاید و عقل هیچ بزرگ بکنه آن نرسد و لا یجزئک و باید که
 اندو هکیم نکند تو ای محمد صلی الله علیه و سلم قولهم گفتار کفار را شرک زبوت
 و کذب نبوت و مشاورت بر قتل تو نمود بانه یا سخنانی که در خورد داشت تو
 ی گویند ان الهرة و بدرستی که غلبه الله جمیعاً مر خدا بر است دین ترا عزیز
 خواهد کرد آید و ترایاری خواهد داد هو السميع اوست شنوا اقوال ایشانرا
 هر چه گویند و هولی کنند العلم دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت
 که در اندرون دارند و فرافورا اعمال و اقوال ایشانرا جز خواهد بود الا ان الله
 بداند که تحقیق مر خدا بر است من فی السموات هر که در آسمانها است
 از ملائکه من فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس از آن که اشرف
 ممکناتند هر از آن او باشند در وقت و عبودیت پس هیچ کس را از ایشان نرسد
 که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت در ربوبیت نباشد
 پس جهادات را شریک خود ساختن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت
 و ما شیخ و چه چیز را متابعت کنند الذین یدعون ان الله یخون و یخونند و یبرستند
 من دون الله شرکاء بجز خدای تعالی شرکای را یا متابعت کنند آنانکه شرکاء
 ی گویند بر حقیقت ذر که شرک در ربوبیت محال است بلکه آن یثبوت بی روی
 ی کنند در عبادت شرکاء الا الحق مکرانرا یعنی بر بنان کمان شرکست حق بوده اند
 و آن هم نیستند ایشان الا بخصوص مکرکه دروغی گویند در نسبت آن شرکست
 و بعد از این آن شرکست تنبیه ی کند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلالات بفرمود
 و وحدانیت او نموده اند که استحقاق عبادت او است و پس چنانچه می فرماید
 هو الذی اوست آنکس که بقدرت کامله جعل لهم اللیل ساخت برای شما شب تیره
 گشتن و آفیه تابیا را میدرد و از تعب و تیره در روز بر آساید و النهار مبصر
 و روز روشن تا بسرا انجام مهمات خود قیام نماید آن فی ذلک بدرستی که آفرید
 روز و شب و نور و ظلمت ایشان لایات هر آینه نشانهاست بر تو حید صانع
 حکیم تقوم بسمعون مرکوبی را که بشنوند و فرافرا بکوش هوش و در آن نیک
 ند ترغاید قالوا الحمد لله گفتند جمعی از بنو مدیج که فرافرفت خدای تعالی
 و لک فرزند ی یعنی ملائکه را بفرزند ی گرفت نمود بانه سبحانه پاکست
 خدای تعالی از گرفت فرزند هو الغنی او بی نیاز است از اتخاذ ولد چه طلب
 و لک یا ضعیف کند تا بد و قوت گیرد یا فقیری تا به اعانت او روزگار گذرانند

باز بلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام تابو لدا سم و
پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد
هوایه اتخاذ ولد از منفی بود یا کو بی که ولد بعضی از ولد است پس این
صورت مستعدی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیر
واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد **بیست و یکم**
کمال غنی از صفات ذات او کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج و آشنا
به بیان غنای حق نیست که که مراد است از روی مالکیت مافی السموات
آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات و مافی الارض و آنچه در زمین است
از بدایع سفلیات آن عند کبر نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطای
حقیقی و برهانی بهذا باین که خدای تعالی فرزند فرای گیرد آنقوت ابائی بد
علی الله بر خدای بدو و افتوری مالا تعلمون آنچه فی داند قل بکوی ای محمد
صلی الله علیه و سلم ان الذین یفترون تحقیق انانکه افترا کنند و بر منند سند
علی الله الکذب بر خدای تعالی دروغ با اتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لا یفلح
و ستکاری نیاید یعنی از دروغ نهند و به بهشت نرسند متاع مرایشان
بر خور داری اندک فی آلد نیاد ری یعنی دوسه روز مهلت دارند و سهل
فوصی که بگذرند ثم اینا پس سوی ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان ثم
نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید عذابی سخت یعنی دایم
وی انقطاع با کافوا بسبب انکه بود نذیبتاب و پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم
بکفر و کافری شدند و اتل و بخوان علیهم برایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه
نبأ نوح خبر نوح پیغمبر علیه السلام از قال و یاد کن چون گفت لقومه گروه خود را
یعنی انانکه شرک بودند یا قوم ای گروه من ان کان کبراکو هست کبر و کشت
و کران شد علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام من بدعوت نصی کلام ربانی
منبوی است برانکه حضرت نوح علی نبینا و علیها السلام نصد و پنجاه سال قوم
بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و از ایشانرا تحمل فرمود و جور و جفای قوم
بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شای می گذرد مکت من در میان شما
و تذکیری و پند داد من مر شمار یا یا یا الله بعلامتهای روشن بر خدا نیست
خدای تعالی و نصد و پنجاه مرای رنجانید فعلی الله پس بر خدای تعالی توکل
توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا قاصعوا پس کرد آید و محکم سازید
امر که کار خود یعنی عزیمت کنید بر آن جمع کنید خدا و ندان خود را مراد رؤسا
قوم اند و شرکا و کفر و بخوانید و بیکان خود را یعنی انانکه بزعم خود شرکای حق
میدانید نهود بانه ملحق آیت انکه شما بقصد من اتفای کنید نه لا یکن
پس باید که نباشد امر که کار شما در قصد من علیکم غممه بر شما پوشیده یعنی
بظا هر متوجه من شوید ثم اقصوا الی پس اد کنید بن آنچه می خواهید یعنی

بکنید از مکاره

بکنید از مکاره آنچه اراده شماست و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید
از مشقت و محنت کلام من این سخنان دلیلت برانکه نوح علیه السلام در مقام توکل
ثابت قدم بوده و توفی تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواست که امت او بدین معنی
بی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابد در یافته از قول و
اعراض نمودند و وی فرمود فان تولیتم پس اگر روی بگردانید بدو از قول و قول
من اعراض کنید فما سلطتکم پس فی خواهم از شما برای رسالت خود من اجر خود
مزدی با عراض شما از من فوت شده باشد آن اجر نیست مزدی بر من
برای دعوت الا علی الله مکر بر خدای تعالی و او مرا بر آن ثواب خواهد
داد خواهی شما ایمان آرید خواهی اعراض کنید که نفع و ضرر آن بشما عاید
خواهد شد اگر ایمان آرید سلامت مانید و به بهشت روید و اگر نیا رید
هلاک شوید و بدو رنج پیوندید و امرت و فرموده شده بوده ایم ان کون
بان که باشیم من المسلمین از کردن نهند کان بر حکم خدا بر پس خلاف حکم او
نکنیم و اجر رسالت خود از غیرا و بخوبیم فکذبوه پس بدو رنج داشتند قوم
نوح علیه السلام مراد را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت
بر ایشان بچینه پس ما بجات دادیم نوح را علیه السلام از غرق شدن و من
معه و انانرا که با او بودند فی الفک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتم
مؤمن بودند از ذکر و انانرا و جعلناهم و کردانیدیم اهل کشتی را خلافت
باشند کان در زمین از پس هلاک شدگان و اغرقنا و غرق کردیم بطوفان
الذین کذبوا انانرا که تکذیب کردند بایمانا ایشانرا مارا که نوح و هم بود یعنی
از معجزات او فانظر پس در نگرای نکرانده بدیده عبرت و به بین کیف کان
چگونه بود عاقبة المذنبین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم
نوح عدم درین آیت هم سنی حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم نهید
اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس انکضیم من بعده از پس نوح و هم رسالتا
الی قومهم پسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقوی خود را بقوم عاد و ضلالت
علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم علیه السلام بقوم بابل و شعیب علیه السلام بقوم
ایکه و اهل مدین و نجا و هم پس آمدند رسولان ما بایمان خود بالبینات با معجزهای
روشن و دلیلهای واضح فاکافوا لیسوا پس نبودند ایمان این رسل که ایمان آرند
بدان پیغمبران فرستاده برایشان فاکذبوا بسبب انکه تکذیب کرده بودند یعنی نکرانده
به بان من قبل پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل
از بعثت پس بعد از بعثت بر همان و تیره سلوک کردند یا ایمان نیارند و با پیغمبری
که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین معنی در روز حینای کذک مثل این
مهلکه برد لهای مکذبان از امام ماضیه نهاده بودیم بطبع الله مهوری نهیم
علی قلوب المعتدین برد لهای از حد گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان

بکنید از مکاره

فریض و اهزاب ایشان ازین امت شمر بختنا پس و انیک ختم من بعد هم از پس این
 پیغمبران موسی و هرون موسی بن عمران و هرون برادر او علیهما السلام آتی فرعون
 سوی و کذب مصعب باقا بوس که فرعون آن زمان بود و ملائکه و اشرف قوم او
 بایا تنای بعضی معجزهای روشن چون عصا و بد بیضا فاستکبر و پس کردن کشتی
 کردند از قبول و متابعت نمودن و کافران بودند ایشان قوم ما بحر مین کرده از جرم
 آنندگان یعنی معتاد تکذیب انبیاء علیهم السلام و کردن نهادهای کبریا
 فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست و درست من عندنا
 از نزد یک مایعنی موسی علیه السلام بدیشان آمده و سخن حق برایشان آلفا فرموده
 و معجز برایشان نموده قالوا گفتند از فرط عناد آن هژده درستی که تو آورده و معجزه
 نام کرده سحر مبین هر آینه جاد و بیست آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلام
 قالان این قول را انقولون ایای کوبید شما الحق مرسخی راست و معجزه روشن
 لما جاءکم این هنگام که بشما آمد که این سحر است اسحر هذا ایما سحر بیست این که
 بشما نمودم استغفها م است بطریق آشکار یعنی جاد و بیست و لا یفلح السامعون
 و فیروزی نیابند ساهران و برادر ترسند قالوا گفتند اشرف قوم فرعون موسی را
 علیه السلام اجتنتا ایامدی گفتنتا تا بگردانی ما را عتقا و جدا از آنچه یافته ایم ما
 علیه بران آباء ناپذران خود را مراد عبادت فرعون است یعنی امت ما را
 از پرستش فرعون باز داری و نکوت و باشد که الکبریا با ما بر شما هر دو برادر
 باد شاهی فی الارض در زمین مصر و ما کن و نیستیم ما کنما بر شما هر دو برادر
 از نصیب کنندگان قال فرعون گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود استوفی
 بکل کسار بیاورد من هر سامری عظیم دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی
 علیه السلام پس سحر را جمع کردند و بر وجهی که در سورة اعراف گذشت بمواعید کلیه
 مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آنها را
 که آمدند جاذوان در مقابل موسی علیه السلام قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام
 مرا یثا ترا القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکند کاندید مرا و را از دستهای
 و عصاها فلما القوا پس چون بیفکنند جاذوان حبال و عصای خود را و بسبب
 حرارت هوا بکوت آمده بر چشم مردم ما رغود قال موسی گفت موسی علیه السلام
 ما هیثم به آنچه آوردید شما السحر آن جاد و بیست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان
 از اسحری کوبند آن الله بد رستی که خدای تعالی سیطره زود باشد که تباہ کرد اند
 سحر شما را و ناچیز سازد آن الله لا یصلح بد رستی که خدای بصلاح تیار و تقویت
 نکند عمل المنسذین کار تباہ کاران را و یحق الله الحق و ثابت کرد اند خدای تعالی
 و انیش برده حق را آنچه پیش آورده ام بکلماته بسخنان خوبش یعنی حکم و قضاء
 خود یا بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده و تو که الجرم موت اگر چه کراهیت دارند
 کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه و تعالی بوعده و فاکند و از چشم و کراهت

موسی علیه السلام
 فرعون

دشمنان پاک ندارد

دشمنان پاک ندارد و از مشنوی معنوی اشارتی برین معنی هست مثنوی
 حق تعالی از غم چشم خصام کی گذارد اولیا را در عوام مه فشانند نور سکون
 و ع کند سک ز نور ماه کی مرتع کند حس حساسانی رود بر روی آب آب
 صافی رود بی اضطراب مصطفای ماهی شکافندیم شب زاری های بد زبانه
 بولهب آن سیجا مرده زنده می کند و آن جهل و از کینه سبک می کند فلما
 امن موسی پس ایمان نیارودند موسی علیه السلام در سبذای امر و الی ذریت
 من قومه مکرزندان از قوم موسی علیه السلام و آن چنان بود که چون موسی
 علیه السلام از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بچون دعوت فرمود پیران و بزرگان
 اجابت نکردند و بعضی از جوانان ایشان بگریه ویدند علی خوف با وجود ترس
 من فرعون از فرعون و ملائکم و ترس از کرده خود یعنی از پذیران و رؤسای قوم
 مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند موسی ام بانگی ترسانند از فرعون
 و هم از کسان خود آن یقینهم آنکه عذاب کند فرعون لعین ایشان را رجوع کنند
 ابای ایشان بفرعون تا باز گرداند ایشان را بفر و آن فرعون تعالی و بد رستی که فرعون
 متکبر بود و طاعی فی الارض در زمین مصر و غالب بر اهل آن دانسته و بد رستی
 که بود او لمن المسرفین از حد برندگان در کرد سرکش تا حدی که فرعون ملعون
 ربوبیت کرده نهوذ بالله و بنی اسرائیل را بستی گرفت قال موسی و گفت موسی ام
 مران مؤمنان و قتی که آثار خوف ایشان مشاهده نمود یا قوم ای گروه من آن کنم
 امنتم اگر هستید شما که رویده اید بالله بخدای تعالی و دانسته اید که ابعال منافع
 و دفع مضار بقضه اقتدار است فعلیه توکلوا پس براد توکل کنید و کار خود
 با او گذارید آن کنم مسلمین اگر هستید کردن نهندگان مرا حکام قضای او را
 در او قرار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان و جوب
 توکل است و مشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف
 و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود و مستب و انقطاع
 از ملاحظه اسباب و گفته اند تعلق دست بچیت قادر مطلق و نبات غیر و یعنی
 خود را و غیر خود را قوت و تاثیر نبات نکند بلکه معتاد باشد تحت الحکم لازمی
 بمثابه نیست در پیش غافل مثنوی هر که در بحر توکل غرق گشت هفتش در ماسوی الله
 در گذشت این توکل که چه دارد درج ها فهو حسب جسد از پی بختها و چون موسی
 ایشان را بتوکل فرمود قالوا پس گفتند علی الله بخدای تعالی نه بر غیر او توکلست
 توکل کردیم و بلفظ او واقف شدیم و چون دعاه توکل با اجابت مقرون است بزبان
 نیاز و از دعا کرده گفتند ربنا ای پرورد کار ما لا یجولنا فتنه مکیون ما مل
 محل عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط ساز
 تا بدست ایشان معذب نشویم و بختنا و خلاص ده ما را بر همتی بهر یابی و بختش
 خود من القوم الکافرین از گروه ناکر ویدگان یعنی از قصد و کید ایشان یا از ملاقات

قات

با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بوسی علیه السلام اشتغال بعبادت حق
سجده و تعالی بود فرعون گفت تا ساجد و معابد کم بر سر محلات در میان آن سوار
ساخته بودند خراب کرده ایشان را اندای نماز منع نمودند و حق سبحانه و تعالی موسی را
علیه السلام فرمود تا در درون خانه های ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بعبادت
ایشان مطلع نشوند چنانچه می فرماید و او حینا و دعی کردیم الی موسی و اخیه
بوسی و برادر او علیهما السلام ان تبوا انکرا کبریه جای بازگشت لقومکم
برای قوم خود بمصر در شهر مصر بونا خانه ها که رجوع کنند بان جهت پرستش فدای
تعالی تشبیه ضمیر اشارت است بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق
بایمیه قوم و در آن محل امام ایشان موسی و هارون بودند علیهما السلام و اجعلوا
و دیگر حکم کردیم که سازید شما و برادر و قوم شما بیونکم خانه های خود را که گرفته اید
قبله مسجد ها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی
و اقیما الصلوة و بی پای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر جهت آنست که آنجا
مساجد و اقامت صلوات متعلق بهمم دارد و بشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی
علیه السلام مؤمنان را بجات دینی و عوالمه عقبی توحید ضمیر مشیر بآنکه بشارت
وظیفه صاحب شریعت است و آن موسی علیه السلام بود و قال موسی و گفت موسی
علیه السلام در دعا خود ربنا ای پروردگار ما انک انیت بدرستی که تودای
فرعون و ملائکه فرعون و کوره او را زیننه چیزی که بان آرا بی کشند از لباس و پیرایه
و متاع خانه و اموال و داده ایشان را از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیای ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از قسط اطامیر مصر تا زمین جبهه
کوه های که در آن معادن ذهاب و فتنه و زبرد بود و در آن متعلق بفرعون تعیین داشت
و فرمان او درین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بگونه تصرف قبطلیه
در مقبول و مجمل شد و ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد
از آنکه در دعا گفت ای پروردگار فرعون و قوم او را مال و زمینت داده دیگر بار
برای الخراج در بضرع نگرار کرد که ربنا ای افرید کار ما ایشان را آنها داده کیصنوا
تا کما کرد اند بندگان تو این سبیلک از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند
ربنا اطمس ای پروردگار ما از خوف فرست علی موالهم بر مالهای ایشان یعنی
صورت آنرا محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند فناداه حمه
الله علیه گفته که دینار و دهم ایشان هم شک شد بر همان شکلی و نقشی که
داشت و سدی رجحان فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار
و ثمار هم شک شد و این یکی از آیات تسعیر بود و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود
که و اشد علی قلوبهم و سخت فرمایید دل های ایشان یعنی مهر بزرگان تا سخت
دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیاوردند موسی علیه السلام بوسی فرمود که ایشان
نخواهند کرد وید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا با ایمان منشور نشوند

و ایمان نیاوردند حتی بر و العذاب الالیم تا به بینند عذابی در ذناب که آن غرقست
در بحر قلزم قال گفت فدای خودی قد اجهیت دعوتی که بآید در سق که اجابت کرده شد
دعا و شما هود و برادر آورده اند که موسی و دعا می کرد و هارون و امین می گفت
و امین گویند و در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعاء هود و سجاد شد
فاستقمیما پس ثابت باشید بر دعوت و الزام محبت و تنجیل نمایید که مطلوب شما
در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال از این دعا ظاهر شد
ولا تتبعنا و بی روی مکنید در تنجیل سبیل الذین راه آنانرا که در فرط جهالت
لا یعلمون فی دانند که وعدة حق سبحانه و تعالی بوفای انجام دهد در وقت آن **مصرع**
کارها موقوف وقت آمدنکه دارد وقت و چون وقت عذاب آن قوم در رسید
و ای آمد بوسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رفت و قبطن را هنگام عذاب
رسید موسی و جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکناره دریای قلزم
رسید و فرعون بالشکر از عقب رسید و بدعا موسی علیه السلام دریا شکافته شد
و تهاصیل این در سورة شعری سمت ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل
بسلامت نذر یا بگذشتند چنانچه حق سبحانه می فرماید و جاودنا بنی اسرائیل
و بگذرانیدم فرزندان یعقوب را علیه السلام البحر از دریای قلزم قاتلهم
پس از بی در آمدند ایشان را فرعون و جنوده فرعون و لشکریان او بقیع برای
ستم کردند بر بنی اسرائیل و عدد و از جهت از حد بیرون در جهنم ایشان پس چون
بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون بوسی مازیانی که جبرائیل علیه السلام سوار بود
بدریاد آمد و لشکر متابعت نمودند و خود را در دریا افکندند و فرعون فی
خواست که بدریاد آید اما مرکب او را می برد حتی اذ ادرکه الغرق تا چون
در یافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال امنت گفت ایمان
اوردم و بگویدم ان الله بانکه لا اله نیست معبودی سغوی عبادت الا الذی
مکران فدای که بر دعوت موسی علیه السلام امنت به بنو اسرائیل گویدند اند
بدو بنی اسرائیل و انا و من من المسلمین از جمله کردن نهاد کانیان مرهم او را
در مدارک آورده که فرعون معنی واحد سه نوبت به سه عبارت تکرار کرد
از غایت حرص که بر قبول آن رجاء داشت و بجهت فوت وقت مقبول نشد
چرا از وقت مره واحد کافی باشد بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی
باجبرائیل علیه السلام در جواب او فرمود الا ان ایا ایمان آری اکنون که
اختیار نموده و قد عصیت و حال آنکه توانا فرمائی کردی قبل پیشتر ازین
و فرمان پیغمبر شنیدی و گفت و بودی تو من المنسذین از جمله کمره اهان
و کمره کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده که روزی
جبرائیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمد این صورت فتوی بد و نمود
که حکم میر چیست در شان بنده که شتو غادر میان مال و نعمت خوجه خود

یا بد و به تربیت او از سایر ممالک ممتاز کرد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی
خواجگی آغاز کرده فرمان موی خود بر د فرعون بدست خود در ذیل آن فتوی
نوشت که می گوید یا العباس سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او
کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرائیل علیه السلام آن خط را فرستاد
و درین محل که فرعون بگرداب فتنه افتاده اظهار ایمان می نمود جبرائیل علیه السلام
آن خط بوی نمود **مصر** هم بتوی تو با تو عمل کرده اند فالیوم پنجیک پس امروز
ی رها کنیم ترا بعد نیک تر از آب یعنی قوم تو بود در قعر بحرند ما بدین تو بر روی
آب آوریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه
شد در هلاک فرعون و مبدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانند
و از عقب ما در اید چون سیمانه و تعالی فرعون را بر روی دریا آورد یازدهی
که در بر داشت و بدن او را می شناختند تا بقی سر ایل تن فرعون را بی درج
دیده شلی یافتند و از نیست که بعضی علما پنجیک بعد نیک بدن را بمعنی زره
داشته اند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او منقضی و سوبه در است
ایقی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون
که در مصر بود ندغره شدند او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در هزار
بحر بصید مرغ و ماهی مشغولست حق سیمانه و می کرد بدی که فرعون را
با کنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین افکند چنانچه
او را دیدند و از اینجا است که در معنی پنجیک فرموده اند تلقیك علی نخوة من
الارض و بر هر نقد بر بدن ترا از دریا بر آریم لکن توباخی تو لمن خلفك
برای کسی که از پس تو آید آیه نشانه که بتو عبرت گیرد و دانند که ملوک مقهور و در
از دعوی مالکیت و قاهریت بنده خود را از غرق شدن در گرداب فتنه ها ند
چرا صدای انار بکم الای علی سمع جهانیان رساند **مشق** عاجزی که او اسیر خواب
خورست لاف قدرت زنده می خبرست که در نفس خود زیون باشد صاحب
اقدار چون باشد و آن کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن ایا
از علامات قوره ما لغافلوت بی خبر اند ایشانرا در آن فکر می و نه از آن عبرتی
و نقد بوانا و بدرستی که ما جای دادیم بنی اسرائیل و زنزان یعقوب را علیه السلام
بعد از هلاک فرعون و قوم او و مبعود صدی جای سزاو شایسته چنانچه از صدق
و عده ما سزند و آن ولایت شام بود و در قناهر و روزی دادیم ایشانرا من الطیب
از پاکیزه ها و چیزهای نذیر و بقول بعضی بنی جابر از بنی اسرائیل یهود عصر
پیغمبر اند که ایشانرا در یثرب جای داد و فرمای تو و خشک بدیشان از زانی داشت
فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یادشان محمد صلی الله علیه و سلم
حق جاوهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریه و احکام آن و در آن اختلا
کردند بنا و بیانه از مانی که عالم شدند بتبعوت محمدی و صفات محمدی صلی الله علیه

نیز در
مصر

و سلم و به تغیر

و سلم و به تغیر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآن است که فرود
آمد و سبب اختلاف یهود شد آن ربك بدرستی که پروردگار تو یقظی **سهم**
حکم کند میات ایشان بوم القیمة روز رستخیز فیما کافرا در آن چیزی که
بودند که از روی عناد یا جهل فیه بختلفوت در آن چیز اختلاف می کردند
از حکم توریه یا از امر پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فان كنت پس اگر هستی
توی شیک در کمان نما انزلنا الیک از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص احکام
فاسئل الذین پس به پرس از آنانکه یقرؤن ان کتاب میخوانند کتاب را مراد جنس
کتاب است من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است
نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه
و سلم و مراد امت اند در زاد المسیر آورده که آن بمعنی ما و نافی است یعنی
تو در شک نیستی ما برای زیاده بیصیرت سوال کن از اهل کتاب لقد جاؤک
الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست من ربك از فرید کار تو
فلا تکن من مباش من الممتون از شک آورندگان اصح اقوال آنست که
در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت است اما
مخاطب غیر است چه آن حضرت معصوم و محفوظ است از سلوک شبهات
در آنچه بروی منزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر و لا تکن
و مباش من الذین کذبوا از کسانی که تکذیب کردند بایات الله مرآتیهای خدا می
که قرآنست لکن کون پس باشی که اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیان کاران آن
الذین حلفت بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمه ربك
قول پروردگار تو یعنی قوی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میروند و ملائکه را
بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لا ملات جهنم یا هؤلاء فی النار و لا
أبالی و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شده است لا یقمنون ایمان
نی آمدند زیرا که کلام حق سیمانه دروغ نیست و چون سبب اصلی ایمان ایشانرا
که تعلق اراده الله شد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند و لولا جهنم
و اگر چه اید بدیشان کلامی که هر یکی که اقتراح میکنند حق بر او تا به بینند
العذاب الا لایم عذابی در دناک را که تا مزه ایشان باشد و بعد از نزول عذاب
ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماصیه سودی نداشت
فلا کانت قریة در بیان آورده که اگر بخویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما
نافیه است یعنی نبودند اهل دیه از دیه ها و عاصیه که بوقت نزول عذاب
امنت ایمان آوردند فتنعها پس سود رسانید اهل آن دیه را آیاتها ایمان
ایشان در آن وقت الا قوم یونس مکرم یونس علیه السلام که ایشانرا آمنوا
آن هنگام که ایمان آوردند کشفنا عنهم برداشتم و بر دیم از ایشان عذاب الخزی
عذاب رسوایی را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنی و متعنا هم در ظهور آریکذا شیم

ایشان را ای هین تا هنگام رسیدن اجله ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته
 شده است نشان را لا قوم یونس متصل بود و نفع بایمان باس مخصوص باشد
 باین قوم و مستثنایان از حکم آن آیت که قلم یک بنفعهم ایمانهم لما راویان
 و جمعی بر آنند که معنی آیت اینست که چرا اهل قری ایما نیادند و ندقیل از معاینه
 عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان و لیکن
 قوم یونس هم چون امارت عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را
 تا بوقت حلول ایمان آوردند و برین تقدیر استثناء مستقطع باشد و قصه یونس
 بر سبیل انجاس از آن چنان بود که هو سبحانه او را با اهل نینوی فرستاد از ارض
 موصل و ایشان را مدتی بخدای دعوت کرد و بایان نموده و برای رنجاندن آخرت تک
 آمد و گفت ای قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقم منی هو سبحانه فرمود
 و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید
 یونس هم ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد
 چون زمان موعود رسید هو تعالی بملک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره
 از سموم دوزخ بدین قوم فرست ما لک فرما الی جای آورد آن سموم بصورت
 ابرسیاه باد و غلیظ و شرارت آتشی بیامده کرد مدینه نینوی فرود گرفت
 اهل آن شهر دانستند که یونس هم راست گفته روی ببلک خود آوردند و او
 مرد عاقل بود فرمود که یونس را علیه السلام طلب کنید چندان که طلبید ندیافتند
 ملک گفت اگر یونس هم برفت خدای که او را را بدود دعوتی کرد باقیست و دانا
 و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه غر و شکستی و تصنیع بدرگاه او بریم
 پس ملک سر و پای برهنه بلا سی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بر صخری
 نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خودش و فریاد در گرفتند که کافر از ما دران جدا
 کردند و بیکبار نیستها خالص ساخته او از برداشتند که آتیا با ما به یونس و از
 اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجهی نالیدند و در برین چهل روز از افغان و ناله
 نیاسودند و در مدتی و بچاره کی بوقف عرض می رسانیدند **مشغولی** چاره ما ساز
 که بی یاوریم که تو برای بکه رو آوریم بی طریق از هر سازنده **ه** جز تو نداریم تواننده
 پیش تو کی سر با آمدیم هم با میزد تو خدا آمدیم قوی میگفتند خداوند یونس علیه السلام
 ما را گفته بود که خدای من گفته بندگان بخورید و آزاد کنید ما بندگان تو ایم ما را بگویم آزاد
 کن جماعتی دیگری نالیدند آنها ما را یونس هم خبر داد که تو خداوند فرموده که بچاره
 و در ماندن کافر است که برید ما بچاره و در مانده ایم بفضل خود ما را دست کبر بعضی
 دیگر بعضی می رسانیدند که ای پروردگار ما یونس هم از قول تو فرمود که هر که بر شما
 ستم کند از او در گذرانید خدا یا ما بکناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن بر فی دیکو
 برین گونه ادای کردند که خدا یا یونس علیه السلام ما را می گفت که پروردگار من گفته است
 سالانرا در مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرم آورده ایم ما را در مکن **دعای**

فایده

ما تھی دستار

ما تھی دستار بر آوردیم و سستی در دعاء نفع فی حق د برین دست کنه کاری
 قاضی حاجات در ایشان و محتاجان توفی پس دو آن از کرم حاجات بسیاری همه
 انقضه روز چهارم که آذینه بود و عاشورا اثر مناجات و تسویر ایشان ظهور نمود
 برات بجات از دیوان رحمت نوشته شده و ظلمت محاب مرتفع گشته ابر رحمت ساریه
 زافت بر مغار و ایشان انگذ یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی شده
 میخواست که از حال خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار
 بر و غلبه کرده یا خود گفت من ایشان را بعد از عذاب ترسانیدم و عذاب بر رحمت مبدل گشت
 اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی صحری نهاد و قصه رفتن او
 بدریاد و بچوس کشتن در بطن ماهی در سورة و الصافات و در انبیا مذکور خواهد
 شد و لو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لا من هو آینه ایمان آورده نوی من
 فی الارض هر که در زمین است کلام جمیع ایشان آورده اند که حضرت رسالت
 صلوات الله و سلامه علیه بر ایمان بغایت حویض بود و چون ایمان فی آوردند غبار ملال
 بر آینه دل آن حضرت می نشست هو سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را همیشه
 خود باز بست و فرمود که اقامت ایات تو نگره الناس اگر ای کفی مردمان را حق
 بگو خواهم منبیین تا گردند مؤمنان بی مشیت من این آیت منسوخست بآیه قتال
 و ما کان لنفس و نشاید نیست هیچ تن را آن تو من آنکه ایمان آورد الا باذن الله
 مکر بارادت و توفیق و قضاء و الهی و یجعل الرجس وی که ما یم عذاب را یا چشم
 ی کبریم یا مسلطی کنیم شیطان را و حفص بیای خواند یعنی خدای غضب
 می کند علی الذین برانا که لا یعقلون تعقل فی نمایند در حج و آیات قل انظروا
 بکوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم مگر کار که از تو طلب آیات می کنند که بگوید چشم
 یا ملاحظه کنید بدیده سر ما ذی السموات تا خود چه چیزهاست در آسمانها
 از عجایب فطرت و الارض و در زمین از بدایع قدرت تا شمار دلائل کند بر کمال
 صنع الهی و بلاغ حکم و حکمت پادشاهی و ما تغنی الایات و دفع می کند دیدن
 آیتها و کند و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی عن قوم لا یؤمنون
 اگر کسی که در علم و حکمت من واقع است که نخواهند کردید فهل یستظرون پس چشم
 فی دارند این مشرکان الا مکر ایای را یعنی واقعه ها را مثل ایام الذین مثل و قایع
 انا که خلوا من قبلهم گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه
 و اهل مکه که مراد نزول عذاب است قل فانظروا بکوی انتظار برید عذابی را
 که بشما نازل خواهد شد ای معکم بدرسق که من باشما من المنتظرین از منتظرانم
 هلاک شمار شتم بخنی پس ما برهانییم رسلنا پیغمبران خود را هرگاه که غذا پس
 بکذب ان ایشان فرود آمد و الذین امنوا و بجات دادیم انا را که کوریده بودند بدین
 کذلک همچنین که بجات داده ایم رسل و متابعان ایشان را حقاً علینا و عده است
 و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان بخنی المؤمنین بجات میدهیم که در کافران

که محمد است صلی الله علیه و سلم و اصحاب او رضی الله عنهم قل یوای محمد صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است آن کلماتی که در شرف اگر هستند شما در مکان من دینی از سخت دین من بیان کنم دین خود را برای شما فلا اعبدا الذین پس نمی برسم آنرا که تعبدون شما برستید من دون الله بخود خدا از اصرام و ملائکه و لکن اعبدا لله و لیکن پرستی نمی کنم خدا را الا الذی بتوفیق من آن خدای که میرواند شما را تخصیص توفی بجهت نهدید است که وفات اهل شرک بعد از عذاب ایشانست و امرت و مامور شده ام آن اکون یا نه که باشم من المؤمنین از با حکام الهی و اخبار انبیاء و ان اقم و دیگر امر کرده اند مرا یا و بی فرستاده اند با آنکه بیای دار و جهلك عمل خود را لایق از برای دین یعنی خالص سازا از حقیقت درها مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام و لا توفی و مباحث من المشرکین از شرک آردند که این خطاب متوجه بغیر آن حضرت است و لا تنزع و بخوان من دون الله بخود خدا مال لا یستغفرک آن چیز را که سود نکند ترا خواندن او و لا یضرک و زیان نکند بتو و لا اوفان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را فایز آنست پس بدرستی که تو از امن الظالمین آن هنگام از ظالمات باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی و ان یستغفر الله بضر و اگر بر ما ند خدای بتو مرضی یا شفی یا فقری فلا کاشف له پس هیچ دفع کننده و باز دارند نیست مرا از الا هو مگر او که الله است و ان بودی بخیر و اگر خواهد بتو سخت و راحت و غنا فلا راد لفضل الله پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست مرا آن فضل او را وضع فضل در موضع ضعیف نیست بر آنکه حق سبحانه و متفضل با راد خبر بر بندگان بی استغفار ایشان یصیب بهی رساند فضل خود را من بشاء و اگر نخواهد من عباد او بندگان خود و هو الغفور و اوست آمرزنده پس از غفران او معصیت نا امید نشوید از رحیم مهربانست پس بطاعت امید در رحمت او بندید قل یا ایها الناس یوای مردمان قدها و کما الحق بدرستی که آمد شما کلامی درست یا پیغمبری راست من ربکم از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نمائند شما را حق اهدی پس هر که راه یافت با ایمان و متابعت قائما بهتدی پس جز این نیست که راهی باید که نفسه برای خود یعنی منفعت آن عاید بدوست و من صلی و هر که گمراه شد با تکار و کذب قائما یضل پس بحقیقت که گمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی و بال آن ضلال بروست و ما اتا و نسیم من علیکم بویل بر شما آنکه هبانی که امر شما موکول بمن باشد میاطی فرموده که آیه السیف ناسخ این آیت است و اتبع و پیروی کن ای محمد صلی الله علیه و سلم مایوی الیک آن چیزی را که و می کرده می شود سوی تو با مثال و تبلیغ و اصبر و صبر کن بر دعوت و در ایذائی که بتو رسد شکیبایی و رفعتی بحکم الله تا وقتی حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و ثقی و جزیه کتابی و هو و اوست خیر الخاکمین بهائین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم

که بودی

و در

نیست یا مطلقا

نیست یا مطلقا است بر سر او اختیار به پینه و کواه ندارد بیت از سیاهی تا سفیدی کبر بالوح و قلم یک رقم از خط حسنتش و هو خیر الخاکمین از پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرویست که کسی که می خواند سوره یونس هم اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق یونس و کذب به و بعدد من غرق مع فرعون نقل من تفسیر قافی **سورة هود علیها السلام مائة وعشرون وثمان آیات** پس م الله الرحمن الرحیم **الود** در احقاق فرموده که حروف مقطعه نسبت با اصطلاح و صنی و عربی مزهوم المود نیست پس سر مکتوب باشد و مؤید این قولست آنکه شعری را از معنی مقطعات پرسیدند فرمود که سر آنکه فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر کسی را مناسب عمل او جزا خواهد داد پس این منمست بر وعد و وعید کتاب این کتابیست صفت او این که احکمت استوار کرده شده است آیات آنستها و حج و دلایل یا مستظم گشته است بنظمی حکم چون بنای مستحکم که نقص و حلق بر و راه نیاید ثم فصلت پس جدا کرده شده سورة سورة و آیت آیت یا تفصیل یافته است در آنچه بندگان محتاج اند یعنی مباین شده است من لدن حکیم از نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشنده خبر دانا به چیزها الا تعبدوا برای آنکه تا برستید الا الله مکر خدا بر ائی که بدرستی که من مر شمارا سمع از وی یعنی با مرودی نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر بزرگ و طفلان و بشیر و مژده دهنده بتو بیت بر تو حید و ایمان و ان استغفر و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا امرش طلبید ربکم از پروردگار خود برای کنایان گذشته ثم توبوا آیه پس توب کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده یستعظم تا بر خورده اری دهد شمارا متاعا حسنا بر خورده اری نیکو بعوفی در از ازانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شمارا از نیکائی دهد در ایمنی و تند رستی الی اجل مستقی تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدسست محققان گفته اند متاع حسن رخصاست بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکور است که بر خورده اری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گذارده شود و یوئیت و تا بدهد خدای کل ذی فضل بر خداوند فضل را در دین فضله ثواب جزای فضل او دهد در دنیا و هم در آخرت این مسعود رضوی رحمه الله فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد از سیئات او و در جانی قدسی سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشد و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید **مصرع** آنرا که بدادند از و باز نگیرند و ان قولوا و اگر شما کافران بر گردید از اسلام یا اعراف کنید از متابعت من قافی پس بدرستی که من اتخاف علیکم می ترسم بر شما عذاب

رد کار

يوم كبير از عذاب روز جزا که روز قیامت است و در پیش روی روز جزا گفته اند
 روز شدت و مشقت و آن است که کفار بود و غلا تا حدی که مرده و مردار بخورد
 الی الله سوی مجازات خداست و رجعت بازگشت شما و هو علی کل شیء و او بر همه
 چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب قدر تواناست آورده اند که جمیع شرکان بی پاک
 که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می ورزیدند و بجهت مصلحت زیان
 در اخفاء آن می کوشیدند روزی بایکدی ملاقات نمود گفتند چون بود که ما فرو
 گذاریم و خود را بجا مهابه پوشیم و سینه ها خود را فراهم گیریم در عداوت محمد صلی الله
 علیه و سلم کسی چگونه بر آن اطلاع یابد و حق سبحانه و تعالی بت فرستاد که ایشان یعنی
 کافران بشنوند صد و هفتم فرام می گیرند سینه ها خود را بر عداوت حبیب من یاد و تا
 می گردانند آنرا و تا کودت سینه عبادت از پوشیده داشتن را زدن یعنی
 دشمنی پیغمبر در درون دلی گیرند **بسم الله الرحمن الرحیم** تا اینها را دارند **منه** از خدای
 الاهی بداند که آن هنگام ایشان **بسم الله الرحمن الرحیم** در سر کشند جامه های
 خود را و بر فراش خود جای گیرند بعلم خدای میداند ما سرتون آنچه پنهان
 کنند بر سینه ها و ما بعلنوت وی دانند آنچه آشکارا می کنند بر زبانها و سر و علانیه
 ایشان بشبیت علم وی یکسانست **الله اعلم** بدرستی که او داناست بذات
 الصدور با سواد که در سینه ها است و گویند ذات الصدور در دلها اند و حق سبحانه
 مضمرات انزای دانند **بیت** ای که در دل نهان کنی سری آن که دل افروز
 می داند در اسباب نزول آورد که این است در شان اخنوخ بن شریق نازل
 شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بلازم حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم آمدی و سخنان خوش آید ادا کرده لاف نموداری و بجهتی زدی
 اما ظاهرش بخلاف باطن بود در روش نبوه و پیروشن روشن می نمود حق سبحانه
 خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفا ظاهرش از ظلمت
 باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مار است
 در روش زهر و بیرونش نقش و نگار است **بیت** صورت ظاهر ندارد اعتبار
 باطنی باید مبرا از غبار و ما من دابة و نیست هیچ جنبیده فی الارض در زمین
 مراد جمیع حیوانات اند الا علی الله مکر بر خداست در قهار روزی ایشان
 از روی تفضل و رحمت ابراد لفظ علی که قید و جو بست در شرع بجهت وصول
 رزقت بخور و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست
 یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بخواه تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اکر
 نماید قبض کند و بعلم وی دانند خدای مستقرها قرارگاه حیوانات درجین حیات
 و ستود عها و آرام گاه وی بعد از وفات صاحب کشف آورده مستقر مسکن
 حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار
 چون صلب و رحم و بیضه کل که یاد کرده شد از ذواب و از زای و مستقر

انما یخبر الله عن
 ما فی صدورهم

انما یخبر الله عن
 ما فی صدورهم

مستودع ایشان

مستودع ایشان مذکور است فی کتاب مبیت در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ
 و هو الذی وادست انک خلق السموات والارض بیا فرید آسمانها و زمینها و
 فی سته ایتا مرد رشتن روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخرش آذینه بود
 و گمان بود پیش از فریدن ارض و سماعرشته علی الماء عرش او بر آب در برخی
 تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبدأ آفرینش یا قوت سبز بیا فرید و بنظر
 هیبت در و نکرست آن جوهر آب شد پس حق تعالی بادر بیا فرید و آب را
 بر بالا داد و داشت و عرش را بر آب جای داد و در و قوف عرش بر آب
 و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مراهل تنگرا از عباد و حق تعالی
 بیا فرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را کیلو کم تابیا زما بدشمارا یعنی
 معامله از مایندگان کند تا ظاهر شود که **ایکم کدام شما احسن عملا** نیکوتر است
 از روی عمل یعنی شکر که پیشواست برین نعمت یا تصدیق کامل ترست
 در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد و **لین قلت** و اگر کوی توای محمد
 صلی الله علیه و سلم **ایکم مبعوثون** بدرستی که شما را نیکو شد کاند من بعد
 الموت از پس مرگ **لیقولن الذین کفروا** هر آینه گویند آنانکه نکر ویدند
 آن **هذا نیست** این سخن که در باب بعث می گویند **الآن سحر مبین** مکرمانند
 سحر آشکارا در فریب باد را بطلان و **لین اخرنا** و اگر تاخیر کنیم عذاب
 از ایشان عذابی را که وعده داده ایم الی امه معدوده تا هنگامی شمرده شده
 یعنی وقتی معلوم **لیقولن** هر آینه گویند از روی استهزاء ما یکجسه چه چیز
 باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع **الا یومر یا تسبیهم** بدانند که آن روزی که
 بیاید عذاب بدیشان که روز بدست **لیس مصرقا** نباشد آن عذاب بارگشته
 عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندرغ نکرده
 در میا حل فرموده که این عذاب قتل جبرائیل است امم مستهز یا ز اینها آنچه مضمون
 اناکفینا **لک** المستهزین از آن خبر میدهد و در سوره بقره مذکور خواهد شد
 و **حاف بهم** و احاط خواهد شد بدیشان و **ضع ماضی** در موضع مستقبل بجهت
 تحقق وقوع است یعنی کویا که فر گرفته است جهات ایشان را ماکافوا آنچه بودند
 که از روی جهل به استهزوت بدان استهزای میکردند و به وقوع آن استعجال
 می نمودند و **لین اذقنا الانسان** و اگر بچشاییم یعنی بدیم آدمی **لما** متا رحمة
 از نزد ما نفعی که در یاد لذتی آنرا شمر ز غناها پس باز ستانیم آنرا **منه** از
 الله **لیؤس** بدرستی که او نا امیدست بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما
 کفور ناسپاس است در نعمت گذشته و **لین اذقناه** و اگر بچشاییم او را نعمت
 نیکویی چون محنت و غنا بعد از مستهزیه بعد سخن که بدور رسیده باشد چون
 بیماری و فقر **لیقولن** هر آینه گویند **ذهب السیئات** برفت بدیها یعنی مصایب
 و مکار که مرادی آمد و در شد عنی از من الله بدرستی که او کفر شادمانسته

بنیت و مغرور بآن خود نازنده و مکر کننده بر مردمان و فرج و فقر او را غافل ساخته اند از شکر نعمت و قیام بجای آن الا الذین مکراناً که صبر و شکیبایی نمودند در محنت و بلا و عملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیر رسانیدند در نهت و در خا او لذلك لهم ان کرده که بصفت صبر و شکر موسوم مرایشان است مغفرت امور شکرناهان و اجر کبیر و مزد بزرگ که اقل آن بهشت است شیخ العالم فرموده که در حنت نعمتی هست که پیغمبر بهشت در جنب آن عفو و بخشش باشد یعنی مشاهده انوار تقابیت ما بهشت بهر لقاء تو در خور است بی بر تو جمال تو حنت محتر است آورده اند که کفار عرب از روی تعصب عناد افتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوة والتسلیمات میکردند و یا کلام قدیم و کتاب کرم بطریق تهاون و استهزا سلوکی نمودند و از جمله افتراهای ایشان آن بود که چرا کجی بتو دادند یا ملکی بدست صدیق تو نرستادند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از عدم قبول دعوت و استهزا و تحریه ایشان تنگدلی شد حق سبحانه برای تبیین آن حضرت در ادای رسالت و عدم مبالغات بود در انکار ایشان است و فرستاد که فلعلک تارک پس شاید که تو ترک کننده باشی امام مارتیدی رحمه الله میگوید که استغفهام بمعنی منعی است یعنی ترک مکن بعض مایوی برخی از آنچه دخی کرده شده است اکیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف دای مشرک است از سبب الله ایشان و ضایق و تنگست به باظهار آن حد در کف سینۀ تو ان يقولوا ان تری انکه گویند لولا انزل چرا فرود فرستاده شده است علیه کنز بر او کجی که نفع کند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند و آواء معه یا چرا نیامد با او ملک فرشته بجهت کواهی بر نبوت او تو بسبب این مقالات از ادای رسالت بازمان اما انت جز این نیست که تو ندی بریم کننده بر تو نذر است و بس و تو در آن تقصیر غمایی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد بیت در شب مهتاب مدد در سماک از سکان عو و ایشان چه باک و آنکه علی کل شیء و خدای بر همه چیزها و کبیل گواه است یا کار گذار آنکه کار با او گذارد و نگاه دار آنکه خود را بد و سپارد پس تو کل برو کن و از کف و بشود هر خود و عود باک ندار ام یقولون بلکه می گویند کافران افتریه محمد صلی الله علیه و سلم بری با فد آنچه می گوید که من و می کنند یعنی قرآنرا خود می سازد قل فاتوا بکوبی بیاید بعشر سوخته سوره منزه مثل قرآن در بیان و حسن نظیر مغرب است و باقیه از نزد یک خود یعنی زعم شما آنست که قرآنرا از خود بری یافت و من این کلمات برید که من از خودی سازم شما فصحای و عربید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی بلکه شما از من قادر تر است جهت و قوف شما بر قصص و اخبار و نفوذ شما بر انشاء و اشعار و ادعای من استطعم و بخوانید از برای معاشرت بر معارضه هرگز نتوانید من دون آنکه بخودای آن کنم صادق است

لقد عرفت ان الله عز وجل قد علم انهم لا یفقهون و انهم لا یفقهون و انهم لا یفقهون

در همین

اگر هستی در است کویان که این کلام مغفرتی و مختلف است و چون ایشان از معارضه و عجز عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فانوا بسورة من مثله و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فان لم یجیبوا پس اگر اجابت نکردند گفتم مر شمار آنچه گفتید از آیتان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و ضمیر چه برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنان اند که ایشان نیز بجدی میکردند برای حمایت پیغمبر می گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مغفرتی میگوید شما با مغفرتی او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فاعلموا پس بدانید انما انزل آنچه فرستاده شد بعلم الله بعلم خداست یعنی متلبس بعلمی خاصه اوست و آن علمست بمصالح عباد و آنچه ایشان را یار آید در معاش و معاد و ان لا اله و بداند انکه نیست معبود پس الا هو مکر او که عالمست با آنچه غیر او نداند و قادرست بلای غیر او نتواند فهل انتم یس هستید شما مسلمون ثابت بر اسلام و استغفهام بمعنی امر بری تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون انجاز قرآن نزد شما محقق شد من کات هر که باشد از دنا و نفعت بر دال حیوة الدنیا خواهند زدند کافی دنیا و دینتها و آرایشی آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل بیابان یا یا نصاری و در زاد المسیر آورده که عامست مریح مودمانا که هر که از ایشان با حسن و اعمال بر خود دنیا خواهد نواف الیهم بتمام باز گذاریم بدیشان اعمالهم جزا کردارها و ایشان را فیها و هم فیها در دنیا و ایشان در دینی لا یجسوت کاسته نشوند یعنی مزد ایشان چیزی کم نکنند او لذلك الذین ان کرده انانند که کیس لهم نباشد ایشان را فی الاخرة در آن سوی دیگر الا انما مکر آتش و زح چه ایشان استیفا مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبتست مانده و هبط و تباہ کشت ماصنعوا آنچه کرده اند فیها در دینی چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند و باطل و ناجیز است فی نفس الامر ما كانوا یملون آنچه بودند که می کردند از یاد و سمعه و غیر آن افس کات ایا هر که باشد علی بیتة بر برهانی من دینه از پر خود که او را دلالت کند بطریق صواب و یتلوه و از پی در آید برهات او را که دلیل عقلی است شاهد منه کواهی از خدای بصحت آن کواهی دهد و آن قرآست بر او باشد با کسی که زینت دینی طلبد و عمل به بر وجه صواب کند گفته اند صاحبین مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمنی مخلص و شاهد پیغمبر است صلعم و گفته اند صاحبین پیغمبر است صلعم و تابع اوست شاهدهی که آن جبرئیل است عم یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت آن حضرت که هر که بدیده انصاف در وی نکوستی انوار حق و آثار صدق در او مشاهده نمودی بیت ای صبح سعادت زجبین و هویدا آن حسن چه حسن تقدس و تعالی بعضی بر آنند که بینه قرآست و یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد

و در کار

انجيل است در زاد المسير آورده كه انجيل تابع قرآنست بتصدیق و بشارت و اگر
قبل از وفات شده و من قبله و پیش از انجيل يا قرآن آورده كتاب موسی کتاب
موسی یعنی توریه كه او نیز در تصدیق نبی اقی و بشارت بوجود او تابع است
یعنی موافق مرقا از اما ما در هالتی كه توریه پیشوا بوده مراهل دین را
در حمله و سبب بخشایش بر منزل علیهم اولئك آن كروه كه صاحب یتیم اند
یومنون به ی كرونه و فأت من یكفر به و هو كه كافر شود بقرآن من الاحزاب
از گروهی چند كه اهل مكه اند و آنكه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر فالتار موعده
پس آتش دوزخ وعده گاه آوست و لا محاله بدان رسد فلانك پس مبا شغ
فی مرية در كهان منه ازین موعده است الحق بدرستی كه این وعده درست
و راستست من ربك از پروردگار تو و لكن اكثر الناس ولیكن پیشوا از مردمان
لا یؤمنون فی كرونه بان و تصدیق می كنند و من اظلم و كیست ستمكار تر یعنی كافر
تمن افتری از آن كس كه برسد دعای الله كه با بر خدای دروغی یعنی فی و می او كند
یا اثبات شریك برای او اولئك آن كروه مفتریات بر صوفی عرض كرده خواهند شد
در موقف علی بر بگم پروردگار خود و بقول الا شهداء و خواهند گفت كواهان یعنی
حفظه و كرام الكاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان كواهی دهند
هو لا الذین این كروه انا انك از روی عناد كذبوا علی ربهم دروغ گفتند پروردگار
خوش با بخداد ولد و شریك الالهة بده اند كه لعنت خدای علی الظالمین بر
ستمكارانست یعنی كافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت
ظالمات میكنند وی گوید الذین انا انك یصدون بازی دارند مردمان من سبیل الله
از راه خدای یعنی از دین او و پیغمبرها و وصف میكنند راه خدای را عوجا بگی
و انحراف از راستی و هم ایشان بالاخره بدان سرای هم ایشان كافران ناكروید كاند
نكرو بر ضمیر جهت تا كید كفر ایشانست با خربت اولئك آن كروه كافران لم یكونوا
نباشند معجزین عاجز كنند كان مراد از عذاب خود فی الارض در زمین
یعنی درد دنیا و ما كان لهم و نیست مرایشان از من دون الله بجز خدای من اولیاء
هیچ كس از دوستان كه عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلكه بضاعف افزوده
شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب كردند بجهت ضلال
و اضلال ما كانوا یبوءون الذین استطیعون السمع توانستندی شنید یعنی
سخنی حق را چه از شنید آن كرونه و ما كانوا یبصرون و نبود ندك بدید ندی یعنی
ایات قدرت در چه از دیدن آن كرونه و اولئك الذین آن كروه انا انك در
بازار معامله خسروا انفسهم زیان كردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان
بدیشان باز كرد و وصل عنهم و كمر شد از ایشان ما كانوا یفترون انجی بودند كه
افترا می كردند از شفاعت بتان و درخواست ملائكه لا هم انهم فی شك و شبهه
ایشان فی الاخره در آن سرای هم الا خسروا انفسهم زیان كارت از خود زیان كارتان

چون مستحقان را

چون برستش بتان بر برستش خدای خوریده اند و متاع دینی فانی بر نعیم عقیقی باقی
اختیار كرده و درین سودا غبن فاهش است **ربا** عی ما یبذون را بدینی دادن
اندون هفتیست و آنكه دینی همگی بخت و دین آسایش است نعمت دینی
ستانی دولت باقی دهی و اندرین سودا خود دانك غبن فاهش است آن الذین
امنوا بدرستی كه آنان كه از روی اخلاص كرونه اند و علوا الصالحات و كرونه اند
عملهای شایسته از ادای قراض و تعبد نوافل و اخیتوا و آرام كرفته اند الی باب
به پروردگار خود یا قوا صنع كرونه اند و را یا برای او از ماسوی منقطع شده اند
اولئك اصحاب الجنة آنان ملازم بهشت اند هم فیها آنان در بوستان
جنان خالدون دایم باقی اند مثل الفریقین صفت دو كروه كه مؤمن اند
و كافی كالا عی و الا صم مانند كور و كرانند و البصیر و السميع و مانند بینا و شنوا
هل یستویان آیا برابر اند این دو فریق مثلا در صفت و شبهه یعنی برابر
نیستند افلا تذكروا آیا پند نمی گیرند بدین مثلها و تأمل نمی نمایند در آن
تشبیه كرده است كافران را به نابینا بجهت عدم مشاهده او مرایات قدرت
و به ناشنوا بسبب نقصان او از سماع كلام الهی و تشبیه مؤمن بسميع و بصیر
جهت آنست كه حال مؤمنان در سمع و بصیر بر ضد احوال كافرانست در سماع و بصیر
فموده كه اعی آنست كه حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنكه باطل را حق و
حق را باطل شنود و بدان عمل كند و بصیر کسیست كه حق را حق بیند و بی روی كند
و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنكه حق را حق شنود و بدان عمل كند
و باطل را باطل شنود و از آن احتراز نماید و بحقیقت بصیر کسیست كه دیده بصیر
بكل وی ببصر جلا یافته باشد و سمیع کسی كه گوش هفتش بكوشواره فبی سمع را
بود هر كه بخدای بیند جز از خدای نبیند و هر كه بخدای شنود جز از خدای نشود
ربا عی كوشی كه حق باز بود در هر جای او هیچ سخن نشنود الا از خدای و آن دیده
كرونه پر پذیرد او را هورده بود آینه دوست غای و لغد ارسلنا و بدرستی كه ما
فرستادیم نوهاالی قومه نوح را هم بسوی قوم او پس گفت مرایشان را آنی كه بدرستی
كه من شما را نذر بیم كنده ام سبب هویدا سازنده یعنی وجهات عذاب وجه
خلاصه بیان می كند یا نذریم الا تعبدوا با آنكه پیوستید الا الله مكر خدای را
كه برستش وی نماید آنی اخاف منی ترسم علیكم بر شما عذاب بوم الیم عذاب و نذر
كه موالم است عذاب در او و وصف بوم با بوم از قبیل اسناد مجازست برای وقوع
الم در و فقال الله پس گفتند اشرف و رؤسا الذین كلفوا انا انك كافی بودند من قومه
از قوم نوح علیه السلام ما نريك فی بینیم ترا الا بشوا مثلنا مكرش را مانند ما یعنی مزیقی
كه ترا با نكده سبب تخصیص تو بود بنو مت و بر ما واجب كردند اطاعت تو از تو
خی یا بوم هیاهل بشرینه دیدند و از درك حقایق ایشان غافل ماندند **مثنوی** عی
بانبیاء داشتند اولیاء را هم خود پنداشتند گفته اینك ما بشارتشان بشما ما ایشان

بسته بخوابیم و خورده این ندانستند ایشان که نمی در میان قوی بودی منتفی هودی
کون زبور خورد از یک محل زمین یکی شد زهرا زن دیگر غسل هود و کون آهوکما
خوردند و آب زان یکی سوختن شد و زان مشکتاب آن دو فی خوردند از یک
آب هود آن یکی خالی و دیگر پر شکوه صد هزاران همچین اشباه بین فوستان
هفتاد ساله راه بین و ما نویدک انبعلک و فی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا
مکرانانکه هم از دلنا ایشان فرودان و فرومایگان مانند بادی الزاری در ظاهر ای
یعنی بتو ایات آوردندی تفکر و تأمل یا متابعت تو از دل اندر بادی الزاری یعنی
هر که در ایشان نکرد صفت و زالت در ایشان مشاهده کند و ما نری لکم و فی بینیم
شمارا یعنی ترا و بی روان تو علینا من فضل بر ما افزونی که بدان متابعت شما باید
کرد بل منظم بکده کهان می بریم شمارا کاذبین دروغ گوینان یعنی ترا در دعوت نبوت
و بی روان ترا در علم بصدق تو قال گفت نوح دم یا قوم اریستم ای گروه من مول
خبر دهید ان گفت علی بنیسه اگر من باشم بر حقی هودا من ربی از خود پروردگارم
که بر صحت دعوی من گواهی دهد و اتانی و بدهد خدای مرا رحمة من عنده بخشاشی
از نزد یک خود که بنو است فقیه علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص بن جهم عیون
و تشدید میم خواند یعنی پوشیده گردانند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن منع
علم شما از ان از مکوهها یا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شمارا قبول آن دگفته اند
استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شمارا بر اهدا بدان و انتم لها کارهون
و حال آنکه شمارا آن حجت را کارهات و ناخواهند کاندید قتاده رحمة الله فرموده که
اگر نوح دم توانستی الزام کردی اما از ما اختیار در قبضه شیت پروردگار است
تاها جب عدل او کردارند و نایب فضل او خواند مشقوی یکی را بخوانی که مقبول
ماست یکدیگر برای که بخذول ماست بدو تنیک امر ترا بنده انده بتسلیم حکمت
برافکنده اند و یا قوم و ای گروه من لا استلکم فی خواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت
مالا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر آکنید یا مرا سخت بود اگر
ایاکنید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مکر بر خدای آورده اند که اشراف قوم
می گفتند ای نوح از دل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح دم
در جواب بی فرمود و ما انا و بنیسم من بطارد الذین امنوا را ننده آنا را که گردیده اند
انهم بدورستی که ایشان ملاقات را بطلب ملاقات کنند کاندید جزای پروردگار خود را
و بر قرب او فایز میخوانند بود پس چگونه برانم ایشانرا و لکنی آریکم و لیکن من
می بینم شمارا قوما جاهلون کوهی که فی دانند قدر انبیارا و یا قوم و ای گروه من
من ینصرفی کیست که مرایاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان
طرد تهمرا اگر برانم ایشانرا افلا تذکرون ایادری یا بید که التماس طرد ایشان می
گفتند تو این هو صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظواهر یا تو مرا گفت دارند
و بیاطن مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود و لا اقول لکم و فی کوبیم شمارا که

الذین

بید

البته غمدی

البته غمدی خزان الله نزد یک من خزینهای علم خداوند دست و لا اعلم الغیب
و فی دایم غیب و اتا از بواطن مردمان خبر دهم و لا اقول و فی کوبیم فی ملک بدستی
که من فرشته ام تا شما کوید ما انت الا بشر مثلنا و لا اقول و فی کوبیم لاذین نزد یکی
مرانرا که بخوری در ایشان می نکرد اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر ایشانرا
از دلی کوبید کن و تهمرا دقه که نخواهد داد خدای ایشانرا و لکنی که آنچه
حق سبحانه در آخرت برای ایشان آماده کرده به از انست که شمارا در دنیای آورده
الله اعلم خدای دانست بمافی انفسهم آنچه در نفسهای ایشانست از صدق
و اخلاص و اگر من حکم با خلاص ایشان نکم در ظاهر آتی اذ ادرستی که من
آن هنگام باشم لمن الظالمین از ستمکاران چه انبیارا حکم بر ظاهر است قالوا
یا نوح قد جاد کننا گفتند ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا
پس بسیار کرد ایندی جدال را با ما و در دراز کشیدی فاستجابنا بعدنا پس
بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان گفت اگر هسقی تو من الصادقین از راست
گوینان در وعید خود قال گفت نوح دم اما جز این نیست که یا نیکم به الله بیار
بشما خدای عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا و ما انتم معجزین و نیستید
عاجز کنندگان خدایرا از تعذیب خود یا آنکه بستی زید یا بکری زید و لا ینفعکم
و سود فی داره شمارا نصی نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان نصی
لکم آنکه نصیحت کنم مر شمارا ان کا ان الله برید اگر هست خدای که می خواهد
ان یعویکم آنکه شمارا گمراه سازد در کلام تقدیم و تاخیری هست تقدیر
این که اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شمارا ان نصیحت
نفع فی رساند هو ربکم اوست آفرید کار شما و متصرف در شمارا و فو اودت
و الیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید
یافت امر یقولون بلکه گفتند افتریه بوی یا فد نوح دم و می را از پیش خود
ما نوح را علیه السلام گفتیم قل ان افتریته بکوا کبر بافته ام و می را فعلی
اجرای پس بر منست و بال کناه کردن من و انا بری و من بیزارم مما تجرمون
از آنچه شما کناه می کنید و اسناد افتری بمن می نماید و ادعی و می کرده شد
الی نوح بسوی نوح دم الله ان یؤمن آنکه ایمان نخواهند آورد من قومک
از گروه تو الا من قد امن مکران کسی که ایمان آورده فلا تتبیس پس اندو
مباش با کافوا بفعلون آنچه هستند که می کنند از تکذیب و ایذا چون فائده
دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد ای
نوح میان اجتهاد در بند و اصنع الفلک و بساز کشتی را با عیننا بکا
داشت مایا با عین ملائکه که مدد کار و مؤکل تواند و و حینا و بوی کردن ما
بتود رساختن آن ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح دم فی دانست که
کشتی چگونه بسازد و می آمد بوی که بساز چون سینه مرغ و لا تخاطبی و خطاب

هناک

خطاب

مکن با من فی الذین ظالموا در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من درخواه دفع
عذاب انهم مغفلون بدرستی که ایشان غرق شدند یعنی محکوم علیهم اند
بغرق در خیر آمده که نوح هم چوب کشتی می طلبید فرمان در رسید تا درخت
ساج بکاشت و در مدت بیست سالی که درخت برسد مطلقا هیچ فرزندی
متولد نشد تا اطفال قوم شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول عوت
نوح هم ابا کردند پس نوح هم ساختن کشتی اشتغال فرمود و یصنع الفلک و
بود که می ساخت کشتی را و کلمه مر علیه و هرگاه که بگذشتی او ملا من قوم
گروه مهمتر از قوم او سخنرانیه افسوس کردی برو چه کشتی را در بیابانی
می ساختی و در آب گفتندی کشتی بسازی آب کو و دیگر طعن زدندی
که باوقی بی بود و با خویجی ارشدی قال ان سخنرانیه نوح هم گفتی اگر سخنرانی کنی
با ما فانا سخنرانیه ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما سخنرانیه همان که
شما افسوس می دارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یاتیه انکس
که بیاید بدو عذاب بخیزد عذابی که او را سوار گرداند در دینی که آن غرق است
و یحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقام عذابی دایم در آخرت که آن خرقست
پس نوح هم کشتی ساخت در مدت دو سال طول و هزار ذراع و گفته اند
هزار و دویست و عرض و پنجاه ذراع و بقولی ششصد و ارتفاع او سی ذراع
و بقولی سی و سه ذراع بود و غیر از اینها نیز گفته اند و از او سه طبقه مرتب ساخت
بقیم مطلق گردانیده و حکم الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد و طيور
در طبقه علیا و سباع و بهائم را در سفلی و آدمیان را با متعده و اغذیه در وسطی
جای مقرر فرمود و بتلخیص اسباب اتمام این مهمات مشغول بود حتی اذا جاء
تاوقتی که آمد امر تا عذاب ما یا امر ما بعد از آب و قارفتن نور و بجوشید آب
از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوی رضی الله عنه را در آن نخی میرفت
بنوح هم رسیده بود و نشانه عذاب او آن بود که آب از آن تنور بر جوشید پس
چون امارت آن عذاب بدید آمد قلنا حمل کفیم نوح را هم که بر آریها
در کشتی من کی زوجین از هر دو جفت از حیوانات یعنی زانها که جفتی اند
اشیع دو تا از و ماده و هفص بنویس کل میگویند یعنی از هر نوع حیوانی دو
جفت بکشتی بنه و اهلک و کسان خویش را نیز در کشتی در آرا لایم سبوح
مکرانرا که پیشی گرفته است علیه القول برو قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد
کنعان است و واعد که سرور نوح بودند و من امن و برادره در کشتی هر کسی را
نیز که ایمان آورده و ما امن و ایمان نیارده بودند و موافقت نکرده معه
با نوح هم الاقلیل مکرانرا که از مردمان که زوجه مسلمة او بود و سه پسر حام
و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و نه نفر بودند و با نوح هم هشتاد و نه
پس نوح هم ایشانرا نزد یک کشتی آورد و سر بونی که ترتیب داده بود بر بالای

کشتی و بنید

کشتی پوشید و از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان بلا فرود آمدن آغاز
کرد و قال و گفت حضرت نوح هم یا قوم اگر بخواهید سوار شوید در کشتی بجا
که گویند بسمر الله یعنی نام خدای برید بجزیهها در وقت راندن کشتی و مر بها
و بهنگام بازداشتن آن و گفته اند بنام خدای است رفیق و استادن او چه در
آمد که چون خواستندی که کشتی برود بسمر الله گفتندی روان شدی و چون
خواستندی که ساکن شود بسمر الله گفتندی باز ایستادی پس نوح هم ایشانرا
بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت ان ربی بدرستی که پروردگار من کفوس
آمرزنده مؤمنانست و هم مهر بانست برایشان که از بلای طوفان نجات
می دهد و کشتی تجری بهم می برد ایشانرا فی موج در میان موجها که از عظمت
بود کاجبال مانند کوهها و نادی و آواز داد نوح ایستاده بر سر خود کنعانرا
و گویند نام او یافث بوده و کان فی معزل و حال آنکه بود بر کرانه از کشتی و پذیرا
مسلمان می دانست پس از فرط شفقت یا بنی ارباب ای پسرک من سوار شو
در کشتی معنا با ما تا ایمن شوی و لا تکن و مباش مع الکافرین با آن تا کو
که غرق گردی آن پسر منافق بود یا پذیرا ظهارا سلام کردی و با کافران در کشتی ایشانرا
متفق بودی قال گفت در جواب پذیرا سوی زود باشد که باز گردم و پناه
برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت رفعت بعضی من الماده نگاه دارد مرا از
شدن آب قال گفت نوح هم لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع
کند و باز دارد چیزی من امر الله از عذاب خدای الا من هم مکران کسی که
می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم یعنی معصوم است چون ما و افاق و عیشت
راضیه یعنی هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مکر کسی که خدای بر وی بخشد در
این مکالمه میان پذیرا و پسر طوفان اشتداد یافت و حال و حال شد بینهما الموج
میان پذیرا و پسر موج طوفان فکان من المغرقین پسر کشت از جمله غرق شدگان
القصه نوح هم از کوفه یا از هندی یا از عین ورده که موضع نیست بجزیره در کشتی
نشست عاشر ماه رجب و کشتی بتمام روی زمین بکشت و چون واقعه طوفان
بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید و قبل و گفتند یعنی حق
سجانه گفت یا ارض بلعی ای زمین فرو بر ما و آب خود را که بر روی داده
و یا سماء اقلعی وای آسمان باز گیرایی که فرو گذاشته و غیض الماء و کم کرده شد
آب بر روی زمین و قضی الامر و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق
بود از هلاک اشرا و نجات ابرار و استوت و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه
جودی از موصل یا شام روز عاشورا دم محرم و مدت طوفان شش ماه
تمام بود و قبل از غرق شدن و هلاکت باد للقوم الظالمین مکرره ستمکاران
یعنی کافران را چون نوح هم از کشتی بیرون آمدن روز را بجهت شکرانه
دوزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیت در غایت فصاحت و نه

بدکان

غرق

و بنید

بلاغت و در مفتاح و کشف = دلائل الانجاء و اسرار البلاغة و غیر آن در وجوه
فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان منظم غریب و اسلوب عجیب نگار
دو ابراد هر کلمه و حسن مواقع آن در سلك بحر یکشده و چون درین ترجمه ساحت
میدان سخن وری سعت ابراد آن ندارد و حواله و قوف بر قایم این حال حواله
بمطالعه این محل از جواهر التفسیر رود و من الله التوفیق بقصص البحر
من طلب اللالی مصرع کوه طلبی رو بسوی دریای کن و نادای نوح و بخواند نوح
ربنه برورد کار خود را فقال پس گفت رب ای آفرید کار من آن آب
بدرستی بر من کنعان من اهلی از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا
نجات دهم و او هلاک شد و آن وعده الحق و بدرستی که وعده تورا است
و انت احکم الحاکمین و تو حکم ترین حکم کنندگان حکمت درین چیست امام مازند
قدس سره در تأویلات آورد که نوح دم از کفر پسر خبر نداشت که اگر داشتی این
سؤال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده بود لا تخاطبونی فی الذین ظلموا و چون
این سؤال فرمود قال گفت خدای یا نوح است ای نوح بدرستی که پسر تو کس
من اهلاک نیست از اهل دین تو است عمل بدرستی که او خداوند علیم است
غیر صالح نه نیک و نه نایست فلا تسلی پس پسر از من مایس لک آنچه نیست
تو بیه علم بان چیز داشتی یعنی چیزی که جواز پرسیدن آن را ندانی پسر یا
که تو بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال مکن ای اعظم بدرستی که
من پند میدهم ترا و منیع میکنم آن نکوت از آنکه باشی من الجاهلیین از نادانان
سؤال غیر جایز قال رب گفت نوح دم ای پروردگار من ای عود بک بدرستی که
من پناه میگیرم بتو بعد ازین آن استلک از آنکه پسر من از تو مایس الی آنچه
نباشد مرا به علم بان چیز دانای یعنی بجواز سوال از آن و الا تغفر لی و اگر نیاموزی مرا
و تو حقی و نجشای بر من آن من الخاسرین باشم از زیان کاران قبل یا نوح گفته شد
که ای نوح اهبط فرود ای از کشتی سلام مناسلامتی حاصل از حضرت ما
سلام و خجندی از ما بر تو و بر کاست و زیادتیا علیک بر تو یعنی در نسل تو تا آدم
ثانی باشی در انساب آدم میان قوی است که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه
پسر او را عقیب نامند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس میفتی شود سام پدرا
و فرس است و یافت پدرا تراک و هام پدرا همنود و عیام و سلام و برکت بر کروی
چند متن معک از آنکه با تو اندیا آنکه ناشی خود از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان
و امم و از آنکه با تو اند امم چند اند یعنی ناشی خواهند شد که سمعتمهم زد
باشد که بر خود داری دهیم ایشان را در دینی بغیر آنچه تمیشتی و سعت رزق هم یستهم
پس برسد ایشان را حنا از ما عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند
و در سیطره از قریحه اند که نقل میکند که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از آن روز
قیامت الا که داخلست درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلست

درین متن

درین متن و عذاب تلك آن قصه که مذکور شد من انباء الغیب از خبرها
غیبست که بواسطه جبرئیل نوحیها الیک و می گردیم آنرا بسوی تو که محمدی
صلی الله علیه و سلم ما کنت تعلمها نبود که بدانی آنرا انت و لا قومک نه تو
و نه قوم تو که فرستی اند من قبل هذا پیش ازین وقت فاصبر پس شکیبایی کن
برای ذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانکه نوح دم صبر کرد آن العاقبة للمتقین
بدرستی که عاقبت نیکو میسر میسر میسر میسر است و در دینی بظن بر اعدا و در آخرت
بدرجات علی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستکیهاست و شکیبایی
علاج خستکیهاست نتیجه شکیبایی ظفر است و کاری صبران هر روز بتوست
مشق صبر است کلید کج مقصود بی صبر در مراد نکشود که صبر کنی مراد بایی
و از بای در افق ارشاد و الی عاد و فرستادیم بقوم عاد اهاهم هوذا ابرار ایشا
هوذا را ذکر اخوت جهلست نسب است چنانچه در سوره اعراف گذشت قال گفت
هوذا هم یا قوم ای گروه من اعبدوا الله به پرستید خدا را بیگانگی ما لکم من الله
نیست شمار معبودی غیره بجز او و شما را و شریک ثبات می کنید آن است
نیست شمار الا مفترون مکران ترا کنندگان بر خدای با اتخاذ شرکا یا قوم ای
قوم من لا استلکم فی خواهم شمارا علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مژدی و مژراست
که مجموع رسل قوم خود را از بی طبعی خود خبر داده اند جهت از آله تهمت خلوص
نصیحت چه دعوت و قی نتیجه دهد و مو عظه آن زبان فائده رساند که بطا
فاسده آورده نباشد **بیت** طبع بندد فتر حکمت بشوی طبع بکسل و هر چه هوا
بکوی **لا حوم** پیغیان مزد نبوت از قوم خواستند چنانچه هوذا هم فرمود آن اجر
نیست من و من الا علی الله مکر بران کس که بحض قدرت قطعی بیا فرید مر افلا
تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا حق را از مبط و هو را
از باطل تمیز کنید آورده اند که عاد یا من دعوت هوذا هم قبول نکردند حق سجای
و تعالی بشامت آن سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عافرو عقیق سخت
و چون اصحاب زراعات بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای
دفع اعادی با ولاد محتاج شدند هوذا هم فرمود و یا قوم استغفروا ای گروه من
استغفار کنید و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود بایمان تم تو بوا پس باز کرد
البه بدو از عبادت غیر او و رسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم بر من روغات
شما مدد را بارانی پیوسته و بزرگم و بیفزاید و زیاده کند قوه الی قوتکم قوتی قوه
شما یعنی فرزندان دهد شمار بدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من
بشنوید و لا تنولوا و بر مکرود بد از من داعی من میاید از پیغام الهی بحر میب درها
مصر باشند بر کنه اهان قالوا گفتند یا هوذا ما جئنا ببیتة ای هوذا نیارده
با حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هوذا هم معجزات بدیشان نموده
بود ایشان را از در حساب نیارده اند و انکار نموده گفتند و ما نحن و نیستیم ما

لای که

بنادگی الهتنا ترک کنندگان عبادت خدایان خود عن قولك از سخن تو
 که کوبی خدا را برستید و ما نحن لک دیستیم ما ترا بموئین می گوید و کان ان نقول
 می گویم ما در شان تو الا اعتریک مکرانکر رسانیده اند بتو بعضی الهتنا برخی
 از خدایان ما سو و برخی و کزندی و علی و کویند مراد جنونست عادیات
 کنند که چون تو دشنام می دهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان
 که به بطریق عقلست از تو شنوده می شود قال گفت هود هم اتی بدرستی که
 من اشهد انک کواه میسازم خدا را و اشهد و او شما نیز کواه باشید اتی بری
 برانکه من بیزارم مما شتر کوب از آنکه شما انبازی کبرید من دونه بدون خدا
 یعنی در عبادت او دیگری را شریکی سازید فکید و فی جمیعاً پس اجتماع
 کنید بر کید بنسبت من و شما و خدایان شما را هلاک من اتفاق نماید شتم
 لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید هر چه خواهید بر قصد من بکنید که من
 پاک ندارم و بحایت و عصمت الهی از مضرت و معرفت شما اندیشم و این
 از جمله معجزات هود بود که تن شنهاد و مواجعه جمع کثیر از جناران و اهل بطش
 و سطوت و در باب شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند داین هم مبالغه نمود
 که جمع شوید و اتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمائید و ایشان با وجود
 شدت و قهر و اختیار و اقتدار از رسانیدن آن دک ضرری بدو عاجز شدند
 و نعم ما قبل بیه تو خدا را شو اگر جمله عالم در یاست بخدا اگر سر موی قدمت
 و کرد و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی و شوقی تمام داشت گفت
 اتی تو کلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی و ربکم که پروردگار
 من دشماست و خود را بوی باز گذاشتم ما من دابة هیچ جنبیده نیست الا
 هواخذ مکر خدای فرا گیرنده است بنصایتها موی پیشانی او را یعنی مالک
 اوست و قادر و غالب بر او اخذ نواصی تمیل مالکیت و یا قدرت و تصرفست
 ان ربی بدرستی که او پروردگار من علی صراط مستقیم بطریق حق و عدلست هر که
 بر توکل کند او را ضایع نکند و در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم است
 که منتهی بجو باشد نه بغیر و کما قال و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص
 قدس من جماعه مذکورست در باب اهدیه افعال و بیانات تأثیرات و مؤثرات
 که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثره و تمام متفعلاست
 بحکم تربیت هر یکی را بحسب قابلیت بسوی حضرت خودی کشاند اینست
 هواخذ بنصایتها ان ربی علی صراط مستقیم کش کشانت می کشد کانا الیه را
 و ازین مقوله است قول قائل **شوی** چون هر راست اوست از چپ راست
 تو بهره کی روی او راست چون از بود ابتدا و هم بدو باشد انتقاد
 فان قولی پس اگر برگردید از من و اعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید
 فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آن چیز را که

و اینست

فروستاده

فروستاده شده بودم بان الیکم بسوی شما یعنی و می آید شمارسانیدم و بر شما
 حجت کو فتم و چون قبول نکردید حق سبحانه شمارا هلاک کند و بر ستم و جانشین
 شما کرد اندر بی آفریدگار من قوما غیر کبر و می را غیر شما و لا تضرونه شیئا و زبان
 نتوانید رسانید حق را چیزی را بر اعراض از من و ابا از قبول دعوت حق ان ربی
 بدرستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگهبانست یعنی افعال
 و اقوال و احوال هر را نگاه میدارد و بحفاظت آنها از وفایت نمی شود و چون کفار
 قوم هود هم بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعد از ایشان نافذ گشت
 و لما جاء امرنا و آن هنگام که پیام فرمان ما بعد از ایشان بچینا هود را
 دادیم هود را هم و الذین امنوا و ان کسافی که گردیده بودند مدینه با او و ایشان
 چهار هزار بودند که هر را با هود هم برهانیدیم بر حقه متنا بخشنیدیم بخشاشی
 از ما یعنی نجات بفضل ما بودند بعمل ایشان و بچینا هم و برهانیدیم ایشان را
 من عذاب غلیظ از عذاب درشت و آن سوم دوزخ بود که بمناء خراشان در آمد
 و از او بیرون شده اعضاء ایشان را پاره پاره می ساخت و تلك عاد و ان عاد
 یعنی نژادها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عادست هود و انکار کردند
 و کافر شدند بایات ربهم بایات پروردگار خود و عصوات سله و عاصی شدند
 در فرستادگان او عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان هر پیغمبر است و اتبعوا و
 پیروی کردند امر کل جنبار فرمان هر کس عنید سبزه کار را یعنی عاصی شدند
 در کسی که ایشان را بجو دعوت می کرد و مطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر و ضلالت
 می خواند و اتبعوا و از پی دو آمده شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنه لعنه که
 که بعد و هلاکست و يوم القيمة و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
 الا ان عاد ابدانید که قوم عاد کفر و ارتبهم نکردید نه پروردگار خود الا بعد
 بدانید که دوریست لعاد مرعاد یا ترا یعنی از رحمت دور اند و بعضی گفته اند دوری
 مرعاد را یعنی هلاکت و دعاء هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق
 عذاب و عقابست قوم هود عطف بیان عادست یعنی این عاد که هلاک شدند عاد
 اولی بودند که حضرت هود هم بدیشان مبعوث بود عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه
 گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند و الی ثمود و فرستادیم بسوی قبیله ثمود احماد
 صالح را و از ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح هم با قوم اعدوا
 ای قوم بترسید خدا را و بوجدانیت او بگروید ما لکم نیست شمارا من اله غیره
 معبودی بخودی هوانشا کما و بیا فرید شمارا من الارض از زمین یعنی آدم
 که پدر شماست و مواد نطفه را که نسل او از آن آفریده می شود از خاک پیدا کرده و استم
 و زندگانی و مقاداد شمارا فیها در زمین در مدارک مذکورست که سال بر عمر یک
 ان قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شمارا قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل
 ساختید و بر حفر آنها و غرس اشجار اشتغال نمودید فاستغفروه پس عرض می کنید

الله

از وی یعنی ایمان آرید تا شما را پیام زده شود و بخواهید پس رجوع کنید به پرستش
از عبادت غیر او آن ربی بدرستی که آفرید کار من قریب نزد یکست بامید و از آن
بر همت تجیب اجابت کننده دعا عیاست بفضل و منت قالوا یا صالح گفتند قوم
که ای صالح قد کنت بدرستی که بودی فیما در میان ما مرحبا امید واری یعنی
شناخته شد و سعاد در جیب حال نوی دیدیم قبل هذا پیش ازین که دعوت نبوت
کفی وی خواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید می داشتیم که بدین
مندی شوی حالا بدین سخن که می گویی امید از تو بریده ایم انتهین ایام را نهی
میگویی آن تعبید از آنکه یوستم ما بعد ابا و نا آنکه بود ندید از آن ماکه می بر
و انشائی شد و تحقیق مادر شکیم تمام دعوت از آنچه نوی خوانی ما را الهیه بسوی
از تو حید و ترک عبادت اصنام مرید شکی در تهمت افکنده یعنی کهانی که نفس
مضطرب می سازد و دل را آرام نمی دهد و عقل را شوریده می گرداند قال یا قوم گفت
صالح هم که ای گروه من از این خبر دهید مرا و فرض کنید که من آن کنت اگر باشم
علی بنینه بر تحقیق روشن من ربی از پروردگار خود و اتانی منه و داده باشد
مرا از نزد بکر خود رحمه پیغمبری فمن یستمر فی پس کیست که یاری کند و باز دارد
مرا من الله از عذاب خدای آن عصیت اگر تا فرمانی کم آورد در تبلیغ رسالت
پس من شمار از بخدای خوانم و شما را بدین خود دعوت می کنید و بامن مجادله می
نمایید فما تریدون فی پس شما می افزایید مرا غیر تحسیر جز بزیان کاری نسبت دادن
یعنی نسبت کردن شما را بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم خود
بعد از جدال بسیار طلب مجتهد نمودند و چنانچه در سوره اعراف تحت ترقیم یافت
بدعا و وی از سنگ ناله بیرون آمد صالح هم بریشان هجرت گرفت و در باب ناله و صیت
اغاز کرد و یا قوم و گفت ای قوم هذه ناقة الله این ناله ایست که خدای خلق کرده
لکم برای شما آیه در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او و ذرها پس بگذارد و او را
تا کل تا بخورد و بخورد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او
مر شمار است و لا تمسوها بسوی و مرسانید بسوی و آزاری که اگر به بوی قصد او کنید
فیما خذکم پس بگوید شما را عذاب قریب غذایی نزدیک یعنی ستعاقب از آرد معذب گردید
و مهلت نیاید فتمسوها پس بی گردند آن ناله را و تفصیل آن در سوره بقره بیاید و بعد از فقر
ناقه بچه او بر بالای کوهی برآمده سه سالک کرد و صالح هم بدان وقت در میان قوم نبود
چون بیامد و حال با او تقریر کردند فقال تمسوها پس گفت شما بزیید و بر فرورد از حیات
فی دار کمر در سراهای خود ثلثه ایام سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و شنبه
عذاب شما فرود آید و ثلثه عذاب این وعده ایست غیر مکتوب نه دروغ آورده اند
که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سوز گشت و آدینه سیاه گردید
و شنبه عذاب نازل شد و قما جاء پس آن هنگام که آمد امرنا فرمان ما بعد از ایشان
تجینا صالحا نجات دادیم صالح را و الذین آمنوا معه و آنرا که با او بودند از مؤمنان

رحمة من

بر حمة منا بفضل و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بعضی فضل
در رحمت صالح و مؤمنان را از آن بلا برهانیدیم و من خری بوملذ و از سوا
آن روزی شاید که مراد روز قیامت باشد آن ربك تحقیق که پروردگار ترق
هو القوی اوست توانا بر نجات مؤمنان العزیز غالب بر دشمنان بھلاک ایشان
واخذ الذین ظلموا و فراگرفت آنرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد
عظیم مراد صیحه جبرائیل است علیه السلام و زاده المسیر آورده که در آن سه روز
که وعده حیات داشتند در خانه ها خود ساکن شده قبرها کنند و منتظر عذاب
ی بودند و روز چهارم افتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمد
یکدیگر را می خواندند که ناگاه جبرائیل علیه السلام بر صورت اصلی خود پایش بر زمین
و سر بر آسمان برهای خود نشکرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهای
سبز و دندانها سفید و برآوی و پستانی با جلا و نورانی و رخسار برافروخته و وی
سوی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را پوشید و نمود آن حال را مشاهده
نموده و روی بساکن نهاده بقیود آمدند جبرائیل علیه السلام نعره زد که موتی علیکم
لعنة الله بیکبار هر مردند و زلزله در خانه ها افتاده سقفها برایشان فرود آمد
فاصبحوا پس گشتند فی دیارهم در سراها خود جائعین مردگان و بر زمین
کان کمر بغوا گویا هرگز نبوده اند قیها در آن سراها و وسیط آورد که خدای
تعالی بد آن صیحه هلاک کرد آنرا که از قوم نمود بود در مشارق و مغارب سهول
و جهال مکر یک مرد که او را ابو رغالی گفتند و از حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم پرسیدند که ابو رغالی کیست گفت که پدر قبیلہ نقیف الا ان نمود بدانید
بدرستی که نمود کفر و ارتداد انگار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دور
از رحمت من نمودم و قوم نمود را و لقد جاءت و هر آینه بتحقیق آمدند در سلتا
فرستادگان ما از ملائکه که یازده یازده یا هفت یا هشت بودند و میبای
گوید سه فرشته یعنی جبرائیل و اسرافیل و میکائیل علیهم السلام بر صورت جوانان
ساده روی صاحب جمال آمدند ابراهیم بسوی ابراهیم صلوة الرحمن علی نبینا
و علیه و آله و سلم بمژده دادند او بفرزند یا بھلاکت قوم لوط هم در حقابون سلمی مذکور است
که آن بشارت بود بدوام خلعت صاحب کشف الا سر را فرمود که چون از اول خلیل
بنواخت که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و آخر بدوام خلعت بشارت داده از قطیعت
این ساخت و هم در حقابون آورده که آن مژده بود بظهور سید انبیا از صلبی
و بآن که او خاتم پیغمبران و صاحب لواهد است و چه بشارت در مقابلۀ این تواند
بود که پذیرا چنین پسری باشد ربای خویشی وقت آن پذیرد که چنین باغدش پسر شا
از آن صدف که چنین پروردگار ابا از مکر و ابنا بدو عزیز صلوة علیه مالمع
الشمس و القمر و میبای آورد که جبرائیل علیه السلام بھلاکت قوم لوط هم آمد بود
و اسرافیل علیه السلام ببشارت و لد مو ابراهیم را دم و میکائیل علیه السلام بحفاظت

یست

لوط و اهل وی و اخراج ایشان از موفکات القصد چون بنزد یک خلیل
آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم سلام کردی قال سلام گفت ابراهیم
که جواب من سلام است بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمان
خانه آوردند و نماز است پس درنگ کرد آن جا تا آنکه آورد بجل حنید کوسا له
بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان یکسره و صلا در داد ایشان را دست بطعام
در از نکردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابراهیم دم آید بهم دستهای ایشان
که مطلقا لا تصل الیه فی رسد بدان کوسا له یعنی دست بطعام نکردند و گوی
انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شد و او جس و در آورد منهم حیفه از ایشان
نویسم در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نمودی و چون
ایشان از طعام انگورند و ترسید که در آن باشند و ضرری بوی رسانند
چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف
منی انما ارسلنا ما فرشتگانیم فرستاده شده ای قوم لوط بسوی قوم لوط دم
تا ایشان را عذاب کنیم و از آن زن ابراهیم دم ساره بنت هارن قائمه
استاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماعی نمود یا برای خدمت پرس
مهمانان ایستادگی داشت چه ساره عمر یافته و پیر گشته و از کس روئی پوشید
همین سخن فرشتگان شنود فصحی است پس بخندید از جهت فرج و سرور فرج او
بجهت زوال خوف ابراهیم دم بود یا برای هلاک اهل فساد و کوبند خنده او
از تعجب بود تعجبی کرد از غفلت قوم لوط دم با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب
از مثل ملک بصورت بشر یا شکفتی ماند از خوف ابراهیم دم از ستم با وجود
بسیاری خدم و خشم خود و بر هر قدر چون بخندید بفرشتگانها پس بشارت
دادیم ما و را بر زبان ملائکه با سحی بوجود فرزند ی اسماعیل نام و من و را
اسحق یعقوب و از پس اسماعیل یعقوب تخصیص بشارت ساره جهت آن
بود که بجهت سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم دم از هاجر ساری
داشت اسماعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مرده فرزند نشود قالت
یا ویدی گفت ای عجباً آید آیا من برآیم و انا عجوز و هال آنکه من پیر زن و در
وقت خود و نه سال از عمر دی گذشته بود و هذا بعلی و این شوهر من شیخی
در هالقی که پیر است صد بیست ساله یا صد و دو و آن نزد آن هذا بدوستی
این خبری که می گوید نشانی عجیب چیزی عجیب است استعجاب وی از راه عادت
بوده از وی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را تعجبین یا شکفت
میداری من امر آنکه از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل علی
از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی را که بر کمال بود و کی چنینها
از و محال بود و محال آنکه بخشایش خدای و بر کثرت و بر کثرتها یعنی زیادتی خبرات او
علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که

اسباط و جیه انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه از ساره
رضی الله عنهما پیدا شدند آنکه بدوستی که خدای حمید ستوده است با عطا و نعم
بخشد بزرگوارست باظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابراهیم
الروح از ابراهیم تری و فری که داشت و جاسته البشری و آمد بوی بشارت
اولاد بچاد لنا و استاد و بچاد که کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط
علیه السلام آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در و
صد مؤمن باشند گفتند نه فرمود که اگر نود باشد گفتند نه هلاک فی کنیم همچنین ده
ده کم می کرد تا بدیده رسید و پنج یکی ملائکه گفتند در هر ده یک مؤمن باشد
ما را بھلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم دم فرمود که آن فیها لوطا نه که لوط و بنات
وی را بچادند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان
ایشان آن ابراهیم حمید بدوستی که ابراهیم داریم بر بار بود تعجب ندانست و انتقام
از بدکاران آگاه او از زننده و تأسف خورنده منیب رجوع کنند به حضرت
عزت و سزای صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر بچاد که ابراهیم با ملائکه رفت
قلب و فوط ترخم او بوده و امید داشت که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که
توبه کنند ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض عنی ابراهیم روی برگردان و در ذکر این
ازین جدال آنکه قذ جاء بدوستی که آمده است امر بر بک فرمان از بدکار تو
بعذاب ایشان و انهم انهم بدوستی که آیند است بدیشان عذاب غیر مردود
عذابی باز نکردند بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را دم و داع فرموده روی
به موفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی هزار مرد نمیشد زن چون
بنزد یک سدوم رسیدند که لوط دم در آنجای بود نگاه کردند دیدند که وی در زمینی
کاری کرد پیش روی رفتند و سلام کردند و ملاجاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند
فرستادگان ما لوطا بسوی لوط دم سیتی بهم اندوختن شد بدیشان و ضاقت
بهم و تنگ دل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه ایشان را دید
بار و بهای خویشی و صورتها و گفتن از بدی دبی باکی قوم اندیشید و قال و گفت
هذه یوم عصبیب این روزی سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفتند
که تا لوط دم چهار نویست به بدی قوم خود کواهی ندهد ایشان را هلاک نکنید لوط
که مهمان ترا دید گفت بشما فرسوده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست
کار ایشان لوط را دم شرم آمد کواهی میدهم بدترین اهل عالم این قوم اند جبرائیل میکائیل
علیهما السلام اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط دم با ایشان روی شهر
نهاد چون بدر و از رسید همان سخن نگوار فرمود و چون شهر درآمد دیگر باره
اعادت نمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره اد کرد و شهادت اربعه وجود گرفت بعضی
مردم مهمانان لوط را دم دیدند و خبر بدیگران رسید یازن لوط دم آکا بر قوم را
خبر کرد روی بدرخانه نهادند و جاده قوم را آمدند و بلوط دم قوم او بهر عون آیه

بختاب دوانید شده بسوی او و من قبل و پیش ازین وقت نیز کانوا بملوت
الشیات بودند که عملهای بد میکردند از لواط و کبوتر بازی و صغیر زدن در مجاس
و برای استهزاء و شستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط آدم آمدند و طلب
مهمان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هو لا وینائی اینک دختران من ایشانرا
بخواید همت ایشان اظهار کنم پاکتر اند و شمار از زوج با ایشان بشرط ایمان بق
یادان شریعت تزویج مؤمنات بکفاری توانست کرد حضرت لوط آدم از فرط
فتوت و کرم و محبت دخترانرا فدای مهمان کرد و گفته اند مراد بنات ایشان
بوده و هر بنی بذر امت خود است از حیثیت تربیت و مروت یعنی زنان
بخواید که شمار حلال اند فانتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی بترک فحش
ولا تحزوا و مرا سوای مکنید فی حقیق در شان مهمان من ایس منکم آیا
نیست از شمار رجل رشید مردی راه یافته که شمارا بپند دهد و از عملهای بد باز
دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط آدم بدرستی که تو میدانی که ما لانا نیست ملا
فی بنا تک در دختران تو من حق هیچ حاجتی و انک لتعلم و تحقیق تو میدانی
ما زید آنچه می خواهم از بنات فاحشه قال گفت لوط آدم در جواب ایشان
لوات لی بکم کاشکی مرا باشد قوه بدفع شما قوی یا اگر قوی باشد در نفس من
هر آینه شمار دفع کنیم آواوی یا پناه گیرم و باز گیرم ای رکن شد بد بر کف تخت
یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم نکرد در اهاد بیت صحاح و اردست
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن
شد بد یعنی بخدای تعالی پناه گرفت و حق سبحانه و تعالی او را یاری داد که ملجاء
در ماندگان جز در گاه او نیست **نظم** آستانش که قبله گاه است از همه آفت
پناه ده است هر که دل در حمایتش بستست از غم هر دو کون و در سست
آورده اند که لوط آدم در خانه فرو بسته بود و از پس دریا ایشان مجادله میکرد ایشان
دیوار را بشکافتند و خواستند که بجانه در آیند لوط آدم بغایت مضطرب شد و از و
کشت ملائکه او را بدان اضطراب و خروش و جوع دیدند قالوا یا لوط گفتند
ای لوط آدم آثار سل ربک ما فرستادگان پروردگار تو ایم و بعذاب ایشان نازل
شده ایم دل قوی دار که ایشان **فی یصلوا الیک فی رسند** با ضرر و ایذاء تو یعنی
ضرر ایشان بتو نمی رسد قدم از میان بیرون نده و مایرا با ایشان گذار پس جبرائیل
علیه السلام پیش ایشان آمد و بپرز خود را بروی ها و ایشان مالید و کور شد ند
و از خانه لوط آدم بیرون دید می گفتند که مهمان لوط آدم ساهرا نند پس جبرائیل
علیه السلام فرمود قاسو یا هلاک ببر کسات خود را بقطع من اللیل بپاره از شب
یعنی از کد شافت برخی از شب و لا یلتفت و باید که التفات و بای پس ننکود منکم
احد از شما یکی از اهل خود را بر آلا امر تک مکرتن خود را که او کافره است آنکه
مصبیهها بدرستی که زبیده است او را که ما احصا بهتم آنچه رسد بدیشان یعنی

وی نیز چون

وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد و لوط آدم از غایت دلتنگی فرمود
که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرائیل عم فرمود آن موعده هر الصبح
بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط آدم فرمود که هنوز تا صبح بسیار
وقتست جبرائیل عم گفت ایس الصبح بقریب آیا نیست صبح قریب یعنی نزدیک
قالا جا و امرنا پس آن وقت که امر ما آمد بعذاب ایشان جبرائیل و علیه السلام
فرمودیم تا پر خورده در زیر شهرهای ایشان در آورده برداشت تا بجایی که
اهل آسمان بانگ خروش و آواز سک ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکنند
و ما بقدرت کامله جعلنا کون انیدیم عالیهما ساقلها ذیران شهرها را زیران
یعنی سرنگون ساختیم و امطرنا و ببارانیدیم علیها بران شهرها بعد از سر
شدن حجاره سنگ من سجیل از کل منجر سجیل بلفت عرب سنگ کلمت و آن
کل باشد یا شش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست در آسمان یا نام آسمان
دنیاست یا سجیل آنست که نام او جهنم است یعنی آن سنگ باران بر ایشان
از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود منصوبه برهم نهاده یا پی در پی
مسوقه نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جوع یا بیاض و حرمت
و در زاد المسیر کوید مهور کرده شده بود بعضی از آن سفید بر نقطهای سیاه
و برخی سیاه بود بر نقطهای سفید بنام هر کس که بد و باران می شد بر آن نوشته
بود یا آماده کشته عند ربک در خزان پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر
زاهدی آورده که سنگ کلان او بر برخی بود و خورد او مساوی سبوی قوی آنست
که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان
کسی بود سنگی مقرر بر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان
بحرم مکه درآمد و تا چهل روز سنگی که نامزد او بود در هوا معلق یا بستاد و همین
که از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد و ما فی دینست آن سنگ عذاب
من الظالمین بعبید از ظالمان و در چه ایشان را استحقاق آن هست که
بر ایشان سنگ بار **منشوی** جو عالم از ستمگوارنگ دارد عجب نبود که بروی
سنگ باره سکا ترا سنگ دفورست ای یار جو ظالم را به بیسی سنگ بردار
و گفته اند ضمیر هر راجع بفرست کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط آدم از ستمکاران
مکه و در نیست در انشای اسفار بدان دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار
در آن نکرند و از عذاب و عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و احساسات
باصلاح آورند و آلی مدین و فرستادیم با ولاد مدین یا ساکنان بلد مدین
اها هم شعبا برادر ایشان شعیب را هم قال یا قوم اعبدوا گفت ای قوم پرستید
الله خدای یکتا نکی ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ خدای بخزوی و لا
تنفصوا المکیال و مکاهید و کم مکنید پیمان را در پیمودن مکيلات و المیزان
و توازن و در سجیدن موزونات ای در یکم بجز بدرستی که من بیم شما را

با تو انگری و نعمتی یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شمار بخیا نیت
بلکه منع و نوا نگرید در حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند گردانید
نه انکه از حقوق ایشان باز گیرید وانی و بدرستی که من آخاف علیکم می ترسم شما
با این خیانت که دارید عذاب یوم محیط عذاب روز گردانیده توصیف یوم باها
که صفت عذابست بجهت وقوعیست در و یعنی در آن روز عذابی کرد شما بود
که هر کس که در آن روزهای نیاید مراد عذاب فی امتست یا عذاب استیصال و چون
نمی کرد از تنقیص کمال و وزن امر میکند با یقین آن و این غایت مبالغه است
و با قوم دای کرده من او فوالا کمال به تمام به پیما بد مکمل را به پیمان و المیزان و تمام
سجده موزون و نواز و بتراز و بالتسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کمال
و وزن هر چه می خریدند از تن آن چیزی بازی گرفتند و از اطراف درم و دینار
نیزی بریدند در آن باب می فرماید ولا تحسوا الناس و کم نکنید مردم را از اشیا
چیزهای ایشان یعنی بهاد هر چه می خریدی یا قراضه که از درم و دیناری برید
ولا تهتوا و غایت تباهی مجوسید فی الارض در زمین بلاد خود مفسدین درها
که تباه گردان باشند بقیه الله انچه خدای تعالی باقی گذارد برای شما از حلال
بعد از ترک حرام خیرکم بهتر است شما را از آنچه از خیانت جمع کنید آن کنم مؤمنین
اگر هستید یا وارد اندکان موقوف خدا بر او ما انا علیکم و من نیستم بر شما بحفیظ
نگاه بات که شمار از قبا ح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم
پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدست و پس بیت من آنچه
شرط بلاغت با توی گویم • وخواه از تخم پند گیر و خواه ملاله آورده اند که
انبیا علیهم السلام برد و قسم بوده اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون
موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را بحرب نفرمودند و شعیب
علیه السلام از آن جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را در و موعظه می گفت
و خود هر شب نماز میکرد قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلواتك
کامرت ای آغازهای تو میفرماید ترا آن نترس بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما کانت
بعبد ابائنا آنچه بر ستیده اند پدران ما از زبان او آن نفعی یاد ست بداریم
آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه می خواهیم از نقصان کمال
و وزن یا باز گرفت یا قطع اطراف دراهم و دینار آنک لانت الحمد بدستی
که تو برداری از شید دراهم یافت بر نعم خود و این سخن از روی تهکم میگفتند و
مراد ایشان اصداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بجامد
رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قال یا قوم گفت شعیب دم
که ای گروه من ای ایتیم آن گفت علی بینة اگر باشم بر بصیرتی و حقیقی من ربی از
برورد کار خود در زرق و روزی داده باشد مرا منته از نزد یک خود روز قاضی
روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال هلال بی خیانت تجسس و تطغیف یاد و

کمال و تکبر

کمال و تکبر از ذاتی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشند
که من در دینی او خیانت کنم و ما آرید آن امانتکم و می خواهم من که مخالف کنم شما را
و بیایم ای ما انهلکم عنه بسوی آن چیزی که شمار از آن نهی میکنم یعنی شمارا
از چیزی منع می کنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هر چه باز می دارم خود نیز باز
می ایستم آن آرید الا اصلاح فی خواهم مکر بصلاح آوردن کارها و شما ما است طاعت
مادام که توانم و ما توفیق نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بر منزل
صواب و صلاح الا بالله مکر بهدایت و معونت خدای تعالی علیه تو کلمت بروی
توکل می کنم که قادر است بر هر چیز و عجز از آنست و الیه انیب و بسوی او باز میکنم
در هر چه نیت میکنم و با قوم دای کرده من لا یجزمکم شقاقی شمار بر آن ندارد
دشمنی دستبزه کاری با من آن مصیبکم که برسد شمارا مثل ما اصاب ما اند اند
بر رسید قوم نوح کوه نوح دارم از طوفان او قوم هود با قوم هود دارم از باد
صرصر او قوم صالح یا کوه صالح دارم از صیحه و ما قوم لوط و نیستند کوه لوطه
منکم بعید از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از ام گذشته
عبرت می گیرید از ایشان عبرت گیرید استغفر و اریکم و طلب مغفرت کنید از پروردگار
خود با ایمان ثم قوبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او آن ربی
بدرستی که پروردگار من رحیم و دود بخشنده بر مستغفر است دوست دارا شما
و دود یعنی فاعل آید یعنی بندگ از او دست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی
بندگان او را دوست دارند قطب الاراد مولانا یعقوب جرجی قدس سره در کراج
اسماء الله معنی الود و در برین وجه آورده که دوست دارند بنوی بهره خلق و دوستی
ایشان نوع دوستی او است زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان
که سبب محبتی باشد غیر او ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و ازین
باب نکته چند در آیت یحییهم و یجوتنه بر منظره عیان جلوه نموده و المولد الاعز
زیدت حقایق صفیا قطعه ای حسن تو داده بوسفا از خوبی و ز عشق تو کرده
عاشقان یعقوبی • کونیک نفلو کئی کسی غیر تو نیست • در مرتبه محبتی و محبوبی قالوا
یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه فلهم فی کنیم کثیرا مما نقول بسیاری آنچه میگوئی
از وجوب تو همد و حرمت تطغیف و این بواسطه تصور عقل و عدم تفکر ایشان
بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر چه جو افهم کلام و نکودندی و او خطیب
الا نبیا بود و دیگر گفته اند و انا لزیید و ما بینیم ترا قیما در میان ما ضعیفا فی قوت
در دفع ما یا ضعیف البصر و لولا ره طک و اگر چه قوم تو بودند که بر دین ما اند
و ما ایشان را عزیزی داریم که جهنم اند هر آینه ترا سنک ساری کردیم و ما انت و نیستی تو
علینا بعزیز بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رحم یا موجب رحم شود
قال یا قوم گفت شعیب دم که ای گروه من آرهی ایا عشیره د قوم من آخر علیکم
عزیز ترند بر شما و دوست تر اند نزد شما من الله از خدای تعالی و انخذ موه و فو اوفه اید

شما را خدا بر او را که از پس پشت خود ظهور نماید و فرمود که فراموشی شد
 به حق جو تبار من نگاه داری و فرمان پروردگار پس پشتی افکند آن بی
 بدستی که پروردگار من بمانم و آنچه شما میکنید محیط آگاهست بر وجهی
 هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و بر آن شمار مجازات خواهد فرمود و با قوم اعلی
 دای کوه من عمل کنید علی مکانکم بر جانهای خود که دارید از شریک او بخرا
 اتی عامل که من نیز عمل کنند ام ممکن در کار خود سوف تعلمون زود باشد که
 بدانید من یاتیه آنکس را که بیاورد عذاب بد و عذاب بخیریه عذاب را که رسوی
 کند یا بفضیلت تمام هلاک سازد و من هو کاذب و آنکس را که او دروغ گوید
 بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من در حقم یا شما و از تقوی و انتظار برید
 آنرا که من می گویم آنی معکم رفیق که من نیز با شما منتظر و لما جاء امرنا وان هکذا
 که آمد عذاب ما یجئنا شعیبا یجات دادم شعیب را هم و الذین امنوا معه و آتوا
 که ایمان آورده بودند با او بر حمله متابع بخشایش از فضل ما و اخذت الذین ظلموا
 و بگرفت آنرا که کافر بودند الصبیحة و از جبرائیل هم که ایشانرا گفت موتوا جمیعاً
 فاصبحوا فی دارهم پس گشتند در سرهای خود جا بین مردگان و بزمن افتادگان
 کان لم یغفوا کوبیا که هرگز اقامت ننموده اند فیها دران دیار الابد المذیبت
 بدانید که هلاکت قوم مدین را و دوری از رحمت من که بعدت نمود همچنانکه
 هلاک شدند و ملعون گشتند نمود تشبیه کرد مدین را بشود بجهت آنکه عذاب
 هود و قوم صبح بود در تیسر آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرمود هیچ دو امت
 بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعب و صالح علیهما السلام اما قوم نود را
 صبح از تحت ایشان و اهل مدین را از فوق ایشان و لقد ارسلنا و یحییو ما
 فرستادیم موسی با یاتنا موسی هم با معجزات که نشانها صحت نبوت او بود
 و سلطان مبین و به نجفی قاهر واضح که آن عصا بود افراد عصا بذكر جهنم و صوح
 است آنست الی فرعون سوی فرعون و ملائجه و کرده اشراف از قوم او فاتبعوا
 پس بی روی کردند آن کوه امر فرعون فرمان فرعون را در کاف شدن بوسی هم
 و ما امر فرعون و نبود کافر فرعون بر شید بر نهیم شد و صواب و چون امر روز
 متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند بقدوم قومه پیش روی کند فرعون
 قوم خود را یوم القيمة روز رستخیز فاورده هم النار پس در آوردشان با آتش
 دوزخ و پیش آورد المورود و بد مکانی در آمده شده در و یعنی آتش دوزخ
 که وارد کبابی حورست و ای نبرد جگر و تسکین عطش باشد و آتش موردست
 بر دندان و آتبعوا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فی هذه الدنیا لعنة
 دین سرای لعنت را یوم القيمة و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
 پیش المورود بد عطا بیست داده شده بدیشان یعنی لعنت هود و جهات
 ذلک من انباء الی قری این خبر از اخبار بهای هلاک شده تقصه علیک

قصه از انبیا

که قصه از انبیا میخوانیم منها بعضی از آنها قایم باقیست و آبادان چون زین
 ایستاده و حصید برخی از آن مفقودست یا خراب چون کشت در روده و گفته
 قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار او
 باقی نیست چون دیار قوم نوح هم و ما ظلمنا هم و ما ستم نکردیم بر اهل این دیارها
 با هلاک ایشان و لکن ظلموا و لکن ایشان ستم کردند آنفسهم بر نفسهای خود بارگاه
 آنچه موجب عذاب بود قما لعنت پس هیچ سود نکردند یا قوت دفع نداشتند عنتهم
 از ایشان آلهتهم الی آن خدایات که از روی جهل بدعت بودند که بخوانند و روی
 پرستیدند و من دوت الله بخودای تعالی یعنی آنکه ایشان باز نداشت از ایشان
 من شئی هیچ چیز لما جاء امر ربك وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعد از ایشان
 و ما زاد و هم و نیفزودند ایشانرا غیر تنبیه جز یا نکاری و هلاکت و کذلک
 و مانند این گرفتست اخذ ربك گرفتن پروردگار از اخذ القری چون بگیرد
 اهل دیارها و فی ظالمه و حال آنکه اهل ظلم باشند آن اخذ بدستی که
 گرفت خدای تعالی ایم شد بدرد ناک و نخست و از آن گرفتن کس را روی
 خلاص و راه رهایی نیست رباعی کسی که صرصر ظلمی دمامم چراغ عیش
 مظلومان میرود فی تروسد از آن کایزد تعالی اگر چه دیر کبود سخت کبود آن
 فی ذلک بدستی در آنچه یاد کردیم از قصص لایه هوائیه عبرتست لمن خاف
 مگر کسی را که بتوسد عذاب الاخرة از عذاب آن سرای ذلک و آن روزیوم رفت
 مجموع که اناس جمع کرده شده از به روی مردمان یعنی همه خلق را در روی جمع
 کنند و ذلک و آن روزیوم مشهود روزیست حاضر شده در روی اهل اسماء
 و زمینی و ما نواخوه و باز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل معذرة مکرز برای
 گذشتن مدت غمزه یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نکردد و یوم یاقی و روزی که
 بیاید آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نکوبد هیچ کس سخنی که او را نفع رساند
 الا باذن مکر بدستوری خدای تعالی و این موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که
 در و اجازت سخن گفتن نیز نبود هذیوم لا یستطقون و لا یؤذن لهم فیعذرون
 شتم پس اهل موقفی شئی بد بخت باشد که بقتضی و عید دوزخ جای او بود
 و سعید و نیک بخت باشد که بموجب وعده بهشت ما وای او بود در حقایق
 سلمی از شقیق بلقی قدس سرم نقلی کند که علامت سعادت پنج چیزست نری دل
 و سیاری کریم و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و شانه شقاوت هم پنج است
 سخنی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و یحیی فی شیخ ابو سعید خزاز
 قدس سرم فرمود که هو سبحانه و تعالی درین سوره دو کار عظیم بیان فرموده یکی
 سیاست جباری سطوت قهاری که ما را از روزگار کفار بر آورده و دیگر هم
 ازنی که بشقاوت و سعادت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم از هیبت آن چیز و سطوت این حکم فرموده که شیتنی سوره هود هم

اند

ربانی آن یکی را از ازل لوح سعادت برکنار و این یکی را تا بدایع شقاوت
 برجهین • عدل او میراند او را سوی اصحاب شمال فیض او میخواند این را نزد
 اصحاب یمن • فاما الذین شقوا فاما انان که بدجنت شدند ففی النار پس در آتش
 و در دوزخ اندک لهم فیها مرایشانراست در آن آتش ز فیر و فیر و فیر و فیر و فیر و فیر
 زار و فیر صوت شدید را گویند و استعمال او در جبر و صوت چهارست و شهب
 در آخر صوت او مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیاء را با نگو اصوات و این بدجنان
 باین ناله و زار و افغان خالذین جاویدان باشند در رفیق آتش مادامت
 السموات و الارض مادام تا اسمانها و زمینها بجای است این کلمات در عرف
 عرب عبارت از ثابید و تخلید است پس دوام و در خیانت بدوام اسمان و زمین
 باز بسته نباشد چه مخصوص دانند بر ثابید اهل النار و انقطع دوام ارض و سما
 و از دست پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیاء عبارت از ایشانست جاوید
 در دوزخ خواهند بود الا ماشاء ربك مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا
 از عذاب نارد عذاب در مهر بر معذب سازد یا عذاب دیگری غیر از عذاب آتش چه
 در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها آست که با آتش عذاب کند
 پس استثناء از خلود باشد در عذاب نارد از خلود در دوزخ ان ربك بدرسق
 که پروردگار تو فعال مایرید کننده است هر چه بزی که خواهد از انواع تعذیب و اما
 الذین سعدوا و اما انان که نیک بخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت اند
 خالذین فیها جاوید در آن مادامت السموات و الارض مادام که باشد آسمان
 آخرت و زمین آنچه بحکم بوم نبذل الارض غیر الارض و السموات زمین و آسمان بدل
 این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام
 آسمان و زمین از بهشت جوهر ایشان مرادست نه از بهشت صورت ایشان
 و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد انرا آسمان
 گویند و آنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت و فوق باشد آن سعدا
 در بهشت باشند الا ماشاء ربك مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا
 از نعم جنات بدو لخی رساند زیاده از آن که ریت و ریت و رضوان یا
 بنعمتی که گنه آنرا نداند مگر وی که عالمست بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس
 ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قولست و شمه ازین باب در سورة توبه در تفسیر
 رضوان من الله اکبر مت ذکر یافته و میباید دانست که علمای مفسرین درین استثناء
 سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثناء لا یفعل و در معالم فرموده که
 خدای تعالی بدین استثناء انا ترست و اگر اقوال هر آورده باشد شرط ایجاب که
 در اول مقرر شده یا قی غاند والله الباقی که الحکم و الله رجوع عطاء عطا
 داد ایشانرا عطاء و فی غیر مجز و از منقطع یعنی متمدالی غیر انتمایه فلا تک
 پس میباش فی مریه دو کمان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

و مشیت خطاب

و مشیت خطاب را چه بامت میفرماید که بشک میباشید اما بعد هولا و از آنچه
 بر پرستد کرده مشرکان در آنکه ضلالتست مؤدی بهلاک یعنی شک نکنید در آنکه
 آن عبادت کمر اهیست که آخر هلاک کند ایشانرا چنانکه کفر ام ماضیه سبب عذاب
 ایشان شد اما بعد وون فی پرستند اهل شرک بتانرا الا کما بعد مکر و رجعی
 فی پرستند ابا و هم من قبل پذیران ایشان پیش ازین یعنی باطل و انما لوفهم
 و بدرسق که ما تمام رسانیده ایم نصیبهم بهر ایشانرا از عذاب غیر منقوص و حالقی
 که آن نصیب کاسته نباشد و لغد انینا و هر آینه ما دادیم موسی الکتاب موسی نام
 نوریت فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم اختلاف کردند بعضی
 بدان گرویدند و بعضی کافر شدند همچون اختلاف قوم نود در قرآن و کلامه سبقت
 و اگر نه سخن است پیشی گرفته من ربك از پروردگار تو بشا عذاب ایشان
 لفضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی و نامیطل عذاب استیصال
 مبتلا کشتی و حق از آن نجات یافت و انتهم و بدرسق که کفار قوم نولفی شد
 هر آینه در کمان اند منته از قرآن مریب کمانی در ریب افکنده یعنی نفس را
 مضطرب و عقل را شوریده کند و ان کلا و بدرسق که هر یکی از مختلفان لما
 لیوفینهم از آن جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد ربك پروردگار تو اعمالهم
 جزای عملهای ایشان بعضی از آن نافی میدارند و لما یعنی الا یعنی هیچ کس
 نیست مگر خدای تعالی جزای عملهای او بروحی که باید بدو رساند صاحب ایجاز فرمود
 که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد بدین وجه و ان کلاما
 بعثوا لیوفینهم و چون اعراف این کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار بسط منافی
 نمود و این وجوه بر تقدیر شدیدا بود و اگر تخفف خواند صاحب کشاف فرموده که
 لام لما موطنه قسم است و تنویر غرض از مضاف الیه و ما از ایدة و تقدیر غرض
 باشد و ان کلام لیوفینهم انته بدرسق که خدای تعالی یا یعلمون یا یحکمون شما میکنید
 خیر و اناست و چیزی از وفوت نشود تا توفیه جزا تواند کبر و بیت بهر کار
 بنده دانا و است • بلکه فات هم تواناست • فاستقم پس تو مستقیم باشی کما امرت
 همچنانکه فرموده شدی و من تاب معك و باید که مستقیم شوی یا بفرمای تا مستقیم
 گردند انانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده باق استقامت آنست که مستقیم باشند
 بر امر و نهی و امام فخری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد
 تا بر منزل وصال نرسد در حقایق سلمی از جوهانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت
 میباش طالب استقامت باش محمد بن فضل رحمه الله علیه فرموده که آنچه بزرگ بود
 وی نیکوییها نیکو شود و بدبودی وی در زشتیها زشت شود استقامت است شیخ
 الاسلام قدس سره این سخن بشنیده و گفته وی بسیار نیکو گفته است و بدینش فاستقم کما
 امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضل تر گفت استقامت ایوهی شوقی رحمه الله
 فرموده که حضرت رسالت و صلی الله علیه وسلم در واقع دیدم گفتیم یا رسول الله

نعمان او است

سبب غیب شما از سوره هود چیزیست فرمود که فاستقم كما امرت ای عزیز
 هرگز قدم مترج نباشد و بخش صنایع است شیخ ابوعلی دقانی رحمه الله گفت
 استقامت آنست که سر خود را از ماسوی الله محفوظ دارد و حاجت عصمت بخانه
 در صفت اهل استقامت فرموده **مثنوی** کسی را از اهل استقامت که باشد
 بر سر کوی ملامت را و صاف طبیعت پاک مرده با طلاق هویت جان سپرده
 تمام از کرد و ندان من فشانده برفته سایه و خوشید مانند **ولا تطغوا** و از حد درنی
 گذرید **الله** بما تعلون بدرستی که خدای تعالی با آنچه شما میکنید بصیر بیناست
ولا تکتبوا و میل میکنید آلی الذین ظلموا بسوی آنان که ستم کردند یعنی مداهنه نمی نماید
 با ایشان یا فرمان ایشان مبرود یا معاونت میکند ایشان را بر پیداد ایشان سفیان نوری
 رحمه الله علیه فرموده که هر که قلی برای ظلم تراشد یا سباهی درد و امت ایشان ریزد
 یا کاغذ بدست دهد ایشان را یا بنویسد برای ایشان در ظلم ایشان شریک بود و هر
 از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه باشد و به هلاکت مشرف بود او را آب توان داد
 فرمود که نه گفتند اگر آب ندهند بمیرد فرمود که **موت مصحح** آنگاه بدزدگان مرده
 پس حق سبحانه و تعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلم میکنید **فتمسک النار** پس شما را
 بساید یعنی شما برسد آتش دوزخ و ما که نیست شمارا من دوت الله بجز خدای
 تعالی من اولیا و دوستان که عذاب از شما باز دارند **فلا تنصروهم** پس شما
 یاری داده نشوید و **الامر الصلوة و بیای** و از نماز را طری النهار در دو طرف روز
 و زلفا من الکیل و در ساعت های از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد است و غایت
 طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمر ابن عبد
 العزیز رضی الله عنه فرماید فروخت زنی صاحب جمال را که بخریدن خرما
 آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه روی درآمد عمر او را
 تقبیل نمود و فی الحال پشیمان شده مجلس حضرت رسالت بناهی صلی الله علیه
 وسلم گریان آمد و حال گذشته عرض رسانید آیت آمد که **ان الحسنات بدرستی که**
بنکوی های یعنی نماز پنج گانه بدین است ببرد و بگویند بدیهه را که غیر کباب
 باشد حضرت صلی الله علیه وسلم از عمر پرسید که نماز دیگر با نماز ازادی گفت بلی حضرت
 صلی الله علیه وسلم فرمود که **کفارة** آن نماز کفارت این گناه است گفتند یا رسول
 الله این حال مراد است خاصه گفت فی برای عموم مردم است و مؤثر این قول در حدیث
 آمده از نمازی تا نمازی کفارت گناه است که میان ایشان واقع شده باشد چون
 از کباب و اجتناب نمایند و اسطی قدس سره درین آیت فرمود که **انوار طاعات** ظلم معاصی
 محوی سازد در بحر آورده که **انوار ذکر و مراقبه در طری النهار و زلف اللیل** ظلمات
 آه قاتی را که بخواهی بنفسی صرف شده دفع میکند و بعضی بر آنند که حسنات
 گفتن کلمات از **الله** یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
 ذلك این فرمان و این وعده ذکر اگرین پند نیست مریدان کنند کار را و صبر

در صفت اهل استقامت

ظلم

در صفت اهل استقامت

صبر

و صبر کن بر امتثال او امر و اجتناب از نواهی فات الله پس بدرستی که خدای تعالی
 لا یضیع صنایع نکرد اندا جر المحسنین اجر نیکو کاران را عدول از مضر اشارت بآنست
 که شکیبایی از حسنات است **قلولا کان** پس چرا نبودی من القرون من قبلکم از اهل
 قرون که پیش شما بودند **اولو ابقیت** خداوندان عقل و رای که از روی جزم پنهان
 باز میداشتند **فسدوا عن الفساد فی الارض** از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو
 نیامدی الا قلیلا لیکن آن کی بودند **تمن** آنگاه که بجات دادیم ایشان را
 از عقوبات منعم از گذشتگان که ایشان نمی میکردند و تابع الذین ظلموا و بی روی
 کرده اند آنرا که کافر بودند **ما اترفوا فیه** آنچه را که منعم شده بودند در آن یعنی متاع
 آرزوهای نفس کرده و مقام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده
 از مادی آن اعراض نمودند و کافران و مجرمان و بودند کافران و ماکان و نحو است
ربک پرورده کار تو لیهلك القرى که هلاک کند اهل دیهله از بظلم بشرک و اهلها
مصلحون و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرند کان باشند در میان یکدیگر یعنی
 بجز شرک هلاک کنند تا اسعاد و ظلم بان منظم نکرد و از بیگانه اند **الملك** یعنی
 الکفر و لا یبقی مع الظلم و کوشاء ربک و اگر خواستی پرورده کار تو جعل الناس هر آینه
 گردانیدی مردمان را **الله** و اهدای یک گروه یعنی بر یک دین و آیین و لا یزالون
 و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری
 و مجوس **الامن** و هم ربک مگر آنکه رحمت کند پرورده کار تو بر او و او را ایمان را
 نماید چون اهل هدایت که مسلمانان اند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگر
 و یکی درویش مگر آنکه خدای تعالی و برافقاعت دهد و لذت و از برای این اختلاف
خلقهم آفریده است خدای تعالی مردمان را یا برای رحمت آفریده راه بانیکان
 و عنت و مقام شد **کلمه ربک** سخن پرورده کار تو یعنی کلمه که باملاک گفته و آن اینست
 لا ملات هر آینه بر سازیم جهنم دوزخ را من الجنة و الناس از عاصیان دیوان
 داد میان جمعین هر ایشان و کلا نقص و هر چیزی که میخواهیم علیه بر تو منشاء
 الرسل از اخبار پیغمبر است و آن خبر چیست ما تنبیت آنچه ثابت می گردانیم و برای
 مید آریم بآن فوادی دل ترا بعضی فائده اخبار و سل آنست که دل تو بپار آمد و
 یقینت پیغمبر و برادری رسالت ثبات غایی و از ایدای کفار شکیبایی و جاوید
 و آمده است بنوی هذه الحق درین سوره آنچه درست و راستست در معالیم
 فرموده که تخصیص این سوره برای شریف است و الا حق در همه سوره و آن هست
 و گفته اند هذه اشارت باخبار مذکوره است درین سوره یعنی این خبرها
 راستست و موعظه و پندست و ذکر و یاد کرد **للمؤمنین** مکر و بدکاران و قیل
 و بکوی ای محمد صلی الله علیه وسلم **لذین لا یؤمنون** مراد از آنکه ایمان نمی آورند
اعملوا عمل بکنید علی مکانکم بر حال آنکه بران ممکن است بدرستی که
 مانع عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم و انتظر و ادب چشم داریم باین انقلاب

بعت

ست

بلی

انا منتظرون بدرستی که ما منتظرانیم نزول عذاب را بشما و بلکه و مر خدا را
 غیب اسموات علم آنچه غایب است از آسمانها و الارض و زمینها و آلیه و بسوی آنچه
 الامر که باز کرد و دهنش برچرخ مجلول خواند یعنی باز کرد امید شود که کارها فاعیده
 پس برستی کن مراد که مرجع هر دوست و توکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت
 و توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعبادت رسد و توکل بچرخ گفتاری اعتبار بود و ما
 ربك و نیست برورد کار تو بفاصل عما یعلمون بچرخ از آنچه بندگان میکنند و حنف
 بخطاب میخواند مخاطب همه مردمان اند و در تفسیر از کعب الاخبار رحمة الله نقل
 میکند که فاتحه تورات آیت اول سورة انعام است و خاتمه آن آخر سورة هود و
 و الحمد لله اول و آخر سورة يوسف و همی **مائة و احدى عشر آيات مكية**
 بسم الله الرحمن الرحيم
 اول در کشف الاسرار آورده که این حرف از مشابهاست و آنست لا یعلم تا ویدا لا
 الله و کشف اند مراد ترکیب اسماء حسی است اگر کسی داند چنانچه از الوه و الرحمن
 حاصل میشود یا مختصر است از اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را
 از رؤف یا چنانچه الف فز دست و لام لطف و از رحمت کویا قسم یادی کند برین
 که با نفراد من و بر بوبیت من و بلطف من یا عارفان لطایف و احدیت و بر حمت من
 بر کافه بریت جواب قسم چیست لکن این آیات آیات کتاب المبین آیتها
 کتاب مبین است یعنی سورة که ظاهر است اعجاز آن یا هویدا است معانی آن بر
 متأمل یا روشی کننده است قصه را که یهود اسوال کرده بودند که در روایت آمده
 که علماء یهود بعضی شراف عرب را گفتند که محمد صلی الله علیه و سلم سوال کنید که سبب
 انتقال ال یعقوب و هم از شام بمصر چه بوده این سورة نازل شد انا انزلناه بدرستی که
 ما فو و ستادیم کتاب را مراد این سورة است و انا عربینا و انا نازی بعضی از قرآن را
 قرآن گفته یعنی ما این سورة را بلغث عرب و ستادیم لعلمکم تعقلون تا باشد که شما
 فهم کنید و به معانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغث دیگر فرستیم شما را
 آن عذر آرد بخنی نقص ما میخوانیم عليك بر تو احسن القصص بهترین قصه که
 خوانده شود در معام گوید بهترین است بجهت اشغال او بر عجایب و غرایب و حکمتها
 و عبرتها در عین آورده که این قصه از قصص احسن است بسبب آنکه مشابهاست
 تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف را بدیل و یعقوب را روح و را حیل
 بنفس و قوی و هو اس را به برادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره برین سوال تمام
 قصص باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعیت
 مجموع اخبار و آیات این قصه و تاویلات او با نکات و وقایع که در هر آیت که
 گفته اند خواله بخواهر التفسیر می رود و اینجا بجز قصه و ترجمه الفاظ اکتفا نماید
 آورده اند که بعضی از اصحاب رضوانه غفرم گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم از قصص
 علینا این آیت نازل شد که ما بر تو بخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی

در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره

باشد خبر میدهم

باشد خبر میدهم ترا بهترین چیزی با او حینا بوی کون ما ائیک بسوی
 هذا القرآن این سورة مفروز را و آن گشت و بدرستی که بودی تو من قبله
 پیش از نزول این سورة لمن الغافلین از ناگاهان یعنی از آنست این
 قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذمومه است از قال یوسف یاد کن و قی
 که گفت یوسف و م لایسه می پذیر خود یعقوب را و م گویند یوسف و م در سن
 دوازده سالگی شب اذینه در کنار پذیرد و خواب بود ناگاه سراسیمه از خواب
 درآمد یعقوب و م گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یا ایت ای پذیر خواب
 عجب دیدم ائی رایت بدرستی که دیدم در خواب اهد عشر کوبیا یازده ستاره
 و الشمس و القمر و افتاب و ماه و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار
 جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستاره کان و نیرین فرود آمدند و من
 در ایشان نگرستم را بتهم دیدم ایشان را لی ساجدین مرا سجود کنند کان یعقوب
 علیه السلام دانست که یوسف مرتبه رفیع یابد و برادران یازده کانه او که
 ستارگان اشارت بدیشان است با یعقوب و م و زوجه او هاله یوسف و م
 و شمس و قمر اشارت از ایشان است تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرود
 که اگر برادران این واقع بشنوند و ایشان در تعبیر و توف یا بند هر آینه قصد
 وی کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت
 لا نقصص بخوان و پیدا مکن در تو یا ک خواب خود علی اخوتك بر برادران
 خود فیکید و ا که حیل کنند لك برای هلاکت تو کید حیل کردی بسبب و سو
 شیطان انا الشیطان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است لا نشان مرادی
 عدو مبین دشمن است اشکارا که او را بر مکر و کید میدارد و كذلك و همچنانکه
 ترا بریزد ند بدین چنین خوبی که دلیل شرف و نشانه تقوی است و اخوات
 یکتبک ربك برخواهد گزید ترا پروردگار تو بر زمان فرمای و پادشاهی و بعت
 و خواهد آموخت ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا تبدیل غوامض
 کتب منزله و بتم نعمته و تمام خواهد کرد که بنو تست عليك بر تو و علی ال یعقوب
 و بر فرزندان یعقوب و م یعنی برادران تو بقولی که ایشان را پیغمبر میگویند یا برسل
 یعقوب و م که انبیاء از وی بیرون آرد کما ائمتها همچنانکه تمام کردن است را علی او ربك
 بر و پذیر تو من قبل پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد است و پذیر یعنی ابراهیم
 و اسحاق بن ابراهیم و م بخت و رسالت و نجات از نار نمرود و در اسحاق و م باخرا
 یعقوب و م و اسباط از صلب وی آن ربك علیم بدرستی که پروردگار تو داناست
 بآنکه اسحاق را جتباد دارد حکیم استوار کار است و درست کرد اگر بکند آنچه باید
 لغدگان تحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف و م و اخوت و در حکایت برادران او
 آیات نشانها و قدرت یاد دایم حکمت کلسا لایم می پسند کار را و غیر ایشان یوسف
 علیه السلام یازده برادر بوده یکی این یامن و آن برادر اعیانی بود و شش دیگر

حاله یوسف است و م

است

در آن او

علاقه که بر سر آن خانه نیز بود ندید بود و در دیریل و شمعون و لاوی و ریاون و شجر
و چهارم یکر علاق بود ندید و ایشان از دوسریه بودند و آن و یفثانی و جاد و و آتش
آورده اند که چون یوسف و خواب مذکور پذیرفت بر کرد یعقوب و هم بکتمان
آن وصیت فرمود و باجتناب و اتمام نعمت مرده داد بعضی از زنان برادران او
شوند ندید و از شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشان را
عرق حسد در حرکت آمد و بدید بر میهمان مشغول شدند از قافله یادکن آنرا که
گفتند برادران یوسف هم بایکدیگر یوسف و اخوه هر ایند یوسف هم و برادر
یعنی این یامین احب الی یسینا منا دوستند بسوی پدر را از ما و سخن عصبه
و حال آنکه ما جماعت توانا و کارزاریم و ایشان خود سال و بی کفایت پس
بایستی که ما را دوست داشته باشند چون دو عاجز و ضعیف را برده مرد قوی
اختیار کرد آن آبا تا بدرستی که پدر ما بی ضلال مبین دور افتاده است
اشکار از راه صواب یعنی رای او در بین کار خطا واقع شده و در پیشتر تقابل
آورده اند که شیطان این کلمات از ایشان استماع نمود بصورت پیری برایشان
ظاهر شد و گفت میخواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست
گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را و گویند کوبند این سخن و آن بود گفت
او را بکشید او را طر حوه یا بیفکنید از صفا بر زمین دور از عمارت یا موضع که در آن
سبلع باشد یعنی او را غایب کنید بخل گم تا خالی ماند برای شما وجه آید که روی
پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی شما آرد و بتمای شما اقبال کند و بگویند
و باشید من بعده پس از یوسف هم یعنی بعد از آن خفق کار و قوم صالحین
که روی شایسته کان یعنی توبه کنند کان و این نیز از مکاید ابلیس است علیه اللعنه
که با سرکشکان بادید جهالت و از دور از روی شریف میگوید مصر امر و زک
کنید فردا توبه آخر تا مل نکنید عذر فردا را عمر فردا باید و بر عمر اعتمادی نیست بیت
کار امروز فردا آنکس از زینهار که چو فردا برسد توبت کاری دیگر است قال قابل
منهم گفت کوبنده از ایشان که بگوید یار و بیل لاقتلوا یوسف بکشید
یوسف را دم که قتل بی گناهان عظیم است و انقوه و بیفکنید او را فی غیابت الحب
در قریه چاه بلنقطه تا فرایند بعضی السیارة بعضی از راه گذریان که بد بخار سند
و بر اندیش بنا حیثی دیگر و شما از باز رهید یعنی چون غرض شما نابود است
برین وجهی باید کرد آن کتم فاعلین اگر هستی شما کار کنند کان بشورت پس هم
برین امر مشغول شدند و ندیدند پدر آمده گفتند فصل بهار است و سبزه ها از زمین
دمیده است سبیل سرفه باز کرده کلدست بد و دراز کرده سیرابی سبزه های نوخیز
از لوله ترز مرد آنکیز چه شود که یوسف را با بصحرای فسیق تار و زری بتماشا و تفرج
بگذارند یعقوب هم فرمود که بی حسن بهار و خسار یوسف چون بلبل خزان دید
خواهم بود و مرا دید که شما در کلاز باشید و من در خار خانه هرگز نثار باشم

حرفان در بهار

حرفان در بهار عیش خندان من اندر کج غم چون درد خندان فرزندان از یعقوب
علیه السلام در مانده پیش یوسف هم آمدند و از تماشا و سبزه و محراب و باوی و
آورده گفتند بیت موسم کلد و سبزه و زیست غنیمت دانیده که در موسم تاراج
خزان خواهد بود یوسف هم نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد و ببار آورد
پیش پدر آمده التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال عرض رسانید
بیت زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرای میکشده کز بوستان باد سخن خوش مید
پیغام مرا یعقوب هم در فکر و درود را از افتاد قافله گفتند برادران یوسف هم
یا آبا تا ای پدر ما مالک لا ثامنا چیست ترا که امین می داری ما را علی یوسف
بر یوسف هم و تا مل میکنی در فرستادن او و آناله و حال آنکه ما او را کفایت
نیکو خواهانیم و بغایت بروی مهربان آرسله معنا بفرست او را یا ما غذا
فردا بجانب صحرای برتج تادرو سعت و فراخی معیشت میوه ها و نقلها خورد
و یلعب و بازی کنند به تیر انداختن و شتر و داندن و آناله و بدرستی که
ما را و را لی افظون نگاه بانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب
علیه السلام ای یحیی بنی بدرستی که مرا اندوه کین دارد آن تذهبوا به
آنکه شما بپوید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است و صبر
از مشاهده وی کم و آخاف و دیگری ترسم آن پاکله الذییب از آنکه او را بخورد
کرک چه بدات زمین که نمای روید کرکات درنده می باشند مباد که کرک قصد
وی کند و آنم و شما عنه غافلون از و بخبر آن باشد بسبب انتقال بتماشا
یا قلة اهتمام در محافظت مقام جای از آن ترسم کز و غافل نشنیده و غفلت صواب
حالت نه بینید درین دیرینه دشت محنت آنکیز که کهن کرک بدود ندان کند
تیر قافله گفتند فرزندان یعقوب هم لای اکل الذییب بخدای که اگر او را
بخورد کرک و سخن عصبه و حال آنکه ما روی توانا و قوی هیچکدام که هر یک
از ما باده شیر در محاربه مقاومت می تواند کرد آنا اذ اهدرسق که ما آن
وقت که برادر را بکرک دهیم الحا سرت هر آینه زیان کاران باشیم پس چون
یعقوب هم مبالغه فرزندانش شنید و میل یوسف بکشت و دشت و تماشای
کوه و صحرای دید دل بر آلم هجران نهاد و بقضای ربانی رضاداده بزم بود باس
و تن یوسف را دم بشنستند و مویش شانه زده جامهای نوشی پوشانیدند
و قیصا براهیم علیه السلام که جبوتیل هم از بهشت آورده بوقت افتادش
فرود در و پوشانیده بود و بپوش یوسف هم بیت روز و دای کریم
نه خورد دیده بود طوفان اشک ناگه بریان رسیده بود یوسف هم پذیر
دید که قطرات کلاب بر کلبه بر خسار باریدن گرفت و از مر و آید خوشای
بالماس مژه سفاک آغاز کرد بیت زاله از نوکس و باریدگی آب داد
وز کرک روی پرور مالش عتاب داد و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان

زبان سلمان

حال یعقوب دم مضمون این قصه بسمع آن نور بصیر رسانید **بیت** میهن بوم
 سفر بسته بر سر راهت سر شک دیده من می رود که ره کبود ای یوسف نام ازین
 رفتن تو را چقدر اندوهی عظیم بمشام دل من می رسد و غمی دادم که سر انجام کار کجا
 خواهد کشید باری لایسائی فانی لایساک مرا فراموش مکن که من ترا فراموش
 نخواهم کرد **مصر** فراموشی شتر را دوستانست پس فرزند زار در باب محافظت
 یوسف دم مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را دم بردوش گرفته روی برآه
 آورده ند یعقوب دم بر ایشان می نگرست و از شوق لقاء فرزند ارجمندی که دست
بیت هنوز سر دروغم نه چشم نداشته دور دل از تصویر وری جو بید
 لرزاشت و چون فرزند از نظر وی غایب شد در روی بکنعان نهادند
 فلما ذهبوا به پس آن هنگام که برادران ببردند یوسف را دم کردند با او
 آنچه کردند و صایای پذیرا بر یک طرف نهادند یوسف را دم بر زمین زدند
 و آغاز طعن و طعن نموده می گفتند ای صاحب رویای کاذب به بکجا انداختی
 کوکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما رها نند یوسف دم یا اخوتاه
 شمارم شد یکی ز حال پیر کنعانی برانندیشید و بر کوفتی در وضع حال من رحم
 آرید **بیت** باری دهید که در او در کشته ام رحمی کنید که غم او زار مانده ام انقضه
 سخن او و التفات ناخوده طباخ بر روی وی زدند و در خاک و خوری کوبیدند
 و تشنه بر روی کشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید ببلود آن صورت مشاهده نمودند
 او را در زبرد امن حمایت گرفت و گفت دست تعذبی در استین توقف کشید
 آخر تا با من عهد کرده آید که قصد قتل او ننمایم غضب ایشان تسکین یافت
 از سرگشتن در گذشتند و **اجمعوا** و رای خود را می کشیدند آن بچه ها و تا آنکه
 بینکنند او را فی غیاب **الحب** در قرق چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخ کنعان یاد
 هوای بیت المقدس یاد زمین آدوره سر چاه تنگ بود و پایان او کشاده و
 هفتاد کز عم داشت یاز بادت پس یوسف را دم سر چاه آوردند و چون دست
 در هر یکی از ایشان میزد دستش برستند و رسن در میانش می کشیدند چاه فرو
 گذاشتند و امن پیر هفتش بستنی که بر سر چاه بود در او بخت پیراهن از برش
 برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن بریدند و از حضرت ملائک اعلی جل جلاله
 خطاب بطار ایشانند سدره المنتهی رسید که آدرک عبدی جبرائیل دم پیش از آنکه
 بتک چاه رسد بوی رسید و او را با جنت مقدسه خود گرفت و بر بالای حجره که در
 چاه بود بنشانید و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ وار
 بر بازو داشت در رویشانید و او هینا الیه و ما و می فرستادیم بسوی او بواسطه
 جبرائیل دم یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباشی که بزودی ترا از خضیض
 چاه بزرده چاه رسانیم و برادران را بجا جت مندی قراریم **لننبشهم** تا هر آینه
 تو خبر دهی ایشان را با من **هم** هذا باین کاریکه کرده اند و برخی که بتو رسانیده اند

لا یستغرون

و هم لا یستغرون و حال آنکه ایشان ندانند که تویی بجهت علو شان و رفعت
 مکان تو و آنک ز ملک را این صورت دست داد که بخدمت او آمدند و هم له
 منکرون اما چون یوسف دم در چاه افتاد برادران باز کشته بسر می رفتند
 و بزغال را کشته پیراهن یوسف را دم بخوان او آلوده ساختند و جاوا اباه
 و آمدند نزد پدر خود عشاء شبانگاه و بدروغ بیگونی می گویستند یعقوب دم
 آواز گریه فرزند از شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزند از
 شمار چه شد یوسف من کجاست که او را فی بیتم قالوا یا ابانا گفتد ای پدر ما
 انا ذهبنا استبقی ما رفتیم بهر او پیش گرفتیم بایکدیگر در دویدن و تیر افکند
 و ترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را دم تنها عند متاعنا نزدیک دخت و بارها
 فاکله الذئب پس بخورد او را کوک و ما انت یومن و نیستی تو باورد آرند
 لنا ما را یعنی ما را باورنی کنی و لو کنا صادقیین و اگر چه هستیم ما راستگویان
 در هر کارها اما اینجا از جهت بدگمانی که بسبب ماداری و ما را دروغ گوی
 می بنداری و دلیلی دیگر داریم بر خوردن کوک یوسف را دم و آن پیراهن اوست
 و جاوا و آمدند علی قمیصه به پیراهن یوسف دم بدم کذب بخون دروغ
 یعنی آوردند پیراهن یوسف را دم نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ
 یعقوب دم که پیراهن خون آلوده دید دغدغه هلاک یوسف دم در دلش
 بدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب کرکی بود که
 یوسف را دم خورده و تعرضیم پیراهنش نرسانیده قال پس از روی عتاب
 گفت با فرزند از آن که نه چنین گفت که شمای گوید بل سوگنت کنم بلکه راست
 برای شما آنفسکم نفسهای شما و اسان ساخته ام را کار بزرگ را از هلاک یوسف دم
 فصبر جمیل پس کارین صبر است نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد
 مگر با خدای تعالی و الله المستعان و خداست باری خواسته شده یعنی باری
 از و میخواهم علی ما تصفون برای آنچه صفت میکنید از هلاک یوسف علیه السلام
 آورده اند که سه روز یوسف دم در آن چاه بود صبح روز چهارم مژده بخا
 بوی رسید و جادت سیاره آمد کاروان بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودند
 که از مدین بمصری رفتند فارسلوا پس فرستادند و آمدیم و از خود را سوی
 آن چاه وارد کسی را گویند که آب کشیدن بد و متعلق است و وارد آن کاروان
 مالک این در عن خدای بود از اهل مدین چون سر چاه آمد فادلی دلو به
 در چاه فرستاد دلو خود را می رسید یوسف دم که در دلو نشین ای یوسف دم
 یوسف دم در دلو نشست در معال آوده که دیوارهای چاه برفراق یوسف
 علیه السلام می گویستند در انوار می فرموده که مالک دکشیدن دلو حیران ماند
 چه دلو را بغایت کران دید چاه فرو نگرست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد
 قال گفت یا بشری ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب آن بود و او را

۹۰
 ۹۱
 ۹۲

برای آن سبب طلبید و گفت هَذَا غلام این پسر است که دلور آن ساخته
 پس مددکاری او یوسف را دم از چاه بر آورد **مثنوی** جوان ماه جهان آرا آمد
 ذجاش بانک یا بشری بر آمد • بشارت کن چنین تار یک چاهی • بر آمد پس
 جهان افروز مایه واسرفه و پنهان داشتند او را از کار و انیان بصناعة
 در هالقی که متاع تجارت بود یعنی که ایشان را برای فروختن بمصر مناسبت
 یا پنهان ساختن امر او را با کار و انیان گفتند که اهل آب بما داده اند تا برای
 ایشان بمصر میفروшим و گویند ضمیر استره را جمع برادر است یعنی برادران
 حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ما ست و آن چنان بود که از حال وی
 خبر یافته سوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید
 والله علم و خدای تعالی داناست **بما یعلمون** با آنچه می کنند یعنی اولاد
 یعقوب دم یا پدر و برادر یا کار و انیان از اخفای امر یوسف دم آورده اند
 که چون برادران یوسف را دم بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما گوئیم اگر
 بخلاف آن کوی البته ترا بقتل رسانیم یوسف دم خاموش بایستاد و ایشان
 مالک را گفتند این بنده ما گریزانست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را
 ی فرو شیم بیا از ما بجز و با خود به شهر دیگر برتا از ماد و افتد و خبر شنویم
 مالک گفت من زدی که داشته ام بضاعت خریده ام و بامت دری چند ناسر
 مانده است گفتند که تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما ما با تو میسازیم
 بهر چه داری پس دست یوسف را دم بدست او دادند و شروه و بفرود خند
 او را بتمن بخشی بهای اندک و بی اعتبار در راهم معدوده دری چند شمرده
 شده و عادات اهل آن روزگار چنان بود که ماد و ت جهل درم رای شمرند و ما
 فوق از وزن میکردند مالک درمهای خود را شمرده هفتده عدد بود و بایست
 هر برادر و درم برداشتند و در وسط آورده که بهودا هیچ نکر گفت **القصة** مالک
 یوسف را دم بخرید و کا نوا بودند برادران فیه در یوسف دم من الزاهدین
 از بی رغبتان یعنی بی خواستند که او با ایشان باشد یا کار و انیان در خریدن او
 بی رغبت بجهت کوی ختی و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورده و در آن زمان
 پادشاه مصر ریاض بن ولید **علی بن** بود و زمام امور مملکت خود را بدست قطفیر
 یا اظفیر مصری که او را عزیز گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر
 آمد و کما شکان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دید از طعه جمال او
 اشفته و حیران بارگشتند خبر عزیز بمصر بردند و او زنی داشت را غیل نام
 یا قناد و مشهور است که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم را و فتح غلام
 تصحیح کرده و در السنه بفتح ز و کسر لام شهرت دارد **القصة** چون عزیز خبر
 یوسف دم شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بخاس آورد روزی دیگر مالک
 یوسف را آراسته ساخته بیا زار آورده و بجلو آن جمال شیرین شور از مصر بیا

را آمد

بر آمد **بیت** آراسته آن یار بیا زار بر آمد • فریاد و فغان از دور و دیوار بر آمد
 خریداران بن بزد و آمده هر کس در بها چیزی اضافه میکردند تا بجای
 رسید که هم سنگ مسک و زر و نقره و دیباچه بدهند عزیز قدم خریداری پیش
 نهاد **بیت** خریداران دیگر لب بیستند • پس زانوی خاموشی نشستند عزیز
 بهاباد و یوسف را دم بخانه آورد و قال **الذی اشتراه** و گفت آنکس که خرید
 یوسف را دم من مصر از اهل مصر یعنی عزیز لا مژنه مرزین خود را یعنی
 زلیخا اگر می مویسه گوی در جای این غلام را که کنایست از نیکو داشت و
 حسن تعهد چه نشانند کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است این
 غلام را نیکو دار عسی آن یمنعنا شاید آنکه سود رساند ما را در کار ضیاع و عمار
 و سر بجام مصالح روزگار ما او بخندد یا فر اگیریم و بر او دلا فرزند گویند عزیز
 عقیق بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار در شد در بشره او ظاهر است و
 كذلك و همچنانکه محبت یوسف را دم در دل عزیز جای دادیم مکتا لبوسف
 جای دادیم یوسف را و مکن ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند
 در آن و کنگمه و تابیا موزیم او را من تاویل الاله ادیث تعبیر خوابها یا معانی
 کتب الهی والله غالب و خدای تعالی غالب است **غلام** بر کار خود همچکس
 چیزی از آن رد شود کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالب است
 بر امر یوسف دم که برادران را خواهشی بود و خدا بر خواهشی و واقع شدند
 الا آنچه خدای تعالی خواست **بیت** بود هر کسی را ذکر کردی رای • نباشد مگر آنچه
 خواهد خدای • ولكن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند
 که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست و لما بلغ اسده وان هنگام
 که یوسف دم رسید بوقت خود بهشت ده سالگی و گویند میان سی و چهل
 آتیاه دادیم و را حکما نبوت یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بجهل و علما و دیگر
 دادیم او را دانشی در دین و كذلك و مانند این بحری المحسنین یاد داشت
 دهیم نیکو کار را آورده اند که یوسف دم بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش
 رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر حسن متاع صبر و سکون او را بیغما و ادوز
 برویش دیده بکشاد بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد **بیت** ز حسن صورت
 و لطف شمایل • اسیرش شد بیکدل نه بصد دل • بعد از آن که عشق بقیامت
 کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال بیان آورد بایوسف دم و را در
 و درخواست از یوسف دم **القی** هوئی بیستها آن زنی که یوسف دم در خانه او
 بود یعنی زلیخا مراده کرد یوسف را دم عن نفسه از نفس او یعنی طلب مراد
 خود کرد از یوسف دم و او را بمنزله که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد
 و غفلت الابواب و بست در هارا و قالت و گفت هیت لك بشتاب پیش من
 آی که من ترا ام یوسف دم که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه می گیرم

چند

کاران

بجای تعالی پناه گرفتنی آنکه در پی بدرستی که خدای تعالی پروردگار منست
 احسن متوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب عز و جلال منست
 و ترا نیکو داشت من فرموده پس هرمت او و حق نعمت او رعایت نموده
 خیانت در جرم او در از فی کتم آنکه بدرستی که لا یطع الظالمون رستگار
 نمی شوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند باز نا
 چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف دم که باز اینجا خطاب می کرد
 گفته اند **منشی** زنی حجت که در روز قیامت چه افتد باز نا کاران غرامت
 جزای آن جفا کاران نویسد. **مرا** سر دفتر ایشان نویسد. و نقد همت به
 و بدرستی که قصد کرد آن زن بخالطه یوسف دم و هم بها و قصد کرد
 یوسف دم بدفع او بطریق فرار لولا آن رای اگر ندیدی یوسف دم برهان
 ربه برهان پروردگار خود را هر آینه قصد خالطه او کرد و آن برهان
 بقول اصح نور عظمت الهی و لمعه نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف
 و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی بود پس یوسف دم بقوت نبوت
 و مدد نفوت خود را نگاه داشت کذلک همچنین اورا نبات دادیم کنصرف
 تا بگردانیم عنه السوء از و بدی یعنی خیانت در جرم عز و جلال و انجاشاد
 و عمل زشت یعنی زنا آنکه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندگان
 خالص ما است یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و نا بایست آورده اند
 که یوسف دم از اینجا فرار کرد بهر دری بسته که می رسید بچشم مفتوح ابواب
 کشاده می شد و اینجا از عقب او می دوید و استبقا الباب و پیشی می گرفتند
 یوسف و اینجا بسوی در ناگاه ز اینجا یوسف دم رسید و دست در روی
 باز کشید و قوت و بدرید در کشیدن قیصره پیراهن یوسف را دم
 من دبر از قفا و انقیا یافتند سبدها شوهر زن یعنی عز و جلال و ابواب
 نزدیک در برون چون عز و جلال یوسف و اینجا را مضطرب دید داشت
 که صورت روی نموده که هردو آشفته اند پیش از آنکه شخصی مشغول گردد
 اینجا پیش دستی نمود و دلیران سخن درآمد قالت گفت ما جز او من را
 چیست جزای کسی که خواهد با هلاک سوء بکسان تو بدی مرادش نفس
 خودست درین سخن خواست که برای ذمت خود کند از کناه و چنان نما بد
 که جرم یوسف است دم پس گفت مکافات کسی که بجرم تو قصد کند
 چه چیز تواند بود الا آن سخن مکر آنچه بزندان کرده شود یعنی پاداشت
 او زندانست و عذاب الیم یا عذاب دردناک یعنی ادب کردن و بزدن
 بنا بر آن چون یوسف دم این سخن بشنید که بزندان تهدید میکند قال
 گفت می راودت می او در خواست کرد مرا عن نفسی از نفس من و من بوی
 در ندادم و از وی می گریخته عز و جلال گفت راستی این سخن بچه دانیم و هیچ کس این

واقع خبر دارد

دبر

واقع خبر دارد یوسف دم گفت در آن خانه کو ذک چهار ماهه در کوهواره
 بود کواه من اوست و آن کو ذک پسر خاله ز اینجا بود عز و جلال گفت کو ذک چهار
 ماهه چه داند و چگونه سخن کند یوسف دم گفت که خدای من قادر است
 بر آنکه او را سخن در آورد و در لطایف ستین آورده که عز و جلال کو ذک
 پرسید که تو چه می گویی بقدرت ربانی سخن درآمد و گفت یوسف دم
 راست می گوید و حق تعالی ازین خبر داد درین کلمات که و شاهد و کواهی
 داد شاهد من اهلها کواهی از کسان ز اینجا گفته اند کواه پسر عم ز اینجا بوده
 که از روی حکمت گفته ای عز و جلال کان قیصره اگر هست کویبان
 قیصره یوسف دم قد من قبل دریده شده از پیش قصدت پس
 ز اینجا راست می گوید و هومن الکاذبین و یوسف از دروغ کویبانست
 چه این صورت دلیل بر آنکه ز اینجا دفع یوسف دم می کرده از خود که کویبان
 دریده شده و آن کان قیصره و اگر هست پیراهن یوسف دم قد من
 از پس دریده شده فکذبت پس ز اینجا دروغ می گوید و هومن الصادقین
 و یوسف دم از راست کویبانست چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف
 از وی گریخته و او از پی آمده و او را بخود کشیده که پیراهنش دریده فلما
 رای پس آن هنگام که بدید عز و جلال قیصره پیراهن یوسف دم را قد من دبر
 دریده شده از پس روی ز اینجا کرد از روی غضب قال آنکه گفت بدی
 که این کار من کید کن از مکر و حیل شمارناست آن کید کن بدرستی
 که کید شما عظیم بزرگ است زود در دلی او بزود در نفس ناظر میکنند
 پس متوجه یوسف دم شد و از روی اعتذار گفت یوسف عرض ای
 یوسف دم اعراض کن عن هذا ازین مهم و پنهان دار و استغفری لذنبک
 و ای ز اینجا تو امرزش خواه از برای خود و در تفسیر زاهدی گفته که عذر
 خواه از یوسف دم که غریبست و تو او را از روی آنکه گفت بدرستی که بودی
 من الخاطیون از گروه گناهکاران تذکر برای تعیبت آورده اند که اگر چه
 عز و جلال قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند شمه ازین واقع
 در آئینه و افواه افتاد بعضی از خوانین مصر زبان ملامت بر ز اینجا دراز
 گردانیدند و هر آینه عشق را غوغای ملامت در کارست نه سودای
 سلامت **منشی** سازد عشق را کج سلامت. خوشا رسوایی و کوی ملا
 غم عشق از ملامت تازه گردد. و زین غوغا بلند آوازه گردد. و قال
 شوه و گفتند گروه زنان در کشف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص
 ملک ریان یعنی هاجب و ساقی و خباز و زندان بان و صاحب دوات
 که با یکدیگر نشستند گفتند فی المدینه در شهر مصر بودنی که علی الشمس
 گویند مضمون سخن ایشان آنکه امرأة العزیز زن عز و جلال ز اینجا تراود

فتیها طلب کرده غلام خود را عن نفسه از نفسی خود درخواست است از و که
 کام او بدهد قد شغفها بدرستی که شکافته است غلاف دل او و هتیا از جهت
 دوستی یعنی محبت یوسف دم بدرون دل او در آمده آنگاه از یها بدرستی که
 مای بینیم آن زن را فی ضلال مبین در گمراهی هویدا و خطایی روشن که با وجود
 شوهری مانند عزیز شفته و فریفته درم خریده کودد فلما سمعت پس چو
 بشنید ز لیا مکرهون مکر ایشان را یعنی سخنی که در عقب میگفتند ارسلت
 الیهون فرستاد سوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند
 آورده اند که چهل زن را طلبید و این پنج زن ملامت کبود در میان ایشان بودند
 پس چون بمنزل وی درآمدند مراسم عز از جای آورده و اعتدات لهن
 و آماده کرد برای ایشان منکاه تکیه کاهی از بایسته های لطیف یا مهیا گردانید
 طعای پاکیزه یا ساهت مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعای
 ی خورند و ذات و بداد کل و اهدا منهن هر یکی را ازین زنان سکینا کار دی
 تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزد یک یوسف آمده و جامه مرصع در
 پوشانید و تاج مکل بر فرقش نهاده و قالت اخرج و گفت بیرون ای علیهن
 برین زنان و یوسف دم ابا نمود و زلیخا در میان آنها فرود تاقی که یوسف را
 علیه السلام بیرون آورد بیت زخوت خانه آن کج نهفته • برون آمد چو
 کلوز شکفته فلما را یسته پس آن هنگام که زنان او را دیدند اکبرسته بزرگ
 یافتندش در جمال یکبار و شفته جمال او گشته از خود فراموش کردند و طعن
 و بیریدند آید بهون دستهای خود را و با لم آن محس شدند و در هقا بوی
 سالی مذکور است که حق سبحانه و تعالی برین آیت مدعیان محبت را سوزش
 ی کند که مخلوقی در رویه مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع نمی کند
 شما باید که در شهود بر تو جمال خالق از هیچ بلا و عنایتا کم نشود بیت
 گویا بودی دست در غوش توان کرد • بیداد تو سهلست فراموشی توان کرد
 القصه زنان مصری از یهودی بخود آمده زبان آفرین بکشادند و قلند
 و گفتند هاش الله پاک است خدای تعالی از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی
 ما هذا بشر نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشری باشد
 بیت تو از سلاسل سفلی ز آب و خاک نزاره • عاز قبیله روحانیان حور و
 آن هذ نیست او آلامک کوسر مکر فرشته بزرگسالی بنزد یک خدای تعالی
 چه جمال بدین زیبایی و کمال بدین غایت و عصمتی درین مرتبه جز از خواص
 ملکیت نیست شوقی چو دیدندش که جز و الا کهر نیست • برآمد بانک
 از ایشان کین بشر نیست • نه چون آدم ز آب و یکی سر شست • ز بالا آمده
 قدسی فرشته است • صاحب وسط با سناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه
 نقل میکنند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که جبرئیل علیه السلام

در این بیت
 از یوسف

بر من فرود آمد

بر من فرود آمد و گفت خدای تعالی سلام می رساندوی گوید حبیب من
 من حسن یوسف را عم از نور کسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور
 عرش مقرر کردم و ما خلقت خلقا احسن منك یوسف را عم جمال بود و آن
 حضرت را صلی الله علیه وسلم کمال در شهود جمال یوسف دستها بریده شد
 در ظهور کمال محمدی صلی الله علیه وسلم زنا راها قطع یافت بیت از حسن
 روی یوسف دست بریده سهل است • در پای دل بر من سرها بریده باشد
 از عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها نقل میکنند که در صفت جمال حضرت
 رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وسلم فرموده شعر گوی زلیخا و این
 حبیب الله • لا ترف فی قطع القلوب علی الیدر باعی زنان مصر بهنگام
 جلوه یوسف • ز روی بخودی اردست بریدند • مقرر است که دل
 پاره پاره میگردند • آو جمال توای نور دیده میدیدند القصه چون زلیخا
 حیرت زنان و شیفنتگی ایشان مشاهده کرد قالت گفت فذکر الذی
 آن کسی است که غما لمتنی ملامت کرد بدین فیه در دوستی او و اکنون
 دانستید که حق بطرف من بوده و تقدرا و دته و بدرستی که مراد است
 کردم او را عن نفسه از نفس او و درخواستم که از روی من بدهد
 فاستعصم پس خویش را نگاه داشت و سر من نیاورد و لکن لم یفعل
 و اگر چنانچه نکند ما امره آنچه بفرمایم او را از انجام مراد من لیجنى هر
 بزندان کرده شود و لیکن ما من الصاعرین و باشد از خورشیدگان یعنی
 داخل زندان و بی باکان یوسف دم که این سخن بشنید روی از مجلس
 بر تافت و زنان در عقب او بیرون رفتند در لباس آنکه ما او را ملا
 میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف دم از ملاقات
 ایشان بتنگ آمده قال ریت گفت ای پروردگار من الشجن احب الی
 زندان دوست ترست بن مما یدعوننی از آنچه میخوانند این زنان مرا
 آئیه سوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان بیت عجب در مانده ام
 در کار ایشان • مرانندان به از دیدار اینان • و لا تصرف و اگر نکردی
 عنی از من بکیده من مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مراد در پناه عصمت
 نگیری اصب الیهون میل کنم سوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشان ترا
 و کن من الجاهلین و باشم از نادانان بارتکاب آنچه شاید فاسحاب
 پس اجابت کرد که مردعای او را ربه پروردگار او نصرف عنه
 پس بگردانید از و بکیده من مکر ایشان را آئیه هو السمع بدرستی که او
 شنو است بدعای کسی که با او پناه برد الهم و انا بحال کسی که از هم
 دوری گزیند آورده اند که بعد از نومیذی زنان از وی زلیخا را گفتند
 صلاح آنست که او را دوسه روزی بزندان داری شاید که بسبب ریا

این بیت را
 از یوسف
 در این بیت
 از یوسف

رام کرد و قدر نعمت و راحت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهاد **بیت**
 چو کوز ساز ز نواز بر و کرم بود زان کوز کودا هشت نزم ز لیلی این
 سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام عبری بد نام کشته ام و
 طبع مرا از خدمت او غریزی بدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی
 تا گمان برند که او گناه کار است و من از ملامت باز دهم عزیز را این معقول
 افتاده حکم کرد که بزندانش برید **بسم الله الرحمن الرحیم** پس ظاهر مرایش را آورد و در دل
 افتاد من بعد ما را والا یات از پس آنکه دیدند لا یلعصمته شواهد
 بر آمدت یوسف را دم چون شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستهای
 یعقوب بوجود مشاهده این نشانه های ایشان قرار کرد که برای صلاح **لیسجنته**
 هر آینه در زندان کنند و راهتی حین ناهنگامی که مقرر باشد پس یوسف را
 بزندان آوردند و زنده آن سر و قامت کل اندام رشک کاستان کردند
مشق چون آن دل زنده در زندان درآمد **بسم الله الرحمن الرحیم** موده کویا جان آمد
 در آن محنت سرا افتاد جوشی برآمد زان کوفتار آن خودشی و دخل و در آمدند
 معه **السنجی** با او بزندان قتیان دو بند از بندگان ملک ریات یکی ساقی
 ملک که بونا گفتندی و دیگری طباح او که بجلب خواندندی ملک برایشان کما
 برده بود که او را بر هر میدهند و حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف دم زندان
 درآمدند یوسف دم در زندان محض حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان را
 تعبیر فرمودی این دو زندانی خوابها دیدند و گویند ساقی دید و طباح فی یا
 مطلقا خواب نادیده یوسف را دم امتحان کردندی قال احدی گفت یکی
 ازیشان یعقوب ساقی آنی اراقی بدرستی که من می بینم خود را یعنی در خواب
 که در باغی یکی اصل تاکست بروسه خوشه انکور رسیده و کاسه ملک بدست
 من **عصر** همراهی بشمارم در انکور ستمبه عنب بخر باعتبار ما یول الیه و قال
 الآخر و گفت دیگری یعقوب طباح آنی اراقی من می بینم خود را در مطبخ ملک حمل
 بر میدارم فوق را می برز بر سر خود خیزانان را و آن سه سفره ناست تا کل
 الطیر بخورد مرغان همه از آن نان وی را بایند بنشینا خبرده ما را
 بتا و بله به تعبیر مرین خواب آنرا نزدیک بدرستی که ما تو ای بینیم من
 الحسنی از نیکو کاران با اهل زندان پس نیکو بی کن بما یوسف علیه السلام
 برخواست زد که تعبیر خواب کوید چه در آن مکروهی متوجه بود به یکی از خواب
 شان عراض فرموده قال گفت لا یاتیکما نیا بد شما طعام ترزقانه خوردنی
 که روزی داده شوید بوی الا نیا نکما مکر خبر ده شمارا بتا و بله بقا قبت
 وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قبل آن یاتیکما پیش از آنکه بیاید
 شما یعنی اخبار کنم شمارا از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرفان مثال
 این شنیده ایم یوسف دم فرمود که این معجزه است نه عرافت و گمانست

ذکر این

ذکر این که گفتیم معالمتی از آن چیز است که در او سخت ربی پرورده **کار**
 با لهام وی آنی ترکست برای آنکه من دست داشته ام ملة قوم لا یؤمنون
 کیش کرده ای که می گردند باندۀ بخدای تعالی و هم و ایشان بالاخره سراک
 آخرت هم کافرون ایشان ناکر و ناکارند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست
 به آخرت و انبعت و بی روی کردم ملة ابائی کیش پذیران خود را ابراهیم
 و اسحق و یعقوب اظهار آنکه از اهل بیت نبوت است جهت زیادت
 رغبت بوده با سماع کلام وی ماکان روانیست و نشاید که ما را که پیغمبر ایم
 آن شرف آنکه انباز کنیم باندۀ من شی بخدای تعالی چیزی را بلکه او را
 ی پرستیم بیکانگی ذلك این توحید من فضل الله از فضل خداست علینا
 بر ما بوی ما را اگر داده و علی الناس و از فضل او است بر سایر آدمیان
 که انبیاء با رشاد فرستاده و اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان که
 پیغمبران بدیشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری نمیکند آن فضل و
 موهبت را یا صاحبی **سجی** ای یاران زندان و ارباب متفرقون آیا
 خدایان پراننده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی
 و اوسط و ادنی خیر بهتر است ام الله الواحد یا خدای یگانه و یکتا در ذات
 و صفات **الغفار** غالب بر همه ما تعبدون فی پرستید شما من دونه
 بدون خدای الا اسماء مکر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامهای که
 فی محبت و برهانی سمیه و هان نام نهاد ما بد آنرا انتم و ابائکم شما و پدران
 شما ما انزل الله بهما فرو فرستاده است خدای تعالی من سلطان هیچ
 محبتی که دلالت کند بر تحقیق ستمیات ایشان پس شما فی پرستید الا اسمی
 چند بی ستمیات **الحکم** نیست حکم بعبادت الا الله مکر خدای را که مستحق
 عبادتست امر فرمان داد بزبان پیغمبر ان مخرج را لا تعبدوا آنکه پیر
 الا آیه مکر و رد ذلك ایست **الذین** الذین حق و روشن و درست
 و راست و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون فی دانند
 حق را و در بادیه جهالت سرگردانی شوند یا صاحبی **سجی** یاران
 زندان اما احدی که ما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز یکبار خلاصی باید
 فسی رتبه پس بیاشامد تربیت کنندۀ خود را خورا خواب چنانچه پیشتر بود
 و اما الآخر و اما آن دیگر که طباح است فیصلب پس او بخته شود بردار
 و مدتی او را بگذارند تا مضطرب شود فنا کل الطیر پس بخورند مرغان شکاری
 من راسه از کله سروی ایشان یا یکی ازیشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب
 ندیده بودیم یوسف دم فرمود قضی الامر الذی حکم کرده شد و حکم شد
 کشت کاران خواب که شما فیه ستمیان در آنچه از من طلب تاویل کردید
 و خلاف آنچه من گفته ام خواهد بود و قال و گفت یوسف دم لازمی حق

مر آن کسی را که داشت آنه ناج آنکه اورستی است منلهما از آن هردو
یعنی ساقی را گفت از کوفی یاد کن مرا عند در بخت نزدیک موی خود یعنی
حال بی کنای من بعضی ملک رسان تا مرا ازین محنت رساند **مشق** بگو
هست اندر آن زندان غریبی ز عدد شاه عالم بی نصیبی چینیش بی
پسند در خوره که هست این از طریق معدلت دوره آورده اند که چون سه
روز برآمد ملک فرستاد تا طبایع را که خیانت او ظاهر شده بود برادر کرد
و ساقی را صفت امانت او تحقیق یافته همان منصب نخستین بدو داده
اما چون بر مویته قریب رسید و از ساغر جاده و دولت سرخوشی گردید از
اهل آن غافل شد فاسیه الشیطان پس فراموشی کرد انید بروی شیطان
ذکر ربه یاد کردن یوسف را دم نزدیک موی خود قلبت فی السجین پس
درنگ کرد یوسف دم در زندان بضع سنین چند سال بضع عددیست
مبهم میان سه و نه گویند یوسف دم بعد ازین واقعه هفت سال در زندان
بماند و مشهور است که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده در
تغزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکنند که روزی جبرائیل م بر زندان
در آمد یوسف دم او را شناخت و گفت یا اخ المرسلین چیست کی بیخ
تو در منزل کنه کاران جبرائیل م فرمود که طاهر است طاهر بن حضرت رب
العالمین ترا سلام می رساند و می فرماید که شرم نداری که آدمی را سبب
میدانی و بدو استشفاعی کنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان
یدارم یوسف دم گفت درین حال از من راضی هست یا بی گفت آری
از تو خوشنودست یوسف دم گفت اذ لا ابالی اکنون که او را ضیست
من هیچ باک ندارم و فی المتنوی المعنوی پس جزایی آنکه او را دید **معنی**
ماند یوسف حبس در بضع سنین کرمه تقصیر آمد از بحر و سیلاب
تا تو خواهی عذر از در یک سراب اما چون محنت سر آمد ملک ریان خوایی
مهیبت دید و بامداد نمای حکما و ندما را طلبید و قال الملك و گفت ملک
ای آری بدستی که من خواب دیدم سبع بقرات سمان هفت کا و فربه
که از نهر یابس بیرون آمد ندو پس از آن جا کلوت بخورد ندو و فرود
اینرا **سبع عجاف** هفت کا و لا غرود در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد
و **سبع سبلات** و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تازه که دانههای ایشان
منعقد نشده بود و آخر و هفت خوشه دیگر دیم یا بسات خشک یعنی
رسیده و بدر و آمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند
و در حال زبر کردند ایشانرا و پوشیدند یا ایها الملاذی کروه کاهنان
و معبران و اشرف قوم الفتوی فتوی دهید یعنی جواب گوید موی روی
در تعبیر خواب من آن کنم اگر هستد شما از روی دانش لرو یا تعبیر

مر خواب مرا تعبیر میگوید قانوا اصنافا احلام گفتند حکما و
اهل علم که مخاطب بوی بودند خوابهای شوریده است و ما سخن
و نیستیم ما بتاویل الاحلام بتعبیر این نوع خوابها بکار این دانیان
چه تعبیر مناصات صادق می گویم و این قبیل مناصات باطله است ملک
ریان از خواب ایشان متحیر گشته در ردیای فکر غوطه خورد که آیا
این مشکلی من که کشاید و راه تعبیر این واقعه بمن نماید **مصرع** یا رب
این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ساقی که ملک متفکر بد از حال
یوسفش یاد آمد و قال الذی و گفت آن کسی که بخا منلهما نجات یافته
بود از آن دو بنده زندانی و آذر یاد کرد از قول یوسف که از کوفی عند
ربک بعد امة بعد از زمانی دور و دراز آنا انبیکم من خبر دم شما را
بتاویل بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا بزندان که
در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو میداند ملک ازین خبر شادمان شد
حکم فرمود که زود برو و خبر بیا ر ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت
یوسف ای یوسف دم ایها الصدیق ای نیک و راست گوینده افتنا
فتی ده مرا فی سبع بقرات سمان هفت کا و فربه که یا کلوت
بخورند ایشانرا **سبع عجاف** هفت کا و لا غر و **سبع سبلات** خضر و
در هفت خوشه سبز و آخر یا بسات و هفت خوشه دیگر خشک که بر
ایشان پیچند و خشک سازند و حکما درین خبر اند تو جواب کوی
لعلی رجع تا باشد که باز کردم با جواب تمام ای الناس بسوی مرد مات
یعنی ملک ملازمان لعلمهم یعلمون تا باشد ایشان ببرکت تو بداند تاویل
این واقعه را یا شرف و فضل تو معلوم کنند قال گفت یوسف دم که شما
تو زرعون کشت کنید سبع سنین هفت سال که بقرات سمان اشارت
بدیشان است و آبار را عقی بر عادت **خمره** خود فها حصده تم پس
آنچه بدو وید از غلات فذروه بگذارید او را فی سبله در خوشه او یعنی
چوب پاک مکنید تا از شبیه و از افات امن باشد و غلات را با آن خوشه ذخیره
کنید الا قلیلا مکرانگی بقدر حاجت عما تا کلوت از آنچه بخورید که آنرا پاک
سازید تقریاتی پس بیاید من بعد ذلک پس ازین سالها سبع شد و
هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشانست یا کلون بخورند اهل این
سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند ما قد مقم از آنچه پیش فرستاد
باشد یعنی ذخیره نهاده لعل برای آن سالها الا قلیلا مکرانگی ما مخصص
از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم و زراعت تقریاتی پس بیاید
من بعد ذلک از پس این سالها فقط عام فیه سالی که در وی غلات انسان
فریاد رسیده شوند مرد مات یا بارت داده و فیه و درین سال یصرون

بیفشارند هر چه افشرد فی باشد مثل آنکور و کجید و زیت و امثال آن و این
 کنایت از کثرت ثمار است و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر است از پستان
 گاو و کوفتند آن و این عبارت از فراخی سالت و چون یوسف هم تعبیر
 تمام کرد ساقی باز کشت بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنان را که شنیده
 بود بر همان وجه تکرار نمود و ملک پسندیده افتاد و خواست که از زبان
 یوسف هم بشنود و بطلب وی فرستاد و قال الملك و کنت ملک استوفی به
 بیا ری بدم یوسف را دم فلما جاءه الرسول پس آن وقت که آمد بد و فرستاده
 ملک قال ارجع گفت باز گرد آئی و بکن بسوی مهر خود فاستله پس به پوس
 او را یعنی در خواست کن تا برسد و نفعی نماید ما بال النوبة الا انی که چه
 بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قطع آید یوسف بریدند دستهای خود را
 از ترقی بد رستی که پروردگار من بکیده همت بکر زنان و فریب علمم داناست
 یوسف هم خواست که بی گناهی او بر ملک اشکار گردد تا کسی در حال او مجال
 و قیامت نماید گفت این سخن ملک بگو اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف
 رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت
 تحقیق مهم قال گفت با ایشان ما خطبکی چه بود حال شما از راودن یوسف
 چون طلب میکردید یوسف را هم عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل زدی
 جستید قلن گفتند آن زنان هاش لکه پاک است خدای تعالی از آنکه عاجز
 باشد از آفریدن مرد پاکیزه مانند یوسف ما علمنا ندانستیم علیه من سوء
 به یوسف هم از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی
 فائده دیکر نیست او نیز بیباکی یوسف هم اقرار کرد قالت امرأة العزیز
 گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن اکنون حصص الحوا پیدا و هویدا
 شد آنچه درست و راست است انا راودته من جستم یوسف را هم عن نفسه
 از نفس او را از روی وصال او کردم و آنست و بد رستی که اولن الصادقین
 از راست گویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتی **مثنوی** بجوم خویش
 کرد اقرار مطلق برآمد و صدای حصص الحوا بگفتا نیست یوسف
 گناهی منم در عشق او کم کرده راهی نخست او را بوصل خویش خواندم
 جو کام من نداد از پیش را ندیدم ملک به یوسف هم پیغام داد که زنان بکنایه
 خود معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشانرا عقوبت کنم یوسف هم فرمود
 که عرض من عقوبت نبود ذلک این خواست برای آن کردم که بعلوم تابداوند
 عزیز آئی لم اخنه آنکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت وی
 و هومت تربیت وی نگاه داشتم و آن امتی و دیگر تا معلوم کند که خدای
 تعالی لایبهدی راه ننماید و بصلاح نیاورد و از پیش نکذارد **کیب**
 الحاشین مکر خیانت کنندگان را پس یوسف هم خواست که تنبیه کند

و آنکه این سخن

الحی و الخالق غفر

بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفته یا بامل خود آوردم بلکه شکر گذارم
 بر نعمت توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم
 که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از بی در آورد و ما اثری نفسی
 و پاک فی کتم نفس خود را یعنی فی کوبیم که نفس من از آرزوهای منبر و مفرد
 آن النفس الامارة بد رستی که نفس فرمایند است بالتوبه بیدی یعنی
 بمعصیت الا ما رهم لیکن آنرا که بچشد بر و رقی پروردگار من از فرمان
 نفس در امان آید آن رقی بد رستی که پروردگار من غفور آمرزنده است
 قصدی را که بفعل نیاید **رحیم** مهر با نیت که بمعصیت حمایت نماید
 آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف هم باز گفتند آرزو مندی وی
 بدیدار یوسف هم بر زیادت کشت و قال الملك و کنت ملک مصر ایتونی به
 بیا ری بدم یوسف را دم پیش من استخلصه لنفسی تا خاص کرد ام او را برای
 خود و مهمات بوی فرمایم و در تفسیر زاهدی آورده که ملک هفتاد هاجب را
 با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بر زنان فرستاد و بتعظیم هر چه
 تمام تر یوسف را دم از زنان به بارگاه آوردند و خبر است که چون یوسف
 ایشانرا در کنوازی فرمود دعا کرد اللهم انعطف علیهم قلوب الایثار و قصر
 علیهم النار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود
مثنوی ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت با استقبال او چون بخت بشتا
 کشیدش در کنار خویش نشین تنگ چوسر و کلر و شمشاد گلرنگ به بهلولی
 خودش بر بخت بشتاند بهر سشهای خوش با او سخن دارند فلما کلمه
 پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و
 جواب بدیدار پرسید قال گفت ای یوسف هم آنکه ایوم بد رستی که امروز
 تدینا نزدیک ما میکن با جاه قدری امین مومن بر چه چیزها بخواهی
 از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری بامن بگو قال اجعلنی گفت
 یوسف هم که گردان مرا حکم کننده علی خزائن الارض بر خزینهای زمین
 مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه حازن
 گردان آئی حفیظ بد رستی که من نگاه دارنده ام چیزی را از آنها ضایع
 نکم علمم دانا بمصالح ملک مصر و هر چه سازم حالی از صلاح نباشد
 یا نگاه آرند حسابم و دانا هو که بامن سخن گوید آورده اند که یوسف هم
 هفتاد و زبان می داشت و در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی
 از زر و صغ با نواع جواهر بجهت یوسف هم مقور کرده تاج مکل بر روی
 نهاد و کلیدهای خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار
 او باز داد و عزیز را عزانموده مهمات عزیز بعهده یوسف هم کرد اندک
 زمانی را عزیز بر گذشت و ملک با التماس تمام زلیخا را بعقد حضرت یوسف

در آورد و حق سبحانه و تعالی یوسف دم را از دو پسر متنبی و افرانیم و تنفیل
این حالات حواله بجواهر التفسیر و كذلك و همچنین که ملک در بر و مهربان
ساختیم مکنای جای دادیم یوسف فی الارض مر یوسف را دم در زمین مصر
یعنی ممکن ساختیم یوسف را دم بحکومت یثوق تا بود که جای میکرد
منها از آن زمین که چهل فرسخ عرض داشت چیست یثاق هر جا که میخواست
نصیب بر حمتنا میرسانیم نعمت خود از نعم دینی و دنیوی و صوری
و معنوی من نشاء هر که میخواهیم و لا مضیع و ضایع و باطلی کردیم
اجر الحسنین مزد نیکوکاران و لا اجر الاخرة و هراینه مزد اخوت بجهت بقا
و دوام خیر بهتر است للذين امنوا مر آنرا از آنکه گردیده اند بخدای تعالی
و كانوا يتقون و بودند که بر هیز میکردند از فواحش چون یوسف دم که
با احسان و تقوی از فقر چاه بخت و جاه رسید **بیت** بدینی و عقی کسی
قدر یافت که او جانب صبر و تقوی شنافت **الفصل** یوسف دم مهمات ملک
از پیش گرفته حکم کرد تا مردم به زراعت اشتغال نمودند و انبار خانهها بنا نمود
و هفت سال هر غله که حاصلی شد بقدر کفاف چیزی ب مردم میداد و باقی
باخوش مضبوطی ساخت تا سالها فقط در آمد و در مصر و شام تنگی عام
شد مردمان مصر روی یوسف دم آوردند سال اول به نقودی که داشتند
غله بدیشان فروخت سال دوم به حلی و پیرایه و در سیم ب غلام و کنیزک
و چهارم بدواب و مواشی و در پنجم ب ضیاع و عقار و در ششم بفروندان
و در هفتم هر خط بندی باز دادند یوسف دم صورت حال بر ملک عرض
کرد ملک گفت هر بنده تواند و اختیار پیش تست یوسف دم بحضور ملک
هم را از ادکود و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه ازیشان گرفته بود بدیشان
باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را دم بوقت خرید و فروش
و صورت بندی دیده بودند قدرت ازلی هر طوطی بندی او بر کردن نهاد
تا کسی را در باره او سخن نباشد آورده اند که از خط بزمین کنعان رسیده
کار بر او لاد یعقوب دم تنگ شد گفتند ای پسر در شهر مصر ملکیت که
خط زده کا نرای نو از د و کار غریبان و ابنا و التسیل بدخواه ایشان می سازد
منوی ز احسانش آسوده بر ناو پیر و ز و کشته خوش دل غنی و فقیر
بخشش ز آب بهاری فزون صفات کمالش ز غایت برون اگر فرمای
برویم و طعمای جهمت کرستان کنعان بیاریم یعقوب دم اجازت فرمود
و بنیامین را جهمت خدمت خود باز گرفته و ده فرزند دیگر هر یک با شتری
و بضاعتی که داشتند رفتی بر آه آوردند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعت
او همراه بودند و جاء و آمدند اخوة یوسف برادران یوسف دم و دخلوا
علیه پس آمدند بدو و در رسم خدمت بجای آوردند و هر فهم پس بشناخت

یوسف دم

یوسف دم ایشان را در منزل اول و هر که منکوت و ایشان ناشناسند کان بودند
بجهت طول عهده چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه
یوسف دم از پس برده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف دم
ایشان را پرسید که شما چه کسانی که چاسوسان راه ما مید گفتند ای ملک معادی
که ما پسران یک پدریم که یعقوب صبی آنکه است گفت پذیر شما چند فرزند
دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در مصر سن کرک بخورد و دیگر را پذیر
برای خدمت خود نگاه داشت و ماده ملازمت آمده ایم یوسف دم فرمود
که اینجا کسی باشد شما را بشناسد گفتند مردم مصر ما را نمی دانند یوسف دم
گفت یکی از شما اینجا باشد تا بر وید و آن برادر را بیاورید و حال شما
بر من محقق کردد ایشان قوعه زدند بنام شمعون برآمد پس وی بایستاد
و یوسف دم فرمود تا بضاعت ایشان بستند و عوض آن کندم بدیشان
داد و لما جهزهم بجهازهم و آن هنگام که بساخت یوسف دم کار ایشان
و هر یک را یک شتر یار دادند گفتند یک شتر یار دیگر بجهت برادر ما که
در خدمت پذیرست بدید یوسف دم گفت من بشمار مردمی دهم
نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قال التوتی گفت یوسف دم که بیارید
بمن باخ لکم من ابيکم برادری که شمار است از پذیر شما یعنی علانیت نه
اعیانی الا ترون ابائی بینید آئی اوف الکبیل آنرا که من تمام می پیمایم
پیمانه را و حق کسی را باز نمی گیرم و انا خیر المنزلین و من بهتر فرود آرند
یعنی در آنزال مهمانان و اکرام و احسان ایشان دقیقه فروغی گذارم
فان لکم ثاوتی به پس اگر در نیارید بمن آن برادر را فلا کبیل لکم عندی
پس شما را نزدیک من مکمل نیست یعنی طعام و لا تقربون و نزدیک
نشوید بمن و در ولایت من میایید قالوا گفتند سزا و دهنه آباء و پرا
طلبیم از پذیر و جهمت کنیم و انا لفاعلون و بدوستی که ما کنند کانیم آن
چیز را که بگویم و قال و گفت یوسف دم گفتیانه غلامان را که کیل غلات
تعلق بدیشان بود اجعلوا بضاعتهم بنهید بار ایشان را که به بهای کندم
آورده بودند آن ادبی و گفتی چند بود یوسف دم نحو است که کندم
به بهای بدیشان فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فی حالهم
در بار د آنها ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد
کرد که آن بضاعتها چون ثمن کندم بوده باز آرند و ازین جهمت فرمود
لعلهم يعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا
چون باز گردند الی اهلهم سوی کسان خود و بارکشایند لعلهم يعرفوها
شاید که باز گردند و برادر را بیاورند فلما رجعوا پس آن هنگام که باز
گشتند فرزندان یعقوب دم الی ابيهم سوی پدر خود قالوا یا ابا نا

گفتند ای پدر منع من از اکل منع کرده شد از ما بیمودن طعام یعنی ملک
 مصر حکم کرد که دیگر بر ما طعام نه بپایند اگر بنیامین را نبریم فارس معنا
 پس فرستاد با ما اخانا برادر ما را نکند تا فرایم از برای خود و برای او
 و آنکه لحاظ فظون و تحقیق که ما را در نگاه دارند تا نمانیم از رسیدن مکر و
 بدو قال گفت یعقوب دم که ای فرزندان هل منکم ایا شمارا امین دارم
 علیه بر او الا کهما امتکم مکر همچنانکه امین ساخته شمارا علی حیه برادر
 من قبل پیش ازین که گفتید و آنکه لحاظ فظون و من بر محافظت شما اعتماد
 ندارم قال آنکه خیر پس خدای تعالی بهتر است حافظ از جهت نگاه داشتن
 و حفص حافظ خواهد بود یعنی دست بهتر در حالتی که نگاه دارنده است
 پس توکل برو میکنم و کار خود بدو میگذارم و هو ارحم الراحمین و او
 بخشاینده ترین بخشاینده گانست شاید که محافظت وی بر من بخشاید و بر
 محصیت دو فرزند مرا مبتلا نسازد و لما ففوا و آن هنگام که بکشدند
 متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که
 تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بکم یوسف دم ردت ائیم
 باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابا ناس گفتند ای پدر ما مانع چیز
 میطلبیم از احسان و رای این که هذو بضاعتنا اینست بضاعت ما
 که غله بدین بضاعت بنا فروخته اند ردت ائیم باز گردانیده بپای ما
 بدین اکر ام رجوع کنیم بملک و غیر اهلنا و طعام اریم کسان خود را و حفظ
 اخانا و نگاه بانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و نزد او زیاده بستانیم
 کین بعیر بیمودن شتر یعنی یک شتر و اریم صاحب برادر زیادت بیاریم
 ذلك این شتر و اریل سیر مکمل اندک است و ملک بان مقدار ما مضایفه
 نخواهد کرد قال گفت یعقوب دم لن ارسله فی فرستم معکم با شما حق
 تو تون ما بدهید مرا موثق من الله پیمانی مؤکد بدو خدای تعالی و در تبتیا
 فرموده که او را بشما ندیم تا سو کند خوریم بخو محمد صلی الله علیه و سلم
 خاتم النبیین و سید المرسلین کثافتی به بلکه بیارید او را این الا ان بکاظ
 بکم مکر آنکه بگرد شمارا آورده شود عذاب و بیم که هلاک کردید ایشان قبول
 کرده بمنزلت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم سو کند خوردند که در مهم
 بنیامین غدر نکنند فاما ائوه پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان و عهد
 قال الله گفت یعقوب دم از روی شفقت که خدای تعالی علی ما نقول و کین
 بر آنچه ما می گویم نگاه بداشت و قال و گفت یعقوب دم یا بنی ای فرزندان
 من لا تدخلوا در میانید در شهر مصر من باب واحد از یک دریعی هم
 برادران بهم از یک دروازه بشهر بروید تا ناگاه چشم بدی در شما فرسید
 چون شمارا با این جمالی و هیبت و شوکت و ابهت ببینند و داخل او در آید

و بعد از این که بنیامین را با پدر خود دید

و در میان پدر و پسر

هود و سه من ابواب متفرقه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه
 بود و در لطایف آورده که یعقوب دم در اول من مهر پذیر پیدا کرد و آخر
 بنیامین را آشکارا کرد که گفت و ما اغنی عنکم و من دفع فی کم شمارا بدین
 نصیحت که کردم من الله از قضای خدای تعالی من شیء از چیز برای
 که حذر دفع قدر نمی کند و فوق تدبیر ناگاه تقدیر نیست من جاهد می کنم
 قضا میگوید بیرون ز کفایت تو کار درست ان الحکم نیست حکم و
 فرمان الا که مکر خدا برادر هر چه خواهد علیه تو کلت بر او توکل کردم من
 و علیه و بر او فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او
 که کفایت مهم نتیجه توکل است برو و من بتوکل علی الله فهو حسبه و لما دخلوا
 و آن هنگام که درآمدند اولاد یعقوب دم من حیث امرهم از آنجا که
 فرموده ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یعقوب
 نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب دم من الله از قضای
 خدای تعالی که درباره ایشان واقع بود من شیء چیزی را بلکه تهمت
 در دی بر بنیامین افتاد و برادران اند و هکین شدند و محصیت
 علیه السلام مضاعف گشت تدبیر یعقوب دم فائده داد الا حاجه مکر
 حاجتی که بود فی نفس یعقوب قضاها در نفس یعقوب دم شفقت
 بر او داد که در آن وقت ظاهر گردانند و وصیت کرده بان و آنکه لذو
 علم و بدرستی که یعقوب دم خداوند دانست بود میدانست لما علمناه
 آن چیز برای که بر او خفته بودیم بطریق وحی و او را بود گفت و ما اغنی عنکم
 و لكن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون فی دانند در را
 یا جا هلد با آنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد بیست تدبیر کند بنده
 و تقدیر بر نماند تقدیر خداوند و بتدبیر نماند و لما دخلوا و آن وقت که
 که درآمدند اولاد یعقوب دم علی یوسف بر یوسف و پدر گاه او رسید
 یوسف علیه السلام بر محبت شش بود تقاب فرمود که کسانند
 گفتند کنعانیا نیم که ما را فرموده بودید که برادر خود را بیارید او را از پدر
 بخو استیم و بعهده و پیمان آوردیم یوسف دم فرمود که دانستیم بنشینید
 ایشان در حاشیه بساط بنشینند و حکم شد که شش خوان اراسته پیش
 ایشان بنهادند پس یوسف دم فرمود که هود و برادر که از یک پدر و مادر
 بر یک خوان طعام خوردید هر دو کس بر یک خوان بنشینند و بنیامین
 تنها ماند بگریه در آمدی گریست تابی هوش شده یوسف دم بفرمود تا
 کلاب بروی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد
 که بی هوش شدی گفت ای ملک حکم فرمودید که هر کس با برادر خود بر یک
 خوان بنشیند مرا برادر ما زد و پدر من که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود

بنشینند

گفتم اگر او بودی با من باین خوابی نشستی و طعام خوردی از شوق
 این حالی طاقت شدم و سبب گریه و بی هوشی من این بود یوسف دم
 گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بیک خواب نشینم پس بفرمود تا خواب
 و برآورد و آشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبیده و بر نهادند او را
 آگهی جای داد بسوی خود آگاه برادر خود را و یوسف دم نقاب بستند
 بطعام کرد چون بنیامین را نظر بردست یوسف دم افتاد بگریست و
 از بر رسید که این چه گریه است گفت ای ملک چه مانده است این دست
 تو بدست برادر من یوسف دم که این کلمه شنید طاقتش نرسید نقاب
 از چهره برداشت و بنیامین را قال گفت انا اخوک منهم برادر تو فلا
تبش اندوهناک مباش بمانا توانی معلوم باشی که برادران در حق ما
 بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید دیگر باره
 از خویشی رفت و با خود آمده دست در کردن یوسف دم افکند و بزبان
 حال این گفت **بیت** انجی بینیم به بیدار است یارب یا بخواب خوشی
 در چنین راحت پس از چندین عذاب آنکه در بنیامین یوسف دم گفت
 ای برادر را اهتمام پذیرایشان تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او
 زیاده شود اگر تو مصلحت دانی ترا بکناه شیخ متهم سازم تا نزد من
 بمانی بنیامین گفت که از آن باک ندارم یوسف دم فرمود که نزد برادر
 روان این را نزد من دار بنیامین از پس بیرون آمد و حکم فرمود که کار
 سازی کفایان کنند فلما جهزهم بجهزهم پس آن هنگام که کار سازی
 کرد ایشانرا جعل السقایه نهادند سقانی را و آن مشرب بود از نقره یا
 از زر یا از برنج یا از هر ملک خوری درین وقت بجهت نا محرم او را
 تعبیه کردی و حل اخیه در با و برادر او و بهای دیگر مکمل کرده و ایشانرا
 اجازت رفتن چون از شهر بیرون رفته برآه درآمدند جمع ملازمان
 یوسف دم از عقب کاروان رسیدند شمع اذن مؤذن پس ندانند
 کنند آیتها العیرای کاروانیان آنکه سارقان بدورستی که شهادت دهند
 بدان معنی که یوسف را دم از پذیر پذیریدند و گفته اند منادی این سخن
 نه بفرمان یوسف گفت القصه چون این سخن بسمع فرزندان یعقوب
 رسید قالوا گفتند و اقبلوا علیهم و روی بدان جمع آوردند که شما ما را
 تفقدون چه چیز کرده آید که بگوید قالوا گفتند نفقد صواع الملك
 میجوییم مشرب ملک را که پیمان نه غله بود و من جا و به و برای هر کس که
 بیارد از آن محل بعیر شتر و ارغله مقرر است و انابه و من که منادیم بان
 زعمیم کفایم و پابندان قالوا الله گفتند بخدای تعالی تقد علمتم شما میدانید
 که ما مرد آمینیم بضماعتی که در بار ما نهاده بودید بر گریه اول چون این

بنیامین را

نوبت بیامد

نوبت بیامدیم باز آوردیم وی بینید که دهنش بسته ایم تا زروع کسان
 نخورند ما جینا نیامده ایم ما از کفایت کفایت تا تپاه کاری کنیم فی الارض
 در زمین مصر و مال بنا حق در تصرف آریم و ما کثا و نبودیم و نیستیم ما
 سارقین دزدان و دزدی کارمان نیست قالوا فلما جزاوه آن گفتم کاذبین
 گفتند ملازمان یوسف دم چیست جزای برادر تو و زرع کویان را برادر
 مدخور یعنی شمای کویید ما دزد نیستیم اگر رخت مادر میان باشد بار شما
 بیدار از خواب بود قالوا جزاوه گفتند جزای سرقه سارق من و جردی
 قهلو جزاوه گرفتن آن کسی است که یافته شود دزدیده در بار او پس دست
 جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پذیر ما کذک همچنین جزای
 انظار المین پاداشتی دهیم شما کار را از یوسف دزدانرا پس ایشانرا باز کرد آید
 بمصر آوردند و در درگاه بازداشتند فبدا پس اغار کرده مؤذن و گفته اند
 یوسف دم با و عیبتهم بیار دانهای ایشان قبل و عاء اخیه پیش از بار دانه
 برادر او را سخر چهار من و عاء اخیه پس بیرون آمد آن پیمان از میان
 بار برادرش بنیامین کذک همچنین کذنا یوسف تعلیم دادیم یوسف را
 بالهام برادران یوسف دم از هیاسر در پیش انداختند و زبان طعن بر بنیامین
 کشودند ما کان بنود یوسف دم ناشایست و سراوینود از و لیاخذ اها
 که ترا کرد برادر خود را فی دین الملك در کیش ملک مصر حکم در باب سرقه
 ضرب و تعزیم بوده نه استراق پس گرفته یوسف برادر خود الا ان یشاء الله
 مکرخواست خدای تعالی ستوری او زلف در جابت بر میداریم از روی
 درجهها بعلم و حکمت من نشاء هر که میخواهیم و فو کل ذی علم و زبر هر
 خداوند انشی علم دانا نیست درجه او بند تر آنکه یوسف دم فرمود
 که این چه عمل است که از شما صادر میشود می گفتید که ما پیغمبر را دکانیم قالوا
 ان سرق گفتند اگر دزدی کند بنیامین چه عجب فقد سرقا پس بدورستی
 دزدی کرده است آخ که برادر عیانی که او را بوده من قبل پیش ازین یعنی
 یوسف دم در مدارک آورده که در خانه یعقوب دم ماکیان بود سائل بدر
 خانه آمدیم کس حاضر نبود یوسف دم آن مرغ را بسائل داد برادران او را
 بدزدی تهمت کردند فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف دم آن
 مقالدر فی نفسه در نفس خود و کم پیدها و ظاهر نکرد آنرا لهم برایشان
 قال گفت با خود که آنم شما شرمکانا بدترید از جهت منزلت دزدی
 که پس را از پذیر دزدیده جدا کردید و الله علم و خدای تعالی دانا تر است
 ما تصفون با آنچه شما صفتی کنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود
 سپرد و برادران چند آنکه در استخلاص او سخن گفتند بجای نرسید و بیل را
 آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای تن وی سوزانید بیرون کرد و گفت

ای ملک برادر میو بکند او را گرفته فریاد کنم که هر جا حامله است درین شهر از هو
 آن یار بنهد یوسف دم دید که روی در غضب است پسر خود را گفت که برو
 و دست به پشت وی فرو برد چون دست وی بر وی رسید شعله غضب
 وی انتفاخ یافته روی برادر زان کرد که شما مرا مس کوید گفتندی فرمود
 که بخدای که درین بلاد سخن از یعقوب دم هست چه هرگاه یکی از ایشان را
 خنجم امدی چون از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معال
 آورده که دیگر بار در غضب شد آهنگ تخت یوسف کرد یوسف دم نقاب
 بسته از تخت فرود آمد و او را در روبرو و بر سر دست آورده باز بر زمین
 نهاد و گفت ای کنعانان شما بر و مغرور و بخت خود معجب شده اید
 می پندارید که کس بر شما غلبه نتواند کرد **بیت** خدای که بالا دست آفرید
 زبردست هر دست دست آفریده ایشان دیدند که مهم بر و از پیش نمی
 رود از در زاری قالوا یا ایها العزیز گفتندی عزیز آن که بدرستی کنعان
 آبا پذیرست سخا کبیرا پیری بزرگ سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود
 یوسف دم بد و انس و الفت دارد بخدای پس واکو ازین ده به بندگی
 مکانه بجای او و او را رها کن آنا نزدیک بدرستی که مای بینیم ترا من الحسین
 از نیکو کاران قما الاحسان الی بالتمام قال معاذ الله یوسف گفت پناه
 می گیریم بخدای گرفتاری آن ناخذ از آنکه بگورم الا من وجدنا متاعنا عنده
 مکران را که یافتیم متاع خود را در نزد یک و او اگر بجای او دیگر بر بگوریم آنا اذا
 با شیم ما آنکه لظالمون ستمکاران در مذهب شما قما استیشوا پس آن وقت
 که نوبت شد نه منته از یوسف دم و دانستند که برادر را بدیشان نمی دهند
 خلصوا نجیاً بایک کناره شده ندر از کویان و از هر کوه تدبیر آغاز کردند
 قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی رویل یا در خرمد یعنی بهلود
 الم تعاموا یا غی اند شما آن آبا که از آنکه پذیر شما قد اخذ علیکم بتحقیق فرا گرفت
 بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای تعالی یعنی بدستوری وی و در
 بنیامین و شما سوگند خوردید بخدای از زمان صلاوة الله علیه و سلامه که شما
 در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد و من قبل ما فطمت و
 پیش ازین تقصیر کرد بدی یوسف در شان یوسف دم فلن ابرج الارض پس
 جدا شوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیام حتی اذنت لی و اوقتی که
 دستوری دهد مرا یا مدت آبی پذیر من او یکم آنکه یا خدای تعالی حکم کند لی
 برای من بر جوع یا پذیر ما بخصیصی برادر و هو خیر لی اکین و او بهترین حکم
 کنندگانست چه براسنی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست آرجعوا شما
 باز گردید ای ابیکم بسوی پدر خود فقولوا یا ابا ناسی کی یوید ای پذیر ما آن آبت
 بدرستی که پسر تو بنیامین سرف دزدی کرد و ما شاهد نا و ما کواهی نمی بدیم

فطنت

البنیامین

الابا علمنا مکر با بچه بد آنیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا و نیستیم
 للغب رباطن حال را حافظین نگاه دارند کان یعنی بظا هر دزدی او
 دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که برو تهمت کردند و صاع را در بار آن
 او نهادند یا او خود میا شراین امر بود و اسئل القریه الکی و به پریس از اهل آن
 دیعی که کنا فیها بودیم درو یعنی مصر مراد آنست که بفروست و از مصر بیان
 پریس و العیر الکی و از آن کار و انیان نیز سوال کن که اقبلنا فیها روی نهاده
 بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از هسایکان یعقوب
 و الی الصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب دم بچکم
 رویل یا بیهودا روی بکنعان نهاد ندی بخدمت پذیر آمده آنچه برادر
 گفته بود بوقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب دم بل سولت بلکه
 بیارسته است گم برای شما انفسکم نفسهای شما امری کاری را که خواستید
 و با هم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میداند که جزای سارق استرقانست
 فحبر جمیل پس بر منست شکیبایی نیکو عسی الله ان یا تینی بهم جمیعاً
 شاید که خدای تعالی هر ایشان را بن رساند یعنی چون یوسف و بنیامین
 و آن برادر دیگر که در مصر است آنه هو العلیم بدرستی که او داناست
 بحال من الحکیم و راست کارست در آنچه میکنند پس یعقوب دم از غایت
 ملال توجه به بیت الاحزان فرمود و توی عنهم و روی اعراض کرد از فرزندان
 و قال یا اسفی و گفت ای اندوه من علی یوسف بر فراو یوسف دم صاحب
 کشف کوید که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جبرئیل دم پرسید که
 وجد یعقوب و وزن او چه مرتبه بود در مفارقت یوسف دم جبرئیل دم
 فرمود که برابر هفتاد ما در فرزند مرده حضرت صلی الله علیه و سلم سوال
 کرد که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچ کس ندانست
 مفارقت برابر یعقوب دم شوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت
 فراو یوسف دم گفت وقت فراو یوسف دم تا زمان وصال او چشم یعقوب
 از کوی خشک نشد و از افتراق هر کوشه پشت مبارکش خمیدگی گرفت
 و ابیضت عیناه و سفید شد هرد و چشم او من الحزن از اندوه فلو کظیم
 پس او بر بود از خشم فرزندان یعنی دلش معطی بود از غیظ اولاد و ظاهر
 می کرد **بیت** در دست درین سینه که کفتی نتوانیم وین طوفه که این نیز نهفتی
 نتوانیم اما چون فرزندان فریاد اسفی شنیده اضطراب پذیر را مشاهده
 نمودند قالوا گفتند تا الله تنقو بخدای که همیشه باشی بانا له و زاری تذکره
 یاد کنی یوسف را دم حق نکون هر صتا تا وقتی که بیمار غوی مشرف بر موت
 او نکون من الاله الکی یا باشی از جمله هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان
 اما اشکوا جز این نیست که شکایت میکنم بنی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله

و روی کبیر ازین فرزندان حج

۴۵

بخدای تعالی نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کسی بی کسان و چاره کو بچار کار
 اوست **منقول** حاجتی را که از تو بگویم با کسی که با تو میگویم راز گویم
 بخلق خوار شوم با تو گویم بزرگوار شوم در بعضی تفاسیر هست که
 چون یعقوب دم انما اشکوا بقی و حزنی الی الله من تعالی بدو می فرستاد
 که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف دم و این پیام من هر دو مرده بودند
 بدین نامه که با خودی من ایشان را زنده ساختی بنور سائیدی و ازین مرده بود
 که یعقوب دم گفت و اعلم من میدانم من آنکه از وی خدای تعالی ملائک
 آنچه شما می دانید از حیات یوسف دم و رسیدن او بمن و گویند روزی ملک الموت
 دم بزیارت وی آمده بود یعقوب دم سوگند بدو داد که روح یوسف مرا قبض
 کرده گفت فی یعقوب دم بدین امید و آری گفت یا بانی اذهبوا ای پسران من
 بروید **تخسوس** پس شخص کنید من یوسف و اخیه از حال یوسف دم و برادر او
 و لا تبسوا و نا امید مباشید من روح الله از رحمت و فضل خدای تعالی آنه
 لا یبسی بدرستی که نا امید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدای تعالی
 الا المقوم الکافرون مکرر و نه گروندگان پس یعقوب دم نامه نوشت
 برین وجه که از یعقوب اسرا بیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله
 بسوی ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما کرده اند بخدمت
 ابراهیم را دست بسته و پای بسته در آتش می رود فکندند و حق سبحانه و تعالی
 نجات داد بذر من اسحاق را که در بر خلق نهادند خدای تعالی برای او فدای فرستاد
 و مرا پسر بی بود دوست توین هر برادران بن برادران او را بصحر آوردند و پیر
 خون آورد بن آورده گفتند او را که بگویم در فراق او چندان گریسته ام
 که چشم سفید شده او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم تو او را
 بذر دی گرفته و نگاه داشته و ما نه از آن خانه دانیم که دزدی کنیم یا از مادر
 برآید او این فرزند را بمن فرستی فیهما و الا بر تو عای گم که اثر آن بفرزند
 تو برسد و السلام پس نامه را بنزدان داد و اندک بصناعتی از شمشیر و غن
 و پیوند امثال آن ترتیب نمود ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری
 که انجا بود ملاقات کردند و با اتفاق روی بیارگاه یوسف دم نهادند و فاما خلق
 پس آن هنگام که درآمدند برادران یوسف دم علیه بروی قالوا یا ایتها العزیز
 گفتند ای عزیز من مستنار رسیده است ما را و اهلنا اکثر و کسان ما را سختی
 دی نوایی و گرسنگی و جشنا بصناعه و آورده ایم بصناعتی مزجات اندک
 دی اعتبار فاف لنا الکمل پس تمام کن برای ما کمل را و تصدو علینا و تصد
 کن بر ما بقبول بصناعت ما یا بنیاده از بهای متاع ما آن الله بدرستی که
 خدای تعالی بخیر المتصدقین پاداشت دهد بنیکوی انا را که از روی تفصل
 تصدق می نمایند و آن نامه یعقوب را دم بر گوشه تخت نهادند یوسف دم

نامه را بخواند

نامه را بخواند که بر روی غلبه کرده و عنان تمام کرد دست داده قال گفت
 ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلکم آنچه کردید بیوسف و اخیه
 بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف
 ظاهر و بدین یامین آن بوده که او را خوار و بی اعتباری داشتند و تا بموت
 که با هیچ یک سخن نمی گفتند الا از روی تجز و مذلت یوسف گفت ایاد استاید
 قبح آنرا که با یوسف دم و برادر او کرده اید و با ازان توبه فرموده اید از انتم
 جاهلوت که آن وقت شما نادانان بودید یعنی نور سیده و شوق یا جا هل
 بودید به حیل و قطع رحم و موافقت هوای نفس را یوسف دم این سخن را
 از روی مناصحت گفت نه بوجه معاشرت آنکه نقاب برافکنند و تاج از سر
 برداشت ایشان را که نظر بر آن شکل شما را افتاد قالوا گفتند انشک لا ننت
 یوسف استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف دم که این جمال و کمال
 دیگر را نتواند بود **بیت** که دارد از هر خوبان رخ چندی که توداری
 تبارک الله ازین روی نازنین که توداری قال انما یوسف و هذا ای گفت
 من یوسف و این برادر من بنیامین است قدم الله بدرستی که محنت نهاد
 خدای تعالی علینا بر ما بسلامت و کرامت آنه من یتق بدرستی که هر که بترسد
 از خدای تعالی و صبر و صبر کند بر طاعات یا از معصیت فان الله پس
 بتحقیق خدای تعالی لا یضیع صنایع نکند اجر الحسنین مزد نیکوکاران را و از وضع
 مظهر در موضع مضمحل تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی
 و صبر چون برادران یوسف دم بشناختند روی بخت آورده خواستند که
 پای یوسف را دم به بوسند یوسف دم از بخت فرود آمد و ایشان را در کنار گرفت
 قالوا الله گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت گفتد اثرک الله
 هر آینه بر گرد تو خدای تعالی علینا بر ما و آن کنایه اطمینان و بدرستی که
 هستیم ما کنه کاران بدان عملها که کرده ایم قال گفت یوسف دم در جواب ایشان
 لا تخریب هیچ سوزشی نیست علیکم الیوم بر شما امروز من هرگز دیگر گناه
 شما را باروی شما نیارم یقرا الله بیا موزد خدای تعالی کم مر شما را که اعتراف
 کرده اید بگناه خویشی و هو احرار از این و او بخشایند و تربی بخشایند کاست
منوی باقی بسوزد جهاتی گناه باشی بشوید درون سیاه بدرمانده تخت
 شاهی دهد بدرماندگان هر چه خواهی دهد پس چون بانوازی بزرگان زد
 برادران تازه ساخت بکار بذر دل افکار بر برداشت و گفت اذهبوا بقیصی هذا
 به برید این پیراهن مرا و آن قمیصی خطیبی بود که جبرائیل دم در فخر چاه بوی پوشا
 دو می بدو فرستاده که آنرا بکنعان رسانند فرموده که به برید فالقوه پس بیفکنید
 آنرا علی وجه ای بر روی بذر من یا ت بصیر تا باز کرده بپشانی و چشمش بحال
 اول باز کرد و اتونی و بیاید بمن باهلمک **جمع** شما به کسان خود از اهفاد

و خدم آورده اند که بگوید گفت ای یوسف هم پیراهن خون آلوده پیش پذیر
من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که بر من شاید که فرج این قمیصی تذکر
خون آن قمیصی کند یوسف هم پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پذیر متعلقا
مهیما ساخت به برادران تسلیم کرد یهود از مصر بیرون آمده همراه برادران
موجه کنعان گشت و لما فصلت العبر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون
آمد کاروان از عمارات مصر و بقضای مصر رسید باد صبا از حوض تعالی سوز
خواست بود که بوی پیراهن یوسف را دم بمشام یعقوب هم رسانید قال یوسف
گفت پذیر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نیریه کات و آنی لاجد بدرستی
من می یابم رج یوسف بوی یوسف را دم نولان تفند و آن اگر شما را انقضا
عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و سن خرافت رسیده قالو تا نیکه
آنند گفتند آنان که بخدای که تو هنوز زلفی ضلالک تقدیم در همان خبری قدری
در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال
یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر پس آن هنگام که آمد مرده دهنده یعنی یوسف
آورده اند که یهودا برادرانش را ایستاد سرو پای برهنه دیدن آغاز کرد تا
بکنعان رسید و نزد یک پذیر آمده آلفیه بیفکند پیرهن یوسف را علیه السلام
علی وجهه بروی پذیر قرار داد بصیر پس کشت بینا و با هفاد خود قال گفت
انوار قل لکم فی کفتم شمارا فی اعلم انکم من میدا تم من انکه از الهام خدای تعالی
ما لا تعامون آنچه شما فی جانید و آن هیات یوسف است هم و پیوستگی میان
من و او پس تهیه راه نمود هر که در ایشان پیوسته بود از ذکر و اناث متوجه
مصر شدند و برادران دیگر رسیده و در دست و پای پذیر افتادند قالو گفتند
یا ابا نای پذیر ما استغفر لکنا امروزش طلب کن برای ما از خدای تعالی
ذوبنا گناهات ما را انا گناه بدرستی که هستیم ما خاطبین گناه کاران
قال گفت یعقوب هم سوف استغفر لکم زود باشد که امروزش خواهم برای شما
باقی از پروردگار خود آید هو لغفور بدرستی که او امروزنده تا تابا نیست
بخود نوب الرحیم مهریاست بر بندگان با کشف کروب تاخیر کرد تا شب جمع
یا وقت سحر که مظهر محل اجابت دعوات است یا خواست که بداند انکه یوسف هم
از ایشان غفور کرده یاف و اصح آنست که تاخیر کرده تا وقتی که بمصر رسید شب
شعبه برخاست بنماز بعد از تهی روی روی بقبله ایستاد یوسف هم در قفای
خود بداشت و برادران در عقب او و آن حضرت دعا فرموده و فرزند ان امین
گفتند و حق سبحانه و تعالی اجابت فرموده انقصه چون یعقوب هم نزد یک مصر
رسید یوسف هم با ملک یاف و نمای اشرف مصر بالشکر آراسته با استقبال پذیر
بیرون آمد و یعقوب هم فرزند ان بر بالایی برآمده تفرج آن کوکبه و راستی میکرد
جبرائیل هم فرود آمد و یعقوب را گفت ازین شکر و بجزایات را عجب مدار با لا

نکر جنود ملک

نکر جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو مستبح و مسرور آمده چنانچه
درین مدت از اندوه تو محزون و در بخور بود ند پس یوسف هم چون پذیر را دید
از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرائیل هم گفت بگذار تا پذیر تو سلام کند
در خبر است که یعقوب هم نیز پیاده شده و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد
گفت السلام علیک یا مذهب الابرار و هود و ستهای بکردن یک دیگر آورده
از شادی میگردستند مشغول چه خوشی حال است روی دوست دیدن پس از عمری
بیکدیگر رسیدن شرب خوشی دلی را نوش کردن بشادی دوست را غوش کردن
بکام دل زمانی ارمیدن بهلم گفتن سخن و زم شنیدن و دلبرها را غنای آغاز کردن
و عاشق و فتر غم باز کردن پس در نزد یک مصر موضع بود از ان یوسف و قصر
رفیع در آنجا ساخته بود پذیر یوسف هم در آنجا نزول فرموده فلما دخلوا پس آن
هنگام که درآمدند علی یوسف بر یوسف هم در آن منزل آوی آلفیه جای داد
بسوی خود ابویه پذیر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر باره برادران را
و دیگر گرفت و خاله را بر سرش فرموده و برادرزاده کافران را نزد خود و قال دهلوی مصر
و گفت در آید بمصر ان شاء الله امین اگر خواهد خدای تعالی در حالتی
ایمان باشد از قحط و غنا و مشقت و بلا استشاد اخلصت در امن و در در خول
و چون بمصر درآمدند ایشانرا در منزل خود فرود آورد و رفیع ابویه و برداشت
پذیر و خاله را یعنی زبالا و برد علی العرش بر تخت خود و خورا و پروی
در افتادند پذیر و خاله و برادران که مراد را سجد آدرهالتی که سجده کنندگان
بودند و محبت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود یوسف هم که آن حال
مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود و قال و گفتم یا ایت ای پذیر من
هكذا این سجده کردن شما تا قبل رویای تعبیر رویای منست که دیدم من قبل
پیش ازین در ایام صیابت قد جعلها بدرستی که گردانید آنزد بی پروردگار
حق راست و قد احسن بی و بدرستی که نیکویی کرده است بمن او پروردگار من
اذا خرجتی چون بیرون آورده مرا من السجود از زندان ذکر چاه نکر و برادران
منقل نشوند و جاء بکم و آورده شمار من آید و من الابدیه و آن موضع بود
از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب هم آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان
بود یوسف هم جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه و تعالی مرا از زندان به تخت رسانید
و شمار از بادید نزدیک من آورده تا با یکدیگر نشستیم من بعد از ان ازین آنکه
نزع الشیطان افساد کرد شیطان و مخالف گفت افکند بینی و بین اخوتی میان
من و میان برادران من آن بی بدرستی که پروردگار من لطیف رساننده
نیکیست لمن یشاء مرا آنرا که خواهد آید هو العظیم بتحقیر اوست و انا بود
قد بیوات الحکیم محکم کار در تعین مواقع تقدیرات و لطایف فرموده که چون
بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب هم را وفات رسید و بعده

نکر جنود ملک

از بیست و سه سال دیگر یوسف هم پذیرا خواب دید که می گوید که ای یوسف
بغایت مشتاق کفای توام بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف و م
از خواب درآمد و برادران را طلب کرده وصیتها کرد و یهود را ولی عهد سا
فردان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رب ای پروردگار من قدر
بدرستی که دادی مرا من الملک از پادشاهی و مملکت دادی و علمت می و
بیا موفقی مرا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطمات السموات والارض
ای بدیدارنده آسمانها و زمینها انت و لکنی تو یار من و متوالی کار من فی الدنیا
والآخرة درین سزاودان سر توفیقی بمرآت مرامها در حالی که کردن نرمان
باشیم امر تو یعنی مرامها بمرآت و الحقیقی و در رسان مرامها بصلای من به پند
شایسته من آورده اند که بعد از سه روز که واقع را دیده بود بروضه وصال
رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصه یوسف و زلیخا که بسیار
دلیله بر پوشانیده و تحریف بعضی ابیات از آن درین اوراق اتفاق افتاده و فای
یوسف را هم برین نقطه ذکر می نماید **مثنوی** یکف جبریل حاضر داشت سیبی
که باغ خلد از آن می داشت زیبی چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد روان
آن سیب را بر پدید جان داد بلی زان نکمت باغ بقا یافت از آن نکمت بسوی
باغ بشتافت **ذکر** آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف هم من انباء الغیب از خبر
غیبست که ما بجهت طور دلائل اعجاز نوحی الیک و حق می کنیم آنرا بنویسم و ما کنت
کذیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف هم از آن جمعوا امرهم آن هنگام که
جمع کرده اند و ای های خود را برافکندن بجاه یوسف را هم و هم بکرویت و ایشان مکر
میکردند به یعقوب هم و یوسف و چون قانع نبوده و مکر زبان نوی دانستند
که کسی شنیده و خبری دهی چنانچه بوده پس دلیل روشنست بر آنکه بوی الهی
داشتند و ما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان و تو هر صفت و اگر صری و رزی
برایمان ایشان بگویند گردیدگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد
و ما تسلمهم و فی خواهی از ایشان علیه بر تبلیغ و ادای احکام یا خواندن قصص
قرآنی من اجر مزدی چنانچه قصص کویان می خواهند آن هونیست قرآن الا ذکر
مکریا کرد فی از خدای تعالی للعالمین مرعالمیانرا و نه تنها مشرکان مکه از معجزه
توروی می کردند و کاین من آیه و بسیار نشانهها قدرت و دلائل دال بر وجود
صانع و حکمت اوست فی السموات والارض در آسمانها و زمینها که آن معاندان
میزون علیهها بوی گذرند بران و هم عننها و ایشان از آن آیتها معصوف روی
کرد اندکانند در آن فکر کنند و نه از آن عبرت گیرند و ما یؤمن اکثرهم
و نکرویده بودند بیشترین ایشان باندگی بخدای تعالی الا و هم مشرکون مکر
ایشان شرک آرندگان باشند گویند مزاد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله
و از پی در آورده اند که و الملک بنات الله یا یهود که و لدان آورده اند بخدای تعالی
و گفتند عزیز

و گفتند عزیز

و گفتند عزیز این الله یا نصاری که بخدای تعالی گردیدند و گفتند المسیح بن الله
افمنوا آیا این شده مشرکان آن تائیدهم از آنکه بیاید بدیشان غاشیه عقوبتی
پوشیده یعنی فرود آورد ایشان از عذاب الله از عذاب خدای تعالی و تائیدهم ایسا
یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگاهان و همرا بشترون و ایشان ندانند آمدن آنرا
و کار سازی نکرده باشند قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم هذه این دعوت بتو
سبیلی راه منست و برین راه باشیم ادعوی خوانیم خلق را الی الله بخدای تعالی
علی بصیرة بر بیان هویدا و جهت روشن آن من ضمیر مستر است در ادعوی من
اتبعونی و بخواند بخدای تعالی هر که بی روی کرده است و سبحان الله و پاکست خدای
از شرکها که شما او را بدان وصف میکنید و ما آنرا نیستیم ما من المشرکین از شرک آرندگان
امام زاهد آورده که کافران گفتند خدا ایرا فرشتگان هست چرا آدمی را بر سالت
فرستاد و اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاده
و ما ارسلنا و نه فرستادیم ما من قبلک پیش از تو بر سالت الا رجلا لا مکروردا فی را
تو فی الیهیم و فرستاده شدیم بر ایشان حفص نوحی میخواند یعنی ما و حق
فرستادیم سوی ایشان من اهل القری از اهل شهر و دیهها در وسط از امام
حسن بصری رحمه الله علیه نقل میکند حق سبحانه و تعالی هر که پیغمبری فرستاد
از اهل دیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاد کاهنه که دعوت بنوت
میکرد گفتند **شعر** اصیحت نبینا انتی فطوف بها و لم تزل انبیاء الله
ذکرنا افلم یسیروا یا سیری کنند کافران فی الارض در زمینی شام و یمن و
بر دیار عادیات و نمودنی گذرند یعنی باید که می گذرند فینظروا پس به بینند
به نظر عبرت کیف کانت که چگونه بود عاقبة الذین افرکان مکران و منکران
که بودند من قبلهم پیش از ایشان پس بپند برداشته از کذیب پیغمبر و قرآن
حذر کنند و لد ار الاخرة و هو این سرای اخروت یعنی بهشت و نعمت او خیر
بهمراست از لذات فانیه دینی للذین اتوا مرا نازاک بهر هیزد از شرک ناظران فی
الاعمال تعقلون آیا تعقل نمی کنند و فی اندیشند تا بداند که بهتراست **بیت**
چه نسبت چاه سقلی را بفرهنگاه روحانی چه مانند کلکی تیره بگلشنهای
سلطانی پس باید که معاندان زمان تو بتمام ایام حیات و دولت خود
مغرور نشوند که ام ما ضیعه را مهلت دادیم حق اذا استیش الرسول تا انگاه
که نومید شدند و فرستادگان از ایمان ایشان و ظن و کمان بردند و رسولات
آنهم بآنکه ایشان قد کذبوا بدرستی که مکر و ب به شدند یعنی کفار بوعده
ایمان بایشان دروغ گفتند یا کافران کمان بردند که رسل بایشان دروغ
گفتند در وعده و وعید جا هم نصرنا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی
عذاب بران قوم فرود آمد فخی پس رها نبوده شد من نشاء هر کرام
خواستیم یعنی پیغمبران و متابعات او را برده و باز کرده نشود یا سنا

نخستین

عذاب ما عن القوم الجرمین از کرده کافران و فاسقان که بدیشان فرود آید نقدگاه
بدرستی که هست فی قصصهم در قصه انبیاء علیهم السلام و ائم ایشان یا
در قصه یوسف و هم و برادران او عبره اعتباری و پندگی لاوی الالباب مرخص
عقول خالصه سالی برافه از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه و
علی ابائمه الحجة والسلام نقلی کند مراد از الباب اول و الاسرارند پس اعتبار
ازین قصصها در باب اسرار باشد و عقاب کلام آنکه در آینه دل بی غل ایشان
روی نماید **بیت** دلی در باب اسرار معانی که روشن شد بنور جاودانی
ماکان نیست توان حدیثا بفری سخن که در یافته باشد و لکن تصدیق الذی
یکی تصدیق آن چیزی که بود باین بدیهه پیش از آنکه کتب الهی یعنی مصداق
و موافق آنست در درستی و درستی و تفصیل کل شیء و بیان هر چیزها
که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و هدی و راه نماینده است مرسلان از آورده
و بخشش است لقوم یؤمنون مرکوبی را که بگردند بوقیید خدا و نبوت مصطفی
سورة الرعد و ایه هادی الله علیه و سلم اربعون و ثلث آیات
بسم الله الرحمن الرحیم
المزج هروف مقطعه مختصر تند از کلمات که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در
کفته که الف الای و یست و لام لطف بی منتهای و میم ملک بی زوال و راز افقت
بر کمال و قوی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال
چنانچه المریع فی آنا آنکه اعلم و اری **تلك** این آیات آیات الکتاب آیات
فرانست و الذی انزل و انچه فرود ستاده شده است **ایک** بسوی تو من رتک
از پروردگار تو الحق درست و راستست و لکن اکثر کائنات و لیکن بیشتر مردمان
از اهل مکه لا یؤمنون فی گردند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن آنکه خدای
تعالی الذی آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید بر داشت بفرمود بی ستونی
که بر آن قائم بود ترونهای بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستونی و گفته اند برداشته
آسمان را بی ستون که شما بینید پس لازم می آید که ستون هست و لیکن مرفوع نیست
و آن قدر نیست که آسمان بدان مرفوعی باشد و در فواید السلوک آورده که باری
تعالی سقوف عالیه و سطوح مرفعه سموات را بی قائم که آید که تواند نمود بر افراشت
و بی ستونی که مشاهده تواند نمود بلند برداشت یعنی ستون هست اما
مخفی است و قائم موجود است و لیکن غیر مرفوعی است و آن عدالت تواند بود که
بالعدل قامت السموات **منشور** آسمان و زمین بعدل بیاست . حق زشاهان
بغیر عدل نخواست . که نباشد ستون خیمه بجای . کی بود خیمه بی ستون بر پای
نما ستوی پس قصد کرد علی العرش با فریدن عرش با ستولی شد و با قندار
و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود باین بحفظ و تدبیر و سحر الشمس
و القمر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد با نچه خواست از حرکت ایشان

بر حد معین

در حد معین

بر حد معین کل هر یک از ایشان بجز میروند و حرکت میکنند لا جمل مسیحی تا وقتی
نام برده شده یعنی مدت معینی که دور خود با تمام رسانند یا جویان دارد تا زمانی
که سیر و منقطع کرد یعنی تا قیام الساعة یا بدین امر تدبیر میکند خدای تعالی
کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و اهیای و امانات بفضل الایات
بیان میکند آیتها و قرائن یعنی مفضل میسازد بامر و نهي یا احداث دلائل
قدرت میکند یعنی بعد از دیگری توکم شاید که شما بپایان بر یکم بدیدار پروردگار خود
یعنی بدیدت جزایی که خواهد داد در قیامت تو قیوت بی کمان گردید و دید
که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و اهیای و هو
الذی مد الارض و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد
بطول و عرض تا منقلب جهات باشد و جعل فیها و بیافرید در آن روایی
کوههای عظیم پای برجای که میخ زمین بود و انهار و پیدا کرد در زمین
جویهای آب روان و من کل الثمرات و از هر میوه های جعل فیها بیافرید در زمین
و جبین ایشان دو صنف مثلاً سیاه و سفید خرد و بزرگ ترش و شیرین
ها و باره و بری و بوستانی و امثال آن ایشان تاکید زوجین است کما هو
د اب العرب فی کلامهم یعنی القیل و القلیل انهار می پوشاند و در میکشد شب را
بروز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریکی شود از اینجا در میتوان یافت
که تغشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تاریکی روشن گردد و ازوست
آن فی ذلک بدرستی که در آثار قدرت که مذکور شد لا یات هر آینه نشانیهای
روشن است لقوم یفکرون مرکوبی را که تفکر کنند در آن و دانند که
تکون این اشیا و تخصیص هر یک بجزی دلایست بر وجود صانع حکیم
و فی الارض و در زمین قطع مجاورات پاره هاست پیوسته یکدیگر
این نیز یکی از دلایل قدرت است که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی
شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قدری در یک آمیز و قطعه اسکست
و جنات من اعناب و دیگر در زمین بوستانهاست از آنکور بسیار
و زرع و کشتهای و تخیل و فرمایان صنوات چند شاخ از یک اصل رسته
و غیر صنوات و جنات بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یکی رسته
یعنی بیا و اهداب داده می شود اینها اشجار و زرع بیک آب و بفضل بعضی
و تفصیل میدهم بعضی را از آن علی بعضی بر بعضی دیگر فی الاکل در مزه
و کسب شکل و لون و رایحه و طعم آن فی ذلک بدرستی که درین چه ذکر کرده
لا یات هر آینه دلالتهای واضحه است لقوم یعقلون مرفوعی را که تعقل
کنند و تأمل نمایند که اختلاف میوهها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورده
می یابند نمی تواند بود الا با قدرت قادر مختار و ربیان آورده که این مثل
بنی آدمست در اختلاف ألوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق و با وجود

آنکه پذیرد بکسیت و در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار و هوای راضی و هر صفتی را آنچه دل باشد موصوف با نیکار و استکبار که قلوبهم منکره و هم مستکبرون و باز دل آرمیده بذكر حضرت پروردگار جل جلاله که و نظم این قلوبهم بذكر آنکه **مصرعه** بین تفاوت راه از کجاست تا بکجا و آن نجیب و اگر عجب میداری ای محمد صلی الله علیه و سلم از ناگه دیدن کافران بدلا بیل و حدت قلوبهم پس شکفتست قول ایشان یعنی جای آنست که عجب شوند از سخن ایشان که میگویند ایذا کن ای آن وقت که ما با شیم ترا با خاک یعنی آن وقت که بعد از مرگ ما خاک شویم ایما ایما یا ما فی خلق جدید با شیم در آفرینی نو یعنی باز ما زنده کرد آنند و محل عجب آنست که ایشان خدا را بر خالق آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکری نکردند که هر که بر ابد قادر باشد بر عاده نیز قادر تواند بود **بیت** آنکه پیدا ساختن کارش بود ز نیکو دان چه دشواری بود و اولئك الذین ان کروه انانند که ایشان کفر و ابرهیم نکر و بدند بر پروردگار خود بجهت ناکردیدن او بر حشر و نشر و اولئك الا غلال و آن کروه اند که غلها فی اعناقهم در گردنهای ایشانست یعنی مقیدند با غلال ضلال و ایشانرا امید خلاصی نیست یار و ز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد و اولئك و آن کروه اصحاب النار ملازمان آتشی دوزخ اند و فیها ایشان در آن آتشی خالدون جاوید اند در غیر است که نظیرین حارث و اشباه او استعجای عذاب میکردند و حق سبحانه و تعالی میفرماید که و يستعملونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالنسبه بعقوبی که خدای تعالی ایشانرا مقرر کرده قبل الحسنه پیش از عاقبت حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکهذبان آن حضرت صلی الله علیه و سلم تاخیر فرموده و با قیامت آفکنده آن تاخیر حسنه است و آن استیصال سینه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الیهم برایشان بنا خیر آن و عجبست از ایشان که عذاب میطلبند و قد خلعت و حال آنکه گذشته است من قبلهم المثلثات پیش از ایشان غضبها بر مکهذبان چون خسف و مسخ و رجعه و ایشان دانستند پس جواب آن اعتبار نمیکردند و برای خود مثل آن میطلبند و آن در بیک و بدرستی که پروردگار تو دزد و مغفوره هوائیه خداوند آموزشی است للناس برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدای تعالی ایشانرا بیا مرزد علی ظالمهم با وجوه ظالمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جوایم زمان کفر است و آن در بیک و بدرستی که پروردگار تو نشنیدد العقاب سخت عقوبت است بر کافران اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند و مغفرت است بر مؤمن بنویه و استغفار و سخت عقوبت است بر کافران با نیکار و استکبار محققان بر آنند

تجهید قواعد

تجهید قواعد خوف و رجاء درین آیتست میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هبیت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای تعالی نبودی عیش هیچ اهدی کوآرنده شندی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندندی **بیت** ز حق بی ترس تا غافل نگردی مشغول میزد تا بدول نگردی و يقول الذین کفروا و میگویند آنکه کافر شدند لولا انزل چراغ و فرستاده نیستود علیه بر محمد صلی الله علیه و سلم آیه من ربه نشانه از پروردگار و بعضی معجزه که مای طلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی و اما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلا نیست و پس ترا در اظهر ایات چه اختیار و لکل قوم و هر گروهی را هاد راه نمایند است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی درست آنچه غالب بود بر قوم او چون سحور و زمان موسی و طوب در وقت عیسی و پس معجزه موسی و عیسی علیهما السلام که شمای طلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجز من قرآنست فاتقوا سور من مثله آنکه بعلم خدای تعالی میداند ما محتمل آنچه میدارد کل آنقی هوز فی از فرزندان تو مآذ و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جزان و ما تغییض الارحام و داند آنچه بکاهد در جمیع حق سبحانه و تعالی بکاهاند در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید و ما تزداد و آنچه زیاده سازد یعنی خدای تعالی افزون گرداند در جهنم و لذت از اعضای زاید و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد و ولدست چه رحم مشتملست بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهارست نزد امام اعظم رحمه الله و از انوار امام شافعی رحمه الله نقل میکنند که درین زنی پنج بطن بزاد در هر بطنی پنج فرزند و آنکه قادر علی ما شاء و یا هر دو مدت حملست و اقل آن با اتفاق شش ماهست و اکثر نزد امام اعظم رحمه الله دو سال و نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و پیش امام مالک رحمه الله پنج سال و کل شش و هر چیزی عنده نزد او بمقدار باندازه است که از آن زیاده و کم نشود عالم الغیب اوست داننده پوشیده ها از حسن و الشها و اشکارا یعنی بر حواس البکیر بزرگ الحقائق بر تراز هم سواد منکم یکسا از شما در پیش علم او من اسرار القول هر که بپوشد سخنی را در ریش خود و من جهریه و هر که آشکار کند آنرا بادیگری و من هو مستخف و هر که طلب خفا می کند و می پوشد عمل خود را باللیل شب و سارب و هر که ظاهر و اشکارا می کند عمل خود را بالنهار بر روز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر او علا نیست بر پوشیده نیست که مر خدا بر است معقیات ملائکه پی در پی با آنکس که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را و فشتگانند در پی اعمال و اقوال

دست

و افعال او و روز شب می بیند بدیهه از پیش روی او و من خلقه و از پس او
 بکفوتونه نگاه میدارند او را من امرانکه بفرمان خدای تعالی و آنچه از وصایا
 میشود می نویسند و ایشانرا بر زره و کراوات کاتبین گویند در تیان آورده که ایشان
 ده ملک اند بر وزده شب و صبح آنست که دو ملک نذر و روز و شب
 و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند
 از مضار و مکاره و در زاد المسیر از کعب الاخبار نقل میکند که اگر خدای تعالی
 ملائک را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشانرا برودندی از روی زمین
 و گفته اند ضمیر بکفوتونه عایدست بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی
 مرخصه از فرشتگانند که محافظت آن حضرت صلی الله علیه و سلم میکنند از ضرر
 اعدای چنانچه از شر عامر بن طفیل وارد این ربیعہ او را نگاه داشت و عقیق
 قصه ذکر خواهد یافت آن آنکه بدین سستی که خدای تعالی لا یغیر تغییر نکند
 آنچه بکروبی باشد از عاقبت و نعمت حتی یغیر و ناو فی که این کوه تغییر
 دهند ما با نفسهم آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند اخلاق جمیل را
 با فحشاء و زبطه ستمی گوید تغییر دهند زبانا از ذکر او و تغییر دهند دلها را از بر
 خود مادام که دل را با او راست دارند و غفلت نورزند از اثر فیض هدایت متصل
 بود **بیت** کوت هو است که معشوقه نکسلد بهمان نگاه دار سر رشته تا آنکه دارد
 و از اراد الله و چون خواهد خدای تعالی بقوم سودا بکروبی عذاب و عقوبت
 و هلاک فلان را پس باز کرده اند نیست مر از یعنی کسی نتواند که او را رد کند
 از خود یا از دیگری و ما لهم و نیست آن قوم را من دونه بجز خدای من و آل
 کسی که متوالی ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا هوا از کسی اوست
 آنکه بویکم البرق بشما نماید برق را و آن طعمه ایست سبیه الزوال که از سحاب
 ظاهر گردد و او نشانه باران باشد پس خدای تعالی برون را نماید خوف از برآ
 ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر نکند و طبعاً و برای طمع مقیم و جمع که باران
 محتاج باشند ویشتی و در دارد در هوای السحاب انتقال آب را که باب کران باران
 و سبج از عدد و شیعی گوید در عدد جمده ملتبس بجمده خدای تعالی یعنی تسبیح را
 با تحمید مقتضی سازد و در عدد ملکست که سحاب را می راند و برون تازیا نداشت
 در حقایق ستمی از این ریحانی نقل میکند که رعد صاعقه فرشتگانست و برون
 آه بر سوز و باران کریمه ایشان و الملائکه و تسبیح میکنند جمیع فرشتگان یا آنان
 که اعوات رعد اند من خیمه الله از ترس خدای تعالی و برسل الصواعق و فرو
 می فرستد صاعقه را از ابر فیضیه پس می رساند آنرا من بشاء هر کوی خواهد
 که بدان هلاک سازد چون از بدین ربیعہ آورده اند که در سال نهم از هجرت عام
 بن طفیل با ارباب بن قعبس گفت بدیدن محمد صلی الله علیه و سلم میروم چون
 من او را بسجی مشغول کبرایم توان عقب وی درای و شمشیر بر مقتل وی زب

نمود بانه تعالی چوب مجلس درآمدند عامر آن حضرت را بسجی مشغول کرد
 و بعد از مقالات بسیار گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم بروم و لشکر بسیار از پس
 و سوار بر سو تو آم این بگفت و با ارباب بیرون آمد آن حضرت فرمود که اللهم
 اكسر ما بيني وبين عامر يا اربابك گفت آن مرد صیت من بجا رفت ارباب گفت
 هرگاه که اراده تیغ زدن کردم تو میان من و او حایل شدی القصد چون از مدینه
 بیرون آمدند صاعقه بیامد و ارباب سوخت و عامر نیز در راه به بدترین صوت
 برود و گویند یهودی بجناب نبوة آمد و گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو
 از چه چیز است از مر و ارباب یا از در سرخ فی الحال از سحاب غضب آبی صاعقه
 ظاهر شد و ارباب سوخت و حق سبحانه این آیت را فرستاد که صاعقه بر هر که خواهد
 فرستد از کافران و هم بجا دلون و ایشان جدال میکنند فی الله در حق خدای
 تعالی که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا بر آید آن
 وصف میکند از کمال علم و قدرت و نفوذ بر الوهیت و هوشدیدا لحوال و خدای
 تعالی سخت عقوبتست بر مجادلان الله مر خدا بر است دعوة الحق خواندن بحق
 که کلمه لا اله الا الله است یا مر و راست سزاواری آنکه بعبادت او خوانند
 یا او راست دعوة مجابه یعنی که بخوانند حق اجابت کند و الذین بدعون و آنانرا که
 میخوانند من دونه بجز وی یعنی بتانرا که شرکان میخوانند لا یستجیبون لهم اجابت
 نمی کنند مر ایشانرا بشیء بجزی از مرادات الالکبا سبط کفیه مگر همچون اجابت
 کسی که بکشاده هر دو کف خود را آلی الماء بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد
 و با او دلو در سن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بکشاید و بغیر از آری و دعا
 آب را می طلبد لیبلغ فاه تا بدهن او برسد و ما هو و نیست آب ببالفه رسیده
 او زیرا که آب جماد است دانا نیست بخوانند و قدرت ندارد بر اجابت او بخلاف
 طبع نمی تواند که از مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز نسبت به همین خود
 همین حال دارند و مادام که کافران و نیست خواندن کافران مر بتانرا الا
 فی ضلال مکرر کراهی و بطلان و نا امید و ضایع بودن و الله سجده و مر
 سجده کند من فی السموات هرا نکه در آسمانهاست و الارض و هو در زمین
 طوعاً از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند که در آسانی و دشواری فرمان
 برند و سجده کنند و کرها از روی کراهت و ناخوانست که مراد کافرانند
 که در وقت شکی و محنت بضرورت سجده کنند و طلال اللهم و سجده میکند
 سایه ها اهل آسمان و زمین به تبعیت اشخاص بالغه و بامداد بسوی مغرب
 و الاصال و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص و قنین جهت
 آنکه امتداد ظل در ایشان ظاهر باشد این سجده دوم است از سجدهات قرآنی
 و حضرت شیخ قدس سوره در سفر سایه از فتوحات که ذکر سجده قرآنی میکنند این
 سجود الطلال و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند

کلام
 از حضرت امام باقر علیه السلام
 من کشف

سجده

خدا را
است

خدا برادرین خبر و سجده آورد و در باب دوم از سفر ثانی آورده که از اسرار این
عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنرا سایه ایست و آن ساجدست
مرحوم بر او قیام است بعبادت و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد خواه
عاصی اگر از اهل موافقتست او باطل خود در آن سجده یکی است و اگر مخالفست
ظل در آن طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت
صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشاند
و نفرت و کراهیت خاصیت آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعه نفس
نافرمان افشانده **بیت** بر آن زحی زندگیت بی نیازست **برین** مرهم نهاده
کین دلتوانیست **قل** بگوای محمد صلی الله علیه و سلم من رب السموات والارض
کیست پروردگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران پرس که خالق آسمان و زمین
کیست پس جواب ده از قبل ایشان **قل** الله بگو خداست هم ایشان را جز این
جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان **قل** افانخذ
ایا فرامیگیری من دوسته اولیاء بجز از وی معبودی و ایشان را دوست دارد یعنی
چون میدانند که آفریننده آسمان و زمین اوست بجز غیر او را پرستید و می گیرند
دوستان که ایشان را بملکوت می دانند و مالک نیستند **لا نفسهم** برای نفسهای خود
نفع سودی و لا ضرر و زیانی یعنی برای خود جزی نفع نمی توانند و مالک نیستند
بر دفع ضرری از خود پس سودی بدیگری چگونه توانند رسانند و بچه نفع زیات
از توانند باز داشت **قل** هل یستوی الاعمی بکوا یا بربری باشد نابینا که عابد
صدم است و البصیر و بینا که پرستند خداست **ام** هل یستوی الظلمات یا نور
کنند تاریکیهای شرک و انکار و النور و روشنی توحید و معرفت **ام** جعلوا لله
یا آبا کافران ساختند برای خدای شرکاء خلقوا انبازی که بیافریدند مخلوقه
مانند آفریدن خدای تعالی **فتشابه الخلق** پس متشابه شد آفریده علیهم
برایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای تعالی کدام است و آفریده شرکاء کدام
حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار برایشان
مشتبیه شود و گویند ایشان نیز آفرینند چنانچه خدای تعالی می آفریند پس سخت
عبادت باشد چنانچه او هست **قل** الله بگوی خدای تعالی خالق کل شیء آفریننده
هم چیزهاست و شریک ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن و هو
الواحد و اوست یکتا در الوهیت **الغفار** غالب بر هر چیزها **انزل من**
السماء فرو فرستاد از سمایاب یا از جانب آسمان **ماء آبی** فسالت اودیة پس
رفت روده ها از آن آب **بقدرها** باندازه خود یعنی هر وادی بقدر خود بخورد
و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازه که خدای تعالی مقرر کرد که آن سود
رساند و زیان نکند **فاحمل السیل** پس برداشت این آب روان زبدا را بیا
کف بلند را یعنی برز بر آورد و مایه قدوت بعضی از آنچه در کوره نهاده می فروزد

و حفص بغیبت

و حفص بغیبت بخواند یعنی مردمانی آفرینند علیه فی النار برود
یعنی میکند از بد از فلزات چو زرد نقره و مس و آهن و غیر آن ابتغاء
خلیة از برای پیروی او منافع یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات محاربت
زبد کنی است مثله مثل آن کف که بر روی آبست کذلک همین بن که ذکر کرده
شد بضرر الله مثل می زند خدای تعالی الحق و الباطل حق را و باطل را
تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات باقی که جهت منافع خلق از
آسمان فرود آید و به فلزی که برای پیروی او منفعه مختلفه محتاج الیه باشد
و قول باطل را در قتل نفع و سرعت ذوال بکفی که بر روی آب و برز بر فلز
باشد فاما الزبد اما کف روی آب و خبث بالای فلز فیه ذهب جفا
برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد و اما ما یمنع الناس و اما آنچه
سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلز که آلودگی غش فیه کث فی الا
پس بماند در زمین تا بد آن منتفع شوند کذلک همین بن که ذکر کرده شده بضرر
الله الامثال میزند خدای تعالی مثلها را برای تعقل و تأمل در آن درین
آیت علماء تنزیل را و تأویل را لطایف بسیارست بعضی بر آنند که مراد ازین
آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست و اودیة دلها اند که فوخر استعداد
خود از آن فیض می گیرند و زبد هوا جس نفسانی و وسوس شیطانیست
و آب صافی منتفع به سخن حق است و اگر کسی بداعیه اطلاع بر بعضی از
حقایق و دقایق آیت باشد ممکن که در مطالعة همین مجمل از جواب هر
التفسیر بدات معنی فایض توان شد **لاذین استجابوا امرانا** که اجابت نمودند
لربهم مرفمان پروردگار خود **والحسنی** پاداشت نیکوست پادار حسنی
بهشت باشد و **الذین لم یستجیبوا** و آنانکه اجابت نکردند که مراد از این
لوان لهم اگر باشد مرا یا شرافا فی الارض آنچه در زمین است جمیعاً و آن
نقد و جنس و امتعه و ضیاع و مثله و مانند اینها هر دیکر معنی با آن باشد یعنی
اگر آن قدر که نقود و الماشه و نبی که هست با آن اضافت کنند و هم در تصرف
کافران باشد در روز قیامت **لا فند و ابه** هر آینه ندانند آنرا تا از عذاب برهند
اولئك آن کوه **لهم** مرا یا شرافا است **سوء الحساب** بدی شمار یعنی سختی که
حسنات قبول نکنند و سیئات ایشان نیاورند و ما و بهم و باز گشت ایشان
جهنم و وزخ باشد و بیس المهاد و بد جایگاه هست و وزخ **افمن یعلم** آیا
کسی که میداند **انما انزل** آنکه هر چه فرو فرستاده اند **الیک** بسوی تو من رزق
از پروردگار تو **الحق** درست و راستست یعنی آنکه بن عبد المطلب رضی الله
عنه **کمن** هوای می چون کسی است که نابینا باشد بدو و انکار و انکند یعنی او
جهل نماید که جز این نیست که بپند پذیر میشوند بقرآن **اولو الالباب** خداوند
عقلهای صافی شده از معارضه و وهم الذین یوفون انانکه وفا میکنند

رب

رض

دند

مکات

بعهد الله به پیمان خدای تعالی که در روز میثاق بسته اند و لا ینقضون
 المیثاق و نمی شکنند آن پیمان و الذین یصلون و انا انکه پیوند می کنند ما امر الله
 به آنچه امر کرده است خدای تعالی بآن آن یوصل انکه پیوند کرده شود یعنی هم
 یا ایمان جمیع کتب و در سلبی جذابی میان ایشان و بخشود ربهم و می ترسند
 از عذاب پروردگار خود و بخافون و خوف می کنند سوء الحساب از سختی
 حساب و الذین صبروا و انا انکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای و
 یا بر جهاد ابتغاد وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خویش و اقاموا
 الصلوة و پای داشتند نماز منروضه را و انفقوا و نفقه کردند نماز فتنه هم
 بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی انکه واجب بود بر ایشان سزای پنهان
 و علانیه و اشکارا و بدرون و دفع کردند بالحسنة السیئة به نیکویی بدی را یعنی
 در عوض بدی نیکویی کرد و گفته اند سفاقت را بیکم مقابله نمودند و بخش را
 بسلامت و منکر را بمعروف یا کنانه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت
 چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة مثلها و بعضی از باب تحقیق
 فرموده اند که چون بر ایشان ظلم واقع شد عفو کردند در برابر انکه ایشان را عفو
 ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان برید در پیوسته **رباعی** کم میا ش
 از درخت سایه فکن هر که سنگت زندم بخشش از صدق یاد گیر نکند علم
 هر که سز ببردت کبر بخشش اولئك آن گروه که بدین صفات موصوفند
 لهم مرا ایشان را است عقیل که از سر انجام نیکو یعنی جزا این عمل داد در عاقبت
 و ان چه چیز است جنات عدین بوستانهای پایدار که همیشه درو باشند بدخولها
 در آیند در آن و من صلح و در آیند هر که غایسته باشد با ایمان و طاعت من
 ابا لهم از پذیران ایشان و از واجهم و زنان ایشان و ذریا تهم و فرزندان
 ایشان و الله انکه بدخولت علیهم و فرشتگان در آیند بدیشان من کل باب
 از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار
 شبان روزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سلام علیکم بشارت
 بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم سبب آنچه صبر
 کردید در قوت القلوب آورده که شکایا بودید بر فقر در دنیا و فقر دست
 صفتیست نزد خدای تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای تعالی رسی غنی
مصرع کا بخافوا از همه مقبول ترند فتنم عقیل که از پس نیکست سر انجام
 آن سزای که ایشان یافتند و الذین ینقضون و انا انکه می شکنند عهد
 الله پیمان خدای را من بعد میثاقه از پس حکم کردن آن با عتراف
 و قبول و یقطعون و انا انکه بریدند ما امر الله به آنچه خدای تعالی
 فرموده است با آنچه آن یوصل انکه پیوند کنند رحم یا ایمان بهی پیغمبران

در حدیث
 آمده که
 هر که
 سنگت
 زندم
 بخشش
 از صدق
 یاد گیر
 نکند علم

و کتا بها

و کتا بها و یفسدون فی الارض و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا
 معصیت بافتند انکیزی اولئك آن گروه لهم اللعنه موباشانرا است
 دوری از رحمت و لهم و مرا ایشانرا است سوء الدار بدی عاقبت در دنیا
 و آخرت الله یسط الرزق خدای تعالی کشاده میکرد اندر روزی را لمن
 یشاء برای هر که میخواهد و یقدر و تنگی سازد بر کسی که اراده میکند
 و فرحوا و شاد شده اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندان کانی دنیا و آنچه از متاع
 او بدیشان دادند و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این سزای فی الاخرة
 در جنب آن سزای الا متاع مکر بر خورداری اندک یا متاعی از امتعه که
 وفا و بقای ندارد چون ادوات خانه و بقول الذین کفروا و گویند انا انکه
 نکر ویدند قول لا ازل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد صلی الله علیه و سلم
 آیه من ربه آیتی از پروردگار و بر آن وجه که ما میخواهیم قل ان الله
 بدرستی که خدای تعالی یصل من یشاء همراه میکند هر که میخواهد مراد انا اند
 که اقتراف آیات کرده اند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود شهر هزار
 آیت همراه را براه نیارد و یهدی الیه و راه نماید سوی خود بی شهادت آیت
 من اناب هر که باز گردد بوی و انا ان چه کسانی اند الذین امنوا انا انکه گردیدند
 بخدای تعالی و تطمئن و آرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بدگرانده بیاد
 خدای تعالی یعنی چون ذکر خدای تعالی شنوند بدان آتش گیرند و آرام یابند
 یا دل ایشان بتو هدید او مطمئن است یا بدگر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین
 معجز است و در فصول از این عینیه رحمه الله نقل میکنند که مراد از ذکر
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که دلهای مؤمنان بد و آرام دارد
 الا بدگرانده بدانید که ذکر خدای تعالی تطمئن القلوب آرام می یابد
 دلهای مؤمنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب حضرت رسول الله است
 سلمی گوید در حقایق آورده که آرام دل عوام به شیخ و شهاب باشد و اطمینان
 دل خواص بصفات اعلی و ارامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی اما
 دل موهبات آرام نیابد الا بمشاهده لقاء و هو المقصد الاقصی الذین امنوا
 انا انکه گردیدند و عملوا الصالحات و بگردند عملهای شایسته طوبی لهم
 زندگانی خوشیست ایشانرا و حسن ماب و نیکویی بازگشت طوبی در خست
 در بهشت که هیچ آن در منزل حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و در هیچ غم
 و قصری نباشد که شای از آن نبود و چشمه و سبیل و کافور از بر آن منفر باشد
 كذلك ارسلناک همچنانکه در سل پیش از تو فرستادیم فی امة قد خلت بسوی
 امتی که گذشته است من قبلها امر پیش از ایشان امتات دگر گشتلوا بخوانی
 علیهم برایشان الذی او هینا الیک آن چیزی را که و می کرد ما به بتو یعنی قرآن
 و هم بگرفت و حال انکه ایشان می کردند بالرحمن بخدای که رحمن نام او است

مراد مشترک می مکه اند که چون ایشانرا گفتند که سجده کنید در حق را قائل و ما
 الرحمن و در صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتضی
 علی راضی الله عنه گفت که بنویس جسم الله الرحمن الرحیم سهل بن عمر گفت
 که رحمن کیست قل هو ربی بگو رحمن آفرید کار نیست لا اله الا هو هیچ معبودی
 سزای پرستش نیست مگر او علیه بر او نه بر غیر او تو کلت توکل کردم در یاری
 دادن و موافق شما غالب ساختن و آئینه مقاب و پیروی اوست باز گشت من
 آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم اگر خواهی که تو امتا
 کنیم بقرآن خود که چهار از هوای مکه بردار تا زمین بر ما کشاده گردد و دیگر
 زمین را بشکاف تا چشمه ها و جویها بدید آید و تا زراعت کنیم و قصی بن
 کلاب را زنده گردان تا از پذیران ما با ما در باب تو سخن گوید آیت آمد
 و توان قرآن و او کتابی بودی که درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی
 بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود برفتی او قطعت به
 الارض یا شکافه شدی بدو زمین چون برو خواندندی او کلمه به المونی یا
 سخن آوردندی از برکت تلاوت او مردگان را زنده این قرآن بودی که غایت
 در تعجاز و نهایت است در تذکیر بل نه چنان است که کافران میگویند بقرآن یا بفرما
 تو باید که اینها واقع شود بلکه الامر جمیعاً بر خدا راست همه کارها یعنی قدرت
 بر همه چیز هرگاه که می خواهد این ظاهر کرد اند آفلم یبیس الذین آمنوا آیا
 نادمیند نشندند انا انکه گردیده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقرر جان
 آیات بانکه دانسته اند آن لویشاء الله انکه اگر خواهد خدای لهدی الناس
 جمیعاً هر آینه راه نماید مردمان را جمله صاحب کشف آورده که یاس در لغت
 مخفی یعنی علم است یعنی ایاد آنستند مؤمنان که هدایت بشیبت باز بسته است
 و لا یزال الذین کفروا و همیشه انا انکه کافر شدند نصیبهم برسد ایشانرا بما صنفوا
 بنسب آنچه کردند در تکذیب قاری عذابی گوینده و واهی از بنیاد برکننده و محمل
 قریباً یا فرودای تو که محمدی صلی الله علیه و سلم بوضع نزدیک من دارم هم
 از سوی ایشان یعنی بوضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشناخت تکذیب آنحضرت
 بجوای ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردند پس چون بجهان و تعالی فرمود
 که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاتی تا و قتی که بیاید و عدا الله و عده خدای
 تعالی که موست یا قیامت یا فتح مکه آن الله بدستی که خدای تعالی لا یخلف البعاد
 خلاف نکند و عده را پس برای تسلیم آن حضرت می فرماید و لقد استهزی و بدستی که
 استهزا کرده اند بر من یبغضون من قبلک پیش از تو چنانکه این قوم میکشند
 قاصبت پس مهلت دادیم لاذین کفروا مرانرا که نکریدند و مدتی بکذاشتیم
 در راحت و آسائی ثم اخذناهم پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فکیف کان پس چگونه
 بود عقاب عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تحقیر نیست

در این حدیث مراد از کلام
 لا اله الا هو هیچ معبودی
 سزای پرستش نیست مگر او
 علیه بر او نه بر غیر او
 تو کلت توکل کردم در یاری
 دادن و موافق شما غالب
 ساختن و آئینه مقاب و پیروی
 اوست باز گشت من آورده
 اند که جمعی از قریش گفتند
 ای محمد صلی الله علیه و سلم
 اگر خواهی که تو امتا کنیم
 بقرآن خود که چهار از هوای
 مکه بردار تا زمین بر ما
 کشاده گردد و دیگر زمین
 را بشکاف تا چشمه ها و جویها
 بدید آید و تا زراعت کنیم
 و قصی بن کلاب را زنده
 گردان تا از پذیران ما با ما
 در باب تو سخن گوید آیت
 آمد و توان قرآن و او کتابی
 بودی که درین عالم سیرت به
 الجبال رانده شدی بوی
 کوهها یعنی در وقت خواندن
 وی از مواضع خود برفتی
 او قطعت به الارض یا شکافه
 شدی بدو زمین چون برو
 خواندندی او کلمه به المونی
 یا سخن آوردندی از برکت
 تلاوت او مردگان را زنده
 این قرآن بودی که غایت در
 تعجاز و نهایت است در
 تذکیر بل نه چنان است که
 کافران میگویند بقرآن یا
 بفرما تو باید که اینها واقع
 شود بلکه الامر جمیعاً بر
 خدا راست همه کارها یعنی
 قدرت بر همه چیز هرگاه که
 می خواهد این ظاهر کرد اند
 آفلم یبیس الذین آمنوا آیا
 نادمیند نشندند انا انکه
 گردیده اند یعنی مؤمنان
 از ایمان ایشان یعنی مقرر
 جان آیات بانکه دانسته
 اند آن لویشاء الله انکه
 اگر خواهد خدای لهدی الناس
 جمیعاً هر آینه راه نماید
 مردمان را جمله صاحب کشف
 آورده که یاس در لغت مخفی
 یعنی علم است یعنی ایاد
 آنستند مؤمنان که هدایت
 بشیبت باز بسته است و لا
 یزال الذین کفروا و همیشه
 انا انکه کافر شدند نصیبهم
 برسد ایشانرا بما صنفوا
 بنسب آنچه کردند در تکذیب
 قاری عذابی گوینده و واهی
 از بنیاد برکننده و محمل
 قریباً یا فرودای تو که
 محمدی صلی الله علیه و سلم
 بوضع نزدیک من دارم هم
 از سوی ایشان یعنی بوضع
 حدیبیه مراد کفار مکه اند
 که بشناخت تکذیب آنحضرت
 بجوای ایشان رفته اموال و
 مواشی ایشان غارت کردند
 پس چون بجهان و تعالی
 فرمود که همیشه بلا بدیشان
 خواهد رسید حتی یاتی تا و
 قتی که بیاید و عدا الله و
 عده خدای تعالی که موست
 یا قیامت یا فتح مکه آن
 الله بدستی که خدای تعالی
 لا یخلف البعاد خلاف نکند
 و عده را پس برای تسلیم
 آن حضرت می فرماید و لقد
 استهزی و بدستی که استهزا
 کرده اند بر من یبغضون
 من قبلک پیش از تو چنانکه
 این قوم میکشند قاصبت
 پس مهلت دادیم لاذین
 کفروا مرانرا که نکریدند
 و مدتی بکذاشتیم در راحت
 و آسائی ثم اخذناهم پس
 بگرفتم ایشانرا بعقوبت
 فکیف کان پس چگونه بود
 عقاب عقوبت کردن من
 ایشانرا این سخن بر سبیل
 تعظیم و تحقیر نیست

انمن هو

انمن هو یا کسی که او باشد قائم علی کل نفس نگاه بان برهنه نفس را داشت
 دهند بهما کسبت یا بچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابرست با کسی که
 چنین نباشد یعنی خدای تعالی که نگاه دارنده و سازنده کاریند کاست
 برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی بتان و جعلوا وی
 سازند کافران فله مراد بر شرکاء انبازان یعنی اصنام که می پرستند قل سمعتم
 بکونام نهید و وصف کنید این شرکاء با سما و اوصاف لایق ایشان و بنکرید
 که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا بی مراد آنست که حق را حق
 و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلا و
 هیچ یک از این اسما بر اصنام نمی توان کرد امر تنبیه بلکه خبر میدهد
 خدا را بما لا یعلم یا بچه فی داند فی الارض در زمین یعنی شریک خود را
 در الوهیت نمی علم از برای انتقای معلومست امر بظا هر من القول
 یا نام می دهد بتانرا شرکاء بظا هر سخن یعنی بجهت تسمیه بی اعتبار معنی
 چون تسمیه زنی بکافور بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای انا انکه
 نکریدند مکرهم کید و کذب ایشانرا و صدوا و باز داشته شده اند عن
 السبیل از راه راست و دین درست و من یضلل الله و هر که فروگرداند
 خدای تعالی او را در ضلالت افکند فماله من هاد پس نیست او را توفیق
 دهنده که راه نماید لهم مراد کافران است عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی
 در زندگانی دنیا بقتل و اسیر و محط و سایر مصایب و لعذاب الاخرة و
 هر آینه عذاب آن سرای اشق سخت و دشوار تر است بر ایشان و ما لهم
 و نیست ایشانرا من الله از عذاب تعالی من وای نگاه دارنده که نگاه
 دارد تا معذب شود مثل الجنة التي از آنچه بر تو خوانده ایم صفت
 آن بهشت است که فردای قیامت وعد المتقون و عده داده شده اند
 بر همین کاران که بوی جوی رود و پیوسته من تحتها الانهار زیر درخت
 یا از تحت مساکن بهشتیان جویها آکله میوه آن بوستان داریم همیشه باشد
 و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا و ظلها همچنین سایه او منسوخ
 نکرد چنانکه سایه های دنیی بلکه مدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده
 که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدینی
 و عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است بیت سایه دولت او در و
 جهان جاوید است ای خویش آن بنده که این سایه فخر بر سر او تلافی آن
 بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا مال حال و منتی کارناست که بر همین کاری
 کردند و عقبی الکافین و عاقبت مهم کافران النار اشی و فرج است
 و الذین اتیناهم الکتاب و انانرا که عطا داده ایم کتاب مراد مؤمنان
 اهل کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب او آن نود و هشتاد تن از نصاری

که چهل جراتی بود ندو هشت بنی و سی و دو جتنی این جماعت بنحوت
 شاد میشوند با انزال الیک با نچه فرو فرستاده میشود بنو از قرآن و من الا
 من بنکر بعصنه و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کفر و اهل کتاب
 چون حی بن اخطب و کنانه بن ربیع و اتباع ایشان از یهود و سید عالم
 و اتباع ایشان از نصاری قل انما امرت بکومر ایشانرا که جز این نیست که
 من مأمور شده ام آنرا بکشد یا نکه پرستم خدا را بیکانگی و لا اشرک به
 و شرک نیادم بوی چنانچه شما آوردید و عزیر و مسیح را بخدای کوفتید الیه
 بخدای نه بغیر او ادعوی نمودم خلق را و الیه مایب و بسوی اوست باز گشت
 من و کذک انزلناه و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان
 ام ایشان حکما فرستادیم بنو قرآن کتابی محکم که شیخ و تغییر بد و راه
 نیابد یا حکم کند میان حق و باطل عربیتا مترجم بلفظ عرب تا ایشانرا فهم
 و حفظ وی آسان باشد و کتب اتبع و اگر متابعت کنی اهدا و هم آرزو
 شتر کانرا که ترا بدین آباد دعوت میکنند یا مانی جهودا ترا که ترا دعوت بقبله خود
 میخواهند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بنو من العلم از دانش یعنی بعد
 از آنکه بطلان کیش بت پرستان یا شیخ حکم صلو بقبله یهود و اگر بی روی
 ایشان شوی مالک نیست ترا من آنکه از عذاب خدای تعالی من و لی
 هیچ یاری که نفع رساند و لا وای و نه نکه داری که عقاب حق از تو باز دارد
 آورده اند که یهود سر زشت میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
 وی گفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروف است و همواره باز دو آج
 و اما تراج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال
 مهم شنوان باز داشتی آیت آمد که و لقد ارسلنا و هراینه ما فرستادیم
 و سلام من قبلك پیغمبر این پیش از تو و جعلنا لهم و بدادیم برای شما ترا
 از واجبات و ذریه و فرزندان و ما کان و نباشد و شاید رسول مر
 فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بایه آنکه بیارد معجزه که از او
 اقتراح کنند الا باذن الله مکر یا مکر خدای تعالی یا تقدیر او جواب شکر است
 که بحکم طلب معجزات میکردندی فرماید که هیچ پیغمبر بخود معجزه نتواند آورد
 مگر خدای تعالی خواهد و بقدره خود بدید کند و وقتی که صلاح داند لکل اهل
 مره و وقتی را کتاب حکمست نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم
 بظهور آید با هر اهل دنیا را حال خلاص کتابیست نزد یک خدای تعالی
 که جز وی کسی را بر احوال خلوص اطلاع ندارد بخواند الله ما یشاء بحی کندی خدای
 تعالی آنچه میخواهد بحکم و یتبیت و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکم و یعدنه
 و نزد یک اوست ام کتاب اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کتابی
 نباشد الا آنکه نوشته بود و روی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ

خواب

به

های

مردمان

جز ابدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه و برره آنچه از بنده
 صادر شود از اقوال و افعال و احوال هر را بنویسند و آن دفتر را بنحوت عرض
 رسانند حق سبحانه و تعالی قوی و فعلی را که توانی و عقابی بران متفرع نیست
 محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات
 اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند
 و حکمی دیگر اثبات فرماید یا محو کند تا زکی و قوت جوانی را و اثبات کند
 پیرمردی و ضعف پیری را علماء دین برانند که محو کند آنچه خواهد الا شش
 چیز که رفیع محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق
 و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه و تعالی دو کتابست غیر
 از ام کتاب محو و اثبات متعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام کتاب
 راه نیابد و ابودردی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل میکند
 که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی نظر کند در کتابی
 که غیر آن از هیچ کس در آن نظر نکند و هر چه خواهد در رویت کند و در فصل
 فرموده که محو کند رفو انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن روزه
 و اسرار سلمی از مجد و رازی رحمة الله نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره
 که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد
 از شهود ربوبیت و لوازم آن در کشف الاسرار آورده که از دل خایف
 ربانی سترده و اخلاصی نهد شک ی برد بقیس ی آرد بخل محوی کند جهود
 ثابتی سازد شری برد قناعتی آرد حسدی سترده شفقتی نهد
 و از دل ربانی اختیاری برد تسلیمی نهد تفرقه محوی کند جمع اثبات میکند
 از دل محبتی سوم انسانیت ی سترده نفوت ربانیه ی نهد امام قشیری
 رحمه الله میفرماید که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی
 یا شهود خلقی ی برد و شهود حق ی آرد یا آثار بشریت محوی کند و آثار
 اهدیت ثابت ی سازد از ان بنده ی کاهد و از ان خودی افزاید تا چنانچه
 باول خودی بود یا آخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
 که الهی جلال عزت تو جای اشارت گذاشت محو و اثبات تو را به اصنا
 برداشت از ان من بکاست و از ان تو بزود تا با آخر همان شد که باول بود
رباعی محنت هر در نهاد آب و گل ماست - پیش از دل و کل هم بود آن حال
 ماست - در عالم غیب خانه دشته ایم - رفتیم بدان خانه که سر منزل ما
 و اما نزدیک و اگر نمایم ترا بعضی از انی برنی از آنچه نعد و وعده داده ایم
 کافر از عذاب او نتو قیست یا ترا بپرا نیم پیش از ان فاما علیک البلاغ
 پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام اوست و سر و علینا
 الحساب و بر ماست شمار و پاداشت آن اولم پروا یانی بینند اهل مکه

است

ام

و نمی دانند آنانی که از ارض بد رستی که مای آبیم یعنی فرمان مای آید
 زمین کفار تنقصهای کاهانیم پاره پاره من اطرافها از کنارهای آن
 یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و مجوزی سخنبر مسلمانان دیگر داریم
 و گویند این سخن را جمع یهود است حق سبحانه و تعالی فرمود که ما زمین
 ایشان را یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهودی را بمسلمانان می دهیم و الله
 یحکم و خدای تعالی حکمی کند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و از
 دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لا معقب هیچ رد کننده و باز پس گرداننده
 نیست حکم که مرهم او را و هو سریع الحساب و او راست زود حساب یعنی
 بزودی حساب کند ایشان را در آخرت بعد عذاب ایشان را در دنیا بقتل
 و جلا و قتل مکر الذین من قبلهم و بد رستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان
 که پیش از یهود یا کفره زمان تو بودند یا پیغمبران خود فذلک المکر جمیعاً پس
 مر خدا بر است یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان یعام میداند
 ما تکسب کل نفس هرجم میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده می سازد
 و سیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران از یهودی و عبده اصنام که فردا
 در قیامت من عقی الدار هر که را باشد عاقبت پسندیده در آن که بدانند
 کافران در آن سرای و بقول الذین کفر و میکوبند آنانکه نکر و بدیده اند از مشرکان
 مکه یا رؤسای یهود که تو که محمدی صلی الله علیه و سلم است مرسلات یسوق
 فرستاده از پیش خدای تعالی بنیوقت و دعوت قل فی بائنه بکوی خدای
 تعالی بنده است شهید آگاه بینی و بینکم میان من و شما با آنکه من
 پیغمبرم بشما و من عنده علم الکتاب و یکو کسی که نزدیک اوست علم
 کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرائیل است دم که وحی از لوح فرود می گیرد
 یا علم قرآن و آن مؤمنان اند و در زاد المسیر آورده که علی مرتضی است
 رضی الله تعالی عنه یا علم توبیه و آن عبد الله سلام است و احزاب او
 سورة ابرهیم علیه السلام رضی الله عنهم و آیها خمسون ۲ یا است

گفته که از ظلمت

گفته که از ظلمت تدبیر بنور شهود و تقدیر و در بحر کوید از ظلمات خلقیه
 بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تأویلات فرموده که از ظلمات کثرت
 بنور وحدت یا از ظلمات عجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات
 و حقیقت است که ظلمتی برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی
 از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از مشاغل زدوده و نور هستی حوا
 سبحانه و تعالی بر مرآت باطن بر تو افکند و سالک را از واز مزاحمت غبار
 باز رها کند تا به بخودش شعور ماند و به عدم شعور نیز بخود داند و باقی
 یارب مددی کز ددی خود برهم • و زمدبری و از بدی خود برهم • درستی
 خود مرا ز خود بخود کن • تا از خودی و بخودی خود برهم و گفته اند انواع
 ضلال در ظلمت داخلست و نور هدایت را شامل یعنی بد دعوت قرآن مردمان
 از کراهی برهانی و براه راست برسانی و از نیستی که می فرماید الی صراط القور
 تا بیرون آری ایشان را از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب
 الحمید ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز حمید
 میفرماید الله الذی معبود بحق آنکه که مرا و راست مافی السموات الخ
 در آسمانهاست از موجودات و مافی الارض و آنچه در زمین است از مبدع
 و ویرانکارین و رنج و مشقت مرنا کوید کافران من عذاب شد بد
 از عذاب سخت که بدیشان آید الله کافران آنانکه از روی جهالت
 مستحقون الحیوة الدنیا دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیوی علی
 بر آن سرای و بصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدا
 تعالی یعنی می کنند از ایمان به پیغمبران و قرآن و پیغمبها وی طلبند برای
 راه حق عوجا کی یعنی میکوبند این راه که است و بمنزل مقصود نمی رسد
 اولئک ان کوه که بدین صفتها موسوم اند فی ضلال بعید در کراهی اند و در
 از حوج بعد فی الحقیقه صفت ضلالست و وصف ضلال بد و از قبیل اسنات
 مجازست و در زاد المسیر آورده که قریش می گفتند چه حالتست که هر کتب منزله
 بلغت انجی فرود آمده و کتابی که بمحمد صلی الله علیه و سلم می آید عربیست آیت
 آمد که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه
 مکر بلسان قوم او یعنی کوهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده
 و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید
 کرد پس حوج سبحانه و تعالی انبیاء از زبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیسب
 لهم تابیان کند برای ایشان او امر و نواهی و ایشان فهم کنند و عذر نکوبند
 که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه را جمع بحضرت رسالتست
 صلی الله علیه و سلم و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرائیل علیه السلام
 با پیغمبر هرقوی ترجمه کرده اند بلغت منزل علیهم و در کتاب کوبیدن فرستادیم

خره

همچو پیغمبری مکر بزبان قوی که برایشان مبعوث بود و ترافستادیم بزبان
قوم نوبیه مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بام مختلف است
بایستی براو کتب متعدد برآید لکن ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف
السنه مؤدی با اختلاف کلام است و اصاعت فصل جهاد در تعلیم الفاظ
و معانی لغتی که در زبان ایشانست و هرمان از علوم ننوشتن ازان پس
نزول آن بیک لغت محض فصلست و عین حکمت فیض الله پس گمراه گردانند
خدای تعالی من پشاه هر که را خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود و بپهدی
من پشاه و راه نماید هر که را خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد و هو العزیز
و اوست غالب در حکم خود الحکیم راست کار که اصلال و هدایت او بر وجه مستقیمست
و لغت او سلسله موسی و هارینه ما فرستادیم موسی را با تائبان لایل قدرت
یا معجزات چون عصا دیدیم و کفیم آن اخرج آنکه بیرون آر قومک کرده
خود را که بنوا اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیهای جهالت و شبهت الی النور
بر روشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبلی را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر
بر روشنی ایمان و توحید و بندده ایشان را با پیام الله بروزهای که حق سبحانه
و تعالی عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا با یاد بنی اسرائیل را روزهای که
در آن گرفتار بودند بدست فرعونیان آن فی ذلک بدرستی که درین چه یاد گرام
لایات هارینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مره صبر کنند در ادب و بلا
شکور و شکر گویند بر آلاء و اذ قال موسی و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام
لقومه مرقوم خود یعنی بنی اسرائیل را از گمراهی که گمراهی من یاد کنسید
نعمه الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما از آنجا که چون برها
شمارا من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم می چشاندند شما را
سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما می رسانیدند و به بندگی
گرفته کارهای سخت میفرمودند و بد بخت و میکشند آبناء کمر سیران
شمارا مجنات گفته بودند در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون
بسیب او باشد و مستحبوت و زنده می گذاشتند نساکم در خیران شمارا تا حد
زنان ایشان کنند و فی ذلکم و در آن محنت و شدت بلا آزمایشی بود شمارا
من ربکم از پروردگار شما یاد آن نجات نعمت بود شمارا از حق تعالی عظیم
بزرگ و اذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شمارا
ربکم پروردگار شما لکن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمای من لا ید نکم هارینه
افزون کنم بر شما نعمت و لکن کفرتم و اگر ناسپاسی کنید بر آن آن عذاب شدیدی
بدرستی که عذاب من سختست بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت
بود در دینی و دفع عقوبت در عقوبت شیخ عبدالله سلمی از ابوعلی جرجانی
قدس الله روحه نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاد کنم آنرا بایمان

و اگر سپاس داری کنی بر ایمان افزون کرد آنم با حسنات و اگر بر آن شکر گوید
زیاده کنم آنرا معرفت و اگر بر آن شاکر باشید بر سام بمقام قرب بیت شکر
باشد دفع عتلهای دل سود دارد شاکر از سودای دل و قال موسی موی
علیه السلام ای گروه من آن تکفروا انتم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما
و من فی الارض جمیعاً و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فان الله
لغنی پس بدرستی که خدای تعالی بی نیازست از عبادت و شکر شما همیشه
ستوده است بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق و السنت
جمیع اشیا به شیم خدا و جاری است بذكرش جمله ذرات کویا هو اود از روی
شوق کویا که یاتکم آیا نیامد بشما نعمه کلام موسی ام است یا ابتداء خنثیت
از حق سبحانه و تعالی با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می فرماید
که ای نیامد بشما یعنی آمد بنوا الذین من قبلکم خبرا تا آنکه پیش از شما بودند قوم
نوح کرده نوح و عاد و قبیله عاد و ثمود و قوم ثمود و الذین من بعدهم
و آنانکه بعد از ایشان بودند لا بعلمهم فی دانند عدد ایشانرا از بسیاری الا الله
مکر خدای تعالی در بیان فرموده که خدای تعالی بسیار ارم را از عرب و عجم هلاک
و انار ایشان منقطع ساخته که غیر از خدای تعالی کس بر آن اطلاع ندارد و در
معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم صلوات
الله الرحمن علیه و آله گذشته و از اهل آن قوم هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحا
و تعالی جاد تهم آورده بدبیشینیان رسلهم پیغمبران ایشان باینست
جهت های روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فرود آید بیهیم پس باز
گردانید نده سترای خود را فی اقوالهم در دهانهای خود یعنی امتنان
دستهای خود بدان گرفته از خشم رسل یا دست برد هات نهادند از روی
تعجب یا اصابع خود را بر دهان نهادند خاموشی باشید و گفته اند ایدی خود را
بر افواه رسل نهادند که سخن مگویند و قالوا انا کفرنا و گفتند که ما نکرو بدایم
بما ارسلکم به بان چیزی که بشما فرستاده اند بر زعم خود و انالی شک و بدستی
که ما در شکیم مما تدعوننا از آنچه میخوانید ما را الیه بسوی آن از توبه و ایمان
مریپ شکی در تهمت افکنده یعنی با وجود شک رسولانرا متهم میداشتند
با عراض فاسده قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که ما شمارا بخدای تعالی
دعوت میکنیم ای الله شک آیا در وجود خدای تعالی شکی هست و حال آنکه
از کثره ادله بر وجود او شک را بحال مانده فاطمات السموات و الارض خدای تعالی
افزینده آسمانها و زمینهاست بدعوکم یعنی ند شمارا بایمان کبفرکم تا بایمان
شمارا چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمانی آموزد من ذنوبکم بعضی از گناهها
شمارا یعنی آنکه قبل از ایمان بوده و بوقرکم الی اجل و تا باز پس دارد و عذاب
نکند بلکه مهلت دهد شمارا تا وقت مستی نام برده شده که آخر آثار شما بود

و گفت

قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان آن ائمه نیستید شما الا بشر مثلنا بلکه آدمی مثل ما در صورت و هیأت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوصید به نبوت از میان ما تردید و چون میگوید ان تصدونا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان بعد از آنکه بودند که می پرسیدند آیا و نا پذیران ما را انا صنام فاقونا بسلطان پس بیارید محقق مبین روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوت بر مرتبت رسالت کو بپایه ایشان مجزه که می دیده اند اعتبار نمی نموده اند و از روی لجاج و عناد اقتراح معجزات دیگر کرده اند چنانچه معاندان زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم قائلت اللهم رسالهم گفتند مرا ایشان را پیغمبران ایشان آن سخن نیستیم الا بشر مثکم مکر شری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم می داریم و لکن آنکه ولیکن خدای تعالی یقین منتی نهد به نعمت نبوت و کرامت و رسالت علی من یشاء بر هر که بخواهد من عباد از بندگان خود و ما کان لنا و نیست ما را و نمی توانیم آن تا تمیم سلطان آنکه بیاریم برای شما حاجتی یعنی معجزه که می طلبید الا باذن آنکه مکر فرمان خدای تعالی و همیشه او یعنی ما از پیش بی خواست خدای تعالی کاری نمی توانیم کرد و معنی نمی توانیم ساخت **مشق** نا توانی و عجز لازم ماست . قدرت و اختیار از آن خداست . کارها بحکم راست کند . او تواناست هر چه خواست کند . و علی آنکه و بر خدای تعالی فلیتوکل المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان و ما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل در آن که توکل نکنیم علی آنکه بر خدای تعالی و قد هدینا و حال آنکه راه نموده ما را بسببنا بر راههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم او را و میدانیم که اذن امور بدست قدرت اوست و کنصبرین و بجدا که صبر خواهیم کرد علی ما اذ یقوینا برا چنانچه اید امیر سائید ما را بتکذیب و مخالفت و علی آنکه و بر خدای تعالی فلیتوکل المؤمنون باید که ثابت باشد توکل متوکلان و قال الذین کفروا گفتند انا آنکه کافر بودند در سلمه مر رسولان خود را انحرهم هراینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین دیار خود او گفت عودت یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فی ملتنا در کیش ما یا ما عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قاصحی الیهم پس و می کرد به پیغمبران ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لکن الظالمین هراینه هلاک کرد انیم ستمکاران را یعنی کافران و کسکنتکم الارض و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان من بعد هم از پی هلاکت ایشان ذلک این امر مقرر و این وعده راستست لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت در موقفی حکم می کنم من بر بندگان باز دارند و خاف و عید و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب و استغفوا و طلب فتح

میگردند

میگردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی بر هلاکت دشمنان با حکم طلبیدند میان خود و اعدای یا انبیاء و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطلست عذاب بد و فرود آید خدای تعالی حکم فرمود و انبیاء و مؤمنان نجات یافتند و خاب و نومید ماند و بی بهره گشت از اخلاص کل جبار هر که در کشتی غنیمت سیر میزد با حق یا معرض از طاعت او من و راسته جهنم از پیش و دروغ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و بر آن وجه او را در آن افکنند و بسبی و بیاشامند من ماء صدید از آب مختلط با ریم و زردابه از تن دوزخیان چکه و گویند ابی مثل صدید بخرجه بشکاف و ریح تمام توجه جرحه میخوانند از او لا یکاد سیقه و نمی توانند که بکافرو بروند از تنی و کندی و یائسیه الموت وی آید بد و آلام و شداید مرک من کل مکان از هر جای از اعضای او تا آنکه از پنج مویها و میان انگشتان و ماهویمیت و نیست او مرده یعنی مردنی تابیا ساید و در عین المعانی آورده که روح در هجو او مانده باشد بیرون آید تا او ببرد و نه بقی باز گردد تا زنده باشد بلکه بحکم لایوت فیها و لایحیی مردکی و زندگی میگذرانند و من و راسته و در پیش اوست با وجود چنین عذابی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آن بدتر و آن خلوت دست در دروغ مثل الذین کفروا آنچه بر خوانده میشوند صفت اعمال آنست که کافر شده اند بر بهم پروردگار خود و صفت ایشان اینست که اعمالهم کرده اهای ایشان کرماد است شدت عجز خاکستراست که سخت بگذرد به الیج بر و باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصفو است اد بادست و زمان را بد و وصف کردند غایت مبالغه است ملخص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند توده خاکستر است که باد سخت بدات و زرد بپاشد برده در اطراف پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران ماکسبون از آنچه کرده اند در دنیای علی شی بر هیچ چیز هم حبطه شده باشد و هباء منثور گشته و مطلقا اثری از ثواب آن ندانی ذلک آن پندار ایشان که ما نیکو کردیم کرده ایم هو الضلال البعید در گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است از راه حق که ترایان دیدی ای بیننده یا ندانستی آن آنکه از آن خدای تعالی خلوق السموات و الارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق برو جبهی که حق آنست در آفرینش آن بشاید هبکم اگر خواهد پرده شمارای اهل مکه معدوم گرداند و یات بخلق جدید و بیارد آفریده و بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد و ما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعز و بر خدای تعالی دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدور

دون مقدوری بلکه نسبت به همه مقدورات یکسانست **بیت** کارگردنوار
 اگر آسان بود پیش قدرت جلای یکسان بوده و بروز و ظاهر شدند ایراد
 بصیغه ما صیغه جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون
 آیند از قهرها بلکه برای امر خدای تعالی محاسبه او جمیعاً هر مردگان از کفار و مؤ
 فقال الصنفاء پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله للذین استکبروا
 مؤنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه بی روی ایمه کفر کرده
 باشند ایشانرا گویند آنانکه بدرستی که ما مرشما را تبعای روان بودیم در
 تکذیب رسول و امر حق از فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما مفتون
 عتاد دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای تعالی چیزی
 یعنی مادران عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی
 دفع کنید و بر دارید از ما قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم
 لو هدینا الله اگر خدای تعالی بنمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدینا که
 هو ایند ما نیز شما را راهی نمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدودست و شفاعت
 مادرین کارمورد ایشان نا امید شده گویند بیا بید تا با تناف بخروشیم و جن
 کنیم شاید که بر ما دری یکشایند و راه خلاصی بماند پس پانصد سال خود
 کنند سوهی ندارد گویند بیا بید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح
 گردد و پانصد سال دیگر شکمبایی و زردن مژده نجات نرسد گویند سواه علینا
 یکسانست بر ما اجر عتاد آنکه بخروشیم و جن بمانیم ام صبرنا یا صبر کنیم
 از هیچ یک فائده نمی رسد ما گنا نیست ما را من محبوس هیچ کز کاغ و بنای
 از عذاب و فرج و قال الشیطان و گوید دیوسر کش یعنی ابلیس لما قضی
 الامر ان هنگام که گذارده شود کار یعنی چون حساب خلوق بکنند و حکم الهی
 نافذ گردد یا آنکه اهل بهشت بهشت در آیند و اهل دوزخ را در دوزخ
 اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس
 بر منبر از آتش بر آید و گوید یا اشقیای آتش ای ملامت کنندگان آن الله
 وعدکم بدرستی که خدای تعالی وعده داد شمارا وعد الحق وعده درست
 و راست که هشر و جزا خواهد بود و وعدکم و من وعده دادم شمارا وعدة
 که نه قیامتست و نه حساب و نه دوزخ و اگر فرضا باشد بشان شمارا شفاعت
 خواهند کرد فاخلفکم پس وعده که دادم شمارا تبیین خلف وعده را
 خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم و ما کان و بود
 ما علیکم بر شما من سلطانی هیچ تسلطی که شمارا اگر آه کم بر کفر و معصیت
 یا محیی نبود ما بر صحت قول من الا ان دعوتکم مکرانکه من شمارا بخواندم
 بوسه و فریب بی حقی و برهانی فاستجبتم لی پس شما اجابت کردید بزودی
 و قائل نمودید در عواقب امور خود فلا تلمونی پس مرا ملامت نکنید بخیر

منا

ش

لی

دوسه که کردم

و سوسه که کردم من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت
 نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکند و گویند انفسکم
 و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت
 لا یقتنکم الشیطان نشودید این دال است بر استقلال فعل عبد و اختیار او
 گوید ما انما بمصر حکم من نیستم رها شده و فریادرس شما از عذاب و ما انتم
 بمصر می و شما نیز نیستید رها شده و فریادرس من آتی کفرت بدرستی که من
 امروز کافر شدم بما اشرکتونی با آنچه شریک میکردید مرا با خدای تعالی در فرمان
 برداری من قبل پیش ازین درد نی یعنی بیزار شدم از شرک شما ان الظالمین
 بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان اللهم عذاب الیم مرا ایشانرا است عذاب بی
 درد ناک و صوف بدوام خلود دادخل الذین و در آورده شوند آنانکه امنوا
 گرویده اند بجاها من عند الله و تملوا الصالحات و کرده اند کردارهای
 شایسته و پذیرفته جنات بحری در بهشتهای کونا کون که می رود من تحتها
 الا انهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالی که جاودان باشند
 در آن و در آن رنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند که ایشانرا با کرام و تعظیم
 تمام بریاض دار السلام در آرند باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردگار
 ایشان تحتهم تحت ملائکه بدیشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان
 در یکدگر سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات الهم ترایا ندیدی
 و ندانستی ای بنده بینا و داناکه برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه
 زده خدای تعالی مثلی و گودانید کلمه طیبه کلمه پاکیزه که کلمه توحیدست
 یا دعوت باسلام کلمه شجره طیبه مانند درخت پاک که آن نخلست یا شجره است
 در بهشت اصلها ثابت یعنی آن در زمین استوار و محکم و فرعها و شاخ آن
 فی السماء در بلندی ثقی اکلها میدهد میوه خود را کل جین در هر وقتی
 که خدای تعالی حکم فرموده بپیوه دادن و بر آن تقدیر که درخت خرما باشد
 گفته اند جین شش ماهست از وقت شکوفه او تا چخته شود و برسد یعنی درین
 مدت از رطب و ترافع میدهد باذن ربها بارادت و تکوین آفریننده خود
 و بضرب الله الامثال وی زند خدای تعالی مثلها را یعنی بیات میکند للناس
 برای مردمان تعلیم بیزکون شاید که ایشان در یابند زیرا که مثل تصویر
 معاینه است در آینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بحسوس و مثل
 کلمه خبیثه و مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت آهنما
 کلمه خبیثه مانند درخت ناپاک است چون هنظل که لختست و ناخوش
 و بدبوی و مکروه طابع سلیمه و با وجود خبیثات و کراهت اجتناب جفسا
 شده و بریده و پراکنده کشته من فوق الارض از روی زمین مالکها من فوق
 نیست او را اقیات و استحکام یعنی نه بچ دارد در زمین و نه شاخ در هوا

تا چخته شود و برسد

مشق پنج کوان دارد او را مدار. نه شاخ که کرده بدان سایه دارد. کجاست
 افتاده بر روی خاک. پریشان بی حاصل و خورناک. حق سبحانه و تعالی تشبیه
 درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمن ثابتست و اعمال او بجانب اعلی
 علیین مرتفع و ثواب در هر زمان بدو واصل بدو درخت خرم که بیج او مستقرست
 در مثبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع در هر وقت دهنده بخلاق
 و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر مقلد به جهت همدی هجت
 و پرهانی بر آن ثبات ندارد و علی نیز که بمصعد قبول رسد از و صادر نمی شود
 شجره خنظل که نه اصل او را قرار است و نه فرع او را اعتباری **رباعی** نهال سایه در
 شمع میوه دارد. چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست. درخت زند قه
 شاخیست بی پرو سایه. که پیش هیچ کس از هیچ اعتباری نیست. بی ثبات آنکه
 ثابت میگرداند خدای تعالی الذین آمنوا آنا را که ایمان آوردند و استحکام
 میدهند بالقول الثابت. سخن راست و محکم که بخت قاطع نزد ایشان ثابت
 و در دلهای ایشان ممکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه لا اله الا الله و محمد
 رسول الله است که خدای تعالی بر آن ثابت میدارد مؤمنان را فی الحیوة و الدنیا
 در زندگانی دنیا در زمان ابتلا و افتها صبور و در فرزند و از جاده مستقیمه
 توحید تلفزند چون زکریا و یحیی و عیسی و شعرون و امثال ایشان از انبیا
 علیهم السلام و گویند ثابت دارد مؤمنان را در دینی یعنی نزد یک مرکز اتم
 حیات ایشان بر کلمه توحید باشند و فی الآخرة و ثابت دارد ایشان را در آن
 سرای یعنی در قبر که اول منزلت است از منازل اخرویة تا جواب منکر و نکیر
 بطریق صواب باز دهند و گویند در دینی مراد قیامت و در آخرت موقف
 سؤال و یصل الله الکظامین و فرود گذارد خدای تعالی ظالمان را تا بکلمه توحید
 راه نیابند در دینی و در سؤال قبر و بفعل الله و میکند خدای تعالی مایشاء
 آنچه میخواهد از تنبیت قوی و اضلال جمعی الله ترایانندی و نگاه نکردی
 الی الذین بسوی آنا که بدو تبدیل کردند نعم الله کفر شکر نعمت خدا برای
 بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را از ایشان
 مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکة اند حق سبحانه
 ایشان را سگان حرم خود ساخته و ابواب رزق برایشان گشاده و بر نعمت خود
 با خود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشرف ساخته و ایشان را سپاهی
 گرداند لاجرم هفت سال بجهت خط در مانده خور و بی مقدار گشتند
 و بعضی از ایشان در هرب بدو مقتول و معلول شدند و از فاروق
 رضی الله عنه و حضرت علی مرتضی رضی الله عنه منقولست که مراد ازین
 دو قوم آنکه فاجر ترین قبایل فریشتند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت
 حق را تغییر کردند و اهل قومه را فرود آوردند قوم خود را یعنی ائبلع و

دشمن خود را

شیاع خود را در آلبواری برای هلاک جهنم عطف بیان اوست یعنی بوار
 دو زخمت بصلواتها در آیند بدان و بیس القراءه بدو قرار کجاست جهنم و جهلوا
 و فرافکنند بلکه انداد برای خدا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند
 یا در شمیم که ایشان را آلهه نام نهادند که بصلواتا که او را اندام خود مانندها
 سبیل از راه خدای که طریق توحید است قل متعوا بکفر و خورید با آرزوهای
 خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تله بدست یعنی دوسه روزی
 بدین نوع بگذرانید فان مصیرکم پس بدستی که باز گشت شما الی النار یا آتش
 و نزع است قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم یعنی امر کن عبادی الذین
 بر بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گزارید و نفقه کنید بقیسوا
 الصلوة تا ایشان با مرق نماز گزارند و بنفقوا و نفقه کنند مما رزقناهم از آنچه
 عطا دادیم بایشان سوا نفقه کردن بستان مراد تطوع است و علانیه و نفقه
 آشکارا مراد زکوة است چه در نقل اخصا و در فرض ظاهر و انساب باشد بخلص
 سخن آنست که بندگان مرا بگو تا نماز گزارند و زکوة دهند من قبل ان یاتی پیش
 از آنکه بیاید یوم لا ینفع فیة روزی که در و خورید و فروخت نباشد تا مقصود خود
 چیزی که بدان تدارک تقصیر توان نمود و لا خلال و در آن روز و سق نیز نباشد
 که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه غلبه و ستان دشمن کرده الا خلاه
 یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای تعالی لذی خلق آنست که بیافزید
 السموات و الارض آسمانها را و زمین را و انزل من السماء و فرفرستاد
 از آسمان ماء آبی مراد بارانست فخرج به پس بیرون آورد از آن آب من
 التمرات از میوهها رزق ااکم روزی برای شما که بدان روز کار گذرانید
 و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی را تجزی فی البحر یا مره تا میرود
 در دریا بفرومان او هر جا که میخواهد سخر لکم الانهار و سخر کرد انید برای
 انشلع و استیضاء شما افتاب و ماه را و انبین در حالیکه مستمر اند در راه
 یا بجد در سیرات و انارت خود میکوشند و ففور و قصور در آن ندارند و سخر
 لکم الکیل و انهار و رام کرد انید برای شما روز و شب را متعاقب یکدیگر بگویند
 برای نوم و راحت و دیگر برای کسب و معیشت و انیکم و بداد شما را
 من کل ما سألتموه از هر چه میخواهید یعنی آنچه محتاج آئیه شما بود خواسته
 و ناخواسته به شما از زانی داشت و ان تعدوا و اگر خواهید که شما شمار کنید
 نعمه الله نعمت خدا را که بفضل و کرم به شما داده لا تحصوها شما نمیتوانید
 کرد آنرا و طافت احصای نیاید سلی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت بزرگ
 پیغمبر ما است صلی الله علیه و سلم که سفر بزرگ کرد و واسطه نزد یک قوم میان حق
 و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال و ازین
 تصور و تخیل بیرون و از راه تفکر و تأمل افزونست **بیت** بود زده مدایح قدم

در این کلام
 از انبیا و ائمه
 علیهم السلام
 در بیان نعمت خدا
 و شکر آنست که
 بیافزید

رفیع تو فی عقل راه یابد فی فهم بی پروا آت انسان بدستی که آدی نظوم
ستمکارست کفار ناسپاس ظلم میکند بر نعمت آبخنان که از شکر آن غافلست
و کفران می ورزد که بحقیقت آن منعم جاهلست یا ظالموست در محنت
هنر کند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر نکشاید
و اذ قال ابراهیم و یاکن چون گفت ابراهیم هم در مناجات خود **رب**
اجعل ای پروردگار من **کردان هذا البلد** شهر مکه را **امنا** ایمن از عباد
و مکاره و اجنبی و دور کردن مرا و بقی و فرزندان مرا از تعب و الاصابه
از آنکه بپرستیم بتانرا این عینیه و حمد آید فرموده که فرزندان اسماعیل هم
بجهت دعای حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بت پرستیدند بلکه ایشانرا
سنگی بود آنرا دوز نام نهاده گردان گردید ندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است
پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزلت خانه باشد و این قول غریبست و محال
چهره و چهره فی شبه قریش از نسل اسماعیل هم بودند و بت پرستی ایشان مشهور
بود **رب** انهن ای پروردگار من بدستی که بتات اهلان کثیرا گمراه کردند
بسیاری یعنی سبب گمراهی بسیار گشتند من انسان ازاد میان من بتی
پس هر که بی روی کند مرا درین من فاته منی پس او از منست یعنی اهل ملت
من و من عصائی و هر که نافرمانی کند مرا در مادون شرک **فانک عفو و رحیم**
بدستی که تو آمرزنده و رحیم مهریابی با فادری که بیا مرزی ایشانرا و رحمت
کنی بدیشان بتوفیق تو بید یا بعد از توبه **ربنا** ای پروردگار ما **ای اسکنت**
بدستی که ساکن گردانیدم من **ذریتی** بعضی از فرزندان خود را مراد اسماعیل است
علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود
ر شکامد و ابراهیم علیه السلام را فرمود که دل من چنان میخی آهد که او را و پس
پیری بموضع که در آن آب و آبادانی نباشد خلیل جلیل متالم شد جبرئیل علیه
السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم هم بر براتی نشسته
و هاجر و اسماعیل را هم سوار کرد باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در
مکه ایشانرا بی انیسی و رفیق بگذاشت و دعا فرمود که خدا یا من ایشانرا
ساخته بواد غیر ذی ذریع برود خانه که خداوند ذریع نیست یعنی آب ندارد
که در و کشتن توان کرد **عند بیتک** حرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است
در او صید و قتل یا حرام است تهاون و تعرض بدو مراد موضع خانه
صراح است که در زمان آدم علی نبینا و علیه السلام بوده و اگر بتوقت
دعای ابراهیم هم خانه نبود پس تکرار ندا فرمود که **ربنا** ای پروردگار ما
ایشانرا درین مسکن ساکن گردانیدم **لیقیموا الصلوة** تا بپادارند نماز را
و پرستش تو بجای آورند **فاجعل** پس گردان **افئدة من الناس** دلهای
بعضی از مردمان را که بکشتی محبت نهوی **الیهم** بشتابند بسوی ایشان حق

در این دعا
دعا حضرت ابراهیم
و اسماعیل علیه السلام
در طلب خیر و دفع شر

سجانه و تعالی دعای آن حضرت را **سجابه** فرمود و بعد از رفتن خلیل
باندک زمانی چشمه زمزم به گفته جبرئیل هم یا با شوق قدم اسماعیل هم بدید
آمد و قبیله هجره ایجاد اعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم
بدان جانب را ترایدست محققان بر آنند که اگر من تبعیض و من
انسان نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در هم
از دحام گردندی و پروانه وار سوخته شعله آن شمع شدند **ربا**
آنرا که چنان جمال باشد که دل ببرد هلال باشد و آنکس که بران چنان
جمالی عاشق شود و بال باشد و دیگر حضرت ابراهیم هم دعا فرمود
و از رفیق و روزی ده اهل این بلد را **من القرات** از میوه لعلهم
یشکرون شاید که ایشان سپاس آری کنند نعمتها را این دعا نیز شرف
اجابت پیوسته بآنکه مکه وادی غیر ذی ذریع است انواع ثمرات درو پیدا
می شود و در تفسیر انوار مذکورست که فوا که ربیعیه و صیفیه و هر یفیه
و شوییه در یک روز در مکه توان یافت و چون تکرار در دعا کیل تصرع
و نیازست دیگر باره فرمود **ربنا** **انک تعلم** ای پروردگار ما بدستی که
تو میدانی ما بخنی آنچه بنهان میکنیم و ما نعلم و آنچه آشکاری سازیم
یعنی نهان و آشکارا میدانی و ما بخنی و پوشیده نیست علی آنکه من می
بوخدای تعالی هیچ چیز فی الارض و در زمین و لالی السماء و در آسمان
برای آنکه عالم است یعنی ذاتی و نسبت آن علم به معلومات یکسانست
بیت آنچه پیدا و آنچه پنهانست • هر باد آتش تو یکسانست • **الحمد لله الذی**
ثنا و سپاس آن خدا را که بخص فضل خود و هب لی بخشید و عطا فرمود
مرا علی الکبر بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید
از فرزند بن بخشید و پسر اسماعیل و اسحق اسماعیل را در شصت و چهار
سالگی یاد رنود و نوزد سالگی و اسحق را در نود سالگی یاد رنود و دوازده سالگی
آن رفی بدستی که پروردگار من **کسمیع الدعاء** و شنونده و اجابت کننده
دعاست درین کلام شعارست بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته **رب**
اجعلنی ای آفریننده مرا گردان **مقیم الصلوة** به پای دارنده نماز و من ذریتی
و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بر آن ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
همیشه اولاد ابراهیم پیغمبر هم جمع بر فطرت بودند و خواهند بود تا قیامت
ربنا ای پروردگار ما کرم فرما و تقبل دعا و فرای پذیر یعنی اجابت کن دعا
مرا **ربنا** اغفر لی ای پروردگار ما بیا مرز مرا دلوا لدی و پذیر و ماذر مرا
چون ایمان آورند بتو دعا و غفران ایشان قبل از نبی بوده و هنوز باس
از ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد از واکدین آدم است و حق
علیهم السلام و المؤمنین و بیا مرز مؤمنان را یعنی هر که بتو آید مؤمن بوم

يقوم الحساب و روزی که قائم شود خلاص را حساب و این عباس ^{رضی}
 عنه فرموده که مراد مؤمنان اند از امت محمد صلی الله علیه و سلم و لا تخسبون
 الله و میبندارای محمد صلی الله علیه و سلم خدا را غافل از خبر عتقا بعمل
 الظالمون از آنچه میکنند سفاکاران یعنی ثابت باشی بر آنچه دانسته از عقابی
 که متوجه آن حضرت است و مراد غیر او آنما بود که هر چه جزین نیست که تأخیر کند
 عذاب ایشان را لیوم شخصی برای روزی که خبره شود فییه الابصار در آن
 روز دیده ها از مشاهده احوال مهطعین در حالتی که خداوندان این
 دبد ها غنایند بسوی اسرافیل عم که ایشان را بر عرصه محشر خواهد
 رو سهم برد اشکان سرهای خود را بالا ببرند آنگاه باز می گردند بدین
 طریقی چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی که بر خود نتوان
 گریستن و آفتد تلم هواء و دلکهای ایشان حالی بود بواسطه غلبه دهشت
 و غیبت و اندر الناس و بیم کن مردم را یعنی اهل مکه را و بترسان یوم
 یا تبهم العذاب از آن روز که بیاید بدیشان عذاب فیقول الذین ظلموا
 پس گویند انا انکه ستم کرد ند بشک و تکذیب رینا ای پروردگار ما آخرنا
 باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تا خیر کن و ما را بد نیا فرست و مهلت
 ای اهل قریب تا مدتی نزدیک عجب دعوتك تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی
 آنکس را که بتو خواند و تشیع الرسل و پی روی کنیم فرستاده ترا او که توفیق
 در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبود بد شما که از روی مبالغه اقسام من
 قبل سوگندی خورده بد پیش ازین در دنیا که شما پابنده خواهید بود ما که
 من زوال و نباشد شما را هیچ زوال مراد است که می گفتند ما در دنیا خواهیم
 بود پس ای دیگر نقل نخواهیم نمود و سکنتم و ساکن بود بد شما فی مسکن الذین
 در مسکنهای انا انکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عباد
 و نمود و تبیین کم و ظاهر شد شما را کیف فعلنا بهم چه کردیم ما را ایشان
 یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار زوال عذاب و ضربت
 لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان و قدمکر و مکرهم
 و بد رستی که کوشش کردند در حیل آنچه نهایت مکر ایشان بود و عند الله
 و نزد یک خداست مکرهم جزای مکر ایشان و ان کان مکرهم و بد رستی که
 بود مکر ایشان در سختی و هول ساختند و برد آخته لغز و تاز جای برود
 منه الجبال از آن مکر و کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر صلی
 علیه و سلم یعنی کافران حیلتها انکبختند تا چیزی را که در بنیان و رسوخ
 چون جبال را سیاه است زایل کردند و این محالست بیست سست باد
 مکر ایشان که بزبانی که تواند کوه را بردن زجای در عالم از مرتضی علی
 رضی الله عنه نقل میکند که این آیت در قصه نمرود جبار است که چون سلاخی

از جمله اشیای که در این کتاب است
 از جمله اشیای که در این کتاب است

ند

ابراهیم

ابراهیم عم از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم عم
 که او را از آتش رها نید من میخواهم که بر آسمان روم و او را به بیم اشراف مملکت
 گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و بر و رفتن باسانی میسر نشود و فرود
 علیه اللعنه شنید و گفت تا بنایی ساختند بسه سال بغایت بلند و چون بر آنجا
 رفت آسمان را همچنان دید که بر زمین میدیدد روز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن
 و افتادن آن در سورة نخل رقم دیگر خواهد یافت القصه چون آن صرخ از
 پای درآمد و خلق بسیار هلاک شدند و فرود علیه اللعنه خشم گرفت و گفت
 بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که مناره مرا بیفتد جنگ کنم پس چهار کس
 پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوق چهار گوشه ساخت و دودریکی
 فوقانی و دیگری تحتانی در و راست کرد و بر چهار طریقی او چار نیزه که زیر و بالا
 توانستی شد تعبیه نمود پس کوسا ترا چند روزی کوسه داشتند و چهار
 مردار بر سر نیزه ها کرده اطراف صندوق را بر تن کوسان بستند ایشان
 از غایت جوع میل به بالا کرده بجانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که
 نمود و بایک تن در آنجا نشستند و بهوایردند بعد از شبان روزی نمود
 در فوقانی کشاده نگاه کرد آسمان را بهمان حال دید که بر زمین میدید بدین
 خود را گفت قادر تحتانی بکشد گفت بنکر تا چندی بینی آنکس نگاه کرد جواب
 داد که غیر آب چیزی فی بینم بعد از یک شبان روز دیگر که باب فوقانی بکشد
 حال همان بود که روز سابق مشاهده نموده بود و رفیق که باب تحتانی بکشد
 بخزد و دود تاریکی چیزی مشهود نبود و فرود علیه اللعنه بترسید و نیزه ها را
 با مردار سونگون ساخت و کوسان میل بر پر کرد و دود رفت و فرود آمدن
 او ازی مذهب از اجنحه کوسان ظاهر شد که کوهها از فرغ آن نزدیک بود
 که از اماکن خود زایل گردد فلا تخسبون الله پس میندار خدا را بخلاف وعده
 خلاف کننده و وعده خود رسوله پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت که رسول
 فرموده اینجا که انا لنصر ربنا لا غلبت انا و رسولی خلاف نکرده و نخواهد کرد
 و ترا برد شمنان مظفر و منصور خواهد ساخت ان الله عزیز بذرستی که
 خدای تعالی غالب است ذوات انتقام خداوند انتقام یعنی خواهند کینه
 اولیا از عدا یوم تبدل الارض در روزی که بدل شود زمین غیر الارض
 بر زمین دیگر و السموات و آسمانها تبدل گردد با آسمان دیگر و رتیب کوبید
 تبدل الارض تسویه جبالست و آنها را شجار و تبدل سما تکریر و سایر ستارگان
 و در معالیم قوی آورده است که آسمانها را بهشت سازند و زمین ها را
 دوزخ و از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بر زمین
 از نفقه و آسمان را با سمانی از زر و قوی این سعود رضی الله عنه که بیارند
 روز قیامت زمینی از نفقه پاک که بر آب هیچ کناه نکرده باشند مؤید این سخن است

کان

و برزوا و ظاهر شوند مردمان از کوره های خود بلکه آنرا احوال آنها را برای محاسبه
 خدای قهر کننده و تری الجرمین و به بیانی گناه کاران را یعنی مشرکان را بوسه
 در آن روز مقربین با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال
 یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فی الاصفاد در بندها یا
 غلها سربلله پیرهنهای ایشان من قطرات از قطرات است و آن چیزی باشد
 سیاه و کوبند طمع ابله است که می برند و بر شتر کرکین طلا میکنند تا جوب رسو
 فردا بر جلود و زخیان اندایند تا بحدت و شدت و دشت کون و نون را بجه
 و سرعت اشتعال آشی در آن معذب کردند و گفته اند تفاوت میان قطران
 دوزخ و قطران دینی مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دینی پس
 این قطران برایشان اندایند و تغنی و جوهلهم النار و فرود گیرد و پیوسته
 رویهای ایشان را آتش یعنی در آن بپزد که چیزی آنکه متعلق است به برزوا
 یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای تعالی کل نفس هرت را ما کسبت جزای
 آنکه کرده است آن الله بدرستی که خدای تعالی سریم الحساب زود حسابند
 مریند کارن را که حساب یکی او را از حساب دیگری باز می دارد لهذا این قرآن
 یا آنچه درین سورت است از موعظت بلاغ للناس کفایتست مردمان را تا بپند
 داده شوند بان و لکن در و ابیه و بیم کرده شوند بدان و بکارند بپند
 در دلایل قدرتی که در مذکور است اما هو آنکه است اله و احد خدای یکتا
 و کیدگر و هر آینه باید که بپند گیرند او را که کتاب خداوندان خرد و باز ایستند

سورة الحجر و فیما یذکر فیها من الامور النبی تسعون و تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم
 اوله علمنا در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا در آن باب
 سخن گفتن سلوک سبیل جرات است درینا بیج آورده که فاروق را رضی الله عنه
 از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشیم و خدای
 تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم فرموده که بگو ما انا من المتکلفین و بعضی
 گویند هر حرفی اشارت با سمیت چنانچه اگر الف اشارت با اسم الله است
 و لام با اسم جبرائیل و و را بر رسول و م تلك این آیتها که می آید آیات ان کتاب
 آیتها سورة است و قرآن مباین و اینهای روشن یا پیدا کننده حوق را از باطل
 و کتاب و قرآن یکست اما بد و نام مذکور شد که هر نای دلالت بر معنی دارد و تکرار
 قرآن بجهت تعظیم است و بما یؤذ الذین کفروا ای بسا وقت که در آن دوست
 دارند آنان که نکویدند و از زورند و لوکانوا مسلمین کاشکی بودند مسلمانیان
 و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزد یک حلول مرکب
 بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصاه موحدان را
 از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم برایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن

بسم الله

در حروف مقطعه

میسر نیست نمائند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم در هر یک از ایشان را مرگ
 و تحقیر است یعنی کافران درجه حسابند دست از ایشان بدو تادیه نبی یا کلا
 بخورند و بختنخوا و بر خورد آری یا بپند از ملاذ و منافع آن و ببلههم الا مل
 و مشغول گردانند ایشان را از روی یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را
 باز دارند از استعداد معاد و تفکر در اعمال فسوف یعامون پس زود باشد
 که بداند خاتم و عاقبت کردار و گفتار خود را و ما اهلکنا و هلاک نکردیم
 من قریه هیچ اهل دینی را الا و لکها مکر آنکه مرهلاک ایشان کتاب معلوم
 زمانی مقدّر بود نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک
 کی بود ما شبیه پیشتی نکردند من امه هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را
 و مایستاهوت و باز پس نمائند از آن یعنی هلاک شدند پیش از وقت
 مقدّر و نه بعد از اجل مقرر و قالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل آی
 انکس که فرود آمده است علیه الذکر بر قرآن انکس چون بدرستی که تو
 دیوانه که ما را از نقد بنسب می خوانی این کلام بطریق تهکم و استهزاء بوده چه اعتقا
 به نزل ذکر و نسبت بجنون با هم راست نیاید که ما تا نبینا و دیگر گفتند چرا فی
 آری بالملائکه فرشتگان را بگو ای بر رسالت خود ان کنت من الصادقین
 اگر هستی از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری
 فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما کوای دهند بر رسالت تو حق تعالی جواب
 ایشان میگوید ما نزل الملائکه فرود آمده شتوند ملائکه و حفص بصیفة
 متکلم میخواند یعنی ما فرود فرستادیم فرشتگان را الا بالحق مکر بوی ما بعذاب
 یعنی ملک را بصورت اصلی و قبی توانید دید که بجهت عذاب نازل شوند
 چنانچه قوم ثمود جبرائیل را دم در زمان صبح دیدند یا بوقت مرکب چنانچه هم
 کسی بیند و ما کانوا اذا نباشد آن هنگام که ملائکه را بدین فرود فرستیم
 مستظربین از مهلت داده گان یعنی فی الحال معذب شوند اما حق بدرستی که
 ما نزلنا الذکر فرود فرستادیم قرآن که یاد کرد مؤمنانست و ذکر بمعنی شرف نیز
 می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست و ان الله و ما مراد را
 لحاظظون که بانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در او چیزی از باطل بیفزاید
 یا چیزی از حق کم کند بآنکه نکهدار او بیم از طرف هلل بدو یا نکهداریم او را
 در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالت است صلی الله علیه
 و سلم یعنی نکه بان او بیم از مصیبت اعادی ربای اگر جمله جهان خصم کرد ده
 نترسم چون نکهدارم تو باشی زشادی و در عالم نکینم اگر یک لحظه نخورم تو
 باشی و گفتند ارسلنا و هو آینه ما فرستادیم پیغمبران من قبلک پیش از تو فی شیخ
 الا و لکن در گروه پیشینیان و مایا پیغمبر دنیا مدید ایشان من رسول هیچ فرستاد
 الا کانوا مکرر بودند که از روی کبر و عناد به بان پیغمبران یستهزؤن استهزاء

ده

میکردند چنانچه این معاندان می کنند مراد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
یعنی از میان انبیاء علیهم السلام تو مخصوص نیستی یا ندانی قوم بلکه هوایشان بدین
بوده اند کذلک چنانکه در آوردم استهزای انبیاء در دلکهای مکه بان پیشین شکله
دری داریم همانرا فی قلوب الجرمین در دلکهای کافران زمان قولاً و یؤمنون به
ایمان نمی آرند بقرآن و قد خلت و بدرستی که گذشته است سنه الاولین سنت
خدای تعالی در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بتو قبول حق
و تکذیب رسل بوده و این وعده اهل مکه است که تکذیب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم نموده بعد از ظهور معجزات افتح آیات میگردند و در نزول ملائکه
بجهت کواخی مبالغه داشتند حق سبحانه و تعالی فرموده که و لو فتحنا علیهم و اگر گشاییم
برین مقرر جان بایا من السماء و دری از آسمان فظنوا فیه پس باشند هر روز
فرشتگان در نظر ایشان بجهت از آن در بالای روند و از آن در زیر می آیند
لقالوا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند انما سحر کرم جز این نیست
که برسته ابصار نا چشمهای ما را و خیره ساخته اند یا اگر در آسمان بکشایند
و کفار بالا رفته عجایب از آسمان مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند
و این صورت در خارج وجود ندارد بل سخن بلکه ما قوم سحر و جادوی
کرده کاینم یعنی محمد صلی الله علیه و سلم ما را جادوی کرده چنانچه در ظهور دیگر
آیات میکنند و یقولوا سحر مستمر و لقد جعلنا و بدرستی که آفریدیم و پدید آوردیم
فی السماء و جادو آسمانها برجهای دوازده گانه بهیئات و صفات و خواص
مختلف یکدیگر و زینتها و بیار استیم آنرا بصورتها و آسمانها به نبرین و
سایر کواکب کلنا ظریف برای نکرند که بعبادت در آن نکرند و بدان بر قدرت
مبدع استدلال کنند و حفظناها و نگاه داشتیم آسمان را من کل شیطان از هر
دیوی رجیم تا نشو اند که بدان صعود کنند و بر احوال و اخبار مطلع شوند
الامن استرو السمع لیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان رود و بدزد و سخن
و سموع جانی آنچه از فرشتگان شود فاتبعه پس از پی در آید او را و بدورد
و سوزش شهاب مبین ستاره روشن و درخشان از این عباس رضی الله
عنه منقولست که از زمان آدم هم تا وقت عیسی بن مریم هم دیوان بر آسمان
می رفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ را درسی می نمودند سخنانی را بودند
و بر زمین آمده باد و ستان خود از کاهنات میگفتند چون روح الله متولد
شد ایشانرا از آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم
الانبیاء علیه و علی له افضل الصلوة المصلین دست داد از همه ممنوع شده اند
و بجهت رجیم ایشان به شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانست مسدود گشت
بیت می برآمد باز از تیرگی شکست کلی شکفت هیاهوی غار آفرین شد
و الارض مددناها و زمین را باز کشید بر روی آب از زیر خانه کعبه القینا

و در افکندیم

و در افکندیم و پدید آوردیم قیهار و آبی در زمین کوههای سرافراخته بارها
و انبتنا فیها و برویاندیم در زمین من کل شیء موزون از هر چیزی بچیده
بمیزان حکمت یعنی مقرر مقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت علی است
یا آنچه وزن کنند و به پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویاندیم
از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و مزروعات و جعلنا لهم
و بساختیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه
قوام عیش شما بوی است از مطاعم و لباس و من لکم و هم برای شما ساختیم
آنرا نیستید شما له براز قین مراد از روزی دهندگان یعنی خدم و ممالیک
و گفته اند انعام و مرکب و آن من شیء و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج
باشد الا عندنا مگر نزد یک ماست یعنی در تحت فرمان هر آینه خزینها
او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و
اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را با شیء مخزونه که در اخراج
آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست و ما ننزله و فرود نرستیم آنرا الا بقدر
معلوم مگر با اندازه دانسته شده که کم از آن شاید و نه زیاده بر آن باید و ارسلنا
الرياح و فرستادیم بادها را لواء ابستان بابر یعنی بردارندگان ابر را
یا آستین کنندگان درختها را به میوه فانزلنا من السماء پس فرودستادیم
از آسمان ماء آبی که آن بارانست فاسقینا کوه پس بخوارانیدیم شمار آن آب
و تصرف دادیم در آن و ما انتم و نیستید شما له مراد آب فرودستاده را بخا
نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظانیم امام ما توبی ربه
الله علیه در ثواب و یالات فرموده که نیستید شما موهبا و خزینند از آن یعنی خزاین
او در دست شما نیست و آنچه شما در خزینة نهید از آن اوست و انالحن و بدقی
که ما بخنی زنده می کردیم اجسام قابله را با ایجاد حیات در آن و نمیت
وی میروانیم اجسام حیه را با زوال حیات از آن در لطایف فشریه رقی الله
عنه مذکورست که زندگی میدهم دلکهارا با نور مشاهده وی میروانیم نفوس
در نار مجاهده یا زنده می سازیم بواقفت طاعات و موده می کردانیم مبتا
شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که آهیای قلوب او کیا
می کنیم بانوار لمعات جمال و امانه نفوس ایشان می نمایم بسطوات نظرات
جلال یا موت و حیات می دهیم بخلع و لبس و نحن الوارثون و ما وارثانیم باقی
بعد از فانی خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری
رسد پس هر در معرض فنا اندوخ سبحانه و تعالی موصوف بصفته بقا و لقد
علمنا المستغفین و هر آینه میدانیم پستی گرفتگانی را منکم از شما در اسلام و لقد
علمنا المستأخرین و بدرستی که میدانیم واپس افتادگان را از آن یا میدانیم پیشینیا
و پیشینان را از شما که آدم میانید یعنی هر که مرده است از زمان آدم هم تا این وقت

زین

بعث

و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده باشد از کذشتگان و هر که
 بخواد زاده از آیندگان یاد داشته ایم قوت گذشته و میراثیم امت محمدی را صلی
 الله علیه و سلم یا آنکه مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا
 که مؤخر است از آنها در اسباب نزول آورده که زنی جمیل در عقب حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز میکرد در صفوف شایسته از جماعتی
 در صفهای پیش رفتند تا او را بیند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت
 رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که مقدم و
 مؤخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست و آن ربک و بدرستی
 که پروردگار تو هر چه را و جمع کند متغذی بین و متأخرین را و جزای
 هر یک بدو رساند آنکه حکیم بدرستی که آرد است کار است عظیم دانای
نهان و آشکارا و گفت خلقنا الانسان و بدرستی که ما فریدیم انسان یعنی
آدم را م من صلصال از کل خشک که چون دست برورزند او از کسند
من حماء و آن کل کاین بود از کل سیاه مسنون بوی کوفته بواسطه بسیار
بودن در آب چوب لای که در تک هوض و جوی باشد صاحب تپیان گفته
حق سبحانه و تعالی آدم را م از خاک فرید بر آن وجه که آب بر خاک پراشید
تا کل شد و مدتی بگذشت تا حاکمشت پس از آن صورت کرد مسنون بمعنی
مصور است آنکه بگذشت تا خشک شد و بمرتب صلصال رسید و الجان
خلقناه و جان که پذیر بریاست بیا فریدیم او را من قبل پیش از آفریدن انسان
من نار السموم از آتش بی دود که مسام نفوذی نماید و صواعق از آن آتش
متکون می کرد این مسعود رضی الله عنه فرموده که سموم دینی جز نیست از
هفتاد جزء از سمومی که جان از آن آفریده شده و از آن ربک و یاد کن آنرا
که گفت پروردگار تو لایکه فرشتگان را بجهت خلافت زمین آنی خالق
من آفریننده ام بشرا آدمی را من صلصال از کل خشک کاین است من حماء
سنون از لای مصور فاداسوخته پس چون راست کم صورت و ماهیا
او را و نغین فیه و در آرم در وی من روحی از روحی که آفریده منست
و او بدان زنده کرد و تقوایه پس بیفتید مرا و را ساجدین سجده کنندگان
سجده الملائکه پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون هر ایشان بتمام
الا ابلیس ملعون که از روی استکبار ای آن بکوت سر باز زد از آنکه باشد
مع الساجدین از سجده کنندگان مرا دم را قال یا ابلیس گفت خدای تعالی
که ای ابلیس مالک چیست ترا و غرض تو چه بود الا تکون در آنکه نباشی مع
الساجدین با سجده کنندگان قال گفت ابلیس لم اکن لا سجده نیستم من که سجده
کم بکسر خلقته مرا دی را که آفریده من صلصال از کل خشک من حماء مسنون
از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از آتشی عناصر آفریدی که خاکست و مرا از آتش

سجده الملائکه
 و ابلیس
 و فرشتگان
 و سجده کنندگان

آنکه از آتش است

آنکه از آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان جسمانی کثیف بود و او را سجده کند
 ابلیس نظیر مظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را و بر آن دید
 ندانست که کجاست اسرار درین خزانه مدفونست رباعی کجاست درین خانه که در
 نکجید این کج خواب از پی آن کج نهانست فی الجمله هر آنکس که درین خانه
رهی یافت سلطان زمین است سلیمان زمانست قال گفت خدای تعالی
مرا ابلیس بعد از ابواب امتناع از سجده آدم که فاجع پس بیرون رو منها از اسم
یا از بهشت یا از زمزه ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فانک
رجیم پس بدرستی که تورانده شده از خیر و کرامت و ان علیک اللعنه پس
بدرستی که برتست دوری و زانگی ای یوم الکدرین تار و جزا در لباب آورده
که تار و قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذاب بر تو رسد که از لعنت فراتر
گنی قال رب گفت ابلیس ای پروردگار من فانظری پس مهلت ده مرا ای
یوم یبعثون تار و زی که آنکجسته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که ببرد و میرا
که بعد از بعثت مرکب نیست حق سبحانه و تعالی اجابت کرد قال فانک گفت بدرستی
توهستی من المنظری از مهلت داده کان ای یوم الوقت المعلوم تار و وقت
معلوم بعد یعنی زمان فنی خلق بنفخه اول که نفخه صقیفه گویند وجه قول
جهنم و راست که نفخه اول نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیاء و میان دو نفخه
بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنکه بر آنکجسته
شود قال رب گفت ابلیس ای آفریدگار من بما اغویتني سوگندی خورم باغوی تو
لا زینن لهم هر آینه بیارایم از برای آدمیان کناره را فی الارض در زمین دینی که
دار و غروب است در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت یاد کرد برای اغوای آدمیان
یکی بصفت ذات که فبعزک لا غویتهم و یکی بصفت فعل که بما اغویتني و نفقا
فوق کردند میان این هود و اهل عراق بر آنند که سوگند خورد بصفت ذاتی چون
قد ریت و عظمت و عزت یمن است و سوگند خورد بصفت فعل چون رحت
و سخط و امثال آن یمن نیست و اصح آنست که ایمان منی بر عرف باشد چو عرف
مردمان آنرا سوگند توان گفت یمن است والا لا و برخی بر آنند که در فیما اغویتني
باسبب است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم
مردمان و لا غویتهم اجمعین و هر ایشان را بر گمراهی دارم الا عبادی مکره بندگان تو
منهم المخلصین از ایشان خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و
فریب مرا در ایشان از نباشد قال گفت خدای تعالی هذا من اخلاصی در ایمان
صراط راهیست که حق است علی بر من رعایت آن مستقیم راهیست مستقیم که
راستست یعنی کجی ندارد و زود بمنزل رساند و گویند علی راست است یعنی
اخلاص راهیست راست بسوی من آن عبادی بدرستی که بندگان من یعنی
مخلصان کیس لك نیست ترا علیهم سلطان بریشان قوتی در اغوای و اضلال

لا من تبعك مكر انكس که متابعت تو کند من الفاوین از کراهان که تو برو
توانی شد و آن جهنم و بدرستی که دوزخ کو عده و عده گاه ایشانست یعنی
متابعان تو اجمعین و ایشان لها مرد و زرا سبعة ابواب هفت درست لکل
باب موهودری را منتهی از کراهان جز و مقسوم بهوه است قسمت کرده شده
مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قوی مقرّر معین شده جهنم جای
کناه کارانست از اهل نوحید لظی مقام ترسایانست خطمه ما وای جهودانست
سعی از ان هابیانست سفر مقرّر برانست مجیم کل مشرکانست ها ویده که درک
اسفل کورند نامزد منافقانست امام ابو منصور رحمه الله در تادایلات فرموده که
مراد از ابواب طبقاتست و چون مؤمنان در دوزخ جا و بدینستد ایشانرا طبقه
نبا شد پس طبقه اول نامزد هریده است و دوم از ان ثنویه است و مشرکان
عرب سیم از ان ابرمه که مطلقا منکر رسالت اند و چهارم از ان یهود و بنجم از ان
نصاری و ششم از ان مجوسی هفتم از ان منافقان و در بحر الحقایق آورده
که دوزخ بعد از هفت درخت در دست حرص و شه و هقد و غضب و
شهوة و کبر و عجب و در ترجمه رشف مذکورست که دوزخ هفت درخت است
که اعضای هفت کانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است
به هفت درختان کشوده اند هر عضو را از بابی مورد طریقی کرد آید **بابی**
هفت دری دوزخ اند درین تو . ساختن نفسشان و دور بند . هین که در
نست قتل امروز . دهر هفت در حکم اندر بند . ان المتقین بدرستی که
بر هیئ کنندگان از روی ابلیس فی جنات و عیون در بوستانها اند و چشم
یعنی در باغهای که در ان چشم باروان بود از شیر و خر و جزان آدخوها گویند
فرشتگان متقیان را که در آید بدین بوستانها سلام آمین مقرون سلامت از
آفتها یا سلامی از خدای تعالی در حالی که ایمین باشند از زوال و نزاع و بیرون
کنیم ما فی صد و رهم آنچه در سبزه ای بهشتیان باشد من عل از کینه که در دنی
با هم داشته باشند از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که امید میدارم
من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گفته صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدر
و مراتب یک دیگر شک برند اخوانا در آیند در بهشت در حالی که برادران
باشند یکدیگر را در مهمان داری و دوستی علی سر برادران نشسته بر تختها
اندر مظل بجوهر متقابلین رویها بیکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای
یکدیگر بینند لا ینهم فی رسد ایشانرا فیها در بهشت نصب رنج و مشفق
چه آن سزای نعم و راحتست و ما هم منها و نیستند ایشان از بهشت بخرابی
بیرون کرده شده کان یعنی جا و بد در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم از باب بنی شیبیه مسجد الحرام درآمد جمعی از صحابه را دید
که می خندیدند فرمود که مالی از یکم تصحکون چیست مرا که خندان می بینم یعنی

شماره پنجم

شماره پنجم صورت پیش آمده که خندان مشاهده میکنم شمار صحابه را می خندا
ازین سخن استشمام نمودند و آن حضرت در گذشت و هنوز نرسیده باز
گشت و فرمود که جبرئیل عم بمن آمد و پیغام آورد که جوایزندگان مرا امانید
می سازی بنی عبادی خبر ده بندگان مرا ای انا الفغفور بانکه من آموزنده ام
کسی را که آموزش طلبد ابراهیم بخشنده ام بر کسی که توبه کند و آن عذاب و بانکه
عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منفرست هوا لعذاب الالیم آن غذا
در دناک محققان گفته اند در توصیف ذات بمرت در رحمت و تعذیب و
عقوبت ترجیح و عده لطفست و تا کید صفت عفو که سبقت رحمتی غنای
دلالتی تمام دارد برین معنی و در ذکر قرآنی بزر رحمت سبقت تقدیم پذیرفته
مشق که چه جرم من از عدد و پیش است . سبقت رحمتی از ان پیش است .
چشمگیر که عذاب نماند . بر کنه پیشگان بخشناید . و نبیهم و خبر ده بندگان مرا
عن صلیف ابراهیم از مهمانان ابراهیم دم یعنی از سه فرشته یا هشت یا
دوازده که بشارت ابراهیم دم و هلاک قوم لوط دم بروی نزول کردند از دخلوا
علیه چون آمدند بر د فقاوا سلاما پس گفتند سلام می کنیم سلام کردی قال
گفت ابراهیم دم انا منکم و جلوت بدرستی که ما از شما ترسانیم و جهت ترس
بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا آنکه ما حضوری خوردند و ایشان ازین
جهت ترسانک شدند فرشتگان این سخن شنوده قالوا لا توجل گفتند مترس انا
بشرک بدرستی که ما مزده می دهیم بفلام . پیبری اسمی نام علیم دانا یعنی دانی
به بلوغ رسد بنو قوت بوی خواهد رسید قال ابشر عوفی گفت ابراهیم دم ای ایشان
مید هید مرا علی ان مننی بعد از آنکه رسیده است مرا الکبر بزرگ سالی متعجب
شد از آنکه پیبری بزرگ سال را بر سر بر چه وجه باشد یعنی باز جوان کود را بر همان
پیبری که هست این صورت وجود کبر و قیم پس بچه نوع و چگونه بشریت مزده
مید هید مرا قالوا بشرنا ان گفتند مزده دادیم ترا بالحق بر راستی و درستی و شک
و شبهه فلا تکف پس میباش من الفانطین از نا امیدان یعنی بدین مزده امید
باشی که آنکه قادر است بر خلق بشر و ابوبن هر آینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هم
و عجوز عاقر قال گفت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام من نا امید نیستیم از
رحمت پروردگار و من یقنط و کست که تو مید شود من رحمه ربیه از بخشش
پروردگار خود الا الصناتون مکر کراهان که طریق معرفت را نشانده اند و
رحمت و کمال قدرت را ندانسته و چون ابراهیم دم فرشتگان بسیار را دید در ثامن
افتاد که آمدن این چه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان
متقی بگو خواهد بود قال فما خطبکم گفت چیست کار و مطلوب شما اینها المرسولون
ای فرشتگان و کجا میروید قالوا انا ارسلنا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند که
قوم مجرمین بسوی کوه کافران یعنی قوم لوط دم تا ایشانرا هلاک کنیم الا آل لوط

لیکن آل لوط یعنی خاندان انا لمجوهم بدرستی که ما بجات دهندگانیم ایشانرا جمعین
هر آلا مرآتة مکون او قدرنا لها قصاکوده ایم ما آنرا که زنت اولون العابرین از باز
ماندگان باشد در شهرستان برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر بر آن خود با آنکه فعل اندکست
از جهت قرب واختصاص تواند بود قلمنا جاء پس آن هنگام آمدند آل لوط بخانواده
لوط آل لسلون فرشتگان فرستاده شده از جانب حق سبحانه و تعالی که قوم لوط را بخوا
اعمال فجیعہ مستاصل سازند قال گفت لوط آدم آنکم بدرستی که شما قوم متکرون
کروه بیکانکاید یعنی فی شناسم شمار که از کجا بید و از کدام قبیله آید و بواسطه
هجوم ایشان بر لوط ازیشان تنفیر میخورد قالوا گفتند فرشتگان که ما بیکانه ایم
و از پیش یکانه ایم و نیامده ایم که بقضری رسانیم بل جئناک بلکه آمده ایم بقو
ما کانوا باخیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فیه بمترون در آنجیزی که
شک میکردند و در بی و در زیدند و انتیناک بالحق و آوردیم بقورستی بل یعنی
عذاب ایشان حقست و انالصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم درین
خبر فاسر باهلک پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را شب بقطع من اللیل
در پاره که از شب بگذرد و آنچه د بار هم و تو نیز برو ازین ایشان تا شتاب کنی
در رفتن و لا یلتفت و باید که از پس ننکره منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را
نرسد و امضوا و بروید حیث قومون آنجا که فرموده شده آید یعنی بامصر
که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک خواهند شد و قضینا و حکم کردیم یا
و حق فرستادیم آیه سوی او ذلک الامر ان کار را که تفسیرش اینست ان
دابر هو لا بدرستی که بنیاد این گروه مقطوع بریده و برکنده است مصححین
در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی ازیشان
باقی ماند و در خبر است چه چون زنت لوط هم مهمانان نیکو روی را دید خبر
بقوم فرستاد و جاء اهل المدینه و آمدند اهل شهر دوم بدرخان لوط علیه السلام
بستبرون مزده میدادند بیکدیگر بذات مهمانان و طبع فساد داشتند قال
گفت لوط آدم آن هولاء ضیفی بدرستی که این گروه مهمانان مانند فلا تفصی
پس مرا رسوا نکنید بفضیحت ایشان و اتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
و در تکاب فاحشه و لا تخزون و خوار و خجل مسازید مرا پیش این مهمانان
قالوا اولم ننهک گفتند ای امان ترا نمی کردیم عن العالمین از حمایت عالمیان
یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بفر بابوده قال هو لا بدنی گفت آنک
ایشانرا دختران مانند یعنی زنان قوم چه هر بی است را بمنزله بدرستی یا است
خود را گفت شما هم بشرط اسلام آن کنم اگر هستید فاعلیت کنندگان آنچیزی را
که من میگویم که هر یک بزندگانی توای محمد صلی الله علیه و سلم آنهم بدرستی که
ندند قوم لوط هم آنی سکرتهم در کوهی خود بجهوت سرگردان می شدند یا
از مسنی غفلت گمراه می کشند در بنا و بلاد ما تریدی آورده که خدای تعالی

بهر چه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد بجز خود
سو کند خورد در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای
تعالی نیا فرید هیچ کس را گوی ترا از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
و بحیات هیچ کس سو کند خورد الا بحیات او بجو بود و او بر بساط قرب
در قبضه حق بود **منقول** چون نبی از هستی خود سر بتافت و فوج پاکش
از لعل کتاج یافت داشت از حق زندگی در بندگی شد لعل کتاج جلوه آن
زندگی آورده آنکه لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و بر بیل هم وقت
صبح بود بانکه برایشان زد فاختهم الصبحه مشرقین پس فر گرفت ایشانرا
و به نزد یک آسمان برده سرنکون ساخت فجعلنا پس ما کرد انیدیم عالمیها
ز بران شهرها را سافلها ز بران یعنی از بر و زبر کرد انیدیم آنرا و امطرنا
علیهم و بارانیدیم بریشان و گفته اند بر قوی ازیشان که غایب بودند از ابن
بلاد حجاره سنگی من سخیل از کل محکم شده یا سنگی برو نوشته نام هر کس که نام
او بوده آن فی ذلک بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را عم لایات
هر آینه نشانهاست برای عبرت لمتو شمین مر خداوندان فراست را که بزرگی
در نکردند و حقیقت ایشانرا بسماوات ان بشناسند و این صفت مؤمنانست
چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراست المؤمن فانه ينظر بنور الله تعالی
آورده آنکه خواجه بزرگوار قطب الاخبار خواجه عبدالحق مجدوانی قدس
سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در صورت زاهدان خرقه
دربو سجاده بر کتف در کوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که اتقوا فراست المؤمن الی اخره سز این حدیث
چیت حضرت خواجه قدس سره فرموده که سز این حدیث است که زنا بری و ایما
آری جوان گفت نفوذ بانکه که مرا زنا باشد خواجه فرمود بخادم خرقه از
جوان بر آبر کس و زنا ری بدید آمد جوان فی الحال زنا برید و ایما ت
آورد حضرت خواجه فرمود ندکه ای یاران بیاید تا بر موافقت این نوعهد که
زنا ظاهر برید مانیز زنا باطن را قطع کنیم خودش از مجلس برآمد و قدم
خواجه افتادند و بخجیدید توبه کردند **منقول** توبه جوت باشد پشیمان آمدن برود
حق تو مسلمان آمدن عام را توبه زکار بد بود خاص را توبه رید خود بود
و آنها و بدرستی که شهرستانها موقوفه بسبیل معین براهی دایم است
یعنی بر اهل بیت که قافلها می رود و آثار آنی بینند آن فی ذلک بدرستی که
در آنچه مایا کردیم لایه که مؤمنین هر آینه نشانه است مرکب وید کافرا بر قدر
ربانی وان کان و بدرستی که بودند اصحاب الایکة اصحاب الیکه یعنی قوم شیب
کظالمین ستمکاران بکفر ایکه در خنان بسیار در رفقه را گویند و بلد ایشان را
باعبارانکه در میان شهرها شان مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب هم

با اهل مدین و اهل یک سبوت بود اهل مدین تکذیب او نموده بصیحه هلاک
شدند چنانچه در سوره هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی
کردند فاستقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعد از یوم الظله و آن
در سوره شوری مذکور خواهد شد و آنها را بدرستی که بسدوم و ایکه یا ایکه
و مدین کبایم مبین بر اهل مدین و هود است که مردم میگذرند و میبینند
و لقد کذب و بدرستی که تکذیب نمودند اصحاب انجیل اهل یارجر یعنی خود
المرسلین و استادان بعضی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع
رسل است و آیتها هم در آیه تبارک و تعالی و کتاب ما که بدین آیتها
منزل بود و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران
آیات را بر مخرجات حمل کرده اند و خروج ناز از سنگ معجزه مشتمل بر غریب است
چون بزرگی خلقت که هرگز شتر بعظمت او نبوده و زاده بعد از خروج و بسیار
شیر که هم نموده را کافی بود و بر سر چاه آمدن در روز نوبت او و خوردن تمام آب
بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها می نمودیم فکانوا پس بودند
عنها از آن آیات معجزین روی کرده اند کائنات و کائنات بخوبی و بودند که
ی برپا نمودی تراشیدند من الجبال از کوهها بیو تاها آنها امنین در حالتی که
ایمن بودند از آنها و عقب زدند در ذات درایت یابی پنداشتند که آن خانها
حمایت خواهد کرد ایشان را و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فاذنهم الصیحه
پس فریاد گفت ایشان را صیحه عذاب مصیبه در حالتی که در ایندگان بودند
بصباح یعنی اول روز یکشنبه صیحه و جبرائیل هم هلاک شدند چنانچه در سوره
هود هم گذشت فاما غرق غنم پس دفع نکرد از ایشان ما کانا و یکسبوت آنچه
بود ندکه کسب میکردند از اموال یا آنچه میکردند از بنای بیوت و ما
خلقنا السموات والارض و نیا فریدیم آسمان و زمین را و ما بینها و آنچه میان
ایشانست الا بالحق مکر بحکمت یا بسبب حق یا برای بیان حق و ان الشاعه
و بدرستی که قیامت لایحه هراینه آینه است و خدای تعالی انتقام تو را
مکذبان خواهد کشید فاصبح الصبح الجمیل پس در گذرد رکذشق نیکو یعنی
عفو کن حق نفس خود را و در صد مکافات مباحی بعضی بر آنند که حکم
بآیت سیف منسوخ است آن ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق
اوست آفریننده خلایق و اخلق العلم دانا با اهل وفاق و نفاق در بسیار
نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اذرع هفت کاروان
دید از آن بی فریضه و بی نصیر که انواع طیب و جواهر و متعه و جامهای
فاخریاد داشتند و در تیسیر و در هفت کاروان فریض در یک روز به مسکه
آمدند با مطامع بسیار و علابی بی شمار و بر هر تقدیر برخی از صحابه رضی الله عنهم
گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی هرگز راه خدای تعالی نفقه میکردیم

و صاحب خبر فرموده

و صاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم خطور
فرمود که مؤمنان کرسنه و برهنه گذرانند و مشرکات را این همه مال باشد ایت آمد که
و لقد آتیناک و بدرستی که ما دادیم ترا سبعه من المثنای هفت بیت مثنای که قرآن
و این هفت بهتر از آن هفت فافله مراد هفت آیت فافله است و گفته اند مراد
هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوالت کوبند یا حوا میم سبعه که عرایس
قرآنند و قرآن مثنای گفت بجهت آنکه احکام و قصص در او مثنی شده یعنی تکرار
یافته و القرات العظیم دیگره آدم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب او
بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثنای که فافله است یا سبع طوالت یا حوا میم از
قبیل عطف عام بر خاص باشد لا تمدت مکش و یاز منکر عینیک هر دو هشتم
خود را الی ما متعنا بسوی آن چیزی که بر خود داری دادیم به با پنج جزا و با
صنفها را منهم از کفار یعنی از غیبت است از نظر یعنی آنچه اصناف کفر از هر
و نصاری و مجوس و عبده اصنام را داده ایم مایل مشوک آن بغایت حقیر و خور
و قلیل و بی اعتبار است نسبت آنکه بتو ازانی داشتیم از فضایل و کمالات رباعی
پیش در یای قدر و حرمت تو نه محیط فلک حیاتی نیست داری آن سلطنت
که در فطرت ملک کونین در حسابی نیست و لا تحزن و اندوه بخور علیه السلام
بر یاران خود بی توانی و در ویشی و اضعف جناحت و فر اکر ببال خود را یعنی
تواضع کن کما مؤمنین مؤمنان را و در فوای غای با ایشان و در کشف الاسرار
گفته که خفص جناح کنایست از خوش خویی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز
بر بالای آن حضرت راست نیامد مشوی ذات تو وصف نیکو خویست خوی
سرمایه نیکو بست روز از دل دوخته حکم قدیم بر قد تو خلعت خلق عظیم
وقل و بگو ای انا الذین بدرستی که من بیم کننده ام المبین هویدای یعنی بیان
و برهان بیمی که من گفته ام اگر ایمان نیاوردید عذاب بشما فرستیم کما انزلنا
مثلا عذاب که فرستادیم علی المقسمین بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن
انانکه ساختند قرآن را عصبین پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و چندین و
باز نمودند از سحر و شعبده و کلاه و مقتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی
آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری نمل را میگرفت دیگری غلبه
بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بود و کوبند که مقسمان دوازده
تن بودند و یکدیگر در موسم ایشان را بمکه فرستاد تا با هر قافله از حاج
که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تنفر داده
کوبند ساهو و شاعر و کاهن است نعوذ بالله تعالی و قرآن از ابدان و صفها
که گذشت ذکر کنند تو ربک پس بخور و در کار تو کنش انهم اجمعین هراینه
هم ایشان را سوال خواهیم کرد عما کانا یجملون از آنچه بودند که میکردند از تقسیم
و تکذیب نقلست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بعد از بعثت مردم را

ت را

بجای خود عیون می فرمود تا سه سال بگذشت جبرائیل هم آمد و آیت آورد که **فادع**
بیس اشکارا کن و بظاهری قیام نمای بما تو مرا آنچه ترا فرستاده اند از او امر
و نواهی و اعراض و روی بگردان عن المشرکین از مشرکان و التفات مکن
مرا ایشان را آورده اند که هیچ تن از اشرف فرشت در اید از او از رسید عالم صلی الله
علیه وسلم گوشتی ندی و هر جا و براد ندی بفسوس و استهزا پیش آمد ندی
روزی آن حضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرائیل ام این پنج تن در آمدند
و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم مشغول شدند جبرائیل علیه السلام
گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شرا ایشان را کفایت کند پس اشارت کرد
بساوی و لید مغیره و بکف پای عاصی بن وایل و بی بی هارث بن قیس و بروی
اسود بن عبد یغوث و پنجم اسود بن عبد المطلب و هر پنج از ایشان باندک
زمانی هلاک شدند و لید بدکان نیز تراشی بگذشت و پیکانی در دامن او و بخت
از روی عظمت سرزیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساوی و برآ مجروح
ساخت و در ک شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای
عاصی خلیلد پایش ورم کرد و بر آن نمود و از بی بی هارث قیام روان شد و جان
بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بجا که خاشاک میزد تا هلاک گشت
و پنجم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سرور زمین زد تا جانش بدر آمد
و آیت نازل شد که **انا کفیناک المستهزیین** بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر
استهزا کنندگان را **الذین یجعلون انا انکه می زنند و شریک میکنند مع الله**
با خدای بجای آنها آخر خدای دیگر باطل فسوف یعلمون پس زو به بدانند
عاقبت کار و به بینند مکافات کرد از خود را و لقد نعم و بدرستی که ما میدارم
انک یصنیع صدورک آنکه تنگی می شود سینه حق بما یقولون با آنچه کاران
میگویند از شریک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشواری آید ترا
گفتار ایشان **لنسیح بحمد ربک** پس تسبیح کن تسبیحی که مقرب بحمد پروردگار
تو بود یعنی بگو سبحان الله و بحمده و کن من الساجدین و باش از نماز
کن از ندکان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تکذیب تو کاهیم و از آنچه
بتو می رسد از غصه بیگانگان خبر داریم تو بحد ضرورت بنما زدرای که میدان
مشاهده است و با مشاهده دوست بار بلا کشیدن باشد و یکی از پیران
طریقت گفته که در یازاد بغداد دیدم که یکی را صد ناز بانه زدند آهی نکرد از وی
پرسیدم که ای جوان فردان هر زخم خوردی و نالیدی گفت آری شیخی معذوریم
دارم که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او می زدند از نظاره وی
بالم زخم شعور نداشتم **بیت** تو بیغی زن و بکذا را تا من بی دل نظاره میکنم
آن چهره نکارین را **و اعبد ربک** و پرستش کن پروردگار خود را حق **لانی**
الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرک مرا از یقین موافق به است چه موت هر مخلوقی

مستقیم باشد

متعین باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت کن و طاعت او فرموده کن
سورة النحل مکیه و اربعها و دست از پرستش باز مدار ما و عشره و ثمان آیات
بسم الله الرحمن الرحیم
ای نزدیک رسید امر الله فرمان خدای تعالی بقیام قیامت یا بعد از کفار فلا تجلوه
پس طلب آن نکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیلی نمودند
در آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را بد آن وعیدی فرمود از قیام ساعت
یا عذاب دنیی آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل نکنید گفته اگر آنچه
تو میکوی واقع شود شریکان حق که بتا نند ما را از آن خلاص خواهند داد حق
سبحانه و تعالی فرمود این آیت که **سبحانه پاکست خدای تعالی و تعالی عما**
یشرکون و برتر است از آنچه ایشان انباز میکردند یعنی بزرگتر است از آنچه او را
شریک باشند که دفع مراد کند یعنی منع عذاب تواند کرد بنزل الملائکه فرو
می فرستد فرشتگان را بالروح بوی یا بفران که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را
بارواح میرسد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیامد الا که روح با او است
و در قیام و چنانچه براد میان حفظی باشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه
بان من امره از فرمان خدای تعالی علی من یشاء و هر که خواهد من عباد
از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزیان ملائکه منزله یا انبیا کویم
آن اندر و آنکه اعلام کنید و بتو رسانید خلق را و آگاه سازید الله الا انا
آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده **هو ام فاعلمون**
پس بتو رسید از من و جز مرا پرستش نکنید **بیت** مرا بندگی کن که داور منم تو
از بندگانی و مولی منم **خلق السموات و الارض بیا فرید آسمان و زمین را**
بالحق بحکم درست با بحکمت یا بجهت بیان حق تعالی عما یشرکون برتر است
خدای تعالی و بزرگتر از آنچه انباز میکردند برای او **خلق الانسان بیا فرید**
ادی را من نطفه از آب منی که جماد است بی حق و فهم و خیالی که وضع و
شکل پذیرد پس او را فهم و عقل داد **فاداهو پس آنگاه او خصیم مبین**
جدل کننده ایست آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بجهت
ثابت سازد و مراد ابی ابن خلفست که استخوان کهنه و سمست شده را بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحان
و تعالی این آیت فرستاد که او در اقول جمادی بود و ما او را حق و سطوی دادیم
اکنون با ما مجادله می کند چرا استدلال نمی کند بابد و برعاده که هر که بران قادر بود
هر آینه برین نیرو قدرت دارد **والا نعم و چهار پایان را که اصناف ثمانیه اند خلقها**
بیا فریدیم گم برای شما گفته اند که متعلق بما بعد است یعنی شمار آنها و ف
در ایشان پوشش نیست کرم کننده یعنی جامها از ششم و موی که سر ما باز دارد و منافع
و دیگر شمار در ایشان منفعتهاست از نتاج و غیر دگرایی و رکوب و تجارت و غیر آن

است

و منتهای کلوب و ازیشان می خورد بد یعنی شیر و روغن و پنبه و یای خورید
 ازیشان آنچه توان خورد لحم و شحم و اکی غیر انعام چون طیور و صید بحر و کویا
 غیر منتهای است و لکن فیها و شمار درین چهار پایان جمال تربیتی و آریستی
 یعنی درهای خانه شمار و وقت بدین انعام زیستی باید هین **ترجیح** است
 هنگامی که بازی آیند از چرا با را مکاه خویش یعنی آخر روز و هین شرح
 و وقتی که بیرون میروند بمرای خود یعنی با مداد و تحمل انتقال و بری دارند
 بارهای کوان یا بدان شمار از آن میزدند که تکیه بشهری که نباشد شما بالغیه
 رسته بدان بارهای کوان یا پیاده **الاستی** مکرر و سختی که
 بدنها شمارند اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود بهیچ شهر از شام
 وین نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شمار نعمت انعام انعام
 فرموده آن ربکم بتحقیق آفرید کار شما لرؤف مهریاست نعمت دادی سابقه
 خدمت رحیم بخشاینده است که با فریدن چهار پایان کار بر شما اسات
 کرد و الخیل و بیایید اسبان را و البغال و استر را و الحمیر و خزان را و کبوه ها
 تا بر نشینید آنرا و زیسته و تا آریستی کنید روز کار خود را بدان آریستی کردنی
 و بخل و بیایید چنانچه ایضا آفرید مالا تعلمون آن چیز را که شما ندانید
 از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعم بهشت است
 یا ملائکه ها فات و صفات یا مخلوقات ما و روی قاف در لباب آورده که سکوت
 از تفسیر آنچه حق سبحانه می فرماید که مالا تعلمون اولاست و علی لکن و بر خدایت
 یا اولاست قصد السبیل بیان راه میانه یعنی راه راست که موصیلت بحق
 یابد است اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل و خوب بلکه از روی
 فضل و رحمت یا مراد است راه حق یعنی دین اسلام و منها و هست بعضی
 از راه که خلقان روزند جا خرج و مخرف از مقصد یعنی ملل کفر یا اهل
 و بدع و لوشاء و اگر خواستی خدای که راه نماید که یکجا جمعین هر آینه راه
 نمودی هر شمارا و توفیق ساختی تا همه سا بران بقصد السبیل رسیدند
 هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا سحاب یا از آسمان
 بر سحاب و از سحاب بر زمین ماء آبی که منته شراب شمارا از او شامیدنی و منته
 شجر و ازین باران باشد درخت مراد کباب است که از زمین روید نه نباتی که
 آنرا سان باشد قیه دران نبات رسته شیمون می چرانید چهار پایان خود را
 نیست می روینیم ما حفص بیای خواند یعنی میروند باند خدای که برای
 شما به از رع باب باران کشت را مراد خوب عازیه است که زراعت می کنند
 و ازین سبب و درخت زیتون را و الخیل و خرما بنا را و الاعناب و تاکهارا
 و من کل الثمرات و بعضی از میوه ها که در زمین ممکن باشد زیرا که میوه ها
 موجود نباشد لکن در بهشت آن فی ذلک بدستی که درین دو بیانید حق

و انشجار لایه

نیت

نیت

نیت

و همان در اینجا

و انشجار لایه هر آینه بدستی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لکن بقوم بتفکر
 مرکرو می را که تفکر کنند و تا مل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب درون
 کند متعفن گردد و اعلی و اوسط کشته ساقی از در هوا تصاعد یابد و اسفل و
 بشکافند یعنی از در زمین مترشح شود و بشود و غما ساعت ساعت زیاده میگرد
 تا وقتی که از هار و انوار میوه برود بدید آید هر میوه شکلی و لونی و مزه دیگر باشد
 و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعم و نیست الا بفعل فاعل مختار تقدیر
 و تعالی **مشق** روضه جات بخش جهان آفریده با غنچه کون و مکان آفریده که در هر
 شاخ گل و برگ و باره جلوه او نقش در کارشکاره و سخنرنگ و رام کرد انید برای انتفاع شما
 اللیل و النهار شب و روز را یکی برای آرایش و دیگری برای اسایش و التمس و التمس
 و افتاب و ماه را بجهت انصاف فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین
 و شهور و النجوم و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین شمار انفع
 ی رساند در حالتی که هستند مستخر آیت بامره رام شدگان با مرخدا می که پروردگار
 همه است آن فی ذلک بدستی که درینها لایات هر آینه علامت ها و دلایلهاست برو خدا
 صانع حکیم لقوم یعقلون مرکرو می را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از زلفا
 نیست بتفکر فرموده و درین دلالات که بغایت ظاهریست ذکر عقل کرد و ما ذرا و دیگر
 رام کرد انید آنچه بر آنکه آفریده است لکن برای نفع شما فی الارض در زمین از هر چه
 بدان محتاجید یعنی شمار امیر ساهت نفع گرفتن بدانها از مطامع و مشار و ملباس
 و مرکب و منافع مختلفه اولانته در حالتی که مختلف است هیئات و اشکال و اصناف
 آن فی ذلک بدستی که درین مخلوقات لایه هر آینه دلالتی و نشانه است برو خدا
 حق لقوم یذکرون مرکرو می را که یاد کنند و هو الذی و اوست آنکه سخن بگویند
 در بار بجهتی که شما ممکن آید از انتفاع بدان یکی آنکه در و صیدی کنید لیا کوا تا بخورید
 منته از و کما حل یا گوشت تازه یعنی ماهی و سخنر چون و دیگر غوصی نمایند در و تا
 بیرون آید منته از و حلیه تلبسونها پیرایه که پوشید یعنی استخراج کنید آنچه از زمین
 می سازید چون نول و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون تربین نساج برای حال
 باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد و نری افلاک و بی بی کشتیها را موا خر
 رونده و شکافنده آب قیه در دریا و کشتیها و دیگر سخنر بحر و شمار برای نیست
 که بگوید بر کوب در کشتی من قصه از سود او که سبب سعیت و زقت و تعلک
 تشکرون و شاید که شکر گویند خدا بر نعمت سخنر در باد ترتیب کشتی چه این نعمت
 عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته هوا به کشف الاسرار آورده که جو بختان
 از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و محیط و عمان و جزایر و بر
 عبور بران کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها بدید کرده
 چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور ازان کشتیها تعبیه
 نموده که هر که در کشتی توکل نمایند از دریای شغل بسا حل فراغت رسد و هر که

بکشتی رساند و آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای
گذازد دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشیند از دریای غفلت
ساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت
رسد و بحقیقت تفرقه در بقا است و جمعیت در فنا با خودان در مهلکه تفرقه اند
و بخودان در موتیه جمع **مثنوی** بحساب خودی قلم در کشی در ره بخودی علم
بر کشی تا بچاروب لا زودی راه کی رسی در حرم **آلله** والی فی الارض و بیا
و بنهاد در زمین روایی کوههای بلند و بزرگ آن غیب بکم تا میل نکند بشما
زمین یعنی محرک و مضطرب نکرده و شمار اینکورد اند در خبر است که چون حق
سجانه زمین را بیا فرید بر روی آب محرک بود و بی قرار ملائکه گفتند این بساط
مقر هیچکس نتواند بود حق تعالی برو کوهها را بیا فرید تا قرار گرفت و در تیسر فرمود
که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب و محرک بود حق سجانه و تعالی فرشته
که او را صاعد مایل کو بید بیا فرید و فرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرافی پای
او بر جای قرار گرفت پس کوهها را بر سطح زمین ساخت تا بایستاد و آنها را و دیگر
در زمین بیا فرید و بیا چون نیل و فرات و دجله و حیون و سجوت و امثال آن
و سبل و دیگر بد کرد در زمین را هها از هر موضعی موضعی **لعلکم تعقلون** تا باشد
که شمار راه برید بمنازل و مقاصد خود و علامات دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای
روندگان از کوهها و بشتهها و غیر آن و بالجم و ستارگان چون نریا و نباتات انفسی
و فرودین و شعر بین و سماکین و جدی و مانند آن هم پهنند و نشان یعنی فرشی
در کشتی و تری راهی بایستد اگر چه آهنگم مسافران را مستراست اما ایشان
مشهور بودند در رحله الشنا و الصنیف یا آنکه راه را بستانه از هر مردم بهانه
می شناسند **لن یخلق** آیا کسی که می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد
کس لا یخلق باشد چون کسی که نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان را بدون خدای می
پرستند چون عیسی و عذیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی
نیست پس عاجز را شریک قادر را خالق غایت عناد و نهایت جهل است **افلا تذکرون**
ایا یاد نمی کنید اینهارا تا در یابید فساد اعتقاد خود را و آن تعد و اگر خواهید که بشما
نعمه **آلله** نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لا تحصوها نقول نیدمردن از ادعوی
از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکران قیام توانید نمود آن **آلله** لغفور یدرسق
که خدای تعالی آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در می گذران در **رحیم**
مهربانست که بتقصیر شکرگزاری نعمت از شما باز نمی داند و **آلله** یعلم و خدای تعالی
میداند ما شکر و آنچه شما بپنهان دارید از عقاید و ما بحقوق و آنچه آشکارا کنید
از اعمال و الذین یدعون و انات از **آلله** باطله که میخواهند کفار مکه وی پرستند
من و دونه بخیر خدای تعالی لا یخلقون شیئا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند
آفرید و چگونه آفرینند و هم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که

مخلوق باشد

مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگر و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود
باید پس ایشان شرکت حق را نشاند آموخت و ایشان با وجود مخلوقیت مرد کاند
غیر اعیان از زندگان یعنی بساکنان جهنم می شنوند و می بینند و می گویند و ما بشعرون
و نمی دانند آیات بمعنی آن که برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون
وقت بعث خود و غیر خود ندانند چگونه جزا خواهند داد و بر سرستندگان خود را
و معبود باید که بکشتی زندگان خود دانا بود و بر اوصال جزای ایشان توانا و دانا
آورده که روز قیامت بتنازیر انگیزانند ذوات ارواح تا از عبده خود بپراکنند
آلله که خدای شما **آلله** واحد خدای یکتا و یگانه است **فالذین لا یؤمنون** پس
آن کسان که نمی گردند بالاخرة برای دیگر یعنی تصدیق بعث نمی کنند قلوبهم
منکرة دلهای ایشان ناشناخته است و راستی را نپذیرنده و هم مستکبرون
و ایشان سرکشان اند از متابعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا گردن کشتی
میکشند از قبول ایمان **لا حرم** هر آینه راست و درست است آن **آلله** یعلم آنکه
خدای تعالی میداند ما شکر و آنچه بپنهان می سازند از مکر بر رسول خدای
تعالی و ما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از حروب و محاصرت باوی **آلله** بدستی
که خدای تعالی لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای
تعالی و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند و **اذ اقبل لهم** و چون گویند متکبران را یعنی
اتباع و سفله پرستند از رؤسای اشراف ما ذل انزل چه فرستاد بر بکم پروردگار
شما محمد صلی الله علیه و سلم این سخن بر سبیل استهزا و تمسک است چه ایشان به نزول
قرآن مقرین بودند اما چون کسی با ستهز ابر سیدی که خدای تعالی چه فرستاده است
فانوا گفتندی **اساطیر الاولین** آن فرستاده شده که سرگزشتهای پیشینیا است
یعنی هیچ فرستاده و آنچه او خواند **اساطیر الاولین** است کفار بدین سخن قوی را
گمراه ساختند حق تعالی فرمود که این عمل کرده اند بچملق تا بر داند او را **و هم**
بارکنهان خود را کامله بنام یوم القیمة روز ستیز و من او را را الذین
دور دارند بعضی نیز از کنهان آنانکه بصفونهم گمراه ساخته اند ایشان را بغیر
علم بی دانشی یعنی بان مقدار که حصه اخلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خواهند
کشید بنام و هم حصه از عقوبت قوی که بجهل و نادانی از ایشان گمراه کرده اند
الا ساء بدانید که بد باریست ما بر روزت آن باری که ایشان می کشند قد مکر
الذین بدستی که مکر کرده اند آنانکه بوده اند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد
تکذیب انبیای **آلله** پس بیاید فرمان خدای تعالی بنیاست **لهم** آن بناها که برافراشته
بودند یعنی امر خدای تعالی بجزای انبیاء ایشان صادر شد من القواعد از جهت
اساس یا عادی که بنا بران بود **لهم** بیفتاد علیهم السقف برایشان سقف خانه را
من فوقهم از برایشان یعنی اول بام برایشان فرود آمد پس دیوارها و این
اشارتست با نهادن کل و هلاک ایشان در آن بعضی برانند که مراد ازین صرح

شده

نمود است که بابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار گز بود و در فرج کوبند عریض آن بود
که توهده امورا سمانی کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شده با وی مقاتله نماید
بعد از تمام صرخه بادی از مهلب طهیب الهی بوزید و ان بنی و بنیاد بکند در
تفسیر ثعلبی آورده که سر آن بنا در دیافکنند و باقی برخاسته های نرودیان فتاد و آواز
مهلب از آن بدیده زبانه قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف
گشت و وجه شمیله آن شهر که کوثر نام داشته بابل نیست محمد جری طبری آورده که
زبان هر مردم در زمان نرود سریانی بود چون سقوط صرخه واقع شد زبانها را
اختلاف بدید آمد و هر قوی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان آن دیگر
نداشت و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم بدید آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر
میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر کرده اند یعنی نرود و اتباع او ما بخرابی بناها
ایشان حکم کردیم و انهم لعذاب و بیامد عذاب بدیشان من حیث لا یستعربون
از اینجا که ندانستند یعنی وفقی که طمع نداشتند یا از هوی که توقع نبود و میاطی آورده
که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نرود مسلط شد و در کباب فرموده که
خدای تعالی نرود را مبتلا کرد انید بر پشته که در بیخی آورفته بود و در دماغ وی طای
گرفته و بزرگ شد و چهار صد سال در اینجا ماند و درین مدت پیوسته مطر بر سر او
می زدند تا فی الجملة از وی یافت شیخ فرید الدین عطار در توحید منقول الطهر
آورده **شعری** نیم پشته بر سر دشمن گذاشت در سر او چار صد سانی بداشت
چون دهد حاکم ضعیف را مرده سببت خصم قوی را بکند **نفریوم** القیمه پس روز
قیامت بخیز بهم رسوا کرد اندایشان را یا عذاب کند یا تش چنانچه در دینی معذب
کرد انید بافتادن صرخه و استیلای لشکر بعوضه و بقول و گوید خدای تعالی را
روز این شرکائی که اندان ازان من یعنی آنها که کمان می بردند که شریکان مانند
الذین کنتم انانکه بود دشمنان از روی سینه ششاقون خلاف میکردید یا پیغمبر و
مؤمنان کتبهم در شتاب ایشان قال الذین کونینا انانکه او تو العلم داده شده اند
علم را یعنی اهل انبیا و پیغمبران مرسل یا غیر مرسل و ملائکه یا انایان که خلق را
بنویسید و خواننده اند کونینا الخری الیوم بدرستی که خوار و رسوائی درین
روز و السوء و بدی عذاب علی الکافین بر کافرانست الذین انانکه تنو قیهم
الملائکه و اکبرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظالمی انفسهم
در حالیکه ایشان ستمکارانند بر نفسها و خود بکفر و چون مرک را معاینه دیدند
قال لقوا النجم پس در انداختند صلی را و افرا کردند بر بوبیت و و هدایت حق
یا کردن نهادند و گفتند ما کتا عمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از
کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت منکر شوند حق سبحانه و تعالی بلی یعنی کافر
بودید و معصیت کردید انانکه علیهم بدرستی که خدای داناست بما کنتم
تعملون بد آنچه بودید که عمل کردید و بران شمار پاداشی خواهد داد و پاداش نیست

که کوبند

کوبند فادخلوا پس در آید ابواب جهنم بدرها و درخ یا بدر کاف که آماده است
برای شما خالد بن قیهاد در حالتی که جاوید باشد دران قلبش متوی المتکبرین
پس هر آنکه بد مقامی بد از امکا هیست متکبر از جهنم آورده اند که اهباء عربیوم
کسانی فرستادند بیکه تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیر کرده بدیشان
رسانند چون فرستاده از کفاری پرسید که بر محمد صلی الله علیه و سلم چه چیز فرمودی بد
می گفتند افسانه ها که دشمنان چنانچه گذشت و قیل و چون گفتند لاذین انقوا مرا نازا
که بر هیز کردند از شرک یعنی مؤمنان ما ذال انزل و بیکم چه چیز فرستاد برورد کار شما
قالوا خیر گفتند فرستاد نیکوی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و مجتمع مجموع حسنات
و برکات اوست و نیکو بهاء دیدنی و دنیوی و خویسها و صوری و معنوی نا غنی از
الذین احسنوا مرا نازا که نیکوی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة مکافات نیکوست از عصمت
خون و مال و حرمت فتح و نصرت و کد از لاهر و ثواب ایشان در سرای دیگر خیر
بهتر است ازین و کتبهم دار المتقین و نیکو ساریست بر هر یز کار از بهشت و گفته اند
ذرع و یک حصاد غدک **شعری** بکوشی امروز تا غنی باشی که فو ابرجوی قادر نیاشی
کری بجا گشت کردن را نورزی دران خرم به نیم بوزن بوزنی جنات عدت
سرای این متقیان بوستان اقامتست که روز قیامت بدخلونها در آیند بدن
بحری می رود من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستان جویها کلبم فیها
مراستان است در بهشت مایشاوت آنچه خواهند از انواع مشتمیات و در جوی
کسی که کو بد شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل او کیا
و مراتب شهدا برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و همد که موجب این
مناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بد آنچه دارند را ضا اند کذلک
مثل این جزا بخیز انانکه المتقین پاداشی دهد خدای متقیان را الذین
انانکه تنو قیهم الملائکه بمنزله ایشان و فرشتگان یا مرقدای طیبین در حالتی
که پاک باشند از شوائب شرک و عصیات یا خوش وقت باشند یا نیکو مزده دهند
فرشتگان ایشان را از روی تعظیم بقول کون کونینا سلام علیکم سلام خدای
بر شما می شاید که سلام فرشتگان باشد بریشان و بعد از سلام گویند فو ا که میبوی
شوید اذخلوا الجنة در آید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون
سبب آنچه بودید که عمل کردید از خیرات و حسنات هل یستظرون یا انتظار
ی برند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم الملائکه مکرانانرا که بیایند بدیشان
فرشتگان بقبض ارواح او یا بیایند امور بدت فرمان برورد کار و بعد از استیصال
ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کونند انانکه بودند من قبلهم
پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و ما ظلمهم انانکه دریشان
ستم نکرد خدای تعالی بهلاک ایشان و کون کافرا انفسهم یظلمون و یکی بودند

ایشان که بکفر و معصیت بر نفسهای خود ستم کردند قاصدا بهم پس رسیدند
 بحکم عدل سیات ما عملوا جزا آن بدیهه که کردند و هات بهم و فرود آمد بدیشان
 یعنی فرود گرفت ایشان را ما کائنات به آنچه بودند که بان یستهلزون استهلزون کردند
 یعنی عذاب موعود و قال الذین اشركوا و گفتند آنانکه شرک آوردند و لو شاء الله
 اگر هو اسقى خدای ما عید نامی دونه فی پرستیدیم بجز خدای من شیء هیچ چیز
 نحن ما ولا اباء و ناون پذیران ما ولا هو منا و هرام فی کردیم من دونه فی حکم خدای
 من شیء هیچ چیز را از بجزم و سلبه و غیر آن شرکان این سخن را از روی استهزاء
 گفتند بخلوص عقیدت و صفای طوبیت حسین بن الفضل رحمه الله گفته که اگر
 کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحان ایشان را
 بدان عیب نکردی کذلک مانند کردی اهل مکة فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه
 پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحویم هلال و تحلیل حرام فعل علی الرسل
 پس هست بر رستادگان یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین مکرر ساند
 پیدا یا پیدا کننده مرطوبی حق را و نقد بعثت و هراینه ما فرستادیم فی کل امت
 در میان هر گروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستاده ایم و فرموده بودیم
 هر را تا با قوم گویند ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدا را و اجتنابوا الطاغوت و هرگز
 کنید و بایک سوره و بدان پرستیدن طاغوت و اب چیز است که بدون خدای پرستند
 لمنهم پس ازین امم من هدی الله کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان
 داد و منهم من حققت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الصلاة براو کراهی
 بسبب خذلان الهی فسر و پس برودای شرکان و سیر کنید فی الارض در زمین
 فانظروا کیف کان پس بگردید که چگونه بود عاقبة المکذبین منتهاء کار تکذیب کنندگان
 یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در آن تکرید تا بر شما واضح گردد
 که هر که ان کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند آن محرومی اگر سخت
 کوشی و حرص و رزی ای محمد صلی الله علیه و سلم علی هد بهم بر راه یافتن شرکا
 فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی راه فی نماید من یضل از آنکه می خوا
 کراهی او و مالهم و نیست کراهان را من تا صریح هیچ کسی از یاران که دفع عذاب
 کند از ایشان در تبیان آورده که یکی را از مسلمانان بر کافری دینی بود بتقاضا
 آن رفته در انشای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرک بقاء او امیدوارم
 کافر گفت تو امید داری که بعد از مرک زنده شوی مسلمانان گفت آری کافر
 با ایمان غلاظ شد آنکه در یکسری و مقرب بود سو کند یاد کرد که هیچکس بعد از موت
 زنده نشود آیت آمد که و انهم و سو کند خوردند بآنکه بخدای جهادیم
 سخت تر سو کنند از ایشان یعنی جهاد کردند در تغلیظ سو کند و گفتند
 لا یبعث الله بر آنکه بر خدای من یوموت از آنکه بمیرد بلی ایجاب است بعد از نفی
 یعنی برخواهد آنکسخت ایشان را و عدا علیه حق ای بلی کیست نه هم و عدا للبعث

حقا و کفی

حقا و کفی اکثر الناس لا یعلمون یعنی اکثرین کیست تابیان کنند کلام
 برای ایشان آنکه یختلفون آن چیزی را که اختلاف می کنند فیه در آن از امور
 بعث و هشر و لعلهم الذین کفروا و برای آن تابیدند آنانکه نکریدند انهم کافرا
 از آنکه بودند کاذبین دروغ گو یان در انکار قیامت انما قولنا جزی نیست
 که قول ما کثی مر جزی را از آن ناه چون خواهیم فریدت او آن نقول است
 که گوئیم که کن مران چیز را که باشی فیکون پس بیاشد ملخص سخن آنست
 که تکوین ما را ایشان متوقف بر ماده و مدد نیست پس کسی که ابتدا و کفی
 ماده قادر باشد بر ابداء چیزی هراینه قدرت او از اعاده آن شی با وجود ماده
 در نخواهد ماند **مشق** آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند که بعد از آن بخشد
 چود راورد از عدم بوجود چه عجب باز آنکه کند بوجود و الذین هاجروا و آنانکه
 بریدند از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد
 از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنانند از اصحاب رضای الله عنهم که
 بجهت ستمکاری قریش بکشته هجرت کردند حق سبحانه و عده فرمود لنبقینهم
 هراینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا درین سرای حسنة شهری نیکو یعنی
 مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو و لا جلا لافرة
 و هراینه مزد آخرت مر ایشان را اکبر بزرگتر است از غنیمتی که در دنیای بدیشان
 رسد آورده اند که فار و اعظم رضی الله عنه هرگاه که یکی از مهاجران را عطا
 دادی کفنی بیکر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا
 و ما اذخر فی الاخرة الفصل لوکانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند زیادت
 کنند در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران آنانکه صبر کردند بر مفارقت
 وطن و از آن کفار و علی بهم و بر پروردگار خود پیو کلون توکل می کنند و کار
 خود را بد و تنویض می نمایند آورده اند که قریش گفتند خدای از آن بزرگتر است
 که بشر را پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث کرد اند تا خلق را بد و دعوت کنند
 رد قول ایشان را آیت آمد که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما بر سالت من قبلک پیش
 از فرستادن تو الا رجالا مکرم و فی را از آدمیان که بزیات ملائکه یوحی الیهم
 وحی فرستاده می شود و هفص بصیفة متکلم می خواند یعنی وحی فرستادیم
 بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بران جاری شده که بشر را بر سالت فرستد
 نه ملک را فاسئلوا پس پرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علماء ایشان را آن که
 لا تعلمون اگر شما هستید که فی داند باید اند که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث
 شده بام و فرستاده کشته بالبینات با معجزهای روشن و از بر و کتابها و نوشته
 و انزلنا و فرستادیم امیک الذکر بتوفرا که سبب یاد کرد خداوند است سبحانه
 و تعالی تا روشن و هویدا کنی برای مردم ما نزول آنچه فرستاده شده است
 در ذکر الیهم سوی ایشان از او امر و نواهی و تعلیم و تا شاید که ایشان بتفکرون

ما یبین الناس

تفکر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست آقامن الذین ایما این شده اند
 آنانکه مکروا السیئات کرده اند مکروهات بدیعی برای هلاک انبیای هیلها انکیزند
 یا مراد جماعت اند که نسبت با پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکروه اندی فرماید که آیا
 ایشان خود را ایما می دانند و دارند آن بکشف آنکه از آنکه فرود برد خدای بهر
 الارض ایشان را در زمین چنانچه قارون فرود برد او یا تسبیح العذاب یا این اند
 از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یستعرون از آنجا که ندانند و امید
 ندارند چنانچه بقوم لوط ام آمد او یا خد هم یا این اند از آنکه بکرم خدای ایشان
 علی خوف برتر از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قوی که پیش
 از ایشان بوده و در همین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فان ربکم من برتری
 که برورد کار شما اگر وفای مهربانست که بر داری می کند باینکه کان رحیم بخشایند
 که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان اولم بر دایا می نگرند این کافران الی ما خلق الله
 بسوی آنچه آفریده است خدای من می از چیزی که او را شخصی است یفتیق ظلاله
 ی که در سایه او عن الیمین والשמائل از راست و چپ یعنی از هر جانبی سجده
 سجده کنند که آنکه مر خدا بر او هر دو اخرون و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع
 و متواضع در تفسیر ناهدی آورده که یعنی سخن آنست که اگر کافران را سجده نکنند
 چه زیان که سایه ایشان مرا خضوع و خشوع می کنند و الله سجده و مر خدا بر او سجده
 میکنند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض من دابة
 و آنچه در زمین از جنبندگان و الملائکه و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص
 ایشان با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست یا سب طواغیت در سجده
 و مؤید این قولست آنکه می گوید و هم لا یستکبرون و فرشتگان سر کشی نمی نمایند
 انعبادت او صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جهت
 بر زمین از روی پرستی آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع
 و تحقیر و آن سجده غیر عقل است درین آیت سجده باید کرد و این سجده سیم است از
 سجده ها و آن حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجود عالم بالا و ادنی خوانده
 که در مقام ذلت و خوف حق را سجده می کنند پس بنده باید که درین محل بدین دو
 صفت موسوم گشته خود را در زمره ساجدان بجایش دهد بجا قوت می ترسند ملا
 ربهم از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرستد من فوقهم از بر ایشان و بفعلون
 وی کنند بطوع و رغبت ما یومرون آنچه فرموده شده اند بان از پرستش مذکور
 و قال الله و کنت خدای لا یخذوا فاکبرید الهین انبیین و مر خدا بر این خدای
 انبیین برای تاکید است اما هو جزین نیست که خدای اله و احد معبود نیست
 یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت شرکت بر نتابد
 چنانچه باید که واضح ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه
 و متعلق نبوده به هیچ شیئی از اشیا بلکه اشیا از ظاهر بود و او بی اشیا قائم باشد

سجده

از همه در صفات

بیت از همه در صفات و ذات جدا نیست شیئی که آید فایای فار هیوت است
 از من بر رسید انتفات از غیب بشکام ابلغ است در ترهیب و تحویف و مر خدا راست
 ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوک است
 و له الذین و مر و راست طاعت و اصبا لازم و واجب یا درین پسندیده مر و راست
 باقی و ثابت یا و راست جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی
 اقیرا لکه ایابدون خدای از کس دیگر تنقوت می ترسید و حال آنکه ضار و نافع
 غیر او نیست و ما بکم و آنچه شما رسیده است من نعمه از نعمتها چون صحت
 و غنا و حصب فمن الله پس از خداست ثم اذا پس چون مشکم الضرر برسد
 شما سختی چون مرض و فقر و حط فایکبه بخارون پس بدوی نالید و تضرع
 و زاری بدرگاه او می کنید ثم اذا پس چون کشف الضرر بر دارد آن سختی که از آن
 ی نالید عنکم از شما از افریق مشکم می کردی از شما یعنی کفار بر بتم بترکوت
 بخدا و اند خود شرک آرند محققان بر آنند که شرک اینجا ملاحظه است یا سب است یعنی
 از سبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و زود بلا سببی باز بندند
 تکفروا تا کفران ورزند با انبیا هم با آنچه ایشان را دایم از نعمت و کشف محنت
 نعمتخوا پس بر خورید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمتان دوسه روزی کام
 خود برانید و از دنیا بهره بردارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بداند عا
 امر خود را این سختترین و عید است اهل کفر از او بجهلوت وی کنند کافران یعنی
 مقرری سازند لما لا یعلمون برای آنها که نمی دانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست
 یا برای آنچه خود نمی دانند از شفاعت اصنام تعیین می کنند بجهت ایشان نصیب
 بهره نماز قنایم از آنچه بدیشان داده ایم از گشته ها و چهار پایان چنانچه فرموده
 و جعلوا لله مما ذرأ من الحوت و الانعام نصیباً الا انه و بیان این کلام در سوره انعام
 گذشته تا الله لستلک سو کند خدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عما کنتم
 ففرون از آن چیز که هستید که افترا می کنید و دروغ بوی با فید که بتان خدا یانند
 و ما بنصیب زرع و انعام بدیشان تقرب می کنیم و بجهلوت وی گویند وی سازند
 لکه البسات مر خدا بر او خزان خدایه و کفانه می گفتند که ملائکه دختران خدا یانند
 و سخن بنو مدج آن بود که حق تعالی باجن مصاهرت کرد و ملائکه متولد شد
 سجاته پاکست خدای از قول ایشان کی گویند خدای دختران دارد و لهم
 ما یشتهون و مر ایشانراست آنچه از زود دارند و بدان نازند یعنی پسران و اذا
 بشر چون خبر داده شود احدی یکی از ایشان بالانقی ولادت دختر یعنی چون
 کسی را از کافران خبر دهند که نوزاد غیری متولد شده ظل وجهه کرد در روی و
 مسود آسپاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم و هو کظیم و او پر باشد از خشم
 بر زن خود که چرا دختر زاده یقواری پنهان شود و خود را بپوشد من القوم از
 گروه آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند

بآن بعضی از قوم خود بندها را دارد که مراد دخترى برادرند و در فکر آن مسکه آیا
 نگاه دارد آن مولود را علی هوی بر خواری و ذلت آمیزد و یا بپوشد او را
 فی القراب در خاک بعضی زنده در گور کند چنانچه بنو قیم و بنو مضرى کردند
 آلا ساء بد آنید که بدست ما بچگونگی آنچه حکم می کنند مشرکان بعضی دختر که پیش
 ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت می دهند لذلک لا یؤمنون مر آنرا که
 نمی کردند بالاخره برای عقبی مثل السوء صفت بدست بعضی حاجت بزن
 و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن و لکن المثل الا علی و مر خدا را
 صفت بلند بعضی و جوی ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحب
 و ولد و هو العزیز و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده بمهلست
 ایشان تا وقت معلوم و کوی اخذ الله الناس و اگر بگوید خدای مرد ما نرا
 بعضی کافران بظلمهم بستم بعضی بکفر ایشان ما ترون علیها نکذارد بر روی
 زمین من دابة هیچ جنبنده بشوی کفر و لکن یوخرهم و لیکن باز پس
 دارد ایشانرا و مهلت دهد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده غده برای موت
 یا عذاب ایشان فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت مقدّر ایشان برای
 عقوبت یا مرگ لا یستأخرون ساعة باز پس نیابند ساعتی از آن و لا یستقدون
 و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت
 رسیده و یجعلون و حکم می کنند بکفر مر خدا را یعنی برای او مایک رهوت
 آنچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهری و مرداری
 و تصف و با وجود این می گوید المستهم الکذب زبانها و ایشان دروغ را یعنی
 می گوید انکم لهم الحسنى انکه ایشانراست بهشت یا پاداشی نیکو کافران گفتند
 که اگر فرستاد جوی عبا با خدای باشد ما را نزد یک او مرتبه نیکو خواهد بود آنرا
 عنده الحسنى حق سبحانه می فرماید که دروغ می گویند لا جرم هفا چنین است
 که فردای قیامت انکم لهم النار بد رستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ و انکم
 مغرطون و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی
 اعتبار در آن و بعد از عذمت مشرکان و مال کار ایشان بجهت تسلية حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم می فرماید تا آنکه تقدّر سلیمان بخدای که بتحقیق
 ما فرستادیم پیغمبر از آل امم سوی امتان که بودند من قبلک پیش از تو
 فریق پس بیار است لهم الشیطان برای ایشان دیوسرکش یعنی ابلیس
 اعمالهم کردارها و ایشانرا یا نکذیب انبیا کردند لیس پس شیطان و کتبهم
 الیوم دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی کند و بر ما
 نوعی آرایده در چشم ایشان عملها و زشت را تا نکذیب تو می کنند و کتبهم و مرایشان
 یعنی ابلیس و ایشانرا فردا عذاب الیم عذابی دردناک و ما انزلنا و نفرستادیم
 علیک الکتاب بر تو و انرا لا یتبیک مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی

لهم برای

لهم برای مردمان اندکی مختلفوا آن چیز را که اختلاف کردند فیه در آن
 از امر توحید و احوال معاد و هدی و منزل ساختیم کتاب را الی برای راه
 نمودن در حجت و برای رحمت لقوم یؤمنون مکرر و می گوید که بگردان
 دانده انزل و خدای فرستاد من السماء از آسمان ماء ابی فاحیا به الارض
 پس زنده کرد آنید بآن آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ او بعضی تازه
 گردانید زمین را به باران پس از مردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآنا
 که سبب حیات مؤمنانست پس زنده کرد آنید بدود لهما و مرده را آن فی ذلک
 بدرستی که درین چه مذکور شد لایسه هر آینه نشانه است آشکارا لقوم
 یسمعون مکرر و می گوید بکوشش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف
 و آن کلمه و بدرستی که مر شمار است فی الانعام در وجود چهار پایان کعبه
 دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نسق بکمی اشامانیم شمارا بما فی بطونه
 بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالباست از جنس نعم من بین لیس و دم
 از میان سرکین و خون کبنا شیری خالص پاک از لون دم و ریخته فرشت
 سائفا گوارنده للشاربین را شامند کافران این عباسی رضوانه عنده فرموده که
 چون بهیمه علی بخورد و در شکم او بخت کرد سه طبقه درو پیدا شود اسفل آن
 فرشت است و اوسط آن لبن و اعلی آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر
 به پستان و فرشت از مخرج پیروت آید صاحب انوار فرموده مراد این عباسی رضوانه
 عنده آنست که اوسط او ماده لبن است و اعلی ماده دم زیرا که لبن و دم در کوشش
 متمکن نمی شوند بلکه خلاصه اشیا ماکوله را که بعضی از هضم یافته اند جگر جذب
 میکند و سفل آنرا که فرشت است می گذارد و آن کیلوس را هضمی تمام می دهد تا اخلاط
 اربعه حادث می گردد و بخش می کند آنها را اعضا حکمتی که قادر حکیم در وودعت
 نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت
 استیلا بر وودت و وطوبت بر امر جدا ناس و آن خلط را زاید بر آن چنین بر هم
 می رود و چون متولد آن زاید یا بعضی از وید پستان می ریزد و بجهت آنکه کوشش
 پستان غددی و سفیدست آن خلط بجا ورت آن سفیدی گردد و انرا شیر میگویند
 و در نکوت شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز
 و خروج بان صفا و لطافت از میان کوشش و خون آبی لایح و علامتی واضح
 بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی بیت از خون سرخ شیر سفید آورد برون و در
 خارها و خشک کل ترکند بدید و در قوت القلوب فرموده که نمای نعمت بخلاص
 لبن است یعنی اگر روی یکی از وصفین فرشت و دم باشد نعمت تمام بنو د
 و طبع او را قبول نکند همچنین معامله کند کافران با هو باید که با هو خالص بود
 که اگر بنوب فرشت ریاد دم هو آمیخته گردد از خلوص دور و از منظر قبول مجبور
 خواهد بود زیرا که ریاد در عمل شرک خفست و صفای عمل بسبب شوب هو امتنع

مکمل در اعلام ماده شیری

است

در دریا نظر بر مردم است در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از اودی نیست
مشق طاعت اوده نیامد بکاره مشک جگر سوده نیامد بکاره هوجم نه ز اودی
افتاد پاک پیش نظر ها نبود تابناک و من غرات الخیل و مر شمار است از میوه ها
خوبان و الاغلاب و تا گناه انکور تخذون منه آنچه می گیرید از آن سکر است
کننده آیت قبل از خیم غم نازک شد یا مراد نیاید است که از خرما و مویر بگردان
مفسران ابو عبیده رحمه الله فرموده که سکر سکر را گویند بلفظ حبشه یعنی سرکه می گیرید
و ز قاضی است و روزی نیکو چون خرما و مویر زد و شاب آن فی ذلک بدرستی که
درین میوه ها و تر و خشک نواید ایشان لایه هرینه دلیلی روشنست بر توانایی باری
تعالی لغوم بعلقون مرکوبی را که تعقل کنند و بسط نامل در آن نکرند و اودی مرید
والهام فرستاد بر ورده کار تو آلی الخیل بسوی زنبوران غسل یعنی در دل ایشان افکند
آن اخذی از آن که فریادید من الجبال از شکاف کوه ها بیوتا خانه های مسدود
متساوی از است بحسن صفت و صحت قسمت و من الشجر از میان درختان نیز
خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشد و نما
بر شوی و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا کنند یعنی مالکان شما چون کند و غیر آن
شم کلی پس بخورید من کل الثمرات از میوه ها که خواهید تلخ یا شیرین مراد آنواری
از هار است فاسلکی سبل ربك ذلک در حالی که متقادم باشید درام شده مراد
آورد و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفه ها و گله ها بخورند در درون ایشان
سجیل کرد و شیرین شیرین و از آنی کنند برای ذخیره زمستان و اینست که حق سبحانه
ی گوید بخورید بیرون یابد من بطونها از شکمه ها ایشان بطریق لعاب شراب
اشامیدنی یعنی غسل مختلف اوقات خلاف یکدیگر نگاهدار یعنی سفید که غسل
زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سبز که از آن پیراست و سیاه و سبز
نادر باشد و گفته اند اختلاف اوقات غسل بحسب اختلاف فصول است فیه در آن
شراب شفاء للناس شفاست مردم ما نرا یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی
یا مختلط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجون باشد که غسل جزوی
از وی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازم حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله برادر منی نالد از شکم خود حضرت فرمود
اسقوه الغسل برفت و باز آمد که شربت غسل آدمش و سود نداشت دیگر باره بدان
فرمود و همان حالت اول دستداد در نوبت سیم یا چهارم فرمود که اذهب واسقوه
غسلان فقد صدق الله و کذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی
یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقراست که در و شفاء دلهاست چنانچه جای دیگر
فرمود و نوزی من القرآن ما هو شفاء و از این مسعود رضی الله عنه منقولست
که علیکم بالشفاء من القرآن و العمل آری غسل شفای ابرام ظاهرست و قرآن وای
سقام باطن آن یکی مرضهای قالب را از آب کرد اند و این دیگر بیماریها و قلب را

سوره بقره

علاج کند و حقیقت آنست که هر دوی که روی نماید صوری و معنوی وای
از قرآن حاصلست و هومر منی که باشد قلبی و قالی تلاوت قرآن مراد شفا ی
عاجل کامل بیت ریخ او بسیار شد کی غم خورم چون شفا ی جان بیمارم تویی
آن فی ذلک بدرستی که در امر غسل لایه هرینه محبتی باشد روشن بر قدرت
ربانی لغوم بتفکرون مرکوبی را که تفکر کنند در اختصاص نخل بصنایع دقیقه
و امور دقیقه و هرینه اینها وجود نکند الا از الهام توانایی دانا که چندین حکمت
در جانوری حقیقت و دیعه نهاد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان مخرف
نشوند امانتی که میوه تلخ خورند و غسل شیرین باز دهند و ریخ که جز پاک بایز
خورند طاعتی که فرمان یعسوب را خلاف نکنند نمکینی که فوسلها بدوند و با
بوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخرند
و صناعتی که اگر هر بنا یان عالم جمع شوند همچون خانه ها مسدود ایشان شفا
نویسند چنانچه از غسل ایشان شفاء الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال
ایشان شفاء مرض باطن که جهلست دست دهد فکرو آنیک با تمکین کند کام
جایز چون غسل شیرین کند شربت فکرو انجام جان رسد چاشنی آن بماند
تا ابد و الله خلقکم و خدای بیافرید شمارا و از عدم بوجود آورد ثم یوفیکم پس
بمیراند و دیگر باره شمارا بعد از بروز و منکم و از شما من برده کسی هست
رد کرده شود آلی اذ ذل الامر بسوی خوارترین زندگانی یعنی سوت پیروی و خوار
که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نودست لکلیلا یعلم تاندا آن پیرو خرف بعد علم
بعد از آساق غیبا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان و میبالی
فرموده که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل
آن الله بدرستی که خدای علیم دانا است و جهل بردانای او طاری نشود قدر
تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد و الله فضل و خدای آفرینی داد بعضکم
برخی از شما را علی بعض بر برخی دیگر فی الزنا در روزی بعضی در مال دینی
تا یکی توانگر شد و یکی درویشی یکی مهتری یافت دیگری چاکری فاما الذین
فضلوا پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند در اموال یعنی آنانکه بسبب مال
مهتری و توانگری و مالک قایم جمعی از موالی شده اند نیستند برادی رزقهم
باز کردند مال خود یعنی دهنده و بخش کننده علی ما ملکتم ایمانهم بر آنها
که مالک شده است دستها ایشان ایشان را یعنی خواجگان مالها و خود را
به بندگانی دهنده که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند فهم فیه
سواء پس باشند ولایت و موالی در مال داری یکسان در تیسر فرموده که خطاب
بامشرکان عربست که در تبلیغی گفتند لبیک لا شریک لک لا شریک هو ذلک
حق سبحانه می فرماید که شما بخوین می کنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند
پس چگونه دوا می دارید که بتات شریک من باشند در الوهیت آفینهم الله

ایا بنعمت خدای بخجرت و انکار می کنید و حقیقت می خواند یعنی کافر
انکار نعم او می کنند و چون ثابت شد که نعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت
شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد و آنکه جعل و خدای بیافرید گم برای
شما من انفسکم از جنس شما از اوجازان که با ایشان آرام می گیرید و جعل کنم
و آفرید برای شما من از اوجکم از زنان شما بتین پسران و عهده و دختران
یا اولاد اولاد یا امدان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند و رزق کم
و روزی داد شما را من الطبیبات از پاکیزه ها و لذیذها اذبا لباطل ایا بیهوده
یا منقوت می کردند این مشرکان و بتی که آنکه و بنعمت خدای هم بگرفت
ایشان نمی کردند باطل عقیده است که به بتان دارند از تحقق اعانت و شفاعت
و نعمت پرستش حقست به یکانی یا باطل آن چیزست که هرام کردند از چیزی
و شایبه و نعمت آنچه خدای برایشان حلال گردانیده و گفته اند باطل شیطانست
و ایشان بدوی کردند و نعمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و بدو
ایمان نمی آرند و بعدون وی پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یملکهم
آن چیز را که مالک نیست یعنی قدرت ندارد برای ایشان رزق و روزی دلون
من السموات از آسمانها یعنی باران و الارض و از زمین یعنی نبات ملخص
مختص است که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان نمی توانند روزی دادن
شیئا چیزی را به پرستندگان از مطر و نبات لا یستطیعون و هم نیز نتوانند که
روزی دهند و مقر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر
نعمت است و هیچ نعمتی از آفریدن و روزی دادن نیست و این دو صفت خدای را
ثابت است نه اصنام را فلا تصریح پس مزید یعنی مسازید بلکه الامثال برای
خدای مثلها بران وجه که قیاس کنید بتا را بر و شرکت دهید با او **مصرع**
من لا اله الا انت لا تصرب که المثلله انت الله بعلم بدستی که خدای داد فساد قول
شمارا و استبر لا تعلمون و شما نمی دانید و اگر دانید برین اشراک جرات نکنید یا شما بران
مثل مزید می دانند که چگونه مثل می باید زد و شما ندانید پس حق سبحان و تعالی و مثل
ایراد کرد برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بزد خدای
یعنی پیدا کرد مثلی و آن کد است عبد مملوکا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر مادیون
که اولی قدر توانایی ندارد علی شئی بر هیچ چیز از نفع و ضرر و من رزقناه و آنکه روزی
دادیم او را مثلا از نزد یک ما رزقنا صناد روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که درو
نصرف تواند کرد قهقرو پس این مزد وی بنفوس منته نفقه میکند از آن روزی
سزا و جهرا بنهان و اشکارا یعنی هر نوعی خواهد خرج می کند و از کسی نمی ترسد
هل یستودون ایا بر او بر نمی خیزد یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان
صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر مستصرف برابر نیست پس
بتان که انحراف مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه تواند بود **منقوی** راه تو

بنورانی

بنورانی از شرک شریک هر دو خالی آن بنده که عاجزست و محتاج کی
راه برد صاحب تاج مالک تراز و رب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب
آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقای رحمه الله در آمدم که این آیت
ی خواند وی گریست و نوحه می زد پنداشتم که از دینی بخواند در رفت کفتم ای
شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سال می گذرد تا در دین اینجار رسیده است
و از بخانی توانم گذشت آری حدودش در قدم نتواند رسید و ممکن از کند و آب
خبر نتواند داد **بیت** نیست با هست چون زنده بپلوه قطره با بحر چون کند
دعوی و گفته اند این ضرب المثل برای مومن مؤلفست و کافر بخذل و مراد
از مومن ابو بکر صدیق است رضى الله عنه و از کافر ابو جهل الحمد لله همه
شناوستایش مراد این که مولى تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر مشرکان
یعنی ایشان کایعالموت نمی دانند نعم او را بغیر او اضافه می نمایند پس مثلی
دیگر بیان می کند و ضرب الله مثلا و آورده خدای مثلی رجلی و مرد احمدی
ابکر یکی از ایشان کنگ سب و بی شبهه کنگ مادر زاد که با غده نشود و نکوید
لا بقدر قدرت ندارد علی شئی بر فهمم هیچ چیز از سخن و تدبیر و هوکل یا این همه
کوانست علی مولا بر کسی که مولى او باشد یعنی ولی او بر عیالت حال او در ما
اینها بوجهه هر جا که فرستد او را متوجه گرداندش ای لایات بحیر باز نیاید
به نیکویی یعنی کاری سازد و کفایتی نکند نه از مالی الضمیر خبر تواند داد و نه
جوابی که گویند در تواند یافت هل یستوی هو ایا بر او باشد این ابکم و من یامر و
کسی که می فرماید بالهدی راستی یعنی کویا باشد یا کفایت تمام و رشدی کامل
و نفی درست که امری کند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم
و هو و او در نفس خود علی صراط مستقیم بر راه راستست و سیرتی درست و طریقه
پسندیده که بهر مطلب توجه نماید زود بقصد او رسد پس چنانچه ابکم و من یامر و
مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت
پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافرست مومن حرمه بن
عبد المطلب رضى الله عنه و کافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذوالنورین رضى
الله عنه و کافر سید بن ابی العیض که مولى وی بود عثمان رضى الله عنه او را
باسلام دلاکت می کرد و سید او را از انفا فی سبیل الله منع می نمود آورده اند که کفار
قریش از روی استهزاء استعمال وقوع قیامت می کردند آیت آمد که و الله و مر
خدایا است غیب السموات والارض و انشیق نهانها اسمان و زمین یعنی
او اندو پس آنچه پوشیده است از آن و شمار محسوس فی شود یا مراد مطر و نبات
و ما امر الساعه و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا اعیاء موفی در آن در
و سهولت الا کلمه ابصر مکرمانند نکر سبقت چشم یعنی کشتن او را از اعلی جده
باسفل آن و با صطلح از اینچشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مرقیامت

بازنده ساختن اموال را در و اسان ترست از آنکه شهادت بده بر هم زنده و هو
 بلکه آن اقرب نزد یک ترست چه لم بصره و فعلست و وضع حقن و رفع آن و
 ابقاع قیامت یا احیاء موفی یک فعل پس ممکن است وقوع آن در نصف
 زمان این حرکت آن الله بدوستی که خدای علی کل شیء بر هر چیز از بعث
 و حشر قدر تواناست یعنی تواند اعیاء خلا یق و دفعه چنانچه قادرست بر
 احیاء ایشان بر سبیل تدبیر پس از آنکه اظهر ایشان خبر داد تا از مبداء بر
 معاد استدلال کنند و فرمود و الله اخرجکم و خدای بیرون آورد شمار من بطور
 آنها که از شکلهاء مازان شما لا تعلمون شیئی دانستید هیچ چیز را از جاذب
 منافع بخود و دفع مکاره از خود و جعل کم السمع و داد مشمار آگوش و الالبصار
 و چشمها و الا فئدة و دلها یعنی ادوات دانش شما داد تا جزئیات ایشان
 را بمشاع در یابید و بدلهای مشارکات و میانیاکی که میان ایشان باشد بسبب
 تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شمار حاصل آید و بنظر در آن اکتساب
 علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاد و استفاد از کلام و کتاب
 که اسماع و ابصار است بشمار از زانی داشت و سلاطین قلوب را که میزبان مستفاد
 شما اند بر مسند تعقل ممکن ساخت که علم تشکرات شاید که شکر گویند برین
 نعمتها المبرور و ایانی نکردند ادعیات برای استدلال بر قدرت الهی الی الطیر بسوی
 مرغان تا به بینند ایشان را سخرات رام شدگان پریدن فی جوار السماء در هوا
 میان ارض و سما میسکون نگاه می دارد ایشان را در هوا الا الله مکر خدای
 و اگر عقل جسد ایشان مقتضی سقوط است آن فی ذلک بدرستی که در سنجش
 برای طیران لایات نشانهاست تقوم بومنون برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان
 منتفع اند بدان چه تفکری کنند و آنکه حق سبحانه و تعالی بر وضعی بیافریده که
 طیرانی تواند نمود و هوای بر غلطی مخلوق ساخته که در آن ممکن است و ایشان
 نگاه می دارد در هوا بخلاف طبع ایشان پس بیبال این تفکرات در هوای معرفت
 پرواز نموده خود را باشیان کرامت نشان تفکر ماعه خیر من عبادة ستین سنه
 ی رسانند بیت فکر ازین خانه فزیت کشد سوی سر پرده رازت کشده و الله
 جعل کم و خدای ساخته برای شما من بهو کم از خانه ها شما که مبین از سنگ و خشت
 و چوب باشد سکنا آرام گاهی که بوقت اقامت در آن ساکن تواند بود و جعل
 کم و ساخت مر شمار من جلوه الانعام از پوست چهار پایان بیوتا خانها
 چون قبه و خیمه که از آدم سازند و شما مستحقونها سبکی می یابید از بید اشتیاق
 و با خود بودن وقت سفر و رجعت شما و بوم اقامتکم و بوقت اقامت یعنی نزد
 و من اصوافها و پدید آورد برای شما از پشمها و انعام یعنی آنچه میشود باشد
 و او بارها و پشمها و نرم که شتر بود و اشعارها و مویرها که بز را بود و اثاثا
 رختها از پوشیدنی و کسرتی و متاعا و بر خور داری از خورد و فروخت آن

الحجین

الحجین تاهنکای که آنها برقرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده آید
 و الله جعل کم و خدای پدید آورد برای رحمت شما تمام خلق از آنچه میافزاید از رحمت
 و کوه و بنا و ابر و ظلالا سبها تا بدات از تاب آفتاب پناه ی برید و جعل کم
 و خدای پدید آورد برای شما من الجبال از کوهها آکنایا پشتهای غارها و سمجها که
 در آن سکونت می ورزید و جعل کم و کرد برای شما سربیل پیرهنهای یعنی پوشیدنیها
 چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که آن البیت تقییم الحق باز دارد از شما
 ضرر که ما را و ذکر سرمان نکرده اکتفاء با خدا المضرب با آنکه وقایه کومادر بلاد عرب
 است و سربیل و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن
 تقییم نگاه می دارد شمار از سلاح دشمنان یعنی تیغ و نیزه ایشان با ستم در کار
 زار شما کذلک همچنانکه این نعمتها بر شما تمام گردیدیم نعمته تمام می گرداند نعمت
 و نیکویی خود را علیکم بر شما لعلکم تسامون باشد که شما اسلام آرید یا منقاد
 حکم او گردید فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فاما علیکم
 پس جزین نیست که بر تو البلاغ المبیین رسانید پیغام است آشکارا و چون
 پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان تریان ندارد یعرفون می شناسند
 مشرکان نعمه الله نعمت خدای را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از نعمت
 شمر بنکر و منها پس انکاری کنند آنرا به پرستی غیر منعم یا گویند نعمت او داده
 بتان یاد و وقت تحقیق می شناسند در حال اساقی منکری شوند یا بزبان عارفند
 و به بدین منکری شاید که نعمت نبوت حضرت رسالت باشد صلی الله علیه
 و سلم از این معجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند و اکثرهم الکافرون
 و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر بجا این و صبیان ناکر و بدکارند و بوم نبعت
 و بتو سات ایشان را از روزی که بر آنکیزیم من کل امة از میان هر گروهی شهید
 گواهی بر ایمات و کفر ایشان مراد پیغمبران امتست تم لا یؤذن پس دستور کی
 ندهند لاذین کفروا مرانرا که کافر شدند در عذر خواهی با رجوع بدینی و لا هم
 يستعینون و نه ایشان مطالب شوند با ستر حیا یعنی نکویند که شما خشنود سازید
 خدایا یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود کرد زیرا که آخرت سزای تکلیف نیست
 و در ثوابات امام مارتید ری رحمة الله آورده که ایشان را دستور اعذار ندهند
 و اگر عذری خواهند از ایشان پذیرند و اذاری و چون به بینند روز قیامت
 الذین ظلموا ان الله شرک آوردند العذاب عذاب و وزخ را و در آنند ایشان را
 بد و رخ فریاد بر آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فلا تخفف پس سبک کرده
 نشود عنهم ازیشان عذاب و لا هم ينظرون و نه ایشان مهلت داده شوند
 یعنی زمانی ایشان مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند و اذاری الذین اشركوا
 و چون به بینند آنرا که شرک آوردند شرکاء هم انبازان خود را یعنی بتان که
 ایشان را شرک خدای می گفتند فانوا ربنا گویند مشرکان که ای پروردگار ما

هؤلاء شركاءنا این کرده اند شرکاء ما الذین کتبت دعوا انانکه بودیم ما که ایشان را
 ی پرستیم من دونک بدون تو و فرمات ایشان می شنیدیم در کفر بالقوا پس می گفتند
 بتان انهم القول سوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گو یا کرد اندازد
 ایشان را جواب دهند و گویند انکم لکاذبون بدستی که شما دروغ گویانید هرگز
 شما را نفرمودیم بر پرستش خود یا شما ما را نمی پرستید بلکه هوای خود را پرستش
 ی کردید و در تلبیان گوید که نصاری و یهود و بنی مدج عیسی و عزیر و ملائکه را
 علیهم در بهشت بپند بوقی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینا را
 ی پرستیدیم یا ما ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ می گوید
 و ایشان شرمند و محذور گردند و محبت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند
 و انقوا الی الله و بیفکنند بخدای و میزدانند در آن روز صلح را یعنی خواهند
 که از در صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام
 آرند و هیچ کدام سود ندارد **مصرع** چون کار ز دست رفت فریاد چه سود و وصل
 عظم و مکر کرد از ایشان یعنی باطل و زایل شود ما کافران ای قریون آنچه بودند
 که دروغ بر می یافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت
 از ایشان شفاعت بینند الذین کفروا انانکه نگویدند بخدای و صد و آواز داشتند
 مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلوات
 الله و سلامه علیه زد نام پیغمبر ایمان ایشان را عذابا فوف العذاب عذابی بر عذابی
 یا کافرا بسبب انکه بودند که منع مردم از اسلام بفسد و تباهی می کردند پس
 یک عذاب برای کفر ایشان است و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند
 زیادتی عذاب است که ما را بزرگ خلقت و عظیم جثه بریشان کارند و ایشان
 از انان که بزرگ شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند و در زان مسیر
 گفته و پنج جوی از روی کداحه بطرف ایشان روان کرده و سه جوی از آن معذب
 شوند در مقدار ساعات شبی از شبها و دینی و بدو جوی دیگر در مدت انداز
 روزی از روزها این جهان و گویند زیادتی عذاب بر مهر بر باشد و یو
 تبعث و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم روزی را که برانکیزانیم فی کل امة
 در میان هر گروهی شهید علیههم کواهی بر گفتار و کردار ایشان من انفسهم
 از نفسها ایشان یعنی پیغمبری که از ایشان مبعوث بوده بدیشان و جسابت
 و بیاریم ترا شهید اعلی هؤلاء کواهی برین کرده یعنی بر امت تا بر تصدیق
 مؤمنان و تکذیب مشرکان کواهی دهی و نزلت و فو فرستادیم علیه الکتاب
 بر تو قرآن را تبیان الکل شیء بیانی روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل
 و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج انیم باشد از شریعات در احکام
 منصوبه ظاهرست و در آنچه ثابت شود بجماع و قیاس مرجع آنها
 نیز قرآنست چه در آن ما موریم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اطیعوا

الرسول و هت کرده است ما را بر اجماع بتهدید بر ترک آن و بشع غیر سبیل
 المؤمنین و فرموده بعیرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعترفوا
 یا اولی الابصار پس قرآن تبیان هر چیزها باشد و هدای و راه نمودن بحق
 و رحمة و بخشایش بر هر که بگوید و بکروند و بشری و مزد کافی ببهشت المسلمین
 و مسلمانان را خاصه الله انکه یا مور بالعدل بدستی که خدای می فرماید بر آن
 یعنی بتوسط در هر چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست میان
 تعطیل و شر یک و قابل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر
 و خواه در عمل چون تعبد یا دای فرایض که متوسطست میان بطالت و تکر
 و خواه در اخلاق چون جود که متوسطست میان بخل و تبذیر و شجاعت که
 متوسطست میان جبن و تهور و الاحسان و ای فرماید نیکو در طاعت
 یا بحسب کیمه چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مؤدی الاحسان آن
 تعبد الله کانک تراه از آن خبری دهد و بتاء رزی القوی و امر میکند بعباد
 دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج اند
 و یعنی عن الخشاء و باز میدارد از عمل زشت که افراطست در متابعت قوت
 شهوانی چون زنا و فواحش و جز آن و المنکر و از فعلی که انکار کنند بر مبشران و آن
 اجرای قوت غضب نیست در غیر موقع چون قتل نفس و غصب اموال و البی
 و ستم کاری یعنی صفت شیطننت که مقتضای قوت و هیاست مانند استعلا
 و استیلا بر بی نفع و بخت و تکر بریشان بعظم پندی دهد خدای شمار با او
 و دنی تو کم تذکرت شاید شما بیدارید این آیتست جامع خبر و شر و امر است
 و دنی هیچ چیز نیست الا که مندرج است در اقسام مأمورات او و هیچ پندی
 نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت انکه نوعه ایست جامع
 جمیع خطایا و زعمه در آخر هر خطبه می خوانند از عثمان بن مظعون رضی
 عنه منقولست که من در بذات حال اسلام نیاروردم مگر بواسطه انکه شرم
 داشتم ام از مبالغه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ایمان در دل من قرار نداشت
 تا روزی نزدیک آن حضرت بودم و این آیت نازل شد هر شهر که داشتم نازل
 گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر و لید
 مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم آن که
 و انکه لحاوة و انکه لحلاوة و ان اعلاه و اسفله لمعرف و ما هو
 بقول البشر و ابوجهل بعد از اسماع این گفت بدستی که خدای محمد بکار م
 اخلاق می فرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکتم بن حبیب که از اکابر
 عرب و حکماء ایشان بوده همین آیتست و علمای راه ربیان این مأمورات و منهیات
 سخن بسیارست گویند عدل کلمه شهادتست یا خلق انداد یا طاعت در سر
 و جهر یا انصاف یا دای فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بظ

استعلا نام شد و بتای هوای رسیده
 و قصد چیزی کردن و بر چیزی دست یافتن
 و استعلا دست یافتن بر چیزی و دست یافتن
 بر عذر و طلب و استعلا کردن
 من سخنان منقول

و انهم است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نواقض یا نیکی فرمودن
 در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست
 داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوستی دارد و کاره نمودن برای غیر آنچه برای
 نفس خود کاره می شمارد و ابتداء ذی القربی صلوة رحم است و نیکی کردن با ایشان
 بد آنچه فاضل باشد از معیشت او و اگر در دنیا است و فضل عیشی ندارد یاری دهد
 ایشان را در مهمات ایشان بخت خود را اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی
 تواند بود و عاقلند در باره ایشان و فحشاء ناست یا آنچه پوشیده کنند از عیال و
 زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حادی بر آن
 مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکست یا آنچه عقل آنرا
 منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه بر آن وعیدی من عند
 الله مقرر بود یا آنچه خدا بر ایشانم آورد یا اصرار بر گناه و بی غی ظلم است یا کبر
 یا تعظم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردم یا غیبت ایشان یا ظن
 بر مؤمنان یا تجاوز از حق بیاطل در لطایف التقریر در تفسیر این آیت آورده که
 استقامت ملک به چه چیز مأمور به است و اضطراب آن به چه چیز منتهی است
 و هر یک از اینها ثمره دارد و ثمره عدل ظفر و نصرت است و نتیجه احسان ثنا و حمد
 و فائده صلوة رحم است و لغت اما نتیجه فحشاء فساد دین و دنیا است و ثمره منکر
 برانگیختن اعدا و حاصل بی محروم ماندن از ممتفی و در فضول عبد الوهاب
 فرموده که عدل توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر است و وفستادن
 صلوات بر و ابتداء ذی القربی محبت اهل بیت است و دعاء صحابه و درو سبط
 گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید آنچه صفت عدل بر آن
 صادر آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود ستمی قدس سره در حق
 آورده که فحشاء کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی
 و هر بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هر چه بتو
 داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال هر را در طلب حق
 صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع نیکی
 که توانی قولاً و فعلاً یا خلق بجای آری و ابتداء ذی القربی آنکه باز دیگران نیکی
 کنی و نزد دیگران از هر بی تو نفس تست او را از ممالک هوای باز آری و فحشاء چیز است
 که ترا از خدا باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت برو مترتب بود و بی سوره صفات
 نفسانیت و از ایقوت ریاضت بیاید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که
 بحکم اعدای عدوک بدترین دشمنان نفس است **منشی** این سک نفس شوم بدکاره
 که هم اغوش تست هواره بدترین قاصد است جهان تراهی خورد مغز استخفاف
 پیش از آن کوترا به بندد جست حکمش بندگان که دشمن تست و بانی وجوه و عفا
 و نکات و قایق این آیت در جواهر التشریح توان یافت و اوفوا و وفا کنید بعهده

بپیمان خدا

بپیمان خدا

بپیمان خدا اذاعاهدتم چون عهد بستید مراد عهد است است یا عهودی
 که میان مردم معهودی باشد واضح آنست که نزول آیت در شان جمعیت است که
 با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف
 مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در شان بدید آمد شیطان خواست
 که ایشان را بغیر بید تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر منج
 و قنایست قدم کردند و فرمود که بعهده وفا کنید و لا تنقضوا الیمان و مشکند
 سوگند های یعنی پیمانها را بعد توکید ها پس از استواری آنها سوگند و قد جعلتم
 الله و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را علیکم بر پیمانها خود کفایا کوله
 آن الله بعلم بدرستی که خدای داند ما تنقضون آنچه میکنید از نقض عهد و سو
 و لا تكونوا و میباشد کالقی نقضت مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غزلیها
 در سمان رشته خود را من بعد قوه پس از قوت یعنی استحکام و شدت قتل آن و
 کرد اند از آنکا رشتهها تاب نداد و بعد از آنکه تاب نداد و داده بود
 و حکم و قوی ساخته تاب باز داد و پاره پاره و ضایع گردانید آورده اند که در عرب
 زنی بود نام او اوربطه یا ربطه و دیبا طی گوید خطبه نام داشت و ملقب بود
 به حمقا یا جعرا یا خرقا و او را کنیز کات بودند آن زن از اقل بامداد تا نصف النهار
 خود می ریست و کنیز کات از ریستی فرمود و بعد از نصف النهار می گفت
 تا از رستهها ریسته تاب بازی دادند تا خراب و ضایع می شد پیوسته عادت او
 این بودی **سبحانه** تشبیه می فرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسی مانند
 که چنانچه آن زن حمار رس تاب داده خود را ضایع می کند مردم عاقل باید که
 سر رشته عهد خود را برانگشتن نقض پاره نکنند تا بحکم و اوفوا بعهدهی و فوا
 بعهدهکم جزای وفای باین **بیت** کرم هواست که دادر نکسلد پیوند نگاه دار
 سر رشته تا آنکه دارد **تجدوت** ایمانکم می گوید عهد و سوگند خود را در خلا بینکم
 خیانت و غروری و مکر در میان شما آن تکنون آتیه بسبب آنکه باشند و می غنی
 کفار می آر با من آتیه ایشان زیادت از کوهی دیگر و عدد دهمای یعنی از مسلمانان
 مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را از فرزندان بدی خواهید
 که بغریب و حیله معاش کنید اما بیلو کم الله جزین نیست که خدای می آید شما را
 به وفای عهد تا مردم ما را معلوم شود که چنگ اعتصام در جیل وفا کی زنند
 و بعهده خدای و بیعت پیغمبر که وفای کند و کیبایف کم و هر آینه پیداکند برای شما
 بوم القیمه روز سخنبر ما کنتم فیه آنچه هستید که در آن تحت نفون اختلاف
 میکنید در شان بعث و جزا و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه
 کرد آندی شما را آتیه واحده یک کرده متفق بر اسلام و لکن یصل و لیکن فرد
 ی گذارد در ضلالت من پشاه هر که خواهد و بعهدهی و راهی نماید بتوفیق من
 هر که اراده کند و کسالت و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عما کنتم عملون

بپیمان خدا

از آنچه بود بد که علی کردید و لا تتخذوا ایمانکم دینا مکررا بد سوگندتان خود را
د خلا غدر و مکر بینکم میان یکدیگر فترت قدم که بلغزد قدم از شایع اسلام
بعد ثبوتها بعد از استواری آن و تذوقوا السوء و چشید اندوه و رنج درد دینی
بما صددم سبب آنچه باز آید عن سبیل الله از راه خدای یونی از وفا بعهد
و کلمه و مرثیه است در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ تر نهدیدی عظیم است
صنعتاء اهل اسلام را که می خواستند از عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم برگردند و فریض
ایشان را وعده می دادند که اگر جوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشمارسانیم
حق تعالی فرمود که ولا تشترکوا و تخیرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای
و بیعت پیغمبر او را ثما قلیلا ببهای اندک یعنی بخری چیزی از مال دنیا که فریض
شمارا وعده می دادند ثما عند الله بدرستی که آنچه نزد یک خداست برای وفا
از نعیم دینی و ثواب آخرت هو خیرکم ان بهتر است شمارا از آنچه فریض وعده
می کنند ان کتم تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست
از اعراض دنیوی بشفقت سیری شود و منقضی کرد و ما عند الله و آنچه نزدیک
خداست از خزان رحمت باوی همیشه است و بی انقراض یکی از اعززه در شرح
کشتن راز نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را در اعتبار است
یکی من حیث الحقیقه و ان اعتبار است از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات
و این را بجای شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث الشخص و التعین و ازین
حیث است که اشیا را ممکن می گویند و خلق می نامند و جمیع نقایص موجودات
ممکنه ازین وجه منسوب می دارند **مشق** از ره صورت نماید غیر دوست
چون نظر کردی بمعنی جمله اوست زان یکی ما عندکم بشفقت شنو جزئی ما عنده باقی
شفق ما عندکم بشفقت اشارت باعتبار ثانیست و ما عند الله باقی اشارت باعتبار
اول **رباعی** ای بر صفت بیان ماهه هیچ هر آن توان ماهه هیچ هر چه بیند
خیال ماهه نقش هر چه گوید زبان ماهه هیچ و لجزین و هو اینه جزا دهمیم
الذین صبروا انا انرا که صبر کردند بر فراقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار
کفار یا شکیبایی نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم که بر بی نوبی صبر نموده از عهد بر نکشند بد هیم آمر هم نزد ایشان ترا
که نعیم بهشت است یا ثواب مصنا عاف با حسن ما کانوا بیکوترین آنچه بودند
که از روی اخلاص بعلوت علی نمودند اما مزاهد رحمة الله فرموده که اگر یکی را
از شایات صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی
از میان آن صد بهتر و تمام تر باشد ثواب آن یکی که نیکوتر است بتمامی بد هیم و باقی را
هم بد پریم و ثواب هر یکی با ثواب آن بهتر برابر دهمیم من عمل صالحی اهر که
بکند کرداری شایسته من ذکر او انقی از مرد یازن و هو مؤمن و او مؤمن باشد
عمل تابا ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد و لکن خبیثه پس هر آینه زندگانی دهمیم

درد دینی

و در حدیثی دیگر

درد دینی حیوة طیبه زندگانی خوش یعنی رزق حلال بود و ازانی داریم تا
ما کل و ملاس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعتت یا قناعت بکفا
یا عمل صالح یا عافیة یا رصنا بقصا ولی است که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود
چون زندگی درد دینی بی شوب تنقیص و تفرقه نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه
استغناست با آنکه عفا سوی الله **مصرع** چون تو دارم دهم دارم دگریم هیچ نباید و لکن بیلتهم
اجر هم و دهمیم ایشانرا مزد ایشان با حسن ما کانوا بیکوترین کاری
که کردند فاز قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی قرآنرا فاستعذ بانکه پس
پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم از دیوارنده یعنی بکوی اعتوذ با الله
من الشیطان الرجیم خواهد پار ساقس سر در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده
روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر با استعاذه قبل از قراءت
بقول جمهور امر استحباب است و با اختیار جمعی از کبری دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر
امام قرطبی قوی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم تنها
فرض بوده بوقت قراءت و اقتداء امت بدو بر سبیل سنت است و مباهات
استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده آنکه کیس که بدرستی که نیست
مرایس را سلطانات تسلطی و غلبه علی الذین اسوا بر آنانکه کرده اند چه
ایشان پناه بجوی گیرند و علی ربهم و بر پروردگار خود در دفع و ساقس و
یتوکلون توکل می نمایند اما سلطانه جزین نیست که سلط او علی الذین یوکلونه
بر آنانست که او را دوست می دارند و وسوسه او را قبول می کنند و الذین هم
و آنانکه ایشان به سبب شیطان مشرکون شرک آرند کاند بخدای آورده اند
که کفار مکه بوقت فتح بعضی از احکام گفتند محمد صلی الله علیه و سلم بایاران خود
تخریه میکند امروز ایشانرا کاری میفرماید و روزی دیگر از ان منی می نماید غالب
انست که او افترا میکند برخدای تعالی و از تلقای نفس خود میکوبد ایت آمد که
و اذ اید لنا و چون بدگیم ایه مکان ایه ابی ناسخ را بجای آیه منسوخ و ایت
اعلم و خدای تعالی دانا ترست باینکه با آنچه فرودی فرستد از ناسخ بجهلت حکمت و مصلحت
قالوا گویند کافران اما انت مفرج این نیست که توافر کنند برخدای تعالی
و از خود سخن بگویند بر آنکه هم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان را بعلمون
نی دانند حکمت نسخ و اثبات احکام ماقول ترا که بگویشان فرود آورد او را یعنی قرآنرا
روح القدس روح پاکیزه که جبرئیل است علیه السلام من ربك از نزد پروردگار
تو بالحق براسق گیشبت الذین اسوا تا ثبات دهد آنانرا که ایمان آورده اند اعتقاد
ایشانرا ناسخ سازد بانکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند و بماند است
صلاح حکمت او را تدبیر نمایند دل ایشان مطمئن شود و هدای و دیگر نزول قرآن
برای هدایت و بشری للمسلمین و بشارتست مرسلانانرا بهشت در غیر است
که غلامی روی بود مرعا مر حضری را که جبر گفتندی و گویند و غلام بود جبر و سار

که شنبه را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توبه و انجیل خواندندی
چون حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان
فرمودی و گفته اند غلام عاشق نام بود از اهل کتاب یا بعضی یا بعضی یا بعضی یا بعضی
که او را ابو فکیر می گفتندی شبها پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمدی و قرآن
تعلیم گرفتی قریش گفتندی محمد صلی الله علیه و سلم ازین غلام کلای می موزد و با ما میگوید
آیت آمد و لقد تعلم و هو امین ما میدانیم انهم بقولون انرا که ایشان میگویند انما
بعلمه بشر جزین نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیر کسان از ذی
زبان اند بحدوث آیه تعلیم را با او میکردند بعضی کان می بردند که معلم او است انجیل
غیر یقین است یعنی فصاحت ندارد و هذا و این قرآن کسان عربی می بین زبان
عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت برانشا و عربیان
از ایشان مثل آن جزید پس دعوی آنکه می آموزاند عجیب شکسته زبان مران حضرت
کلای بدین بلاغت و فصاحت ظاهر تبطلان است آن الذین بدرستی که آنانکه
لا یؤمنون نمی گردند بایات الله بایتهای کتاب خدای تعالی و تصدیق نمی کنند
که من عند الله است لا یهدیهم الله راه نمی نماید خدای تعالی ایشان را بجهنم
یا جهنم و مرایشان از است عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت بجهت
کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حال آنکه
مغتری ایشان اند انما یغتری الکذب جزین نیست که بری بافتند دروغ را
الذین لا یؤمنون آنانکه نمی گردند بایات الله بایات خدای تعالی یعنی قرآن
و میگویند بر بافته محمد است صلی الله علیه و سلم و اولئک و آن گروه
مغتریان همه الکاذبون ایشان اند دروغ گویند که میگویند انما بعلمه بشر
و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشان است در اخبار آمده که قریش بعد
از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بالله باطله ایشان بایذاء و آزار
در ایشان صحابه رضی الله عنهم که حمایت می داشتند چون بلال و خباب و عمار
و بذر او یا سر و ما ذرا و ستمیه مشغول شدند و ایشان را در رجوع کفر آگاه کردند
آن جماعت در طریق خود ثبات قدم و رزیده برجهای قوم شکیبایی نمودند
تا حدی که والذین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف
بدن تحمل ایذا داشت کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خود بیزار
شده حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار
برای ایمانست و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان
متمکن شده که بگفت و کوی هرزه تفاوت کند و عمار رضی الله عنه کوبه کمان
بجنا بنبوت آمد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بدست مبارک اشک او
پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست آن عاد و آلک اعد لهم اگر باز گردند بکفر آه

توبه از کرد بدیشان

توبه از کرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که من کفر بانکه
هو که کافر شود بخدای تعالی من بعد ایمان نه پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون
این خنظل و طعمه و مقبیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشد الا
من اگره مکر کسی که آگاه کرده شود و قلبه و دل او مطمئن بالایمان آرمیده باشد
با ایمان و عقیده متغیر نکرد چون عمار رضی الله عنه و کمن من شرح و لیکن هر کس
بکشاید با کفر صدر را بکفر سینا یعنی آنانکه بکفر خویش بر آیند و بران اعتقاد
کنند فعلمهم پس برایشانست غضب من الله خشمی از خدای تعالی و کلمه
و مرایشان از است عذاب عظیم عذابی بزرگ که ارتداد او است ذلک ان عذاب
عظیم مرایشان را با نهم استحقاق بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برتر
الحیوة الدنیا و دنیا را کانی دنیا را علی الاخره بر نعیم آخرت و آن الله و دیگر بجهت
آنست که خدای تعالی لایهدی فی خواهد که راه نماید القوم الکافین کرده ناکرد
یعنی مرتدان را با پنجه موجب ثبات بر ایمان باشد اولئک ان گروه الذین طبع
الله انانند که مهر نهاد خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در دنیا
و آخرت و بر کوفتهای ایشان تا سخن حق نشنوند و ابصار هم و بر دیده های
ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند و اولئک و آن گروه هم الغافلون ایشانند
غافلان و بیخبران لا جرم انهم حقا که در آن هیچ شک نیست که ایشان فی الاخره
در آن سوای که خلائق را برانگیزانند و میزانت اعمال را قیام سازند و در حاضر
سازند بجهت جزای اعمال از نیک و بد هم الخ اسروت ایشان زیان کاران خواهند
بود در آن کشور چه سومایه عمر صنایع کرده در بازار دینی سودی بدست نیاورند
و مفلس را در شهر قیامت جز دست نهی و شر مساری و دل بر حسرت و ندامت
نخواهد بود مشق قیامت که بازار مینوینند مفاز با اعمال نیکو دهند بصناعت
بچند آنکه آری بوی و کر ملسی شرمساری بوی که بازار چند آنکه آکنده تر و طی
دست داند بر آنکه نه نه آن ربک پس بدرستی که پروردگار قلالذین هاجروا
موانرا که هجرت کردند سوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله
عنهم من بعد ما فتوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار بایذاء تمام یافت
نه جاهد و پس جهاد کردند و صبر و شکیبایی نمودند بر جهاد آن ربک
بدن سستی که افرید کار قوم من بعد ها از پس هجرت و جهاد و صبر گفتند هر آینه
آموزنده است عفو کند از ایشان گناهات گذشته رحیم مهربانست ایشانرا
توفیق طاعت دهد در زمان آئنده بوم ثانی یا دکن روزی را که آید
کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی مجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود
یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید چرا معصیت کردم مطیع گویند
چرا بیش از طاعت نکردم یا هر کسی سعی کند و مجاهد نماید در خلاص نفس خود
گوید نفسی نفسی و توفی کل نفس و بی تمام داده شود هر نفسی را ما عملت

بدند

بدکان

نهند

جز آنکه کرده است و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات و
آنکه مثلا و پدید آورد خدای مثل قریه کانت دینی را که بود آینه آینه از نزل
قیصره و قصد جبار مصلحت آرا میداد و اهل آن آسوده یاتیهایی آید بدان
دیه روز قیام روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رعنا قراخ و بسیار من کل
مکان از هر جای یعنی از اطراف و جوانب آن فکریت پس کافرند یعنی اهل و
کفران و زبردند بانم آنکه بنمتهای خدای و شکر نکرارند فاذ آلهای آنکه پس
پخشاید خدای اهل آنرا لباس الجوع و الخوف پوشش کورسکی و ترس با کاف
یصنعون با آنچه بود ندکه کردند از عملها و بد استوار کرده است ذوق را برای
ادراک از ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را آفرید و بپوشد یعنی حق سبحانه
چنان کرد که در با هستند ضرر جوع و خوف را که بریشان مشتمل بود این عباس
رضوان الله عنهما فرمود که این مثل برای اهل مکه است که این بودند از قتل و غارت
و در رفاهیت و هصبی کذرا نیندند همین که بنعمت نبوت حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم کافر شدند خدای مبدل کرد آید فراخی ایشان را تا هفت
سال در جذب و خشک سالی مانده از غایت جوع مرد آری خوردند و خوف
ی اشامیدند و آن بد عاوان حضرت بود که الکهر شده و طاعتک علی مضر
و باعث علیم سنین کسین یوسف و دیگر آیتی ایشان آید که بخوف یعنی ترس
مسلمانان در دل ایشان انداخت تا هدی که از هیبت اهل اسلام ترک گردد
بسر شام نمودند و بر نفس و مال خود آرمین نبودند و نقد جاء همه و بد رستی که
آمد بدیشان رسول منعم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و سلم گذ
پس نکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فر گرفت ایشان را عذاب یعنی قتل
و ترس و هم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود و شرک و تکذیب
آورده اند که ترس کسی بجز حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرستادند
که اگر مرد آن یا نود شمی کردند کناه و کذکات و زنان چیست که از قتل مردن
نزدیک اند حضرت دستور داد تا چیزی از طعام بکند بردند و آیت آمد که فکلا
پس بخورید ای زنان و کذکات مکه نماز کم آنکه از آنچه روزی داد خدای
شمار بردست و ستادگان پیغمبر حلالا طیبایی شبهه و پاک و گویند خطاب با مؤ
ایشان را می فرماید که هلال خوردید و اشکروا و سپاس داری کنید نعمه الله نعمت
خدای را آن کنم ایاه اگر هستید که خدای را تعبدون ی برستید یا فرمانی برسد
اما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار و آدم و خون
روان و لحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از ذوات خورده و ما اهل و آنچه آواز
بر آورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام
بکشند من اضطر پس هر که بچاره شود محتاج کرد و بخورد یکی از این محرمات
غیر باغ نه طالب لذت و لا عار و نه خوردن بالای سیری فانت آنکه پس بد رستی

خدای غفور

بتان

خدای غفور آمرزنده است کناها ان مضطر را رحیم مهربانست در رخصت
ولا تقولوا مکوبید لما تصف السنتکم برای آن چیزی که وصف می کند زبانها و
شما یعنی بجز دو وصف زبان خود مکوبید الکذب دروغ یعنی هر چه بر زبان شما
گذرد از دروغ مکوبید و آن دروغ کذاست آنکه گفتند هذا حلال این حلال
یعنی آنچه در شکم بچیره و سایه باشد حلالست و هذا حرام و این حرامست گفتند و
تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را و گویند خدا ما را این فرموده است
ان الذین یفترون بد رستی آنکه برینند علی الله الکذب بر خدای دروغ را
لا یظلمون در ستکاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا
میکند بر خورده آری اندکست زود منقطع گردد دره نی و لکهم و مرایشان را
عذاب اليم عذاب مؤلم یعنی دایم باشد در خوف و علی الذین هادوا و ابرائنا که
بدین یهودیه درآمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم
یتوین قبل پیش از نزل این سوره یعنی در سوره انعام فیهو قوم که تعالی
و علی الذین هادوا و اخر متاعی ذی ظفر الاله و ما ظاهنا هم و ستم نکردیم بر ایشان
بخریم ان و لکن کافرا و لیکن بودند که بواسطه کفر کناه انفسهم بظلمون
بر نفس خود ستم کردند تا استحقاق عقوبت شدند بمر آن و بیک پس بد رستی که
پروردگار تو لذت علوا استواء مرانرا که کناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی
و عدم تفکر دعوا لب امور ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعد ذلك از سر
عمل بد و اصلاح آوردند کار خود را آن و بیک بد رستی که او بدکار تو من بعد
از پس توبه غفور و رحیم آمرزنده است مران کناه را بسبب توبه رحیم مهربانست
که قبول کند توبه را از سر نه آن ابراهیم بد رستی که ابراهیم خلیل جلیل است صلوات
الله و سلامه علی نبینا و علیه کانت آینه بود است یعنی جامع کالات و فضایل
بود که یافته نشدی شجوع ان الا مشرق در شخص بسیار پس من الله بمستکبران
بجمع العالم فی واحد بیت جانا و یکانه ولی ذات تو هست شجوعه آثار کالات
تویند پیش از القادر اتش بر روی زمین غیر زوی و موق نبوده پس او تنها
امتی بوده فانت الله فرمان بردار مر خدا را و قایم با ما و حنیفا مایل از یهودیان
باطله بدین حق و لمر بیک و نبود من المشرکین از شرک آرنندگان چنانچه زعم فریفت
و بود شاگرد سپاس دارنده لانه مر نعمتهای خدای را اجنبیه بر کزیده خدای تعالی
مر او را به نبوت و هدیه و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی صراط مستقیم
براه راست که طریق توحیدست و آئینه و دادیم او را فی الدنیا حسنة در دنیا
که ذکر جمیل است با اولاد او را یا محبت در دلهای خلق که آری باب ملل او را دوست
دارند و بر او ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از نسل او است
یا آنکه صلوات بر او مقرون بصلوات حضرت سید عالم است اللهم صل علی محمد
و علی آله کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و آتته و بد رستی که ابراهیم

است

فی الآخرة در آن سرای لمن الصالحین از شایسته گانست مرد رجای عالم را امام
 مارتیدی رحمة الله فرمود که حسنه که او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او
 در آخرت شمرده و چنانچه وی گوید **مَنْ كُنِيَ بِكَ بِقَوْلِ أَنْ تَبْعَ مَلَكُ إِبْرَاهِيمَ أَنْ كُنِيَ**
 کنید در عوید کیش ابراهیم را هم حنیفا که مایل بود از همه کیشها بد آن یا متابع
 او باشد در دعوت حق یعنی چنانچه او برفق و مدارا و ابرار دلایل یکی بعد
 از دیگری و مجادله با هر کسی بقدر مهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب
 تیر آورده است که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آن حضرت مراد ابراهیم
 علیه السلام است سبب آن بود که بعد از مبعوث شده به جهت آنکه دون او
 بود چه حکم آن اکرم الاولین والاخرین علی الله مقرر است که آن حضرت از همه
 انبیا افضل و اکملست و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجدل و اشمل
بیت تو اصلی و باقی طفیل تواند **تو شاهی و جمیع خیل تواند و ما کان و نبود**
 ابراهیم علیه السلام من المشرکین از جمله شرک آورندگان تعریف کفار قریش
 که میگفتند که ما کیش پذیر خود داریم آورده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد
 موسی را علیه السلام که بنی اسرائیل را بگوید که تا روز جمعه اشتغال بمهمات بر طرف
 کرده برستی حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند بسیاری
 سرکش خودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار
 میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قوی
 بر آن رفتند که یکشنبه اولیست زیرا که در آن روز ابتدا بافرینش خلق کرده خداوند
 تعالی بشامت تا فرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه برایشان فرض کرد و در آن
 باب شد و تعظیم فرمود چنانچه میفرماید **أَمَّا جَعَلَ الْكِبَرِ** جزین نیست که نهاده
 شد تعظیم سبت یعنی شنبه نوشته گشت بفرض علی الذین اختلفوا بر آن آنکه
 اختلاف کردند فیه در و تعظیم سبت آن بود که در و کسب نکنند و هیچ مهم
 مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق تعالی نمایند این تکلیف
 بغایت شایع بود بریشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علی نبینا و علیه
 السلام یکی را دید روز شنبه که متاعی برداشته بجای می برد بفرمود تا اگر شنبه
 و شنبه را در محلی بیفکنند که مرغان مردار خوار چهل روز اجزاء و اعضای او
 میخوردند و آن ربك و بد رستی که پروردگار تو بچشم هوایه حکم خواهد کرد
 بینهم میان ایشان بوم القیمه روز استخیر فیما کانوا در آن چیزی که بودند
 که از سرکشی و جهل فیه بختلقت در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر
 برای عبادت در تنهایی آورده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند
 که خدای تعالی عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن
 اختلاف نمودند و خدای تعالی ما را بدان راه نمود فلما الیوم وللیهود غدا والنصارى
 بعد غد ادع بخوان ای محمد صلی الله علیه و سلم خلق را الی سبیل ربك برادر پروردگار خود

خطایات مقدم

بالحکمة سخن حکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شهادت را یار کرد و اندوالموعظه
 الحسنه و برپند نیکو که حکایات نافع است و جاد لهم و جدال کن بایشان
 یعنی مباحثه نمای بالقی **حسن** برای که او نیکو ترست یعنی برفق و خوش
 و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه
 حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده
 که طریق ثلثه دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت است
 جز برای وساطت جبرئیل علیه السلام فایض شده و حقیقت عبارتست
 از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بود
 حقیقت مناسبست دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت
 که مبتنی بر مرامات ادب و نیکویی و محافظت جانب رفیق و خوش خویش است
 اولی نماید سوم باب مجادله بالقی **حسن** و آن محض برادر شریعت است
 که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان او امر حلال و حرمت و تعیین و توضیح
 آن بشواهد و براهین محتاج و در لایل مغتفر و ازین کلام حقان نظام
 و کمال دعوت سید انام علیه الصلو و السلام شمول آن طوایف خواص
 و عوام را معلوم و مفهوم میکرد و از سخنان شیخ عطار است قدس سره
مشق نور او چون اصل موجود است بود ذات او چون معطی هر ذات بود
 واجب آمد دعوت هر دو وجهانش **دعوت ذرات پید او نهانش آن ربك**
 بد رستی که پروردگار تو هو علم اوست دانای تر بالمهندین برادر یافکان بر تو
 که محمدی صلی الله علیه و سلم غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز اهد سید الشهدا همزه را رضی الله عنه مثله
 کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود بخدای تعالی اگر ظفر دهد مرا خدای
 تعالی برایشان هوایه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو سبحانه و تعالی آیت
 فرستاد و آن عاقبت اگر باداشت کنید عقوبت کسی را که با شما کرده است فعاقبوا
 پس عقوبت کنید بمن مثل ما عقوبتم بمنزله آنکه عقوبت کرده شده اید بیدان
 یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی مثله کنید نه هفتاد تن را و آن
 صبر تر و اگر صبر کنید از عقوبت ایشان که هوایه آن صبر خیر للصابرین
 بهتر است مرصا بر آنرا از انتقام وضع مضمهر بخیر است از شای تعالی برایشان
 بر آنکه صابرانند آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول
 این آیت ترک عقوبت فرمود کفارت سو کند داد و صبر و شکیبای شود رنج
 روز اهد بتورسید و ما صبرك و نیست شکیبایی تو الا بالله مکریتو فوق
 دعوت خدای تعالی و لا تحزن علیهم و اند و هتاک مباش بر اعداؤکافرا
 از تو یا بر تسلط ایشان بر کشورت و لا تلتک و مباش فی ضیق در تنگ دلی
 ما میگردان از آنچه میسکالند از بدی آن الله بد رستی که خدای تعالی بنصر

خطای

و معونت مع الذین اتقوا یا انما است که پرهیز کرده اند از شرک و معصیت
و الذین هم و با نانا که ایشان محسنون نیکوکارند یعنی مودان و مخلصان
و گفتند تقوی اشارتست بر عظیم مودای و احسان عبارت از شفقت بر خلق
خدای تعالی و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است **مشق** از احسان
خاطر مردم شود شاده بتقوی خانه دین گردد آباد . بسوی این صفتها
گوشنای . رضای خلق و خالق هر دو باین **سوره بقی سرائیل و ایها مانه و اهدی**

بسم الله الرحمن الرحیم
سجده الذی پاک و بی عیبی از است که بجهت کرامت اسری بعبده بر
بنده خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم کیلا شبی یعنی در بعضی از شب
من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانه امهانی چه مکه
و هرم او مسجدند الی المسجد الاقصی بسوی مسجد و در قرا اهل مکه یعنی
بیت المقدس الذی بارگنا آن مسجدی که برکت گردیم حواله بر کرد اگر او که ازین
شام است همه برکت دین که او را مهبط وحی و معبد انبیا ساختیم و هر برکت دینی
که محفوظ گردانیدیم او با شجارد انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی
پس ایده انجا محمد را صلی الله علیه و سلم بردیم **نزیه** تا غاییم او را من ایاتنا
از لایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس مش
نمود و انبیا را صلوات الله و سلامه علیه هم دیده و توقف بر مقامات ایشان
حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علمای برانند که معراج
در سال و از ده از مبعث بوده و در ماه اخلاف کرده اند که ربیع الاول است
یا رمضان یا شوال یا ربیع الاخر و شهر شب بیست و هفتم است از رجوع فتن
آن حضرت از مکه به بیت المقدس پس قرآن ثابت شده و منکران کافران و خروج
بر آسمانها و وصول بمرتبه قربت با هادیت صحیح مشهوره که قریبست بحد
تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد **مشق** شاهد معراج
نی و افرست . و آنکه مقر نیست بدین کافران . دست که سلطنت این وصال
نیست بپامردی خیل و خیال . عقل چه داند چه مقام است این . عشق شناسد
که چه مقام است این . و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که خروج آن حضرت بجهت
دروج بوده معا و در بیداری بوده و آنانکه درین قصه نقل جسد را مانع
دانند از صعود او بباب بدعت اند و منکر قدرت **بیت** آنکه سوشن تنق
از جهان بود . سیر و جوش بقی اسات بوده و در آن شب جبرئیل با جوی
از ملائکه علیهم السلام آمده و آن حضرت را از حیره آسمانی رهنی الله عنها
بمسجد الحرام برده و بعد از شوق صدر در غسل قلبش بر بران سوار ساخته و باندک
فرصتی به بیت المقدس رسانیده **مشق** شیمی رخ نافته زمین دیر فانی . بخلوت
در سرائ آسمانی . رسیدن جبرئیل از بیت معور . بران برق سیر آورده از نور

قوی پشنت

امهانی

قوی پشنت و کران سیر سبک خیز بران در دور بیی وقت شدن تین روایت
صحیح است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در بیت المقدس نبیا
و ملائکه را دید و ایشانرا امامت کرده از صخره معراج برآمد بر برای با بر
جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم را علیه السلام و در دوم عیسی یحیی
و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی
و در هفتم ابراهیم را علیهم الصلوٰة والسلام دید و بریشان سلام کرده جواب
بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المهور و جوی کوش و نهار الوحی
بنظر مبارک وی درآمد و جبرئیل نزدیک حجاب از موافقت وی باز ماند
و گفت کونوت انملة لا حرقفت **بیت** چنان کرم در تین وحدت برانده که در
سد ره جبرئیل از و پس بماند و از پنج آتینها حجب نور و ظلمت قطع فرموده بحلی
رسید که بران نیز از رفتار و فرماند پس بر رف سوار گشته بیای عرش رسید
هزار نبوت از حضرت عزت جل جلاله و ظم شانه خطاب ادن متی شنید و در
هر نبوت آن حضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سر بردی نهاد و از انجا بر
فتدی جلوه گوشت پس بخلوت خاص فکات قاب قوسین او ادنی درآمد فادعی
الی عبده ما ادعی اسماع فی مود **مشق** کلام سرمدی بی نقل بشنید . خداوند جهان
بی جهت دید . بدید آنچه از حد دیدت برون بود . مبرس امر کیفیت که جوت
بود . و بنقل صحیح ثابت شده که آن حضرت شای حضرت الهی جل جلاله بکلمات
النجبات الله الصلوات و الطیبات بجای آورد و با کرام السلام علیک ایها النبی
در رحمة الله و بر کانه مخاطب گشت و در تشریف این سلام است خود را داخل خانه
فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **بیت** چو کرده و عده های لطیف
در کوخی . نکرده است خود را فراموشی . و در عین مراجعت بهشت و درجات آن
و در رخ و در کات آن بنظر مبارک وی در آورده و هدیه نماز برای امت خود
تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه شد کار و انهای قریب
دید و مدت این سفر نیمه ساعتی و بقوی چهار ساعت بود **مشق** راه زانند
بیرون **مشق** بی توان بر که چون وفته . عقل درین واقعه حاشا کند . عقل نه حاشا
که تماشا کند **مشق** و در آنکه چون با هادیه بی شب قصه معراج تقریر فرموده مؤمنان
تصدیق نموده و کفار استعجاب عظیم نمودند نشانهای بیت المقدس بر رسیدند
و آن مسجد پیش بنظر مبارک وی مشتمل کشف و کشف بر رسیدند نشان باز داد
و از کار و انهای خود خبر جستند بصرح با ایشان گفت و از آنکه مدد تو فیق طریق
نبود در انکار و کذب افزود القصه سحایه و تعالی آن حضرت را بمعراج برد تا این
ملک و ملکوت بر رسید و دیگر کذب و تصدیق منکر و محو ظاهر کرد **آیه**
بودستی که خدای تعالی هو السمیع اوست شوا سخنان کفار را در کذب البصیر
بینا باحوال مؤمنان در تین و بیولی هیچ و بصیرت بحق سمیع و مبرر حق شوا

از حدیث
بر سبیل
آن

محمد راضی الله علیه وسلم کلام خود و بنمود او را آیات قدرت برد و نام خود
بعدهی ضمیر را عاید بان حضرت دارند و در نجات مذکورست که بدرستی که
محمد صلی الله علیه وسلم شفا بود و آن چیزی را که بذات خطابش کردند و بینا
بود و آنچه بوی را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم او را از ابایی
که مخصوص است بجلال و جمال ما آنکه هو السميع سمعنا البصیر بصیرنا شنوی
چو در مکتب بی شافی رسیدیم که گویم که اینجا چه دید و شنید و رفت و نوشتند و کم
شد سبق شنیدن بچو بود و دیدن بچو و چون در مراتب الصفا فی صفات
المصطفی قصه معراج بر سبیل اختصار آوردیم و در ذایق و حقایق و نزول و ادله
قاطعه بر اثبات و دفع و منع منکرات بطریق استیفاء ذکر کرده اینجا بساط اطباب
منطوی ساخته رجوع شد بتفسیر جواهر و الله علیم خیر و ائینا دادیم ما موسی الکتاب
موسی را علیه السلام تورات و جعلناه و ساختیم کتاب یا موسی را هدی لبی اسرائیل
راه نماینده موسی اسرائیل را که فرزندان یعقوب اند علیه السلام و گفتیم بر ایشان را
الا تتخذوا انکرا فیکبرید من دونی بجز از من و کیلا پرورد کاری که مهم خود بوی
کذارید ذریه من حملنا ای ذریه آنکسی برداشتیم در کشتی نوح علیه السلام
مع نوح با نوح علیه السلام مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جدی اسرائیل است
از نسل او بود یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدر شما ارزانی داشتیم یاد کنید
و شکر گوید آنکه بدرستی که نوح کات بود عبد شکور بنده سپاس دارنده
که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدا را شکر
کنفی این ترغیب مردیست را بافتنای پذیرد شکر الهی جل جلاله که مؤدی بزیادت
لئن شکرتم لازیدنکم و فضیلتا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم الی بنی اسرائیل
بسوی بنی اسرائیل فی کتاب در تورات و بیان کردیم که بخدای که شما تقدسند
هر آینه فساد کنید و تباهی از شما بدید آید فی الارض در زمین شام مرتین
دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام تورات بوده و ناشنیدن از میا یا
شعیا یا زکریا و یحیی علیه السلام که پیغمبر ایشان بود و فساد ثانی قتل یحیی و قصه
هلاک علیهما السلام حق سبحانه و تعالی ایشان را خبر داد که شما دوبار فساد
خواهید کرد و لعنت و بلند خواهد شد علو کبریا بلند شد فی بزرگ یعنی سرش
خواهید شد از طاعت و تکرع خواهد نمود با فریدگان من فاذا اجاء پس چون
بیاید و عدو اولیها و عدو عقاب فساد اول از آن هود و بعثنا بر انکیزیم و
کنیم علیکم بر شما عباد اکتا بندگان که ما را هستند صافت خلق است نه اضافت
مدح چه مراد بخت نصرست که عامل لشکر بود بر بابل و جنود او بقول حق گفته اند
جاوت کوزی بود یا سخاریب از اهل بنوی یا ریس عمالقه پس صفت اینها
میگوید اولی بای شد و خداوندان کارزار سخت دمیاطی گفته که مهیب باشند
آوازهای ایشان چو رعد و چشمهای ایشان چو بوزنی اسوا پس در آیدند

خلال الدیار میات سراسر برای قتل و غارت و سر دکان و هست این حکم
و عدا منغولا و عده کرده شده یعنی لابد است از آنکه شود شتر در دنا پس باز
کرد انیم کلمه التکره برای شما دولت را تا غلبه کنید علیهم بر ایشان شمار که قتل و
غارت کردند و مقهور و مغلوب سازید ایشان را آورده اند که چون کشتا سلف
بن لهراسب ملک را به بهمن ابن اسفندیار گذاشت که نبیره او بود و او که وارث
ملک شد و شفقت پیدا کرد بر بنی اسرائیل و تمام اسیران ایشان را باز پس فرستاد
بشام و ملک کرد انید انیل را بر ایشان و ایشان مستولی شده اتباع بخت نصر را
مستاصل ساختند و او را در اعلیا اسلام بر جالوت مسلط ساخت و او را بقتل آورد
حق سبحانه و تعالی از آن خبر داد که شما بعد از مغلوب شدن غالب خواهید شد باز
فرمود و آمدن تا کم و مدد دهیم شما را با موالی بما لها از هر نوع و بنین و بزادتی
پسرات و جعلنا کمر و سازیم شما را اکثر بیشتر از بیشتر نفیر از روی عدد یعنی
زیادت سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجمع شده توانید با خصما مقادیر
کردن آن احسنم اگر نیکی کنید بعد ازین اقبال و دولت احسنم لانفسکم بنوی
کرده باشید با نفسهای خود چون ثواب آن بشمارسد و آن اسام و اگر بدی کنید
فلها پس وبال آن مر شما را باشد و پس در مدارک آورده اند از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه نقل میکنند که من هرگز با کسی بنکوی نکرده ام و بدی نیز بکس نرسانیدم
پس این آیت خوانند یعنی هر چه بکس کنی با خود کنی بیت در جهان کرینک
کر بد کرده ام هر چه کردم جمله با خود کرده ام فاذا اجاء پس چون بیاید و عدو الاخرة
و عدو عقاب نوبت دیگر یعنی فساد دوم و بین افسادین دو بیت و ده
سال بود حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون و عدو عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم
کردهی را بشما طوطوس روی و قوم او را بر انکیز انیم کیسوا تا آن فرستادن و بر بخش
بد سازد و جوهر کمر و ریهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشو شما پیدا کند
و حفص کیسوا بجمع بخواند یعنی تا آن ریهای شما را بد سازند و لیدخلوا المسجد
و نادر ایند بیت المقدس که ما دخلوه اول مرة چنانچه در آمدند در وی اول بار
یعنی چنانکه نوبت اول فوجت المنصره را آمدند و مسجد را کردند طوطوس و لیدخلوا
و تا هلاک کنند و نیست کنند ما علوا آنچه غالب شوند بران تنبیرا هلاک کردی
درین قصه خلاص بسیارست و هر مفسری نقلی که بدور رسیده ابرار کرده و قولی صح
و اخبر که در مختار القصص و غیر آن از کتب که در اخبار انبیاء علیهم السلام نوشت
چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید اولاد سلیمان
علیه السلام و او مرد ضعیف حال و اعرج بود و ملوک طواف طمع در ولایت انبیا
بسته متوجه آن صوب شدند اول سخاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او
سلمان پادشاه اذربایجان بر رسید و هر دو بر تلاش شهر بیت المقدس نموده با
مخاربت آغاز کردند تا آنکه قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و در یای مبارزه

بیت

بیت

یکدیگر

از صرصر خاصیت بوج در آمد **مشق** سپه داران سپه در هم فکندند صلاهی مرک
در عالم فکندنده زیکان عالمی را زاله بکرفت زخوت روی زمین را لاله بکرفت
عاقبت سطوت بیت الهی ظهور نموده هردو لشکر از یکدیگر منفرم گشتند و غنائم
ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صفالیه و سلطا
اندلس هر یکی با لشکر جزا ره تیغ زن و تیر گذار بر در بیت المقدس جمع شدند
و چون رتبت سلطنت شوکت بر تابد ایشان نیز آغاز نزاع کردند بشکر آری
و نبرد آزمایی قیام و اهتفام نمودند **بیت** در افتادند همچون شیر غران بکرونی
و شمشیر بران بنی اسرائیل دعای اللهم شغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا
من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و نکبات نکبت عباد را بار بریده ان خاکساران
پاشید هر قیمت را غنیمت دانسته و دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر بگریزان شدند
بیت نه جای قرار و نه رای ستیز نهادند ناکام رود و گریزان اموال ایشان نیز
بدست بنی اسرائیل درآمد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف
آوردند بچاکم ان الانسان لیطیق ان راه استغنی سرچرخ از کربان عصیان بر آورده
و دست تغلب را استیمن طغیان بیرون کرده حکم توریت را بر طرف نهادند هر چند
ار میا بیفرم ایشانرا بپند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده این فساد اولست
مکنید و خود را در معرض خط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه و تعالی انصر محوس را
که کاتب سخاریب بود و بعد از فوت او بچاکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گما
تا بیامد و با ایشان حرب کرد و غالب شد و مسجد را خواب کرده توریت را بسو
و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اول بود بعد از ان تورش
عذای که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از بنی هال خبر یافت مال بسیار بر گرفت
و سی هزار بیتا و سایر عمل با خود آورد و سی سال به عمارت ولایت ایلیا اشتغال نموده
تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیل خوشی وقت شدند و اموال و اولاد
ایشان روی باز دیاد نهاد و باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سرزد و بجای
معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت
در رسید و ططوس نصرانی برایشان غلبه کرد و دیگر باره مسجد را خواب کردند
و اندوختهها بغارت بردند حق سبحانه و تعالی در توریت بعد از وعده این دو
عقوبت با ایشان گفته بود عسی ربکم شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه
یعنی اگر توبه کنید تحقیق است ان یرحمکم انکر رحمت کند بر شما باز شما را منع
سازد و ان عدد تیر واکر باز کردید نوبتی دیگر بنا فرمانی عدنا باز کردیم ما نوبت
سیوم بعقوبت دیگر و جعلنا جهنم و کرد انیم و نزع را لکافون برای ناکر و بدکار
خصیص از ندانی که در اینجا باز داشتند شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل
نوبت سیم عود کردند بکذب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و بقتل و جلا
و جزید و غواری معاقب گشتند ان هذا القرآن بدورستی که این قرآن بهادی

در این غزل

رست

راهی غایب لکنی قوم بر آن که راست است و پاینده تر از هر راهها به حق طریق
اوامر و نواهی و پیشروان و مؤمنان و مؤمنه میدهند قرآن مرکب و دکان از ان بگویند
انصالحات از انانگی کنند عملهای شایسته ان کلمه بانکه ایشانراست اجرا
کبیر آموزی بزرگ یعنی بهشت و ان الذین و هم بشارت میدهند مؤمنانرا
بانکه انانکه لایق موت نمی گردند بالاخره سرای اخوت اعتدنا لهم آماده کرده ایم
برای ایشان عذابا الیما عذابا بالیم یعنی آتش و دوزخ پس مؤمنانرا و بشارت
ثواب ایشان و عذاب اعدای ایشان و بدع الانسان و دعایمیکندادی و خدا بر
می خواند و وقت غضب بالشر بیدی بر نفس و اهل و مال خود دعاه و بلخیر
مثل خواندن او به نیکویی مراد نصیرین حارث است که عذاب را از خدای تعالی
بدعا بخوایست که مطوعینا حجارة من السماء و کان الانسان وهست آدمی
بجول شتاب کننده در دعای تا مل در عاقبت ان یا تعجل دارد در انقلاب از جالی
بحالی نه در سر تحمل دارد و در صراط در کرما شکیباست و نه در سرما و جعدنیک
اللیل و النهار و کوانیدیم شب و روز را آیتین دو علامت که دلالت کنند بتعالی
یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره همچونای پس محو کردیم آیه اللیل ایق
که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم با شرف افتاب و جعلنا آیه النهار
و ساختیم آیتی را که روز است مبصر روشن که در هر چیزی بینید کتبغوا
تا طلب کنید در روشنی او فضلا من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار
خود و گفته اند آیت روز افتاب است و آیت شب ماه محوم آیت شب نقصان
نور ماه است از بدایت تا محاق برین تقدیر چنانست که جعلنا اللیل و النهار
دوی آیتین و در کتاب از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکنند که پیش ازین
افتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز
نمود حق سبحانه و تعالی چیزی را علیه السلام فرستاد تا بر خود بر روی ماه
و نور او محو گشت و افتاب بر حال خود بماند پس معنی آیت برین قول است که
نور ماه را محو کردیم و افتاب را روشن گذاشتیم تا شمار روز از بی اکساب معایش
خود بروید و تعلموا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عدد السنین
شمار سالها و الحساب و حساب احوال و مواسم اعمال و کلی شیء و هر چیزی را
که بدان محتاجید دینی و دنیوی فصلناه پیدا کرده ایم قرآنرا یعنی پسدا
و هوید ساخته تفصیلا بیات کردنی و کل انسان و هر آدمی را خواه مومن
و خواه کافر از مناه الزام کرده ایم او را طایفه عمل او یعنی آنچه نکرده اند
در روز از ان از کوره او لازم ساخته ایم فی عنقه در کردن او یعنی او را
ناچارست از ان و ان ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در از
المسیر از مجاهد در حال که نقل میکنند که هر مولودی را کتابیست از کون او و آنچه
در اینجا نوشته که شق ام سعید بعضی برانند که بر بریدن مرغ از بجهت تعالی

در این غزل

میکردند از جانب یمن نشانه یمن و کوفته اند و طرف شمال را بشام است
نسبت میداده پس اینجا استعاره کرده است طایر را با آنچه سبب خیر یا شر
بود و در عین المعانی آورده گفته که طایر آن کتاب است که روز قیامت بر آن
بر آن بدست بنده دهند و معنی فی عنقه آنست که عهده آن در گردن او
و تخریج که و برون آید برای هر آدی بود الفیمة روزی که بخواند کتابا نوشته
که تکلیف عمل اوست بقیه مستورا به بیند آن کتاب را بازگشاده در تبیان
آورده که چون آدی در سکر است افتد نامه عمل او بدینچند و چون مبعوث
شود بازگشاده بدست وی دهند و گویند افرا کتابک بخوان نامه اعمال نوشته
خود را در آن روز و هر آدی میخواند خواهد بود و خطاب به هر یک خواهد
رسید که نامه خود را ملا کرده بخوان کی یفسد الیوم پس است نفس تو امروز
علیک بر تو حسبان شمار کنند یعنی خود به بین که چه کرده و سختی چه نوع پاداشی
عمرین خطاب رضی الله عنه گفت حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز در قضا اعمال
خود را پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری در تذکر
احوال خود کوش که فرد احوال تلاقی خواهد بود الیوم عمل بلا حساب و غد احوال
بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت که امروز هر چه
با مردم گوئی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی با من بگویی و هر کات و سکنات
خویش بر من عرض کن آن پسر یکروزه کرده او گفت و خود باید باز گفت
پدر روزی که در همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر در نه روز هر چه
از من بگوئی و بگفت بکنم این صورت بگذا که طاقت ندارم پدر گفت من ترا درین
کار بندم مدام تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت
یکروزه حساب دادن باید نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی
داد مثنوی یعنی دانی حساب هیچ و شام پس حساب عمر چون کوی تمام زمین
عملهای من بر پنج صواب نیست جز شرمندگی وقت حساب من اهدی هر
راه باید و پراه راست رود فاشما بهندی پس جزین نیست که راه باید گفت
برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد بود پس ومن صل و هره
گمراه شد فاما یصل جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی کوی
او او را هلاک خواهد کرد و پس ولا تزور ویرنداره و از راه هیچ نشین بردارنده
و ز راهی گناه نفس دیگری و یکد مغیره کافران را میکشت متابعت من کنید
و من کنایه آن شمار ابرم حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود
خواهد برداشت نه بار دیگری و ما کنایه معذرت بین و نیستیم ما عذاب کننده قوی
حق نبعت ناووقی که برانگیزیم و بفرستیم رسولا فرستاده بدیشان تا ایشانرا
براه راست خوانند و محبت بریشان لازم کند و اذا اردنا و چون خواهیم آن تهاک
فریبه آنکه هلاک گردانیم اهل شهری را و دیه را امرنا بسپار کرد انیم متوفیهما

منع ان موضع را

منع ان موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان
برداری بر زبان رسول که مبعوث بدیشانست ففسقوا پس ایشان از سخن
رسول بیرون روند و نمره کنند قیها در آن شهر حق پس واجب شود
علیهما القول بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی
یعنی مستوجب عقوبت شوند قدرناها پس بنیاد برکنیم ایشانرا تدبیر
خواب کردنی و از بنیاد برکنندنی و کما اهلکنا و چه بسیار هلاک کرده ایم من
القرون از اهل قرنهای من بعد نوع از پس نوع علیه السلام چون قوم عاد
و ثمود و امثال ایشان و قرن حد و بیست سالست یا جهل یا هشتاد یا مدتی
که اعمار اهل عصران در گذرد و کفی بریک و بسنده است پروردگار شوق
بدنوب عباد بکنایه بندگان خود خیر داناکه ذنوب پنهان ایشانرا دارند
بصیر بینا که خطبات آشکارای ایشانرا بیند آورده اند که منافقان در غزوات
بامؤمنان برونی رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود و نه خلوص بجا
حق سبحانه و تعالی فرمود که من کات هر که باشد که از روی خساست همت برید
العاجلة خواهد این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت او را بجا بستاند باین
که برای او قیها در دنیا ما نشاء آنچه ما میخواهیم از نعمتها من زید از برای
آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا شمع جعلنا پس آماده کنیم که جهنم برای او
دوزخ را در آخرت بصلیها در آید بدوزخ مذموم ما نکو هیده مذخور را نداده
شده از رحمت خدای تعالی و من اراد الاخرة و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت
و سعی لها و بشتابد برای او یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها
آنچه حق سعی باشد و هموم و حال آنکه او مؤمن باشد بایمان خالی از شایبه شرک
فاو لک پس آن کرده که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان
کان سعیهم هست شتافتن ایشان مشکورا مقبول و پسندیده نزدیک خدای
تعالی کلامی هر یکی را ازین ذکر کرده که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند
مدد کنیم هو لا آن گروه را بقدر اکنایت و هو لا و آن گروه را بقدر رحمت
یعنی هیچ کدام را محروم نکند ازیم بلکه مدد کنیم من عطاء ربک از عطا خدای
و ما کات و نیست عطا ربک عطا پروردگار تو محظورا منع کرده و باز آ
از مؤمن و کافرمون را در هر دو ساری و کافرا همین در دنیا نظر منکر بدیده
اعتبار که از روی حکمت کیف فضلنا چگونه افزونی داده ایم بعضی را بعضی را
علی بعضی بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی راست است در آن
و جمیع را نه یا تفصیل داده ایم برخی را که طالب بقیه بر بعضی که جوینده دینی اند
و لاخرة و هو ایند آن ساری اکبر در جرات بزرگتر است از روی درجات و اکبر
و بزرگتر تفصیلا از جهت تفصیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که
تفاوت بهشت بدرجات و از درجه تا درجه بزرگتر از دمایین آسمان و زمین

هدت

و ندق

نزد

مسافت باشد و تفاوت در خرج بدرکات است و از در که دارد که زیر تر از در حین
 مقدار بود خواهد بود که بجای فرامی آید مع آنکه با خدای تعالی الهی اخبر
 خدای دیگر که شنبی در روز چهارم از مذمومها نگوید یعنی موصوف
 بعد بدیهه بخذ و لا فرود گذاشته یعنی محروم از همه نیکوئیها و قضی و حکم کرد
 پروردگار توای محمد صلی الله علیه و سلم بر مکلفان آنکه تعبد و با نیکو پرستید آنکه
 آیه مکرر آنکه خداوند بگو است چه عبادت تعظیم است و شاید آنکه کسی را که
 در غایت عظمت و بالوالدین و دیگران نیکو کنید باید در و ما ذرا حساسان نیکو
 کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقرب ساخته زیرا که ایشان سبب قربند
 در وجود و تربیت اولاد را اما بیلغی اگر برسد عندی الکبر نزدیک تو بزرگی
 و کبر سن اهدی یکی از ایشان او کلاه یا هر دو ایشان یعنی برینند تا پیر شوند
 و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما پس مگوی مرا ایشان را
 اف و این کلمه زجر است که چون کسی از چیزی به تنگ آید یا بر و کران کرد و یا بنا بآی
 او ده خود این کلمات میگوید حق سبحان فرمود که بدین کلمات ایشان را جواب زشت
 مگوی و بانگ برایشان مزین و سخن ایشان را در شست جواب باز مرده یعنی ایشان
 بشک میا و صحبت ایشان کران مشهور و قل لهما و بگوی مرا ایشان را قولا کریم
 سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام بخوان و گفته اند با ایشان
 چنان سخن کوی که بنده کنه کار عاجز با خواهی گفتن مناک در شست خوی گوید
 و اخفض لهما و فرایر ایشان جناح الذل بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان
 بزرگی و کبر مکن بلکه ملائمت و تلطیف پیش آر من الرحمة از فوط بخشش
 بر ایشان برای آنکه تو در آن روز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز
 محتاج تواند در خدمت و تقویت و قل رب ارحمهما و بگوی ای پروردگار من
 بخشای بر ایشان که ما در بیانی صغیر هم چنانکه پروردگار در حال که خود
 بودم و حقیقت دعای رحمت که از بود در حق والدین است که اگر مؤمن اند
 ایشان را بهشت رسان و اگر کافران و راه نمای با سلام و ایما و خوشنودی حضرت
 الهی بر صغای والدین باز بسته است من رضى عنه و الله فان عنه رضى پس
 سوابی حقوق ایشان را بخواه حقوق پیش باید گرفت **مشق** آنکه نت پاره از جن
 اوست قطره از چشمه حیوان اوست آب از رود پده نهال برست شیر از د
 خورده لبان ترست زوجه شیر برست فتوت بود خوشی خوارانی هم مروت بود
 دیکم اعلم پروردگار شما دان ترست بمای نفوسکم با نچه در نفسهای شماست از
 بر والدین و حقوق ایشان آن نگووا صالحین اگر باشد شایستگان یعنی نیکو
 کنندگان با مادر و پدر فانه کان پس بدستی که خدای تعالی هست لا و این
 مروت بداندگان از حقوق یا رجوع کنند کانرا بحضرت او غفور آمرزنده و آیت
 ذالقرنی و بده خداوند خویشی را حقه آنچه حق اوست از نفقه و حسن شست

در این کتاب
 از حضرت امام
 علیه السلام
 در بیان
 احکام و
 عقاید
 و اخلاق
 و سبب
 سعادت و
 شقاوت
 و غیره
 و این
 کتاب
 از
 کتب
 معتبره
 است

یا و امام اعظم

یا و امام اعظم فرمود که حق اقارب است که اگر در ویش محتاج باشند
 بدیشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسولند علیه و علی
 اله الصلوة و السلام و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان از آنچه حق سبحان
 و تعالی مقرر فرموده در تفسیر امام شعبی مذکور است که امام علی ابن حسین
 علیهما الصلوة و السلام مردی را از اهل شام دید پرسید که قرآن میخوانی گفت
 آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل بخوان که و ات ذالقرنی حقه جواب داد که
 خوانده ام و گویا که شما اهل قرآنید که خدای تعالی امر کرده است با عطاء حق
 شما امام فرمود که اری اهل آن قرابت ما یم و المسکین و بده در ویش را و این
 السبیل و ره گذری را حق ایشان از زکوة و لا یبذروا سرف مکن یعنی پراکنده
 مساز مال خود را در آنچه شاید بپذیرا پراکنده ساختنی مجاهد در راه اند فرمود
 که برادر کوه زرد در و جوه خیر صرف نمایند اسراف نباشد و اگر جوی یا حوض در باطل
 خرج نمایند اسراف باشد آن المبدین بدستی که اسراف کنندگان کا سوا
 هستند اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی مثال ایشان در شرارت
 و اتلاف اموال عوب هرگز التزام عادت قوم کند و متابعت امور ایشان نماید
 گویند خوانیم آورده اند که کفار مکه اموال خود را بر یا و سمعه خرج میکرد و جهت
 یک مهمان شتران متعدد میکشند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که
 در تصنیع اموال امثال دیواندگان الشیطان و هست دیوانه کفورا
 مر پروردگار خود را منکر یعنی جا حد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد
 در خبرست که بلال و صهیب و ضباب و بعضی از فقرای صحابه رضوان الله تعالی
 علیهم اجمعین در برخی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چیزی طلبیدند
 که حاضر نبودی حضرت از غایت شرم و حیا و از رزم ایشان اعراض فرمودی است
 آمد و اما نعرض و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه غنیمت افتاد برای انتظار
 روزی که رحمة من ربک بر جوهها از پروردگار خود امید میداری از فضل لهم
 پس بگوی ایشان را قولا میسورا سخن نرم و نیکو یاد عاکی برای در ویشان با سائی
 کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشان را آورده اند که بعد از نزول است چون از آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم چیزی طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی بر زقنا
 الله و اینا که در اسباب نزول آمده که مسلم با یهود پیکر بستند و مضمون رهن
 آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از موسی کلیم علیه السلام سخن تراست و جهت
 از مایشی دختر خود را بجناب نبوت پناه فرستاد دختر که آمد که یا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم مادر من آن پیرهن میطلبید حضرت فرمود که زمان از زمان برسد تو ساقی
 دیگر بازای دخترت بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیرهن میطلبید که در بر
 شماست حضرت علیه الصلوة و السلام بجزه درآمد و پیرهن بیرون کرد و بوی داد
 و خود برهنه بنشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آن حضرت بودند و سبب

و بھنکی بیرون فی مداین ایت آمد کہ ولا تجعل یدک و مساز دست خود را
مغلولہ الی عنقک برستہ بگردن خود تا بر سبط آن توانا باشی برست دست
کناہست از مساک و لا تسطھا و مکشای دست خود را کل البسط و کشاد
سط عیارست از عطای کل البسط اشارت با سرف یعنی سرف مکن فتقود
کہ بشینی ملوما ملامت کرده شدہ محسور آدرماندہ و محتاج حق تعالی باعتبار
صفت سخا میز ماید و از طرفین او کہ تحسیر و تہذیرست منع میکند و در جمع البحرین
ابر قوی قطعہ در معنی این آیت آمده و ہی ہذا قطعہ میندازد سراسر است
در گردن کہ خصم نیست نکوھید پیش از ہل ہلہا مکن بجانب اسراف نیز چندین
میل کہ ہرچہ هست بیکدم کنی زدست رہا چو در میان این ہر دو راہ چندین
تفاوتست کہ از افتاب تا شہا پس اختیار وسط راست در جمیع امور بدات
دلیل کہ خیر الامور وسطہا آن ربک بدرستی کہ پروردگار تو بسط از روی کشا
میکرد اندر روزی را من بشاء برای ہر کہ خواہد و یقدر و تنک میسازد بر ہر کہ
ارادت او اقتضا میکند و این قبض و بسط از محض حکمتست و کسی زہوہ اعتراف
ندارد آنکہ کان بدرستی کہ او هست بعبادہ بمصالح بندگان خود خیر بصیر
دانا و بینا و لا تقتلوا و مکشید اولادکم فرزندان خود را خشبہ آملان از ترس
در ویشی کنن نزفہم ما روزی میدہیم ایشانرا و باکم و شمار ہم پس غم
روزی ایشان بخورید ہر کس کہ اوجات دہد فانات دہد آن قتلہم بدرستی
کہ کشن ایشان کان خطا ہست کناہی کیو بزرگ چہ مشتملست بر قطع تناسل
و انقطاع نوع و لا تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بزنا و گردان مکرد بد آنہ بدرستی
کہ زنا کان فاحشہ ہست عمل زشت و ساء سبیلہ و بدراہیست در تفسیر زہدی
اوردہ کہ راہ مغان و کبر است و لا تقتلوا و مکشید انفسکم لقی ان نفس را کہ
ہوہم آنکہ ہوام کرده است خدای تعالی قتل او را و ان اهل ایمان اند و ذی معا
کہ ایشانرا شاید کشن آلا با حق مکر بکم راستی یعنی قصاص بر ولازم
شود یا مرنند کرد یا زنا کنند بشرط احصان و من قتل و ہر کہ کشتہ شود مظلوم
در حالتی کہ ستم رسدہ باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی
کہ ما دادیم کوئتہ مر و ارث او را کہ بعد از قتل او متولی امر است سلطانا تسلطی
و قوی کہ قصاص کند کہ بر ولازم شدہ یعنی بعد از قتل او را یا غیر قاتل را نکشد
فلا سرف پس باید کہ وی اسراف نکند فی القتل در کشن آنکہ قصاص ہرچہ
در جاہلیت چو کسی کشتہ شدی و ارث قاتل او را نکشتی بلکہ قصد مہتر قبیلہ
قاتل کردی حق سبحانہ و تعالی از ان نہی فرمود کہ ی باید ولی غیر قاتل را نکشد
آنکہ بدرستی کہ ولی کان منصورا ہست یاری دادہ شدہ در قصاص
بمعونت امر و احکام و لا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در ان
نصرف مکشید الی بالقی مکر بان طریقہ کہ شرعا و عرفا ہی احسن آن بہتر

و بھنکی

و بھنکی توست یعنی از ان معاملہ کنید کہ اصل ما بہر وی بماند و رج آن
بوصلہ معاش او نشیند و این معنی را التزام قاید حق ببلغ تا برسد یتیم
اشدہ بغایت قوت یعنی ببلاغت رشده و آثار رشده بروی ظاہر باشد
و او قوا و وفا کنید با عہد بعهدی کہ بستہ است خدای تعالی با شما از تکالیف
شرعیہ یا بہ پیمانی کہ بایکدی بکری بندید آن العہد بدرستی کہ صاحب پیمان
کان سؤالا ہست سؤال کردہ شدہ یعنی او را از نقصان و وفا بدان خواهند
پرسید سنی مرجمہ آنکہ آوردہ کہ خدا بر عہد ہاست بر جوانج اودی بلا زمت ادا
و بر نفس او و ادا فی فریض و بردل او بخوف و خشیت و بروج او بانکہ از مقام
قرب دور نشود و بر سراو بانکہ مشاہدہ ماسوی نکند و از ہر عہدی خواہند
پرسید مصرع تاکسی از عہدہ این عہد چون آید برون و او قوا اکیل و تمام پیمانی
کیل را اذاکتم چون پیمانی برای دیگری و زنوا و سنجید بالسطاس بترای
راست یا بکیل المستقیم ذلک این تمام پیہودن و راست سنجیدن خیر بہترست
شمارا از خیانت و احسن تاویلا و نیکوتر از جہت عاقبت و لا تقف و از پی
مرو مالیس لک آن چیزی را کہ نیست تو را بہ علم بدانچیز دانی یعنی تقلید
و کمان از پی چیزی مرو تا ندانی مگوی دانستم تا ندیدی مگوی دیدم تا شنوی
مگوی شنیدم بخدا این حنیفہ رضی اللہ عنہ در معنی این آیت فرمودہ کہ کواہی بدین
مدہ آت السمع بدرستی کہ گوش والبصر و چشم والوقاد و دل کل اولک ہر کہ
ازینہا کان عنہ باشد از نفس خود سؤالا پرسیدہ شدہ یعنی ازیشان خواہند
پرسید کہ صاحب شما با شما چہ معاملہ کردہ از سمع سؤال کنند کہ چہ شنیدی و ہر شنیدی
و از چشم پرسند کہ دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند کہ چہ دانستی و چرا دانستی
ولا تخش فی الارض و مرو در زمین سر ہارفت خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکہ
متکبران خوامند اندک بدرستی کہ تو ان غرور الارض توانی شکافت زمین را
بیای دروی کشیدن و لن تبلغ و نرسی بکوہها طول از روی درازی قامت
یعنی کسی را کہ زمین نتواند درید و باکوہ ہمہری نتواند نمود او را تکبر و تعظم چرا
باید کرد بیت زخاکت آفریدی خداوند پاک پس ای بندہ افتادگی کن چو خاک
کل ذلک ہمہ اینہا کہ غمزدہ شد یعنی از او مرو و نواہی کہ از آیت لا تجعل مع اعدا
الکھا اخر تا اینجا مذکور کشت و آن یازدہ امر و چہار دہ نہی است و این عباس
رضی اللہ عنہ فرمودہ کہ اینہا در الواج موسی علیہ السلام مکتوب بودہ کان سیتہ
ہست بدی او یعنی آنچه منہی عنہ است از ان عنذر ربک مکروہا نزد یک پروردگار
تو مکروہ ذلک آنچه مذکور شد از احکام مما اوئی از آنچه بیزیرست کہ وی کرد اکیل
ربک بسوی تو فرید کار تو من الحکمہ از علی کہ شناخت حق است لذاتہ و در
خیر العمل بہ ولا تجعل و فرما مکرم اللہ با خدای تعالی الکھا اخر خدای دیگر نکرد
این حکم تنبیہ است بر آنکہ توحید اصل ہر احکام است و لکن در مفتوح و مختم

بہر

ایشان گفته پوششها آن بفقهه نادرینا بنده قرائت و آن پوشش حایل شود
میان دل ایشان و فهم قرائت و فی اذانهم وی نهیم در گوشهای ایشان و قرائت
کوائف استماع قرائت نکنند چه قرائت مجزوست از حیثیت لفظ و معنی پس از برای
منکران اثبات کرده آنچه مانع است ایشانرا از فهم معنی و ادراک لفظ و از آن
ذکر است و چون یاد کافی ربك فی القرائت پروردگار خود را و هدیه یکانه و یکتا
و کوا علی ادبار هر باز کردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفور
در حالتی که گریزند کان باشند از استماع تو حید چه داعیه ایشان است که آنکه
ایشانرا باندگی و کوفی سخن اعلم ما دانا تریم باین سمعوت باینجه ایشان می شنوند
قرا نیه بسبب انجیزی و برای سخن پروردگار است که قرائت را برای استنفا و طبع
در آن می شنوند از سمعوت الیک و قی که گوش فرای دارند بسوی تو و از هر
بخوی و وقی که ایشان را میگویند کاند یعنی پنهان بایکدیگر میگویند که کلام
وی سحرست و شعر و در عین المعانی آورده که نصیرین حارث گفت که من نمی دانم
که محمد صلی الله علیه و سلم چه میگوید بوسفیان گفت من بعضی از سخنان وی
راست میدانم ابو جهل ملعون گفت بخونست و ابولهب کاهنش گفت نفوذ
بانکه تعالی حو یطیب شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان این جماعت است
اذ یقول الظالمون یادکن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون گفتند ستمکاران
یعنی مشرکان مریضکار که شما آن تبعوت متابعت نمیکند و از پی نمی روید
الارجله سحرآمیز مکر مودی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل
شده یا سحر بمعنی سحرست چون مائی بمعنی آبی نظر کیف بنکر که چگونه
ضرر بوالک الامثال بزدند برای تو مثلها و ترا مثل و توصیف کردند بجنون
و سحر و کاهن و شاعر فضلو پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فلا
یستطیعون سیلا پس نمی توانند یافتی راهی بسوی رشد و صواب باره نمی باشند
بطعنه تو برو جایی که موجه باشد بلکه در کار خود کم شده اند و حیران مانده و در
وصف تو سخنان نقیض میگویند کاهی ترا شاعر میدانند و میگویند و شعر از کمال
عقل توان گفت و زمانی بجنون میخوانند و آن ذوال عقلست و قالوا و گفتند کافرا
که منکر بعث اند اندکنا ایان هنگام که شویم ما بعد از مرگ پروردگار عظاما
استخوانها و رفاتا و خاکها خورده ریزه شده آیت المبعوثون خلقا جدیدا
ایا بر نگیننده شده کان شویم آفریدن نو و تازه استبعاد کردند که خاکی خشک
مخلوقی تر و تازه چون شود قل کونوا بگو کردند شما امر مثل است یعنی اگر
فی المثل که بدین خود مجازة سنگ او جدید یا آهن او خلقا تماما یکبار آفرید
از این چیزها که بزرگست و وقی دارد فی صدورکم در سینه های شما مانند آسمان
و کوه از قبول حیات بعد است آیت هوج سبحانه و تعالی شما را میرواند و زنده کرد
نسب قولون پس زود باشد که گویند من بعد ناگه است که باز آرد ما را یعنی

دختره سازد

زنده سازد پس از مرگ قل انزی فطو کم بگو آنکه که بیافرید شما را اول
مره اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت
هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فسیف مضمون پس زود بود
که حرکت دهند الیک رؤسهم بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه
کسی از تعجب سر خود جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود
جنبانند و یقولون و گویند حق هو کی خواهد بود این بعث و حشر قل
بگو عسی ان یکون شاید که باشد قریبا نزدیک چه هر چه بمانده است
او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد بومرید عو کم در آن
روزی که بخواند خدای تعالی برای محاسبه یا اسرافیل علیه السلام در نوحه
اخبره بجهت قیام از قبور تستجیبون بجمده پس شما اجابت کنید خدای را
یا کرا فیل علیه السلام در حالتی که قابل باشید بنسایت حق تعالی در خبر آمده
که خلاص از قبور برآمده خاک از سرها افشانند و میگویند سبحانک اللهم
و بحمدک و در تفسیر بصابر محمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت فسبح بحمد
ربک ای صل بامره پس معنی آیت چنین بود که خدای شما را بخواند بامر
معینه و اجابت کنید او را و تطوفون و گمان برید از رسولی که در قبور خود
آن کتبتم در رنگ نکرید الا قلیلا مکراندکی چون آخرت بر بینند زنده کی خود را
در دنیا اندک شمرند نسبت بان پس باید که خرد مند آگاه امروز نیز حیات
دنیا را در جنب زنده کی عقبی اندک شمرند و این اندک فانی را در کار آن بسپارند
باقی صرف کنند تا در آن روز بعد از حسرت وندامت در غماند شوقی بدینی
توانی که عقبی خری بخوان من و در نه حسرت بری کسی کوی و دست
ز دنیا ببرد که با خود نصیبی بعقبی ببرد آورده اند که مشرکان مکه در اندک
صحابه قولا و فعلا تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال بعرض حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم رسانیده بجدال و قتال ایشان دستور طلبیدند
آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که هوج سبحانه و تعالی در باره کار ایشان
بدینها نفرموده و آیت آمد که و قل لعبادی بگو مریدان مرا یعنی مومنان
که با کافران بقول الحق بگویند آن کلمه را که حق است آن بهتر باشد یعنی
در مقابله جنای ایشان در شوق نکنند بلکه دعا کنند که بیهیم آنکه در تبیان
آورده که یکی فاروق را رضی الله عنه دشنام داد او برخواست که در مقابله
ستم کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه احسن شما
یا امر معروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را
باد نکنند مگر بنیکویی و اگر یکی در شوق کند در برابر او بیزی سخن گویند آن
الشیطان بد در شوقی که بوی یغری بینهم دشمنی افکند میان آدمیان
پس ممکن است که در شوقی با ذای در شوقی موجب سبزه و عناد کرد و آن صوت

است

نرا

دین است

باز دیاد هوا و فساد کشد آن اشیطات کان بد رستی که شیطان هست
لا انسان مرادی را عدد و امینا دشمنی اشکارا که هرگز صلاح او بخوید و جز بهلا
او نکوشد و بکم علم بکم پروردگار شما را تراست بحال شما بقول مخاطب
مؤمنانند ایشانرا میگوید آن بشا بر حکم اگر خواهد خدای تعالی بخشد
بر شما و از جور کافران برهانند او ان بشا یا اگر خواهد بعد بکم عذاب کند
شما را بسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند بهما دیت یا توبه و عذاب نماید
با ضلالت یا اقامت بر کناه و بقول خطاب با کافرانست می فرماید اگر خواهد
بخشد بر شما و عذاب دنیا را در ناخبر افکند و اگر خواهد در دنیای عذاب کند
پس مثبت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است
و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا که محمدی صلی الله علیه و سلم علیه بر کافران
و کبیرا نکه بافی که ایشانرا از کفر نکه داری یا پابندانی که ایمان اینا را ضمان شوی
بلکه فرستادیم تا بشارت دهی بیهشت و بیم کنی از دوزخ و اگر خطاب
با مؤمنانست معنی است این باشد که فرستادیم ترا بر مؤمنان کفیل که ضمان
اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ خواهی شد بکردار ایشان و ربک اعلم
و پروردگار خود انا ترست بمن فی السموات و الارض بانکس که در آسمان
و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نکند و در
انوار فرموده که قریش استبعادی کردند که چوایتیم ابوطالب پیغمبر باشد
و برهنه و کرسنه متابعت او کنند و تعالی این است فرستاد که ما دانا تریم
باهل آسمان و زمین هرگز خواهیم برای بنویت برگزینیم و لقد فضلنا و
بدرستی که فرمودی دادیم بعضی انبیای بعضی پیغمبران را علی بعضی بعضی
دیگر بفضل نفسانی و اجتناب از ذایل جسمانی بزرگتر مال و بسیاری
اتباع چنانچه ابراهیم علیه السلام بخت و موسی را علیه السلام بمکالمت و
حضرت محمد را صلی الله علیه و سلم بمعراج و رؤیت و محبوبیت و شفاعت
و اتینا و آورد و دادیم و او را علیه السلام زبور کتاب زبور پس شرف او
بدان کتابست نیز پادشاهی او و زبور صدد و پنجاه سوره است که در واحکام
حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و در آخر
وصف ملائکه و ثنای الهی و صفت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و سلم و ستایش اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آن حضرت چه در اینجا
مستطوره است آنه خاتم الانبیاء و امت خیر الامم و در آیه و لقد کتبنا فی الزبور
ایمانی بدین معنی است **رباعی** ای وصف تو در کتاب موسی و ی نعت تو
در زبور اوده مقصود توفی زافرینش . باقی بطفیل تست موجود آورده اند
که قریش تخط و عذاب مبتلا شد مذ و حق سبحانه و تعالی بجهت الزام ایشان
این است فرستاد قل ادعوا الذین زعمتم بکوا ی محمد صلی الله علیه و سلم با کافرا

که بخوانند

در بیان نبوت

که بخوانند انا ترا که کلمات پروردگار ایشان خدا یا نند من دونه بخود خدای
تعالی تا این بلارا از شما بگردانند فلا یملکوت پس ایشان نمی توانند کشف
الضرر برداشتن سختی یعنی تخط عنکم از شما و لا یخولوا فی توانند تغییر
دادن آن یا بردن از قبیله بقبایل دیگر آورده اند که بنو مدیج ملائکه را و خزانه
جن را بی پرستیدند جنیان خود ایمان آوردند و ایشان بر کفر پانندند و آیت
آمد اولک ان گروه از ملائکه و جن الذین بدعوت انا نکه میخوانند کافرا
ایشانرا و بی پرستند بیعتی ایشان میخوانند آری ربهم الوسیله به پرورد
گار خود وسیلتی و دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت حضرت
او جل جلاله ایهم اقرب هر کدام نزدیک تر اند بمنزلت و مکانت یعنی انا نکه
مقربان درگاه اند از ملائکه و جن تو سل میکنند بگو سبحانه و تعالی پس غیر
خود بطریق اولی که وجه توجیه بدان حضرت ارد و ملخص سخن است که معبود
شما محتاج معبود بگو اند و بر جوت رحمت و امید میدارند بکشتن
اورا و بجا فون عذابه می ترسند از عذاب او آیه عذاب و ربک بدرستی
که عذاب پروردگار تو کان هست محذورا سزاوارانکه از وحذر کنند
و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچو سایر بندگان پس چگونه
ایشانرا پرستش توان کرد و ان من قرینه و نیست هیچ دینی و شهری الا
سخن مهلکوها مگر آنکه ماهر لاک کنند ایم بمرک و فنا قبل یوم القيمة پیش
از روز قیامت او معذوبوها یا عذاب کنند ان بقتل و تخط و جزان عذابا
شدیدا عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالح اند و اگر کافر و فاسق اند بعذاب
کان ذلک هست این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطور نوشته شده
آورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم معجزها طلبیدند
از جمله آنکه کوه صفار از رخا لعی سازد و جبال مکه را بخو کنند تا زمین
کشاده و قابل زراعت بدید آید و جو بهار روان سازد تا باغ و بوستان سازد
حق تعالی این ایتهها بدیشان نمود و فرمود که و ما معنا و باز نمی دارد ما را ان ترک
بالایات آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را الا ان کذب مکرانکه تکذیب
کردند بها بایات مقترحه خویش الا ولوت پیشینیان یعنی ام گذشته طلبیدند
و ما بدست پیغمبران ظاهر کردیم و تکذیب کردند و ما ایشانرا مستأصل کرد انیدیم
پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم میدانیم که ایشان نخوا
کردند و هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم
که ایشانرا مستأصل سازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد
و اتینا و دادیم مؤد النافقه قوم نمود را ناله با قتران ایشان مبصره پیدا
و هویدا یعنی از جمله اهلک ام بسبب تکذیب ایشان آنکه که نمود از صلا
معجزه طلب کردند و خدای تعالی برای ایشان از سنگ ناله بیرون آورد

کاد

هند

فظالموا پس کاشند و بدنها بدات ناکه و او را پی کردند و بپای هلاک شدند
و ما نزل و فی فرستیم ما بالایات معجزات مقرر هر را الا تخوفا مکرری
ترسیدن و هذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول برکنار
باشند هر اینه مستاصل شوند و اذ قلنا لا یبادکن چون گفتیم ترا و وعده کردیم
که اندوه مخور آن ربك بدرستی که پروردگار تو اهاط بالناس فرا خواهد
گرفت مود ما را یعنی هلاک خواهد کرد اند فریق تعبیر بلفظ ماضی جهت
تحقوق وقوع است و ما جعلنا و نکردانیدیم الرویا الکی آن خواب را که بنویسیم
الا فتنة للناس مکر فتنة آدمیان یعنی سبب آزمایشی ایشان مراد
ازین عام حدیثیه است که حضرت صلی الله علیه و سلم در خواب دیده بود که
عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه نمودند
و در آن سال عمره میسر نشد و منافقات زبان طعن در آن کردند که این خواب
راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سینه آینده بظهور
رسد قوی از علماء درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این
قصه مدنی مکر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت
کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنة آدمیان شدن بود که حضرت صلوات
الله و سلامه علیه در واقعه دید که قوم بنی امیه بر منبر او دیدند و آنجا
بری جستند همچو پوزینه و فتنة آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد
و بعضی رؤیایا بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بنویسند در شب معراج
و دیدی سبب افتنان خلق شد چه بعد از حدیث شب معراج بعضی
از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار
در انکار افتادند و مؤمنان تصدیق نمودند و الشجرة الملعونة و نکردانیدیم
درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن مکر برای فتنة مردمان آورده اند
که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در روز قیامت درختی است منجیب
شدند ابو جهل لعین گفت محمد صلی الله علیه و سلم میگوید که آتش دوزخ
سنگ میسوزد و باز میگوید که از درختی روید بغایت عجب است
و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش می گرفتند کما قال الله تعالی جعل لكم
من الشجر لا خضر ناراً و هیچ فکری کردند که آنکه آتش در درخت و دبعث نهاد
چه عجب که درخت در آتش رویاند یا قادری که بر وی بال سمند مراد آتش از
احراق محافظه میکند و اهداء شتر مرغ بوقت فروردن جرات آتش از
سوءختی نگاه میدارد توانا است بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجره
ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست
یا ملعونه بمعنی مکر و همد مغبوضه باشد چون طعام ملعون ای صار
مکر و هاد بعضی ناویل کرده اند شجره را با ابو جهل ملعون یا حکم بن عاص

و انما

ندیم

که بدزد و داند

که بدزد و داند و این الجهر گفته که این شجره یهودند و تخوفهم وی رسانیم
کافران با انواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن قها بزد هم
پس فی افزاید آن تخویف ایشانرا الا طفیاناً کبیراً مکر سرکنشی بزرگ یعنی
کز آف کاری و ستیزه از هدمتجا و زنده چون این کبیر ایشانرا بواسطه وسوسه
ابلیس است از استکبار وی متعاقب این آیت خبر داده که و اذ قلنا و یادکن
چون گفتیم للملائکه اسجدوا مرفرشکانرا که سجود کنید لادم مرادم را بجهت
تعظیم او فسجدوا پس سجده کرده اند و ایشان الا ابلیس مکر ابلیس که سجده نکرد
و خدای تعالی فرمود که چرا سجده نکردی قال و اسجد کنت یا سجده کنم یعنی نکند
لمن خلقت مر آنکس را که ازیدی طیناً از گل پس خدای تبارک و تعالی بر او لعنت
کرد و از درگاه فریش برانند قال گفت ابلیس دیگر یاره آری بتک خبر ده مرا که
هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی و فصل دادی او را علی بر من چرا فصل
دادی و او از خاکست و من از آتش کف از آتش کف آخرتی اگر و پس هاری مرا و مرک
مرا ناخبر کنی الی یوم القيمة تا روز قیامت لا حنتکوت هراینه ازین برکت
ذریته فرزندان او را باغوا و جهنم کنم که بعد از تو مستاصل شوند الا قلیلاً
مکر اندکی که نتوانم ایشانرا گمراه کرد بسبب عصمت و حمایت تو قال اذهب
گفت خدای تعالی مرا و را که بروم امرا هانت است و ابعد یعنی او را برانند
از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود روفتم تبعث پس هر که متابعت کند
تراد فرمان بود منهم از دریت آدم فان جهنم پس بدرستی که دوزخ جز او که
پاداشت شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب
یعنی ترا و همه متابعت ترا جز آدم جزاء مؤثراً جزای تمام یعنی عذاب
بر دوام و استغفر و از جای بجناب و بلغزات من استطعت هرگز توانی
لغز اندون منهم از ایشان بصورتی با و از خویشی یعنی خواندن بفساد و کینه
صوت شیطان غناء مرا میسرست امام زاهدی رحمه الله از ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدای تعالی از دهان بیرون آید
از شیطانست و اجلب علیهم و برانگیزات بر ایشان بخیلک و رجلك بسوا
و پیادگان خود را یعنی دیوان که معاونت تواند در وسوسه و اغواء هر جمع کن
در تسلط بر ایشان و شاکر کهم و شرکت کن با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام
جمع کنند یا بزنادهند یا در معصیت صرف کنند و الاولاد و در فرزندان نیز
شریک شوند از زنا حاصل کنند یا بعد الشمس و بعد الغری و امثال آن شمشیر
نمایند و عده هم و وعده ده ایشانرا بواجب باطله چون شفاعت بتان یا تأخیر
در توبه یا انکار بعث و هشر و بهشت و دوزخ و ما بعد هر الشیطان و وعده
نمیدهد شیطان ایشانرا بواجده الا غروراً مکر بفریب یعنی خطا را در صورت
صوابی را بدات عبادی بدرستی که بندگان خالصی که بحکم هو لا

فی الجنة برای بهشت آفریده شده لبس لك نیست ترا علیهم برای اغوی ایشان
سلطان تسلط و قدرت یعنی هر کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری
رحمه الله فرموده که بنده حق آنکس است که در بند غیر نباشد و شیخ عطار قدس
سره فرماید **ربانی** چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی که تو در بند
هر چیزی که هستی بنده ای و کفی بر بند و بنده است پروردگار تو و کیلا
نمک در بندگان خود از اضلال ابلیس ملعون ربکم پروردگار شما از ای دوست
که قدرت کامله بزجری را ندوروان میکردند لکم الفلک برای شما کشتی را
فی البحر در دریا کتبغوا تا بجوید من فضله از فضل و یعنی روزی خوشتر
و گویند فضل دوست یا منتعم بدان احتیاج افتد و بی عبودیت ریاست نیا
آیه کانت بکم رحما بدستی که او هست شما مهربان که کارهای مشکل
بر شما آسان میکردند و اسباب ما بختیاج شما مهیا میکند و از استقامت حضرت
و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فی البحر در دریا چنانکه غرق
و برود از خاطرهای شما من تدعون هر که او را خوانند وی پرستند آ آیاه
مگر خداوند یکتا و یگانه که در آن جز او را نمی خوانید و نجات جز از حضرت او نمی
خواهید فلما نجیکم پس آنحضرت که برهاند شما را از غرقه شدن فی البحر در دریا
و برساند بسوی بیابان اعرجتم بر کشتی از توحید و باز روی پرستش بنات
آورد بدو کات الانسان و هست آدمی کفورا نیک ناسپاس من نعمت خداوند
خود را آفا منتم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرای آمدید یعنی ایمن مباشید
آن بخسفت بکم از آنکه فرورد شما را جانب الکریم بگواند از زمین یعنی آنکه قادر است
بر آنکه شما را در آب فرو برد توانا است بر آنکه در خاک نهان کند او بر سر علیکم
یا فرستد بر شما صاحب سنگ یعنی قادر است که شما را سنگ باران کند شما را بحدود
پس نیاید بکم برای خود و کیلا نکه دارند که شما را محافظت کند اما منتم یا ایمن
شدید آن بعد کمر از آنکه باز کرد اند شمار آورد و در قبیله در دریا تاراه خوری
بار دیگر یعنی آرزوی دنیا در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی ششید فیرسل
علیکم پس فرستد بر شما قاصفا شکنده من اگر چه از باد یعنی بادی بر آنکس
که کشتی را بشکند قیصر بکم پس غرق کرد اند شمار بگافتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید
شما را بحدود پس نیاید شما بکم برای خویشی علینا بر ما به باب غرق کردن تبیعا
از پس در آینه که داور می کند و خواهد که انتقام کشد از ما و تقدیر ما و هر آینه
کرامی کردیم بی آدم فرزندان آدم را و هملنا هم و برداشتیم ایشان را یعنی سوار
کردانیم فی البحر در بیابان بر چهار پایان و البحر و در دریا بکشتیها و رزقنا هم
و روزی دادیم ایشان را من المطیبات از طعامهای پاکیزه و فصلنا هم و افزونی
دادیم ایشان را علی کثیر من خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تفصیلا افزونی
داد فی علما را در تکریم ایشان و تفضیل ایشان سخن بسیار است و درین ترجمه

بنوک جامع اکثفا می رود و صاحب بحر الحقایق قدس سره فرمود که کرامت ایشان
دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی تمام ایشان را باشد از مومن و کافر
و آن تخییر طینت ایشانست بیدین و تصویب در رحم و حسن صورت و مزاج
قویب با اعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل با صایع و تزین بلیج و
ذواب و تمیز بعقل و افهام و بسط و اشارت و خط و راه یافتن با سبب
معیشت و تمیز از حروف صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه
اما آنچه عامست مومن و کافران شریک اند چون نفوذ روح در پیشان و اخراج
از صلب آدم علیه السلام و استماع قول المست بر بکم و انطوائی بجواب بی فم و
بر عبودیت و زیانیدن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان و انزال کتب برای
ایشان و ترغیب بمثوبات حقانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار
قدرت الهی و دلایل و معجزات برای ایشان اما کرامت روحانی خاصه آنست که
انبیاء اولیا و مؤمنان را بدان کرامی ساخت از نبوت و رسالت و ولایت
و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و کمال و اخلاق و آداب و سیرالی الله و فی الله
و بانگه و عبودیت مقامات و ترقی از مضایق تا سوتی بجزایات لاهوتی و فنا
از انانیت و بقا بهویت و دیگر کرامات که در حدیث هصر نیاید محمد بن کعب رحمه
الله گفته که کرامت آدمیان بدان است که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
رسول از ایشانست **منشوی** ای شرف داده آدم بنو و روشنی دیده عالم بنو
کیست درین خانه که خیل تو نیست کیست برین خانه طینل تو نیست از تو
صلای بالاست آمده نیست بهمان هست آمده در حقایق سلمی آمده که کرامی
ساختیم آدم میان معرفت و توحید و برداشتیم ایشان را در بر نفس و بحر قلب
و گفته اند بر آنست که ظهور دارد و بحر آنچه مستور است در ثواب و یالات کاشی مذکور
که بر عالم اجماد بود و بحر عالم ارواح و برداشتیم ایشان ترکیب ایشانست از هر
دو روزی دادیم ایشان را از طبیات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم
بر بیشتر مخلوقات بآنکه ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستثنی جنس
ملائکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل بشر ملک مباحث و ورود را
آنکه جمهور اهل سنت بر آنست که رسل بانی آدم فاضل ترند از رسل ملائکه
از اولیاء بنی آدم شریف ترند اولیاء ملائکه و صحابه و اهل ایمان را فضل است
بر عوام ملائکه و عوام بهتر اند از فساد مؤمنان و امام قشیری قدس سره فرمود
که مراد از بنی آدم مؤمنانند چه کناه را بنص و من بهن آنکه فماله من مکرم
از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشان را بنو
مجاهدت بیارست و باطن ایشان را تحقیق مشاهده منور ساخت و
چنانچه مؤمنان را بتکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت پناهی راضی الله
علیه و سلم بتکریم خاص اختصاص داد از جمله مرتبه رضا که رضی الله عنه

دست

زیست

یهودا خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین باشد پس از تو چندانی
نیابند آن حضرت صلی الله علیه وسلم فتح غزیمت نمود و آنک زمانی را قبایل یهود
بقتل و اجلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اولی
پس میفرماید که سنت نهاده ایم ما سنتی من قد ارسلنا سنت نهاده ای برای
آنها که فرستادیم قبلت پیش از تو من رسلنا از فرستادگان ما و آن سنت
هلاک متناهیست بکذیب پیغمبران و لا تجد و نیایی تو گسستن محو بلا مرست
ما را تغییر و تبدیلی اقم الصلوة بپای دار نماز را که نور الشمس بعد
از زوال آفتاب الی غسق الليل تا تاریکی شب بعد از زوال غار پیشین است
و پسین و تا غسق الليل نماز شام و غسق و قرآن الفجر و بپای دار نماز بامداد را
نماز قرآن گفت برای آنکه قرأت قرآن در نماز فرض است آه قرآن الفجر
بدرستی که نماز بامداد گان مشهود است دیده شده یعنی بینند او را
ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال
ثبت می نمایند و ملائکه روزی بینند و افتتاح دیوان اعمال روزی بانی کنند
ومن الليل وبعضی از شب تسجد پس بیدار شو به قرآن یعنی بنماز نافله لك
زیادتی ترا بصلوة مفروضه یا فضیلتی ترا یا غنیمی و کرامتی مخصوص بتو
عسی ان یبعثک ربك شاید و البته چنین بود که بدار خدای تعالی ترا مقاما
محمود آدر مقام پسندیده یعنی مقامی که او را ستوده باشد ستایش می ستایند
و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت را در آن مقام ستایش کنند
خلق اولین و آخرین و او را هم شرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه
و تعالی روز قیامت بر عرش نشاند و در کتاب از عمر رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک کرده اند
مرا خدای تعالی و بنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث که بدیع الله معنی العرش
و این را همان معنی میگویند که عندیت در آن آیت که ان الذین عند ربك
یعنی مراد مکانت و منزلت است نه مکان و منزلت امام ثعلبی آورده که استوای
حق سبحانه و تعالی بر عرش بوجهی نیست که همان مأمن او شود یا مکان او
کرد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از اویدن بود چه از لا و ابد قائم
بذات خود است پس نشانند مصطفی صلی الله علیه وسلم بر عرش یا بر زمین سجد
ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آن حضرت است
صلی الله علیه وسلم و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش
که پیغمبر را بدو گزای کند قوی است که مقام محمود است که گویا حمد بدست وی
دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم و خواه غیر او و الا که در تحت گویا او باشند
بیت نه عین زبر گویا دولتش مایم و بس آدم و جن دونه تحت گویا
مصطفی است صاحب فتوحات قدس سوره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع

جميع مقامات و منظور مقام اسمای الهیه که مختصر است بقامات و آن خاصه
حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم و باب شفاعت درین مقام کشاده می شود
و در بحر الحقایق آورده اند است و قیام حضرت صلی الله علیه وسلم بحق نه
خود بلسان اشارت مقام محمود است **بیت** ای ذات تو در دو کون مقصود
نام تو محمد و مقامت محمود و قل رب و بگو ای پروردگار من ادخلنی در آرم
در قبر مدخل صدق و در آورده و پیوسته و بی ندامت و احویتی و بیرون
آرا و غنی صدق بیرون آورده و پیوسته و با کرامت و در آرم بدینه ها لم
و بیرون آرازم که سالم یادر آرم که جهت فتح و بیرون آرازم سوی چنین
یادر آرم در بهشت و بیرون آرازم بی یادر آرم دعوت نبوت و بیرون آرم
از عهده تبلیغ رسالت و اجعل لی و بده مرا من کذک از نزدیک خود سلطانا
نصیر محقق یاری دهنده و قوی اعانت کننده و قل جاء الحق و بگو آمد حق
دین اهل اسلام و زهوا الباطل و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق
قراست و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مخفی گردد **مصرع** دیو
بگریزد از آن قوم که قرآن خواننده است الباطل بدرستی که باطل گان زهوا هست
نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری فرموده که حق است که برای خدای تعالی
بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب ثاویلات برانست که حق وجود
ثابت و اجست عزت شانه که ابدی از نیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل
فنا و زوالست و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد و وجود موهوم
ممکن در جنب آن متلاشی و مضطرب گردد **مشو** هر چه هستند از آن که تراند
که با هستیش نام هستی برند چو سلطان عزت علم برگشت جهان سر عجیب
عدم در گشت و نزل و فروی فرستیم برقی من القرآن از قرآن ماهو آنچه
که او شفاء شفاست مر امراض را چون فاحشه و آیات شفا یا شفاست مر
بیماری جهل و شبهه را فاحشه است که من را بیانی دارند یعنی قرآن شفاست
از مرزهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمة و بخشایش است **مثنوی**
مؤمنان را که بدو نفع میگیرند و لا یزید الظالمین و فی آفراید قرآن ستمکاران را
الا خسارا مکرزبان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمی گردند و اذا
انعمنا و چون انعام کنیم ما علی الانسان بر آدی بصحت و توانگری و ایمانی
اعرض روی بگرداند از ما مراد کافرت که چون خدای تعالی نعمت دهد او را
یا نزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهای ظاهری و باطنی اعراض کند
و نای بجانبه و بنفس خود دور شود و گواهی بکرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از
طریق حق بر طرف گردد و اذ لمسه الشر و چون برسد بدو بیماری و فقر و غری
گان بر او سا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق
نباشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت پلید فرج صبر نماید

بنفس

او يكون لك يا باعد تر ابيت من ذخر خزانة از در که در انجا بشتی او توفی
فی السماء باروی براسمان و لن تؤمن و تصدق کنیم لرفیقک مر بالا رفعت
تو بر اسمان حتی ننزل تا و فقی که فرود آری علینا بر ما کتابا نقرؤه کتابی بخوانیم
آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان ربی بکواکست برورد کار ما از آنکه
بروی تحکم کنند یا آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازد و شما آنچه از من میطلبید
بخزوی کسی بران قادر نیست هل کنت ایا هسمة من الالهة مکرادی رسول
فرستاده شده هیچ سائر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا بخز
که مناسب قوم ایشان بود و اظهار ايات بارادت و قدرت حق است نه
باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشان ترا بجمیل و تفصیل جواب
در ايات متفرقة است که ما سبق فی قوله تعالى و ننزل لنا علیک کتابا فی قرطاس
و قوله تعالى و لو انزلنا ملکا و قوله تعالى و لو فتحنا علیهم بابا من السماء
و ما منع الناس و منع نکردند مردم ما نرا یعنی اهل مکه را آن یوم من آنرا که
ایمان آورند از جاء هیر الهدی و فقی که آمد بدیشان بیان حوض بربان
حضرت محمد صلی الله علیه و سلم الا ان قالوا مکرانکه گفتند ابعث الله ایا
برای بخت خدای تعالی بشر رسولادی رسول یعنی این معنی منع کرد ایشانرا
از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا کردند زیرا که نجاشی حوض
توانس است و مخالف مقتضای تنافس رسول از جنس مرسل الیهوم باید تا
افاده و استفاده در میان بدیداید و چون کافران میگفتند که رسول خدای
باید که فرشته بود و بشر نشاید حق سبحانه و تعالی رد شبه ایشانرا می فرماید که قل انی
بکواک بود ندی بجای آدم میان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که مانند
ادمیان بمشورتی رفتندی بر قدمهای خود مطمئنین در حالتی که مقیم
بود ندی و ارام گرفته در زمین کنزلنا علیهم هر آینه فرستادیم بر ایشان
من السماء از اسمان ملکا رسول لا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول
بدیشانرا فرستادیم تا بهم بجمع توانستندی شد و از و تلقین توانستندی
گرفت خود در تعلیم و تعلم تناسب و نجاشی شرط است و چون سکنه زمین
ادمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید **مشوی** و بشر فرمود خود را مثلاً
تا جنس آیند و کم کردند کم. تا آنکه جنسیت عجایب جاذبست. جاذب
جنس است هر جاذب است. در باب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت
تو کیست ایت آمد که قل انی بانه بکوی خدای تعالی بسته است شهادت
گواه بینی و بینکم میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است
بر دست آن حضرت صلی الله علیه و سلم چه معجزه بزبان حال ناطق است
با آنکه محمد صلی الله علیه و سلم رسول است پس کواهی معجزه جاری مجری
قول حق است بر صدق دعوی او ایته کان بدرستی که خدا هست بعباده

نیز کار خود

به بندگان خود خیر داناکه احوال پوشیده ایشان میداند بصیر بیناکه اعمال
اشکارای ایشانرا می بیند و من یهدی الله و هر گاه نماید خدای تعالی
یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق فهو المهدی پس او راه یافته است و حق
بصنل و هر گاه راه سازد یعنی حکم فرماید بصلوات او و فرو گذاردن
تجدلهم پس نیای تو کواهانرا و کواهانرا دوستان که نصرت کنند ایشانرا من
دوسته بخز خدای تعالی و محشر هم و محشر کنیم ایشانرا یوم القیمة روز
درستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان و در صحیحین بروایتش
واردست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند که چه کوبند و روند
بر رویهای خود فرمود که آنکس که ایشانرا می برد بر قدمهای ایشان قاهست
که بر رویهای ایشان اما آنست که ایشان را برهنه میکنند بر رویهای خود
از هر بلندی و خواری عمیا و بکما و محشر کنیم ایشانرا تا بینایان یعنی گویند
آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنی سخن حق می گفتند و صفا و کوان
یعنی شنوند آنچه از ان شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم اجتماع
سخن حق می نمودند ما و بهم جهم جای ایشان دوزخ است کما نصبت
هرگاه که ساکن شود زبان دوزخ یعنی چون آتش دوزخ کوشش و پوست
ایشانرا بخورد و ایشان مانند آنکست شوند زبان آتش فرو نشینند چون
آتش دنیا پس از سوختن هر دهان هم پیغمبر ایم برای ایشان سعیر آتش
سوزان یا برافروزم آتش را با آنکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش
در ایشان پیچد ذلك ان عذاب جزا و هم پاداشت ایشانست با انهم کفر
بسبب آنکه ایشان نکردند بایاتنا بدلائلهای واضحی بر صدق پیغمبر صلی الله
علیه و سلم که معجزات اوست بایات قرآن و قالوا و گفتند ائذا کنتا عظاما
ایان وقت که گویم استخوانها و رفاتا و خاکها را بر زنده شده ائذا المبعوثون
هر آینه ما را بکنجشکان با شیم خلقا جدیدا فریدن و چون ایشان خلق جدید
مکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز کوشش و پوست ایشانرا
تازه سازند تا عذاب بکشند اولم یروا یا فی بیند و فی دانند ان الله الذی
آنرا که خدای بقدرت خود خلق السموات بیافرید اسمان و الارض و زمین
بان عظمت و بسطت بی ماده قادر تواناست علی آن یخلق بر آنکه بیافریند
مثلهم ایشانرا دیکر بار بمثل نظار نفسی کنند چنانکه مثل لا تفعل کذا است
پس میفرماید که آنکه از چیزی چیزی می آفریند قادرست که بافرینش فی
آفریده شده که هنوز باز آرد و جعل لهم و بدرستی که خدای تعالی مقرر کرده
برای فناء ایشان اجل مدتی لاریب فیه هیچ شک نیست در آن وان زمان
مرگ است یا بجهت اعاده ایشان اجل نهاده که قیامتست فای الظالمون
پس سرباز بردند و بخوانستند مکاران با وجود و ضوح حق الا کفوا مکرانکار

است

حشر و بعث قل یكوی محمد صلی الله علیه وسلم کافرا نزلوا انتهم ملکوت اگر شما
مالک شوید و در تصرف آرید خزانة رحمة ربی خزینهای روزی پروردگار
سوا که بخلفان میدهد اذ الامسکتم انکه هر ایند باز ایستید و بخل ورزید خشية
الا نفاق از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفق دادن ماوردی
فرموده که اگر یکی از فریدگان مالک خزانة نعم ربانی شود هر ایند خود او با خود
انگهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد
گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای تعالی در وجود خود ازین دو چیز
منزه است و کان الانسان دهست آدمی فتورا بخیل و جمع کننده مال و لقد
اتینا و بدرستی که ما آدمی موسی را تسع آیات بینات نهایت روشن
یعنی معجزه اشکارا که آن عصا بود و دید بصرنا و خط و طوفان و جراد و قتل
ضفادع و دم و نفخ غرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلان بحر و انجاء آب
از جود دفع طور بر سر بنی اسرائیل و طس موال قبطیات و ازاله عقده از زبان
وی و فرود آمدن عصا حبال و عصی سحر را و امثال این و آنچه در حدیث صفوا
آمده که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تسع آیات پرسیدند
و آن حضرت جواب داد که شریک مبارک و خوف بنا حق و مرزید و از زبان
و سرفه و اکل ربوا و سعایه و سحر و قذف محصنات دور باشد و از جهاد مکرر
مراد از آیات احکام عام است که در هر ملکی ثابت بوده و لکن در آخر فرمودند
خاصه شما که یهودید و آنکه روز شنبه از حد فرمان درنگدزید فسل بنی اسرائیل
پس پرسید ای محمد صلی الله علیه وسلم از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان
همین آیات را تا صد و نول تو بر مشرکان ظاهر کردی یا سوال کن از یهود
اذا جاءهم چون آمد موسی علیه السلام بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون
فقال له فرعون پس گفت موسی را فرعون انی لا ظنک باموسی بدرستی که
من کما ان برم ترا ای موسی علیه السلام مسی را جادوی کرده و عقل تو بختل
شده قال گفت موسی علیه السلام لقد علمت بدرستی که تو دانستی بدلت خود
اگر چه بزبان تلفظ نمیکنی بی شبهه ما انزل هو لا نفرستاده این آیات
تسعة الارب السموات والارض مکرر در کار آسمانها و زمینها
بصائر ایتها و روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من و انی لا ظنک بیا
فرعون مشهور و من یفین دامن ترا ی فرعون هلاک شده یا مغلوب یا ناقص
العقل فاراد پس خواست فرعون آن بستن هر آنکه بر آنکند و دور کند
موسی و قوم او را من الارض از زمین مصر قاهر قناه پس غرقه کرد انیوم
او را و من معه جمیعاً و هرگز با او بود تنهایی و قلنا من بعده و گفتیم پس
از غرق شدن فرعون کبفی اسرائیل مرفوندات یعقوب را علیه السلام
که شما اسکنوا الارض ساکن شوید و زمین که ایشان میخواستند که بیرون کنند

فذا جاء

در حدیث
صفا

فذا جاء پس چون بیامد و عدد الاخرة و عدد سوائی دیگر یعنی قیامت شود
چشتا بکم بیاریم شمارا و ایشانرا بکشترا که نفیفا جماعتی میخند با هم پس حکم
کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا و بالحق و بدرستی که از لئانه فرودستایم
قرا نزل و بالحق و راستی نزل فرود آمده در تبیان آمده که با بمعنی علی است
و مراد از حق محمد است صلی الله علیه وسلم یعنی و علی محمد صلی الله علیه
وسلم نزل در مدارک آورده که محمد بن سناک رحمة الله علیه بیمار شد و قارون
او بطیب ترسانی برید مردی نیکو روی و خوش بوی جامه پاکیزه پوشیده
بما رسید و صورت حال برسد بوی گفتیم فرمود که سبحان الله که در مهم دوست
خدای تعالی از دشمن خدای تعالی استعانت میکنید باز کردید و باین سناک
بگویند که دست خود بر موضع وجع نه و بگو و بالحق از لئانه و بالحق نزل و از
چشم ما غایب شد باز گفتیم و قصه بعضی شیخ رسانیدیم دست بر آن موضع
نهاد و این کلمات بگفت و فی الحال شفا یافت و گفته که آن کسی حاضر بود
علیه السلام بیت اثر حکمت و اهل بیت این کار طیبیان الهیست این
و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم الا مبشرا مکرر شده
دهنده مطیعان را بنواب و نذیرا و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلی رحمه
الله فرموده که مرده ده انا نرا که از ماروی یا بکره آند و بیم کن انا نرا که روی
بما آرد یعنی بدکارانرا بشارت دهد بسعت رحمت و کمال عفو ما نرا روی
بد رکه آرند نیکانرا اندازد از ارض هیبت و جلال قهر ما نرا بر اعمال خود اعتماد
نمایند و قرا نرا فرقتا و پراکنده فرستادیم قرا نرا یعنی آیت و سوره سوره
لستقراوه علی الناس علی مکت تابخوانی آنرا بر مردمان بجهت حوادث و نزلنا
تغزیرا و فرود فرستادیم قرا نرا فرستادنی در مدت بیست سال قل امنوا به بگو مرده ما
که ایمان آرید بقرآن اولاً تو مونی یا ایمان نه آرید امر است بر سبیل تهدید یعنی
ایمان شما بدو در کمال وی فی آفریده از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمی رسد
آن الذین بدرستی انا انکه اوتوا العلم داده شدند علم را من قبله پیش از نزول
قرآن یعنی انا انکه کتب سمانی خوانده و حقیقت و حق شناخته و امارات و علا
نبوت معلوم کرده چون این سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او
از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر غفاری و ورقه بن نوفل
و احوال ایشان اذ ایتم علیهم چون خوانده شود قرآن برایشان بخون لاله قان
بیفتند بر زنجهای خود یعنی بر رویها سجده در حالی که سجده کنند گانند
برای تعظیم امر خدا یا بجهت شکر اجابت وعده الهی که در کتب خوانده بودند
از مال محمد صلی الله علیه وسلم و انزال قرآن و بقولون و گویند سبحان ربنا
یا کسب برورد کار ما از خلاف وعده خود آن کان بدرستی و وعد ربنا وعده
پروردگار ما لمفعولا کرده شده یعنی و افعست لا محال که و یخربون لا ذلالت

در حدیث

در حدیث

نرا

مات

قان

و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذکر بجهت آنست که اول چیزی
 از وجه ساجد بر زمین ملایق شود دوست گفته اند سجده اول شکرست این
 سجده بجهت تا از مواضع قرائی لاجرم درین سجده فرموده که بگوید
 بگویند و بیزید هم و زیاده کند سماع قرائت ایشان را خشوعاً و توفیق و تصرف
 این سجده چهارم است از سجدهات قرائت و حضرت شیخ قدس سره این سجده را
 سجود العلماء خوانده و فرموده که بحقیقت این سجود انجلی است زیرا که خشوع
 از توفیق تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع آنجا
 زیاده شود و خشوعی باشد الا از تجلی الهی پس زیاده خشوع دلیل زیاده
 تجلی باشد و بر آن تقدیر این سجود تجلی بود و ساجد باید که ببرکت این سجده از
 فیض تجلی بهره مند گردد و در خصوص و خشوع او بیفزاید ما تجلی الله نشانی الا
 خصص له **مشق** لعد نور تجلی از قدم بر حدوث افتد فروردین در هم پس
 خصوص این از اول هستی است و آن بلند می موجب این پستی است
 آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سجودی گفت یا الله یا رحمن
 شرفان بزرگد بگو گفتند محمد صلی الله علیه و سلم ما را از پرستیدن تو و خدای
 معنی کند و خود و خدای را می خواند آیت آمد که قل ادعوا الله بکونوا
 خدای را اولاد عوا الرحمن یا بخوانید در حق را که هر دو نظر را بر ذاتی واحد
 اطلاعی کنند و مقصود از هر یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت
 صلی الله علیه و سلم گفتند که خدای در توبه ذکر رحمن بسیار کرده و توبه درین اسم
 کم یاد کنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند ایامان و عوا
 هر کدام را بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشد فله الاسماء الحسنى
 پس مراد است نامهای نیکو بعضی خال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفات
 اکرام این جبر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرائت بجهت
 می فرمود و در جمیع نمازها هر وقت که صلوة یومیه در سجده الحرام قرائت
 کردی اهل شرک بلغوا و لک و صغیر و تصدیه مشغول شدند و تا شاید که آنحضرت
 در غلط افتاده ترک قرائت کند حق سبحانه فرمود که ولا تجهر بصلواتک
 و اشکارا مکن قرائت نماز خود را یعنی بلند بخوان تا مشرکان استهزا نکنند
 و لا تخافت بها و از فرمودن آن تا حدی که نشنوند آنرا که در عقب تو
 نمازی نزارند و استغ و بطلب بین ذلک میان جهل و مخافت سبیل را می
 حیانه چه اقتصاد در امور محبوب است آورده اند که صدیق رضوان الله علیه
 قرائت آهسته بخواند و می گفت با خدا که مناجات می کنم و او حاجت من
 می داند و فاروق رضی الله عنه بلند میخواند و می فرمود که شیطانی می شنود
 و خفته را بیدار می کند حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیت
 ای بگو را فرمود که قدری آواز بلند تر کن و عمر را امر کرد که قدری آواز خود را

در سجده

فرود

فرود و گویند معنی آیت اینست که جهل مکن در نماز و اخفات مغرمانی در نماز
 و میان این هر دو راهی بذر کن یعنی در صلوة یومیه اخفات و در لیلیه جهل
 و قل الحمد لله و بگوی ستایش و ثنا مر خدا را الذی لم یخذلنا کفرنا نکرهت و کذا
 فرزند تو را در یهود و نصاری و بنو مدیج است که حق را فرزند انبیا می گردند
 و کم یکن له و نیست مرودا خبریک فی الملک انبازی در پادشاهی در مشرکانست
 که بتان را شریک می گویند و کم یکن له و نیست مرودا ولی دوستی من الذی
 از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد و علم الهی در همه
 آنکه فرموده که حق سبحانه دوست نکند تا بعد از ایشان از ذل بعز رسد بلکه
 دوست گیرد تا بلطف وی از خصیض مذلت با وج عزت ترقی کند و کبر
 و تعظیم کن و او را تکبیر تعظیم کردن یعنی حق را بزرگتر دان از وصف و احسان
 و معرفت عارفان فکرها عاجزست از اوصافش عقلها هورزی زند لافش
 عقل عقلست جان جانت او آن کزان برتر است آنست او گفته اند معنی کبر
 آنست که بگو آنکه اکبر تعلی از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که بنده را گفتی
 آنکه اکبر بهتر است از دنیا و هر چه در دست آید تا خیر را ازین سوره آیه
 العز گویند و هر کوه که از بنی عبدالمطلب که سخن در آمدی حضرت پیغمبر صلی
 الله علیه و سلم این آیت بدو اموختی ختم الله لنا بالحسنى و بترکنا السنون
 بالذکر انی بحق النبی محمد و اله الاکرمین و الحمد لله رب
 العالمین ثم بعون الله و حسن توفیق فی شهور
 سنه سبع و سبعین و الف من الهجرة النبویه
 علیه افضل التحية و قد وقع الفراغ
 من کتاب هذه النسخة الشریفة
 المتبرکت فی اوائل شهر
 شوال فی التاریخ
 المنزور بود

وقت الضحی علی به العبد الضعیف الخیف المحتاج الی رحمت الله
 اللطیف محمد بن حسن بن قصبه راجع
 غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهم
 و الیه و لجميع المسلمين و
 المسلمات و الصلوة
 علی نبینا محمد و آله
 الامجاد

الخطب من زمانی الی کتاب
 صاحب الخطب من زمانی الی کتاب